۶۵

ترجمہ

بحار الانوار

الجامعۃ لدرر اخبار الائمۃ الاطہار

از محدث کبیر شیخ علامہ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

ترجمه بحارالانوار جلد 65: ایمان و کفر - 2

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ص: 2

ترجمه

بحار الانوار

جلد 65

کتاب ایمان و کفر - 2

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار،جلد 65

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

تمام حقوق این اثر برای نهاد کتابخانه های عمومی کشور محفوظ است

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

باب پانزدهم: در فضائل شیعه 7

باب شانزدهم: شیعیان پیرو دین خدا و پیرو انبیا و اهل حق اند، آمرزش نیست مگر برای آنها و قبول نشود جز کردار آنان 118

باب هفدهم: فضیلت رافضه و ستایش این نام..... 136

باب هجدهم: بخشیدن گناهان شیعیان و شفاعت ائمه علیهم السلام درباره آنان.....139

باب نوزدهم: صفات و طبقات مختلف شیعه، و مذمت مغرور شدن و وادار کردن بر عمل و پرهیزگاری 203

باب بیستم: نهی از شتاب در اظهار نظر درباره شیعیان و زدودن گناهانشان 271

باب بیست و یکم: ورود شیعه در مجالس مخالفین و بلاد شرک 274

باب بیست و دوم: در اینکه خداوند متعال هر کس را که دوست داشته باشد، دین حق و ایمان و تشیع را بدو عنایت فرماید، و اینکه دین، برادری بردار نیست، و در ترک دعوت مردم به سوی دین 276

باب بیست و سوم: باب دیگر در اینکه سلامت و بی نیازی در دین است، و مسئولیت مؤمن در صبر در راه دین، و دینداری 290

باب بیست و چهارم: معنای ایمان و اسلام، و فرق بین آن دو، و پاره ای از شرایط آنها 308

باب بیست و پنجم: توضیح معنای اسلام 427

باب بیست و ششم: شرایع 436

باب بیست و هفتم: پایه های اسلام و ایمان و شاخه های آن دو، و فضیلت اسلام 453

باب پانزدهم : باب فضائل شیعه

آیات:

- وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً ذلِکَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ کَفی بِاللَّهِ عَلِیماً.(1)

{و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند. این تفضّل از جانب خداست، و خدا بس داناست.}

- وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ.(2)

{و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند ولیّ خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند.}

- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ کانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً کَرِیماً.(3)

1- . نساء / 69-70
2- .مائده / 56
3- .احزاب / 41 -44

{ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را یاد کنید، یادی بسیار. و صبح و شام او را به پاکی بستایید. اوست کسی که با فرشتگان خود بر شما درود می فرستد تا شما را از تاریکی ها به سوی روشنایی برآورد، و به مؤمنان همواره مهربان است. درودشان. روزی که دیدارش کنند. سلام خواهد بود، و برای آنان پاداشی نیکو آماده کرده است. }

- الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْ ءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُواوَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ وَ قِهِمُ السَّیِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّیِّئاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.(1)

{کسانی که عرش [خدا] را حمل می کنند، و آنها که پیرامون آنند، به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده اند طلب آمرزش می کنند: «پروردگارا، رحمت و دانش تو بر هر چیز احاطه دارد کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده اند ببخش و آنها را از عذاب آتش نگاه دار.» «پروردگارا، آنان را در باغ های جاوید که وعده شان داده ای، با هر که از پدران و همسران و فرزندانشان که به صلاح آمده اند، داخل کن، زیرا تو خود ارجمند و حکیمی. و آنان را از بدی ها نگاه دار، و هر که را در آن روز از بدی ها حفظ کنی، البتّه رحمتش کرده ای و این همان کامیابی بزرگ است». }

- وَ لکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَ کَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیانَ أُولئِکَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ.(2)

{لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل های شما بیداراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت. آنان [که

1- . غافر/7-9
2- . حجرات / 7 - 8

چنین اند] ره یافتگانند. [و این] بخششی از خدا و نعمتی [از اوست]، و خدا دانای سنجیده کار است. }

تفسیر:

مرحوم طبرسی در ذیل آیه اوّل می فرماید: برخی گفته اند این آیه درباره ثوبان، غلام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است. ثوبان علاقه زیادی به آن حضرت داشت و طاقت فراق و جدایی از آن جناب نداشت. روزی با رنگ پریده و تنی رنجدیده نزد آن حضرت شتافت، حضرت فرمود: «چرا رنگ از چهره ات پریده است؟» عرض کرد: «یا رسول اللّه! بیماری و کسالتی ندارم جز شوق دیدار شما در زمان فراق و اندیشه قیامت و عالم آخرت و ترس از جدایی و مفارقت حضرتت در آن عالم، زیرا چنین دانستم که تو با سایر پیامبران در طبقات و درجات بالای بهشت باشی و من اگر چه در بهشت جای گیرم، ولی در مقام نازل و درجه پایین باشم و اگر شایسته ورود بهشت نباشم، هرگز شما را در آن عالم زیارت نخواهم کرد.» سخن ثوبان بدینجا که رسید، ناگهان این آیه نازل شد و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد از بیان آیه شریفه،فرمود: «سوگند به آن کس که جانم در دست اوست، هیچ بنده مؤمن کامل نخواهد شد، مگر آنگاه که مرا از خویش و پدر و مادر و همسر و فرزندانش و تمام مردم دیگر بیشتر دوست بدارد.»

برخی در شأن نزول آیه گفته اند: یاران پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به آن حضرت گفتند: «سزاوار نیست که ما از شما جدا شویم، زیرا فقط در این دنیا توفیق دیدار حضرتت را داریم، ولی در آخرت چون مقام شما بالاست، توانایی

زیارتت برای ما نیست.» در اینجا به قول «قتاده» و «مسروق بن اجدع»، این آیه نازل شد.

سپس می فرماید: معنای آیه چنین است: «آنهایی که اطاعت می کنند خدا را در تسلیم بودن اوامر و نواهی او و پیرو رسول او هستند، در انجام برنامه دین او و رضایت و خشنودی از حکومت او با کسانی که خداوند به آنها لطف و عنایت

فرموده، یعنی انبیا و صدّیقان و شهیدان و نیکوکاران در بهشت محشور خواهند شد و از زیارت و دیدار آنها بهره می برند، پس گمان نشود که چون مقام آنها بالاست، دیگران توانایی زیارتشان را ندارند.»

برخی گویند، صدیق کسی است که تمام دستورها و اوامر خداوند را باور داشته و در قبول آنها دچار شک و تردید نباشد. خود قرآن هم در جای دیگر همین معنی را تأیید فرموده، چنانچه می فرماید: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُون»، {آنهایی که خدا و پیامبران او را باور

داشته باشند، صدیقین آنها هستند. }(1)

مقصود از شهیدان در آیه شریفه، آنهایند که در راه مبارزه با دشمن خدا وجهاد در راه خدا کشته شده اند و صالحین، نیکوکارانی هستند که به خداوند ایمان دارند، ولی درجه آنها به انبیا و صدیقان و شهدا نرسیده. بعد از این می فرماید: «وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقا»، {اینها که برشمردیم همراهان و رفقای خوبی هستند. }(2)

مرحوم طبرسی بعد از این بیان، روایتی را که عیاشی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و ما نیز در بخش روایات آورده ایم، ذکر می فرماید و سپس دنباله معنی آیه را می گیرد که قرآن بعد از بیان رفاقت مؤمنین و اطاعت کنندگان از خدا و رسول با انبیا و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران و توجه دادن به ارزش و خوبی این رفاقت،می فرماید این همراهی و همنشینی با این افراد ممتاز در بهشت، لطف و عنایتی است از خداوند به آن کس که فرمانش را ببرد و اطاعتش کند و خداوند داناست به آن کس که معصیت یا فرمانبرداری کند، منافق باشد یا مخلص.

و نیز به قولی معنای این جمله (و علم خدا کفایت کند) این است: «دانایی خداوند به پاداش اطاعت کنندگان و فراوانی بهره آنها تو را کفایت می کند(3).»

1- . حدید / 19
2- . نساء / 69
3- . مجمع البیان 3: 72

مؤلف: در کتاب امامت روایاتی را آورده ایم که می فرمایند مقصود از صدیقان و شهیدان و نیکوکاران، ائمه علیهم السلام هستند، چنانچه مرحوم کلینی در روضه کافی ضمن یک روایت طولانی، از حضرت صادق علیه السلام چنین نقل می کند که به شیعیان خویش فرمود: «آیا نشنیده اید آنچه را خداوند در فضیلت پیروی از پیشوایان و رهبران فرموده، آنها که پیروی از ائمّه کنند، مؤمنین هستند و خداوند فرموده این افرادی که پیروی می کنند، با آنهایی که مشمول لطف و عنایت خدایند ...» و همین آیه را قرائت فرمودند، تا آنجا که می فرماید: «اینها خوب رفیقانی هستند.»(1)

این آیه یکی از جهات فضیلت پیروی از ائمه است، تا چه رسد به خود آنها و برتریشان بر دیگران.

در تفسیر علیّ بن ابراهیم گوید: منظور از «نبیین»، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، «صدّیقان» حضرت علی علیه السلام ،«شهیدان» امام حسن و امام حسین علیه السلام ،«صالحان» سایر پیشوایان و «اینها خوب رفیقانی هستند»، قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله است.(2)

تفسیر آیه بعد که فرمود: «هر کس ولی و فرمانروای او خدا و ...»

این آیه بعد از آیه دیگری است که می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»، {ولیّ امر و یاور شما، تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی خواهند بود که نماز بپا داشته و به فقیران در حال رکوع، زکوه می دهند}(3) و قبلا گفتیم که مقصود از «مؤمنان» در این آیه، حضرت علی علیه السلام و سایر پیشوایان علیه السلام خواهند بود و بر این مضمون، روایات زیادی از طریق عامّه و خاصّه رسیده است.

1- . کافی 8: 10 نامه ای که حضرت صادق علیه السلام به شیعیان نوشتند.
2- . تفسیر قمی: 131
3- . مائده / 55

بنابراین معنی آیه چنین است: «هر کس که آنها را دوست بدارد و آن پیشوایان را فرمانروای خویش بداند و به یاری آنان بشتابد، از حزب خداست و در شمار یاران حق است، و همین هایند افرادی که در دنیا با استدلال و منطق علمی بر دشمنان چیره شوند و در آخرت و نیز زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام انتقام خویش را از آنها بگیرند.»

و در تفسیر آیات بعد که از سوره احزاب است، دوّمین آیه آن که می فرماید: « هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلائِکَتُه»، {اوست خدایی که او و هم فرشتگانش بر شما بندگانش رحمت می فرستند}(1)، صاحب مجمع البیان گوید: «منظور از کلمه «صلوه»در این آیه (که ما آن را به رحمت ترجمه کردیم)، اگر نسبت به خدا باشد، یعنی صلوه خدا آمرزش و رحمت است و به قولی منظور ثنا و ستایش نیز هست و همچنین کرامت خدا هم گفته شده، ولی مقصود از صلوه ملائکه و فرشتگان،دعا و نیایش آنهاست و بنا به قولی طلب رحمت از خداوند است.» در هر حال معنی آیه چنین است: «اوست خدایی که او و هم فرشتگانش بر شما بندگان رحمت فرستند تا شما را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون سازد.» مقصود از تاریکی ها، جهل و نادانی به خداوند و نور، معرفت و شناسایی اوست.

در این آیه شریفه، جهل را به ظلمت و معرفت را به نور تشبیه فرموده، زیرا معرفت همچون نوری است که انسان را به سوی بهشت راهنمایی می کند و جهل، ظلمتی است که سرانجام آن دوزخ است، و به قولی مقصود از ظلمت، گمراهی به نور هدایت است یا مراد از ظلمت، آتش دوزخ به نور بهشت است. در هر صورت معنی درست ایناست یعنی: «خداوند شما را از تاریکی ها بیرون می سازد و به روشنایی راهنماییمی فرماید و او بر اهل ایمان بسیار رؤف و مهربان است.»

در این آیه تنها مؤمنین را از رحمت خداوند بهره مند می داند، زیرا علّت بهره وری از رحمت بزرگ و نعمت های بی پایان خداوند در عالم آخرت، تنها ایمان

1- . احزاب / 43

است و بس. سپس قرآن می فرماید: «تحیّت مؤمنان و پذیرایی ایشان روزی که به لقای رحمت حق نائل شوند، سلام خدا و بشارت لطف الهی خواهد بود»، یعنی در روزی که ثواب خدا را ملاقات کنند، چون منظور از لقایحق، لقای ثواب خداست، برای یکدیگر تقاضای سلامتی از آفات می کنند.

براء بن عازب گوید: منظور آیه از «روز لقای حق»، برخورد با فرشته مرگ است، زیرا او جان مؤمنی را نمی گیرد، مگر اینکه بر او سلام می کند.بنابراین تحیّت مؤمن از فرشته مرگ است. بعد از بیان تحیّت مؤمنان، قرآن می فرماید: «و برای آنها پاداش با کرامت و شرافت مهیا فرموده، یعنی ثواب فراوان.»(1)

مؤلف: دانشمندان عامه از طرق بسیار، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «فرشتگان هفت سال بر من و علی درود فرستادند، و این ایّام، روزگاری بود که غیر از من و علی علیه السلام نمازگزاری نبود.»(2)

شیخ صدوق در کتاب توحید، ضمن روایت مفصّلی (3) که از حضرت علی علیه السلام نقل می کند در جواب مردیکه از تفسیر آیاتی سؤال می کرد، فرمود: «مقصود از لقا در تمام مواردی که در قرآن ذکر شده، بعث و برانگیختن روز قیامت است. همچنین آنجا که می فرماید«تحیّت مؤمنان در روز لقای او سلام است»، یعنی روزی که از جایگاه خویش به پا می خیزند، ایمان از دل آنها زائل نمی شود.»

و تفسیر آیات سوره مؤمن، چنانچه مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید، چنین است:

«فرشتگانی که عرش الهی را بر دوش گرفته اند تا فرمان خدا را ببرند» و آنهایی که اطراف عرش می گردند، یعنی کرّوبیان و آنها که نسبت به سایر فرشتگان سیادت و آقایی دارند،«به تسبیح و ستایش حق مشغولند» و خدا را از آنچه که این ستیزه جویان (یعنی اعرابی که در قبول دعوت خدا و ایمان به او با پیامبر گفتگو و

1- . مجمع البيان 8: 362
2- . مناقب ابن شهر آشوب 2: 16 و بحار الانوار38: 201
3- . توحيد: 274

جدال داشتند) به او نسبت می دهند تنزیه می کنند و به قول بعضی، یعنی تسبیح می کنند خدا را به آن نحوه که در پیمان اوّل تعهّد کرده اند و او را بر نعمت دادنش می ستایند و به خدا ایمان دارند، چه او را باور داشته و به یگانگی حضرتش معترفند و از خدا طلب آمرزش می کنند برای مؤمنان از اهل زمین که همچون فرشتگان خدایی خدا را باور کرده و بدانچه باید اعتراف دارند، و فرشتگان در دعای بر مؤمنین می گویند ای خدایی که علم و رحمت بی منتهایت همه چیز و همه عالم را فرا گرفته ...»

منظور از کلمه «علم» در آیه، معلوم (دانسته شده) است، چنانچه در آیه دیگر می فرماید: « وَ لا یُحِیطُونَ بِشَیْ ءٍ مِنْ عِلْمِه»، {مردمان به چیزی از علم حق احاطه نیابند }(1)

بنابراین «علم» را در محلّ معلوم قرار داده اند و معنی چنین است: «معلومات تو محدود نیست همچون رحمتت، بلکه همه چیز را دانایی، و رحمت تو شامل همگان است حتی حیوانات.»ضمنا فرشتگان، طرز دعا کردن را به ما تعلیم می دهند که باید اول خدا را ثنا گفت و تنزیه و تقدیس کرد، سپس از او چیزی خواست، چنانچه خودشان ابتدا تسبیح می کنند، بعد عرض می کنند پروردگارا ! آنهایی را که از شرک و گناه بازگشته و پیرو راه تو یعنی دین اسلام شدند، بیامرز و هم عذاب دوزخ را از آنها دور ساز. این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه، برداشتن عذاب بعد از توبه، لطف و عنایتی است از خداوند و چنین نیست که هر گاه ما توبه کردیم، بر خداوند واجب و لازم باشد که عذاب خویش را از ما دور سازد، زیرا اگر چنین بود فرشتگان برای توبه کنندگان تمنّای رفع عذاب نداشتند، بلکه خداوند به اجبار عذاب را از آنها برمی داشت. دنباله دعای فرشتگان: بعد از تقاضای آمرزش و رفع عذاب، می گویند: «بار خدایا ! توبه کنندگان را در بهشت های عدن که به وسیله پیامبرانت به آنها نوید داده ای آنها را و هر کس از پدران و فرزندان آنها که اهل صلاح و

1- . بقره / 255

نیکوکاری باشند، داخل فرما تا در بهشت نیز همدم داشته باشند و عیش و خوشی آنها کامل باشد. چون تو مقتدری و بر آنچه خواهی قدرت داری و همه اعمال و افعال تو از روی حکمت است، و نیز آنها را از گناهان حفظ کن.»

منظور از گناهان، عذاب آنهاست، به طوری که بگوییم کلمه «عذاب» پیش از کلمه «سیّئات» در تقدیر است یا بگوییم عذاب گناهان را هم سیّئات گفته اند، به دلیل آیه دیگری که می فرماید: « وَ جَزاءُ سَیِّئَهٍ سَیِّئَهٌ مِثْلُها»، {پاداش هر سیّئه، سیّئه ای همانند اوست. }(1)

فرشتگان به دنبال دعای خود می گویند: «بار خدایا! هر آن کس را که تو از شرّ گناهانش حفظ فرمایی و عذاب قیامت را از او دور سازی، نعمتی بزرگ بر او ارزانی داشتی و این خود رستگاری و پیروزی بزرگی است.»(2)

مؤلف: شیخ صدوق ضمن حدیث مفصلی از حضرت رضا علیه السلام نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله ، به علی علیه السلام فرمودند: «یا علی! فرشتگان خدمتکاران ما و دوستان ما هستند؛ (سپس به قسمتی از این آیه اشاره فرمودند) آن فرشتگانی که عرش را بر دوش گرفته و آنها که به دور آن می گردند خدا را تسبیح می گویند و از او برای آنها که ولایت ما را باور داشته اند، آمرزش می خواهند.»(3)

ابن ابی عمیر گوید: «خداوند به توبه کنندگان سه خصلت عنایت فرموده که اگر یکی از آنها را به تمام اهل آسمان ها و زمین عنایت فرماید، همه آنها نجات می یابند و این آیه شریفه را خواند، و آن سه چیز، همان هایی است که فرشتگان از خداوند برای توبه کنندگان درخواست کردند.»(4)

تفسیر آیات سوره حجرات در باب فضیلت ایمان گذشت.

1- . شوری / 40
2- . مجمع البیان 8 : 515
3- . عیون اخبار الرضا1 : 262
4- . کافی 2 : 432

روایات:

1. امالی صدوق: ابن عبّاس گزارش می کند که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! شیعیان تو در روز قیامت خوشبخت و کامروایند. پس هر کس به یکی از شیعیان تو اهانتی کند، تو را اهانت کرده و هر کس چنین کند، مرا نیز اهانت کرده و هر کس به من اهانت کند، خداوند او را برای همیشه در آتش دوزخ عذاب کند و چه بد سرانجامی است.

یا علی! تو از منی و من از تو؛ جان تو از جان من و سرشت تو از سرشت من و شیعیان تو از زیادی سرشت ما آفریده شده اند. هر که آنها را دوست بدارد، ما را دوست داشته و هر کس به آنها بغض ورزد، بما بغض ورزیده و هر کی با آنها دشمنی کند، با ما دشمن است و هر کسبه آنها مهربانی کند، به ما مهر ورزیده است.

یا علی! هر گونه گناه و عیبی از پیروان تو آمرزیده است؛ یا علی! به پیروانت نوید ده که روز قیامت، آن لحظه که در مقام محمود بایستم، از آنها شفاعت می کنم.

یا علی! پیروان تو، پیروان خدایند و یاران تو، یاران خدا و دوستان تو، دوستان خدا و جمعیت و حزب تو، حزب خداست.

یا علی! هر کس تو را دوست دارد، سعادتمند و هر کس تو را دشمن دارد، بدبخت است؛ یا علی! برای تو در بهشت گنجی است و تو «ذوالقرنین» آن هستی.»(1) مثل این روایت از طریق دیگر، در کتاب بشاره المصطفی نقل شده.(2)

توضیح: شرح کلمه«ذوالقرنین»: در جلد نهم بحارالانوار گذشت.

صاحب نهایه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «برای تو در بهشت خانه ای است و تو ذوالقرنین آن هستی.» منظور از ذوالقرنین، یعنی صاحب دو طرف و دو سمت. ابو عبید گوید گمان می کنم نظر پیغمبر صلی الله علیه و آله این است که فرموده تو صاحب دو طرف امّت هستی و از کلمه امّت، فقط

1- . امالی صدوق: 11
2- . بشاره المصطفی: 199

به ذکر ضمیر اکتفا فرموده، و به قولی منظور از قرنین، حسن و حسین علیهما السلام هستند.

نظیر این روایت، فرمایش خود علی علیه السلام بعد از بیان داستان ذوالقرنین است که فرمود: «در میان شما مسلمین، فردی همچون ذوالقرنین موجود است.» گویا منظور خود آن حضرت است که بر سر مبارکش دو ضربت وارد شده، یکی روز جنگ خندق و دیگری ضربه ای که ابن ملجم به حضرت زد. و ذوالقرنین همان اسکندراست که بر شرق و غرب حکومت داشت. و بنا به قولی او را ذوالقرنین گویند چون در سر او چیزی شبیه به دو شاخ بود و به قول دیگر، اسکندر در خواب دید که دو طرف خورشید را گرفته، بدین جهت بود که به این لقب ملقّب گشت.(1)

مؤلف: در گذشته در مناقب حضرت علی علیه السلام گفتیم که جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که به علی علیه السلام فرمود: «دشمن تو هرگز کنار حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد، ولی دوست تو پنهان نخواهد ماند، تا اینکه با تو وارد شود.»

2. امالی صدوق: از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل، از میکائیل، از اسرافیل، از خداوند بزرگ نقل می کند که فرمود:

«علی علیه السلام حجّت من است در آسمان ها و زمین بر تمام موجودات و مخلوقات من. عمل هیچ کس از بندگانم را نپذیرم، مگر با اقرار به ولایت علی علیه السلام بعد از نبوّت و پیامبری احمد علیه السلام رسول من. علی دستِ گسترده من است بر بندگانم و نعمتی است که او را ارزانی داشته ام بر هر کس از بندگانم که دوستش دارم. پس هر کس از بندگانم را دوست داشتم، ولایت و شناخت علی را به او شناساندم و دشمنی من با بندگانم، به خاطر روگرداندن آنهاست از معرفت و ولایت او. به عزّتم سوگند و به جلالم قسم که هیچ کدام از بندگانم دوست علی

1- . نهایه 3 : 247

نباشد، مگر اینکه او را از دوزخ دور داشته و روانه بهشت سازم و هیچ کس دشمن علی نباشد و از ولایتش بازنگردد، مگر اینکه او را دشمن داشته و روانه دوزخش سازم، و دوزخ بد سرانجامی است برای آنها.»(1)

توضیح: جوهری گوید «زحزحته» یعنی آن را دور ساختم و«فتزحزح»، یعنی دور شد.(2)

3. امالی صدوق: انس بن مالک نقل می کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال جمعی را (در روز قیامت) زنده می کند با چهره های نورانی بر فراز کرسی های نور با لباس هایی از نور در پرتو عرش همچون پیامبران، ولی از انبیا نیستند و در رتبه و مقام شهیدانند با اینکه از شهدا نباشند.» در این هنگام مردی از آن حضرت سؤال کرد: «یا رسول اللّه! منهم از آن جمعیت هستم؟» فرمود خیر. دیگری نیز سؤال کرد،به او هم جواب رد داد. پرسیدند: «پس آنها کیستند؟» حضرت دست مبارک خود را روی سر حضرت علی علیه السلام گذاشته و فرمود: «این مرد و شیعیان او هستند.»(3)

توضیح: از پاره ای روایات به دست می آید که آن دو نفری که سؤال کردند «آیا ما هم جزو آن جمعیت هستیم یا نه؟»،ابوبکر و عمر بودند.

4. امالی صدوق: ابوحمزه ثمالی از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل می کند و از قول جناب سلمان فارسی رضوان اللّه علیه گوید: روزی در محضر مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودم.در همان موقع حضرت علی علیه السلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «یا علی آیا تو را مژده ندهم؟» عرض کرد: «چرا ای رسول خدا!» فرمود: «این دوست من جبرئیل است، خبر می دهد که خداوند به دوستان و شیعیان تو هفت خصلت عنایت فرموده: مدارای دم مرگ؛ انس در هنگام وحشت؛روشنایی در تاریکی؛ آسودگی هنگام ترس

1- . امالی صدوق: 134
2- . صحاح: 371
3- . امالی صدوق: 147

دیگران؛ عدالت و دادگری در سنجش اعمال؛ گذشتن از صراط؛ ورود به بهشت هشتاد سال پیش از دیگران.»(1)

5. عیون اخبار الرضا: حضرت رضا علیه السلام از پدرانش علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر می دهد که فرمود: «تنها شیعیان علی علیه السلام در رستاخیز پیروز و کامیابند.»(2)

6. امالی صدوق: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «این دو آیه شریفه (3)درباره اهل ولایت ما و نیز دشمنان ما نازل شده که می فرماید: «اگر از مقربان درگاه خداست در قبر در آسایش و نعمت، و در آخرت در بهشت ابدی است، و اگر از منکران و گمراهان است، نصیبش در قبر حمیم و در آخرت جایگاهش دوزخ است.»(4)

7. امالی صدوق:سالم بن ابی جعد نقل می کند که از جابر بن عبداللَّه انصاری، در باره علی علیه السلام پرسیدند. در جواب گفت: «بهترین خلق خداست از اوّلین و آخرین، جز پیامبران و فرستادگان خداوند بزرگ بعد از انبیا، موجودی به عظمت و بزرگواری حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و سایر پیشوایان که از نسل او هستند نیافریده است. گفتم: «چه می گویی درباره آنها که با او عداوت و دشمنی می ورزند؟» گفت: «دشمن او نخواهد بود مگر کافر و او را کوچک نشمارد مگر منافقان.» پرسیدم: «درباره دوستداران او و دوستداران امامان دیگر که از نسل او هستند و بعد از او امامت می کنند چه می گویی؟» گفت: «شیعیان علی علیه السلام و شیعیان امامان دیگر و فرزندان آن بزرگوار، همان رستگاران و آسوده خاطران در روز قیامت هستند.» سپس گفت: «چه می بینید؟ اگر مردی به پاخیزد و مردم را به سوی گمراهی بخواند، چه افرادی در نزد او مقرّبند؟» گفتند پیروان و یاران او.

1- . امالی صدوق: 202
2- . عیون اخبار الرضا2 : 52 و امالی صدوق: 217
3- . واقعه / 88 - 89
4- .امالی صدوق: 284

گفت: «پس اگر مردی دیگر مردمان را به سوی سعادت بخواند، چه افرادی در نزد او مقرّب هستند؟» باز گفتند پیروان و یاران او. گفت: «حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام چنین است. روز قیامت پرچم حمد در دست اوست و نزدیک ترین افراد به او، پیروان و یاران او هستند.»(1)

8. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: در ذیل آیه شریفه ای که می فرماید: «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُون»، {هرگز گمان نکنید آنهایی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند، بلکه زنده باشند و نزد پروردگار خویش روزی می خورند مسرورند به آنچه خداوند از فضل خود به آنها عطا فرموده و به آنها که هنوز به این کشته شدگان نپیوسته اند (و در دنیا به سر می برند) مژده می دهند که بیم و حزنی برای آنها نیست}(2)، از ابو بصیر، از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «به خدا قسم آنها شیعیان ما هستند؛ هنگامی که وارد بهشت شوند و بزرگواری خداوند را درباره خویش ببینند، به برادران مؤمن خود که هنوز در دنیا هستند مژده می دهند که ما را هراسی نیست و اندوهی نداریم.»(3)

9. خصال: جابر بن عبداللَّه انصاری نقل می کند روزی در محضر مقدس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودم. ناگهان حضرت رو کردند به سوی علی علیه السلام و فرمودند: «ای ابوالحسن آیا تو را مژده ندهم؟» عرضکرد: «چرا ای رسول خدا!» حضرت فرمود: «این جبرئیل است که به من خبر می دهد که خداوند متعال، به شیعیان و دوستان تو نه خصلت عطا فرموده: مدارای دم مرگ؛انس در هنگام وحشت؛ نور در تاریکی؛ آسودگی هنگام ترس دیگران؛ عدالت و دادگری

1- . امالی صدوق: 298
2- . آل عمران / 169 - 170
3- . تفسیر قمی: 115

در سنجش اعمال؛ گذشتن از صراط؛ ورود به بهشت پیش از سایر مردم، در حالی که نور آنها در پیشاپیش و سمت راست آنان می شتابد.»(1)

توضیح: مرحوم صدوق همین روایت را در خصال، در باب روایات هفتگانه ذکر فرموده و در آنجا می گوید: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هفت خصلت را فرمودند» و در باب روایات نه گانه نیز ذکر کرده، بدون اختلاف در سند یا جملات روایت. گویا او هم به دو نسخه برخورد کرده که یکی هفت و دیگری نه خصلت نوشته بوده. در آن نسخه که هفت خصلت است،«ورود به بهشت قبل از مردم و شتابیدن نور در جلو و سمت راست آنها» را یکی گرفته یا اینکه «ورود به بهشت و ورود قبل از دیگران و شتاب نور» را یکی گرفته. ضمنا در روایت جمله «القسط عند المیزان» (که ما آن را به عدالت در سنجش اعمال ترجمه کردیم) وجود دارد.«قسط» در اینجا یا به معنای عدالت و دادگری است، در این صورت اختصاص عدالت در سنجش اعمال به شیعیان، به خاطر این است که غیر شیعه، بدون محاسبه وارد دوزخ می شوند. یا به معنای «نصیب و بهره» است، زیرا هر کدام از شیعیان در روز قیامت بر حسب حال و اعمال خویش،نصیب و بهره ای از رحمت خداوندمی برند.

10. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: در روایت ابوالجارود، از حضرت باقر علیه السلام در ذیل آیه قرآن که می فرماید: «وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِین»، {همیشه اختلاف دارند در دین، مگر آنها که خدای تو به آنان رحم فرموده} (2)، امام علیه السلام فرمود: «منظور از «آنها»، آل محمّد صلی الله علیه و آله و پیروان آنها هستند.» دنباله آن خداوند می فرماید «و برای همین جهت آنها را آفرید.» امام فرمود که «اهل رحمت باشند و در دین اختلاف نکنند.»(3)

1- . خصال 2 : 36 و 42
2- . هود / 118
3- . تفسیرقمی: 315

11. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: عمر بن شیبه از حضرت باقر علیه السلام در ضمن روایت طولانی نقل می کند که روز قیامت، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام روی یک بلندی از مشک پر بو بر منبرهایی از نور قرار می گیرند. مردم اندوهگین هستند، ولی آنها اندوهی ندارند؛ دیگران می ترسند و آنها ترس ندارند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُون»، {کسانی که (در قیامت) نیکوکار آیند، پاداش بهتر از آن یابند و هم از هول و هراس قیامت ایمن باشند.}(1)به خدا قسم کار نیکو و حسنه ای که خداوند در این آیه می فرماید، ولایت علی علیه السلام است.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «لا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ هذا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنْتُمْ تُوعَدُون»(2)، {هیچ گاه فزع اکبر و هنگامه بزرگ قیامت آنها را محزون نخواهد ساخت و با آنان فرشتگان رحمت ملاقات کنند (و گویند) این است آن روز (سعادت) شما که در دنیا به شما وعده می دادند.}(3)

12. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: درباره تفسیر آیه 69 از سوره عنکبوت آمده است: «آنان که در راه ما به جان و مال کوشش کرده اند، یعنی صبر کرده اند و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ شرکت کرده اند، محقّقا آنها را به راه خویش هدایت می کنیم، یعنی در راه حق پایدارشان می سازیم و همیشه خدا با نیکوکاران است. ابوالجارود از حضرت باقر نقل می کند که این آیه، در مورد خاندان رسالت و پیروان آنهاست.»(4)

13. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: ابو بصیر گزارش می کند که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «گوارایتان باد آن نام.» ابو بصیر گفت: «قربانت شوم! کدام نام؟» حضرت این آیه را خواند: « وَ إِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْراهِیم»، {از شیعیان او همانا ابراهیم

1- . نمل/ 89
2- . انبیاء / 103
3- . تفسیرقمی: 434
4- . تفسیرقمی: 498

است }(1)و آیه دیگر که می فرماید: «فَاسْتَغاثَهُ الَّذِی مِنْ شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّه»، {او را به کمک خویش طلبید کسی که از شیعیان او بود تا بر دشمن او پیروز گردد }(2)،پس مبارک باد بر شما این نام !»(3)

توضیح: در مصباح گوید «هنؤ» بضمّ نون با همزه مصدر آن «هناءه» به فتح نون و مدّ، یعنی بدون زحمت به دست آمد، و همزه آن به یاء تبدیل می شود و گاهی در مثل «هنی ء»، دو یاء در یک دیگر ادغام می شود و همه مشتقات آن به معنی سرور و شادمانی است.

14. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: در تفسیر آیه 55 به بعد از سوره ص که می فرماید: «و اهل کفر و طغیان را بدترین منزلگاه است»می گوید: منظور از «اهل کفر»، ابوبکر و عمر و بنی امیّه هستند و قرآن بعد از بیان حال و وضع آنها در قیامت، حال دشمنان دیگر و غصب کنندگان حقوق خاندان پیامبر را بیان می فرماید: «و از این نوع عذاب های گوناگون دیگر، این گروهی هستند که با شما (رؤسای کفر و ضلالت) به دوزخ درآمدند»، منظور از این دسته بنی سباع هستند و بنی امیّه درباره آنها می گویند: «بدا به حال اینان که در آتش فروزان شدند»، ولی آن دیگران در جواب بنی امیّه می گویند: «بلکه بدا بر احوال خود شما، زیرا شما پیشقدم ما به دوزخ شدید و ستمگری به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را شما شروع کردید و دوزخ بسیار آرامگاه بدی است.» سپس بنی امیّه می گویند: «پروردگارا ! چه کسی برای ما این (عذاب) را پیش فرستاد؟ تو در آتش عذابش را چندین برابر بیفزا.» منظورشان آن دو نفر اول، یعنی ابوبکر و عمر است. سپس دشمنان آل محمّد صلی الله علیه و آله در دوزخ چنین می گویند: «چه شده که ما مردان مؤمن را که (به جرم ایمان به خدا) از افراد پست و اشرار می شمردیم، (در دوزخ) نمی بینیم» و منظور از آن افراد، شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که: «ما آنها را (در دنیا)

1- . صافات / 83
2- . قصص / 15
3- . تفسیرقمی: 557

مسخره و استهزا می کردیم. (آیا آنها اهل دوزخ نیستند) یا هستند و چشمان (ما) بر آنها نمی افتد.» سپس می فرماید: «(ای اهل ایمان! بدانید) این منازعه اهل آتش و دوزخ محقق و حتمی است.» و این فرمایش از حضرت صادق علیه السلام است که فرمود: «به خدا قسم شما در بهشت شادمانید، ولی در دوزخ شما را می جویند.»(1)

توضیح: مفسّران گویند عبارت «آخَرُ مِنْ شَکْلِهِ» یعنی می چشد، یا عذاب دیگری و بر حسب تأویل و تفسیر امام علیه السلام یعنی دسته دیگری مثل دسته اوّل به بدبختی درآیند. «أَزْواجٌ» یعنی جنس هایی مانند هم. «هذا فَوْجٌ» بازگو کردن سخنی است که به طغیانگران پیشین گفته می شود. «و بنو سباع» کنایه از بنی عباس است.

«لا مَرْحَباً بِهِمْ»: نفرینی است که جلو رفته ها در حق دنباله روها کنند، و آنگاه بنی عباس به بنی امیّه گویند «بَلْ أَنْتُمْ لا مَرْحَباً بِکُمْ»، یعنی بلکه شما به این گفتار و نفرین سزاوارترید به خاطر گمراهی تان و نیز گمراه ساختن.

«أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ»: یعنی عذاب را، یا اتّصال به ما را، یا منحرف ساختن ما. «فَبِئْسَ الْقَرارُ» دوزخ، «عَذاباً ضِعْفاً» یعنی دو برابر و مقصود از دو نفر اوّل،ابوبکر و عمر است.

«أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِيًّا»:به قولی این جمله انکار بر خودشان و بر استهزای شیعیان به جای استهزای خود آنهاست. «أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصارُ»به قولی در برابر «ما لَنا» است، گویا می گویند آن افراد اینجا نیستند یا چشم ما به آنها نمی افتد و آنان را نمی بینیم. «أَتَّخَذْناهُمْ» یعنی کدام یک از دو کار را درباره آنها انجام دادیم، چه استهزا کردیم یا تکفیر کردیم. «تُحْبَرُونَ» به صیغه مجهول یعنی شادمان و متنعّمند.

15. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: در تفسیر آیه ای که می فرماید: «یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیم»، {(ای رسول رحمت) به آن بندگانم که (به عصیان) اسراف بر نفس

1- .تفسیرقمی: 571

خود کردند، بگو از رحمت (نامنتهای) خدا ناامید مباشید، البتّه خدا همه گناهان را (چون توبه کنید) خواهد بخشید که او خدایی بسیار آمرزنده و مهربان است}(1)، می گوید گویا این آیه تنها درباره پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و روایتی را از حضرت باقر علیه السلام نقل می کند که: «خداوند در روز قیامت، عذر کسی را که بگوید من نمی دانستم که فرزندان فاطمه علیها السلام همان فرمانروایان بر تمام مردم هستند نمی پذیرد، با اینکه مخصوصا این آیه درباره پیروان فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام نازل شده.» سپس همان آیه بالا را قرائت فرمود.(2)

16. قرب الاسناد: حضرت صادق علیه السلام گزارش می کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از سمت راست خدا که هر دو سمت او راست است (یعنی خدا سمت چپ ندارد) از جانب راست عرش، مردمی باشند با صورت های نورانی و لباس هایی از نور بر فراز تخت هایی از نور.» علی علیه السلام سؤال کرد: «اینها چه کسانی هستند؟» فرمود: «شیعیان ما هستند و تو رهبر آنانی.»(3)

توضیح: سمت راست عرش را «راست» گویند، چون محل رحمت خدا و پایگاه اصحاب یمین و راستان است و چون دست چپ و سمت چپ در انسان رتبه اش کمتر و درجه اش پایین تر از دست راست و سمت راست است، فرمود هر دو دست خدا راست است تا کسی گمان نکند نقضی در خدا هست. همچنان که رحمت خدا در نهایت کمال است، غضب او نیز در نهایت شدّت است، (چون سمت راست خدا، کنایه از رحمت و سمت چپ، کنایه از غضب است و هر دو در نهایت کمال است). یا اینکه چون سمت چپ را به شرّ نسبت می دهندبدین وسیله حضرت می خواهد بفهماند که در خداوند شرّ وجود ندارد و هر چه از او صادر می شود، خیر است. چنانچه در روایتی می فرماید: «خیر در هر دو دست تو است.»

1- . زمر / 53
2- . تفسیرقمی: 578
3- . قرب الاسناد: 29

صاحب نهایه گوید: (در روایت فرموده اند:) «حجرالاسود دست راست خداست در زمین» و این مثل است، چون اگر انسان با شخص بزرگی دست بدهد، دست او را از روی احترام می بوسد. از آن جهت گویا حجرالاسود دست راست خدا است، زیرا او را می بوسند و لمس می کنند.بنابراین معنی اینکه هر دو دست خدا راست است،این است که نقصی در او نیست و هر دو دست مبارکش در نهایت کمال است. ضمنا در قرآن و روایات هر کجا از دست خدا یا سایر اعضا و جوارح او نام برده شده، از باب مجازگویی و استعاره است، والا خداوند متعال منزّه است از اینکه جسم باشد و اعضاء و جوارحی برای حضرتش باشد.

17. قرب الاسناد: حضرت علی علیه السلام فرمود: «وابستگان به ما و خاندان ما، در رستاخیز از قبرهای خویش بیرون آیند در حالی که صورت هایشان نورانی و عورت های آنها پوشیده است، بدون وحشت و هراس، سختی های آنها رفته و کارهایشان سهل و آسان گشته. دیگران می ترسند، ولی آنها نه؛دیگران اندوهگین باشند و آنها نه؛ آرامش و ایمان به آنان عنایت شده و هر اندوهی از آنان دور است، تا آنجا که بر شترهای سفید بالدار سوارند، کفش های زرّین که بندش از نور است بر پا دارند، (می آیند) تا وقتی در پرتو عرش خدای رحمان بر منبرهایی از نور بنشینند، جلوی روی آنها خوانی گسترده است از آن غذاها می خورند، تا سایر مردم از حساب خود فارغ شوند.(1)

توضیح: «شرک» بر وزن «کتب»، جمع «شراک» بر وزن «کتاب»، به معنی بند کفش است.

18. قرب الاسناد: حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش، از جدش علیه السلام نقل می فرماید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند روز قیامت برخی بندگانش را از خاک برانگیزد، در حالی که صورت های آنها از نور می درخشد و لباس هایی از نور دارند، بر فراز منبرهایی از نور قرار دارند و در دست

1- . قرب الاسناد: 49

آنها عصایی از نور است، از دو طرف عرش حرکت می کنند، در رتبه پیامبران، ولی پیامبر نیستند و در مقام شهیدان، ولی شهید نیستند.» مردی به پا خاسته عرضکرد: «ای رسول خدا! آیا من از آنها هستم؟» فرمود نه. دیگری برخاسته سؤال کرد، باز فرمود نه. پرسیدند: «پس آنها چه کسانی هستند؟» حضرت دست مبارک خویش را بر شانه علی علیه السلام گذاشت و فرمود: «این مرد و شیعیان او هستند.(1)

19. قرب الاسناد: حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش، از جدش حضرت علی علیه السلام نقل می فرماید که فرمود: «روز قیامت، آن هنگام که وابستگان و اهل ولایت ما بر روی صراط قرار گیرند، صدایی بلند می شود و به آتش می گوید: «ای آتش، خاموش شو!» و دوزخ رو می کند به دوستان و شیعیان ما و می گوید: «عجله کنید از من بگذرید که نور شما، زبانه و شعله مرا خاموش کرد.»(2)

20. خصال: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مؤمن احترامش از کعبه (بیشتر و) بزرگ تر است.»(3)

21. خصال: حضرت باقر فرمود: «خداوند بزرگ سه خصلت به مؤمن عنایت فرموده: عزّت در دین و دنیا؛ رستگاری در آخرت؛ و هیبت و عظمت در دل مردم.»(4)

توضیح: «الفلج» در بیشتر نسخه ها با جیم است و در پاره ای با حاء، و در قاموس گوید: «فلج» پیروزی و رستگاری است، همچون «افلاج»، و اسم مصدرش بضمّ فاء است و گوید: «فلح» به حرکت لام و، فلاح پیروزی و نجات و بقای در خوبی است.

22. خصال: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «خداوند بزرگ سه خصلت به مؤمن عنایت فرموده: عزّت در دنیا؛ رستگاری در آخرت؛ و هیبت و بزرگی در دل های ستمگران.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: « وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ

1- . قرب الاسناد: 49
2- . قرب الاسناد: 49

3- . خصال 1 : 16
4- . خصال 1 : 68

لِلْمُؤْمِنِينَ وَ قَرَأَ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُون»، {عزّت فقط برای خدا و رسول او و برای مؤمنین است}(1)و آیات اول سوره مؤمنون را که فرمود «مؤمنان رستگار شدند ...» تا آنجا که فرمود: «هم آنها در بهشت ابدی خواهند بود»، قرائت کرد.(2)

23. خصال: زید بن علی علیه السلام ، از پدرانش علیه السلام گزارش کرد که حضرت علی علیه السلام فرمود: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از افرادی که بر من حسادت می ورزند شکایت کردم. حضرت فرمود: «یا علی! آیا خشنود نباشی از اینکه اولین نفر از چهار نفر (و دسته ای) که داخل بهشت می شوند تو باشی، و آن چهار عبارتند از من و تو و فرزندان ما پشت سر ما و شیعیان ما از سمت راست و چپ ما.»(3)

توضیح: ممکن است منظور از «چهار نفر»، اوّل حضرت رسول صلی الله علیه و آله دوّم حضرت علی علیه السلام سوّم فرزندان آنها و چهارم شیعیان باشند، و پیشقدم بودن علی علیه السلام در ورود به بهشت، به خاطر این است که آن حضرت پرچمدار است، بنابراین باید جلوتر از همه وارد شود. و ممکن است منظور از فرزندان حسنین علیه السلام باشند و در این صورت این دو با آن دو بزرگوار چهار نفر می شوند و ظاهر مطلب آن است که از متن این روایت چیزی افتاده است، چنانچه روایتی که بعد از ارشاد نقل می شود، گواهی می دهد.(4)

24. خصال: حضرت صادق علیه السلام از پدرش، از پدرانش علیه السلام روایت می فرماید که حضرت علی علیه السلام فرمود: «مؤمن در پنج نور دور می زند (و غوطه ورست)؛ ورودش نور، خروجش نور، دانش او نور، سخنش نور و دیدگاهش در قیامت به سوی نور است.»(5)

1- . منافقین / 8
2- . خصال 1 : 72
3- . همان: 121
4- . روایت 67 از همین باب
5- . خصال 1 : 133

در خصال، در حدیث چهار صد گانه آمده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «شیعیان ما همچون زنبور عسل هستند، اگر مردم بدانند درون آنها چیست، حتما آنان را می خورند.»(1)

و نیز فرمود: «برای دوستان ما فوج هایی از رحمت خدا و برای دشمنان ما فوج هایی از غضب خداوند است.»(2)

و فرمود: «اهل بهشت به خانه های شیعیان ما نگاه می کنند، آن طوری که انسان در دنیا به ستارگان آسمان چشم می افکند.»(3)

و فرمود: «چراغ (فرا راه سعادت) مؤمن، شناخت حق ماست.»(4)

و فرمود: «خداوند بزرگ نگاهی به زمین فرمود و ما را از بین همه مردم برانگیخت و برای ما پیروانی برگزید که ما را یاری می کنند، در شادی ما شاد و در اندوه ما اندوهگین می شوند و جان و مال خویش را در راه ما نثار می کنند. آنها از ما هستند و (در مسیر سعادت خویش) به سوی ما گام برمی دارند.»(5)

25. عیون اخبار الرضا: حضرت عسکری علیه السلام از پدرانش، از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که فرمود: جمعی از دوستان و نزدیکان حضرت صادق علیه السلام در محضرش نشسته بودند. شبی با هوایی صاف و مهتابی بود. حاضران نگاهی به آسمان انداختند و عرضکردند: «ای فرزند پیامبر! چقدر این صفحه آسمان زیباست و چقدر این اختران درخشنده و پرنورند!» حضرت فرمود: «شما چنین می گویید، ولی چهار فرشته ای که مدبّر اوضاع هستند، یعنی جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و فرشته مرگ، به زمین نگاه می کنند و شما و برادران شما را در نقاط مختلف زمین می بینند، در حالی که نوری که از شما به سوی آسمان و به سوی

1- . خصال 2 : 163 تا 169
2- . همان
3- . همان
4- . همان

5- . همان

آن فرشتگان کشیده شده، زیباتر است از نور این اختران و آنها نیز همچون شما می گویند: «چقدر زیباست نور این مؤمنین !»(1)

توضیح: «المقمره» یعنی شب مهتاب و «المصحیه» از باب افعال، یعنی «بدون ابر» و آن چهار فرشته مدبّرانند، زیرا امور جهان را به اذن پروردگار تدبیر می کنند، چنانچه می فرماید: « فَالْمُدَبِّراتِ أَمْرا»، {قسم به فرشتگانی که به فرمان حق، به تدبیر نظام خلق می کوشند.)(2)

26. عیون اخبار الرضا: حضرت رضا علیه السلام از پدرانش گزارش فرماید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمن در آسمان آشنایی دارد، آنچنان که مرد، زن و فرزند خود را می شناسد و راستی که او نزد خداوند از فرشته مقرّب گرامی تر است.»(3) در صحیفه الرضا علیه السلام مشابه این روایت آمده است.

27. عیون اخبار الرضا: حضرت رضا علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل از طرف خدا به سوی من آمد و گفت: «خداوند به تو درود می فرستد و می گوید ای محمّد ! مژده بده به مردم با ایمانی که خوش رفتارند و تو و اهل بیت تو راباور دارند به بهشت، آنان نزد من پاداش بهتری دارند و بهمین زودی به بهشت می روند.»(4) در صحیفه الرضا مشابه این روایت آمده است.

28. عیون اخبار الرضا: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی ! از عنایات خداوند نسبت به مؤمن این است که برای اجل و مرگ او وقت معیّنی قرار نداده تا وقتی تصمیم به کار خلاف و عمل زشتی بگیرد، همین که مؤمن تصمیم گرفت عمل خلافی را انجام دهد، خدا او را به سوی خود می برد.»

1- . عیون اخبارالرضا 2 : 2
2- . نازعات / 5
3- . عیون اخبار الرضا 2 : 33 و صحیفه الرضا : 8
4- . همان

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «از اعمال زشت و کارهای خلاف دوری کنید تا عمرتان دراز شود.»(1)

29. عیون اخبار الرضا: حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش نقل می فرماید که حضرت رسول فرمود: «من و این (یعنی علی علیه السلام)مثل این دو هستیم (و دو انگشت مبارک خویش را بهم چسباندند) یعنی متّصل به هم هستیم و بین ما فاصله ای نیست و شیعیان ما با ما هستند و هر کس ستمدیده ای را کمک کند نیز چنین است.»(2)

30. عیون اخبار الرضا: و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل می فرماید: «روز قیامت، کرسی هایی از نور در گرد عرش قرار داده می شود برای شیعیان من و شیعیان خاندانم که در ولایت ما خالصند و خداوند بزرگ می فرماید ای بندگان من! بیایید تا کرامت و بزرگواری خویش را بر شما بگسترانم، البتّه شما در دنیا اذیت و آزار دیدید.»(3)

31. عیون اخبار الرضا: و نیز از حضرت علی علیه السلام نقل می فرماید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی! شیعیان تو در روز قیامت می آیند، در حالی که سیرابند و تشنگی ندارند، امّا دشمنان تو می آیند در حالی که تشنه هستند و آب میطلبند، اما کسی به آنها آب نمی دهد.»(4)

32. امالی طوسی: عمر بن یزید روایت کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: « ای پسر یزید!به خدا قسم تو از خاندان مایی.» عرضکردم: «قربانت شوم! یعنی از آل محمّد؟» فرمود: «آری،به خدا قسم از خود آنها هستی!» عرضکردم: «فدایت شوم! از خود آنها؟» فرمود: «آری،به خدا قسم از خود آنها. ای عمر! مگر کتاب خدا را نخواندی که می فرماید: «إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا

1- . عیون اخبار الرضا 2 : 36
2- . عیون اخبار الرضا 2 : 58
3- . همان: 60
4- . همان

النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِین»، {نزدیک ترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیغمبر و امّتش که اهل ایمانند و خدا دوستدار مؤمنان است. }(1)و

آیا این آیه دیگر را نخواندی که می فرماید: «فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیم»،(2) {هر کس از من پیروی کند، حتما از من است و هر کس نافرمانی کند مرا، به راستی تویی آمرزنده مهربان. }(3)

33. مجالس مفید(4)و

امالی طوسی: ابن عباس گزارش می کند که از رسول خدا صلی اللهُ علیه و آله درباره این آیه شریفه پرسیدم: «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ فِی جَنَّاتِ النَّعِیم»، {آنان که (در ایمان) بر همه پیشی گرفتند (و در اطاعت رسول خدا مقام تقدیم یافتند)، آنان به حقیقت مقرّبان درگاهند، آنان در بهشت پر نعمت جاودانی متنعّمند. }(5)

فرمود: جبرئیل علیه السلام به من گفت: «علی و شیعیان او هستند که در رفتن به سوی بهشت بر همه پیشی می گیرند و نزد خدا مقرّبند، کرم و بزرگواری خدا برای آنهاست.»(6)

34. امالی طوسی: عبداللَّه بن ولید خبر می دهد که در زمان مروان، روزی بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدیم. حضرت پرسید: «شما از کجا هستید؟» عرض کردیم: «از کوفه.» فرمود: «هیچ شهری بیشتر از کوفه دوستان ما را در بر ندارد، مخصوصا این دسته و این جمعیت. راستی خداوند شما را به امری راهنمایی فرموده که دیگر مردم از آن خبری ندارند. در نتیجه شما ما را دوست دارید و آنها دشمن ما هستند و نیز شما از ما پیروی کردید و آنان مخالف ما شدند. شما ما را تصدیق کردید و آنان تکذیب کردند. خداوند شما را زنده بدارد همچون زندگی ما و بمیراند همچون مرگ ما و من خود گواهم که پدرم می فرمود فاصله ای نیست بین

1- .آل عمران / 68
2- .ابراهیم / 36
3- . امالی طوسی 2 : 44

4- . مجالس مفید: 184
5- . واقعه / 10 به بعد
6- . امالی طوسی 1 : 70

شما و دیدن مناظری که مایه روشنایی چشم و شادی باشد، جز اینکه جان به اینجا برسد (و اشاره به گلوی خویش فرمود). خداوند متعال در کتاب خویش فرموده است: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّیَّه»، {(ای محمّد) قبل از تو پیامبرانی فرستادیم و برای آنها زن و فرزند قرار دادیم }(1) و ما فرزندان رسول خداییم.»(2)

توضیح: «لاسیّما هذه العصابه» یعنی شیعه. و در قاموس گوید «غبطه» به کسر غین، خوشحالی و سرور است.

35. امالی طوسی: مفضّل بن عمر گزارش می کند که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: در آسمان چهارم فرشتگانی باشند که در تسبیح خود می گویند: «منزّه است خدایی که از این موجودات زیاد، این دسته کوچک و جمعیت کم را به این دین ارجمند راهنمایی فرمود.»(3)

36. امالی طوسی: محمد بن صامت گزارش می کند که نزد حضرت صادق علیه السلام بودیم، جمعیتی نیز از مردم بصره در محضر بودند و آن جناب روایتی را که پدر بزرگوارش، از جابر بن عبداللّه درباره حج نقل فرموده بود، برای اهالی بصره املا می فرمود. پس از پایان فرمایشات آن حضرت، آنها حرکت کردند. حضرت خطاب به آنها فرمود: «مردم به این طرف و آن طرف گراییدند، ولی شما در التزام و همراهی صاحب خویش هستید. فکر می کنید شما را به کجا می برند؟ به خدا به سوی بهشت! به خدا به سوی بهشت!به خدا به سوی بهشت به خدا!»(4) همین روایت در بشارت المصطفی نیز آمده است.

37. امالی طوسی: معاویه بن وهب گزارش می کند که نزد حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم.در همان موقع پیرمردی گوژپشت وارد شد و به آن حضرت

1- . رعد / 38
2- . امالی طوسی 1 : 143
3- . همان
4- . امالی طوسی 1 : 158 و بشاره المصطفی : 111

سلام کرد. حضرت جواب سئوال او را داد و سپس فرمود: «بیا نزدیک من!»پیرمرد نزدیک آمد، دست آن جناب را بوسید و به گریه افتاد. حضرت فرمود: «ای پیرمرد! چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: «ای پسر رسول خدا! من صد سال است که به امید شما زنده ام، همی گویم امسال، همین ماه، امروز، ولی آن (حکومت) را در میان شما نمی بینم. با این وصف هنوز مرا برای گریه ام سرزنش می کنی؟» راوی گوید: دیدم حضرت صادق علیه السلام نیز گریست و فرمود: «ای پیرمرد! اگر مرگ تو تأخیر افتد، با ما هستی و اگر زود فرا رسد، روز قیامت با یادگاران رسول خدایی.» پیرمرد گفت: «بعد از این (موفقیّت بزرگ)، هر چیز دیگری را که از دست بدهم نگرانی ندارم.

سپس امام صادق علیه السلام به او فرمود: «پیرمرد! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من دو شی ء گرانمایه را از خود به یادگار در میان شما به جای گذاشتم. تا وقتی به آن دو چنگ بزنید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و خاندان من.» (ای پیرمرد!) روز قیامت ما می آییم، در حالی که تو نیز با ما هستی...»(1)

38. مجالس مفید و امالی طوسی: ابن عقده روایت می کند که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ما زبده ها و برگزیدگان خدا هستیم از میان همه موجودات و مخلوقات خدا، و شیعیان ما برگزیدگان خدا هستند از امّت پیامبر.»(2)

39. امالی طوسی: زید بن علی علیه السلام از پدران بزرگوارش گزارش می کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ،به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! فقط تو و اصحابت در بهشت هستید؛ یا علی! فقط تو و پیروانت در بهشت هستید.»(3)

40. امالی طوسی: عمّار یاسر گزارش می کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! خداوند تو را به زیوری مزیّن ساخته که

1- . امالی طوسی 1 : 163
2- . مجالس مفید: 189 و امالی طوسی 1 : 76

3- . امالی طوسی 1 : 57

آن را به هیچ یک از بندگانش نداده است: در دنیا به زیور زهدت آراست و چنانت ساخت که از دنیا بری نگیری و دنیا نیز از تو بری نگیرد؛ دوستی با بیچارگان و مستمندان را نیز به تو عنایت کرد و پیروی آنها را از تو پسندت ساخت. وای بر کسی که دشمن تو باشد و در مورد تو دروغ بگوید! سرانجام، آنها که به راستی دوست تو باشند و فضیلت تو را معتقد باشند، در خانه ات همسایه تو و در بهشت شریک تواند. و آنها که دشمن تو هستند و در مورد تو دروغ و خلاف واقع گویند، بر خداوند است که آنها را در جایگاه دروغگویان قرار دهد.»(1)

توضیح: «الرّزء» نقص و کمی است، یعنی از دنیا چیزی برنگرفتی و دنیا از قدر تو نکاست. در نهایه گوید «فلم یزرأني شیئا» یعنی از من چیزی نگرفت. گفته می شود «رزأته أرزؤه» و اصل آن نقص است

41. امالی طوسی: ابوذر غفاری (ره) گزارش می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم در حالی که دست مبارک خویش را به شانه علی علیه السلام می زد و می فرمود: «یا علی! هر کس ما را دوست دارد عرب است و هر کس ما را دشمن دارد، کافر خدانشناس است. شیعیان ما مردمی خانواده دار، اصیل، با شرافت و حلال زاده هستند. پیرو کیش حضرت ابراهیم علیه السلام نیست جز ما و شیعه ما و سایر مردم منحرفند. خداوند را فرشتگانی است که گناه شیعیان ما را نابود می سازند، چنانچه مردم ساختمانی را نابود می کنند و بنایش را در هم می ریزند.»(2)در مجالس مفید نیز مانند این روایت آمده است.

توضیح: مقصود از خانواده های اصیل، تیره های شریف و نژادهای درست هستند. به طوری که صاحب قاموس می گوید : و در نهایه گوید، «بیت الرّجل» (خاندان مرد) شرف آن مرد است. چنانچه عباس در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید :

حتی احتوی بیتک المهیمن من خن---دف علیاء تحتها النطق

1- . امالی طوسی 2 : 57
2- . امالی طوسی 1 : 194 و مجالس مفید : 108

منظور از کلمه «بیت» در این شعر، شرافت است. و حضرت را در بالاترین شرف از نسل خِندِف (نام یکی از جداد پیامبر) قرار داده است و گوید: «معادن عرب» همان ریشه هایی است که عرب به آنها منتسب است و به آنها افتخار می کند. «کما یهدم القوم» در برخی نسخه ها «القدوم»آمده و آن با«دال مخفف» وسیله ای است که چوب را با آن می تراشند.

42. امالی طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که بنده مؤمن خدا کار نیکی انجام دهد، خداوند هر کار خوب او را هفتصد برابر می فرماید. چنانچه فرموده: «و خداوند چند برابر می سازد برای هر که خواهد.»(1)

43. امالی طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «شیعیان ما جزیی از ما هستند؛از زیادی سرشت ما آفریده شده اند؛ آنچه ما را بد آید، آنها را نیز بد آید و آنچه ما را خشنود سازد، آنان را خشنود می کند. پس هر گاه کسی آهنگ ما کند، آنها را دریابد، زیرا آنان هستند که او را به ما می رسانند.»(2)

44. امالی طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «حقوقی که شیعیان ما بر عهده ما دارند، لازم تر است از حقوق ما بر عهده آنها.»عرض کردند: «چطور؟» فرمود: «بدان جهت که آنها در راه محبت ما رنج و آسیب بینند و ما در راه آنها رنجی نبینیم.»(3)

45. امالی طوسی: حارث از علی علیه السلام گزارش کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَثَل من، مَثَل درختی است که من ریشه آن هستم، علی شاخه اش، حسنین میوه و شیعیان برگ های آن، و از پاکیزه جز پاکیزه و طیّب بیرون نخواهد آمد.»(4)

1- . امالی طوسی 1 : 227
2- . همان: 305
3- . امالی طوسی 1 : 310
4- . امالی طوسی 1 : 363 و بشاره المصطفی: 76

توضیح: «فابی» یعنی «خداوند ابا فرمود» و در امالی شیخ آمده که «فابی نفسه فانّی یخرج»، «خودش اباء کرد، پس چگونه بیرون می آید» نوشته شده و آن روشن تر است.

46. امالی طوسی: یعقوب فرزند میثم تمّار، غلام حضرت زین العابدین گزارش می کند که گفت: بر حضرت باقر علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: «ای پسر رسول خدا،فدایت شوم ! من در نوشته های پدرم دیدم که حضرت علی علیه السلام به پدرم میثم فرموده دوست بدار دوستدار خاندان پیامبر را، اگر چه فاسق زناکار باشد و دشمن بدار دشمن آل محمّد را، اگر چه تمام روزها روزه دارد و شب ها بیدار و مشغول نماز باشد. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم این آیه را: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّه»، {آنهایی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته دارند، بهترین مردمان هستند}(1)سپس رو به من کرد و فرمود: «به خدا قسم منظور از این آیه شریفه، تو و شیعیان توست. ای علی ! وعده گاه تو با آنها فردای قیامت، حوض باشد با صورت های درخشان و دست و پای شسته (سرمه کشیده) و تاجدار.» پس امام باقر علیه السلام فرمود: «چنین است در کتاب علی علیه السلام .»(2)

توضیح: در نهایه گوید: در حدیث است «غرّ محجّلون»،«غرّ» از «غرّه» به معنای سفیدرویی است، یعنی روز قیامت از نور وضو سفیدرو باشند و در حدیث دیگری است که فرمود امّت من «غرّ محجّلون» هستند، یعنی مواضع وضوی آنها از دست و پا، سفید و نورانی است، استعاره آورده سفیدی دست و پای اسب و پیشانی او را برای سفیدی صورت و دست و پای امّت. و گوید: «توّجته»، یعنی تاج بر او پوشاندم.

47. معانی الاخبار: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «گاهی کسی شما را دوست می دارد در حالی که نمی داند شما چه می گویید، ولی خداوند به خاطر همین

1- . بینه / 8
2- . امالی طوسی 2 : 19

دوستی، او را به بهشت می برد و گاهی کسی شما را دشمن می دارد در حالی که نمی داند شما چه می گویید و به خاطر همین دشمنی، خداوند او را به دوزخ می برد و گاهی کسی از شما نامه عملش پر می شود، بدون اینکه کاری انجام دهد.» راوی پرسید: «چطور؟» فرمود: «از میان مردمی عبور می کند که به ما بد می گویند. چون او را بینند، به یکدیگر می گویند که این مرد از شیعیان اهل بیت است و وقتی شیعه ای به آنها برخورد کند، او را از خود دور می کنند و به او بد می گویند. در نتیجه خداوند تمام بدگویی های آنها را به صورت کار ثواب، در نامه عمل آن مرد شیعه می نویسد تا نامه عمل او پر شود، بدون اینکه کاری انجام دهد.»(1)

توضیح: اینکه فرمود «افرادی هستند که شما را دوست دارند و نمی فهمند چه می گویید»، ظاهرا منظور حضرت مستضعفین از عامّه است، زیرا همین که شیعه را دوست دارند، دلیل بر این است که مستضعف هستند. و نیز احتمال دارد مراد حضرت، شیعیان مستضعف باشند که نمی دانند چه می گویند، یعنی در معرفت و شناسایی امام علیه السلام ،به حد کمال نرسیده اند. در قاموس آمده: «نهر الرجل» یعنی «او را بازداشت»، مانند «انتهره». و «یقولون فیه» یعنی درباره او مذمت گویی و دشنام گویی دارند.

48. معانی الاخبار: از جابر جعفی گزارش می کند که از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه شریفه سؤال کردم: «کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها»، {همچون درخت پاکیزه ای که ریشه آن ثابت است و شاخه اش در آسمان، همه گاه به اذن پروردگارش میوه خوردنی خود را می دهد.}(2)فرمود: «اما مقصود از درخت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و شاخه آن علی علیه السلام و جوانه آن، حضرت فاطمه دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و میوه آن فرزندان فاطمه علیها السلام و برگ آن شیعیان ما هستند.» سپس فرمود: «هر مؤمنی که از شیعیان ما از دنیا می رود، یک برگ از آن درخت

1- . معانی الاخبار: 392
2- . ابراهیم / 24

می افتد و هر بچّه ای که از شیعیان ما به دنیا می آید، یک برگ بر درخت افزوده می شود.»(1)

مؤلف: مشابه این روایت همراه با توضیح، در کتاب امامت گذشت.

49. بصائر الدرجات: حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند تمام امّت مرا به صورت گل برایم مجسّم فرمود و نامشان را به من آموخت، چنانچه تمام نام ها را به آدم تعلیم داد. در آن میان جمعیت ها هر گروهی پشت پرچم خویش از من گذشتند و من برای علی و شیعیانش از خداوند آمرزش خواستم. راستی خداوند یک خصلت را در شیعیان به من نوید فرموده.» پرسیدند: «آن خصلت چیست؟» فرمود: «آمرزش، برای آن کس از آنان که ایمان بیاورد و تقوا پیشه کند و آمرزش خدا، تمام گناهان کوچک و بزرگ آنها را فرا گیرد، و نیز کارهای زشت آنان، به اعمال خیر تبدیل می شود.»(2)

توضیح: «فی الطّین» این کلمه حال است از امّت، یعنی پیش از آفرینش بدن آنها، روزگاری که هنوز خاک بودند. چنانچه در آن روایت می فرماید«من پیامبر بودم، زمانی که آدم بین آب و گل بود» و احتمال می رود که حال از ضمیر «لی» باشد و یا از هر دو و «مقادره» همان ترک است.«تبدیل سیئات به حسنات»، یعنی خداوند کارهای زشت آنان را پاک فرموده و به جای آن حسنه می نویسد، یا اینکه به آنها توفیق می دهد به جای معصیت، عبادت کنند و به جای اخلاق زشت، دارای صفات پسندیده شوند. البتّه معنای اوّل مناسب تر است.

50. بصائر الدرجات: حضرت باقر علیه السلام از پدرش از جدّش علیه السلام گزارش می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی! امّت من به صورت گل برایم مجسّم شد؛ کوچک و بزرگ آنها را دیدم که هنوز به صورت ارواح بودند، پیش از اینکه بدن های آنها آفریده شود. در آن جمع، از تو و شیعیانت گذشتم و برای شما آمرزش خواستم.» علی علیه السلام عرض کرد: «ای پیامبر خدا!

1- . معانی الاخبار: 400 و بحار الانوار چاپ جدید 24 : 136
2- . بصائر الدرجات : 85

از آنها برایم بیشتر بگو.» فرمود: «یا علی!تو و شیعیانت از گورهای خود درآیید، در حالی که صورت هایتان چون ماه شب چهارده می درخشد و گرفتاری های رستاخیز از شما بدر آمده و اندوه ها از شما دور است و در سایه عرش قرار می گیرید؛ مردم می ترسند، ولی شما نمی ترسید؛ آنها اندوهگین اند و شما اندوهی ندارید؛ سفره غذا برای شما می گسترند، در حالی که مردم گرفتار حسابند.»(1) در فضائل الشیعه مشابه این روایت آمده است.

51. محاسن برقی: ابوبصیر روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا قسم پیرو ما غیر از شما کسی نخواهد بود و شما با ما هستید، در برترین درجات و مقام ها. پس بر یکدیگر پیشی گیرید و با هم رقابت کنید برای رسیدن به درجات بهشت.»(2)

توضیح: فرمود «در درجات بهشت با هم رقابت کنید»، زیرا درجات بهشت بیرون از شماره است، بدین جهت می فرماید«در رسیدن به آن درجات بر یکدیگر پیشی گیرید.»«سنام» به فتح سین بالاترین مقام در علیّین است. در «نهایه» آمده: «سنام کلّ شئ اعلاه»، سنام هر چیز، بهترین و بالاترین جای اوست. یا منظور این است که همه شما در آخرین درجات بهشت با ما هستید، امّا همان محلّ ما نیز درجات مختلفی دارد؛ بعضی از آنها به ما نزدیک تر و پاره ای دورتر است، برای رسیدن به درجات نزدیک ما رقابت کنید. این معنی روشن تر است. در نهایه گوید: «تنافس» از «منافسه» به معنای رغبت به چیزی داشتن آن است و «هو من الشیء النفس»، یعنی در نوع خود خوب است.

52. محاسن برقی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هر چیزی را سرآمد و سمبلی است و سرآمد فرزندان آدم، محمّد صلی الله علیه و آله و ما و شیعیان ما هستند.»(3)

1- . بصائر الدرجات: 84 و فضائل شیعه: 153
2- . محاسن برقی: 142
3- . محاسن برقی: 143

53. محاسن برقی: حضرت صادق علیه السلام (خطاب به شیعیان خود) فرمود: «شما آل محمّد هستید! شما آل محمّد هستید!»(1)

توضیح: این فرمایش حضرت مبالغه است، از قبیل این جمله که فرمود: «سلمان از خاندان ماست.»

54. محاسن برقی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند شما نورید در تاریکی های زمین!»(2)

توضیح: روشنی و نور چیزی است که به وسیله او اشیای دیگر آشکار و نمودار شود و تاریکی ضد آن است. شیعیان، دانش و عرفان و ایمان را از پیشوایان خود گرفته اند، ولی کفّار و مخالفین غیر از کفر و گمراهی چیز دیگری ندارند.بنابراین شیعیان هدایت شده اند و مایه روشنی جهان در تاریکی های زمین هستند.

55. محاسن برقی: حضرت صادق علیه السلام (به شیعیان خود) می فرمود: «به خدا سوگند من دوست دارم بوی شما و ارواح شما و دیدار و برخورد با شما را و همانا من به دین خدا و دین فرشتگان او هستم؛ پس در این جهت با پارسایی مرا کمک کنید. من در مدینه همچون یک دانه جو در اضطراب هستم و نگران و ناراحتم تا یکی از شما را ب بینم و بدو بیاسایم.»(3)

توضیح: منظور از «ارواح» یا جان هاست، ارواح جمع روح به ضمه یا نسیم ها و مهربانی هاست. ارواح جمع روح به فتحه و اینکه می فرماید«من بر دین حقم»، یعنی شما نیز چنین هستید، پس در مورد شفاعت خود ما را کمک کنید به دوری کردن از گناهان. «بمنزله الشعیره» یا«همچون دانه جو هستم»، یعنی در مسلک و مرام خود تنها و بی رفیق هستم و در پاره ای از نسخه هامی فرماید«همچون مویی هستم»، یعنی مثلا مانند موی سفیدی در بدن گاو سیاه، انگشت نما و مشخّص و تنها

1- . همان
2- . همان: 162
3- . محاسن برقی: 163

هستم، و این بیان از دانه جو، مقصود حضرت را بهتر می فهماند. «تقلقل»نیز همان تحرّک و اظطراب است و «استراحت»، انس و آرامش گرفتن است.

56. محاسن برقی: عبداللَّه بن ولید گوید ما جمعی بودیم در محضر حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: «به خدا سوگند من دیدار شما را دوست دارم و شیفته گفتارشمایم.»(1)

57. محاسن برقی: ابوعلی حسّان عجلی گوید که در حضور امام صادق علیه السلام نشسته بودم. مردی معنای این آیه را از آن حضرت سؤال کرد: «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ»، {آنان که اهل علم و دانشند با مردم جاهل نادان یکسانند؟ (هرگز یکسان نیستند) منحصرا خردمندان عالم متذکّر این مطلبند.}(2) حضرت فرمود: «دانایان ما هستیم و دشمنان ما نادانند و شیعیان ما خردمندانند.»(3)در مشکاه الانوار مشابه این روایت آمده است.

58. محاسن برقی: حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: «کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَهٌ إِلَّا أَصْحابَ الْیَمِینِ»، {هر نفسی در گرو عملی است که انجام داده است مگر اهل یمین (که به یمن و سعادت نیکوکار شدند)}(4)، فرمود: «آنها شیعه ما خاندانند.»(5)

59. محاسن برقی: حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّه»، {آنان که به خدای یکتا ایمان آوردند و نیکوکار شدند، آنها به حقیقت بهترین اهل عالمند}(6) فرمود: «آنان شیعه ما خاندانند.»(7)

1- . محاسن برقی: 163
2- . زمر / 9
3- . محاسن برقی: 169 و مشکاه الانوار: 95
4- . مدثر / 38 - 39
5- . محاسن برقی: 171
6- . بینه / 7
7- . محاسن برقی: 171

60. محاسن برقی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم می فرمود: «شیعه ما دست به دامن ما دارند و ما دست به دامن پیامبر و پیامبر پناهنده به خداست.»(1)

61. محاسن برقی: ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «چون روز قیامت شود، پیامبر صلی الله علیه و آله در پناه خدا قرار گیرد، علی علیه السلام دست به دامن پیغمبر زند، ما دامن علی علیه السلام را گیریم و شیعیان ما دامن ما را می گیرند. حالا به نظر شما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ما را به کجا می برد؟» گفتم: «به سوی بهشت.»(2)

توضیح: در نهایه گوید: در حدیث است که «انّ الرحم اخذت بحجزه الرحمن»یعنی رحم به خدا چنگ زده و به او پناه برده است.

و اصل «حجزه»، جایگاه بستن لنگ است، سپس به علاقه مجاورت، به خود لنگ نیز حجزه گویند و همچنین این کلمه را استعاره آورند برای پناهندگی و چنگ زدن به چیزی. و از همین روایت دیگر که: «یا لیتنی آخذ بحجزه الله»، یعنی به سببی از خدا و مرحوم صدوق چند معنای دیگر برای حجزه بیان فرموده، از قبیل دین و امر و نور و روایاتی هم که با این معانی مناسب باشد، ذکر فرموده است.(3)

62. محاسن برقی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: پدرم علی بن الحسین علیه السلام می فرمود: «سزاوار ترین مردم به پارسایی و کوشش کردن در آنچه که مایه دوستی و خشنودی خداوند است، اوصیا و پیروان آنهایند. آیا راضی نیستید که گاهی که حادثه ترسناک از آسمان پدید آید و هر گروهی به پناهگاه خود روند، شما به ما پناه آرید و ما به پیامبر؟ زیرا پیغمبر ما به پروردگارش پناهنده شود و ما دامن آن حضرت را گیریم و شیعیان ما دامن ما را گیرند.»(4)

1- . محاسن برقی: 182
2- . محاسن برقی: 182
3- . معانی الاخبار: 16 و 236
4- . محاسن برقی: 182

63. محاسن برقی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «چه می خواهید (در پاداش پیروی از ما) و چه می جویید؟ جز اینکه اگر وحشت و ترسی از آسمان پدید آید، هر دسته ای به پناهگاه خود فرار می کنند و ما به سوی پیامبر پناه می بریم و شما به ما پناه می برید؟»(1)

توضیح: «ما تبغون»یعنی چه پاداشی در ازای تشیّعتان می خواهید؟ «غیر انّها» یعنی غیر از این می خواهید که در قیامت به ما پناه می برید؟ چون چیزی برتر و بالاتر از این نیست.

64. ارشاد: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «از امّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال شد. گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «همانا علی و شیعیان او پیروزند.»(2)

65. ارشاد القلوب: اصبغ بن نباته از حضرت علی علیه السلام گزارش می کند که حضرت پیامبر فرمود: «خدا را عصا (دستگیره)یی است از یاقوت سرخ، بدو دست نیابد مگر ما و شیعه ما و دیگران از آن دورند.»(3)

66. ارشاد القلوب: انس بن مالک گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هفتاد هزار از امّت من بدون حساب و عذاب به بهشت می روند.» سپس رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: «آنها شیعیان تو هستند و تو پیشوای آنانی.»(4)

67. ارشاد القلوب: زید بن علی بن الحسین از پدرش، از جدّش علیه السلام روایت فرماید که حضرت علی علیه السلام فرمود: «از حسادت و رشگ بردن مردم نسبت به من، به رسول خدا شکایت کردم. حضرت فرمود: «یا علی! به راستی اولین (دسته) از چهار (دسته)ای که وارد بهشت می شوند، من هستم و تو و حسن و حسین

1- . محاسن برقی: 182
2- . ارشاد القلوب: 18
3- . همان
4- . ارشاد القلوب: 18 و مشکاه الانوار: 96

و دودمان ما پشت سر ما و دوستان ما، بعد از آنها و شیعیان ما در چپ و راست ما.»(1)

توضیح: «انّ اوّل اربعه» یعنی اولین گروه از چهار گروهی که به بهشت می روند.بنابراین کلمات بعد تا کلمه «و الحسین» خبر «انّ» است و ممکن است بگوییم معنایش این است که آن چهار گروهی که بهشت می روند، اوّلی آنها منم، و در این صورت جملات بعد، مبتدا و خبرشان در تقدیر است، یعنی تو و حسن و حسین و ...بعد از من وارد بهشت می شوید، چون در مقام بیان، ترتیب ورود به بهشت است.

68. تفسیر عیّاشی: عبداللَّه جندب گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمود: «سزاوار است که خداوند دوست ما را، رفیق (و هم صحبت) پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان قرار دهد و این افراد نیکو رفیقانی هستند.»(2)

69. تفسیر عیّاشی: ابو بصیر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ای ابومحمد! خداوند شما را در کتاب خود یاد فرموده، آنجا که می گوید: «فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ»، {و آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند، البتّه آنها با کسانی که خدا به آنها لطف و عنایت کامل فرموده، یعنی با پیمبران و صدّیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد}(3) تا آخر آیه. سپس فرمود: «مقصود از پیامبر در این آیه شریفه، رسول خدا؛ منظور از صدیقان و شهیدان، ما و نیکوکاران، شما هستید. پس خود را نیکو و نیکوکار نامدار سازید، چنانچه خداوند شما را چنان نامیده است.»(4) در مجمع البیان هم مانند این روایت آمده است.

1- . ارشاد القلوب: 19
2- . تفسیر عیاشی 1: 370
3- . نساء / 69
4- .تفسیر عیاشی 1: 370 و مجمع البیان 3: 72

توضیح: «فتسمّوا بالصّلاح» یعنی خود را به نیکوکاری نسبت دهید یا خویشتن را با نیکوکاری رفعت دهید یا چنان نیکویی کنید که مردم شما را صالح و اهل صلاح بنامند. در قاموس آمده: «سما سمّوا» یعنی رفعت گرفت و «سما به»، بالا برد آن را، مانند «أسماه و سمّاه فلاناً و به و تسمّی بکذا و بالقوم و الیهم» یعنی منتسب به آنان شد.

70. تفسیر امام حسن عسکری: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ابتدا وقتی موعظه می فرمود، به یکی از ستون های مسجد تکیه می داد. تا اینکهیکی از اصحاب، به خاطر اینکه حضرت خستگی کمتری داشته باشد، منبری برای آن جناب ساخت تا بر او بنشیند و احکام خدا را بفرماید. در اولین روزی که حضرت محل موعظه خویش را تغییر داد، گویند آن ستون که همیشه تکیه گاه حضرت بود، ناله ای سر داد، به طوری که تمام حاضران شنیدند. آن هنگام که ناله ستون بلند شد، حضرت فرمود: «ای گروه مسلمانان ! این تنه درخت از شوق و علاقه به پیامبر خدا می نالد و از دوری او غمگین است. امّا در بین بندگان خدا، مردمی هستند که بر خویشتن ستم ورزیده و به نزدیکی و دوری از پیامبر خدا اهمیّت نمی دهند، و اگر من ستون را در بر نمی گرفتم و با دست خود او را نوازش نمی کردم، ناله اش تا قیامت آرام نمی شد. همانا در میان بندگان خدا از زن و مرد، افرادی هستند که همچون این درخت اشتیاق دارند و دل هایشان به سوی محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ولی خدا پرواز می کند و برای مؤمن، همین بس که محبت و دوستی محمد صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام و خاندان آنها در نهادش ریشه کند. آیا شدت ناله این درخت را دیدید که چگونه به پیامبر خدا اظهار اشتیاق می کرد و وقتی پیامبر او را در برگرفت و دستش به او رسید آرام شد؟» گفتند: «آری ای رسول خدا !» آنگاه فرمود: «سوگند به آن کس که مرا به حق برگزید، همانا ناله عاشقانه دربانان بهشت و زیبازنان سیاه چشم و کاخ ها و قصرهای آن، نسبت به کسی که دوستدار محمد و علی و خاندان پاک آنها باشد و از دشمنانشان بیزاری جوید، شدیدتر و سوز و گداز آنها در فراق این افراد، بیشتر است از ناله ای که از این

درخت شنیدید. و آنچه که آنها را آرام می سازد و از سوزشان می کاهد، همان صلوات و درودی است که از شما شیعیان نسبت به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش برسد. همچنین نماز مستحبی و نافله و روزه و صدقه و انفاق به فقرا و یکی از بزرگ ترین چیزهایی که اضطراب و ناله آنها را نسبت به شیعیان محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام آرام می سازد، همان احسان و نیکی است که شیعیان به برادران مؤمن خود می کنند و به آنها در راه زندگی یاری می رسانند. اهل بهشت به یکدیگر چنین می گویند: «شتاب نکنید در آمدن رفیق خود او تاخیر نکرده، مگر برای اینکه با بخشش و احسان به برادران مؤمنش، درجات بلندتر و رتبه والاتری را در بهشت به دست آرد.»

و بزرگ تر از آنچه گفته شد از چیزهایی که ناله و فزع بهشتیان و حوریه ها را آرام می سازد، همان تحمل ناملایمات و مشکلاتی است که به خاطر تقیه (1)، خداوند شیعیان ما را بر آن آگاهی داده و همچنین به کار بردن توریه (2) تا در سایه آن از شرّ مردم کافر و فاسق محفوظ مانند و آنگاه دربانان و حوریه های بهشتی گویند همچنان که شیعیان در برابر شنیدن ناروا‌های دشمن به پیشوایان و بزرگان خود صبر می کنند و خشم خود را فرو می برند و از اظهار حقیقت ساکتند، زیرا می بینند در چنگال ستم افرادی گرفتارند که یارای مبارزه و دفع شرّ آنها را ندارند. همچنین ما نیز در برابر شیفتگی و عشق به آنان صبر می کنیم. اینجاست که خداوند بهشتیان را ندا دهد: «ای ساکنان بهشت من و ای دربانان رحمت من! اگر وصل و دیدار همسران و دوستان و سروران شما به تاخیر افتاد، بر شما بخل نورزیدم، بلکه این تاخیر به خاطر آن است که معشوق های شما، بهره خویش را از کرامت و بزرگواری من کامل سازند، به وسیله همراهی و مواسات با برادران مؤمن خود و دستگیری از افسردگان و کارگشایی گرفتاران و همچنین از راه صبر و شکیبایی به خاطر تقیه در برابر مردم

1- . تقیه یعنی خویشتن داری و خودداری از ابراز عقیده در برابر دشمن.
2- . توریه یعنی پنهان داشتن واقع و اینکه انسان جوری عمل کند و سخن بگوید که دشمن خیال کند که به مذاق او عمل کرده، ولی در حقیقت به همان برنامه خود عمل کند.

فاسق و کافر و وقتی با این برنامه وافرترین کرامت مرا کامل ساختند، آنان را در شادترین و چشمگیرترین حالات به سوی شما انتقال می دهم، مژده باد شما را !» آنگاه ناله و فریاد بهشتیان آرام شود.»(1)

توضیح: در قاموس گوید «حضن الصبی حِضناً و حِضانةً» بکسر حاء، یعنی کودک را به سینه خود چسباند یا او را پرورش داد. و نیز گوید «حضن» بکسر حاء، فاصله بین زیر بغل تا رگ کمر را گویند و همچنین سینه و دو بازو و فاصله بین آنها را نیز گویند. و نیز گوید «هدأ» بر وزن «منع» یعنی آرام شد. و «اسدی الیه» یعنی به او نیکی کرد.

71. تفسیر امام حسن عسکری: خداوند در قرآن می فرماید: « وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا»، {نوید دهید آنها را که ایمان آورده اند. }(2)یعنی به خدای یکتا و تو را در پیامبری تصدیق کردند، پیشوایت ساخته و تمام سخنانت را باورکردند، کردارت را تصویب کردند، برادرت علی علیه السلام را بعد از تو پیشوای خود و جانشین مورد پسندت دانسته اند و آنچه را فرماید تسلیم باشند وبه هر جهت آنان را سوق دهد بروند و هر مقامی که برای تو قائل هستند، غیر از نبوت که خاص توست، برای او نیز قائل باشند و بهشت را جز در نتیجه دوستی او و دوستی آنها که از فرزندان او با نص و بیان خود معرفی کند و همچنین دوستی دیگر دوستداران او و دشمنی با مخالفان و دشمنان او ندانند، و بدانند که دوزخ از آنها دست برندارد و از عذابش نجات نیابند، مگر به احتراز از دوستی با مخالفین علی علیه السلام و فرزندان و دوستانش و نیز همکاری نکردن با بدگوها و بدبینانشان (سپس قرآن می فرماید) و کارهای شایسته انجام دادند، یعنی واجبات خود را ادامه دادند، از محرمات دوری جستند و رفتارشان همچون منکرین نبوت تو نبوده، به آنان نوید ده که: «برای آنهاست باغستان ها و بوستان هایی که از زیر آنها نهرها روان است.»(3)

1- . تفسیر امام حسن عسکری: 75
2- . بقره / 25
3- . تفسیر امام عسکری: 80

72. تفسیر عیّاشی: یکی از دانشمندان گوید: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه: «إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُون»، {همانا دوستان خدا هرگز هیچ ترس (از حوادث آینده عالم) و هیچ اندوهی (از وقایع گذشته جهان) در دل آنها نیست}(1) فرمود: «می دانید دوستان خدا چه کسانی هستند؟»عرض کردند: «یا امیرالمؤمنین! آنان کیستند؟» فرمود: «ما و پیروان ما. پس هر کس بعد از ما، از ما پیروی کند، خوشا به حال ما و خوشوقتی و پیروزی آنها بیشتر و بهتر است از ما.» راوی پرسید: «چرا خجستگی و سعادت آنان بیش از ماست، مگر ما و آنها در یک راه و آیین نیستیم؟» فرمود: «نه، زیرا آنها تحمّل کنند، آنچه را که شما تحمّل نتوانید و مقاومت کنند، آنچه را که شما تاب آن را ندارید.»(2)

توضیح: «لانهم حملوا» اشاره به شدت تقیه شیعه است بعد از آن حضرت و فزونی ستم بنی امیه و دیگران بر آنها.

73. تفسیر عیّاشی: ابو عمرو زبیری از حضرت صادق علیه السلام گزارش می کند که فرمود: «هر کس دوست بدارد آل محمد صلی الله علیه و آله را و آنان را به خاطر نزدیکی و قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله از تمام مردم پیش تر و مقدم داند، او از آل محمد صلی الله علیه و آله است. چون نزد خاندان پیامبر موقعیتی به سزا خواهد یافت. نه اینکه از آن دودمان و ریشه است، بلکه به خاطر دوستی و پیروی آنان، از جمع و گروه آنها خواهد بود و خداوند نیز در کتاب خویش چنین مقرّر فرموده: «وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُم»، {و هر کس از شما آنان را دوست بدارد از آنها خواهد بود.}(3)

1- . یونس / 62
2- . تفسیر عیاشی 2: 124
3- . مائده / 51

و فرمایش حضرت ابراهیم علیه السلام است که: «فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیم»(1)، {هر کس مرا پیروی کند البته از من است و هر کس نافرمانیم نماید همانا تو آمرزنده مهربانی.}(2)

74. تفسیر عیّاشی: عقبه بن خالد گوید: به عزم دیدار حضرت صادق علیه السلام به خانه آن حضرت رفتم و با اجازه وارد شدم، ولی آن حضرت را در مجلس خویش نیافتم. پس از چندی از اندرون به سوی ما آمدند، در حالی که ردا بر دوش نداشتند. نگاهی به ما فرموده، خوشامد گفتند و نشستند. سپس فرمودند: «شمایید خردمندان در کتاب خدا که فرمود: «إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْباب»(3)، {تنها صاحبان خرد متذکر می شوند.}(4)

توضیح: گویا مقصود از «جلباب»، ردا یا پیراهن است و مجازا در این معانی استعمال شده، زیرا به گفته قاموس،«جلباب» بر وزن «سرداب» و «سنمار»، پیراهن را گویند، لباس گشادی است برای زنان که زیر روپوش و لباس روی خود می پوشند یا همان روپوش است، و روبند را نیز گویند.

75. تفسیر عیّاشی: ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم کهمی فرمود: «ما خاندان رحمت و خانه نعمت و دودمان برکتیم. ما در زمین (به منزله) بنیان و ریشه و اساس هستیم و شیعه ما، تکیه گاه اسلامند. دعای حضرت ابراهیم علیه السلام نباشد جز برای ما و شیعیانمان و خداوند تا روز قیامت ماها را از دسترس شیطان دور ساخته،چنانچه می فرماید: «إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطان»(5)، {همانا تو را بر بندگان من حکومتی نباشد.}(6)

1- . ابراهیم / 36
2- . تفسیر عیاشی 2: 231
3- . رعد / 19
4- . تفسیر عیاشی 2: 207
5- . حجر / 42
6- . تفسیر عیاشی 2: 243

توضیح: «بنیان» به ضمّ باء به معنی ساختمان و بنا است و مقصود حضرت از کلمه بنیان، خانه شرافت و پیامبری و پیشوایی و بزرگواری است و دور نیست که مقصود، بنیان ایمان باشد. «عری السلام» یعنی دستگیره های اسلام که مایه استواری اوست، یا دستگیره کسی که بخواهد از کاخ اسلام بالا رود یا به قله و نقطه نهایی آن برسد.

صاحب مصباح در این جمله از فرمایشات امام: «و ذلک اوثق عری الایمان»

گوید: تشبیه فرموده به «عروه» یعنی چیزی که بدو چنگ زنند و تکیه کنند و مقصود از دعای حضرت ابراهیم علیه السلام هم گویا همین جملات است که فرمود: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِساب»، {ای پروردگار ما! من و پدر و مادرم و مؤمنان را روز حساب ببخشای.}(1) و احتمال دارد این دعا باشد که فرمود: « فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِم»، {و دل هایی از مردم را به آنان علاقه مند ساز}(2)، ولی آیه اول روشن تر است.

76. تفسیر عیّاشی: ابو بصیر در تفسیر آیه شریفه: «إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِین»، {(اهل بهشت همچون) برادر روبه روی یکدیگر بر تخت عزّت نشینند}(3)گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا قسم خداوند از این آیه غیر شما را نظر ندارد.»(4)

77. تفسیر عیّاشی: عمرو بن ابی مقدام گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «به خدا سوگند شمایید آنهایی که خداوند فرموده: « وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِین»، {و ما آئینه دل های پاک آنها را از کدورت کینه و حسد و هر خلق ناپسند به کلی پاک و پاکیزه سازیم تا همه با هم

1- . ابراهیم / 40
2- . ابراهیم / 37
3- . حجر/ 47
4- . تفسیر عیاشی 2: 244

برادر و دوستدار هم شوند و روبه روی یکدیگر بر تخت نشینند.}(1) و فرمود: «شیعیان ما چهار چشم دارند: چشم سر و چشم قلب، البته همه مردم چنین هستند، ولی خداوند دیدگان شما را گشوده و دیده آنها را کور و نابینا ساخته.»(2)

توضیح: «عین فی الراس» منظور جنس چشم است نه یک فرد، یعنی دو چشم در سر است. یا معنی روایت چنین است: هر چشمی که در سر است، در برابر آن چشم دیگری در دل وجود دارد. «فتح ابصارکم» یعنی دیدگان دل های شما را گشوده است.

78. تفسیر عیّاشی: محمد بن مروان گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هیچ مرد و زنی از شما نیست، مگر اینکه فرشتگان به سلام و درود او آیند و شمایید آنها که خداوند فرمود: «و ما آئینه دل های پاک آنها را از کینه و حسد به کلّی پاک و پاکیزه سازیم تا هم با هم برادر و دوستدار هم شوند و روبه روی یکدیگر بر تخت نشینند.»(3)

79. تفسیر امام حسن عسکری: حضرت سجاد علیه السلام فرمود: «ای بندگان خدا! برای خود دستاویزی قرار دهید که پذیرفته گردد و نیکو باشد، و بترسید از آنچه که به زشت ترین گونه به سوی شما بازگردد و پذیرفته نشود، و نیز بترسید از اینکه در قیامت شما را به زشت ترین گونه از ورود به بهشت بازدارند. بدانید آن دستاویز و آن مرامی قبول می شود که همراه با دوستی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان پاک آنها باشد و آنچه که او را پست و بی ارزش می سازد، آن است که همراه با دوستی و پیروی از غیر پیشوایان حق و فرمانروایان راستین، علی بن ابی طالب علیه السلام و برگزیدگان و آنهایی را که آن حضرت از فرزندان خویش انتخاب فرموده، باشد.»

1- .حجر / 47
2- . تفسیر عیاشی 2: 244
3- . تفسیر عیاشی 2: 244

سپس فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خوشا به حال دوستداران علی علیه السلام به جهت ایمانی که به محمد صلی الله علیه و آله دارند و گفتار او را تصدیق کرده اند. چگونه خداوند آنها را به شریف ترین یاد از بالای عرش خویش یاد فرموده و چگونه درود می فرستند بر آنها فرشتگان عرش و کرسی و پرده ها و آسمان ها و زمین و هوا و آنچه که بین اینهاست و آنچه که زیر زمین است، و نیز چگونه درود می فرستند بر آنها فرشتگان گمارده بر ابرها و باران ها و بیابان ها، دریاها و آفتاب و ماه و ستارگان،قلوه سنگ های زمین و شن های آن و آنچه از حیوانات که حرکت دارند. و خداوند با درود فرشتگان رتبه و مقام آنها را در نزد خود بالا می برد و عظمت و جلال آنان را زیاد می سازد تا روز قیامت که بر خدای خویش وارد شوند، در حالی که به کرامات و الطاف خداوند شهرت یافته و زبانزد و انگشت نما هستند و از همراهان برگزیده خدا محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام خواهند بود.

وای بر دشمنان علی علیه السلام بدان جهت که به محمد صلی الله علیه و آله کافر شدند و او را تکذیب کردند! چگونه خداوند آنها را به پست ترین دشنام از بالای عرش خویش لعنت فرستد و چگونه فرشتگان نگهدارنده عرش و کرسی و پرده ها و آسمان ها و زمین و هوا و آنچه میان آن است و آنچه که زیر زمین است و صاحبان ابرها و باران ها، فرشته های خشکی ها و دریاها، آفتاب و ماه و ستارگان آسمان، قلوه سنگ ها و شن های زمین و حیواناتی که حرکت دارند به آنها لعنت می فرستند و خداوند با لعنت و نفرین هر کدام از فرشتگان، از مقام و موقعیت آن دشمنان نزد خویش می کاهد و حالاتشان نزد خداوند زشت می شود تا روز قیامت که بر او وارد شوند، در حالی که به لعنت و بیزاری خداوند شهرت یافته و زبانزد و انگشت نمایند و از همراهان شیطان و نمرود و فرعون، دشمنان خداوند خواهند بود.

از بزرگترین چیزهایی که مایه تقرّب و نزدیکی فرشتگان پرده دار و آسمان ها به خداوند است، درود بر دوستان ما خاندان پیامبر و لعنت و نفرین بر دشمنان و بدخواهان ماست.»(1)

80. مجالس مفید: غیاث بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام ،از پدرش علیه السلام ،از جدش علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سبع مثانی را آموختم و امّتم در خاک، برای من نمایش داده شده، به طوری که کوچک و بزرگ آنها را دیدم و به تمام آسمان ها نظر انداختم؛ چون نگاه کردم،تو را دیدم ای علی! پس برای تو و شیعیانت تا روز قیامت از خداوند آمرزش خواستم.»(2)

81. مجالس مفید: جیش بن معتمر روایت می کند که در محله رحبه (3) بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم، در حالی که آن حضرت به جایی تکیه فرموده بود. من بعد از سلام و عرض ارادت پرسیدم: «آقا چگونه صبح کردی؟» حضرت سر خود را از تکیه گاه برداشت و پس از پاسخ سلام من فرمود: «صبح کردم در حالی که دوستِ دوستداران ما و دشمنِ دشمنانمان هستم. همانا دوست ما در هر شب و روز چشم به راه راحتی و گشایش است و دشمن ما، ساختمانی در مسیر سیل بنا کرده که آن ساختمان فرو می ریزد و آن بنا، از پایه به آتش دوزخ افتد.

ای ابو معتمر! راستی دوست ما یارای دشمنی با ما ندارد و همچنین دشمن ما، نتواند ما را دوست بدارد. خداوند بزرگ دل های بندگان را بر محبت و دوستی ما سرشته است و دشمن ما را وانهاده. پس هرگز دوست ما توانایی

دشمنی ما را ندارد و هرگز دشمن ما قدرت بر دوستی ما نخواهد داشت. نیز هرگز دوستی ما و دوستی دشمن ما در یک دل جمع نشود، زیرا «ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِه»،

1- . تفسیر امام حسن عسکری: 259
2- . مجالس مفید: 61 مجلس 10
3- . رحبه نام محله ای است در کوفه(مجمع البحرین)

{خداوند در نهاد یک مرد، دو دل قرار نداده است}(1)تا با یک دل گروهی را دوست بدارد و با دل دیگر، با دشمنان آن گروه دوست شود.»(2)

توضیح: راغب گوید لبه چاه یا نهر را «شفا» گویند و این کلمه را مثل آورند برای چیزی که در شرف نابودی است. خداوند در قرآن فرموده «عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ»، یعنی بر لب پرتگاهی که خراب می شود، و همچنین محلی را گویند که سیل آنجا را صاف کرده و از بین برده است. و گویند «هار البناء یهور»، یعنی «ساختمان فرو ریخت»(3)،همچون کلمه «انهار» که خداوند در قرآن می فرماید: « عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّم»، {بر لب پرتگاهی که به ویرانی کشیده می شود، پس آن بنا از پایه به دوزخ فرو ریزد.}(4) در این صورت «هار» اسم فاعل است، ولی برخی «هار» را فعل ماضی خوانده اند، و «انهار فلان»، یعنی فلانی از محل بلندی فرود آمد و افرادی که کارشان بی اساس باشد رامی گویند، مثلا «رجل هار یا هائر» را به چاهی تشبیه می کنند که در شرف خرابی است.(5)

«ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ»: از این خبر استفاده می شود که مقصود آیه آن است که دو امر متضاد که با یکدیگر سازگار نیستند، در دل یک انسان گرد نیایند، مثل ایمان و کفر، دوستی و علاقه نسبت به یک فرد و دشمنی با او یا چیزی که لازمه دشمنی باشد.

مرحوم طبرسی در ضمن بیان معانی آیه گوید: بنا بر قولی این آیه در مقام ردّ منافقین است و معنای آیه چنین است: «یک فرد دو دل ندارد تا با یکی ایمان بیاورد و با دیگری کفر ورزد.» سپس می گوید:و به قول دیگری، این جملات پیوست مطالب پیش است.بنابراین معنی چنین می شود: «البته جمع بین دو گونه پیروی

1- . احزاب / 4
2- . مجالس مفید: 145 مجلس 27
3- . بحار الانوار چاپ کمپانی 14
4- .برائت/ 109
5- . مفردات راغب: 264 و 91 و 546

متضاد امکان ندارد، یعنی هم از وحی و قرآن و هم از اهل کفر و سرکشان.» پس کلمه «دو دل»، کنایه از دو گونه پیروی است، زیرا پیروی ناشی از عقیده است و عقیده کار دل است.بنابراین همچنان که دو دل در یک نهاد نگنجد، دو عقیده متضاد نیز در یک دل جا نگیرد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «قرار نداده خداوند برای یک مرد دو دل تا با یکی دوست بدارد قومی را و با دیگری، دشمنان آنها را دوست گیرد.»(1)

بقیه مطلب در تفسیر این آیه، در «باب قلب» خواهد آمد.

82. رجال کشی: عبدالله بن میمون گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «ابن میمون! شما در مکّه چند نفر هستید؟»عرض کردم: «چهار نفریم.» فرمود: «همانا شما نوری هستید در تاریکی های زمین.»(2)

83. کشف الغمّه: حافظ عبدالعزیز در کتاب خویش گوید:روایتی است که سلمان به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: «هر بار که تو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمدی و من در محضرش بودم، آن حضرت دست مبارک خویش را به بازو یا بین دو شانه من می زد و می فرمود: «ای سلمان! این (به علی علیه السلام اشاره می کرد) و پیروان او رستگارند.»(3)

خوارزمی در مناقب از انس نقل کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و به من فرمود: «چه چیز باعث شد مطالبی را که درباره علی ابن ابی طالب علیه السلام از من شنیدی، بازگو نکردی تا به کیفر آن رسیدی و اگر علی بن ابی طالب علیه السلام برای تو آمرزش نمی خواست، هیچ گاه بوی بهشت را نمی شنیدی و حالا در باقیمانده عمر خود، از فرصت استفاده کن و آنچه را درباره آن حضرت از من شنیدی، نشر ده. همانا آنها که علی علیه السلام و فرزندان او و دوستانشان را دوست بدارند، اولین دسته هستند که بر دیگران در ورود به بهشت

1- . مجمع البیان 8: 336
2- . رجال کشی: 212
3- . کشف الغمه چاپ قدیم: 28

سبقت می گیرند و آنان همسایگان خدایند، و اولیای خدا حمزه و جعفر و حسن و حسین علیهم السلام هستند، ولی علی علیه السلام همان صدّیق اکبر است که هر کس او را دوست بدارد، روز قیامت ترسی نخواهد داشت.»

و از پسر عمر نقل کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد، خداوند نماز و روزه و عبادت او را قبول فرموده و دعایش را نیز اجابت فرماید. هش دار که هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد، خداوند به تعداد رگ های بدنش شهری در بهشت بدو عطا فرماید. و بدان که هر کس آل محمد را دوست بدارد، از حساب و میزان و صراط در امان است. و آگاه باش که هر کس با دوستی آل محمّد صلی الله علیه و آله بمیرد، من ضامنم که او همراه پیامبران به بهشت رود. و بدان که هر کس با خاندان محمّد دشمنی ورزد، روز قیامت می آید در حالی که میان دو چشم او نوشته شده «نومید از رحمت خدا.»(1)

85. ریاض الجنان:(2) صاحب ریاض الجناناز حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! همانا خداوند دوستی مستمندان و فقیران را در روی زمین به تو ارزانی داشته، تو آنها را به برادری و آنان تو را به پیشوایی پسندیدند. خوشا به حال آن کس که تو را دوست دارد و وای بر آن کس که با تو دشمنی کند. یا علی! دوستدار تو هر کسی است که به درگاه خدا پناه برده و نفس را از حرام بازداشته (3) و هر ژنده پوشی که اگر خدا را سوگند دهد، خواسته اش انجام شود. یا علی! دوستداران تو نزد مردم کم ارزش و نزد خدا بزرگند. یا علی! دوستان تو در فردوس اعلی همسایگان خدایند و بر آنچه از نعمت های دنیا از دست داده اند، افسوس نمی خورند. یا علی! برادران تو لب هایشان پژمرده است، پارسایی و بی اعتنایی به دنیا در چهره های آنها شناخته

1- . کشف الغمه: 30
2- . شماره این روایت بر حسب ترتیب 84 است، ولی چون در متن اشتباها 85 نوشته شده، ما نیز پیروی کردیم تا اگر کسی بخواهد ترجمه را با متن تطبیق کند دچار سرگردانی نشود.

3- . اشاره به سوره ق / 33

می شود، در سه جا خوشحال و مسرورند؛ دم مرگ که من شاهد و گواه آنهایم،هنگام سؤال قبر در حالی که تو جواب های لازم را به آنان تلقین می کنی، و روز قیامت که بزرگ ترین میدان عرضه جمعیت هاست، وقتی هر جمعیّتی را به نام پیشوایشان بخوانند.

یا علی! برادرانت را نوید ده که خدا از آنها خشنود است. یا علی! تو فرمانده مؤمنان و پیشوای مردمان شریفی که سر تا پای آنها سفید و نورانی است. تو و پیروانت صف پیوسته ای در مقام بندگی خدا و تسبیح کنندگان هستند و اگر تو وپیروانت نبودید، برای خدا دینی برپا نمی شد، و اگر کسی از شما در زمین نباشد، باران از آسمان فرود نیاید.

یا علی! تو را در بهشت گنجی است که تو صاحب دو کران آن هستی و پیروان تو حزب خدایند و حزب خدا پیروز است. یا علی! تو و پیروانت مردمی عادل و دادگرید و شما بر لب حوض، دوستان خود را سیراب می سازید و هر کس موقعیت شما را نادیده گرفته و منکر فضل شما شده، از آن آب محروم می دارید، و شمایید آسودگان در بزرگ ترین روز هراس و بیم.

یا علی! تو و شیعیانت روز قیامت در ایستگاه (بازخواست) در سایه هستید و در بهشت متنعّم. یا علی! همانا بهشت مشتاق شماست و فرشتگان مقرّب عرش، از ورود شیعیانت خوشحال و همه فرشتگان برای آنان آمرزش می خواهند. یا علی! شیعه تو در آشکار و نهان از خدا می ترسد. یا علی! پیروان تو برای رسیدن به درجات بیشتر بهشت، با یک دیگر رقابت دارند و در حالی خدا را ملاقات می کنند که حسابی بر آنها نیست. یا علی! کارهای شیعیان تو هر روز جمعه بر من عرضه می شود. من از اعمال شایسته آنها خوشحال می شوم و برای گناهانشان طلب آمرزش می کنم.

یا علی ! تو و شیعیانت در تورات به تمام خوبی ها یاد شده اید، پیش از آنکه به دنیا آیید، و همچنین در انجیل، پس آنان الیا(1) و شیعیانش را بزرگ دارند. یا علی ! یاد شیعیان تو در آسمان بیشتر است از زمین، پس آنان را نوید ده. یا علی ! به شیعیان و دوستانت بگو از کارهایی که دشمنان آنها می کنند، خود را پاک سازند. یا علی ! خشم خداوند شدید است بر آن کس که تو و شیعیان تو را دشمن دارد.

توضیح: در قاموس گوید «طمر» بکسر طاء، لباس کهنه یا جامه مندرس غیر پشمی است. «ذبل الشّفاه» یعنی پژمردگی لب ها از روزه یا از زیادی دعاو تلاوت قرآن.

بدان که ظاهرِ آیه شریفه که می فرماید: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» {همه ما نیکو صف آراسته ایم و دائم به تسبیح و ستایش مشغولیم }(2)این است که صف بستن و اشتغال به تسبیح در این آیه، وصف فرشتگان است. به فرموده طبرسی یعنی «پیرامون عرش صف بسته ایم، به انتظار فرمان و امر و نهی خداوند بزرگ» و به قولی دیگر یعنی همه در یک صف به نماز ایستاده ایم، یا اینکه برای عبادت و بندگی بال های خویش را در هوا گسترده ایم و همانا ماییم تسبیح کنندگان، یعنی نمازگزاران که پروردگارمان را از آنچه شایسته مقام و موقعیت کبریایی او نیست، پاک و منزّه می دانیم و ماییم که برای بزرگداشت مقام خداوند، سبحان اللّه می گوییم.(3)

توضیح مرحوم طبرسی را در تفسیر این آیه شریفه توجه فرمودید، ولی روایات زیادی نیز هست که این آیه و همچنین آیه قبل از آن را که می فرماید: {هیچ یک از ما نیست، جز آنکه او را در بندگی حق مقام معیّن است } به ائمّه علیهم السلام تأویل فرموده اند و گویا این تأویل، از معانی پوشیده و پنهان آیات قرآن است

1- . الیا نام حضرت علی علیه السلام است و خود آن حضرت در خطبه ای فرمود که اسم من در انجیل، الیا است(سفینه 1: 28).
2- . صافات / 166 - 167
3- . مجمع البیان 8: 461

که همه کس را بر آن اطلاعی نیست. و ممکن است پاره ای از آن اخبار را مانند همین روایت بگوییم که در مقام تشبیه و مبالغه در مدح است.

«لک فی الجنّه کنز»: یعنی ثواب بزرگی است که ذخیره شده و در روایاتی که عامه نقل کرده اند، گویند مقصود از این گنج، خانه ای است در بهشت، و شرح کلمه «ذو قرنیها» قبلا گذشت.(1)صاحب نهایه گوید: در حدیث است که «لا حول و لا قوّه الّا باللّه» گنجی است از گنج های بهشت، یعنی ثواب آن ذخیره می شود برای گوینده آن، همچنان که گنج را ذخیره و پس انداز می کنند.

86. ریاض الجنان: از جابر جعفی نقل می کند که خدمت حضرت باقر بودم، فرمود: ای جابر! ما و دوستانمان از یک سرشت سفید پاک از اعلی علیّین (یعنی بالاترین طبقات بالای بهشت) آفریده شدیم. سرشت ما از بالای آن و سرشت دوستان ما از قسمت پایین آن است. چون روز قیامت شود، آن قسمت بالا به پایین می پیوندد و ما دست به دامن پیامبرمان و شیعیان ما،دست به دامن ما می شوند. فکر می کنی که خداوند، پیامبر و فرزندان او را به کجا می برد؟ و فرزندان پیامبر، دوستان ما را به کجا می برند؟»جابر دست خود را از شوق برهم زد وگفت: «به خدای کعبه که وارد بهشت شدیم !»

و از ابو حمزه ثمالی نقل می کند که از حضرت باقر علیه السلام درباره تفسیر این آیه پرسیدم که می فرماید: «کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماء»، {درختی که اصل ساقه آن برقرار است و شاخه آن به آسمان بر شود.}(2) فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من اصل ساقه آن درختم، علی علیه السلام شاخه آن و امامان علیه السلام جوانه های آن هستند و دانش ما، میوه آن و شیعیان ما، برگ های آن هستند.» ای ابو حمزه! آیا در درخت غیر از آنچه گفتیم چیز دیگری هست؟» گفتم: «به خدا سوگند که غیر از این چیز دیگری نیست.» سپس فرمود:

1- . بحار الانوار چاپ جدید 24: 87
2- . ابراهیم / 24

«ای ابو حمزه! هر فرزندی که از شیعیان ما متولد شود، در آن درخت برگی تازه سبز می شود و هر کس که بمیرد، یک برگ از آن درخت می افتد.»

توضیح: فرمایش حضرت که به ابو حمزه فرمود: «فهل تری فیها فضلا»، یعنی آیا در درخت غیر از این امور که نام برده شد، چیز دیگری هست؟ بعد راوی گفت به خدا سوگند چیز دیگری زیاده از آن در درخت نیست. سپس حضرت بدین وسیله آگاهی می دهد که اهل نجات و سعادت، تنها همین افرادند، زیرا خداوند متعال کلمه طیبه را که عبارت از ایمان است و اهل ایمان را مثل زده به درخت پاکیزه، و اجزای درخت را نیز بیان فرمود.بنابراین مخالفین از این درخت دورند و مشمول مَثَل درخت خبیث هستند که در آیه بعد ذکر فرموده است.

سپس امام علیه السلام بیان می فرماید که تمام شیعیان، اجزای این درخت هستند، زیرا فرمود: «هر فرزندی که از شیعیان متولد می شود...» بحث کامل در این زمینه، در کتاب امامت گذشت.(1)

87. بشاره المصطفی: سفیان ابن ابراهیم گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «بلا به ما آغاز می شود و آنگاه به شما، و خوشی و رفاه نیز به ما آغاز شود و آنگاه به شما. سوگند بدان کس که به او سوگند خورند، خداوند به وسیله شما پیروز و غالب خواهد شد، آنچنان که به وسیله سنگ ها غالب آمد.»(2) مجالس مفید نیز مانند این روایت را آورده است.

توضیح: «سوگند به کسی که به او سوگند خورند»، یعنی سوگند به خدا یا به هر چیز مقدس دیگری که به او سوگند می خورند.«خداوند به وسیله شما غالب می شود»، یعنی به وجود شما در زمان حضرت قائم علیه السلام ،از مخالفین انتقام می گیرد، همان طور که توسط سنگ هایی از سجّیل، از اصحاب فیل انتقام گرفت. یا می توان گفت که معنای این جمله این است که «خداوند برای شما و راحتی و نفع شما، از مخالفین انتقام می گیرد، همان طور که برای حفظ خانه اش، از اصحاب فیل

1- . بحار الانوار 24: 138

2- . بشاره المصطفی: 10 و 13 و مجالس مفید: 186

انتقام گرفت.»بنابراین اینکهاز خانه کعبه تعبیر به سنگ ها فرموده، اشاره دارد به اینکه مؤمن، مقامش بلندتر است از کعبه و کعبه در مقابل مؤمن،تنها چند قطعه سنگ است. ولی معنای اوّل برای بیان روایت، روشن تر است.

88. بشاره المصطفی: محمد بن اسحق ثعلبی گوید: از حضرت صادق شنیدم که می فرمود: «ما برگزیده خداییم از بین آفریده هایش و شیعیان ما، برگزیده خدایند از میان امّت پیامبرش.»(1)

89. بشاره المصطفی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم به مسجد درآمد.در همان موقع به جمعی از شیعیان ما برخورد. نزدیک آنها رفت و سلام کرد. سپس به آنها فرمود: «به خدا سوگند همانا من بوی شما و جان های شما را دوست دارم، و من بر دین خدا هستم و فاصله ای نیست میان شما و رسیدن به آن مقامی که دیگران به آن رشک می برند، مگر رسیدن جان به اینجا (و به حنجره اش اشاره کرد). پس ما را به پارسایی و کوشش یاری کنید و هر کس از شما که از امامی پیروی می کند، باید رفتار و کردارش را همچون او سازد.

شما لشکریان خدایید؛ شما کمک کاران خدایید؛ شما یاران و یاوران خدا هستید؛ شما پیشتازان نخستین و پیشتازان آخرین و پیشتازان به سوی بهشت هستید. ما به ضمانت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بهشت را برای شما ضمانت کردیم، گویا شما در بهشت هستید و بر یکدیگر در امتیازات درجات مختلف بهشت رقابت می کنید. هر مرد مؤمن شما صدیق است و هر زن مؤمن از شما، حوریّه است.»

آنگاه امیرالمؤمنین به قنبر فرمود: «برخیز و از من مژده گیر که خدا بر همه امت خشمناک است، مگر شیعیان ما. بدان که هر چیزی را شرفی است و شرف دین، به شیعه است. و هر چیزی را ستونی است و ستون دین، شیعه است. و بدان که هر چیزی بزرگی و نمونه ممتازی دارد و بزرگ مجالس، محفل شیعیان ماست. و هر

1- . بشاره المصطفی: 14 - 115

چیزی را گواهانی است و گواهان زمین، شیعیان ما هستند که در زمین ساکن اند. آگاه باش هر کس با شما مخالفت ورزد، با این آیه شریفه نسبت دارد: « وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَهٌ عامِلَهٌ ناصِبَهٌ تَصْلی ناراً حامِیَه»، {رخسار گروهی در آن روز ترسناک و ذلیل باشد و همه کارشان رنج و مشقت است و پیوسته در آتش فروزان دوزخ معذبند. }(1) و بدان که هر کس از شما که خدا را بخواند، دعایش مستجاب است و هر کس از شما از خدا حاجتی را بخواهد، صد نیازش برآورده شود. چه خوش است حسن رفتار و کردار خدا به شما ! شیعیان ما روز قیامت از قبرهای خویش بیرون آیند، در حالی که رنگ ها و چهره های آنها نور پخش می کند وبه آنها امان داده اند و هیچ گونه ترس و وحشتی بر آنها نیست و (آنچه ما شیعیان را دوست داریم)، خداوند بیشتر از ما آنها را دوست می دارد.»(2)

توضیح: «انتم شرط اللَّه» به ضم شین و فتح راء، یعنی شما نخبه لشکریان و یاران و سربازان خدایید. در نهایه گوید «شرط السّلطان» یعنی «نخبه یاران سلطان که آنها را بر سایر لشکریان خویش مقدم می دارد» و نیز گوید که «شرطه»، اولین دسته از لشکر را گویند که به میدان نبرد وارد می شود.همچنین گوید کلمه «اشراط»از اضداد است، یعنی هم اشراف و مردم با عنوان را گویند و هم اراذل و مردمان پست را. «عماد» بکسر عین، چوبی است که خانه بر آن می ایستد.

90. ارشاد القلوب: محمد بن ثابت گوید: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «همانا خداوند متعال من و تو را از نور بزرگ خویش آفریده، سپس از نور ما به تمام نورهایی که آفریده بود پاشید. هر کس که این نور ما به او اصابت کرد،به سوی ما راه یافت و هر کس که از این نور محروم ماند، از ما گمراه شد.» سپس این آیه را قرائت فرمود: {هر کس را که خدا برای او نوری قرار نداده، دیگر نوری ندارد } تا به نور ما راه یابد.»

1- .غاشیه / 2 - 4
2- . بشاره المصطفی: 16

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «ماییم خاندانی که هیچ کس ازبندگان خدا با ما برابری نتواند و هر کس ما را دوست دارد و از ما پیروی کند و آنچه را که به ما وحی شده و ما به او آموختیم از ما بپذیرد و خدا را به وسیله ما فرمان برد، البتّه به خدا وابسته گردد و ماییم بهترین آفریده ها و فرزندان ما از ما و از خود ما و شیعیان ما از مایند. هر کس آنها را بیازارد، ما را آزرده و هر کس که آنان را گرامی بدارد، ما را گرامی داشته و هر کس که ما را گرامی بدارد، از اهل بهشت است.»(1)

91. بشاره المصطفی: حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیه السلام نقل می کند کهحضرت رسول صلی الله علیه و آله در منبر فرمود: «یا علی! خداوند دوستی مستمندان و ضعفا را در زمین به تو بخشیده؛ تو آنان را به برادری پسندیدی و آنها تو را به امامت. پس خوشا به حال آن کس که تو را دوست بدارد و تو را تصدیق کند و وای بر آن کس که با تو دشمنی کند و تکذیبت کند.یا علی! تو نشانه این امت هستی؛ هر کس تو را دوست بدارد، پیروز و هر کس دشمن بدارد، نابود است.

یا علی! من شهرم و تو درِ آن هستی. یا علی! اهل دوستی تو هر کسی است که به درگاه خدا پناه برده و نفس را از حرام نگهدارد و هر ژنده پوشی است که اگر خدای را سوگند دهد، خواسته اش انجام شود.

یا علی! برادران تو افرادی هستند که در نظر مردم پاک و پاکیزه و کوشایند و نزد خداوند عزوجل، موقعیتی بزرگ دارند. یا علی! دوستان تو همسایگان خدایند در خانه فردوس که بر آنچه در دنیا از دست داده اند، افسوس ندارند. یا علی! من دوستم برای دوستانت و دشمنم برای دشمنانت.

یا علی! هر کس که تو را دوست بدارد، مرا دوست دارد و هر کس که با تو دشمنی ورزد، با من دشمن است. یا علی! برادران تو دارای لب های پژمرده اند و آثار

1- . ارشاد القلوب: 359

گوشه گیری و زهد، در چهره هایشان دیده می شود.یا علی! برادران تو در سه جا خوشحالند: هنگام بیرون آمدن جان هایشان که من و تو شاهد آنانیم؛ موقع بازپرسی در قبر؛ و هنگام عرضه انسان ها و اعمال در قیامت و در صراط و جایی که از ایمان مردم سؤال می شود، ولی پاسخ آماده ای ندارند. یا علی! جنگ با تو جنگ با من و سازش با تو، سازش با من است و جنگ با من، نبرد با خدا و سازش با من، سازش با خداست؛ هر کس با تو بسازد، با من ساخته و هر کس با من بسازد، با خدای بزرگ ساخته است.

یا علی! برادرانت را نوید ده که خداوند عزوجل از آنها خشنود است، چون تو را برای پیشوایی آنها پسندیده و آنها تو را برای سرپرستی خود پسندیدند. یا علی! تو فرمانده مؤمنین و پیشوای افرادی هستی که سراپا سفیدند (و هیچ نقطه سیاهی و تاریکی در زندگی و پرونده آنها وجود ندارد).

یا علی! شیعه تو برگزیدگانند و اگر تو و شیعیانت نبودید، دینی برای خداوند برپا نمی شد و اگر از شما کسی در زمین نباشد، آسمان باران نمی فرستد. یا علی! برای تو گنجی است در بهشت و تو صاحب دو طرف آن هستی. شیعه تو به نام حزب خدا شناخته شده اند. یا علی! تو و شیعیانت به دادگری پیروزید و برگزیدگان خدا از میان آفریده ها هستید.

یا علی! من اول کسی هستم که خاک از سر تکانم و تو با منی، سپس سایر موجودات. یا علی! تو و شیعیانت بر لب حوض، هر کس را که دوست داشته باشید سیراب می کنید و هر کس را که میل ندارید، جلوگیری می کنید.و شمایید آسودگان سایه عرش خدا در روز ترس و دلهره بزرگ. مردم می هراسند و شما هراسی ندارید و مردم اندوهگین باشند و شما اندوهی ندارید. این آیه درباره شما نازل شده است: «إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنی أُولئِکَ عَنْها مُبْعَدُون»، {البته مؤمنان، آنان که توفیق و وعده نیکوی ما در سرنوشت ازلی بر آنها سبقت یافته، از آن دوزخ به دور

خواهند بود}(1)و درباره آنها چنین نازل شده: «لا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ هذا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنْتُمْ تُوعَدُون»، {و هیچ گاه فزع اکبر و هنگامه بزرگ قیامت آنها را محزون نخواهد ساخت و با آنان فرشتگان رحمت ملاقات کنند و گویند این است آن روز سعادت شما که در دنیا به شما وعده می دادند. }(2)

یا علی! مردم تو و شیعیانت را در موقف قیامت می جویند، در حالی که شما در بهشت متنعّم هستید. یا علی! همانا فرشتگان و دربانان مشتاق شمایند و حاملان عرش و فرشتگان مقرّب، به خصوص شما را دعا می کنند و برای دوستانتان از خدا تقاضا(ی لطف بیشتر) می کنند، و هر کس از شما که بر آنها وارد شود، شاد می شوند، به قدری که یک خانواده از ورود مسافرشان که زمانی دراز از آنها دور بوده، خوشحال می شوند .

یا علی! شیعیان تو در پنهان از خدا می ترسند و در آشکار، خالصانه عبادتش می کنند. یا علی! شیعیان تو برای رسیدن به مقامات بهشت با یکدیگر رقابت دارند، زیرا آنها در حالی خدا را ملاقات می کنند که گناهی ندارند. یا علی! کارهای شیعیان تو در هر جمعه بر من عرضه می شود، از اعمال شایسته آنها شاد و برای گناهانشان طلب آمرزش می کنم.

یا علی! تو و شیعیانت در تورات به تمام خوبی ها یاد شدید، قبل از اینکه به دنیا آیید و همچنین در انجیل، از اهل انجیل و اهل کتاب سؤال کن تا تو را از «الیا» خبر دهند، با دانشی که تو نسبت به تورات و انجیل داری و آنچه را که از علم کتاب خدا به تو عنایت کرده، همانا اهل انجیل، الیا را بزرگ می دارند، در حالی که او را نمی شناسند و شیعیان او را نیز نمی شناسند، فقط به مقداری که در کتاب های خودشان دیده اند، با آنان آشنایی دارند.

یا علی! اصحاب تو را در آسمان خیلی بیشتر و با عظمت تر از اهل زمین به خیر و خوبی یاد می کنند.بنابراین باید به این مژده شاد گردند و بر کوشش خویش

1- . انبیاء / 101
2- . انبیاء / 103

بیفزایند. یا علی! ارواح شیعیان تو هنگام خواب و بعد از مردن به آسمان بالا می رود و فرشتگان، با اشتیاق تمام به آن روح ها می نگرند، همچنان که مردم به ماه شب اول بنگرند،به خاطر علاقه ای که به آنها دارند و اینکه مقام و موقعیت آنها را نزد خداوند بزرگ می بینند. یا علی! به یارانت که تو را می شناسند بگو از کارهایی که دشمنان آنها مرتکب می شوند بپرهیزند، چه که روز و شبی نباشد مگر این که رحمت خداوند آنها را فرا گیرد، پس باید از کثافت و ناپاکی دوری کنند.

یا علی! خشم خداوند بر آن دسته ای بسیار شدید است که دوستان تو را دشمن بدارند؛ از تو و آنان بیزاری جویند و به جای تو و دوستانت به دیگران بپیوندند؛ به دشمن تو رو کنند و تو و شیعیان تو را رها سازند؛ با شما آهنگ نبرد کنند و با خاندان ما دشمنی ورزند؛ با هر کس که تو را دوست بدارد و یاری کند و تو را از بین دیگران انتخاب کند و جان و مالش را در راه ما بدهد، دشمنی کنند.

یا علی! سلام مرا به آنها برسان؛ آنها که مرا دیده اند و آنها که ندیده اند، و به آنها اعلام کن که آنان برادران منند که مشتاق آنها هستم. آنهایند که باید سیره عملی مرا به مردم قرن های بعد که زمان مرا درک نکرده اند برسانند و باید به ریسمان خدا چنگ بزنند و بدان پناه برند و باید در عمل کوشش کنند، زیرا ما آنها را از هدایت به گمراهی نبریم، و آنان را بشارت ده که خداوند عزوجل از آنان خشنود است و هر جمعه بر آنها به رحمت نظر می کند و فرشتگان را فرمان می دهد تا برای آنان طلب آمرزش کند.

یا علی! رو مگردان از یاری مردی که شنیده اند من تو را دوست دارم و بدین جهت دوست تو شدند، به این دوستی به خداوند نزدیک گشتند، مهر خویش را از صمیم دل به تو تقدیم می کنند،تو را بر پدران و برادران و فرزندان خویش مقدم می دارند و به راه تو می روند، با اینکه با آنان درباره ما سخت گیرند، امّا جز یاری ما چیزی نخواهند و جان های عزیز خویش را با تحمل اذیت و بدزبانی ها و آنچه در این باره سختی ببینند، فدای ما سازند.

پس با آنها مهربان باش و به آنها قانع شو، زیرا خداوند بزرگ به دانش خویش، آنها را از میان آفریده ها برای ما برگزیده، آنان را از سرشت ما آفریده، راز ما رابدانها سپرده، دل های آنان را به شناخت حق ما الزام فرموده و سینه های آنان را گشاده ساخته تا به رشته ما چنگ زده و مخالفین را بر ما برنگزینند، با اینکه دنیا از دست آنها می رود، خدایشان کمک فرموده و در مسیر هدایت سیرشان داده، پس بدو پناه برده اند. و سایر مردم که در نابینایی گمراهی و سرگردانی هوس هایند، نابینایند از دیدن نشانه و دلیل و آنچه که از پیشگاه خدای عزوجل آمده. پس آنان شب را به روز می رسانند و روز را به شب می رسانند در خشم خداوند، ولی شیعیان تو در مسیر حق و پایداری هستند و با مخالفین خود انس نمی گیرند، دنیا از آنان نیست و آنها نیز از دنیا نیستند .آنان چراغ های تاریکی اند، آنان چراغ های تاریکی اند.»(1) فضائل الشیعه نیز مانند این روایت را آورده است.

توضیح: صاحب قاموس گوید: «بر» به فتح باء، راست درآمدن سوگند است و مکسور هم می شود و صیغه های گرفته شده از برّ و برّ وقتی با کلمه یمین بیاید، یعنی سوگند را به راستی امضا کرد. و نیز گوید «مهجه» خون را گویند یا خون قلب و روح است. و «مقاسات» به معنی «مکابده» است، یعنی تحمل مشقت در انجام امری.«مضاضه» درد مصیبت را گویند و «مضّ الکحل العین»، یعنی سرمه چشم را به درد آورد.

92. بشاره المصطفی: از محمد بن علی علیه السلام از جابر بن عبداللَّه گوید: در محضر امام باقر نشسته بودیم. مردی این آیه را خواند: ««کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَهٌ إِلَّا أَصْحابَ الْیَمِین»، {هر نفسی در گرو عملی است که انجام داده مگر اهل یمین (که به یمن و سعادت نیکوکار شدند.) }(2) مردی عرض کرد: «اصحاب یمین چه کسانی اند؟» حضرت فرمود: «شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام .»(3)

1- . بشاره المصطفی: 221 - 224 و فضائل شیعه: 145 - 147
2- . مدثر / 38 - 39
3- . بشاره المصطفی: 198

93. کافی: محمد بن سلیمان از پدرش نقل می کند که در محضر حضرت صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر، در حالی که نفس او گرفته بود وارد شد. وقتی نشست حضرت به او فرمود: «ای ابو محمد! این نفس بلند از چیست؟»عرض کرد: «قربانت ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله ! پیر شدم و استخوانم نازک شده و مرگم نزدیک، با آنکه نمی دانم کار آخرتم چه می شود و وضعم در آنجا چگونه است.» حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ای ابو محمد! تو هم این حرف را می زنی؟ عرض کرد: «قربانت شوم! چگونه این حرف را نزنم؟» فرمود: «ای ابو محمد! آیا نمی دانی که خدای متعال جوان های شما را گرامی می دارد و از پیران شما حیا می کند؟» ابو بصیر گوید: عرض کردم: «فدایت شوم! چگونه جوان ها را گرامی دارد و از پیران شرم می کند؟» فرمود جوان ها را گرامی می دارد و عذابشان نمی کند و از پیران شرم دارد که حساب پس بکشد.» باز گوید:عرض کردم: «قربانت گردم! آنچه فرمودی درباره ما تنهاست یا برای همه خداپرستان است ؟» فرمود: «نه به خدا! تنها برای شماست، نه همه جهان.» عرضه داشتم: «جانم به قربانت! ما را در اجتماع چنان بدنام کرده اند و لقب های زشت به ما داده اند که از شدت ناراحتی پشت ماها شکسته و دل هایمان مرده و به خاطر روایاتی که دانشمندان آنها نقل کرده اند، زمامداران خون ما را حلال می دانند.»حضرت صادق علیه السلام فرمود: «حدیث رافضیه (1) را گویی؟»عرض کردمبلی. فرمود: «نه به خدا سوگند آنها شما را به این نام نخوانند، بلکه خداوند این نام را به شما داده. آیا ندانستی که هفتاد نفر از بنی اسرائیل رها کردند فرعون و فرعونیان را بعد از اینکه گمراهی آنها برایشان آشکار شد و چون هدایت موسی را دانستند،به او پیوستند، از این جهت آنها را در لشکر موسی رافضه می نامیدند، چون فرعون را رها کرده بودند و این دسته هفتاد نفری، از تمام لشکریان عبادتشان بیشتر و علاقه و دوستی آنها نسبت به حضرت موسیو

1- . «رفض» یعنی رها کردن و «رافضه» جمعیتی را گویند که از اطاعت فرمانده خویش سر باز زنند و راهی جداگانه در پیش گیرند. دانشمندان اهل سنت از روی طعن، شیعیان را رافضه می گویند، یعنی اینها سر از قید اطاعت خلفا بیرون بردند.

هارون علیهم السلام و فرزندان آن دو فزون تر بود. خداوند به موسی علیه السلام وحی فرمود که این نام را برای آنها در تورات ثبت کن، زیرا من آنان رابدین نام نامیدم و آن را بدانها بخشیدم. موسی علیه السلام نیز همین کرد. سپس از آن به بعد، خداوند این نام را ذخیره فرمود تا به شما شیعیان بخشید.

ای ابو محمد! دیگران خیر و خوبی را رها کردند و شما بدی را؛ مردم دنیا به صورت دسته ها و فرقه های مختلف درآمدند، ولی شما با خاندان پیغمبرتان در یک دسته و فرقه اید، راه آنها را رفتید و آنچه را که خدا برای شما اختیار کرده، برگزیدید و افرادی راخواستید که خدا خواسته. پس مژده باد شما را و باز بشارت باد به اینکه به خدا سوگند شما در رحمت هستید، نیکوکارانتان پذیرفته آن دربار و گنهکارانتان مشمول گذشت و عفوند. هر کس در روز قیامت از آنچه شما دارید و بدو پیوستید چیزی در دربار خدا نیاورد، کار خوب او پذیرفته نگردد و از گناهش گذشت نشود. ای ابو محمد! آیا تو را خوشحال ساختم؟»عرض کردم: «قربانت شوم،بیش از این بفرما!»

فرمود: «ای ابو محمد! خدای بزرگ را فرشتگانی است که گناهان را از پشت شیعیان فرو ریزند، آنچنان که باد برگ ها را از درخت پر برگ فرو می ریزد، و این همان فرموده خداوند است که می فرماید: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا»، {فرشتگانی که عرش با عظمت الهی را بر دوش گرفته و آنان که پیرامون عرشند، به تسبیح و ستایش حق مشغولند، هم به خدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خدا آمرزش و مغفرت می طلبند.} (1)به خدا سوگند استغفار و طلب آمرزش ملائکه برای شماست، نه این مردم. ای ابو محمد! آیا تو را خوشحال ساختم؟»عرض کردم: «فدایت شوم، زیادتر بفرمایید!»

1- . مؤمن یا غافر / 7

فرمود: «ای ابو محمد! خداوند شما را در کتاب خویش چنین یاد فرموده است: «مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلًا»، {برخی از آن مؤمنان بزرگ مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملا وفا کردند، پس برخی بر آن عهد ایستادگی کردند (تا در راه خدا شهید شدند) و برخی به انتظار (فیض شهادت) مقاومت کرده و هیچ عهد خود را تغییر ندادند.}(1) همانابه پیمانی که خداوند برای ولایت و دوستی ما از شما گرفت، وفا کردید و شما دیگری را به جای ما نپذیرفتید و اگر چنین کرده بودید، خداوند شما را سرزنش می فرمود، چنانچه دیگران را سرزنش فرموده، در آنجا که می فرماید: «ما وَجَدْنا لِأَکْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنا أَکْثَرَهُمْ لَفاسِقِین»، {اکثر مردمان را در عهد استوار ندیدیم، بلکه بیشتر را عهدشکن و بدکار یافتیم.}(2) ای ابو محمد! آیا شاد شدی؟» عرضه داشتم: «قربان شما شوم، بیشتر بفرمایید!»

باز فرمود: «ای ابو محمد! خداوند شما را در کتاب خویش چنین یاد فرمود: {برادروار روبه روی یکدیگر بر تخت عزت بنشینند.}به خدا از این آیه غیر از شما را اراده نفرموده. ای ابو محمد! آیا شاد شدی؟»عرض کردم: «قربان شما گردم، زیاده از این بفرمایید!»

فرمود: «ای ابو محمد! «الْأَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِین»، {در آن روز دوستان همه با هم دشمنند، به جز متقیان به خدا.}(3)از این نیز غیر شما در نظر نیست. آیا شاد شدی؟»عرض کردم: «قربان شما گردم، باز هم بفرمایید!»

فرمود: «ای ابو محمد! خداوند ما و شیعیان و دشمنان ما را در یک آیه قرآن یاد کرده: «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْباب»، {آنان که اهل علم و دانشند، با مردم جاهل نادان یکسانند (هرگز یکسان نیستند و)

1- .احزاب / 23
2- . اعراف / 102
3- . زخرف/ 67

منحصرا خردمندان عالم متذکر این مطلبند.}(1) منظور از اهل علم و دانش، خود ما، منظور از نادانان، دشمنان ما و شیعیان ما هم خردمندانند. آیا خوشحال شدی؟»عرض کردم: «فدایت شوم، بیش از این بفرما!»

فرمود: «ای ابو محمد! خدا را سوگند که برای هیچ کدام از جانشینان انبیا و پیروانشان استثنایی نیست، مگر امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان او. چنانچه خداوند در گفتار درست و راستینش می فرماید: «لا یُغْنِی مَوْلًی عَنْ مَوْلًی شَیْئاً وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّه»، {روزی است که هیچ حمایت خویش و یار و یاوری، کسیرا از عذاب نرهاند و احدی را نصرت نکنند، مگر آنکه خدا به او رحم کند.}(2)مقصود از آن کسی که ترحم می شود، علی علیه السلام و شیعیان اوست. ای ابو محمد! آیا شادت ساختم؟»پاسخ دادم: «قربان شما گردم، باز هم بفرمایید!»

فرمود: «خداوند شما را در کتاب خویش یاد کرده، آنجا که می فرماید: «یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیم»، {(ای رسول رحمت) بدان بندگانم که (به عصیان) اسراف بر نفس خود کردند، بگو از رحمت (نامنتهای) خدا ناامید مباشید، البته خدا همه گناهان را (چون توبه کنید) خواهد بخشید که او خدایی آمرزنده و بسیار مهربان است.} (3)به خدا از این آیه نیز غیر از شما را اراده نفرموده. ای ابو محمد! آیا شادت ساختم؟» گفتم: «قربانت گردم، بیش از این بفرمایید!»

فرمود: «ای ابو محمد! باز هم خداوند شما را در قرآن یاد کرده، آنجا که به شیطان می فرماید: «إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ»، {هرگز تو را بر بندگان (با خلوص) من تسلط و غلبه نخواهد بود.}(4)به خدا از این آیه نیز امامان علیهم السلام و

1- . زمر / 9
2- .دخان / 41
3- . زمر / 52
4- . حجر / 42

شیعیان آنها را اراده فرموده. آیا شاد شدی؟»عرض کردم: «قربان شما بشوم، سخن را زیاد فرما!»

فرمود: «ای ابو محمد! باز خداوند شما را در قرآن یاد کرده: «فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقا»، {آنها با کسانی که خدا به آنها لطف و عنایت کامل فرموده، یعنی با پیمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان (در بهشت) چقدر نیکو رفیقانی هستند. }(1)منظور از پیامبران در آیه شریفه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ما در اینجا صدیقان و شهیدان و شما نیکوکاران هستید، پس بنابراین از نیکوکاری بر خود نشانی بگذارید، چنانچه خدای بزرگ شما را نیکوکار نامیده. ای ابو محمد! آیا مسرور شدی؟» گفتم: «فدایت شوم، باز بفرمایید!»

فرمود: «ای ابو محمد! باز خداوند شما را یاد فرموده، آنجا که حال دشمنان شمارا در دوزخ حکایت می فرماید: «وَ قالُوا ما لَنا لا نَری رِجالاً کُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرارِ أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِیًّا أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصار»، {اهل دوزخ به یکدیگر گفتند چه شده که ما مردان مؤمن را که (به جرم ایمان به خدا) از سفله و اشرار می شمردیم (در دوزخ) نمی بینیم در صورتی که ما آنها را (در دنیا) مسخره و استهزامی کردیم. (آیا آنها اهل دوزخ نیستند و چشمان (ما) بر آنها نمی افتد؟ }(2)به خدا از این آیه نیز غیر شما را اراده نکرده. شما نزد مردم این دنیا از اشرارید، ولی به خدا سوگند همین شما در بهشت خرسند و شادمانید، ولی در دوزخ شما را می جویند. آیا شادت ساختم؟» عرضه داشتم: «قربان شما گردم، سخن را زیاد فرما!»

فرمود: «ای ابو محمد! آیه ای نازل نشده است که مردم را به بهشت بکشاند یا اینکه یاد خیری در او شده باشد، مگر اینکه درباره ما و شیعیان ما فرود آمده و آیه ای نازل نشده که یاد بدی داشته یا اینکه مردم را به سوی دوزخ بکشاند، مگر

1- . نساء / 69
2- . ص / 62 - 63

اینکه درباره دشمنان و مخالفین ما فرود آمده باشد. آیا شادت ساختم؟»عرض کردم: «قربان شما گردم، بیشتر بفرمایید!»

فرمود : «ای ابو محمد! جزو ملّت ابراهیم و پیرو مرام او نیست، مگر ما و شیعیان ما، و سایر مردم از مرام او دورند. ای ابو محمد! شاد شدی؟» در روایت دیگری هست که: ابو بصیر عرض کرد: « بس است مرا.»(1)

عین این روایت با مختصر تغییری، در کتاب اختصاص از ابو بصیر نقل شده است (2)و در همین کتاب، در باب حالات یاران حضرت صادق علیه السلام بیان شده است (3).

مرحوم شیخ صدوق نیز این روایت را در کتاب فضائل الشیعه از پدر محمد بن سلیمان نقل فرموده است.(4)

توضیح: صاحب نهایه گوید: «حفز» به معنی تکان دادن و شتاب دادن و حدیث ابوبکره به همین معنی است که گویند او در حال رکوع،به حالت چهار دست و پا خزید تا به صف برسد، در حالی که «حفزه النفس»، یعنی نفس او به شدت می زد. و «شباب» به فتح شین، جمع «شابّ» به معنی جوان است. و در قاموس گوید که«کهل» یعنی کهنسال کسی است که پیری با او درآمیزد و عظمتی در قیافه او دیده شود، یا هر کس که از سی سال یا سی و چهار سال بگذرد تا پنجاه و یک سال.

و صاحب نهایه گوید: «نبز» به فتح نون و سکون باء، به معنی عیبجویی کردن است و با حرکت باء، به معنی لقب است. و«تنابز» یعنی یکدیگر را سرزنش کردن و با لقب خواندن. و جوهری گوید: گفته می شود بشارت دادم او را به فرزند

1- . کافی 8 : 33 - 35
2- . اختصاص: 104 - 107
3- . بحار الانوار 47 : 390
4- . فضائل شیعه: 148

تازه،«فابشر ابشارا» یعنی پس (در مقابل نوید من) خوشحال شد، و می گویی«ابشر بخیر»، یعنی مژده باد تو را به خوبی و همزه ابشر، همزه قطع است.

«صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ»: یعنی وفا کردند به پیمانی که با خدا بستند که هر گاه دشمن را دیدند از او نگریزند.«فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ»، یعنی بعضی از آن افراد به نذر و پیمان خود وفا کردند، جنگ کردند تا شهید شدند. جوهری گوید «نحب» به معنی مدّت و وقت است، مثلا می گویند«قضی فلان نحبه»، یعنی فلانی وقتش گذشت و مرد و در اخبار زیادی قبلا ذکر شد(1) که این آیه،درباره امیرالمؤمنین علیه السلام و حمزه و جعفر و عبیده علیه السلام نازل شده. گوید آن سه نفر دیگر غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شده بودند و حضرت علی علیه السلام منتظر شهادت بودند.«وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلاً»، یعنی چیزی را از دین تبدیل و جابجا نکردند.

«یَوْمَ لا یُغْنِی مَوْلًی»:یعنی روزی که بی نیاز نمی کند دوست نزدیک یا خودمانی وابسته، یا رفیق یا مدافع و یاور از دوست خود چیزی را از اغناء و نفع و دفع، یعنی نمی تواند دوستش را بی نیاز کند یا نفعی به او برساند یا لااقل بلا را از او بگرداند.

«وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ»: ضمیر «هم» برمی گردد به کلمه مولی اوّل در آیه یا به هر دو مولی برمی گردد، یعنی و نه آن دوستان یاری می شوند . «أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ» یعنی در جنایت افراط کرده اند با زیاده روی در گناهان.

«لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ»: یعنی تو را بر آنها تسلطی نیست و تسلط نداشتن شیطان بر شیعه، به این معنی است که او قدرت ندارد شیعیان را از دین حق خود خارج سازد یا اینکه شیعیان می توانند با پناه بردن و توسل به خداوند، شیطان را از خود دفع کنند.

جوهری گوید آیه قرآن که می فرماید: «فَهُمْ فِی رَوْضَهٍ یُحْبَرُونَ»،(2)یعنی آنها در باغ و بوستان متنعم هستند خوشحالند و آنان را گرامی می دارند.

1- . چنانچه در بحار الانوار 35 : 408 و 36 : 103 گذشت.
2- . روم / 15

فرمایش امام علیه السلام که فرمود،«براء» به کسر باء بر وزن کرام و در بعضی از نسخه ها «برآء» بر وزن فقهاء است. در هر دو صورت جمع «بری» به معنی دور و بیزار است.

94. کنز جامع الفوائد: جابر بن یزید از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه که می فرماید: «فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِین»، {تو را از اصحاب یمین ایمنی و سلامت است}(1)فرمود: «اصحاب یمین شیعیان هستند. خداوند به پیغمبرش این آیه را می فرماید، یعنی همانا تو به سلامت می مانی از دست آنها که فرزندان تو را آنها نمی کشند.»

و نیز محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام درباره همین آیهنقل می کند که حضرت فرمودند: «اصحاب یمین، شیعیان و دوستان ما هستند.»(2)

95. کنز جامع الفوائد: یزید بن شراحیل، نویسنده حضرت علی علیه السلام گفت: از آن حضرت شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم حدیث فرمود، در حالی که آن جناب را به سینه خود تکیه داده بودم و عایشه کنار من ایستاده بود وگوش می داد و شنید سخنان آن حضرت را که فرمود: «ای برادر من! آیا سخن خدا را نشنیدی که می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّه»، {آنها که گرویدند و کردار شایسته دارند، آنها به حقیقت بهترین اهل عالمند.}(3)این

آیه درباره تو و شیعیان توست. وعده گاه من و تو حوض (کوثر) خواهد بود، وقتی دسته جات مختلف از جا کنده شوند، شما را می خوانند، در حالی که سراپا سفید و نورانی و سیر و سیراب هستید.»(4)

1- . واقعه / 91
2- . کنز جامع الفوائد
3- . بینه / 7
4- . کنز جامع الفوائد

96. کنز جامع الفوائد: یعقوب فرزند میثم در لابلای نوشته های پدرش چنین دید که حضرت علی علیه السلام فرمود: شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: {آنها که به خدای یکتا ایمان آوردند و نیکوکار شدند، به حقیقت بهترین اهل عالمند.} سپس آن حضرت رو به من کرد و فرمود: «آنها تو و شیعیان تو هستند و وعده گاه تو و آنها، حوض (کوثر) است. می آیند با سر و پای نورانی، در حالی که تاجی نیز بر سر دارند.» یعقوب گوید: این روایت را به حضرت باقر علیه السلام عرضه داشتم، فرمود: «چنین است در کتاب علی علیه السلام که آن کتاب در نزد ماست.»(1)

97. کنز جامع الفوائد: ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام از جابر بن عبداللّه انصاری نقل می کند: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ایام بیماری منجر بهفوتخود، به دخترش حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «دخترم، پدر و مادرم به فدایت! کسی را بفرست شوهرت را خبر کند.» حضرت زهرا علیها السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: «برو نزد پدرت و بگو که جدّم شما را می طلبد.» امام حسن علیه السلام پیغام را رساند و حضرت علی علیه السلام آمد. فاطمه علیها السلام نیز خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و با دیدگان پر حسرت به پدر نگاه می کرد و می فرمود: «وای از گرفتاری زیاد بخاطر اندوه و غم تو ای پدر!» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از امروزبه بعد اندوهی برای پدر تو نیست فاطمه! در مصیبت پیغمبر نباید گریبان چاک زد و نباید به صورت لطمه وارد ساخت و نباید در مرگ او ویل و وای (الفاظی که حکایت از بیچارگی و بدبختی می کند) گفت. ولی بگو آنچه را که پدرت در مرگ ابراهیم (2) گفت: اشک می ریزد، دل دردناک است و در عزای تو نمی گوییم چیزی که خدای را خشمگین سازد. ای ابراهیم! ما در مرگ تو محزونیم، و اگر ابراهیم زنده بود، حتما پیامبر می بود.»

1- . کنز جامع الفوائد
2- . ابراهیم علیه السلام نام یکی از فرزندان رسول خداست که در کودکی از دنیا رفت.

سپس فرمود: «یا علی، نزدیک بیا!» آن حضرت نزدیک رفت. فرمود: «گوش خود را به دهان من نزدیک کن!» وقتی چنین کرد، فرمود: «ای برادر! آیا نشنیدی سخن خدا را در کتابش که {همانا آنها که ایمان به خدا آوردند و نیکوکار شدند، به حقیقت بهترین اهل عالمند}؟پاسخ داد: «بلی ای پیامبر خدا!» حضرت فرمود: «آنها تو و شیعیان تو هستند که روز قیامت می آیید، با سر و پای نورانی و شکم های سیر و سیراب. آیا نشنیدی سخن خدا را در کتابش: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکِینَ فِی نارِ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أُولَئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّه»، {همانا آنها که کفر ورزیدند، از اهل کتاب و مشرکین در آتش دوزخجاویدند و آنها بدترین مردم عالمند} (1)پاسخ داد: «چراای رسول حق!» فرمود: «آنها دشمنان تو و پیروان آنهایندکه روز قیامت می آیند، با صورت های سیاه و تشنگی زیاد، بدبخت و معذّب در جبهه کفّار و منافقین. آن آیه برای تو و شیعیان تو بود و این آیه برای دشمن تو و پیروان آنهاست.»(2)

توضیح: در قاموس گوید: «خمش وجهه» یعنی صورت خود را خراش داد و لطمه زد و عضوی از او را قطع کرد.

امّا درباره این فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «اگر ابراهیم زنده بود حتما پیامبر می بود»، به همین جهت زندگی نکرد، زیرا بعد از آن حضرت نباید پیامبر دیگری باشد.کلمه «مظمئین» در فرمایش حضرت، اسم مفعول است یا از باب افعال یا از باب تفعیل، یعنی در تشنگی باقی می مانند و سیراب نمی شوند، یا اینکه این کلمه مبالغه و زیاده گویی در بیان شدت عطش است.

1- .بینه / 6 - 7
2- . کنز جامع الفوائد

98. کنز جامع الفوائد: ابو رافع گوید:حضرت علی علیه السلام به اهل شورا (1) فرمود: «شما را به خدا سوگند! آیا یاد دارید روزی را که من به جمع شما وارد شدم و شما در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودید و حضرت فرمود: «این برادر من است که آمد»، سپس رو به من و بعد روبه سوی کعبه کرد و فرمود: «سوگند به خدای کعبه بنا شده، همانا علی علیه السلام و شیعه او همان پیروزان و رستگاران روز قیامتند.» سپس رو کرد به شما و فرمود بهوش باشید، او از تمام شما جلوتر ایمان آورده، از همه شما به امر خدا گویاتر، به پیمان او باوفاتر، به احکام او داورتر، نسبت به رعیت دادگرتر، در تقسیم اموال بین مردم به شکل مساوی واردتر و نزد خدا امتیازش بیشتر است. آنگاه این آیه نازل شد {همانا آنها که به خدا ایمان آوردند و نیکوکار شدند، بهترین اهل عالمند.} پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اللّه اکبر فرمود و شما نیز تکبیر گفتید و همه شما به خاطر این فضیلت به من تبریک گفتید. آیا به خاطر دارید که مطلب همین طور بود؟» گفتند: «بار خدایا آری.»(2)

99. تفسیر فرات کوفی: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر گاه مردم در سختی و شدت به سر بردند، شیعیان من حالشان از دیگران بهتر است. آیا نشنیدید خداوند در کتاب مبین خود می فرماید: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفا»، {اکنون خدا بر شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعف راه یافته}(3)به همین جهت از شیعیان علی علیه السلام تخفیف داد آنچه را که به غیر آنها تخفیف نداده است.»(4)

100. تفسیر فرات کوفی: خیثمه جعفی گوید: بر حضرت باقر علیه السلام وارد شدم. به من فرمود: «ای خیثمه! دوستان ما را از ما سلام برسان و آنهارا آگاه

1- . اهل شورا کسانی هستند که در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و خلافت اسلامی و جانشینی پیغمبر اکرمرا از مسیر خود منحرف ساختند و به دروغ ادعا کردند که اجتماع مسلمین چنین صلاح دیده اند.
2- . کنز الفوائد
3- . انفال / 66
4- . تفسیر فرات کوفی: 51

کن که به الطاف و ثواب های خدایی نمی رسند، مگر به عمل. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سلمان از خانواده ماست، یعنی به خاطر شناسایی ما و اقرار به ولایت ما و این همان آیه قرآن است که فرمود: «خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِم»، {عمل صالح و فعل قبیح هر دو به جای آوردند، امید باشد که خدا توبه آنان را بپذیرد }(1) و هر چه را که خدا امید داشته باشد، صورت می گیرد. این آیه درباره شیعیان گنهکار ما نازل شده است.»(2)

101. تفسیر فرات کوفی: زید بن سلّام جعفی گوید: محضر مقدس حضرت باقر علیه السلام مشرف شدم وگفتم: «خدا تو را خوب تر سازد! خیثمه جعفی به من گفت تفسیر این آیه را از شما سؤال کرده: «وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيل»، {و ایمان نیاوردند با او مگر افراد کم ومعدودی }(3) و شما در جواب فرمودی: «این آیه درباره شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله جاری است.»حضرت فرمود: «به خدا سوگند خیثمه راست گفته است و من به او چنین گفتم.»(4)

102. تفسیر فرات کوفی: حنان بن سدیر صیرفی گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم و آن حضرت ردایی نشانه دار از خز بر شانه داشت.عرض کردم: «ای پسر پیامبر! چه چیز شیعه شما را در محبتتان ثابت می دارد؟» فرمود: «مگر دلت ایمان نیاورده؟» گفتم: «چرا آقا، مختصر عقده ای در قلبم هست.» حضرت به خادم فرمودند یک تخم مرغ سفید بیاورد و آن را روی آتش گذاشتند تا کاملا پخت. آنگاه پوست تخم مرغ را در آتش افکند و فرمود: «پدرم از قول جدم به من خبر داد که در روز قیامت، دشمن ما همچون این پوست تخم مرغ به آتش افکنده شود.» سپس زرده آن را خارج کرد، آن را در کف دست راست خود قرار داد و فرمود: «به خدا سوگند ما خلاصه ممتاز انتخاب شده خداییم. چنانچه

1- . توبه / 102
2- . تفسیر فرات کوفی: 57
3- . هود / 4
4- . تفسیر فرات کوفی: 68

این زرده، خلاصه ممتاز تخم مرغ.» است سپس فرمود یک انگشتر نقره آوردند و سفیده و زرده را هم مخلوط کرد و فرمود: «پدرم از قول پدرانم، از قول جدم، از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود که روز قیامت، شیعیان ما این چنین با ما مخلوط هستند.» حضرت انگشتان خویش را میان هم برد و آنگاه ادامه داد: «برادروار روبه روی یکدیگر بر تخت می نشینند.»(1)

103. تفسیر فرات کوفی: سلیمان دیلمی گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر در حالی که نفسش گرفته بود،وارد شد.وقتی در جای خود نشست، حضرت فرمود: «ای ابو محمد! این نفس بلند از چیست؟»عرض کرد: « فدایت شوم ای پسر پیامبر! پیر شدم و استخوانم نازک گردیده و مرگم نزدیک است، با اینکه نمی دانم کار آخرتم چه می شود و وضعم در آنجا چگونه است.» حضرت فرمود: «ای ابو محمد! تو هم اینحرف را می زنی؟»عرض کرد: « قربانت گردم! چگونه این حرف را نگویم» و در ادامه سخنی (گله آمیز) گفت. حضرت فرمود: «ای ابو محمد! خداوند شما را در کتاب خویش یاد فرموده، آنجا که می گوید : {برادران روبه روی یکدیگر بر تخت نشینند.}به خدا از این آیه غیر شما را اراده نفرموده است. ای ابو محمد، آیا شاد شدی؟» گوید:عرض کردم: «قربان شما شوم، بیش از این بفرمایید!»

فرمود باز هم خدا شما را در کتاب خود یاد کرده، وقتی به شیطان می فرماید: {هرگز تو را بر بندگان (با خلوص) من تسلط و غلبه نخواهد بود.} به خدا از این آیه نیز غیر از امامان و شیعیان آنها را اراده نکرده است. پس شاد شدی؟»(2)

104. تفسیر فرات کوفی: اصبغ بن نباته از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: «وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُون»، {و آنها از هول و هراس قیامت ایمن باشند}(3)روایت کرده که فرمود: «ای اصبغ! هیچ کس از من تفسیر این آیه را

1- . تفسیر فرات کوفی: 82
2- . تفسیر فرات کوفی: 83
3- . نمل / 89

نپرسیده و همچنان که تو امروز سؤال می کنی، من قبلا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تفسیرش را پرسیدم. فرمود منهم از جبرئیل سؤال کردم، گفت: «ای محمد! روز قیامت که برپا شود،خداوند تو و خاندانت و دوستان و شیعیانت را محشور سازد تا برابر خدا بایستند، خداوند عیبها و عورت های آنها را بپوشاند و آنها را برای دوستی تو و خاندانت و به خاطر علی بن ابی طالب علیه السلام از هراس بزرگ آن روز ایمن سازد.» یا علی!به خدا سوگند شیعیان تو شاد و در امانند، شفاعت می کنند و وساطت آنها پذیرفته می شود.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَساءَلُون»،(1) {آن روز نسبت و خویشی در میانشان نماند و کسی از کس دیگر حال نپرسد. }(2)

105. تفسیر فرات کوفی: زید بن علی علیه السلام فرمود: روز قیامت گوینده ای ندا دهد:کجایند «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُم»، {آنان که چون فرشتگان پاکیزه، از شرک قبض روحشان کنند،به آنها گویند درود و سلامتی بر شما؟ }(3)آنگاه مردمی سفیدرو و نورانی به پا می خیزند. از آنها سؤال می شود: «چه کسانی هستید؟»می گویند: «ما دوستداران امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هستیم.» از آنها می پرسند: «چرا او را دوست دارید؟» گویند: «ای پروردگار ما! به خاطر اطاعتی که از تو و رسولت می داشت.»به آنها گفته می شود راست گفتید، اکنون به موجب اعمال نیکویی که در دنیا بجا آوردید، به بهشت ابدی درآیید.»(4)

106. تفسیر فرات کوفی: خیثمه جعفی گوید: بر حضرت باقر علیه السلام وارد شدم. به من فرمود: «ای خیثمه! سلام ما را به دوستان ما برسان و آگاهشان سازکه هرگز ثواب هایی را که نزد خداست نمی یابند، مگر به عمل و هرگز به ولایت

1- . مؤمنون / 101
2- . تفسیر فرات کوفی: 115
3- . نحل / 32
4- . تفسیر فرات کوفی: 84

ما نمی رسند، مگر با پارسایی. ای خثیمه ! کسی که ولایت و شناسایی ما را ندارد، بهره ای نمی بردبه خدا وقتی «دابّه»(1) از خانه کعبه بیرون آید و با مردم مؤمن و کافر سخن گوید، کسی بر او نمی گذرد مگر اینکه می گوید مؤمن است یا کافر. ای خثیمه !تنهاکسانی که کافر شدند به ولایت ما و یقین ندارند، به نشانه های ما اقرار نمی کنند.

ای خیثمه ! خدا ایمان است که خود را در قرآن مؤمن و مهیمن نامیده و ما اهل و مسکن ایمانیم، ایمان از ما شعبه گیرد و شناخته شود و ما اسلامیم، و احکام اسلام از ما شناخته شده و از ما شعبه گیرد. ای خیثمه ! هر کس ایمان را شناخت و بدو پیوست، گناهان او را پلید نسازد، چنانچه چراغ می تابد و نور می پراکند و هیچ چیز از روشنایی او نمی کاهد. هر کس ما را شناخت و به ولایت ما اقرار کرد، خدا گناهانش را بیامرزد.»(2)

107. تفسیر فرات کوفی: حضرت باقر علیه السلام از پدرانش علیهم السلام نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «خدای متعال را ترکه ای است از یاقوت سرخ که به قدرت خویش آفریده و آن را به سوی زمین آویزان فرموده و آنگاه به خودش سوگند یاد کرده که جز دوستان محمد و آل محمّد علیهم السلام

به آن دست نیابند.» سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دوست ما چه انتظار دارد؟ جز اینکه در بهشت جای گیرد و دشمن ما چه انتظار دارد؟ جز اینکه در دوزخ نشیند.» بعد از آن به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کردو فرمود: «دوستان این، دوستان خدایند و دشمنان این، دشمنان خدایند.» فضیلتی است از جانب خدا به زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرمود: «نومید است هر کس دروغ بندد.»(3)

1- . ظاهرا منظور از دابه یعنی جنبنده، همان دابه الارض است که در آیه 82 ازنمل خداوند یاد فرموده و در آخرالزمان از زمین خارج می شود و با مردم حرف می زند.
2- . تفسیر فرات کوفی: 84
3- . تفسیر فرات کوفی: 92

108. تفسیر فرات کوفی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «روز قیامت خداوند همه مردم اولین و آخرین را عریان و پا برهنه در یک سرزمین گرد می آورد. آنها سر راه محشر می ایستند تا بدن های آنها به شدت عرق کند و نفس های آنها به تنگی افتد. پنجاه سال بدین گونه توقف می کنند.» و فرمود: «در اینجاست که خداوند می فرماید: فَلا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسا»، {از هیچ کس جز زیر لب و آهسته صدایی نخواهی شنید. }(1)سپس گوینده ای از جانب عرش خدا ندا کند که کجاست پیامبر امّی؟ مردم گویند شنیدیم نامش را، بگو باز ندا دهد کجاست پیامبر رحمت محمد بن عبداللّه امّی؟ آنگاه رسول خدا پیشاپیش مردم حرکت کند تا به حوض برسد و درازی این حوض، فاصله بین «ابله» (یا ایله) و «صنعا» است.(2) پیغمبر کنار حوض می ایستد.سپس مولای شما (یعنی علی علیه السلام) را صدا می زند و او نیز از دیگران پیش می افتد تا به پیغمبر می رسد، بعد از آن به مردم دیگر اجازه می دهند تا عبور کنند.»

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «در آن روز بعضی از دوستان ما بر لب حوض می آیند و برخی دور می شوند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چون چنین می بیند، گریه می کند و می فرماید: «خدایا! شیعیان علی علیه السلام را می بینم که آنها را به سوی دوزخیانبرگرداندند و از حوض کوثر دور ساختند.» فرشته ای می گوید: «خداوند می فرماید ای محمد! من آنها را به تو بخشیدم و از گناهانشان صرف نظر کردم و آنها را به تو و به آن کس که عقیده مند بودند ملحق ساختم، و آنان را از گروه تو ساختم و بر سر حوضت آوردم.» حضرت باقر علیه السلام فرمود: « چه بسیار زن و مردیکه آن روز اشک می ریزند و با دیدن این منظره، فریاد می زنند «یا

1- . طه / 108

2- . ما برای ابله در کتب لغت معنای مناسبی نیافتیم، ولی اگر ایله باشد تا اندازه ای معنای آن درست است، چون در مجمع البحرین می گوید: ایله به فتح همزه و سکون یاء، شهری است بین ینبع و مصر و به همین معنی است حدیث خوض که پیغمبر فرمود عرض آن فاصله بین ایله و صنعا است. صنعا نیز پایتخت یمن است.

محمّداه !» امام علیه السلام فرمود: «در آن روز هیچ کس از دوستان ما و بیزاران از دشمنان ما نباشد، مگراینکه در جرگه و حزب ما خواهد بود و بر سر حوض ما آیند.»(1)

109. تفسیر فرات کوفی: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله نقلی می کند که فرمود: «روز قیامت گوینده ای از درون عرش فریاد زند: «ای گروه مردم ! دیدگان خود را فرو نهید تا دختر حبیب خدا به قصر خویش برود» و فاطمه دختر من می آید با دو روپوش سبز (لباس سرتاسری که بافته شده و یک قطعه پارچه بیش نیست) و گرداگرد او هفتاد هزار حوریه است. وقتی به در قصر خود برسد، حسن علیه السلام را ایستاده و حسین علیه السلام را با سر بریده در خواب می بیند. به حسن علیه السلام می فرماید: «این کیست؟» عرض می کند: «این برادر من است که امّت پدر شما او را کشتند و سرش را جدا ساختند.» آنگاه از جانب خداوند به آن حضرت ندا می شود «ای دختر حبیب خدا ! همانا من این منظره را به تو نشان دادم و جنایاتی که امت پدرت درباره او مرتکب شدند به تو نمودم و دلداری تو را در این مصیبت ذخیره کردم، و دلداری تو امروز این است که من وارد محاسبه بندگان نمی شوم تا تو و فرزندانت و شیعیانت و هر کس به شما احسانی کرده، گر چه از شیعیان نباشد، داخل بهشت شوید.» پس دخترم فاطمه و فرزندان و شیعیان او و هر کس از غیر شیعیانش کهبه او نیکی کرده، وارد بهشت می شوند. این سخن خداست که می فرماید: {هیچ گاه فزع اکبر و هنگامه بزرگ قیامت آنها را محزون نخواهد ساخت.} و فرمود: «منظور از فزع اکبر، دلهره روز قیامت است، و {آنها به آنچه مشتاق و مایل آنند، در بهشت تا ابد متنعّمند.}به خدا آن افراد، فاطمه علیها السلام و فرزندان و شیعیان و نیکی کنندگان به او از غیر شیعیانند.»(2)

1- . تفسیر فرات کوفی: 93
2- . تفسیر فرات کوفی: 97

110. تفسیر فرات کوفی: اصبغ بن نباته می گوید: «به قصدزیارت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم تا سلامی عرض کنم. ناگهان آن حضرت بیرون آمد. از جا پریده و سر پا برابرش ایستادم. حضرت دست مرا گرفت، انگشتانش را در انگشتان من قرار داد و فرمود: «ای اصبغ بن نباته !» گفتم: «لبیک و سعدیک یا امیرالمؤمنین !» فرمود: «همانا دوست ما دوست خداست و چون بمیرد، در رفیق اعلی (نزد خدا) خواهد بود و خداوند او را از نهری که از برف سردتر و از انگبین شیرین تر است، سیراب کند.»عرض کردم: «قربانت گردم ای امیرالمؤمنین !اگر چه گنهکار باشد؟» فرمود: «بلی، مگر کتاب خدا را نخواندی که می فرماید: «فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً»(1) {خدا گناهان آنها را مبدل به ثواب گرداند که خداوند در حق بندگان بسیار آمرزنده و مهربان است. }(2)

111. تفسیر فرات کوفی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «این آیه درباره ما و شیعیان ما نازل شده: «فَما لَنا مِنْ شافِعِینَ وَ لا صَدِیقٍ حَمِیم»، {در این روز سخت نه شفیعی داریم و نه یک دوستی که از ما حمایت کند } (3) و این در وقتی است که خداوند به فضل ما و شیعه ما ندا دهد تا آنجا که ما شفاعت کنیم و شیعیان نیز شفاعت کنند. وقتی غیر شیعیان این ماجرا را ببینند،می گویند ما نه شفیعی داریم و نه دوستی که از ما حمایت کند.»(4)

112. تفسیر فرات کوفی: سماعه بن مهران گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «حال شما نزد مردم چگونه است؟» گفتم: «هیچ کس بدحال تر از ما نزد آنها نیست.ما پیش آنها بدتر از یهود و نصارا و مجوس و مشرکین هستیم.» فرمود: «نه به خدا ! دو نفر از شما در آتش دیده نمی شود. نه به خدا ! یک نفرهم دیده نگردد و شمایید آنها که این آیه درباره شان نازل گشته: «وَ قالُوا ما لَنا لا نَری رِجالاً

1- . فرقان / 70
2- . تفسیر فرات کوفی: 108
3- . شعراء / 100
4- . تفسیر فرات کوفی: 111

كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرارِ أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصار»(1)، {و اهل دوزخ با یکدیگر گفتند چه شده که ما مردان مؤمن را که (به جرم ایمان به خدا) از سفله و اشرار می شمردیم (در دوزخ) نمی بینیم؟ در صورتی که ما آنها را (در دنیا) مسخره و استهزامی کردیم (یا آنها اهل دوزخ نیستند) یا هستند و چشمان (ما) بر آنها نمی افتد؟ }(2)

113. تفسیر فرات کوفی: حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب فرمود: من و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر لب حوض هستیم و خاندان ما با ما باشند، پس هر کس ما را بخواهد، باید گفتار ما را بگیرد و به کردار ما عمل کند، زیرا ما خاندانی هستیم که شفاعت از آن ماست. برای دیدار ما در کنار حوض با هم رقابت کنید، چون ما دشمنان را از آن دور و دوستانمان را از آن سیراب سازیم، و هر کس که از آن آب بنوشد، برای همیشه تشنه نشود، و حوض ما پر است و از دو آبریز بهشتی در آن ریخته می شود که یکی «تسنیم»(3) و دیگری «معین»(4) نام دارد. و در دو طرف آن حوض زعفران است، و سنگریزه هایش درّ و یاقوت است و کارها به دست خداست نه بندگان و اگر به دست بندگان بود، کسی را بر ما برنمی گزیدند، ولی اوست که از بندگانش هر کس را که بخواهد، ویژه رحمتش کند. پس خدا را ستایش می کنم بدین نعمت ها که مخصوص شما قرار داده و بر حلال زادگی شما، چون یاد ما خاندان شفای هر درد و بیماری و وسوسه شک آور است. و البته دوستی ما خشنودی خداست، و هر کسی که راه ما را گیرد، فردا در حظیره القدس و فردوس برین با ماست، و منتظر امر ما، همچون کسی است که در راه خدا به خون

1- . ص / 62 - 63
2- . تفسیر فرات کوفی: 131
3- . تسنیم چشمه ای است در بهشت که خداوند در قرآن می فرماید بندگان مقرب از آن می نوشند.
4- . معین یعنی جاری و برخی گویند«م» در اول آن زائد است و اصل آن عین به معنی چشمه است.

خودشدرغلطد، و هر که فریاد ما را بشنود ولی ما را یاری نکند، خدا بر دو سوراخ بینی او را در دوزخ سرنگون سازد.

ما هستیم درِ گشایش، چون مبعوث شوند و همه راه ها بر آنها بسته شود، ماییم «بابِ حطّه»(1) که در اسلام است، هر کس در ان آید نجات یابد و هر که از آن دور شود،فرو افتد.

خدا به ما آغاز کرد و به ما پایان داد و آنچه را که بخواهد، به ما می زداید و به ما پایدار می سازد و به ما باران فرود آید. مبادا فریبنده شما را از خدا فریب دهد! اگر بدانید با ماندن در میان دشمنانتان و تحمّل اذیت ها چه اجری دارید، چشم شما روشن شود، و اگر مرا نیابید، چیزها بینید که آرزوی مرگ کنید از ستم و دشمنی و خودبینی و منم زدن و سبک شمردن حق خدا و ترس. چون چنین شود، همه به رشته خدا بچسبید و از هم جدا نشوید، و بر شما باد به صبر و نماز و تقیّه.

و بدانید که خداوند دشمن می دارد بندگان متلوّن و همه رنگ خود را. پس از حق و ولایت اهل حق دور نشوید، چون هر کس دیگری را جای ما برگزیند، نابود است و هر کس که پیرو آثار ما شود، به ما بپیوندد، و هر کس که از غیر راه ما رود،غرق شود. همانا برای دوستان ما فرج هایی از رحمت خداست و برای دشمنان ما فوج هایی از عذاب خدا. راه ما میانه است و رشد و صلاح در برنامه ماست. بهشتیان به خانه های شیعیان ما چنان نگاه می کنند که ستاره درخشان را در آسمان می بینند.

هر کس از ما پیروی کند، گمراه نشود و هر که منکر ما شود، هدایت نگردد. و نجات نیابد آنکه بر زیان ما به دشمن ما کمک کند. و یاری نشود آنکه ما را

1- . باب حطه اصطلاحی است مربوط به بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی علیه السلام . قرآن می فرماید: {وقتی که گفتیم وارد این قریه(بیت المقدس) شوید و از نعمت های آن تناول کنید و از آن در سجده کنان داخل گردید و بگویید از گناه ما درگذر تا از خطای شما درگذریم } (بقره / 58) بنا بر این منظور از باب، درِ بیت المقدس است که دستور داشتند پس

از ورود بگویند «حطه»، یعنی خدایا از گناه ما در گذر. پس باب حطه یعنی درِ آمرزش.

وابگذارد. پس به طمع دنیای پوچ و بی ارزشی که سرانجام از شما دور شود و شما نیز از آن زوال یابید، از ما روی نگردانید، زیرا هر کس دنیا را بر ما ترجیح دهد افسوس فراوان دارد. خداوند متعال می فرماید: «یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّه»، {ای وای بر من که جانب امر خدا را فرو گذاشتم و در حق خود ظلم و تفریط کردم. }(1)

چراغ راه مؤمن، شناخت حق ماست. و بدترین کوری، نابینایی فضیلت ماست که با ما بی جهت و بدون گناه به دشمنی برخاسته فقط به جرم اینکه ما او را به سوی حق و دوستی خواندیم و دیگران او را به سوی فتنه دعوت کردند و فتنه را بر ما ترجیح داد. ما را پرچمی است که هر که در سایه آن درآید، او را جا دهد و هر که به سوی او پیش تازد، پیروز است و هر که از آن واماند، نابود است و هر که بدان چنگ زند، نجات یابد. شمایید آبادگران زمین که (خداوند) شما را در آن جای داد تا ببیند چه می کنید. پس مراقب خدا باشید در آنچه از شما دیده می شود. بر شما باد به راه روشن بزرگ تر، در آن بروید که دیگری جای شما را نگیرد (سپس این آیه قرآن را تلاوت فرمود:) «سارِعُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِین»، {به سوی آمرزش پروردگارتان بشتابید و به راه بهشتی که عرضش به قدر پهنای آسمان و زمین است و آن برای اهل تقوا مهیا گردیده. }(2)

پس بدانید شما به بهشت نمی رسید مگر به تقوی. و هر که رها سازد پیروی از آنکه خدا فرمان اطاعت او را داده، برای او شیطانیبرانگیخته شود که قرین و مونس او گردد.

شما را چه باشد که به دنیا تکیه کردید و به ستم خشنودید، و فرو گذاشتید آنچه را که عزت و سعادت شما و نیروی علیه ستمگران در آن است؟ نه از خدایتان شرم دارید و نه به حال خود فکر می کنید. شما در هر روز ظلم می شوید، ولی از

1- . زمر / 56
2- . حدید / 21

خواب بیدار نمی گردید و سستی شما پایان نپذیرد. آیا نمی بینید که دین شما کهنه می شود و شما سرگرم دنیایید؟ خدای بزرگ می فرماید: «وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ وَ ما لَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِیاءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ»(1) {و شما مؤمنان هرگز نباید با ظالمان همدست و دوست باشید وگرنه آتش کیفر آنان در شما هم خواهد گرفت و در آن حال جز خدا هیچ دوستی نخواهید یافت و هرگز کسی یاری شما نخواهد کرد.»(2)

توضیح: فیروزآبادی گوید «اتّرع» بر وزن افتعل، یعنی پر و لبریز شد و گوید «مثاعب المدینه» یعنی آبریزهای شهر، و «واعیه» به معنای صداست، نه فریاد استغاثه و جوهری اشتباه کرده (زیرا واعیه را فریاد استغاثه معنی کرده است).«کنّه» یعنی او را پنهان ساخت و «قیّض اللّه فلانا لفلان» یعنی خدا فلان کس را آورد و آماده ساخت برای فلانی.« وَ قَیَّضْنا لَهُمْ قُرَناءَ» یعنی ما رفیقان و یارانی بر آنها گماشتیم از جایی که گمان نمی کردند، و نیز گوید «ضیم» به معنای ستم است.

114. تفسیر فرات کوفی: معاویه عجلی و ابراهیم احمری گوید:ما بر حضرت باقر علیه السلام وارد شدیم و «زیاد الاحلام» نیز خدمت آن حضرت بود. حضرت فرمودند: «ای زیاد! چیست که می بینم پاهای تو ترکیده است؟»عرض کرد: «قربانت گردم! با شتر لاغری آمدم که با زحمت او را می آوردم و او را بر سر سه پا می کشیدم و باعث این همه مشقت، چیزی جز محبت شما و اشتیاق دیدار شما نبود.»آنگاه مدتی سرش را به زیر افکند و سپس گفت: «قربانت شوم! گاهی در گوشه خلوت، شیطان مرا به یاد معصیت ها و گناهان گذشته ام می اندازد، به طوری که گویی (از رحمت خدا) نومید می شوم، ولی بعدا دوستی ام با شما و توجه به سوی شما را یاد می کنم.» حضرت فرمود: «ای زیاد! آیا دین چیزی جز حبّ و بغض است؟» سپس این سه آیه را تلاوت فرمود، به گونه ای که گویا این سه آیه در مشت او بودند: « وَ لکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَ کَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ

1- .هود / 113
2- .تفسیر فرات کوفی: 137 - 139

الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ أُولئِکَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَکِيمٌ»، {و لیکن خدا (به لطف خود) مقام ایمان را محبوب شما گردانید و در دل هاتان را نیکو بیاراست و کفر و فسق و معصیت را زشت و منفور در نظرتان ساخت (تا در دو عالم سعادتمند شوید) و اینان به حقیقت اهل صواب و هدایتند، این مقام به فضل خدا و نعمت الهی حاصل گردید و خدا (به احوال بندگان) دانا و به صلاح نظام عالم آگاه است.}(1)نیز فرمود: «يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِم»، {دوست می دارند مهاجرین را که به سوی آنها آمدند.}(2)همچنین فرمود: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيم»، {بگو ای پیغمبر، اگر خدا را دوست می دارید، مرا پیروی کنید که خدا شما را دوست دارد و گناه شما ببخشد که خداوند آمرزنده و مهربان است.}(3)

[امام علیه السلام در ادامه فرمود] مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدو عرض کرد: «ای فرستاده خدا! من روزه داران را دوست دارم، ولی خود روزه نیستم و نمازگزاران دوست دارم، اما خودم نماز نمی گزارم، صدقه دهندگان را دوست دارم، اما خود صدقه نمی دهم.» پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «تو با آنی که دوست داری و تو را همان باشد که به دست آوری.» آیا خشنود نباشید که چون ترس و وحشت آسمانی فرا رسد و هر قومی به پناهگاه خود پناه برند و ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله و شما به ما پناه برید.»(4)

توضیح: در قاموس گوید «فلقه مثل فلّقه فاتفلّق و تفلّق» یعنی شکافت او را و اگر گفتند در پای او «فلوق» است، یعنی شکاف است. و گوید «نضو» به کسر، شتر لاغر یا هر حیوان لاغری را گویند.

1- . حجرات / 7 - 8
2- . حشر / 9
3- . آل عمران / 31
4- . تفسیر فرات کوفی: 165

و اینکه راوی گفت «گویا آن آیات در مشت حضرت بود»، یعنی چنان بدون مکث و فکر قبلی فرمود که انگار آنها را به دست خویش نوشته بود و شگفتی راوی از این حضور ذهن امام، دلیل بر کم معرفتی او درباره امام علیه السلام است. و آنجا که می گوید من روزه نمی گیرم، یعنی زیاد روزه نمی گیرم، همچنین است وقتی می گوید نماز نمی گزارم و صدقه نمی دهم.«فزعه» یعنی چیزی که از او بترسند و «فزع الیه» بر وزن «فرح»، یعنی پناه برد.

115. اختصاص: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند نور مؤمن برای اهل آسمان می درخشد، همچنان که اختران آسمانی برای اهل زمین درخشش دارند.»

و فرمود: «همانا مؤمن دوست و وابسته به خداست، او را کمک می دهد و یاری و تیمارش می کند، و نگوید بر خدا جز حق و از غیر او نترسد.»

و فرمود: «به خدا حرمت و حق مؤمن از کعبه بزرگ تر است.»(1)

116. اختصاص: ابو سعید مدائنی گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرضکردم: «معنی این آیه چیست که می فرماید: «وَ ما کُنْتَ بِجانِبِ الطُّورِ إِذْ نادَیْنا»، {و تو وقتی که ما (به موسی) ندا کردیم به جانب کوه طور نبودی}؟(2) فرمود: «نداء» کتابی است که خدا در یک برگ دو هزار سال قبل از آفرینش موجودات نوشته و آن را با خود در عرش یا زیر عرش دارد. در آن کتاب آمده است: «ای شیعه آل محمد! قبل از آنکه بخواهید به شما عطا کردم و قبل از آنکه طلب آمرزش کنید، از من شما را آمرزیدم. هر کس از شما با ولایت آل محمد نزد من آید، به رحمت خود او را در بهشت خویش جای دهم.»(3)

117. صفات شیعه: حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که منصور دوانیقی در زمان حکومت ابوالعباس سفاح در شهر حیره به حضرت عرض کرد: «چه شده

1- . اختصاص: 28
2- . قصص / 46

3- . اختصاص: 111

بعضی از شیعیان شما را که در یک مجلس، هر چه در دل دارد بیرون می ریزد تا کاملا مذهب و مرام او شناخته می شود؟» حضرت فرمود: «این به خاطر شیرینی ایمان در سینه های آنهاست؛ از بس شیرین است ایمانشان را آشکار می کنند.»(1)

118. صفات شیعه: حضرت صادق علیه السلام فرمود: من و پدرم روزی به مسجد رفتیم. جمعی از اصحاب پدرم بین قبر و منبر (پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) نشسته بودند. پدرم نزدیک آنها رفت، سلام کرد و فرمود: «به خدا من بوی شما و جان های شما را دوست دارمریال پس در این جهت ما را به پارسایی و کوشش یاری کنید.

و بدانید که وابستگی به ما حاصل نشود، مگر به ورع و جدیت و کوشش.هر کس از شما پیرو جمعی یا پیشوایی است، باید همچون او عمل داشته باشد. شمایید شیعه خدا؛ شمایید انصار و یاران خدا؛ شماید سبقت جویان نخستین؛ شمایید سبقت جویان آخرین و پیشتازان به سوی محبت ما در دنیا و پیشی گیرندگان به سوی بهشت در آخرت. به ضمانت خداوند عزوجل و پیغمبر اکرم، بهشت را برای شما ضمانت می کنم. شما پاکیزه اید، و زن های شما پاکیزه اند. هر زن مؤمن حوریه است و هر مرد با ایمان، صدیق.» امیرالمؤمنین علیه السلام بارها به قنبر می فرمود: «مژده باد شما را و بشارت دهید! به خدا قسم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت بر تمام امتش خشمگین بود، مگر بر شیعه.

بدان که هر چیزی را دستاویزی است و دستاویز دین، شیعه است و هر چیزی را شرفی است و شرف دین، شیعه است و هر چیزی را سید و بزرگی است و بزرگ مجالس، محافل شیعه است و هر چیزی را پیشوایی است و پیشوای زمین، زمینی است که شیعه در آن جا دارد و هر چیزی را هوس و خواستی است و هوس دنیا، سکونت شیعیان ما در آن است .

1- . صفات شیعه: 170

به خدا اگر از شما کسی در زمین نباشد، مخالفین شما نعمت هایی را که در آخرت بهره از آن نمی برند، کامل نمی ساختند. هر دشمن آل محمد علیهم السلام گرچه بندگی و جدیت داشته باشد، به این آیه نسبت دارد: «خاشِعَةٌ عامِلَةٌ ناصِبَةٌ تَصْلی ناراً حامِیَه»، {(رخسار گروهی کافر و متکبر) ترسناک و ذلیل باشد و همه کارشان رنج و مشقت است و پیوسته در آتش فروزان دوزخ معذبند}(1)و هر کس از مخالفین شما دعا کند، دعایش درباره شما مستجاب می شود و هرکه از شما حاجتی را از خدا بخواهد، صد حاجتش برآورده شود و هر که از شما یک چیز از خدا بخواهد، صد چیز به اومی دهد و هر که از شما دعا کند، صد دعا دارد و هر کار خیری انجام دهد،در شمار نیاید، چرا که چندین برابر می شود و هر که گناهی انجام دهد، پیغمبر صلی الله علیه و آله از او دفاع کند.

به خدا روزه دارِ شما در باغ های بهشت می گردد و فرشتگان برای او دعای پیروزی و موفقیت می کنند تا افطار کند؛ و حجاج و معتمرین شما از خاصّان درگاه خدایند، و همه شما از اهل دعوت و وابستگی خدا هستید، ترس و اندوهی بر شما نیست، همه شما در بهشت هستید. پس در انجام کارهای شایسته با یکدیگر رقابت جویید.به خدا بعد از ما در روز قیامت، هیچ کس از شیعیان مابه عرش خدا نزدیک تر نیست. چه نیکوست کار خدا درباره آنان، اگر در فتنه نمی افتادید و دشمن شاد نمی شدید و مردم آن را بزرگ نمی گرفتند، فرشتگان در برابرتان به شما درود گویند.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «وابستگان به ما از قبرهای خود بیرون آیند، دیگران می ترسند، ولی آنها ترس ندارند، و دیگران غمگین اند، اما آنها را اندوهی نیست.»

مرحوم صدوق گوید: این روایت را ابن الولید با سندش از ابو بصیر، از حضرت صادق علیه السلام برایم نقل کرده، ولی آنچه او روایت کرده، کمتر از این

1- . غاشیه / 3 - 4

است و در این روایت زیادی هایی است که در آن وجود ندارد، اما معانی هر دو حدیث به هم نزدیک است (1).

119. مشکاه الانوار: مانند فرمایش قبلی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده، تا آنجا که فرمود: «چه نیکوست کار خدا درباره آنان.» سپس در این روایت می فرماید: «علی علیه السلام که رضوان و خشنودی خدا بر او باد، فرموده است: «وابستگان به ما روز قیامت از قبرهای خویش بیرون آیند، با صورت های نورانی و چشم های روشن، از آنچه که مردم می ترسند به آنها امان داده اند؛ مردم می ترسند و آنها را ترسی نیست؛ مردم غمگین اند، ولی آنها را اندوهی نیست.به خدا شما توجه ندارید که وقتی یکی از شما به نماز می ایستد، فرشتگان اطرافش را گرفته ، او درود می فرستند و برایش دعا می کنند تا نمازش تمام بشود. بدان که هر چیزی را گوهری است و گوهر فرزندان آدم، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ما و شیعیان ماست. چقدر آنها به عرش خدا نزدیکند و چه نیکوست رفتار خدا با آنها در قیامت.به خدا اگر به خود نبالند و به خاطر بزرگی آن فخر نکنند، فرشتگان در برابرشان به آنها درود می فرستند و سلام می کنند.»(2)

بیان: در قاموس گوید «زهو»به معنی تکبر و غرور و فخر است.

120. صفات شیعه: عامر جهنی گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد و ما در مسجد بودیم.ابوبکر و عمر و عثمان نیز در میان ما بودند و علی علیه السلام در یکسوی دیگر نشسته بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و کنار علیعلیه السلام نشست. آنگاه نگاهی به چپ و راست کرد و فرمود: «همانا در سمت راست عرش و سمت چپ آن، مردانی بر کرسی هایی از نور هستند که صورت های آنها از شدت نور می درخشد و نور از چهره شان می بارد.» ابوبکر برخاست و گفت: «پدر و مادرم فدایت ای فرستاده خدا! آیا من هم از آنها هستم؟» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بنشین.» عمر برخاست و گفته ابوبکر را تکرار

1- . فضائل شیعه: 141
2- . مشکاه الانوار: 92 - 94

کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله به او هم فرمود بنشین. ابن مسعود چون چنین دید، از جا حرکت کرد، راست ایستاد و عرض کرد: «پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا! صفات آنها را برای ما بیان فرما تا آنها را بشناسیم.» عامر جهنی راوی حدیث گوید: حضرت دست خود را به شانه علی علیه السلام زد و فرمود: «این و شیعه او پیروزند.»(1)

121. صفات شیعه: سدیر صیرفی گوید: محضر حضرت صادق علیه السلام (2) مشرف شدم. ابو بصیر و میسر و عده دیگری خدمتش نشسته بودند. وقتی در جای خود نشستم، حضرت رو به من کرد و فرمود: «ای سدیر! بدان که دوست ما خدا را بندگی می کند؛ ایستاده باشد یا نشسته یا خواب، زنده باشد یا مرده.»عرض کردم: «قربان شما گردم! عبادت خدا در حال ایستادن و نشستن و در حال زنده بودن را می دانیم، اما بفرمایید چگونه در خواب یا بعد از مرگ عبادت می کند؟» فرمود: «دوست ما سرش را (بر بالین) می گذارد و می خوابد. چون وقت نماز رسد، دو فرشته ای که از زمین آفریده شده اند و هنوز به آسمان نرفته اند و ملکوت زمین و آسمان را ندیده اند (یا اینکه ملکوت آن دو فرشته دیده نشده)، نزد او نماز می گزارند تا او از خواب بیدار شود و خداوند ثواب نماز آن دو را برای او می نویسد. و یک رکعت از نماز آن دو فرشته، برابر است با هزار نماز آدمیان. و همانا وقتی دوست ما می میرد، دو فرشته او را به آسمان می برند و می گویند: «ای پروردگار! بنده تو فلانی پسر فلانی از دنیا جدا شد و مدّتش پایان یافت و تو خود داناتری بدان از ما. ما را اجازه ده در نواحی آسمانت و اطراف زمینت تو را بپرستیم.» حضرت فرمود: «خدا به آن دو فرشته وحی می کند که در آسمان من، افرادی مرا می پرستند که من به پرستش آنها نیازی ندارم، بلکه خود آنها به این عبادت نیازمندتر هستند و در زمین نیز افرادی هستند که مرا عبادت کنند و من به پرستش آنها نیازی ندارم و موجودی

1- . فضائل شیعه: 151
2- . در متن اسمی از حضرت صادق علیه السلام یا امام دیگر برده نشد، ولی ظاهرا منظور آن حضرت باشند.

را نیافریدم که از او به خودم نیازمندتر باشد. پس شما دو فرشته فرود آیید به سوی قبر دوست من. آن دو فرشته می گویند: این کیست که با محبت تو به او سعادتمند شده؟ به آنها وحی می شود که این، کسی است که از او پیمان ولایت و وابستگی به محمد صلی الله علیه و آله بنده من و جانشین او و فرزندان آن دو گرفته شده. فرود آیید به سوی قبر دوست من فلانی پسر فلانی و نزد او نماز بگزارید تا روز قیامت که او را برانگیزم.»

فرمود: «آن دو فرشته فرود آیند و نزد قبر نماز گزارند تا روزی که خدا او را برانگیزدو خدا ثواب نماز آن دو را به حساب او می نویسد، و یک رکعت از نماز آن دو فرشته، برابر است با هزار نماز آدمیان.» سدیر گفت: «ای پسر پیامبر، فدایت شوم !بنابراین دوست شما وقتی که خواب است و بعد از مرگش، عبادتش بیشتر است از زمان حیات و در حال قیام.»حضرت فرمود: «هیهات ای سدیر! همانا دوست ما در روز قیامت، به حساب خدا امان می دهد (مردم دیگر را) و خدا امان او را امضا می فرماید.»(1)

122. صفات شیعه: حضرت صادق علیه السلام از پدرش، از جدش نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت چند دسته از مردم بر کرسی هایی از نور هستند و نورهمچون ماه شب چهارده از چهره هایشان می تابد و تمام اولین و آخرین، بر آنها رشگ می برند.» در اینجا حضرت سکوت فرمود و بعد دو بار دیگر فرمایش قبلی خود را تکرار کرد. عمر بن خطاب عرض کرد: «پدر و مادرم قربانت! آیا آنها شهدا هستند؟» فرمود: «آنان شهیدانند، ولی نه آن شهیدانی که تو گمان می کنی.»پرسید: «آنها انبیا هستند؟» فرمود: «انبیایند، اما نه آن انبیایی که شما فکر می کنید.»پرسید: «اوصیا هستند؟» فرمود: «اوصیایند، اما نه آن اوصیایی که شما گمان می برید.» پرسید: «از اهل آسمانند یا از اهل زمین؟» فرمود: «از اهل زمین.» گفت: «پس بفرما آنها کیانند؟» حضرت رسول صلی الله علیه و آله با دست

1- . فضائل شیعه: 151 - 153

خود به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «این و شیعه اوست. با او دشمنی نمی کند از قریش، مگر زنازاده و از انصار، مگر یهودی و از عرب، مگر بی پدر و کسی که پدرش معلوم نیست و از سایر مردم، مگر شقیّ و بدبخت. ای عمر دروغ می گوید آن کس که گمان می کند مرا دوست دارد، ولی با علی دشمنی می کند.»(1)

123. صفات شیعه: از حضرت باقر علیه السلام نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «روز قیامت مردمی می آیند که جامه هایی از نور دارند و چهره هایشان نورانی است. آنها که با آثار سجده شناخته می شوند، صف ها را یکی بعد از دیگری شکافته جلو می روند تا برابر پروردگارجهانیان، پیامبران و فرشتگان و شهیدان و نیکوکاران همه بر آنها رشگ برند.» سپس فرمود: «آنها شیعیان مایند و علی علیه السلام پیشوای آنهاست.»(2)

124. صفات شیعه: مالک جهنیّ از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که به او فرمود: «ای مالک! آیا خشنود نمی شوید که نماز را بپا دارید، زکات بدهید و دست از اعمال زشت باز دارید و وارد بهشت شوید؟» سپس فرمود: «ای مالک! هر مردمی کهدر دنیا از پیشوایی پیروی می کنند، روز قیامت می آیند، در حالی که آنها او را لعنت می کنند و او آنها را، مگر شما و هر کس حالش مثل شما باشد.» سپس فرمود: «ای مالک! هر کس از شما بر این مرام (یعنی تشیّع) بمیرد شهید است، همچون کسی که در راه خدا شمشیر می زند.»

مالک گفت: در یکی از روزها که من در حضور امام صادق علیه السلام نشسته بودم و فضائل آنها را با خودم حدیث نفس می کردم، به من فرمود: «به خدا شما شیعه ما هستید. هیچ گاه فکر نکنی که در اعتقاد به ما زیاده روی کردی. ای مالک! خدای را توصیف نتوان کرد و همچنان که توانایی توصیف او نیست، رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز توصیف نتوان کرد و همچنان که رسول را توانایی

1- . فضائل شیعه: 151 - 153
2- . فضائل شیعه: 151 - 153

وصفش نباشد، توصیف ما نیز از قدرت بیرون است و همان طوری که وصف ما امکان ندارد، مؤمن را نیز نتوان وصف کرد.

ای مالک! همانا مؤمن برادرش را ملاقات می کند و با او دست می دهد، خداوند هم دائما به آنها نظر رحمت می افکند و پیوسته گناهان را از روی آنها می ریزد تا از هم جدا شوند، و البته هیچ کس نمی تواند ارزش این ملاقات و این مؤمن را وصف کند.

همانا پدرم علیه السلام می فرمود: «هرگز آتش دوزخ نمی چشد کسی که این امر را بستاید.»(1)

125. امالی طوسی: جابر بن عبداللَّه گفت: در آن زمان که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در عرفات بود، علی علیه السلام روبه رویش قرار داشت و ما همراه او بودیم، به ناگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «یا علی نزدیک بیا!» وقتی نزدیک رفت، آن حضرت فرمود: «مشت خود را در مشت من بگذار!» پس مشت او را گرفت و فرمود: «یا علی! من و تو از یک درخت آفریده شدیم؛ من بن و ریشه آنم، تو شاخه آن و حسن و حسین جوانه های آن؛ هر کس خود را به یکی از آن جوانه ها بیاویزد، خدا او را وارد بهشت سازد.»(2)

126. امالی طوسی: حضرت صادق علیه السلام از پدرانش نقل کردکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «من درختم، فاطمه شاخه آن، علی لقاح (مایه باروری) آن و حسن و حسین میوه های آن و جوانه های درخت بر ساقه آن روانند.پس هر کس که به یکی از آن جوانه ها بچسبد، خداوند به رحمت خود او را به بهشت می برد.» گفته شد: «ای رسول خدا! خود درخت و شاخه اش را شناختیم، جوانه هایش چه کسانی اند؟» فرمود: «خاندان من. نیست کسی از بندگان خدا که ما

1- . فضائل شیعه: 156
2- . امالی طوسی 2 : 223

خاندان را دوست داشته باشد، به روش ما عمل کند و خویشتن را قبل از بازخواست (قیامت) محاسبه کند، مگر اینکه خداوند عزوجل او را وارد بهشت سازد.»(1)

127. امالی طوسی: حضرت زین العابدین علیه السلام از امام حسن و امام حسین علیه السلام پسران حضرت علی بن ابی طالب، از پدرشان علی علیه السلام نقل می کندکه فرمود: «مردی از انصار به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا! من تاب جدایی تو را ندارم. وقتی در خانه ام یاد شما می کنم، کارم را رها می سازم و می آیم تا باز هم شما را زیارت کنم. هم اکنون در این فکرم که روز قیامت که تو در بالا بالاهای بهشت هستی، من چگونه به شما دست یابم؟» در همین اثنا بود کهاین آیه قرآن نازل شد: «وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقا»، {و آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند، البتّه با کسانی که خدا به آنها لطف و عنایت کامل فرموده یعنی با پیمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان (در بهشت) چه نیکو رفیقانی هستند.}(2) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن مرد را صدا زد، این آیه را بر او خواند و بدو مژده داد.»(3)

128. امالی طوسی: مردی خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «یا رسول اللّه! مردی است که نمازگزاران را دوست دارد و نماز نمی گزارد، مگر نمازهای واجب خویش را؛ صدقه دهندگان را دوست می دارد، ولی خودش بیش از مقدار واجب صدقه نمی دهد؛ و روزه داران را دوست دارد، ولی خود او غیر از ماه رمضان روزه نمی گیرد.» حضرت فرمودند: «هر فردی، با آن کس که او را دوست دارد (محشور می شود).»(4)

1- . امالی طوسی 2 : 224
2- . سوره نساء / 69
3- . امالی طوسی 2 : 283
4- . امالی طوسی 2 : 283

129. امالی طوسی: عبدالرّحمن گوید: از حضرت صادق شنیدم که می فرمود: «حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «شیعه علی علیه السلام را سبک نشمارید که یک مرد از آنها، به تعداد (افراد قبیله) ربیعه و مضر (که بسیار و بی شمارند) شفاعت می کند.»(1)

130. امالی طوسی: حضرت صادق علیه السلام فرمود:امیرالمؤمنین علیه السلام بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شد. آن جناب در خانه امّ سلمه بود و چون علی علیه السلام را دید، فرمود: «یا علی! چگونه ای تو وقتی امّت ها گرد آیند و میزان ها(ی اعمال) گذاشته شود، و برآید (خداوند) برای عرضه شدن خلقش بر او و مردم را بخواند،بدانچه چاره ای از آن نیست.» (از این سخنان) چشم امیرالمؤمنین علیه السلام اشک آلود شد. حضرت فرمود: «یا علی! از چه چیز گریه می کنی؟به خدا تو و شیعه ات را با سر و پای سفید و نورانی، سیرابِ سیراب و باصورت های سفید می خوانند و دشمن تو را با صورت های سیاه، بدبخت و در عذاب می خوانند. آیا این گفتار خدا را نشنیدی؟ «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّه»، {آنها که به خدا ایمان آوردند و نیکوکار شدند، بهترین اهل عالمند.}(2) (منظور از این آیه) تو و شیعیان تو هستند، و آنها که به آیات ما کافر شدند، آنها بدترین اهل عالمند (مقصود خداوند از این آیه) دشمن توست.»(3)

توضیح: این جمله اخیر که فرمود «آنها که به آیات ما کافر شدند،آنان بدترین اهل عالمند»، مقداری از اول و آخر آیه 6 سوره بیّنه است. پس گویا حضرت آیه را در اینجا مختصر فرموده و منظور بیان معنای آیه است.

131. سعد السعود: حضرت صادق علیه السلام از پدرانش، ازامیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کندکه فرمود: «وقتی این آیه بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد: «طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآب»، {خوشا بر احوال و مقام

1- . امالی طوسی 2 : 283
2- . بینه / 7
3- . امالی طوسی

نیکوی آنها }(1)، مقداد بن اسود کندی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «یا رسول اللّه ! طوبی (که ترجمه آن «خوشا» است) در این آیه شریفه چه معنی دارد؟» فرمود: «درختی است در بهشت که اگر یک سوار تیزتک صد سال در سایه آن درخت راه برود، هنوز سایه آن را تمام نمی کند. برگ آن درخت بردهای سبز است (2)و گلش، بستان های زرد و خوشه های آن، حریر و دیباست و میوه آن، حلّه های سبز و صمغ (شیره) آن درخت، زنجبیل و عسل است، دشت اطراف آن از یاقوت سرخ و زمرّد سبز و خاک آن، مشک و عنبر است و گیاهش، زعفران رسیده و عود است که بی افروختن، برافروزد. از بن آن درخت (چشمه) «سلسبیل»(3) و «رحیق»(4) و «معین» می جوشد و سایه آن درخت، مجلس شیعیان علی بن ابی طالب است که گرد هم جمع می شوند .یکی از روزها که شیعیان در سایه آن درخت نشسته اند و با یکدیگر مشغول گفتگو هستند، ناگهان فرشتگانی از راه می رسند که مهار چند شتر نجیب را در دست دارند؛ شترانی که از یاقوت آفریده شده و هنوز جان در آنها دمیده نشده. مهار آنها زنجیرهایی از طلاست و صورت های آنها از شدت طراوت و زیبایی، گویی همچون چراغ روشن است. پشم آنها لایه سرخ و کرک سفید زیر موی بز است که به هم درآمیخته اند. تا کنون در زیبایی و عظمت نظیر آن را ندیده اند؛ رامند بی آنکه خوار باشند؛ و نجیبند بی آنکه تربیت شده باشند. زینت هایی بر آنها نهاده شده به رنگ درّ و یاقوت که با لؤلؤ و مرجان نقره کاری شده اند. رویه آنها از طلای سرخ است، با روپوش عبقری و ارغوان. آن شتران را نزد آنان بخوابانند و سپس به آنها گویند: «پروردگار شما به شما سلام می رساند. به زیارت او بروید تا به شما بنگرد، به شما خوشامد گوید و فضل و رحمتش را بر شما بیفزاید، چون او صاحب رحمت واسعه و فضل بزرگ است.»

1- . رعد / 29
2- . برد پارچه مخصوصی است که یکنوع آن را در یمن می بافند و برد یمنی معروف است.
3- . سلسبیل چشمه ای است که آب آن روان و لذیذ است.
4- . رحیق شراب است و معین نام چشمه دیگری است.

فرمود: «آنگاه آنها به صورت یک صف منظّم که هیچ کدام عقب و جلو نباشند و حتی گوش ها و سینه های شترها هم در یک میزان و یک خط مستقیم قرار دارند، هر کدام از آنها بر مرکب خود سوار می شوند.آنها از مقابل هر درخت بهشتی که می گذرند، آن درخت از میوه های خود به آنها پیشکش می کند و از سر راه آنها دور می شود تا مبادا وجود آنها باعث شود که راه آنها پیچ و خم پیدا کند و آنها یکدیگر را گم کنند و بین یاران جدایی افتد.

چون به آستان حضرت جبّار تبارک و تعالی برآیند، گویند: «پروردگارا! تویی سلام و از توست سلام و جلالت و بزرگواری شایسته توست!» خداوند جواب می دهد: «من سلامم و سلام از من است و جلال و بزرگواری مرا سزد. خوشا به حال بندگان من که وصیت مرا در خاندان من حفظ کردند، حق مرا رعایت کردند، در غیاب جانشین من بودند و در هر حال از من هراسان و نگران بودند.»

گویند: «به عزّت و جلالت سوگند ما قدر تو را ندانستیم و تمام حق تو را ادانکردیم. به ما اجازه بده تو را سجده کنیم!» پروردگارشان می فرماید: «من زحمت بندگی را از شما برداشتم و بدن های شما را آسایش دادم، چه مدت طولانی که شما بدن های خود را برای (عبادت) من رنج دادید و چهره هاتان را برایم بر خاک نهادید و هم اکنون به لطف و مهر من رسیدید. پس هر چه می خواهید از من بخواهید و آرزو کنید بر من تا آرزوهایتان را بدهم، زیرا امروز من پاداش کردار شما را نمی دهم، بلکه به اندازه مهر و کرامت و بخشش و مقام بزرگم و به اندازه دوستی شما با خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله به شما بدهم.

ای مقداد! از آن به بعد دوستان علی علیه السلام در عطاها و بخشش های حقند، تا آنجا که کمترین فرد شیعه آرزو می کند مثل تمام دنیا را از اول آفرینش تا روز قیامت، و پروردگارشان می فرماید: «در آرزوهایتان کوتاهی کردید و به آنچه که کمتر از شایستگی شما بود راضی شدید و هم اکنون بنگرید بخشش های پروردگار خود را!» ناگاه گنبدها و قصرهایی در اعلی علیّین (بالا بالاهای) بهشت می بینند از یاقوت سرخ و سبز و زرد که نور آنها می درخشد، به طوری که اگر نه این بود که آن

نور کنترل شده (و از نظر رنگ های مختلف آن) در هم و تو در توست، برقروشنایی آن قصرها، دیده ها را سفید می کرد و می برد.

از این قصرها آنها که از یاقوت است، با سندس (حریر) سبز فرش شده و آنها که از یاقوت سفید است، فرش یکپارچه نازک زرد دارد که بر زبرجد سبز و نقره سفید و طلای سرخ گسترده شده. پایه ها و ستون های قصرها از گوهر است. از درها و دیوارهای آن قصرها نوری می درخشد که نور شعاع آفتاب، در برابر آن همچون نور ستاره درخشانی است در روز روشن. جلوی در هر کدام از این قصرها، دو بوستان سرسبز قرار دارد، با درخت های سر به هم کشیده که از شدت سبزی میل به سیاهی می زند و در آن دو بوستان از هر میوه ای دو جفت (و دو گونه) وجود دارد.

و چون خواهند به منزل های خود بازگردند، بر مرکب های نیرومندی از نورسوار شوند که (مهار آنها) به دست پسران زیبای جاوید است. در دست هر کدام از آنها دهنه یکی از آن مرکب هاست که مهار و افسار آن از نقره سفید است و پاردم آن از جواهر. وقتی به منزل هایشان وارد شوند، فرشتگانکرامت خدا نسبت به آنان رابه آنها تبریک و تهنیت می گویند. وقتیدر محل خود قرار گیرند،از آنها پرسیده می شود: «آیا وعده خدا را درباره خود درست یافتید؟» گویند: «بلی، ای پروردگار ما !ما خشنودیم، تو نیز از ما خشنود باش.»به آنها خطاب می شود: «به جهت خشنودی ام از شما و دوستی شما با خاندان پیامبر من، به خانه من درآمدید و با فرشته ها دست دادید. پس گوارا باد شما را ! گوارا باد بخشش نابریدنی بی کدورت !» در این هنگام می گویند: «حمد و ستایش مر خدایی را که اندوه را از ما برد. همانا خدای ما بسیار آمرزنده و قدر دان است که به فضل و کرم خویش، ما را به خانه همیشگی درآورد؛ خانه ای که در آن رنج و خستگی نخواهیم دید.»

ابو محمد نوفلی احمد بن محمد بن موسی، از قول عیسی بن مهران برای ما نقل کرد که روزی این روایت را برای جمعی از اهل حدیث خواندم و اضافه کردم که من درست بودن این حدیث را تضمین نمی کنم، زیرا یوسف سرّاج را که راوی حدیث است نمی شناسم. چون شب شد و خوابیدم، در خواب دیدم گویا انسانی به سوی

من آمد و در دست او نامه ای بود که در آن نوشته بود: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ. از محمود فرزند ابراهیم و حسن پسر حسین و یحیی پسر حسن قزّاز و علی فرزند قاسم کندی از زیر (سایه) درخت طوبی. خدا وعده خود را درباره ما وفا کرد، این آیه را که در دست داری حفظ کن، زیرا تو از آن (آیه) نامه نخواندی، مگر اینکه بهشت از آن (خواندن) بدرخشد و نورانی شود.(1)

توضیح: «أقناء» به قاف، جمع «قنو» به کسر و ضمّ است و آن «قنو» از درخت خرما، به منزله خوشه انگور است و در بعضی از نسخه ها به جای اقناء،«افناء» با فاء نوشته شده، به معنی عرصه ها، یعنی حیات و صحن منزل. ولی مناسب با جملات دیگر روایت نیست.و در بعضی از نسخه ها «افنان» با دو نون، جمع «فنن» با حرکت فا و نون به معنی شاخه است.

در قاموس گوید «ینع الثمر» بر وزن منع و ضرب، یعنی وقت چیدن میوه فرا رسیده و «اینع» هم به همین معنی است و «یانع» مثل «ینیع»، هر چیز سرخ و همچنین میوه رسیده را گویند. و گوید «یلنجوج» و «یلنجج» و «النجج» و «النجوج» به معنی عود است که آن را دود می کنند. و گوید «اجیج» مثل «تاججّ»، شعله ور شدن آتش است و نجیب بزرگ با شخصیت را گویند و جمع نجیب،«انجاب» و «نجباء» و «نجب» است و نجیب صفت شتر هم می شود.می گویند شتر نجیب یا نجیبه و جمع نجیبه، نجائب است.

و گوید «مرعز» و «مرعزی» - که اگر یاء مرعزی را بدون تشدید بخوانند احتیاج به مدّ دارد، به کسر میم است و گاهی هم در همه اینها میم مفتوح است، کرک زیر موی بز ماده را گویند. و گوید «عبقر» جایی است پر از جنّ و دهی که لباس بسیار زیبا دارد و عبقری هر چیز کامل و نیز سیّد و نوعی از فرش را گویند. بیضاوی گوید عبقری منسوب به عبقر است و عرب گمان می کند عبقر اسم شهر جنّ است، از آن جهت هر چیز شگفت آوری را به عبقر و شهر جنّ ها نسبت می دهند.

1- . سعد السعود: 109

در قاموس گوید «ارجوان» به ضم همزه به معنی سرخ و لباس سرخ و رنگ سرخ و سرخی را می گویند و «احمر ارجوانی» یعنی سرخ پر رنگ، و «برگ» به فتح باء، مثل برکه به کسر باء سینه است.

مؤلف: ظاهر آن است که مقصود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از این فرمایش «لا یفوّت منهم شی ء شیئا»یعنی هیچ جزئی از هر کدام از آن شتران، از جزء شتر دیگر پیشی نمی گیرد و جلو نمی افتد، و این عبارت برای این است که منظّم بودن صفوف آنها را بیان فرماید.نیز ضمیر «هم» گر چه برای ذوی العقول و انسان هاست، امّا در این عبارت، به خاطر عظمت شترهای بهشتی،مجازا در مورد شترها استعمال شده، گرچه بعید نیست که شترهای بهشت نیز مثل انسان ها صاحب عقل باشند و «ناقتها»یعنی شتری که با آن شتر هست (پس «و لا یفوت اذن ناقه ناقتها» یعنی هیچ گوش شتری از شتر دیگری که با او راه می رود، جلو نمی افتد).

در مصباح گوید «فاته فلان بذراع» یعنی «فلانی به میزان یک ذراعاز او سبقت گرفت.» قاموس گوید «مسخّد» بر وزن معظّم، به معنی سخت جان و زرد شده و سنگین و باردار است و «سخّد ورق الشجر» به ضمّ سین، یعنی برگ درخت مرطوب شد و بعضی از آن سوار بعض دیگر شد. و «لمع البرق بالشی ء» یعنی برق آن چیز را برد.

و نیز گوید «ریطه» ملحفه (چادر) یک قطعه است که تمام آن یکسره بافته شده باشد و هر لباس نرم و لطیف و نازکی را نیز گویند. جمع «ریطه»،«ریط» و «ریاط» است.

در تفسیر کلمه «مُدْهامَّتانِ» بیضاوی می گوید: دو بوستان سبزی که از شدّت سبزی میل به سیاهی پیدا کرده اند.«زَوْجانِ» یعنی دو صنف معروف و غیر معروف یا تر و خشک.«حکمه» با حرکت ح و ک و م، آن مقدار از مهار و افسار اسب را گویند که اطراف دهان و دو طرف صورت او را احاطه کرده. «ثفر» به حرکت ثاء و فاء، آن بند آخر زین را گویند (که زیر دم چهار پا بسته می شود) و به سکون فاء نیز خوانده شده.«تنغیص العیش» یعنی تیره کردن و آشفته ساختن زندگی.

مؤلف: اصل این روایت نامنظم بود و من بر حسب امکان و قدرت خویش با استفاده از دیگر موارد او را تصحیح کردم.

132. امالی طوسی: مهزوم بن ابی برده گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «اگر تمام شیعیان علی علیه السلام را که روی زمین زندگی می کنند بشماری (و کنار بگذاری)، بعد از آن به هر کس برخوردی، هیزم جهنّم است. همانا مخالفین، شما را به خاطر همسایگی با شما روزی می دهند و اگر از شیعیان علی علیه السلام کسی روی زمین نبود، هیچ گاه باران نمی دیدی. گاهی یکی از شماها (از خانه اش) بیرون می رود، در حالی که در نامه عمل او کار خوبی نیست، ولی قبل از اینکه بازگردد، خداوند نامه او را پر از حسنه می سازد، به خاطر اینکه در مسیر خود به مجلسی برمی خورد که جمعی در آن مجلس، ما را دشنام می دهند و تا او را می بینند، به یکدیگر می گویند: «ساکت شوید! این از فلانی هاست!» و وقتی او از آنها دور شد، (پشت سر) دشنامش می دهند در راه دوستی ما.»(1)

133. مشکاه الانوار: ربیعه بن ناجد گوید: از حضرت علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «مَثَل شیعیان ما مَثَل زنبور عسل است در بین پرندگان.تمام پرنده ها او را ضعیف می شمارند، ولی اگر می دانستند چه برکتی در درون اوست، با او چنین نمی کردند.»(2)

مؤلف: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: جعفر احمر از مسلم اعور، از حبّه عرنی روایت کرده که حضرت علی علیه السلام فرمود: «هر کس مرا دوست دارد با من است. آگاه باش که اگر تمام عمر دنیا را روزه بگیری و تمام شب را برابر خدا بایستی و بین صفا و مروه (یا فرمود: «بین رکن و مقام (در راه خدا)») کشته شوی، خداوند تو را برنینگیزد مگر با آنچه که آن را دوست داری، هر چه باشد، اگر آنچه دوست داری در بهشت باشد، در بهشت و اگر در دوزخ باشد، در دوزخی.»

1- . امالی طوسی 2 : 287
2- . مشکاه الانوار : 63

توضیح: «مع هواک» یعنی با کسی که می خواهی و دوستش داری، پس اگر او در بهشت بود، تو با او در بهشت خواهی بود و اگر در دوزخ بود، تو با او در آتشی.

134. علل الشرائع: محمد بن علی بن ابراهیم گوید: فلسفه اینکه شیعه آل محمّد صلی الله علیه و آله از آن خاندان است،این است که هر کس قومی را دوست بدارد از آنهاست، ولو از جنس و قبیله آنها نباشد. خداوند عزوجل می فرماید: «(روز قیامت) به شیاطین خطاب شود که ای گروه جن! شما بر انسانی فزونی یافتید در آن حال دوستداران شیاطین از جنس بشر گویند(1) با اینکه پریان غیر از انسان ها و افرادبشرند، ولی چون انسان ها آنها را دوست می دارند، خداوند اینان را به آنها نسبت داده است. بنابراین هر کس که آل محمد صلی الله علیه و آله را دوست دارد نیز از آنها خواهد بود.»(2)

135. علل الشرائع: و نیز گوید: علت اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دو پدر هستند (برای امت)،این است که خداوند می فرماید: «وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْسانا»، {خدای یکتا را بپرستید و هیچ چیز را شریک وی نگیرید و نسبت به والدین نیکی و مهربانی کنید.}(3) حضرت صادق علیه السلام فرمود: «منظور از والدین، حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، چون شیعیان این دو پدر را از دست داده اند بدین جهت یتیم هستند و حضرت زهرا علیها السلام را فاطمه نامیدند، زیرا خداوند به وسیله او شیعیان او را از آتش جدا کرده.»(4)

136. مسلسلات: فاطمه دختر حضرت رضا علیه السلام نقل می کند و او نیز از فاطمه و زینب و ام کلثوم، دختران حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و آنها از فاطمه، دختر حضرت صادق علیه السلام و او از فاطمه، دختر حضرت باقر علیه

1- . انعام / 128
2- . علل الشرائع
3- . نساء / 36
4- . علل الشرائع

السلام و او از فاطمه، دختر حضرت زین العابدین علیه السلام و او از فاطمه و سکینه، دختران امام حسین علیه السلام و آنها از ام کلثوم، دختر حضرت علی علیه السلام ،از حضرت زهرا علیها السلام دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم: «زمانی که مرا به آسمان بردند و وارد بهشت شدم، ناگاه کاخی دیدم از یک دانه درّ سفید تو خالی، و آن کاخ دری داشت که با درّ و یاقوت زینت شده بود و بر آن در پرده ای آویزان بود. سرم را بالا کردم و دیدم بر آن در نوشته است «لا اله الّا اللّه،محمّد رسول خداست و علی سرپرست مردم» و بر آن پرده نوشته شده بود: «به به! کیست همچون شیعه علی علیه السلام ؟» درون کاخ رفتم. باز قصری دیدم از عقیق سرخ تو خالی که دری از نقره داشت و آن در با زبرجد سبز زینت شده بود و نیز پرده ای داشت. سرم را بالا کردم، دیدم بر آن در نوشته است «محمد رسول خداست، علی وصی مصطفی است» و بر آن پرده نوشته بود: «شیعیان علی علیه السلام را مژده ده به حلال زاده بودن!» وارد شدم، باز کاخی از زمرّد سبز تو خالی دیدم که زیباتر از آن ندیده بودم. کاخ دری از یاقوت سرخ داشت که با لؤلؤ تزیین شده بود و بر آن در نیز پرده ای بود. سرم را بالا کردم و دیدم بر آن پرده نوشته شده: «شیعیان علی همان پیروزانند!» گفتم: «دوست من جبرئیل! این کاخ از کیست؟» گفت: «ای محمد!از آن عموزاده و وصیّ تو، علی بن ابی طالب علیه السلام است. تمام مردم روز قیامت با پای برهنه و بدن عریان به محشر می آیند، مگر شیعیان علی علیه السلام . مردم را آن روز به نام مادرهایشان می خوانند، مگر شیعه علی علیه السلام را که به نام پدرانشان خوانده می شوند.» گفتم: «جبرئیل! این چگونه می شود؟» گفت: «چون آنها علی علیه السلام را دوست دارند، ولادتشان پاک است و حلال زاده اند.»(1)

توضیح: اینکه فرمود «فطاب مولدهم»، شاید به این معنی باشد که خداوند چون قبلا می دانست ارواح شیعیان علی علیه السلام دوستدار آن حضرت هستند و

1- . کتاب مسلسلات

در روز پیمان به ولایت او اقرار کردند، بدین جهت ولادت بدن های آنها را پاک قرار داد.

137. کافی: حضرت صادق علیه السلام به ابو بصیر فرمود: «ای ابو محمد! خدا را فرشتگانی است که گناهان را از پشت شیعیان ما پایین می آورند، چنان که باد برگ ها را در فصل خزان فرو ریزد. و این بیان خداوند عزوجل است که می فرماید: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ... وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا»، {فرشتگانی که عرش با عظمت الهی را بر دوش گرفته و آنان که پیرامون عرشند، به تسبیح و ستایش حق مشغولند، هم خود به خدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خدا آمرزش و مغفرت می طلبند.}(1)به خدا سوگند طلب آمرزش فرشتگان تنها برای شماست، نه این مردم.»(2)

138. کافی: ابو بصیر گوید:حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ای ابو محمد! خدای بزرگ را فرشتگانی است که گناهان را از پشت های شیعیان ما فرو ریزند، همچنان که باد، برگ ها را در فصل خزان فرو ریزد و این فرموده خداوند است: {خدا را تسبیح و ستایش می کنند... } (تا آخر آیه ای که در روایت قبل بود).به خدا از این آیه، غیر شما را اراده نفرموده است.»(3)

139. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: حمّاد گوید: از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد: «فرشتگان بیشترند یا انسان ها؟» فرمود: «سوگند به آن کس که جانم در دست اوست، همانا فرشتگان خدا در آسمان ها زیادترند از عدد خاک در زمین. و جای پایی در آسمان نیست، مگر اینکه فرشته ای در آنجا هست که خدا را حمد و ستایش می کند. همچنین در زمین نیز درخت و کلوخی نیست، مگر اینکه فرشته ای بر آن گماشته که هر روز (گزارش) کار او را نزد خدا می برد و خدا بدان داناتر است. و هیچ فرشته ای نیست، مگر اینکه هر روز به وابستگی با خاندان ما نزد خدا تقرب

1- . مؤمن / 7
2- . روضه کافی: حدیث 6
3- . کافی 8 : 304

می جوید؛ برای دوستان ما طلب آمرزش می کند؛ دشمن ما را نفرین می کند و از خدا خواستار عذاب برای آنها می شود.

و قول خداوند که می فرماید: {آنها که عرش خدا را بر دوش گرفته اند}، یعنی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و جانشینان پس از او، حامل علم خدا هستند، و آنهایی که پیرامون عرشند، یعنی فرشتگان، به تسبیح و ستایش حق مشغولند و طلب آمرزش می کنند برای آنها که ایمان دارند، یعنی شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله و(می گویند) «ای پروردگاری که علم و رحمت بی منتهایت همه اهل عالم را فرا گرفته است! تو به لطف و کرمت گناه آنان که بازگشته اند از ولایت فلانی و فلانی و بنی امیّه و راه رضای تو را پیمودند، یعنی ولایت ولیّ خدا را پذیرفته اند ببخش و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ دار» تا آخر آیه بعد که آخرین کلمه آن «حکیم» است (1)، یعنی آن کس که وابسته به علی علیه السلام شود، چون صلاح و رستگاری آنها در این است، و آنان را از ارتکاب اعمال زشت نگاهدار که هر کس را که تو از زشتکاری امروز محفوظ داری، در حق او رحمت و عنایت بسیار فرموده ای، یعنی روز قیامت و آن به حقیقت رستگاری بزرگ و (فیروزی عظیم) خواهد بود برای آن کس که خداوند او را از اینها، یعنی وابستگی به فلان و فلان رهایی بخشد.»(2)

140. تفسیر امام حسن عسکری: (تفسیر این آیه از سوره حمد): {راه مردمی که به آنها نعمت دادی.} یعنی بگویید ما را هدایت فرما به راه مردمی که به آنها نعمت دادی و توفیق دین و اطاعت تو را یافتند، و آنها کسانی هستند که خداوند می فرماید: «وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِيقا»، {و آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند، البتّه با کسانی که خدا به آنها لطف و عنایت کامل فرموده، یعنی با پیمبران و صدّیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان (در بهشت)

1- . مؤمن / 8 به بعد
2- . تفسیر قمی: 583

چه نیکو رفیقانی هستند.}(1) و عین این مطلب از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده و گوید: سپس فرمود: «این نعمتی که خدا به آنها داده، مال و صحّت و سلامتی بدن نیست، گرچه اینها نیز نعمت های ظاهری خداوند است (منظور از این نعمت که در قرآن فرموده چیز دیگری است) آیا نمی بینید آنهایی که این گونه نعمت های ظاهری را دارند، گاهی از زمره کفّار یا فسّاق هستند و از شما نخواستند دعا کنید که خدا شما را به راه آنها هدایت فرماید، بلکه شما رافرمان داده اند که از خدا بخواهید شما را به راه مردمی هدایت فرماید که خدا به آنها نعمت ایمان به خدا و باور کردن رسول و وابستگی به محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاک او و اصحاب و یاران انتخاب شده اهل خیر آن حضرت عنایت فرموده است، و نیز نعمت تقیّه نیکویی که به وسیله آن انسان از شرّ بندگان خدا و زیادتی گناهان دشمنان خدا و کفر آنان محفوظ می ماند؛ نعمت اینکه با آنان مدارا کنی و آنان را با اذیت رساندن به خودت و اذیت مؤمنین مغرور نسازی و نیز نعمت شناسایی حقوق برادران مؤمن.

همانا هر بنده و کنیزی (برای خدا) که وابسته به محمد و خاندان و یاران محمد صلی الله علیه و آله و دشمن دشمنان آنها باشد، دژی محکم و سپری نیرومند در برابر عذاب خداوند را برای خود برگرفته، و هر بنده و کنیزی که با بندگان خود به نیکویی مدارا کند و در جهت مدارای با مردم دچار باطلی نشود و حقی را از دست ندهد، خداوند نفس او را تسبیح و اعمالش را پاک قرار می دهد؛به او بصیرتی عنایت می فرماید تا بتواند اسرار ما را مکتوم داشته و در برابر ناسزاهایی که از دشمنان ما می شنود، خشمش را فرو برد؛ اجر و ثواب کسی که در راه خدا به خون خویش غلطیده نیز به او عطا می فرماید و به میزان امکانات خویش به آنها ببخشد و با عفو و گذشت از آنها، خشنود شود و لغزش های آنان را پیگیری نکند، بلکه آنها را ببخشد. در این صورت خداوند عزوجل روز قیامت به او می فرماید که ای بنده من! حقوق برادرانت را ادا کردی و نسبت به آنچه که از آنها می خواستی و حقوقی

1- . نساء / 69

که به تو مدیون بودند، آنان را تعقیب نکردی، پس من سخی تر و کریم تر از تو هستم و در مسامحه و بزرگواری که تو با برادرانت داشتی، من شایسته ترم.بنابراین منهم امروز حقی را که به تو نوید داده بودم ادا می کنم و از فضل واسع خود بر آن می افزایم و کوتاهی هایی که تو در بعضی از حقوق من داشتی بررسی و تعقیب نمی کنم. فرمود در آن حال او را به محمّد صلی الله علیه و آله و یاران آن حضرت می پیوندد و او را از بهترین شیعیان آنها قرار می دهد.»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی به یکی از یاران خویش فرمود: «ای بنده خدا، دوستی کن در راه خدا و دشمنی کن در راه خدا و بپیوند در راه خدا، زیرا به ولایت خدا نتوان رسید مگر به آنچه گفتم. و هیچ کس مزه ایمان را نمی چشد، اگر چه نماز و روزه اش زیاد باشد، مگر این چنین شود و برادری مردم در امروز، بیشتر به خاطر دنیاست، برای دنیا با هم دوستی می کنند و برای آن با هم دشمن می شوند و این دوستی و دشمنی نزد خدا سودی ندارد.»

آن مرد عرض کرد: «ای پیامبر خدا! چگونه بدانم که دوستی و دشمنی من در راه خداست و از کجا دوست خدا را بشناسم تا با او دوستی کنم یا دشمن او را بدانم تا دشمنی کنم؟» حضرت به علی علیه السلام اشاره کردند. آن مرد پرسید: «این؟» فرمود: «آری،این است ولیّ خدا. پس دوستش بدار و دشمن او دشمن خداست، با او دشمنی کن و دوست او را دوست بدار، گرچه قاتل پدر و فرزندان تو باشد، و دشمن او را دشمن بدار، گرچه آن دشمن، پدرت یا فرزندت باشد.»(1)

141. کافی: عمرو بن ابی المقدام گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «من و پدرم از خانه به سوی مسجد می رفتیم که بین قبر و منبر (پیامبر صلی الله علیه و آله) رسیدیم. ناگاه به جمعی از شیعیان برخوردیم. پدرم به آنها سلام داد و فرمود: «به خدا قسم من بوی شما و جان های شما را دوست دارم. پس در این جهت مرا به پارسایی و کوشش کمک کنید و بدانید که به ولایت ما

1- . تفسیر امام حسن عسکری: 17

نمی رسید، مگر به پارسایی و جدّیت در عمل. هر کس از شما که پیروی از کسی می کند، باید رفتارش همچون او باشد.

شما شیعه خدایید؛ شما یاران خدایید! شما پیشتازان اولین و پیشتازان آخرین هستید در دنیا به سوی محبت ما و در آخرت به سوی بهشت پیشی گرفتید. ما به ضمانت خداوند عزوجل و پیغمبر خدا، بهشت را برای شما تضمین کردیم.به خدا در (بین ساکنین) درجات بهشت (و جمعیّت ها)، جمعیتی شادمان تر و متنعم تر از شما نیست. پس برای بهره برداری از مزایای درجات و طبقات بهشت بر یکدیگر رقابت جویید. شمایید پاکان و زن های شما نیز پاکند. هر زن مؤمنه (در بهشت) حوریّه ای زیبا چشم و هر مرد مؤمن، صدّیق است.»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر فرمود: «ای قنبر! خوشحال شو و دیگران را مژده مسرت ده !به خدا قسم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود در حالی که به تمام امت خشمگین بود، مگر شیعه. بدان که هر چیزی را عزّتی است و عزّت اسلام، شیعه است و هر چیزی را ستونی است و ستون اسلام، شیعه است و هر چیزی را فرازی است و فراز اسلام، شیعه است و هر چیزی را آقایی است و آقای مجالس، محافل شیعه است و هر چیزی را شرفی است و شرف اسلام، شیعه است و هر چیزی را پیشوایی است و پیشوای زمین، زمینی است که شیعیان در آن سکونت دارند.

به خدا اگر از شما کسی در زمین نبود، هیچ گاه گیاهی را به چشم نمی دیدی.به خدا اگر از شما کسی در زمین نباشد، خداوند به مخالفین شما روزی نمی دهد و آنان نعمت های لذیذ خدا را نمی بینند، نه در دنیا بهره ای دارند و نه در آخرت نصیبی. هر کس با خاندان پیغمبر دشمنی کند، اگر چه عبادت کند و جدیّت در راه بندگی داشته باشد، منسوب به این آیه است: «عامِلَةٌ ناصِبَةٌ تَصْلی ناراً حامِیَةً»، {همه کارشان رنج و مشقّت است و پیوسته در آتش فروزان دوزخ

معذّبند. }(1)پس هر کس با خاندان پیغمبر دشمنی کند و جدیت و کوشش داشته باشد، عملش بر باد می رود. شیعیان ما به فرمان خداوند عزوجل سخن می گویند و مخالفین آنها با شتابزدگی و از پیش خود حرف می زنند.

به خدا هر بنده ای از شیعیان ما که می خوابد، خداوند جان او را به آسمان می برد و او را مبارک می سازد. پس اگر مدتش تمام شده باشد، آن جان را درگنج هایی از رحمت خویش و در بوستان های بهشت، در سایه عرش خود قرار می دهد و اگر هنوز اجل آن نرسیده باشد، او را با فرشتگان مأمور نگهبانی او برمی گرداند تا به بدنش بازگردانند و در آن بیارامد.به خدا حاجی های شما و معتمرین شما (آنهایی که عمل عمره را انجام می دهند) از مخصوصین دربار خدایند و فقرای شما، ثروتمندند و توانگران شما، اهل قناعتند و شما همه تان اهل دعوت و اجابت او هستید.»(2)

142. کافی: از حضرت صادق علیه السلام مثل روایت قبلی نقل شده، به اضافه جملات زیر که حضرت به آن افزودند: «آگاه باش که هر چیزی گوهری دارد و گوهر فرزندان آدم، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و ما و شیعیان ما پس از ماست. آفرین بر شیعیان ما! چقدر به عرش خدا نزدیکند و چه نیکوست رفتار خدا با آنها در روز قیامت.به خدا اگر نه این بود که مردم آن را بزرگ شمارند یا کبر و خودستایی در آنها راه یابد، هر آینه فرشتگان در برابر آنها بدانها سلام می دادند. هیچ کدام از بندگان خدا و شیعیان ما نیست که قرآن را در نمازش، در حال ایستادن تلاوت کند، مگر اینکه در مقابل هر حرفی صد حسنه دارد و اگر در حال نشستن در نماز قرآن بخواند، در برابر هر حرفی پنجاه حسنه دارد و در غیر نماز،در مقابل هر حرفی ده حسنه دارد و اگر سکوت کند، اجر قرآن خواندن مخالفین را دارد.

به خدا شما در بستر خود آرمیده اید، ولی پاداش مجاهدین را می برید؛ شما در حال نماز هستید، ولی پاداش صف بسته های در راه خدا در میدان نبرد را

1- . غاشیه / 4
2- . کافی 8 : 213

می برید.به خدا شمایید آنها که خداوند عزوجل درباره آنها می فرماید: «وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِین»، {و ما آئینه دل های پاک آنها را از کدورت کینه و حسد و هر خلق ناپسند به کلّی پاک و پاکیزه سازیم تا همه با هم برادر و دوستدار هم شوند و روبه روی یکدیگر بر تخت عزّت بنشینند. }(1)

همانا شیعیان ما چهار چشم دارند؛ دو چشم در سر و دو چشم در دل، البتّه همه انسان ها چنین بودند، ولی خداوند دیدگان شما را باز و دیده های آنها را کور کرده است.»(2)

توضیح: «ریاح» جمع «ریح» است و مقصود حضرت در اینجا، بوی خوش یا پیروزی یا نیرو یا یاری یا دولت است و «ارواح» یا جمع روح به ضمّ راء است یا جمع روح به فتح راء، به معنی نسیم باد یا استراحت. بر این یعنی بر چیزی که لازمه دوستی است، از قبیل شفاعت در دنیا و آخرت.«حوراء» یعنی زن های شما در بهشت صفات حوریه را دارند در زیبایی و جمال و کمال.«ابشر» یعنی این مژده را بگیر و «بشّر» یعنی دیگران را مژده ده و «استبشر» یعنی خوشحال و مسرور شو.«دعامه» به کسر دال، ستون خانه است.«بتفلّت» یعنی از آنها ناگهانی سرمی زند بدون تفکّر و دقّت یا بدون اینکه از گوینده راستگویی گرفته باشند.

«لاهل الغنی»: یعنی ذاتا توانگرند و با توکل و اعتمادی که به پروردگار خویش دارند، از مردم دیگر اظهار بی نیازی می کنند.

«لاهل دعوته»: یعنی خداوند شما را به دین و پیروی از خویش خوانده و شما او را اجابت کردید.«جوهر ولد آدم»، یعنی آنها را تشبیه فرموده به گوهر که در بین سایر اجزای زمین از نظر زیبایی و ارزش و کمیابی و پرسود بودن، امتیاز دارد یا منظور حضرت این است که حقیقت آدمیت و سرشت آن نیست مگر در آن افراد و آنها شایسته اسم انسانند و سایر انسان ها، همچون چهارپایان و افراد پست و

1- . حجر / 47
2- . کافی 8 : 214

نسناس (1) هستند یا اینکه پیشرو و پیشتازند در جستن خوشبختی ها و کسب و کمالات. قاموس می گوید «جوهر» هر سنگی را گویند که از آن چیزی برای بهره برداری استخراج شود و جوهر هر چیزی آن را گویند که سرشت و ذات آن چیز بر آن آفریده شده و نماینده و پیشقدم است، و گوید نحبّذا الامر» یعنی آن امر دوست داشتنی است، مجموع «حبّ و ذا» را یک کلمه قرار داده اند،بنابراین «حبّذا» اسم است و ما بعد خود را رفع داده و «ذا» همیشه همراه حبّ است و هیچ گاه تغییر نمی کند، همچون مثل که می گویند مثل ها تغییرپذیر نیستند، به همین جهت در مؤنث هم می گویند حبّذا و «حبذه» گفته نمی شود.

«لو لا ان یتعاظم الناس»: یعنی اگر نه این بود که مردم این عمل را بزرگ می شمردند و باعث می شد که در مورد دوستان ما غلوّ و زیاده روی کنند. و در قاموس گوید «قبل» به ضمّ قاف و باء و «قبل» به ضم قاف و فتح باء بر وزن «صرد» و «قبل» به کسر قاف و فتح باء بر وزن «عنب»، یعنی آشکارا و روبه رو.

«ممّن خالفه»: یعنی اگر چنانچه مخالفین ما عملی انجام دهند و سزاوار پاداشی گردند، صرف نظر از آنچه که خداوند به شیعیان تفضّل می کند، پس گویا برای او یک اجر است و این اجر برای شیعه ای که ساکت باشد ثابت است.

«اجرالمجاهدین»: یعنی همچون پاداش مجاهدین در غیر حال برابری با دشمن. و «فتح ابصارکم» یعنی دیدگان دل های شما را باز کرد.

مؤلف: علّت اینکه این روایت را چند بار نقل کردیم، اولا به خاطر اختلاف زیادی که از نظر جملات و مطالب در نقل های مختلف آن بود و بعد به جهت بهره های زیاد آن، و قبل از این در باب های« فضائل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام »و در باب «حوض کوثر و شفاعت و حالات قیامت» امتیازات زیادی برای شیعیان ذکر کردیم.

1- . نسناس توده مردم را گویند که غالبا در مسیر باطلند و امام علیه السلام درباره آنها می فرماید: «همچون چهارپایان بلکه پست تر از آنند.» (مجمع البحرین)

باب شانزدهم : شیعیان پیرو دین خدا و پیرو انبیاء و اهل حق اند، آمرزش نیست مگر برای آنها و قبول نشود جز کردار آنان

آیات قرآن:

- إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِين.(1)

{در حقیقت، نزدیک ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند، و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است... }

- فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی.(2)

{پس هر که از من پیروی کند، بی گمان، او از من است. }

تفسیر:

مجمع البیان می گوید: نزدیک ترین مردم به ابراهیم، یعنی شایسته ترین مردم به یاری ابراهیم به وسیله برهان یا کمک، آنهایی هستند که در وقت و زمان اواز او پیروی کردند و او را در برابر دشمنش یاری کردند و (نیز) این پیغمبر و امّتش که

1- . آل عمران / 68
2- . ابراهیم / 36

اهل ایمانند، متصدی یاری او شدند، با این دلیلکه او بر حق و راستی است و خدا دوستدار مؤمنان است، زیرا خداوند یاری آنها را بر عهده گرفته و مؤمن هم به همین معنی ولیّ (یاور) خداست و بنا به قولی مؤمن، متصدی یاری دین خداست.

این آیه دلالت دارد که ولایت با دین ثابت می شود نه با نژاد و مؤید آن، گفتار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: «نزدیک ترین مردم به انبیا، پرکارترین مردم هستند به آنچه انبیا آورده اند.» سپس این آیه را تلاوت کرده و فرمود، وابسته به محمد صلی الله علیه و آله کسی است که پیرو خدا باشد، اگر چه نژادش از او دور باشد و دشمن محمّد کسی است که نافرمانی خدا را کند، ولو اینکه نژادش به آن حضرت نزدیک باشد، بعد از اینکه آن روایت علی ابن ابراهیم را که بعدا خواهد آمد، روایت می کند(1).

امّا در تفسیر آیه دوّم: بیشتر مفسّرین گفته اند این آیه مخصوص فرزندان آن حضرت است، ولی ظاهر اخبار، معنای عامی را می فهماند. یعنی هر کس پیروی کند، چه از نسل آن حضرت باشد یا از نژاد دیگری.

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: عمر بن یزید روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا شما از آل محمد هستید!»عرض کردم: «قربانت گردم! از خود آنها؟» فرمود: «بلی،به خدا از خود آنها!» و این جمله را سه بار تکرارفرمود. سپس به من نگاه کرد و من به آن حضرت نگاه کردم و ایشان فرمود: «ای عمر! خداوند متعال در کتاب خود می فرماید: {نزدیک ترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیغمبر و امّتش که اهل ایمانند و خدا دوستدار مؤمنان است.}

1- . مجمع البیان 3 : 457

همین روایت را عیاشی از عمر بن یزید(1) و مجمع البیان از علی بن ابراهیم نقل کرده است.(2)

2. تفسیر عیّاشی: علی بن نعمان از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه بالا روایت کرده است که فرمود: «آنها امامان و پیروان آنهایند.»(3)

3. تفسیر عیّاشی: ابوالصّباح گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که در تفسیر آیه بالا می فرمود: «به خدا سوگند که علی علیه السلام بر دین و روش ابراهیم است و شما نزدیک ترین افراد به او هستید.»(4)

توضیح: ضمیر «به» (به او) در روایت یا به حضرت علی علیه السلام و یا به ابراهیم علیه السلام برمی گردد.

4. تفسیر عیّاشی: حبابه والبیّه گوید: از حضرت امام حسین علیه السلام شنیدم که فرمود: «کسی را جز ما و شیعیان ما بر کیش و آیین ابراهیم نمی دانم.»(5)

5. تفسیر عیّاشی: جابر جعفی گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «از این امّت هیچ کس دارای دین ابراهیم نیست، جز ما و شیعیان ما.»(6)

6. تفسیر عیّاشی: عمران بن میثم گوید: از حضرت امام حسین علیه السلام شنیدم که می فرمود: « کسی جز ما و شیعیان ما در کیش ابراهیم نیست و مردم دیگر از آن دورند.»(7)

7. تفسیر عیّاشی: ابوذر گوید: [پیامبر]فرمود هر کس که خدا از او پیمان گرفته اگر بگوید به پیمان خود وفا کرده، راست نگوید، غیر از خاندان پیامبرشان و جمعیت کمی از شیعیان آنان، و این فرموده خداوند است: «وَ ما وَجَدْنا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ

1- . تفسیر عیاشی 1 : 177
2- . مجمع البیان 3 : 457
3- . تفسیر عیاشی 1 : 177
4- . همان
5- . همان 1 : 185

6- . همان 1 : 388
7- . تفسیر عیاشی 1 : 388

عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنا أَكْثَرَهُمْ لَفاسِقِين»، {اکثر مردمان را در عهد استوار ندیدیم، بلکه بیشترِ را عهدشکن و بدکار یافتیم. }(1)و جای دیگر می فرماید: «وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُون»(2)، {امّا بیشتر مردمان باور ندارند. }(3)

8. تفسیر عیّاشی: پدر علیّ بن عقبه می گوید:با معلیّ بن خنیس خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتیم. فرمود: «مژده باد شما را به یکی از دو فرجام نیک از جانب خدا! یا شما باقی می مانید تا ببینید آنچه را که مایه گردن فرازی شما باشد، خدا دل های شما را شفا بخشد و خشم دل تان را ببرد و شما را بر دشمن چیره سازد، چنانچه در قرآن می فرماید: «وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِم»، {و دل های اهل ایمان را (به فتح و ظفر بر کافران) شفا بخشد و خشم دل های شما را فرو نشاند }(4) و اگر قبل از دیدن آن روز از دنیا برود، به دینی که خدا برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاندان او و علی علیه السلام رضایت داده است از دنیا رفته اید.»(5)

9. تفسیر عیّاشی: حضرت باقر علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»، {بار خدایا تو دل های مردمان را به سوی آنها مایل گردان }(6) فرمود: «بدانید منظور تمام مردم نیستند، بلکه مقصود (از «مردمان» در این آیه شریفه)، شما و امثال شما هستید. مَثَل شما در میان سایر مردم، همچون موی سفید در گاوی سیاه یا موی سیاه در گاوی سفید است. شایسته است مردم این خانه (کعبه) را زیارت کنند و او را بزرگ شمارند ،چون خدا او را بزرگ دانسته و نیز سزاوار است ما را در هر کجا هستیم ملاقات کنند، ماییم راهنمایان به سوی خدا.»(7)

1- . اعراف / 102
2- . هود / 17
3- . تفسیر عیاشی 2 : 23
4- . توبه / 15
5- . تفسیر عیاشی 2 : 79
6- . ابراهیم / 37
7- . تفسیر عیاشی 2 : 233

10. تفسیر عیّاشی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «همانا پدر ما ابراهیم علیه السلام ،با خدایش شرط کرد و گفت: «بار خدایا! تو دل های مردمان را به سوی آنها مایل گردان.»(1)

11. تفسیر عیّاشی: در روایت دیگری میسره گوید: حدود پنجاه مرد در زیر چادری خدمت حضرت باقر علیه السلام بودیم. حضرت نشست و بعد از سکوت طولانی به ما فرمود: «چرا حرف نمی زنید، شاید شما مرا پیامبر می بینید؟ نه به خدا! ما پیامبر نیستیم، ولی خویشاوندی نزدیکی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دارم و از نژاد نزدیک اویم. هر کس به آن (خویشاوندی و قرابت) بپیوندد، خدا بدو پیوندد و هر کس آن را دوست داشته باشد، خدا دوستش دارد و هر کس آن را گرامی شمرد، خدایش گرامی دارد. آیا می دانید کدام قطعه زمین مقامش نزد خدا بالاتر است از قطعات دیگر؟» کسی چیزی نگفت،بنابراین جواب این سؤال را خود آن جناب داد و فرمود: «آن قطعه زمین مکّه است که خدا آن را برای حرم خویش پسندیده و خانه اش را در آن قرار داده.» سپس فرمود: «آیا می دانی کدام قطعه زمین از مکّه بالاتر است؟» باز کسی حرف نزد و جواب بر عهده خود آن حضرت قرار گرفت و فرمود: «فاصله بین حجرالاسود و درِ خانه کعبه که «حطیم» حضرت ابراهیم است، یعنی جایی که به گوسفندانش علف می داد (یا جایی که گوسفندانش را از آنجا می راند) و در آن نماز می خواند.

به خدا قسم اگر بنده ای در این مکان بدو پای خویش بایستد، روز را به نماز بایستد تا شب شود و شب را نماز بگزارد تا روز شود ولی حق و حرمت ما خاندان را نشناسد، خداوند هیچ گاه از او نمی پذیرد. همانا از شرط هایی که پدر ما حضرت ابراهیم علیه السلام با خدای خویش کرد، این بود که گفت: «بار خدایا! تو دل هایی از مردمان را به سوی آنها مایل گردان.» حضرت ابراهیم نگفت تمام مردم را به سوی آنها مایل گردان (بلکه بعضی از مردم را خواسته است). آن مردم شما و

1- . تفسیر عیاشی 2 : 250

افرادی همچون شمایید. رحمت خدا بر شما باد! همانا مَثَل شما در میان مردم، همچون یک موی سفید در گاو سیاه یا موی سیاه در گاو سفید است. سزاوار است مردم این خانه (کعبه را) زیارت کنند و آن را بزرگ شمارند، چون خدایش بزرگ دانسته، و ما را در هر کجا بودیم ملاقات کنند، که ما راهنمایان به سوی خدا و نشانگران او هستیم.»

در روایت دیگری می فرماید: «آیا می دانید کدام قطعه زمین احترامش نزد خدا بیشتر است؟» کسی حرف نزد و این سکوت، جواب را بر عهده خود آن حضرت قرار داد. پس فرمود: «آن قطعه زمین، فاصله بین حجرالاسود و مقام تا درِ خانه کعبه است. اینجا حطیم اسماعیل است که غذای گوسفندانش را در آنجا می گذاشت.» سپس بقیّه روایت را بیان فرمود.(1)

توضیح: در قاموس گوید که «زود»، تأسیس توشه است و آنچه از این مادّه بر وزن منبر باشد، یعنی «مزود»، ظرف توشه را گویند و «آزدته»، یعنی آن شی ء را توشه سفر قرار دادم.

12. تفسیر عیّاشی: فضیل بن یسار گوید: حضرت باقر علیه السلام به مردمی که دور خانه کعبه می گشتند نگاهی انداخت و فرمود: «در زمان جاهلیت نیز چنین طواف می کردند. به اینها فرمان داده اند دور خانه کعبه بگردند، سپس کوچ کنند به سوی ما و وابستگی خویش را به ما اعلام کنند و یاری و کمک خویش را عرضه کنند.»سپس این آیه را تلاوت فرمود: {بارخدایا! تو دل های مردمان را به سوی آنها مایل گردان.} و فرمود: «آل محمّد، آل محمّد!» سپس فرمود: «به سوی ما، به سوی ما!»(2)

13. رجال کشی: کلیب بن معاویه اسدی گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «به خدا قسم شما به دین خدا و دین فرشتگان او هستید! پس مرا با پارسایی و کوشش یاری کنید، به خدا هیچ عملی را خدا نمی پذیرد، مگر از شما.

1- . تفسیر عیاشی 2 : 234
2- . همان

پس از خدا بترسید و زبان خویش را نگهدارید، در مسجدهای آنها (مخالفین) نماز بگزارید، ولی وقتی جمعیّت از هم جدا شدند، شما نیز جدا شوید (یعنی زمانی که حکومت حق به پا شد، زمان جدا شدن است، ولی الان زمان آن نیست).»(1)

14. بشاره المصطفی: کلیب اسدی می گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «بدانید به خدا که شما بر دین خدا و فرشتگان او هستید! پس به پارسایی و کوشش ما را بر این دین یاری کنید. بر شما باد به نماز و عبادت، بر شما باد به پارسایی!»

همین روایت نیز از یونس نقل شده است (2).

15. محاسن برقی: حبابه والبیّه گوید: من به اتفاق «عبایه بن ربعی» به ملاقات زنی رفتم که عبادت چهره او را زرد کرده بود. از من پرسید: «همراه تو کیست؟» گفتم: «برادرزاده ات پسر میثم است.» گفت: «به خدا درست است که برادرزاده من است. اما آگاه باش که از حضرت امام حسین علیه السلام شنیدم که می فرمود: «کسی غیر از ما و شیعیان ما،پیرو دین و جزوملّت ابراهیم نیست و دیگر مردم از آن دورند.»(3)

16. محاسن برقی: عمران بن میثم گوید: به ملاقات حبابه والبیّه رفتم. پرسید: «کیستی؟» گفتم: «پسر برادرت میثم.» گفت: «به خدا برادر من است. همانا برایت حدیثی نقل می کنم که از سرورت حضرت امام حسین علیه السلام شنیدم. آن حضرتمی فرمود: «قسم به آن کس که «احمس» را بهترین افراد «بجیله»(4) و

1- . رجال کشی: 289
2- . بشاره المصطفی : 55 و 174
3- . محاسن برقی: 147
4- . بجیله به فتح باء، طایفه بزرگی هستند که آنها به نام مادرشان بحیله معروف شده اند و فرزندان انمار بن اراش بن کهلان از قحطانی ها هستند. چند دسته هستند که هر دسته از نسل یک نفرند، از جمله طایفه قسر که نام مالک بن عبقر بن انمار است و طایفه دیگر بنی احمس بن غوث بن انمار و طایفه بنام عرینه است. پس مقصود از احمس قبایل

حمس نیست تا بگوییم چون در دین خودشان متعصب بودند، حضرت نام آنها را برده. حمس شامل چند قبیله عرب می شود، قریش و کنانه و هر کس که از نسل عامر بن صعصعه، یعنی قبیله کلاب و کعب و عامر پیرو دین قریش و کنانه شود و از جمله برنامه های مذهبی آنها این امور بود. در ایام منی که برای انجام مراسم مذهبی خود در منی توقف می کردند، زیر سایه و سقف نمی رفتند؛ از درهای خانه کعبه وارد آن نمی شدند؛ در سرزمین عرفات توقف نداشتند و بازگشت از آنجا را به مشعر نیز ترک می کردند، با اینکه اقرار داشتند که وقوف در عرفات و بازگشت به مشعر از مناسک حج و جزو برنامه های دین حضرت ابراهیم است. و غیر از اینها بدعت های دیگری در مناسک حج داشتند، به طوری که در سیره ابن هشام 1 : 199 تا 202 نوشته شده. پس مقصود از احمس، همان احمس بن غوث بن انمار است که جمعیت آنها از میان سایر اقوامی که نژاد آنها به بحیله منتهی می شود بهتر از همه هستند.

«عبدالقیس» را بهترین افراد و «ربیعه»(1)و «همدان» را بهترین قبائل یمن (2) قرار داد. همانا شما بهترین جمعیّت ها هستید.» سپس فرمود: «پیرو آیین و ملّت ابراهیم، کسی غیر از ما و شیعیان ما نیست و مردم دیگر از آن دورند.»

توضیح: جوهری گوید احمس یعنی شجاع و قریش و کنانه را احمس نامیدند، چون در دین خود مقاومت داشتند. و نیز گوید بجیله طایفه ای از یمن هستند. گویند آنها از «معدّ» هستند و عبدالقیس پدر قبیله ای است از اسد و او عبدالقیس بن افصی بن دعمی بن جدیله بن اسد بن ربیعه است. و ربیعه الفرس نیز پدر طایفه ای است و او همان ربیعه بن نزار بن معدّ بن عدنان است و همدان نیز یکی از قبائل یمن است.

17. محاسن برقی: عبّاد بن زیاد می گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «ای عبّاد! بر ملّت ابراهیم و آیین او کسی غیر از شما نیست و خداوند هیچ عملی را از غیر شما نمی پذیرد و گناهان افراد دیگر غیر از شما را نمی بخشد.»(3)

1- . مقصود حضرت از ربیعه در اینجا، ربیعه بن نزار است. جمعیت زیادی هستند که شامل چند قبیله بزرگ و نژاد و تیره های مختلفی از نسل ربیعه بن نزار بن معد بن عدنان می شوند و ربیعه معروف است به ربیعه الفرس و شریف ترین آنها نژاد عبدالقیس هستند که نسب آنها منتهی می شود به عبدالقیس بن افصی.
2- . همدان تیره ای از کهلان از قحطانی ها هستند که فرزندان همدان بن مالک بن زید بن اوسله بن ربیعه بن الخیار(الحیان) بن مالک بن زید بن کهلان هستند. قبیله همدان شریف ترین مردم یمن و همه آنها از شیعیان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بوده اند.
3- . محاسن برقی: 147

18. محاسن برقی: عبداللَّه بن سلیمان صیرفی گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «نزدیک ترین افراد به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی کردند و آنها پیامبر و مؤمنین اند.»(1) سپس فرمود: «به خدا شما بر دین و روش ابراهیم هستید و نزدیک ترین افراد به او شما هستید.»(2)

19. محاسن برقی: ابو مغیره گوید: از حضرت علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «از خدا بترسید و مواظب باشید کسی شما را گول نزند و کسی به شما دروغ نگوید. همانا دین من یک دین است؛ دینی که خدا برای آدم پسندیده و همانا من بنده آفریده ای هستم و مالک نفع و ضرر خود نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد و من نیز نمی خواهم، مگر آنچه را خدا بخواهد.»(3)

20. محاسن برقی: یزید بن خلیفه گوید: حضرت صادق علیه السلام به ما که در حضورش بودیم فرمود: «به خدا شما آنجا را نگریستید که خدا توجه دارد و برگزیدید آن را که خدا برگزیده، مردم به راست و چپ رفتند و شما به سمت محمّد صلی الله علیه و آله .هشدارید که به خدا شما در مسیر روشن و راه نورانی هستید !»(4)

21. محاسن برقی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا شما بر دین خدا و دین پیامبر خدا و دین علی بن ابی طالب علیه السلام هستید و نیست آن مگر آثاری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد ما که آن را ذخیره کرده ایم. »(5)

22. محاسن برقی: سعید بن یسار گوید: «به حضور امام صادق علیه السلام مشرف شدم. آن جناب که بر تخت نشسته بود، فرمود: «ای سعید ! دسته ای از مردم «مرجئه» نام دارند و گروه دیگر را خوارج می نامند و شما را نیز «ترابیّه» گویند.»(6)

1- . آل عمران / 68
2- . محاسن برقی: 148
3- . همان
4- . محاسن برقی: 148

5- . همان
6- . محاسن برقی: 156

23. محاسن برقی: حبیب گوید: حضرت صادق علیه السلام به ما فرمود: «هیچ کس نزد من از شما محبوب تر نیست. مردم به راه های گوناگونی رفتند. بعضی دنبال خواسته دل و بعضی پیرو نظر و رأی خود شدند، ولی شما پیرو مرامی شدید که ریشه و اصالت دارد.»(1)

24. محاسن برقی: در حدیث دیگری از حبیب نقل می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «همانا مردم این و آن را گرفته اند. جمعی خواسته خود و عدّه ای به دنبال روایت رفتند، ولی خداوند شما را به دوستی خودش و دوستی کسی که دوستی اش برای شما نزد خدا سود دارد، هدایت و راهنمایی فرمود.»(2)

25. محاسن برقی: ابن فضال از ثعلبه، از بشیر دهّان نقل می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «همانا این مرجئه و این «قدریه» و این خوارج، هر کدام آنها خود را در راه حق و عقیده و مرام خویش را درست می بینند، ولی تنها شمایید که دعوت ما را به سوی خدا پاسخ گفتید. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم»، {فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید.}(3) و آیه دیگر: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»، {و شما آنچه رسول حق دستور دهد (و عطا کند) بگیرید و هر چه را نهی کند واگذارید.}(4) و آیه دیگر: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ»، {هر که رسول را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده.}(5)و آیه دیگر: «إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُم»، {بگو ای پیغمبر اگر خدا را دوست می دارید مرا پیروی کنید که خدا شما را دوست دارد و گناه شما ببخشد.}(6) سپس فرمود: «به خدا قسم که خداوند در قرآن، حضرت عیسی بن مریم را از طریق زن ها

1- . محاسن برقی: 156
2- . محاسن برقی: 156
3- . نساء / 59
4- . حشر / 7
5- . نساء / 79
6- . آل عمران / 31

به حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت داده و می فرماید«وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ» إِلَی قَوْلِهِ «وَ یَحْیی وَ عِیسی»، {از فرزندان ابراهیم، داود و سلیمان } تا آنجا که می فرماید {و یحیی و عیسی } هستند.»(1)

توضیح: منظور حضرت از این جمله که فرمود خداوند حضرت عیسی را از طریق زن ها به ابراهیم نسبت داده،این است که به این آیه شریفه استدلال فرماید که معصومین و پیشوایان ما، از فرزندان و نژاد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستند.

26. محاسن برقی: بشیر در حدیث سلیمان مولی طربال گوید: مرام ها و آرای مختلف مردم را خدمت حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم. فرمود: «نه به خدا! آنها بر هیچ چیزی از آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده نمانده اند، غیر از ایستادن به سوی کعبه.»(2)

27. محاسن برقی: ابوالجارود گوید: روزی اصحاب حضرت صادق به انتظار آن حضرت بودند تا آن جناب آمد و به آنها فرمود: «دنبال مژده خدا باشید و آن را بجویید، کسی غیر از شما از خدا مژده نخواهد.»(3)

28. محاسن برقی: ابی کهمس گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «مردم به راست و چپ رفتند، ولی شما با خانواده پیمبرتان همراهی کردید. پس مژده باد شما را!»عرض کردم: «فدایت شوم! امیدوارم خدا ما و آنها را یکسان قرار ندهد.» حضرت سه مرتبه فرمود: « نه به خدا، نه به خدا، نه به خدا!»(4)

29. محاسن برقی: ابو جعفر احول از برید عجلی و زراره بن اعین و محمّد بن مسلم گویند: حضرت باقر علیه السلام به ما فرمود: «دیگر چه آرزویی دارید؟ آنگاه که وحشت و هراس آسمانی پدید آید، هر دسته ای به پناهگاه های خود پناهنده شوند و ما به پیامبرمان و شما به ما پناه می برید. پس مژده باد شما را و باز مژده باد

1- . محاسن برقی: 156
2- . محاسن برقی: 156
3- . همان: 160

4- . محاسن برقی: 160

بر شما و باز مژده باد! نه به خدا! هیچ گاه خداوند شما و غیر شما را یکسان و مساوی قرار نمی دهد و آنها را کرامت و احترامی نیست.»(1)

30. محاسن برقی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «شما ما را شناختید، ولی دیگران انکار کردند؛ شما دعوت ما را پاسخ گفتید و دیگران با ما دشمنی کردند؛ شما به ما پیوستید و دیگران قطع کردند. خداوند رفاقت با محمّد صلی الله علیه و آله را نصیب شما گرداند و شما را از حوض او سیراب کند.»(2)

31. محاسن برقی: بشیر کنّاسی گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم کهمی فرمود: «شما پیوستید و مردم بریدند؛ شما اجابت کردید و مردم دشمنی کردند؛ و شما شناختید و مردم منکر شدند و حق همان است.»(3)

32. محاسن برقی: بشیر دهّان گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «در بین منکرین، بسیاری از شما شناختید و در بین دشمنان، بسیاری از شما اجابت کردید. گاهی دوستی در راه خدا و پیامبر اوست و گاهی در راه دنیاست؛ آنچه که در راه خدا و پیامبر باشد، پاداش آن با خداست و آنچه که در راه دنیا باشد، چیزی نیست.»سپس دستش را تکان داد (به حالت کسی که بخواهد نبودن چیزی را با دست خود نشان دهد).(4)

33. محاسن برقی: ضریس کنانی گوید: از حضرت باقر علیه السلام تفسیر این آیه را سؤال کردم: «وَ هُدُوا إِلَی الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلی صِراطِ الْحَمِید»، {و به گفتار خوش و طریق پسندیده هدایت شوند.}(5) فرمود به خدا قسم آن (طریق پسندیده) همین روش و کیشی است که شما دارید.»(6)

1- . محاسن برقی: 161 - 162
2- . محاسن برقی: 161 - 162
3- . همان
4- . همان
5- . حج / 24
6- . محاسن برقی: 169

توضیح: درباره جمله «و به گفتار خوش هدایت شوند»، مجمع البیان می گوید:یعنی در بهشت به تبریک و خوشامد گفتن نیکو راهنمایی شوند تا به یکدیگر خوشامد بگویند و خدا و فرشته ها نیز به آنها خوشامد گویند. و بنا به قولی که از ابن عباس نقل می شود، یعنی به شهادت «لا اله الّا اللّه و الحمد للّه»راهنمایی

شدند.

و ابن زید،«اللّه اکبر» را نیز بر آن افزوده و بنا به قولی که از سدّی نقل شده، یعنی «راهنمایی شده اند به سوی قرآن». و قول دیگری می گوید «به سوی گفتاری که از او لذّت می برند و دلخواه و دل پسند است» و بنا به قول دیگر،«به سوی یاد خدا راهنمایی شده اند.» پس آنان به یاد خدا متنعّم هستند. و منظور از «حمید» که می فرماید«به طریق حمید هدایت شده اند»، خداست که سزاوار حمد است و با نعمت هایش از بندگان طلب حمد و ستایش فرموده و از آنها خواسته است او را سپاس گویند. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «حمد و ستایش در نزد هیچ کس محبوب تر از خداوند متعال نیست و منظور از صراط حمید، راه اسلام و راه بهشت است.»(1)

ظاهر خبر آن است که مقصود از راهنمایی، هدایت در دنیاست و احتمال آخرت نیز دارد و منظور از راهنمایی در آخرت، باقی ماندن بر عقاید حقّه و آشکار ساختن آنها و لذّت بردن از آنهاست.

34. محاسن برقی: ابو نصر از صفوان جمال نقل می کند که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: «کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ»، {هر چیزی جز وجه الهی هالک و نابود است}(2) فرمود: «هر کس که از دستورات خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کند و آنها را انجام دهد، او همان وجه است که نابود نمی شود و

1- . مجمع البیان7: 78
2- . قصص / 88

بدین جهت است که: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ»(1)، {هر کس از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کند، همانا خدا را اطاعت کرده. }(2)

35. محاسن برقی: ابن فضّال از علی بن عقبه بن خالد از پدرش نقل می کند که من وعلی بن خنیس برای زیارت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدیم، اما آن جناب در مجلس خود نبودند. بعد از مدتی آن حضرت بدون ردا از اندرون خود به سوی ما آمدند و چون ما را دیدند، خوشامد گفته و فرمود: «مرحبا و اهلا به شما!» (یعنی خوش آمدید، صفا آوردید!) سپس نشسته و فرمود: «شمایید صاحبان خرد که خداوند در قرآن فرموده: «إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْباب»، {تنها خردمندان متذکّر می شوند. }(3) پس مژده باد شما را! شما دارای یکی از دو فرجام نیک از جانب خدا هستید: یا این است

که زنده هستید تا ببینید آنچه را که مایه سربلندی شما باشد؛ خداوند سینه های شما را شفا دهد و خشم دل هاتان را فرو نشاند و شما را بر دشمن خود پیروز گرداند و این همان فرموده خدای متعال است: «وَ یَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ وَ یُذْهِبْ غَیْظَ قُلُوبِهِم»، {دل های اهل ایمان را (به فتح و ظفر بر کافران) شفا بخشد و خشم دل های آنها را فرو نشاند }(4)و اگر قبل از آن از دنیا بروید، به دینی که خدا برای پیامبرش پسندیده و او را بر آن دین برگزیده، از دنیا رفته اید.»(5)

36. محاسن برقی: حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه (که به شیطان خطاب می فرماید:) «إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطان»، {و هرگز تو را بر بندگان (با خلوص) من تسلّط و غلبه نخواهد بود }(6)فرمود: « بر این دسته به خصوص (یعنی شیعیان) تسلّطی ندارد.» راوی گوید: گفتم: «چطور؟ با اینکه در آنها چیزهایی (از گناهان) هست؟» فرمود: «آنچنان که تو فکر می کنی نیست. مقصود آیه

1- . نساء / 79
2- . محاسن برقی: 219
3- .رعد / 19
4- . توبه / 14 - 15
5- . محاسن برقی: 170

6- . حجر / 42

شریفه این است که تو را بر آنها تسلّطی نیست تا کفر را محبوب آنها و ایمان را مبغوض آنان قرار دهی.»(1)

37. محاسن برقی: زراره گوید: این آیه را به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم (که شیطان به خدا عرض می کند) «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقِیمَ ثُمَّ لَآتِیَنَّهُمْ مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَیْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شاکِرِین»، {من بندگانت را از راه راست که شرع و آیین توست گمراه گردانم، آنگاه از پیش روی و از پشت سر و طرف راست و چپ آنان در می آیم تا بیشتر آنان شکر نعمتت بجای نیاورند.}(2) حضرت فرمود: «ای زراره! مقصود شیطان تو و یاران تو است، ولی دیگران را کارشان را ساخته و پایان داده.»(3)

توضیح: جمله«لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ» (همانا می نشینم برای آنها) در این آیه شریفه، یعنی در کمین آنها می نشینم، همچنان که راهزن در کمین قافله می نشیند.«صِراطَکَ الْمُسْتَقِیمَ» (راه راست تو) یعنی راه ایمان و صراط منصوب است بر ظرفیّت،«ثُمَّ لَآتِیَنَّهُمْ مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ» تا آخر آیه (سپس می آیم آنها را از روبه رویشان) گویند یعنی از تمام جهات، کمین نشستن خود را برای گمراهی و بیچارگی انسان ها به هر صورتی که امکان داشته باشد، به جهات چهارگانه روبه رو و پشت سر و راست و چپتشبیه کرده. از ابن عباس روایت شده که مقصود از روبه رو یعنی از طریق آخرت؛ منظور از پشت سر یعنی از طریق دنیا؛ و منظور از چپ و راست آنها یعنی از طریق گناهان و کارهای خیرشان. قول دیگری هم هست که منظور از روبه رو، یعنی از جایی که می دانند و توانایی

گریز دارند؛ پشت سر یعنی از جایی که نمی دانند و توانایی ندارند؛ و راست و چپ یعنی از جایی که می توانند بدانند و توانایی بر گریز هم دارند، ولی نمی کنند، چون هوشیاری و احتیاط لازم را ندارند.

1- . محاسن برقی: 171
2- . اعراف / 15 - 16
3- . محاسن برقی: 171

«وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ» (نمی یابی بیشتر آنها را سپاسگزار) یعنی مطیع نیستند.«صمد» نیز به معنی قصد است.

38. محاسن برقی: ابان بن تغلب گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «هر گاه به کوفه رسیدی، این حدیث را از من روایت کن: «هر کس گواهی دهد به لا اله الّا اللّه و اینکه نیست خدایی مگر آن خدای واحد، جمیع صفات کمالیه در او جمع است و بهشت بر او واجب می شود.»عرض کردم: «قربان شما شوم! طبقات مختلف مردم بهدیدن من می آیند. آیا این حدیث رابرای تمام آنها بگویم؟» فرمود: «آری ای ابان! هماناروز قیامت، خداوند متعال تمام اولین و آخرین را در بوستانی گرد آورد،پس بگیردلا اله الّا اللّه را مگر از کسی که بر این امر (تشیّع) باشد.»(1)

39. محاسن برقی: حارث بن مغیره نضری گوید: از حضرت صادق علیه السلام این آیه را سؤال کردم:{هر چیزی جز وجه الهی هالک و نابود است.} فرمود: «هر چیزی نابود است، مگر آن کس که راه شما را در پیش گیرد.»(2)

توضیح: بنابراین تأویل، مقصود از «وجه خدا»، راهی است که خدا فرموده از آن باید رفت.

40. محاسن برقی: ابوالطفیل گوید: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روی منبر ایستاد و فرمود: «خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید و او را به رسالت اختیار کرد و او به مردم رساند (آنچه را باید برساند) و رساند، و کلیدهای دانش و درهای حکمت و روشنایی امر (و امر نورانی) و فصل الخطاب نزد ماست. هر کس ما خاندان را دوست دارد، از ایمانش سود برد و کردارش پذیرفته شود و هر کس ما خانواده را دوست ندارد، ایمانش سودی ندهد و عملش قبول نگردد، اگر چه پیوسته شب و روز رنج برد.»(3)

1- . محاسن برقی: 181 و 33
2- . همان: 199
3- . محاسن برقی: 199

توضیح: «پس رساند به مردم و رساند»، یعنی به مردم داد و گسترد در آنها علوم زیاد، ولی بعضی از مردم آنها را دگرگون کردند و بعضی دیگر فراموش کردند و بعضی مقصود آن حضرت را نفهمیدند،در نتیجه اشتباه کردند.پس خداوند جانشینان او را که مصون از هر گونه خطا و لغزش هستند، نصب کرد تا حق را از باطل جدا سازند و کلیدهای دانش و درهای حکمت و روشنایی و آشکار بودن امر و خطابی که حق را از باطل جدا سازد، نزد آنها قرار داد. پس واجب است در اختلافات به آنها رجوع شود. اخبار زیادی به این مضمون در «کتاب علم» گذشت.

در قاموس گوید: «دأب فی عمله» بر وزن منع و مصدر آن «دأبا» با حرکت همزه و داءوباء به ضمّ دال، یعنی جدیت کرد و ناراحتی کشید و خود را به تعب و زحمت افکند.(1)

41. محاسن برقی: ابو حمزه ثمالی گوید: این آیه شریفه را به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم:{هر چیزی جز وجه الهی هالک و نابود است.} فرمود: «هر چیزی نابود می شود و وجه باقی می ماند.» سپس فرمود: «خداوند بزرگ تر است از اینکه توصیف شود، ولی معنای آیه این است که هر چیزی نابود است، مگر دین خدا و راهی که از آن به سوی او روند.»(2)

42. محاسن برقی: حارث بن مغیره نضری گوید: این آیه را از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم:{هر چیزی جز وجه الهی هالک و نابود است}، فرمود: «هر چیزی نابود است، مگر کسی که راه حق را در پیش گیرد.»(3)

1- . قاموس 1 : 64
2- . محاسن برقی: 218
3- . محاسن برقی: 219

باب هفدهم: فضیلت رافضه و ستایش این نام

1. محاسن برقی: عتیبه گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا چه نام خوبی خدا به شما بخشیده ! مادامی که به گفتار ما پابند باشید و به ما دروغ نبندید.» و گوید حضرت صادق علیه السلام همین جملات را به من فرمود، وقتی به آن حضرت عرض کردم مردی به من گفته است بترس از اینکه رافضی باشی.(1)

توضیح: «انّی کنت»، یعنی آن حضرت این مطلب را فرمود، زیرا من به آن جناب خبر دادم.

2. محاسن برقی: ابوالجارود نقل می کند که گفت خدا دو گوشش را کر کند همچنان که دو چشم او را نابینا ساخته اگر پاسخ حضرت باقر علیه السلام را نشنیده باشد زمانی که مردی به آن حضرت عرض کرد: « فلانی نامی روی ما گذاشته !» فرمود: «چه نامی؟» عرض کرد: «ما را رافضه می نامد.» حضرت باقر علیه السلام با دست مبارک به سینه اش اشاره کرد و فرمود: «و من از رافضه ام و او از من است» و این جمله را سه بار تکرار فرمود.»(2)

1- . همان: 157
2- . محاسن برقی: 157

3. محاسن برقی: ابو بصیر روایت کند که به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: «قربان شما شوم! نامی روی ما گذاشتند و فرمانداران به آن نام، خون و مال و آزار ما را مباح دانسته اند.» فرمود: «چیست آن نام؟» گفت رافضه. حضرت فرمود: «همانا هفتاد نفر از لشکر فرعون او را طرد کردند و نزد موسی علیه السلام آمدند. در میان قوم موسی هیچ کس از آن هفتاد نفر کوشاتر و نسبت به هارون (برادر موسی) دوست تر نبود، از این جهت قوم موسی آنها را رافضه نامیدند و خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد که این نام را برای آن دسته در تورات ثبت کن، زیرا نامی است که من به آنها بخشیدم.بنابراین این اسمی است که خدا به شما بخشیده.»(1)

4. تفسیر فرات کوفی: سلیمان اعمش گوید: بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: «قربان شما گردم! مردم ما را رافضی می نامند، رافضی چیست؟» فرمود: «به خدا مردم این اسم را روی شما نگذاشته اند، بلکه خداوند در تورات و انجیل و به زبان موسی و عیسی علیهما السلام شما را به این نام نامیده و دلیلش نیز آن بود که هفتاد نفر از قوم فرعون، او را رها کردند و به دین موسی درآمدند. خداوند آنها رارافضه نامید و به موسی وحی کرد که این نام را در تورات برای آنها ثبت کن تا در آینده نیز به زبان محمّد صلی الله علیه و آله صاحب این نام شوند.

پس خداوند آنها را به چند فرقه و شعبه متفرق ساخت. آنها خیر را رها کردند، ولی شما شر را رها ساختید و شما به خانواده پیامبرتان وفاداری کردید و راهی را رفتید که پیامبرتان رفت و آن کس را که خدا و رسول برگزید، شما نیز برگزیدید. پس مژده باد شما را و سپس مژده باد به شما! چه که شمایید رحمت شدگان، که کردار نیکوکارانشان پذیرفته و از گناه گنهکارانشان گذشت می شود و هر کس خدا را همچون شما ملاقات نکند، کارهای خیر او پذیرفته نشود

1- . همان

و از گناهش نگذرند. ای سلیمان! آیا خشنودت ساختم؟»عرض کردم: «قربان شما شوم، بیش از این بفرما!»

فرمود: «خداوند عزوجل را فرشتگانی است که برای شما طلب آمرزش می کنند تا گناهانتان فرو ریزد، همچنان که برگ درختان با وزش باد فرو می ریزد. و این همان گفتار خداوند متعال است: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ... وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا»، {فرشتگانی که عرش با عظمت الهی را برمی دارند و آنها که پیرامون آنند خدا را تسبیح می کنند و برای اهل ایمان طلب آمرزش می کنند.}(1)

آنها شیعیان ما هستند و به خدا طلب آمرزش برای آنهاست. ای سلیمان! آیا خشنودت ساختم؟» عرض کردم: «قربانتان شوم، بیشتر بفرمایید!» فرمود هیچ کس بر کیش و مرام ابراهیم علیه السلام نیست جز ما و شیعیان ما، و دیگر مردم از آن دور و بیزارند.»(2)

1- . غافر / 7
2- . تفسیر فرات کوفی: 139

1. عیون اخبار الرضا: داود بن سلیمان از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «چون رستاخیز شود، ما متصدّی حساب شیعیان شویم. پس هر کس بدهی خدایی داشته باشد، ما داوری می کنیم و خدا هم می پذیرد. و هر کس که بدهی مردمی داشته باشد، ما طلب بخشش می کنیم و به ما بخشیده می شود و هر کس به ما بدهکار باشد، ما به عفو و گذشت سزاوارتریم.»(1)

2. عیون اخبار الرضا: حضرت رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از حضرت امام حسین علیه السلام روایت می فرماید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «شیعیانت را مژده ده که من روز قیامت، یعنی روزی که جز شفاعت من هیچ چیز سود ندارد، شفیع آنهایم.»(2)

3. امالی طوسی: ابوالورد گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «چون رستاخیز شود، خداوند تمام مردم را از آغاز و انجام دنیا، لخت و

1- . عیون اخبارالرضا 2 : 57
2- . همان: 68

پا برهنه در یک سرزمین گرد آورد. آنها بر سر راه محشر بایستند تا سخت عرق کنند و به سختی نفس کشند، و تا وقتی خدا بخواهد،همچنان بمانند. و این همان گفتار خدای متعال است: {از هیچ کس جز زیر لب و آهسته صدایی نخواهی شنید.}

آن حضرت فرمود: «سپس صدایی از جانب عرش بلند می شود که می گوید: «کجاست پیامبر امّی؟» مردم می گویند: «همه شنیدند، اما نام او را بگو!»می گوید: «کجاست پیامبر رحمت، محمّد بن عبداللّه؟»آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بپا می خیزد و پیشاپیش تمام مردم می آید تابه حوضی می رسد که درازی آن به قدر فاصله بین «ابلّه» و «صنعا» است. پس کنار آن می ایستد و صاحب شما را صدا می زند. او نیز از تمام مردم جلو می رود و کنار آن حضرت می ایستد. سپس به مردم اجازه حرکت می دهند.»

حضرت باقر علیه السلام فرمود: برخی از مردم بر سر حوض آیند و برخی دیگر را از آن بگردانند. پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله ببیند که یکی از دوستان ما را از حوض می گردانند، بگرید و بگوید: «ای پروردگار من! این شیعه علی است. ای پروردگار من! این شیعه علی است.» فرمود: «خداوند فرشته ای را برگزیند و او بگوید: «ای محمّد! چه چیز تو را گریاند؟» می فرماید: «چگونه نگریم برای مردمی از شیعیان برادرم علی بن ابی طالب که می بینم آنها را به سوی اصحاب دوزخ می برند و از آمدن کنار حوض من بازمی دارند؟» فرمود: «آنگاه خداوند عزوجل می فرماید: «ای محمّد! آنها را به تو بخشیدم. به خاطر تو از گناهان آنها گذشتم، آنها را به تو و به هر کس از فرزندان تو که آنها را دوست دارند پیوستم،و آنان را در گروه و حزب تو قرار دادم و بر سر حوض تو وارد کردم. شفاعت تو رادرباره آنها پذیرفتم و بدین وسیله تو را گرامی داشتم.» سپس حضرت باقر علیه السلام فرمود: «چقدر زن و مرد گریان در آن روز هستند که وقتی این منظره را ببینند، فریاد می زنند «یا محمّداه!» در آن روز هیچ کس از دوستان ما که با ما

دوستی دارند و از دشمنان ما بیزارند و دشمن آنهایند باقی نمی ماند، مگر اینکه در گروه ما و با ماست و بر سر حوض ما وارد می شود.»(1)

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی مانند این روایت آمده است.

توضیح: «همس» یعنی صدای آهسته و «ابلّه» به ضمّ همزه و باء و تشدید لام، شهری است در نزدیکی بصره و شاید آن شهر، در محل بصره فعلی بوده و در بعضی از نسخه ها «ایله» به فتح همزه و سکون یاء آمده و ایله، شهر معروفی است بین مصر و شام.

4. مجالس مفید و امالی طوسی: راوی گوید: معنای این آیه شریفه را از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردم: «فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیما»، {پس خدا گناهان آنها را بدل به ثواب گرداند که خداوند در حق بندگان بسیار آمرزنده و مهربان است.}(2) فرمود: «مؤمن گناهکار را در روز قیامت می آورند تا در ایستگاه حساب می ایستد. عهده دار بررسی و بازخواست او فقط خداوند متعال است که مبادا دیگران از وضع او اطلاع یابند. پس گناهانش را نشان می دهد تا اقرار می کند. در آن موقع خداوند به نویسندگانش فرمان می دهد که گناهان او را به ثواب تبدیل کنید و به مردم نشان دهید. مردم می گویند که برای این بنده خدا یک گناه هم نیست. سپس خداوند فرمان می دهد که او را به بهشت ببرند.این است تأویل آیه و آن تنها درباره گنهکاران از شیعیان ماست.»(3)

5. امالی طوسی: حضرت رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «دوستی ما خاندان، گناهان را می زداید و کردار نیک را دو چندان می سازد، و خداوند بدهکاری هایی را که دوستان

1- . امالی طوسی 1 : 65 و تفسیر قمی: 422
2- . فرقان / 70
3- . مجالس مفید: 184 و امالی طوسی 1 : 70

ما به بندگان خدا دارند، خودش قبول می فرماید، مگر آنکه در بین آنها ضرر یا ستمی به مؤمنین باشد. پس خدا به گناهان می گوید حسنات باشید.»(1)

6. امالی طوسی: مسعده بن صدقه گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «به خدا کسی بر دوستی علی علیه السلام نمیرد، جز اینکه او را در پسندیده ترین مکان ها نزد خود ببیند و کسی بر دشمنی علی علیه السلام نمیرد، جز آنکه او را در مبغوض ترین مکان ها نزد خود ببیند.»(2)

7. مجالس مفید و امالی طوسی: ابو لیلی از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بچسبید به دوستی ما خانواده، چون هر کس روز قیامت خدا را ملاقات کند در حالی که با ما دوستی داشته باشد، به شفاعت و وساطت ما وارد بهشت شود. سوگند به آن کس که جانم در دست اوست، هیچ بنده ای از کردار خود سود نبرد، مگربه شناسایی حق ما.»(3)

8. امالی طوسی: جابر بن عبداللّه انصاری گوید: در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. من یک سوی آن جناب بودم و امیرالمؤمنین علیه السلام سوی دیگرش. ناگاه عمر بن خطاب وارد شد، با مردی (4) که جامه او را در دست گرفته، می کشید. حضرت پرسید: «چه کرده است؟» عمر گفت: «یا رسول اللّه! این از شما نقل می کند که فرموده اید هر کس بگوید «لا اله الاّ اللّه،محمد رسول الله»داخل بهشت می شود. مردم چون این را بشنوند، در اعمال خود کوتاهی ورزند. آیا شما چنین چیزی را فرموده اید یا رسول اللّه؟» فرمود: «آری، اگر بچسبد به دوستی و وابستگی به این (یعنی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام).»(5)

1- . امالی طوسی 1 : 166
2- . همان
3- . مجالس مفید: 15 و امالی طوسی 1 : 190
4- . آن مرد ابو هریره الدوسی است و این روایت مشهور است و در کتب عامه هم هست. چنانچه در صحیح مسلم ج 1 باب«هر کس خدا را ملاقات

کند، با ایمان و غیر مردد وارد بهشت می شود» و در مشکاه المصابیح: 15 نقل شده است.
5- . امالی طوسی 1 : 288

9. امالی طوسی: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانش علیه السلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «یا علی! خداوند عزوجل تو و شیعیانت، دوستان شیعیانت و دوستان دوستان شیعیان تو را آمرزیده است. پس مژده باد تو را! تویی «الأنزع البطین»، یعنی برکنده از شرک و پر از دانش.»(1)

توضیح: گویا مقصود از «شیعه» در این روایت، مؤمنین کامل همچون سلمان و ابوذر و مقداد هستند و مقصود از دوستان آنها، یعنی کسانی که با داشتن دانش و پارسایی، به مقام آنها نرسیده اند، و منظور از دوستان آنها، شیعیان فاسق هستند و احتمال دارد شامل طبقه مستضعف از غیر شیعه نیز بشود، چون همین که آنها مؤمنین و دوستان آنها را دوست دارند، دلیل این است که مستضعف هستند. در نهایه گوید در وصف علی علیه السلام آمده است که آن جناب «البطین الانزع» یعنی «انزع الشعر» بود، یعنی جلوی سرش مو نداشت و شکم آن حضرت آشکار بود. و بنا به قولی «انزع» بود یعنی از شرک و بت پرستی برکنده بود و شکم او نیز از علم و ایمان پر بود.

10. امالی طوسی: حضرت رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام نقل می کند که حضرت رسول فرمود: «خداوند عزوجل می فرماید: «هر کس مرا و پیامبرم و ولیّ مرا باور داشته باشد، او را به بهشت ببرم، با هر عملی که داشته باشد.»(2)

11. محاسن برقی: موسی بن بکر گوید:به همراه جمعی در محضر حضرت صادق علیه السلام بودیم. یکی از مردان حاضر در مجلس عرض کرد: «از خداوند بهشت می خواهم.» حضرت فرمود: «شما در بهشت هستید. از خدا بخواهید که شما را از آن بیرون نبرد!» گفتند: «قربانت شویم! ما که در دنیا هستیم.» فرمود: «مگر شما به امامت ما اعتراف ندارید؟» گفتند بلی. فرمود: «این معنی بهشت است که هر

1- . امالی طوسی: 300 و صحیفه الرضا: 32
2- . امالی طوسی 1 : 376

کس به آن اعتراف کند، در بهشت باشد. پس از خدا بخواهید که آن را از شما نگیرد.»(1)

توضیح: چون ولایت باعث دخول در بهشت است، بدان جهت از روی مبالغه ولایت را بهشت گفته اند، نه اینکه بهشت غیر از آن چیزی نباشد.

12. محاسن برقی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «لَنْ یَطْعَمَ النَّارُ مَنْ وَصَفَ هَذَا الْأَمْر»(2)، {هرگز مزه آتش را نچشد هر کس که این امر را وصف کند. }(3)

توضیح: مقصود از «وصف کردن این امر»، شناسایی امامت و معتقد شدن به آن و همچنین عقیده داشتن به سایر اعتقادات حقه ای است که لازمه اعتقاد به امامت است و وصف کرده اند.

13. محاسن برقی: مالک بن اعین گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «آیا نمی پسندید که نماز را بپا دارید، زکوت را بپردازید، زبان هایتان را از گفتار ناروا حفظ کنید و وارد بهشت گردید؟»

گوید: «همین حدیث را پدرم از علی بن نعمان، از ابن مسکان نیز روایت کرده است.»(4)

توضیح: منظور از «حفظ کردن زبان ها»، یعنی از آنچه که مخالف تقیه باشد یا اینکه هم حفظ زبان از آنچه مخالف تقیه است لازم است و هم از سایر چیزهایی که خدا نهی فرموده. و اینکه از بین تمام اعضا فقط زبان را نام برده اند، به خاطر این است که بیشتر گناهان از زبان سر می زند و با وساطت آن انجام می گیرد. همچنان که در روایت هست آیا چیزی جز آنچه با زبان ها درو می کنند، مردم را در دوزخسرنگون می سازد؟

1- . محاسن برقی: 161
2- . توبه / 54
3- . محاسن برقی: 161
4-

14. محاسن برقی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «با داشتن ایمان، هیچ کاری ضرر نمی زند و با وجود کفر، هیچ کاری سود ندارد.» سپس فرمود: «آیا ندیده ای که خداوند متعال می فرماید: «إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لا يَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسالى وَ لا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كارِهُون»(1)، {و هیچ مانعی از قبول نفقات آنها نبود، جز آنکه آنها به خدا و رسول او کافر بودند و به نماز نیایند جز به حال کسالت و اکراه و انفاق نکنند جز آنکه سخت اکراه دارند. }(2)

توضیح: مقصود از فرمایش حضرت که فرمود «با وجود ایمان، هیچ کار (زشتی) ضرر نمی زند»، یعنی ضرر بزرگی که باعث خلود و زندگی همیشگی در دوزخ شود. یا اینکه مقصود از ایمان آن چیزی است که ارتکاب گناهان کبیره را دارا باشد، یعنی قدرتی که با وجود آن، انسان هیچ گاه مرتکب گناه کبیره نشود. یا باید بگوییم منظور از ضرر، پذیرفته نشدن عمل است، یعنی با وجود ایمان، هر عملی پذیرفته می شود. البته این تاویل از زیان دور است و بنا بر دو احتمال اول، استشهاد آن حضرت به آیه شریفه برای جمله بعد یعنی «و با وجود کفر، هیچ کار خیری سود ندهد»است

این آیه در سوره توبه است، منتهی آنچنان که ما ترجمه کردیم، نه آنچنان که در متن روایت بیان شده است. و خداوند در همان سوره بعد از چند آیه دیگر می فرماید: «وَ لا تُصَلِّ عَلى أَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ أَبَداً وَ لا تَقُمْ عَلى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ ماتُوا وَ هُمْ فاسِقُون»، {دیگر به نماز میّت آن منافقان حاضر نشده و بر جنازه آنها به دعا نایست که آنها به خدا و رسولش کافر شدند و در حال فسق و بدکاری مردند. }(3)و بعد از آن در آیه دیگر می فرماید: وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلى رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُون»، {و اما آنها که دل هاشان به مرض

1- . توبه / 54
2- . محاسن برقی: 166
3- . توبه / 84

(شک و نفاق) مبتلاست هم بر خبث ذاتی آنها خباثتی افزوده تا بهحال کفر جا ندادند. }(1)

(آیه ای که در متن در ضمن روایت بیان شده، تعدادی از آن جزو آیه 54 است و جمله آخر آن، جمله آخر آیه 124 است. بدین جهت مرحوم مجلسی می فرماید:) چون این آیات تماما در باره منافقین است، امکان دارد امام علیه السلام نقل به معنی فرموده (و مقداری از آن آیه و مقداری از این آیه را ضمیمه فرموده باشد، نه به عنوان آیه قرآن، بلکه به عنوان نقل معنا و مضمون آیات) برای اشاره با اینکه این آیات تماما درباره منافقین است و پذیرفته نشدن عمل، مشروط است به مردن در حال نفاق و کفر. یا اینکه احتمال دارد آن آیه که در ضمن روایت است، در قرائت ائمه علیهم السلام آنچنان باشد و با قرائتی که فعلا در دسترس ماست، فرق داشته باشد و احتمال دارد اشتباه از نویسندگان باشد.

15. محاسن برقی: محمد بن مسلم گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا هیچ بنده ای این امر (تشیع) را نستاید که آتش دوزخ او را بخورد.» گفتم: «در بین آنها افرادی هستند که چنین و چنان می کنند.» فرمود: «هر گاه چنین شود، خداوند او را به (امراض) جسد و بدنش مبتلا می سازد و این کفاره گناهان اوست. اگر پاک نشد، روزی را بر او تنگ می کند و اگر پاک نشد، دم مرگ بر او سخت می گیرد،تا وقتی که به سوی خدا می رود، گناهی نداشته باشد و خدا او را به بهشت ببرد.»(2)

16. محاسن برقی: یعقوب بن شعیب گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «مردی است که چنین و چنان می کند(و هر چه می دانستم از کارهای زشت او گفتم) ولی در عین حال این امر (تشیع) را می شناسد.» فرمود: «برای این مرد امیدی هست، ولی برای ناصب و دشمن ما امیدی نیست. ولی آن مرد اگر این

1- . ص / 124
2- . محاسن برقی: 172

چنین باشد که تو می گویی، از دنیا بیرون نرود مگر اینکه خداوند ناراحتی هایی را از قبیل فقر و مرض رابر او مسلّط می سازد تا گناهان او پاک شود.»(1)

17. صحیفه الرضا: حضرت رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت می فرمایدکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی! چون رستاخیز شود، من به خدا پناه می برم و تو دامن من و فرزندان تو دامن تو و شیعیان فرزندانت، دامن آنها را می گیرند.پس می بینی ما را به کجا فرمان می دهند.»(2)

18. تفسیر عیّاشی: ابن ابی یعفور گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «من با مردم مختلف آمیزش و معاشرت دارم و تعجب می کنم از مردمی که شما را دوست ندارند، بلکه دوستدار فلانی و فلانی هستند، امّا در عین حال امانت دار و راستگو و با وفایند. و مردمی را می بینم که شما را دوست دارند، ولی امانت دار و با وفا و راستگو نیستند.» ابو یعفور گوید: حضرت مرتّب نشست و با نگاهی خشمگین بر منگریست. سپس فرمود: «دین ندارد آن کس که وابسته به پیشوای ستمگری باشد که از جانب خدا معیّن نشده، و سرزنش و نکوهش ندارد آن کس که وابسته به پیشوای عادل برگزیده خدا باشد.»عرض کردم: «آنها دین ندارند و اینها نکوهش نمی شوند؟»

فرمود: «آری، آنها دین ندارند و اینها نکوهش نمی شوند.»سپس فرمود: «آیا نشنیدی این سخن خداوند را: {خدا یار اهل ایمان است، آنها را از تاریکی های جهان بیرون آرد و به عالم نور برد}، یعنی از تاریکی های گناهان بیرون برد و به عالم نور توبه وآمرزش ببرد، چون وابسته به امام و پیشوای دادگرِ برگزیده خدا باشند. و آنان که راه کفر گزیدند، یار ایشان شیطان و دیو رهزن است و آنها را از عالم نور، به تاریکی های گمراهی درافکند.»

راوی گوید: عرض کردم: «مگر مقصود خداوند از اینکه می فرماید {آنان که راه کفر گزیدند}، کفار و غیر مسلمانان نیست؟» حضرت فرمود: «کافر چه نوری

1- . محاسن برقی: 172
2- . صحیفه الرضا: 5

دارد تا از آن به سوی تاریکی هابیرون رود؟ بنابراین مقصود خداوند از این جمله،آنهایی است که در نور اسلام بودند، ولی بعدها چون ولایت و وابستگی هر پیشوای ستمگرِ غیر برگزیده خدا را پذیرفتند، از نور اسلام به سوی تاریکی های کفر بیرون شدند.پس آتش دوزخ بر آنها واجب شد تا همراه کفار بسوزند.» سپس فرمود: «این گروه اهل دوزخ و در آن مخلّد خواهند بود.»(1)

همین روایت در کنز جامع الفوائد از کتاب غیبت مفید نقل شده و کافی نیز همین روایت را آورده است.

شرح این روایت به زودی در جای دیگر خواهد آمد.

19. تفسیر عیّاشی: مهزم اسدی گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «هر کسی که از امامی که از سوی خدا نیست پیروی کند، البته او را عذاب و شکنجه دهم، اگرچه آن فردی که پیروی می کند، کردارش خوب و پاکیزه باشد. و هر کس که از پیشوای برگزیده خدا پیروی کند، البته از او گذشت می کنم، اگرچه کردارش سوء باشد.»عرض کردم: «از این دسته می گذرد و آن دسته را عذاب می کند؟» فرمود: «آری، همانا خداوند می فرماید: {خدا یار اهل ایمان است و آنها را از تاریکی های عالم بیرون می آرد و به عالم نور می برد.} سپس آن حدیث قبلی را که ابن ابی یعفور نقل کرده، بیان فرمود و بر آن افزود: «پس دشمنان علی امیرالمؤمنین علیه السلام در آتش دوزخ مخلّد و جاوید هستند، اگرچه در دین خود در نهایت پارسایی و زهد و عبادت باشند. و آنها که به حضرت علی علیه السلام ایمان دارند، در بهشت جاویدند، اگر چه کردارشان زشت و ضد آن دسته باشد.»(2)

20. تفسیر امام حسن عسکری: در تفسیر این آیه شریفه قرآن که می فرماید: «أُولئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدی فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَ ما کانُوا مُهْتَدِین»، {ایشانند که گمراهی را به راه راست خریدند، پس تجارت آنها سود نکرد و راه

1- . بقره / 256 و روایت در تفسیر عیاشی 1 و کافی 1 : 375
2- . تفسیر عیاشی 1 : 139

هدایت نیافتند}(1) حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «ایشانند که گمراهی را به راه راست خریدند، دین خدا را فروختند و به جای آن کفر را گرفتند، پس تجارت آنها سود نکرد. یعنی در تجارتشان در آخرت سود نبردند، زیرا آنها دوزخ و عذاب های آن را خریدند به بهشتی که برای آنها مهیا بود، اگر ایمان می آوردند، و راه هدایت نیافتند، یعنی به سوی حق و صواب و راستی و درستی راهنمایی نشدند.»

وقتی خداوند این آیه را نازل فرمود، جمعی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودند. آنهاعرض کردند: «یا رسول اللَّه! سبحان الرازق (منزه است خدا چگونه روزی رسان است) آیا فلانی را ندیدی که سرمایه کم و دستاورسبکی داشت و همراه جمعی از خانه خود بیرون رفت تا آنها را در دریا خدمت کند. آنها هم حق خدمت او را رعایت کردند، او را با خود به چین بردند و برای او مختصری از مال خود معیّن ساختند که از بین افراد خود گرد آوردند. پس آن را برای او سرمایه قرار دادند و از چین برای او با آن پول جنسی خریدند و آن جنس، یک به ده سود کرد و او امروز از توانگران مدینه است.»

جمع دیگری که نزد آن حضرت بودند،عرض کردند: «یا رسول اللَّه! آیا فلانی را ندیدی که حالش خوب و اموالش زیاد بود، لوازم زندگی اش مجهّز و خیرات او فراوان و کار و بارش جمع بود. او تنها به دنبال پول های هنگفت و سودهای کلان می رفت. یک بار حرص او را وادار به بی احتیاطی کرد و در هوای توفانی با کشتی که مورد اعتماد نبودبه سفر دریایی رفت و ناخدایان نیز مهارتی نداشتند. وقتی کشتی به وسط دریا رسید، باد تندی وزید و کشتی را بالا و پایین برد تا اینکه بالاخره آن را به ساحل پرتاب کرد. ولی در شب تاریک، کشتی واژگون شد و اموال او غرق گشت و خود او با خستگی فراوان نجات یافت.او هم اکنون فقیر و مقروض است و به دنیا با دیده حسرت می نگرد.»

1- . بقره / 16

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما را با خبر نسازم از کسی که حالش از آن اولی بهتر و از دومی بدتر است؟» عرض کردند: «چرا یا رسول اللّه!»پس فرمود: «اما آن کس که حالش از اوّلی بهتر است، مردی است که به راستی به محمّد عقیده دارد و او را پیامبر خدا می داند و به راستی علی علیه السلام را بزرگ می شمارد و او را برادر رسول خدا، ولیّ او، میوه دل او و فرمانبر خالص او می داند. (در عوض) پروردگارش و پیامبر و وصیّ پیامبر از او قدردانی کنند و خداوند به همین خاطر خیر دنیا و آخرت را برای او گرد آورد؛ زبانی به او عنایت کند تا همیشه متذکّر نعمت های خدا باشد؛ قلبی به او عطا کند که سپاسگزار باشد و به قوانین الهی خشنود و بر تحمل ناملایمات از دشمنان محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش، اراده محکم و تصمیم جدی داشته باشد. بدیهی است خداوند چنین کسی را در ملکوت زمین و آسمان هایش بزرگ جلوه می دهد و خشنودی و عنایات خاصّه خویش را به او پیشکش می کند. تجارت چنین کسی سودمندتر و ربح و سود او بزرگ تر و بیشتر است.

و امّا آن کس که حالش از دوّمی بدتر است، مردی است که با برادر محمّد صلی الله علیه و آله بیعت کرده و دوستی و وابستگی و همکاری خود را با او و دشمنی با دشمنانش را اظهار کرده. سپس بعد از چندی بیعت خود را نقض کرده و با او مخالفت کرده و دشمنان او را به دوستی گرفته است. عاقبت کردار چنین کسی به بدی ختم شده و مسیرش به سوی عذابی است که نابودی و پایان ندارد، هم در دنیا و هم در آخرت زیان برده و این همان زیانکاری روشن و آشکار است.»

سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «ای گروه بندگان! خدا بر شما باد به خدمت کردن به کسی که خدا او را گرامی داشته، چون از هر جهت پسندیده است و او را از بین دیگران برگزیده و بعد از محمّد صلی الله علیه و آله آقای پیامبران، او را برترین فردِ موجودات زمین و آسمان قرار داده و او علی بن ابی طالب علیه السلام است. و بر شما بادبه دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان او و ادای حقوق برادرانتان که در دوستی او و دشمنی با دشمنان او، با شما شریکند. چون

البتّه رعایت علی علیه السلام نسبت به شما خیلی بهتر است از نگهداری آن تجار و بازرگانان نسبت به رفیق شما که گفتید او را با خود به چین بردند و به توانگری اش رساندند و به افزونیِ ثروتش کمک کردند.

بدانید همانا یکی از شیعیان علی علیه السلام را روز قیامت می آورند، در حالی که کفّه گناهان او از کوه های بلند و دریاهای پر موج سنگین تر است. مردم می گویند این بنده خدا نابود است و در هلاکت و نابودی او تردیدی ندارند. و نیز شک ندارند که او در عذاب خدا مخلّد خواهد بود. از جانب خدا به سوی او ندا می شود که: «ای بنده خطاکار جنایت پیشه! این گناهان هلاکت بار است. آیا در مقابل آنها کار خیری داری که آنها را جبران کند و بعد به کرم و رحمت خدا وارد بهشت شوی؟ یا اینکه کار خیرت بر گناهانت بچربد تا با نوید خدایی به بهشت بروی؟»

آن بنده گوید نمی دانم. منادی پروردگار به او می گوید: «خداوند می فرماید در عرصات قیامت فریاد بزن و بگو من فلانی پسر فلانی اهل فلان شهر یا فلان ده هستم. هم اکنون در گرو گناهان زیادی همچون کوه ها و دریاها هستم و در مقابل آن کار خیری ندارم. آیا در میان مردم محشر کسی هست که از من نعمت یا احسانی دیده باشد و امروز به پاداش آن مرا نجات بخشد؟ چون این زمان، گرفتاری و نیاز شدید من است.»

آن مرد هم این جملات را با صدای بلند می گوید. اول کسی که او را پاسخ می دهد، علی بن ابی طالب علیه السلام است که گوید: «لبیک، لبیک، لبیک! ای کسی که در راه دوستی من آزمایش شدی (و ناملایماتی را تحمل کردی) و برای دشمنی من از دشمنانم ستم دیدی!» سپس آن حضرت با افراد زیاد و جمعیت انبوهی می آید، گرچه عدد آنها از بستانکاران و طرف های مدعی او کمتر است، این افراد می گویند: «ای امیرالمؤمنین! ما برادران ایمانی این مرد هستیم که به ما خوبی کرده، ما را گرامی داشته، در معاشرت با ما احسان بسیار کرده و متواضع بوده. ما امروز از تمام طاعت ها و عباداتمان به سود او گذشتیم و تمام را به او بخشیدیم.» حضرت علی علیه السلام به آنهامی فرماید: «پس با چه چیز می خواهید به بهشت

بروید؟» می گویند: «به رحمت پهناور خدا که هر کس تو را و خاندان تو را دوست دارد و به شما وابسته شود، از آن رحمت محروم نماند ای برادر رسول خدا!»

در این موقع از جانب خداوند متعال ندا می شود: «ای برادر رسول خدا! اینها برادران مؤمن اویند و محبت خود را انجام دادند. تو (امروز) به او چه می بخشی؟ چون من باید بین او و گناهانش داوری کنم، من به خاطر وابستگی اش به تو، تمام گناهانش را بخشیدم، ولی بین او و بندگان من مظلمه هایی است و حقوقی از آنها ضایع شده که باید داوری کنم و حقوق آنها مسترد شود.» حضرت علی علیه السلام عرض می کند: «بار خدایا! هر چه فرمان دهی انجام دهم.» خدای متعال می فرماید: «یا علی! تو ضامن شو برای بستانکارهایش که عوض همه مظالم و حقوق آنها را بدهی.» آن حضرت قبول می کند و به طرف های او می فرماید: «هر چه می خواهید به من پیشنهاد کنید تا عوض مظلمه ها و بدهکاری او به شما بدهم.»

آنها در جواب می گویند: «ای برادر رسول خدا! عوض بدهکاری های او ثواب یکی از نفس های خود را در شبی که در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابیدی به ما عنایت کن.» حضرت می فرماید: «بخشیدم.» در این موقع خداوند به آنها می فرماید: «ای بندگان من! نگاه کنید و آنچه را که از علی علیه السلام در عوض بدهی های رفیقش گرفتید ببینید.» و خداوند ثواب یک نفس علی علیه السلام را در آن شب در بهشت، از قصرها و کاخ های زیبای بهشتی و خیرات و خوبی های آنجا نشان می دهد. اینهاست آن چیزی که خداوند عزوجل به وسیله آنها، طرف های بستانکار آن مؤمنان را راضی می سازد. سپس چیزهایی از درجات و منازل بهشتی رابه آنها نشان می دهد که چشم ندیده و گوش نشنیده و تا به حال به دل انسانی خطور نکرده است.

این افراد می گویند: «بار خدایا! آیا از بهشت هایت چیزی باقی مانده؟ اگر تمامش آن باشد که به ما دادی، پس سایر بندگان مؤمن، انبیا، صدیقان، شهدا و نیکوکاران را کجا جا می دهی؟» آنها گمان می کنند که تمام بهشت همان بود که خدا به آنها داده. ولی از جانب خداوند ندا می شود: «ای بندگان من! این ثواب یکی از

نفس های علی بن ابی طالب علیه السلام بود که شما به او پیشنهاد کردید و او هم به شما بخشید. بگیرید و نگاه کنید !»

پس آن افراد و آن مؤمنی که حضرت علی علیه السلام نسبت به او

آن همه محبّت فرموده بود، وارد بوستان های بهشت می شوند. سپس می بینند آنچه را که خداوند به دارایی حضرت علی علیه السلام در بهشت می افزاید که خود چند برابر آن مقداری است که آن حضرت در راه یک دوست خود بذل فرموده. خدا هر چه بخواهید به مقداری که جز خودش نداند به او عنایت می فرماید.»

سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا این مقام عالی بهتر است یا درخت «زقّوم جهنّم»(1) که برای مخالفین و دشمنان برادر و وصیّ من علی بن ابی طالب علیه السلام مهیّا شده است؟»(2)

توضیح: «خفیف ذات الید» یعنی اموالی که در دست اوست کم و سبک است.«قسّطوه» با تخفیف و همچنین با تشدید سین، یعنی به نسبت مساوی بین خود تقسیم کردند یا به نسبت عادلانه، هر کس به میزان ثروت و دارایی اش مقداری داده است.

در مصباح گوید: «جمع اللَّه شملهم» یعنی امور آنها متفرق نگردد و «فرّق شملهم»، یعنی امور آنها گرد نیاید. و گوید «مال جمّ» یعنی مال زیاد و در قاموس گوید «تهور الرّجل»، یعنی آن مرد با کم مبالاتی و بی احتیاطی در فلان مشکل واقع شد. همچنین گوید «فره» بر وزن «کرم»، مصدر آن «فراهه» یا «فراهیه»، به معنای حذاقت است و «فاره» یعنی کسی که مهارتش آشکار است. و گوید «فتق» مثل «فتّق»، به معنی «شقّ» است، یعنی شکافت و در بعضی از نسخه ها به جای «فتقتها»، «فتّتها» ذکر شده که از «فتّ»، به معنی کوبیدن و شکستن با انگشتان است، به طوری که در قاموس می گوید.و گوید «حشاش» یا «حشاشه» به ضمّ حاء، به معنای باقیمانده جان است در مریض و مجروح. و گوید «و قیر»، گله و

1- .صافات / 62
2- . تفسیر امام حسن عسکری: 47

دسته ای از گوسفندان یا گوسفندان کوچک را گویند. و فقیر و قیر تشبیه به گوسفندان کوچک و یا اتباع است.

و گوید «امحضه الودّ» مثل «محضه»، یعنی دوستی را خالص قرار داد و «غناء» به فتح غین و مدّ، رضامندی و قانع شدن است و به کسر غین و قصر الف، ضدّ فقر یعنی توانگری است و «ثراء» به فتح ثاء و مدّ الف، زیاد مال داشتن را گویند. و جوهری گوید «تیّار» موج است و اینکه می گویند«قطع عرقا تیّارا» یعنی جلو عرق تند و سریع الجریان را گرفت. و اینکه می گویند«اولیته یدا» یعنی نعمتی به او دادم و «عارفه» یعنی احسان و کار خیر. نیز جوهری گوید «ظلامه» و «مظلمه» یعنی آنچه که نزد ستمگری مطالبه کنی و آنچه را که ظالمی از تو گرفته باشد ظلامه یا مظلمه گویند. و «الجمّ الغفیر» یعنی عدد زیاد. در مصباح گوید که«نزلت عن الحق» یعنی از حق (خود) گذشتم و او را رها کردم، و در قاموس گوید«اقتراح» یعنی بدیهه گویی و حاضر جوابی و ابتدا کردن به کلام و زورگویی.

21. تفسیر امام حسن عسکری: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا خداوند روز قیامت جمعیت هایی را برانگیزد که میزان اعمال آنها از گناهان پر است.به آنها می گویند این گناهان شما، پس حسنات شما کجاست؟ وگرنه نابود شوید. آنها می گویند: «بار خدایا! ما برای خود حسنه و کار خیری نمی شناسیم.» آنگاه از جانب خداوند ندا شود ای بندگان من! اگر شما برای خودتان کار خیری سراغ ندارید، من سراغ دارم و آن را فراوان و پر پر می سازم. سپس رقعه (قطعه) کوچکی را می آورند و در کفّه حسنات آنها می گذارند تا به فاصله ای بیشتر اززمین تا آسمان،بر کفّه گناهان آنان بچربد و به یکی از آنها می گویند که دست پدر و مادر، برادران و خواهران، نزدیکان و خویشان و دوستان نزدیک و آشنایان خود را بگیر و به بهشت ببر.

اهل محشر می گویند: «بار خدایا! گناهان آنها را دانستیم، امّا حسناتشان چه بود؟» خداوند می فرماید: «ای بندگان من! یکی از این افراد مدیون برادرش بود و بعد از مدتی طلب او را نزد او برد و گفت بگیر طلب خود را که من تو را به خاطر

دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام دوست دارم. آن طلبکار هم در جواب گفت منهم به همین جهت طلب خود را به تو بخشیدم و هر چقدر دیگر از مال من بخواهی، می دهم.» خداوند این عمل را از آنها قدردانی کرد و از گناهانشان درگذشت و آن را درون نامه عملشان و ترازوهاشان نهاد و بهشت را بر آنان و پدر و مادرشان واجب ساخت.»(1)

22. تفسیر عیّاشی: مصقله آسیابان گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چه چیز شما را از دادن این گواهی بازمی دارد که آن کس از شما که بر این امر (تشیع) مرده، از اهل بهشت است؟ همانا خداوند می فرماید: «كَذلِكَ حَقًّا عَلَيْنا نُنْجِ الْمُؤْمِنِين»(2)، {این چنین ما بر خود فرض کردیم که اهل ایمان را نجات بخشیم. }(3)

توضیح: در تفسیر این آیه مرحوم طبرسی می فرماید: «حسن گوید» معنایش آن است که ما هر گاه بعضی از امّت های گذشته را نابود می کردیم، پیامبر آنها و افرادی را که به او ایمان آورده بودند نجات می دادیم. همچنین اگر این مشرکین و بت پرستان را نابود سازیم، ای محمّد !تو را و آنها را که به تو ایمان آورده اند، نجات می دهیم و به قولی معنای جمله «این چنین ما بر خود فرض کردیم»،آن است که از راه حکمت بر ما لازم است، چون من خدای حکیم هستم، مقتضای حکمت چنین است. و منظوراز «نجات مؤمنین»، نجات از عذاب آخرت است، همان طور که آنها را از عذاب دنیا نجات می بخشم. سپس مرحوم طبرسی همین روایت را نقل می کند.(4)

23. تفسیر عیّاشی: حسن بن محبوب از ابو ولّاد نقل می کند که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «قربان شما شوم ! مردیست از یاران ما که پارسا و مسلمان است و نماز زیاد می خواند، ولی مدتی است که گرفتار علاقه به کارهای لهو شده و به غنا (و موسیقی) گوش می دهد.» حضرت فرمود: «آیا این گوش دادن غنا،

1- . تفسیر امام حسن عسکری: 54
2- . یونس / 103
3- . تفسیر عیاشی 2 : 138
4- . مجمع البیان 5 : 138

او را از نماز اول وقت، روزه، عیادت مریض، تشییع جنازه یا ملاقات برادرانش بازمی دارد یا نه؟» عرض کردم: «نه، جلوی هیچ کدام از کارهای خیر او را نگرفته و او را از اعمال خوب بازنمی دارد.» فرمود: «این از گام ها (و وسوسه)ی شیطان است. ان شاء اللّه آمرزیده می شود.» سپس فرمود: «جمعی از فرشتگان بودند که کامیابی و شهوترانی انسان ها را بر آنها عیب می گرفتند. مقصودم لذائذ حلال است نه حرام. این تعبیر فرشتگان نسبت به مؤمنین، خدا را خوش نیامد (و برای اینکه ثابت کند اگر شما جای آنها باشید، معلوم نیست کارتان به کجا بکشد) خواسته ها و شهوات انسانی را در نهاد آن فرشتگان افکند تا مؤمنان را نکوهش نکنند.

وقتی فرشتگان چنین دریافتی کردند، در پیشگاه خدا نالیدند (و متوجه شدند که این گرفتاری آنها، نتیجه سرزنش کردن مؤمنین است) و از خدا تقاضای عفو و گذشت کردند و گفتند: «بار خدایا! ما را به آفرینش اولیه و آنچه که برای آن ساخته شدیم بازگردان! چون ما می ترسیم دچار اشتباه شویم.» آنگاه خداوند آن شهوات را از نهادشان برکند.» حضرت فرمود: «چون روز قیامت شود و بهشتیان به بهشت روند، آن فرشتگان از اهل بهشت اجازه ورود می گیرند و به زیارت و دیدار آنها می روند و به آنها درود می گویند. سخن آنها به بهشتیان این است: «درود بر شما که در دنیا، در برابر لذت ها و خواسته های حلال صبر کردید و خودرا به آنها نیالودید.»(1)

24. مجالس مفید: ابو عبدالرّحمان از حضرت صادق علیه السلام نقلمی کند که فرمود: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسافرت بودند. ناگاه آن حضرت از مرکب پیاده شدند، پنج بار سجده کردند و دوباره سوار شدند. بعضی از یاران عرض کردند: «ای رسول خدا! کاری کردی که تا به حال انجام نداده بودی؟» فرمود: «آری، جبرئیل آمد و مرا مژده داد که علی علیه السلام در بهشت است، منهم به سپاسگزاری از این نعمت به خاک افتادم. چون سر برداشتم، گفت فاطمه علیها السلام نیز در بهشت است. باز به سپاس از آن نعمت سجده کردم. چون سر برداشتم،

1- . تفسیر عیاشی 2 : 211

گفت حسن و حسین علیهما السلام دو سید جوانان اهل بهشت هستند. باز بر این نعمت به خاک افتادم. چون سر برداشتم، باز گفت هر کس که آنها را دوست دارد نیز در بهشت است. این نعمت نیز سجده داشت. پس سجده کردمو چون سر برداشتم، جبرئیل گفت هر کس دوستان آنها را دوست بدارد نیز در بهشت است. به پاس آن بود که باز پیشانی ام را بر خاک گذاشتم.»(1)

25. مجالس مفید: ابن عباس گوید: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «ای مردم! در قیامت ما چهار نفر سواره هستیم و غیر ما دیگری سواره نیست. کسی گفت: «ای رسول خدا، پدر و مادرم قربانت! این سواران چه کسانی اند؟» فرمود: «من سوار بر براق و برادرم صالح، بر ماده شتری که از خدا بود و مردم زمان صالح او را پی کردند و کشتند؛ دخترم فاطمه علیها السلام برناقه عضبای من سوار است و علی بن ابی طالب علیه السلام بر یکی از ناقه های بهشتی که مهار آن از لؤلؤ تر، چشم های آن از دو یاقوت سرخ و شکم آن از زبرجد سبز است و بر روی آن شتر، قبه ای از لؤلؤ سفید قرار دارد که برون آن از درون و درون آن ازبرونش دیده می شود؛ برونش از رحمت خدا و درونش از عفو خداست و هر گاه پیش آید یا بازگردد (همچون پرندگان)، خویش را بیفکند و بال هایش را بگسترد و او در جلوی من باشد. تاجی از نور بر سر دارد که برای تمام اهل محشر می تابد و آن تاج، هفتاد رکن (کنگره) دارد که هر کدام از آنها همچون ستاره ای پر نور در آسمان نور می دهد و پرچم حمد در دست اوست.

او در قیامت فریاد می زند «لا اله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه!» و از برابر هر گروهی از فرشتگان که می گذرد، آنهامی گویند این پیامبر مرسل است، و از مقابل هر پیامبر مرسلی که می گذرد،می گویند این فرشته مقرّب دربار حق است. تا اینکه منادی از درون عرش فریاد می زند: «ای مردم! این (که می بینید) نه فرشته مقرب است، نه پیامبر مرسل و نه نگهدار عرش؛ این علی بن ابی طالب علیه السلام است!»

1- . مجالس مفید: 20

بعد از او شیعیان او می آیند. کسی سؤال می کند شما چه کسانی هستید؟ می گویند که ما علویان هستیم. آنها را ندایی می رسد که: «ای علویان! شما ایمن و در امانید. شما با هر کس که وابسته به او هستید، وارد بهشت شوید!»(1)

در بشاره المصطفی نظیر این روایت را نقل فرموده است.(2)

26. مجالس مفید: ابو بصیر از حضرت باقر علیه السلام از پدرانش علیه السلام نقل می کندکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی! چگونه است حال تو آنگاه که بر لبه دوزخ بایستی، (پل) صراط کشیده شود، فرمان عبور صادر شود و تو به دوزخ بگویی: «این مال من و این از آن تو!» علی علیه السلام عرض کرد: « یا رسول اللّه! آنها (که می گویم مال من) چه افرادی هستند؟» فرمود: «آنها شیعیان تو هستند که هر کجا تو باشی، با تو هستند.»(3)

27. غیبت نعمانی: عبداللّه بن سنان گزارش می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خداوند از اینکه جمعی را که پیرو پیشوای غیر برگزیده خدا باشند آزار کند، شرم نمی کند، گرچه آن افراد صاحب کردار نیک و در کارهایشان با تقواباشند. ولی از اینکه جمعی را که پیرو پیشوای برگزیده اویند عذاب کند، شرم می کند، اگرچه این افراد، بدکار و ستمگر باشند.»(4)

28. رجال کشی: ابو بصیر گوید: به محضر حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم.پرسید: «ابو حمزه ثمالی چه شده؟» عرض کردم: «مریض است.» فرمود: «وقتی بازگشتی سلام مرا به او برسان و بگو در فلان روز از فلان ماه می میرد.» ابو بصیر گوید عرض کردم: «قربان شما شوم!به خدا او به شما انس دارد و از شیعیان شماست.» فرمود: «راست می گویی، آنچه نزد ماست برای شما بهتر است.»عرض کردم: «شیعه شما با شما هستند؟» فرمود: «اگر از خدا بترسد، مراقب (گفتار)

1- . مجالس مفید: 167
2- . بشاره المصطفی: 74
3- . مجالس مفید: 202

4- . غیبت نعمانی: 65 و کافی 1 : 376

پیامبرش باشد و خود را از آلودگی به گناه حفظ کند، در طبقات مربوط به ما با ما خواهد بود.» علی بن حمزه بطائنی که این روایت را از ابو بصیر نقل می کند، گفت آن سال وقتی به وطن خود بازگشتم، چندی نگذشت که ابو حمزه ثمالی از دنیا رفت.(1)

29. رجال کشی: عبید بن زراره گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم.«بقباق» هم خدمت آن حضرت بود.عرض کردم: «قربانت گردم! مردی است که بنی امیه را دوست دارد. آیا او هم با آنهاست؟» فرمود آری.عرض کردم: «مرد دیگری است که شما را دوست دارد. آیا او با شماست؟» فرمود آری.عرض کردم: «اگرچه مرتکب زنا و دزدی شود؟» راوی گوید: حضرت نگاهی به بقباق (2)کردند و وقتی دیدند او متوجه گفتگوی ما نیست، با سر اشاره فرمودند «آری.»(3)

30. رجال کشی: زید شحّام روایت کند که خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم.آن حضرت به من فرمود: «ای زید! توبه ات را تجدید کن و عبادتی تازه انجام ده.» زید گوید: عرض کردم: «خبر مرگم را به من می دهی؟» فرمود: «ای زید! برای تو نزد ما خیری نیست و تو از شیعیان مایی (و بدان) که صراط با ماست، میزان با ماست و حساب شیعیان ما با ماست.به خدا من به شما از خود شما مهربان ترم. ای زید! گویا (الان) می نگرم به درجه تو در بهشت و رفیق تو در آنجا حارث بن مغیره نضری است.»(4)

31. رجال کشی: عمرو بن الیاس گوید: من و پدرم نزد ابوبکر حضرمی رفتیم. او که در حال احتضار بود، به من گفت: «ای عمرو! اکنون هنگام دروغ گفتن

1- . رجال کشی: 177
2- . ابوالعباس فضل بن عبدالملک بقباق کوفی ثقه است و اینکه حضرت فرمایش خود را از او پنهان فرموده، شاید به خاطر این بوده که اسرار اهل بیت را فاش می ساخته و تمام مطالب را به شیعیان نادان نقل می کرده است.
3- . رجال کشی: 286
4- . همان

نیست.گواهی می دهم که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «آتش دوزخ به کسی که بمیرد و او معتقد به این امر (تشیع) باشد،نمی رسد.»(1)

32. رجال کشی: عمرو بن الیاس نقل می کند که به ملاقات ابوبکر حضرمی رفتم.او که در آستانه مرگ بود، به من گفت: «گواهی می دهم که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هیچ کس از شما وارد دوزخ نمی شود.»(2)

33. روضه کافی و فضائل شیعه: صفوان جمال گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم وعرض کردم: «فدایت شوم! از شما شنیدم که فرمودی شیعیان ما در بهشت هستند و در میان آنها افرادی گناهکار هستند که مرتکب فحشا می شوند، اموال مردم را می خورند، شراب می نوشند و در دنیا (از انواع لذت ها) بهره برداری می کنند.» حضرت فرمود: «آنها در بهشت هستند. بدان همانا هر مؤمنی از شیعیان ما از دنیا بیرون نمی رود مگر اینکه به قرض یا مرض یا فقر مبتلا می شود. اگر گناهش با اینها پاک نشود،خداوند جانش را به سختی می گیرد تا وقتی از دنیا می رود، گناهی نداشته باشد.» عرض کردم: «پدر و مادرم فدایت باد! طلب و بستانکاری مردم را چه کسی می دهد؟»

فرمود: «خداوند عزوجل محاسبه بندگان را بر عهده محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام قرار داده. پس هر چه به گردن شیعیان ما باشد، از حقی که در اموال (صاحبان حق و بستانکاران) داریم حساب می کنیم و هر چه بین او و خدایش باشد، از خدا طلب بخشش می کنیم، و پیوسته با او باشیم تا به رحمت خدا و شفاعت محمّد و علی علیهما السلام ، او را بهشت ببریم.»(3)

غوالی اللئالی مانند این روایت را آورده است.

34. کشف الغمّه: در کتاب کفایه الطالب از قول ابو مریم سلولی گوید: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم کهمی فرمود: «یا علی! خداوند تو را به

1- . رجال کشی: 355
2- . همان
3- . روضه و فضائل و غوالی اللئالی 1 : 435

زیوری آراسته که هیچ کدام از بندگانش را به زیوری محبوب تر از آن نزد خدا نیاراسته است، (و آن) زهد در دنیاست. و تو را آنچنان قرار داده که نه تو از دنیا چیزی ببری و نه دنیا از تو. و دوستی مستمندان را به تو بخشیده است. پس آنان تو را به امامت و تو آنها را به پیروی پسندیدید. خوشا به حال آن کس که تو را دوست بدارد و درباره تو راست بگوید و وای بر آن کس که با تو دشمنی کند و بر تو دروغ گوید! امّا آنها که تو را دوست بدارند و درباره تو راست بگویند، آنها در خانه تو همسایگان تو و در کاخ تو رفیقان تو هستند. و امّا آنهایی که با تو دشمنی کردند و بر تو دروغ گفتند، بر خداست که روز رستاخیز آنها را در ایستگاه دروغگویان توقیف کند.»

گوید این روایت را ابن مردویه نیز در مناقب خویش ذکر کرده است.(1)

35. فهرست نجاشی: حسن بن علی، نواده دختری الیاس گوید: پدر بزرگم در حال احتضار گفت: «اکنون هنگامی نیست که کسی دروغ بگوید. گواه باشید که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «به خدا نمیرد بنده ای که خدا و رسولش را دوست بدارد و وابسته به ائمّه باشد که آتش دوزخ به او برسد. سپس بار دوم و سوم نیز این جملات را تکرار کرد، بدون آنکه از او بپرسم.»(2)

36. ریاض الجنان: ابو محمّد حرّانی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند که فرمود: «نیست از شیعیان ما کسی که مخالفت فرمان عمل کند و بمیرد، مگر اینکه خداوند او را به بلایی گرفتار سازد تا گناهانش بریزد یا گرفتاری مالی پیدا کند یا از ناحیه فرزندانش مبتلا شود و یا ناراحتی شخصی برایش ایجاد شود تا وقتی به ملاقات خدا می رسد و خداوند دوست ما را دیدار می کند، گناهی نداشته باشد. البته تعدادی از گناهانش باقی می ماند که دم مرگ و با سختی جان کندن، گناهش پاک می شود.»(3)

1- . کشف الغمه 1 : 288 و : 217 از مناقب خوارزمی
2- . رجال نجاشی: 30
3- . ریاض الجنان

37. بشاره المصطفی: ابو رزین گزارش کند که حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: «هر کس ما را برای خدا دوست بدارد، از دوستی ما سود برد، گرچه در کوه دیلم باشد. و هر کس ما را برای غیر خدا دوست بدارد،خدا هر چه خواهد با او انجام دهد. راستی که دوستی ما خاندان، گناهان بندگان را فرو ریزد، همچنان که باد برگ را از درخت فرو می ریزد.»(1)

38. بشاره المصطفی: حضرت صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل از سوی خداوند بزرگ به سوی من آمد و گفت: «ای محمد صلی الله علیه و آله خداوند عزوجل تو را درود می گوید و می فرماید که برادرت علی علیه السلام را مژده ده که من البتّه هر کس را که به او بپیوندد، آزار نمی کنم و به هر کس که با او دشمنی کند، رحم نمی کنم (2).

39. امالی طوسی: ابوبکر حضرمی گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «اگر کافری در دم مرگ آنچه را که شما می گویید بگوید، آتش دوزخ از بدن او چیزی را نمی خورد.»(3)

40. امالی طوسی: شجره گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «ای شجره! به سبب دوستی ما، گناهان شما آمرزیده می شود.»(4)

41. امالی طوسی: پدر سلیمان دیلمی گوید: سماعه بن مهران خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شد. حضرت فرمود: «ای سماعه! بدترین مردم کیست؟» عرض کردم: «ای پسر رسول خدا! ما!» حضرت خشمگین شد، به طوری که دو گونه مبارکش سرخ شد. با اینکه قبلا تکیه داده بود، با شنیدن این حرف راست نشست و پرسید: «ای سماعه! بدترین مردم نزد مردم کیست؟»عرض کردم: «به خدا

1- . بشاره المصطفی: 3
2- . بشاره المصطفی: 18
3- . امالی طوسی 2 : 34
4- . همان: 68

دروغ نگفتم ای پسر رسول خدا! ماییم بدترین مردم نزد مردم، زیرا آنها ما را کافر و رافضه می نامند.» حضرت نگاهی به من کرد و فرمود: «چگونه است حال شما آنگاه که شما را به بهشت و آنها را به دوزخ می برند؟ آنها شما را بنگرند و بگویند چه شده است ما را؟ «ما لَنا لا نَری رِجالاً کُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرار»، {نمی بینیم مردانی را که آنها را از اشرار و بدکاران می دانستیم.} (1) ای سماعه بن مهران! همانا هر کس از شما که کار بدی انجام دهد، ما روز قیامت با پای خود نزد پروردگارمان می رویم و برای او شفاعت می کنیم و شفاعت ما پذیرفته می شود.به خدا از شما، ده نفر به دوزخ نرود! به خدا از شما، پنج نفر به دوزخ نمی رود!به خدا از شما، سه مرد وارد دوزخ نشود!به خدا از شما، یک مرد هم وارد دوزخ نشود! پس در رسیدن به درجات بهشت با یکدیگر رقابت کنید و دشمن خود را با پارسایی خود، زرد چهره و غمگین سازید.» (2)

توضیح: در قاموس می گوید«کمده» به ضمّ کاف و «کمد» به فتح کاف و میم، دگرگونی رنگ (چهره) و رفتن آب و رنگ است و همچنین اندوه زیاد و کسالت دل از غصّه را گویند، و کمد بر وزن فرح است، اسم فاعل آن «کامد» و از باب افعال «اکمده» و اسم مفعول آن «مکمود» است.

42. امالی طوسی: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند که فرمود: از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «چون در روز قیامت مردم محشور شوند، منادی مرا صدا می زند که: ای رسول خدا! همانا خداوند بزرگ تو را متصدی پاداش دادن دوستانت، دوستان خاندانت، وابستگان به آنها در راه (ارادت به تو) و دشمنانِدشمنان آنها در راه تو قرار داده است. پس هر پاداشی که خواهی به آنها

1- . ص / 62
2- . امالی طوسی 1 : 301

ده.» من می گویم: «ای پروردگار بهشت! آنها را در هر کجای آنکه بخواهم جا می دهم.» پس این است آن مقام محمود که به آن نوید داده شده ام.»(1)

43. امالی طوسی: برادر دعبل از حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت می کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه شریفه: «أَلْقِیا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِید»، {شما دو نفر هر کافر معاند را به دوزخ در افکنید}(2) فرمود: «این آیه درباره من و علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده، زیرا چون روز قیامت شود، پروردگارم مرا و تو را ای علی شفیع قرار دهد و من و تو را (خلعت شفاعت) بپوشاند. سپس به من و تو گوید: «شما دو نفر هر کس را که با شما دشمنی کرده به دوزخ بیفکنید و هر کس را که با شما دوستی داشته، به بهشت برید که آن دوستدار ما، همان مؤمن است.»(3)

44. بصائر الدرجات: ابو بصیر روایت کند که در ایام حج، خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم. در حین طواف به آن حضرت عرض کردم: «قربانت شوم! آیا خداوند این افرادی را که در حال طوافند می آمرزد؟» فرمود: «ای ابو بصیر! بیشتر اینها که می بینی میمون و خوکند.» عرض کردم: «مرا نشان ده.» کلماتی را با خود فرمود و سپس دست مبارکش را بر چشم من کشید؛ همه آنها را میمون و خوک دیدم، به

طوری که از این منظره در هراس افتادم. سپس آن حضرت دوباره دست خود را به چشم من کشید و مردم را مثل اوّل بار دیدم. آنگاه فرمود: «ای ابو محمد! شما در بهشت شادید، ولی شما را در طبقات دوزخ می جویند و نمی یابند. به خدا سوگند سه نفر از شما در دوزخ گرد نیاید، نه به خدا و نه دو نفر، نه به خدا و نه یک نفر.»(4)

1- . امالی طوسی 1: 304
2- . ق / 24
3- . امالی طوسی 1 : 378
4- . بصائر الدرجات: 270

45. کمال الدین: حضرت صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل مرا از سوی پروردگارم، خدایگان عزّت و جلالت فرمود: «هر کس بداند که شایسته پرستشی جز من نیست و نیز بداند که محمد صلی الله علیه و آله بنده من و فرستاده من است، و علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه من و امامانی که از نژاد اویند، حجّت های من هستند، او را به رحمت خود وارد بهشت می سازم، با گذشت خود از آتش دوزخ، نجاتش می دهم، همسایگی خود را بر او روا می دارم، کرامتم را بر او واجب و نعمتم را بر او تمام گردانم و او را از خاصّان و خالصان خویش قرار دهم. اگر مرا صدا زند پاسخ گویم و اگر بخواند، اجابت کنم و اگر سؤال کند، عطا گردانم و اگر خاموش باشد، بدو آغاز کنم و اگر بد کند،به او مهر ورزم و اگر از من بگریزد، او را بخوانم و اگر بازگردد، بپذیرم و اگر در خانه ام را کوبد، باز کنم.

و امّا کسی که به خدایی من و اینکه غیر از من شایسته پرستشی نیست گواهی ندهد، یا خدایی مرا بپذیرد، ولی به بندگی و رسالت محمد صلی الله علیه و آله اعتراف نکند، یا اینکه او را هم اقرار کند، ولی خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام را قبول نکند، یابه آنهم گواهی دهد، ولی امامانی را که از نژاد و فرزندان اویند، حجت من نداند، نعمت مرا انکار کرده و آیات و کتاب های مرا کافر شده است. اگر آهنگ من کند، پرده آویزم و اگر از من سؤال کند، محرومش کنم و اگر مرا صدا زند، ندایش را نشنوم و اگر بخواند، دعایش را گوش ندهم و اگر امیدوارم شود، ناامیدش سازم و این کیفری است که از من می بیند، و من به بندگان ستمکاری ندارم.»(1)

مؤلف: تمام این روایت در باب تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت.(2)

46. محاسن برقی: بدر بن ولید خثعمی گوید: یحیی بن سابور نزد حضرت صادق علیه السلام رفت تا با آن حضرت خداحافظی کند. حضرت فرمود: «بدان که

1- . کمال الدین: 150 و در طبع اسلامیه 1 : 371

2- . بحار الانوار 36 : 251

به خدا شما برحقید! و البتّه هر کس با شما مخالفت ورزد، بر غیر حق است.به خدا تردیدی ندارم که شما در بهشت هستید. همانا امیدوارم خداوند به همین زودی چشم شما را روشن سازد.»(1)

47. محاسن برقی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «آتش دوزخ حتی یک نفر از کسانی را که این امر (تشیع) را بستاید، نمی چشد.»(2)

48. محاسن برقی: بکّار بن ابوبکر حضرمی گوید: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردند: «عکرمه غلام ابن عباس در حال مرگ است.» حضرت جابجا شد و سپس فرمود: «اگر او را می یافتم، سخنی یادش می دادم که آتش دوزخ او را نچشد.» در همین وقت کسی وارد شد و عرض کرد که عکرمه مرد. راوی گوید: پدرم به آن حضرت عرض کرد: « آن سخن را به ما تعلیم فرما!» حضرت فرمود: «به خدا غیر از این روشی که شماها دارید، چیزی نیست.»(3)

49. بشاره المصطفی: اصبغ بن نباته گوید: حارث همدانی با چند نفر از شیعیانکه من هم جزو آنها بودم، خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. حارث که با ناراحتی راه می رفت، نمی توانست مستقیم حرکت کند و عصای سر کج خود را محکم به زمین می کوبید تا بر آن تکیه کند.او با آنکه بیمار بود خود را به آن حضرت رساند. مولی علیه السلام رو به حارث که نزد آن جناب موقعیتی داشت، کرد و فرمود: «ای حارث! خود را چگونه می یابی؟» عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین!روزگار گرفتارم ساخته و توانم را سلب کرده و جنگ و ستیز یاران شما بر در خانه ات، اندوه و کینه مرا زیاد ساخته.» حضرت فرمود: «در چه چیز ستیز دارید؟»عرض کرد: «درباره مقام شما و آن سه نفری که قبل از شما بودند. عقیده آنها مختلف است؛ بعضی افراط و زیاده روی می کنند، برخی میانه رو و معتدلند

1- . محاسن برقی: 146
2- . همان: 149
3- . محاسن برقی: 149

و پیرو پیشوایان خود هستند و دسته ای هم مردّدند و اسیر شک و نمی دانند پیش روند یا در جا بزنند.»

فرمود: «ای برادر همدانی، تو را بس است! بدان البتّه بهترین شیعه ما همان دسته میانه رو هستند که غالی پیشتاز باید به آنها برگردد و آن کس که عقب مانده، باید به آنها پیوندد.» حارث عرض کرد: «پدر و مادرم قربانت! بیشتر توضیح بده؛ تردید را از دل های ما بزدا و ما را در کار خود بینا گردان.» فرمود: «(گفتار من) تو را کفایت می کند. تو مردی هستی که گرفتار شبهه شده ای. همانا دین خدا به افراد شناخته نمی شود، بلکه به نشانه حق آن را باید شناخت. پس حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی. ای حارث! همانا حق و راستی بهترین گفتار است و هر کس آن را بی پرده بگوید، مجاهد است. هم اکنون تو را از حق با خبر سازم. پس گوشَت را به من عاریه ده. سپس هر کس از یارانت را خردمند و سخن دار یافتی، با خبر ساز.

بدان که من بنده خدا و برادر رسول خدا و صدّیق اکبر اویم؛ او راتصدیق کردم وقتی آدم بین جان و بدن بود. سپس در امّت شما اولین کسی که او را تصدیق کرد، من بودم؛ پس اولین ما هستیم و آخرین نیز ماییم. ای حارث! بدان که من فرد نزدیک به آن حضرت و برادر، وصیّ، ولیّ، صاحب سرّ و رازدار اویم. فهم کتاب و فصل خطاب و علم قرآن دارم؛ هزار کلید دانش به ودیعت دارم که هر کدام آنها هزار در را باز می کند و هر دری کشیده می شود تا هزار هزار پیمان. علاوه بر همه امتیازات و فضائلی که دارم، شب قدر نیز کمک و مؤیّد من است. آنچه گفتم هم برای من است و هم برای فرزندان من که نگهبانان علم و دینند و این برنامه همچون شب و روز ادامه دارد تا خداوند، وارث زمین و هر که بر آن زندگی می کند گردد. ای حارث !تو را مژده می دهم که دوست و دشمن، مرا در چند مورد ببینند و بشناسند: دم مرگ، نزد صراط و کنار حوض و هنگام تقسیم.» حارث عرض کرد: «ای مولای من! تقسیم چیست؟» فرمود: «تعیین سهم دوزخ. (درآنجا) قسمت او را بدون کم و زیاد می دهم و می گویم این دوست من است، او را رها کن و این دشمن من است، او را بگیر.»

سپس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دست حارث را گرفت و فرمود: «ای حارث! دست تو را گرفتم، آنچنان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست مرا گرفت و وقتی از حسد قریش و منافقین به او شکایت کردم، به من فرمود: «چون روز قیامت شود، من ریسمانی را بگیرم یا دامنی یعنی دستگیره ای از صاحب عرش، و تو یا علی دست به دامن من شوی و فرزندان تو، دامن تو را گیرند و شیعیان شما، دامن شما را. پس خداوند عزوجل با پیامبرش چه می کند؟ و پیامبر با جانشین خود چه می کند؟ ای حارث! این مختصر از بسیار را بگیر. تو با آن کسی هستی که دوستش داری و برای توست آنچه که به دست آوری.» و این جمله را سه بار تکرار فرمود.

حارث خوشحال و مسرور، در حالی که عبایش را روی زمین می کشید، از جا حرکت کرد و می گفت: «به خدا سوگند بعد از این باکی ندارم. هر زمانی به مرگ برخورم واو مرا دریابد.»

جمیل بن صالح گوید: ابو هاشم سید بن محمّد در ضمن گفتاری، این اشعار را برای من خواند:

سخن علی علیه السلام به حارث شگفت است / آنجا چقدر شگفتی ها در بر دارد

ای حارث همدانی! هر که بمیرد او مرا بیند / روبه روی خویش مؤمن باشد یا منافق

دیده اش مرا شناسد و من او را شناسم / هم شخص او را و هم نام و کردار او را

و تو نزد صراط مرا بشناسی / پس از خطا و لغزش نترس

به تو بنوشانم آب سرد در تشنگی / که پنداری از شیرینی عسل است

به دوزخ گویم هنگامی که بایستی برای / عرضه بر پل آنکه این مرد را رها کن

او را بگذار و نزدیکش نیا چون ریسمان او / به ریسمان وصیّ پیغمبر متصل است

این شیعه ماست و شیعیان ما را / خدا برای آنها هر چه آرزو کردم داده است (1)

مجالس مفید و امالی طوسی نیز همین روایت را آورده اند.

توضیح: «یتأد» مصدر آن «تؤده»، یعنی با تأنّی و آرامش حرکت می کرد

و در بعضی از نسخه ها «یتأوّد» هست، یعنی در راه رفتن به یک طرف متمایل و بدنش کج می شد. و «محجن» بر وزن منبر، عصای سر کج را گویند. و «زادنی او زاد» (زیاد کرد مرا یا زیاد کرد) تردید بین این دو کلمه از راوی حدیث است. همچنین در امالی طوسی، به جای «او زاد غلیلا»، «أواراً و غلیلاً» نوشته شده و «أوار» به ضمّ همزه، حرارت آفتاب و حرارت تشنگی را گویند. و «غلیل»، حقد و کینه و همچنین آتش دوستی و نیز اندوه را گویند.«مقتصد» یعنی میانه رو بین افراط و تفریط، «تال»یعنی به دنبال پیشوایان حق می رود و از آنها پیروی می کند، و در بعضی از نسخه ها به جای تال، «قال» نوشته شده، یعنی دشمن پیشوایان هستم و البتّه تال با سیاق روایت روشن تر است.

«احجم عنه»: یعنی خودداری کرد و از هیبت کنار کشید.«حسبک» یا «بحسبک» که در بعضی از نسخه ها نوشته شده و بنابراین باء اول زیادی است و ممکن است یحسبک فعل مضارع باشد. فیروزآبادی گوید کلمه «قد» بدون تشدید، هم حرفیّه است و هم اسمیّه و قد اسمی دو صورت دارد، اسم فعل است به معنای «لیکفی»، یعنی بس می کند.می گویند«قدنی درهم» یعنی یکدرهم مرا بس است و «قد زیدا درهم»، یعنی زید را یکدرهم بس است. و ممکن است اسم باشد به معنی حسب و بیشتر اوقات مبنی است و گاهی است که معرب می شود و اعراب او رفع است. و گوید «صدع» به معنی شقّ و شکافتن است و آیه قرآن که می فرماید

1- . بشاره المصطفی: 4 تا 6 و مجالس مفید: 11 و امالی طوسی 2 : 239

«فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ»، یعنی اجتماعات آنها را به ندای توحید بشکاف، یا اینکه قرآن را با صدای بلند بخوان و حق را آشکار کن، یا اینکه حکم کن به حق و کار را یکسره کن، یا توجه کن به آنچه دستور می گیری، یا با فرامین و دستورهای خداوند حق را از باطل جدا کن. و گوید «ارعنی و راعنی سمعک»، یعنی سخنم را گوش کن و جوهری گوید «ارعیته سمعی»، یعنی به آن گوش دادم.

«من کانت له حصافه»: یعنی هر کس عقل محکم و حفظ سخن دارد. در قاموس گوید «حصف» بر وزن کرم، یعنی خردش نیرومند شد، و «احصف الامر»، یعنی کار را محکم کرد. و «نفلا» یعنی زائد بر آنچه از فضائل و مکارم که به من داده اند. در نهایه گوید «نفل» به سکون فاء و گاهی با حرکت آن، به معنی زیاده است. و «للمستحفظین»، به صیغه اسم مفعول، یعنی پیشوایانی که حفظ و نگهداری دین و دانش را از آنها خواسته اند. چنانچه خداوند می فرماید«بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتابِ اللَّهِ»، یعنی «به آنچه که از کتاب خداوند، نگهداری اش از آنها خواسته شده.» و در قاموس گوید جمله «قصیره من طویله»، یعنی یک خرما از درخت خرما که مثل است برای مختصر کردن کلام. و در مجالس مفید و امالی طوسی به جای «السیّد ابن محمّد فی کلمه له»، «السیّد الحمیری رحمه اللّه فیما تضمنه هذا الخبر» نوشته شده است.

«جذلا» به کسر ذال، یعنی سرور و خوشحالی و به فتح ذال، مصدر است. و «کم ثمّ اعجوبه له حملا» یعنی «حارث در اینجا شگفتی های زیادی را در بر گرفته.»«یا حار همدان»، حار همان حارث است. شارح دیوان گوید به جهت ضرورت شعری، حرف آخر آن افتاده و جایز نیست حرف آخر اسم منادی را بیندازند، مگر به جهت ضرورت شعری. و در قاموس گوید «رأیته قبلا» به فتح قاف و باء و به ضمّه هر دو و بر وزن «صرد» به ضمّ قاف و فتح باء و بر وزن «عنب» به کسر قاف و فتح باء، به معنی آشکار و روبه روست. و گوید «خال الشی ء یخاله»، یعنی گمان او را برد. و در دیوان به جای «علی جسرها ذری الرّجلا»، «ذریه لا تقربی الرّجلا» و در امالی طوسی «دعیه لا تقبلی الرّجلا» نوشته شده است.

50. بشاره المصطفی: عبایه بن ربعی گوید: از عبداللَّه بن عباس پرسیدم: «چرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کنیه علی علیه السلام را ابو تراب نهاد؟» گفت: «به خاطر اینکه علی علیه السلام صاحب زمین و حجت خدا بر اهل زمین بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و بقای زمین به وجود او و آرامش آن به اوست. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «چون روز قیامت شود و کافر ببیند ثواب ها و کرامات و مقام شیعه را نزد خدا، گوید ای کاش من تراب (خاک) بودم، یعنی ای کاش من از شیعیان علی علیه السلام بودم و این همان گفتار خداوند عزوجل است که فرمود: «وَ یَقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً»(1)، {و کافر آرزو می کند که ای کاش خاک بودم. }(2)

51. بشاره المصطفی: ابن عبّاس گزارش کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «چهار نفر هستند که من در روز قیامت آنها را شفاعت کنم، اگرچه با گناهان اهل زمین بیایند: کسی که پیشاپیش فرزندان من شمشیر زند؛ کسی که در موقع نیازمندی آنها نیازشان را برآورد؛ کسی که آنها را به دل و زبان دوست دارد .»(3)

52. بشاره المصطفی: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانش علیه السلام ،از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کندکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین علیهما السلام ام را گرفت و فرمود: «هر کس این دو نفر و پدر و مادرشان را دوست دارد، روز قیامت هم درجه من است.»(4)

همین روایت در کتاب بشاره المصطفی از طریق دیگری نقل شده است.

53. بشاره المصطفی: ابن عمر گوید: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مقام و موقعیت حضرت علی علیه السلام سؤال کردم. خشمگین شد و فرمود: «چه می رسد مردم را که درباره مقام کسی گفتگو کنند که موقعیت او نزد خدا، همچون

1- .نباء / 40
2- . بشاره المصطفی: 11
3- . بشاره المصطفی: 20

4- . همان: 38

موقعیت من است! بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست دارد، خدا از او خشنود است و هر کس خدا از او خشنود شود، بهشت را سزایش دهد. بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، خدا نماز و روزه و عبادتش را بپذیرد و دعایش را اجابت فرماید.

بدان، هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، فرشتگان برایش آمرزش خواهند و هشت درِ بهشت به رویش باز شود و از هر کدام که بخواهد، بدون حساب و بازرسی وارد شود. بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، از دنیا بیرون نرود تا از کوثر بنوشد، از درخت طوبی بخورد و جایگاه خود را در بهشت می بیند. بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، خداوند سکرات مرگ را بر او آسان سازد و قبر او را باغی از بوستان های بهشت قرار دهد. بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، خداوند به عدد هر رگی که در بدن اوست، حوریّه ای به او بدهد، درباره هشتاد نفر از خاندانش شفاعت کند و به تعداد موهای بدنش، در بهشت شهر دارد.

بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، خداوند فرشته مرگ را با رفق و مدارا بر او گسیل فرماید، هراس و وحشت نکیر و منکر را از او بردارد و قبرش را نورانی و صورتش را سفید گرداند. بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، خداوند بر او در سایه عرش خویش همراه شهدا و صدیقان سایه افکند. بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، خداوند او را از آتش دوزخ نجات بخشد. بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، کارهای خوبش را خدا بپذیرد، از گناهانش درگذرد و در بهشت رفیق حمزه سیّد الشّهدا باشد. بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، خداوند حکمت را در دلش جایگزین و حق را بر زبانش جاری فرماید و درهای رحمت را به رویش بگشاید. بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، در آسمان ها اسیر خدا در زمین نامیده شود.

بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، فرشته ای از زیر عرش او را ندا کند که: «ای بنده خدا! کار خویش را از سر گیر؛ خداوند تمام گناهان تو را

آمرزید.» بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، در روز قیامت همچون ماه شب چهارده بیاید. بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، خداوند تاج حکمرانی بر سرش نهد و جامه کرامت بر تنش پوشد. بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، از صراط چون برق جهنده بگذرد. بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد و وابسته او باشد، خداوند دوری از آتش و عبور از صراط و ایمنی از عذاب را برای او مقرّر دارد. بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، دیوان حساب برایش گسترده نشود و میزان سنجش نصب نگردد و به او گفته می شود بدون حساب وارد بهشت شو. بدان هر کس علی علیه السلام را دوست دارد، فرشتگان با او دست دهند، پیامبران زیارتش کنند و هر نیازی که نزد خدا داشته باشد برآورد. بدان هر کس بر دوستی آل محمّد صلی الله علیه و آله بمیرد، من برایش ضامن بهشتم.» و این جمله را سه بار تکرار فرمود.

قتیبه بن سعید ابو رجاء گوید: حمّاد بن زید که یکی از راویان این حدیث است، به این روایت بر خود می بالید و می گفت: «این حدیث اصلی است برای هر کس که بدان اعتراف کند.»(1)

مؤلف: مرحوم صدوق در فضائل الشیعه، همین روایت را با مختصر تفاوت و مقداری بیش از آنچه ما نقل کرده ایم، ذکر کرده است (2).

54. بشاره المصطفی: حذیفه بن منصور گزارش کند که خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف بودم. مردی وارد شد و عرض کرد: « فدایت شوم! برادری دارم که در محبّت و بزرگداشت شما کوتاهی ندارد، ولی تنها عیبش این است که شراب می خورد.» حضرت فرمود: «البتّه خیلی گران است که دوست ما چنین باشد، امّا شما را خبر می دهم از کسی که بدتر از برادر توست؛ دشمن ما (به مراتب) بدتر از آن شخص شرابخوار است.»

1- . بشاره المصطفی: 44
2- . فضائل الشیعه : ح 1

سپس فرمود: «پست ترین فرد از مؤمنین - گرچه در میان مؤمنان پست وجود ندارد - همانا در مورد دویست نفر شفاعت می کند، ولی اگر اهل آسمان ها و زمین ها و دریاهای هفتگانه، در مورد یک دشمن ما وساطت کنند، پذیرفته نشود.

بدان که این برادر تو از دنیا بیرون نمی رود، مگر اینکه خداوند او را به نوعی از ناراحتی های جسمی گرفتار می سازد تا لغزش های او از بین برود یا توبه کند که وقتی خدا را ملاقات می کند، گناهی نداشته باشد. البتّه شیعیان ما بر راه راستند؛ شیعیان ما در خیر و خوبی اند.» سپس فرمود: «پدرم این جمله را زیاد می فرمود: «دوست بدار دوستدار آل محمّد صلی الله علیه و آله را، اگر چه بدکار باشد و دامنش را (از شدت تکبّر و تبختر به زمین بکشد) و دشمن بدار دشمن آل محمّد صلی الله علیه و آله را، اگر چه دائما در روزه و نماز باشد.»(1)

توضیح: جمله «لا یؤتی من محبتکم»، یعنی شیطان او را از راه دوستی شماوسوسه نمی کند، یا اینکه به خاطر ترک دوستی شما، هلاک نمی شود. در قاموس گوید «اتیته» یعنی آمدم او را و «اتی علیه الدهر»، یعنی روزگار او را نابود ساخت و «اتی فلان» بر وزن «عنی»، یعنی دشمن بر او پیروز شد. در نهایه گوید «رجل فیه رهق» این جمله را وقتی می گویند که مردی به سوی شرّ شتاب کند و با آن درآویزد. و «رهق»، یعنی کم خردی و هم بستری با محارم و به همین معناست کلمه رهق در حدیث ابو وائل که گویند بر جنازه زنی که متهم به بدکاری بود، نماز خواند، و همچنین حدیث دیگری که این جمله در آن است.

«فلان مرهق»: یعنی فلانی متهم به بدی و کم خردی است. گویا مقصود از «ذیّال» کسی است که دامنش را از روی غرور بر زمین می کشد. در نهایه درباره مصعب بن عمیر گوید که در جاهلیت خیلی خوشگذران بود و به خود عبیر می مالید. برد یمنی می پوشید و دامن آن را دراز می کرد که موقع راه رفتن،روی زمین کشیده

1- . بشاره المصطفی: 45

شود، و در قاموس گوید «ذال فلان» یعنی تکبرورزید و دامن پیراهن خود را به زمین کشید، و ذیّال بلند قد بلند دامن را گویند که در راه رفتن تکبّر ورزد.

55. بشاره المصطفی: حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: «ما روز قیامت دامن پیامبرمان را می گیریم و شیعیان ما، دامن ما را می گیرند.»(1)

56. بشاره المصطفی: عاصم بن ابی ضمره از حضرت علی علیه السلام روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «اولین کسی که وارد بهشت می شود، من و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستیم.»عرض کردم: «ای رسول خدا! پس دوستان ما (چه می شوند ؟)» فرمود: «پشت سر ما.»(2)

57. بشاره المصطفی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «خداوند شیعیان ما را روز قیامت، از قبرها برانگیزد، با همه گناهان و عیب هایی که داشته اند، در حالی که صورت های آنها همچون ماه شب چهارده می درخشد و دل های آنها آرام و عورت هایشان پوشیده است و به آنها امن و امان داده اند. مردم می ترسند و آنان را ترسی نیست؛ دیگران اندوهگین اند و آنها اندوهی ندارند، در حالی که بر ناقه هایی سوارند که بال هایی از طلا دارند و می درخشند و بدون تمرین و زحمت، رام شده اند؛ با گردن هایی از یاقوت سرخ و نرم تر از حریر. همه اینها به خاطر منزلت و احترامی است که آنها نزد خدا دارند.»(3)

58. بشاره المصطفی: عمر بن خطاب گوید: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «من و فاطمه و حسن و حسین و علی علیهم السلام در «حظیره القدس» (بهشت) در گنبد سفیدی هستیم و آن گنبد، گنبد مجد و عظمت است و شیعیان ما در جانب راست خدای رحمان تبارک و تعالی هستند.»(4)

1- . بشاره المصطفی: 51
2- . بشاره المصطفی: 55 و 56
3- . همان

4- . همان: 57

59. بشاره المصطفی: همام ابی علی گزارش کند که از کعب الحبر پرسیدم: «چه می گویی درباره شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام ؟» گفت: «ای همام! من اوصاف آنها را در کتاب خدا چنین دیدم که آنها حزب خدا و یاوران دین خدا و شیعیان ولی خدایند، و آنهایند بندگان ویژه خدا و برگزیدگان از آفریدگان او که آنها را برای دین خود برگزیده و برای بهشت آفریده. محل سکونت آنها بهشت است تا فردوس اعلی، در خیمه هایی از درّ و غرفه هایی از لؤلؤ، و آنها در گروه مقربان و نیکانند، از«رَحِیقٍ مَخْتُومٍ» (شراب سر به مهر) می نوشند و آن چشمه ای است در بهشت به نام تسنیم که مخصوص این دسته است. و تسنیم چشمه ای است که خداوند آن را به فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و همسر علی بن ابی طالب علیه السلام بخشیده و از پای ستون گنبد (کاخ) حضرت زهرا علیها السلام خارج می شود، همچون کافور سرد است و مزه زنجبیل و بوی مشک دارد، جاری می شود و شیعیان و دوستان آن حضرت، از آن مینوشند.

راستی، گنبد (کاخ) حضرت زهرا علیها السلام چهار پایه دارد: پایه ای از لؤلؤ سفید که از پای آن چشمه ای می جوشد و آب آن در راه ها (و خیابان ها و کوچه های منازل) اهل بهشت جریان دارد و به آن سلسبیل گویند. پایه دیگر آن از زمرّد سبز است که از زیر آن دو چشمه جوشان از شراب و عسل جاری است و مسیر هر کدام از این چشمه ها، از کاخ آن حضرت تا قسمت های پایین بهشت است، مگر چشمه تسنیم که تنها قسمت های بالای بهشت را مشروب می سازد و بندگان خاص خدا، یعنی شیعیان و دوستان حضرت علی علیه السلام از آن می نوشند و این همان گفتار خداوند متعال است که می فرماید: «یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ خِتامُهُ مِسْکٌ وَ فِی ذلِکَ فَلْیَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنِیمٍ عَیْناً یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُون»، {و به آنها شراب ناب سر به مهر بنوشانند که به مشک مهر کرده اند و عاقلان بر این نعمت و شادمانی ابد باید به شوق و رغبت بکوشن. ترکیب طبع آن شراب ناب از عالم

بالاست، سرچشمه ای که مقربان خدا از آن می نوشند. }(1) گوارا باد بر آنها!» سپس کعب گوید: «به خدا آن خانواده را دوست ندارد، مگر آن کسی که خدا از او پیمان گرفته است.»

نویسنده کتاب از قول محمد بن ابوالقاسم گوید: شایسته است شیعیان این روایت را با طلا نویسند و نشرش دهند و حفظ کنند و کرداری که باعث رسیدن به این موقعیت های بهشتی می شود انجام دهند، به ویژه اینکه این روایت را اهل سنت نیز نقل کرده اند.بنابراین بهتر می توان به آن استدلال کرد و به صحت و درستی آن اعتماد کرد. خداوند توفیق علم و عمل به آنچه که امامان معصوم علیه السلام فرموده اند، به ما عنایت فرماید.(2)

توضیح: کلمه «لا نمائه» در متن، یعنی به خاطر انتشار و گسترش آن.

59. بشاره المصطفی:(3) جابر گزارش کند که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «خداوند هرگز نیامرزد مگر ما و شیعیان ما را، همانا شیعیان ما همان پیروزان رستاخیزند.»(4)

و به همین سند از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «تنها به سبب دوستی ما، خدا شما را می آمرزد.»(5)

61. بشاره المصطفی: حمّار سمندی گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «من به شهرها و کشورهای بیگانگان و غیر مسلمان رفت و آمد می کنم. بعضی از هم مسلک های ما می گویند که اگر تو در آن شهرها بمیری، با آنها

1- . مطففین / 25 - 28
2- . بشاره المصطفی: 60
3- . ترتیب شماره این روایت 60 است، ولی چون در متن اشتباها 59 نوشته شده و این اشتباه تا آخر این باب پیش رفته، ما هم پیروی کردیم و شماره روایت را 59 نوشتیم، زیرا ممکن است افرادی باشند بخواهند متن را با ترجمه تطبیق کنند، در این صورت اگر متن با ترجمه از نظر شماره روایات اختلاف داشته باشد، دچار سرگردانی خواهند شد. (مترجم)
4- . بشاره المصطفی: 76

5- . بشاره المصطفى: 81

محشور خواهی شد.» حضرت فرمود: «ای حمّاد! وقتی در آن محیط ها هستی، به یاد امر ما هستی و مردم را به آن می خوانی؟»عرض کردم آری. فرمود: «امّا اگر در شهرهای اسلامی باشی، باز به یاد امر (ولایت و خلافت) ما هستی و مردم را به آن تبلیغ می کنی؟» عرض کردم نه. فرمود: «بنابراین اگر در محیط غیر اسلامی که برای ما تبلیغ می کنی بمیری، یک امّت تنها محشور شوی و نور تو در جلوت بشتابد.»(1)

62. بشاره المصطفی: عبداللَّه بن مسعود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «وقتی خداوند آدم را آفرید و جان آدمی در او دمید، عطسه زد به او الهام شد تا بلافاصله گفت«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.» خداوند به او وحی فرستاد که: «ای آدم! مرا ستایش کردی. به عزّت و بزرگی ام سوگند که اگر نبودند دو بنده من که می خواهمآنها را در آخر دنیا بیافرینم، تو را نمی آفریدم.» آدم عرض کرد: «پروردگارا! آن دو بنده کی هستند و نامشان چیست؟» خداوند به او وحی فرمود: «سرت را بالا کن!» تا سرش را بلند کرد، دید زیر عرش نوشته است «لا اله الّا اللَّه، محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرستاده خدا و پیامبر رحمت است و علی علیه السلام کلید بهشت است. به عزّتم سوگند می خورم که به دوستان و وابستگان به او رحم آورم و دشمنانش را عذاب کنم.»(2)

63. بشاره المصطفی: عطیّه کوفی گوید: با جابر بن عبداللَّه انصاری برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام از کوفه بیرون شدیم. وقتی به کربلا رسیدیم، جابر کنار فرات رفت و غسل کرد. سپس لنگی به کمر خود بست و قطعه دیگری (همچون لباس احرام) نشانه اش افکند و مقداری «سعد» (گیاه خوشبو) از کیسه درآورد و به بدنش پاشید و به راه افتاد. هر قدمی که برمی داشت ذکر خدا را می گفت و چون نزدیک قبر رسید، به من گفت: «دستم را به قبر برسان!» تا دستش به قبر رسید، بیهوش به روی آن افتاد. قدری آب به صورتش پاشیدم تا حالش به جا آمد. سپس سه بار گفت «یا حسین!» بعد از آن گفت: «دوست جواب دوستش را

1- . بشاره المصطفی: 82
2- . بشاره المصطفی: 82

نمی دهد.»سپس گفت:چگونه پاسخ دهی، زیرا خون از رگ های گردنت به پشت و شانه ات روان شده و بین بدن و سر مبارکت جدایی افتاده، و من گواهم که تویی فرزند پیامبران و پسر آقای مؤمنان و پسر هم پیمان تقوا و پرهیزگاری و از نژاد هدایت و پنجمین نفر از اصحاب کسا و پسر سیّد نقبا و پسر فاطمه، بهترین زنان. چرا چنین نباشی، در حالی که دست آقای پیامبران تو را غذا داده،در دامن پرهیزگاران پرورش یافتی، از پستان ایمان شیر نوشیدی و به مسلمانی از شیر گرفته شدی، پاک زندگی کردی و پاک از دنیا رفتی، امّا دل های مؤمنان در فراقت ناراحت است، ولی در زنده بودنت تردیدی ندارد. پس درود و خشنودی خدا بر تو باد! و من گواهی می دهم که تو به روش و برنامه برادرت یحیی، پسر زکریااز دنیا رفتی.»

سپس چشمش را به اطراف قبر چرخاند و گفت: «درود بر شما ای جان هایی

که در آستان حسین علیه السلام منزل کردید و درمنزل او پیاده شدید. من گواهی می دهم که شما نماز را بپا داشتید، زکات را پرداختید، امر به معروف و نهی از منکر کردید، با ملحدان و بی دینان مبارزه کردید و خدا را بندگی کردید تا به سرحدّ یقین و باور کامل رسیدید. سوگند به آن کس که محمّد را به راستی برگزید، ما در راهیکه شما رفتید، با شما شرکت داریم.»

عطیه می گوید: از جابر پرسیدم: «چگونه (ما شریک آنهاییم)؟ با اینکه از دره فرود نیامدیم و از کوهی بالا نرفتیم و شمشیر نزدیم، ولی آنها سرشان از بدن ها جدا شده و فرزندانشان یتیم و زن هاشان بیوه گشتند؟» گفت: «ای عطیه! از دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هر کس قومی را دوست بدارد، با آنها محشور گردد و هر کس کردار قومی را دوست بدارد، با آنها شریک است. سوگند به آن کس که محمّد صلی الله علیه و آله را به راستی برگزید، نیّت و قصد من و یارانم، همان نیّت امام حسین علیه السلام و اصحاب آن حضرت است. مرا به سوی خانه های کوفه ببرید.» چون مقداری راه رفتیم، به من گفت: «ای عطیّه!تو را وصیّتی می کنم، چون دیگر گمان ندارم بعد از این سفر،تو را ملاقات کنم. دوست بدار دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله را تا وقتی دوست آنهایند و دشمن بدار

دشمنان آل محمّد صلی الله علیه و آله را تا وقتی دشمن باشند، اگرچه آن دشمنان بسیار اهل روزه و نماز باشند، و با دوستان آل محمّد صلی الله علیه و آله همراهی کن، زیرا اگر آنها به خاطر گناهان زیاد یکقدم بلغزند، ولی چون دوستدار آن خاندانند، در قدم دیگر ثابت می مانند. به راستی دوست آنها به بهشت و دشمن آنان به دوزخ بازمی گردد.»(1)

64. بشاره المصطفی: عبداللَّه بن ولید گوید: در روزگار حکومت بنی مروان، روزی محضر حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم. فرمود: «شما از کدام مردمید؟» عرض کردم از اهل کوفه. فرمود: «در هیچ شهری به اندازه کوفه ما دوست نداریم، مخصوصا از این دسته شیعه. خداوند شما را به مطلبی که دیگران نمی دانند راهنمایی فرموده و شما ما را پاسخ مثبت دادید،ولی سایر مردم با ما دشمنی کردند. شما از ما پیروی کردید و دیگران مخالفت کردند. شما ما را تصدیق کردید و دیگران تکذیب کردند. خدا شما را زنده دارد به زندگی ما و بمیراند به مردن ما. من گواهم که پدرم بارها می فرمود: «بین شما و دیدن دیدنی هایی که مایه روشنایی چشم شما و حسرت و رشک دیگران می شود، فاصله ای نیست مگر جان به اینجا برسد.»آنگاه با دست به گلوی خود اشاره کرد و فرمود: «خداوند در قرآن فرموده است: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلًا مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّیَّه»، {و ما رسولانی پیش از تو به خلق فرستادیم و برای همه (مانند تو) زنان و فرزندان مقرر کردیم. }(2) و ماییم فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله .»(3)

65. بشاره المصطفی: بشیر نبّال که تیراندازی می کرد، گزارش کند که گفت: روزی شتر لاغری خریدم. بعضی گفتند قدرت کشیدن تو را دارد و بعضی گفتند ندارد. با آن شتر راه مدینه را پیش گرفتم. گاهی سوار آن می شدم و گاهی پیاده می رفتم تا بالاخره به مدینه رسیدم، ولی صورت و دست و پایم تمام ترکیده بود.

1- . بشاره المصطفی: 89
2- . رعد / 38
3- . بشاره المصطفی: 98

درب خانه حضرت باقر علیه السلام رفتم و به غلام حضرت گفتم: «برای من از مولی اجازه ورود بگیر.» حضرت صدای مرا شنید و فرمود: «ای بشیر! داخل شو، خوش آمدی! بشیر، این چه حالی است که در تو می بینم؟»عرض کردم: «فدایت شوم! شتر لاغری خریدم که مقداری از راه را سواره و مقداری را پیاده آمدم و صورت و دست و پایم تمام ترکیده است.» فرمود: «چه چیز باعث شد به این همه مشقت تن در دهی؟»عرض کردم: «دوستی شما به خدا سوگند، قربانت شوم!» فرمود: «چون روز قیامت شود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خدا پناه برد و ما به پیامبر صلی الله علیه و آله و شما به ما پناه برید. فکر می کنید ما شما را کجامی بریم؟ به سوی بهشت، سوگند به پروردگار کعبه!به سوی بهشت، سوگند به پروردگار کعبه!»(1)

توضیح: «کان یرمی بالنّبل» یعنی لقب او نبّال بود، چون تیراندازی می کرد، نه اینکه سازنده تیر بود. در قاموس گوید «نبل» به فتح نون، یعنی تیرها. بنابراین جمع است و مفرد هم ندارد یا اینکه مفرد آن «نبله» است و در این صورت جمع نبله،«انبال» و «نبال» است و نبّال یعنی صاحب و سازنده تیر، و نبله فعل است، یعنی آن تیر را افکند. و گوید «نضو» به کسر نون، شتر یا هر حیوان لاغر را گویند. اینکه می گوید «فرکبت و مشیت»، یعنی گاهی سوار می شدم و گاهی پیاده راه می رفتم.

66. بشاره المصطفی: جابر بن عبداللّه گزارش کند که با جمعی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم که حضرت علی علیه السلام وارد شد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برادرم آمد.» سپس رو به کعبه کرد، دست مبارکش را بر آن زد و فرمود: «سوگند به آن کس که جانم در دست اوست، همانا این و شیعیانش روز قیامت پیروزند، البتّه او اولین فرد شماست که به من ایمان آورده و از تمام شما نسبت به پیمان خدایی، وفادارتر است، به فرمان حق پایدارتر و در بین رعیّت از شما عادل تر است، و در تقسیم مساوی اموال میان مستحقین، از تمام

1- . بشاره المصطفی: 105

شما واردتر است و نیز مقام و موقعیت او نزد خدا، از شما بالاتر است. و (به همین جهت) این آیه قرآن (درباره او) نازل شده است: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّه»(1)، {آنهایی که ایمان آورده اند و عمل صالح دارند، بهترین مردمانند. }(2)

67. بشاره المصطفی: ابو هریره گفت: سبب نامگذاری حضرت فاطمه علیها السلام به این نام،این است که خداوند دوست حضرت فاطمه علیها السلام را از آتش بریده است.

و همچنین عبداللَّه بن احمد بن عامر طایی از پدرش، از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش علیه السلام گزارش کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا دخترم فاطمه نامیده شد، زیرا خداوند او و دوستانش را از آتش دوزخ بریده است.»(3)

68. بشاره المصطفی: حضرت صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام از جابر بن عبداللَّه گوید: «من در یکطرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در طرف دیگر آن حضرت. در همان موقع عمر بن خطاب وارد شد،همراه با مردیکه جامه او را به دست خود پیچیده بود (و آن مرد بنا بر مشهور، ابو هریره بود.) حضرت پرسید: «این مرد چه کرده؟» عمر گفت: «از شما نقل کرده که فرموده اید هر کس بگوید «لا اله الّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه» وارد بهشت می شود. وقتی مردم این روایت را بشنوند، در عمل کوتاهی خواهند کرد. آیا شما چنین فرموده اید؟» حضرت فرمود: «آری و آنچه گفتم وقتی است که به دوستی این (یعنی علی علیه السلام) تمسک جوید و وابسته او شود.»(4)

1- . بینه / 7
2- . بشاره المصطفی: 110
3- . همان: 159
4- . بشاره المصطفی: 162 و 163 و امالی طوسی 1 : 288 و 289

69. بشاره المصطفی: سلمان گوید: در خدمت حضرت رسول نشسته بودیم.در همان موقع حضرت علی علیه السلام وارد شد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سنگ ریزه ای به او داد. چون آن سنگ در دست علی علیه السلام جای گرفت، به زبان آمد و گفت «لا اله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه. خدا را به پروردگاری، محمّد را به پیامبری و علی بن ابی طالب را به ولایت و سرپرستی پسندیدم !» سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس از شما (مسلمان ها) شب را صبح کند در حالی که به خدایی خدا و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام راضی شود، از ترس و کیفر خدا ایمن است.»(1)

70. بشاره المصطفی: حضرت رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی ! چون روز قیامت شود، من به خدا پناه می برم و تو دامن من و فرزندان تو دامن تو و شیعیان فرزندانت دامن آنها را می گیرند. پس فکر می کنی ما را به کجا فرمان می دهند؟»

ابوالقاسم طایی گوید:از ابوالعباس ثعلب پرسیدم که معنی «حجزه» چیست؟گفت: «حجزه یعنی سبب و وسیله.» از نفطویه نحوی نیز سؤال کردم و او هم گفت که به معنی سبب است.

محمد بن ابوالقاسم طبری گوید: حجزه به معنی مصونیت و نگهداری است از جانب خداوند متعال؛ تأمین خدایی است که هیچ گاه شکسته نشود؛ ریسمان خداست که هر کس به آن چنگ زند، از آن جدا نشود. همان است که خداوند دستور داده به آن چنگ زنند و فرموده: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعا»، {و همگی به رشته دین خدا چنگ زنید }(2) و مقصود از رشته دین خدا، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و ائمّه معصومین علیهم السلام است. خداوند ما و شما را به پیروی از او

1- . همان
2- . آل عمران / 103

و صاحبان امر (پیشوایان معصوم) و دوستی آنها موفق فرماید، به حق محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش.»(1)

71. بشاره المصطفی: حضرت رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «چهار نفرند که روز قیامت من شفیع آنهایم: دوست خاندانم؛ آن کس که به خاطر آنها، دوستانشان را دوست و دشمنانشان را دشمن دارد؛ برآورنده نیازهای اهل بیت من؛ و آن کس که در انجام کارهای شخصی خاندان من کوشا باشد.»(2)

72. بشاره المصطفی: ابن عباس نقل می کند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم کهمی فرمود: «همانا خدا را عمودی است از یاقوت سرخ که به پایه های عرش متصل است و جز علی علیه السلام و شیعیان او، کسی به آن دست نیابد.»(3)

همین روایت از احمد بن یعقوب نقل شده است.(4)

73. بشاره المصطفی: امّ سلمه گوید: در یکی از شب هایی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به خانه من بود، حضرت فاطمه علیها السلام و پشت سر او حضرت علی علیه السلام هم آمدند. آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی! مژده باد تو را که تو و اصحاب تو، در بهشت هستید. مژده باد تو را یا علی که تو و اصحاب تو در بهشت هستید....»(5)

74. بشاره المصطفی: حارث گزارش کند که پاسی از شب گذشته بود که خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم. فرمود: «چه باعث شد که این وقت آمدی ای اعور؟»عرض کردم: «دوستی شما ای امیرالمؤمنین!»حضرت سه بار

1- . بشاره المصطفی: 166
2- . بشاره المصطفی: 171 و امالی طوسی ج 1 : 286
3- . بشاره المصطفی: 186 و 192 و 188 و 187
4- . همان

5- . همان

فرمود: «سوگند به خدا، آن کس که جز او خدایی نیست.»آنگاه فرمود: «آگاه باش که در سه جا مرا خواهی دید: وقتی جانت به گلو برسد، نزد صراط و کنار حوض.»(1)

توضیح: در قاموس گوید «هدأ» بر وزن «منع»، مصدر آن «هدءا» و «هدوءا»، به معنی سکن است، یعنی آرام گرفت، و اینکه می گویند بعد از هدء یا هدء یا هداه از شب آمد، یعنی وقتی شب ساکن شد و پا از راه رفتن آرام گرفت، یا اینکه هدء ثلث اول شب را گویند.(2)

«کلمه اللَّه» در فرمایش حضرت مجرور است، بنا بر اینکه قسم باشد، به تقدیر حرف استفهام.

75. بشاره المصطفی: ابو هارون عبدی گوید: در سال «حرّه»(3) روزی از خانه ام بیرون آمدم و اجتماعی را دیدم. پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: «ابو سعید خدری (از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله) است و مردم دور او را گرفته اند.» جلو رفتم تا به او رسیدم. گفتم: «حدیثی درباره حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام برایم نقل کن.» ابو سعید گفت: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی را فرستاد تا در میان مسلمان ها با صدای بلند بگوید: «هر کس بگویدلا اله الا اللّه، محمد رسول اللّه»،وارد بهشت شود. فرستاده پیغمبر بعد از انجام مأموریت، به عمر بن خطابرخورد. عمر از او پرسید: «آنچه گفتی عمومی است یا فقط درباره افراد مخصوصی است؟» فرستاده برگشت خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سؤال عمر را عرض کرد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست خود را به شانه علی علیه السلام زد و فرمود: «مخصوص این و شیعیان اوست.»(4)

1- . همان
2- . قاموس 1 : 33
3- . سال حره، سال دوم خلافت یزید، یعنی سال بعد از حادثه کربلاست و در آن سال به فرمان یزید، حادثه حره یعنی قتل عام مردم مدینه پیش آمد.
4- . بشاره المصطفی: 189

76. بشاره المصطفی: جابر بن عبداللَّه گزارش کند که وقتی حضرت علی علیه السلام خیبر را فتح کرد و نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله برگشت، حضرت فرمود: «اگر نه این بود که مردمی از امّت من،آنچه را که نصارادرباره حضرت مسیح گفتنددرباره تو بگویند، هر آینه امروز جمله ای را در شأن تو می گفتم که بعد از این، به هر جمعیتی برخورد کنی، خاک زیر پایت و زیادی آب وضویت را برای معالجه و شفای امراض بگیرند. ولی همین قدر تو را بس است که تو از منی و من از تو؛ تو از من ارث می بری و من از تو؛ و تو نسبت به من، چون هارونی نسبت به موسی، با این فرق که بعد از من پیامبری نیست.

تو آنچه من بر عهده گرفته ام ادا می کنی؛تو برای حفظ روش و سنّت من می جنگی؛تو فردا کنار حوض جانشین منی؛ تو اولین کسی باشی که کنار حوض بر من وارد شوی؛ تو اول کسی هستی که با من لباس بپوشی؛ و تو اولین فرد از امّت من هستی که داخل بهشت شوی. همانا شیعیان تو بر کرسی هایی از نور و با صورت های نورانی در گرد من جمع شوند. من آنها را شفاعت می کنم و فردا در بهشت، همسایگان من هستند. راستی که جنگ با تو، مبارزه با من؛ صلح با تو، آشتی با من؛ نهانِ تو، نهان من؛ آشکارِ تو، آشکار من؛ نهادِ سینه ات چون نهادِ سینه من؛ و فرزندانت فرزندان من است. تو هستی که وعده های مرا انجام می دهی و راستی که حق با تو و بر زبان و دل تو و بین دو دیده توست، و ایمان (به خدا و حقیقت) با گوشت و خون تو آمیخته شده، همچنان که با گوشت و خون من آمیخته است و البته دشمن تو هرگز کنار حوض بر من وارد نشود و دوست تو از نظر تو پنهان نباشد تا با تو بر حوض وارد شود.»

در این هنگام علی علیه السلام سر به سجده گذاشت و فرمود: «حمد خدایی را که نعمت دین اسلام را به من ارزانی فرمود، مرا قرآن تعلیم داد و مرا محبوبِ بهترینِ مردمان، آخرین پیامبر و سرور انبیا قرار داد. اینها همه از احسان خدا و

بزرگواری او بر من است.» پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر تو نبودی، بعد از منمؤمنین شناخته نمی شدند.»(1)

77. جامع الاخبار: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد شهید است. بدان هر کس به دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، آمرزیده است. بدان هر کس به دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، با توبه مرده است؛ هر کس به دوستی آل محمّد صلی الله علیه و آله بمیرد، ایمانش کامل است؛ هر کس بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، فرشته مرگ او را نوید بهشت دهد، سپس نکیر و منکر نیز نویدش دهند. و نیز بدان هر کس بر دوستی آل محمّد صلی الله علیه و آله بمیرد، در قبرش دو در به سوی بهشت گشوده شود؛ هر کس بر دوستی آل محمّد صلی الله علیه و آله بمیرد، قبرش پایگاه فرشتگان رحمت شود؛ هر کس به دوستی آل محمّد صلی الله علیه و آله بمیرد، بر روش پیغمبر و اجتماع مسلمین مرده است؛ و هر کس بر دشمنی آل محمّد صلی الله علیه و آله بمیرد، روز قیامت بیاید، در حالی که بین دو چشمش نوشته شده «محروم از رحمت خدا.» بدان هر کس بر دشمنی آل محمّد صلی الله علیه و آله بمیرد، کافر است و هر کس به دشمنی آل محمّد صلی الله علیه و آله بمیرد، بوی بهشت را نشنود.»(2)

78. بشاره المصطفی: جابر بن عبداللَّه از حضرت باقر علیه السلام از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل می کند که مردی حضور آن جناب آمد و عرض کرد : «از احادیثی که مخصوص به شماست و تنها درباره شماست برایم بفرما.» فرمود: «خوب ماییم خزینه داران علم خدا، وارثان وحی خدا و دارندگان کتاب خدا. اطاعت از ما واجب است، دوستی ما ایمان است و دشمنی ما نفاق. دوستان ما در بهشتند و دشمنان ما در دوزخ. به پروردگار کعبه سوگند که ما از سرشت شیرینی آفریده شدیم که غیر از ما از آن آفریده نشدند و دوستان ما از سرشت پایین تر از مایند. و روز

1- . بشاره المصطفی 190
2- . جامع الاخبار: 193

قیامت که شود، قسمت زیرین به بالا پیوندد (یعنی دوستان ما که از سرشت پایین آفریده شدند، به ما بپیوندند) پس به نظر تو خدا با پیامبرش چه می کند؟ و به نظر تو پیامبر با فرزندانش و فرزندان پیامبر با دوستان و شیعیان خود چه می کنند؟ تمام به سوی بهشت های پروردگار جهانیان.»(1).

79. بشاره المصطفی: ابو قلابه گوید: از ام سلمه درباره شیعیان حضرت علی علیه السلام سؤال کردم. گفت: «از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «شیعیان علی علیه السلام همان افراد پیروز و موفق روز قیامت هستند.»(2)

80. بشاره المصطفی: انس بن مالک گوید: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «از امّت من هفتاد هزار نفر بی حساب و بدون عذاب وارد بهشت می شوند.»سپس رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: «آنها شیعیان تواند و تو پیشوای آنهایی.»(3)

مثل این روایت در کتاب روضه و فضائل از ابن عباس نقل شده است.

81. بشاره المصطفی: عبداللَّه بن شریک از حضرت باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: «ابوبکر، عمر، زبیر و عبدالرحمن بن عوف در صحن خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم (از حجره خویش)بیرون آمد و در جمع آنها نشست. ناگاه بند کفش آن جناب کنده شد. حضرت کفش خود را به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام افکند و فرمود: «همانا از جانب راست خداوند عزوجل یا از جانب راست عرش، مردمی از ما بر کرسی هایی از نور هستند که صورت هاشان از نور و لباس هایشان از نور است و نور آنها، چشم های بینندگان از غیر آنها را پر کند.»ابوبکر پرسید: «آنها چه کسانی هستند یا رسول اللَّه؟» حضرت سکوت فرمود. زبیر پرسید: «یا رسول اللَّه ! آنها چه کسانی هستند؟» حضرت باز هم سکوت فرمود. عبدالرّحمن پرسید، باز هم چیزی

1- . بشاره المصطفی: 192
2- . همان: 197 و 199

3- . همان

نفرمود. تا اینکه حضرت علی علیه السلام سؤال کرد و این بار فرمود: «آنها کسانی هستند که به رحمت خدا با هم دوستی کنند و دوستی شان بر پایه نژاد و مال نباشد. یا علی! آنها شیعیان تواند و تو پیشوای آنهایی.»(1)

توضیح: کلمه «بروح اللَّه» در متن، یعنی به رحمت خدا یا دین او یا دانش او یا جانشینان او. خلاصه اینکه دوستی آنها برای خداست، نه برای مال و حسب و نسب و سایر امور دنیایی.

82. بشاره المصطفی: حضرت علی علیه السلام فرمود: «سلمان الخیر (یعنی سلمان که تمام وجود او خیر است) که رضوان خدا بر او باد، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا حدیث کرد و گفت: «ای ابوالحسن! کمتر موردی بود که تو بیایی و من در حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشم و حضرت نفرماید: «ای سلمان! این و حزب او، در روز قیامت رستگارند.»(2)

83. کنز جامع الفوائد: حضرت سجّاد علیه السلام از پدرش علیه السلام از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرمود که: «مؤمن در هر حال و هر ساعتی جانش گرفته شود، شهید است. همانا از دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «راستی مؤمن هر گاه از دنیا رود و همچون گناهان اهل زمین را داشته باشد، مرگ کفّاره این گناهان است.» سپس فرمود: «هر کس از روی خلوص «لا اله الّا اللَّه» گوید، از شرک دور است و هر کس از دنیا بیرون رود و چیزی به خدا شرک نورزد، وارد بهشت شود.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاء»، {محقق است که خدا هر کس را که به او شرک آورد نخواهد بخشید و سوای شرک، هر که را خواهد می بخشد}(3) و آنها شیعیان و دوستان تو هستند یا علی!» عرض کردم: «یا رسول اللَّه صلی الله علیه و آله این برای شیعیان من است؟» فرمود: «آری، به پروردگارم سوگند تنها برای

1- . بشاره المصطفی: 200
2- . بشاره المصطفی: 219
3- . نساء / 48

شیعیان و دوستان توست. آنها در حال گفتن «لا اله الّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علیّ ولیّ اللَّه» از قبرهای خویش بیرون می آیند. برای آنان خلعت های سبز و افسرها و تاج های بهشتی آورند. هر کدام از آنها یک خلعت سبز پوشد، تاج حکومت بر سر نهد، افسر کرامت گیرد و بر مرکب های نجیب سوار شوند که آنها را به سوی بهشت پرواز دهند، (سپس این آیه را قرائت فرمود:) «لا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ هذا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنْتُمْ تُوعَدُون»(1)، {هیچ گاه فزع اکبر و هنگامه بزرگ قیامت آنها را محزون نخواهد ساخت و با آنان فرشتگان (رحمت) ملاقات کنند (و گویند) این است آن روز (سعادت) شما که در دنیا به شما وعده می دادند.}(2)

84. تنبیه الخاطر: احمد بن حمّاد ابو محمود نامه مفصّلی به حضرت باقر علیه السلام نوشت.آن حضرت در ضمن جواب نامه او، چنین پاسخ فرمود: «امّا دنیا، ما در دنیا در شهرهای مختلف متفرق و از هم دوریم، ولی هر کس خواسته رفیقش رابخواهد و به دین اومتدین شود، با اوست اگرچه از او دور باشد، امّا آخرت سرای ماندن و آرامش است.»(3)

85. کنز جامع الفوائد: عبداللَّه بن سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! روز قیامت جمعی از قبرهای خود بیرون آیند با صورت های سفید همچون برف و لباس های سفید همچون شیر؛ آنها کفش هایی از طلا به پا دارند که بندهای آن از لؤلؤ است و می درخشد، و ناقه هایی از نور برای آنها می آورند، با زین هایی از طلا که نگین هایی از درّ و یاقوت دارد. آنهابر آن ناقه ها سوار شوند تا به عرش خدا رسند. مردم مشغول بازخواست و محاکمه هستند و غمگین و افسرده اند، امّا این عده می خورند و می نوشند و خوشحال و مسرورند.»امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «یا رسول اللَّه! اینها چه کسانی هستند؟» فرمود آنها شیعیان تواند و تو پیشوای آنانی

1- . انبیاء / 103
2- . کنز جامع الفوائد
3- . تنبیه الخاطر 1 : 17

و این فرموده خدای عزوجل است: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً» عَلَى الرَّحَائِلِ وَ «نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلى جَهَنَّمَ وِرْداً»، {یاد آر روزی را که متقیان را به سوی خدای مهربان به اجتماع محشور گردانیم} بر سر زین ها {و بدکاران را به آتش دوزخ درافکنیم}(1)و آنها دشمنان تو هستند که بی حساب به سوی دوزخ کشیده می شوند.»(2)

توضیح: جوهری گوید«رحاله» زین است که از پوست حیوانات می سازند و چوب در آن به کار برده نشده است. از این زین برای سرعت زیاد استفاده می شود و جمع آن «رحائل» است.

86. مجمع البیان: منهال قصّاب روایت کند که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «دعا کن خداوند شهادت را نصیب من فرماید.» فرمود: «مؤمن شهید است.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ.»، {و آنان که به خدا و رسولانش ایمان آورده اند، آنها به حقیقت راستگویان عالمند و برایشان نزد خدا اجر شهیدان است، پاداش اعمال و نور ایمانشان را (در بهشت) می یابند}(3)

حارث بن مغیره نیز گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام بودیم. حضرت فرمود: «آن کس از شما که این امر (تشیّع) را بشناسد، منتظر (فرج) او باشد و در این مسیر کار خیرکند، به خدا همچون کسی است که همراه قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله با شمشیرش مبارزه کند.» سپس فرمود: «بلکه به خدا مثل کسی است که همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با شمشیرش بجنگد.» سپس برای بار سوم فرمود: «بلکه به خدا مانند کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله در چادر و خیمه آن حضرت باشد، و درباره شما آیه ای است در قرآن.»عرض کردم: «قربانت گردم! کدام آیه است؟»این گفتار خداوند متعال را نقل تلاوت فرمود: {و آنان که به خدا و رسولانش ایمان آوردند، به حقیقت راستگویان عالمند و برایشان

1- . مریم / 85 - 86
2- . کنز جامع الفوائد
3- . حدید / 19

نزد خدا اجر شهیدان است پاداش اعمال و نور ایمانشان را (در بهشت) می یابند.} آنگاه فرمود: «به خدا قسم شمایید راستگویان و شهیدان نزد پروردگارتان.»(1)

87. کنز جامع الفوائد: حسین بن ابی حمزه از پدرش نقل می کند که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «فدایت شوم! سنّم زیاد و استخوانم سست و مرگم نزدیک شده. می ترسم قبل از امر (فرج) بمیرم.» فرمود: «ای ابو حمزه !مگر شهید را کسی جز کشته شده (در راه خدا) نمی دانی؟»عرض کردم: «آری، درست است قربانت گردم!» فرمود: «ای ابو حمزه! هر کس به ما ایمان آورد، گفتار ما را تصدیق کند و منتظر امر (فرج) ما باشد، مثل کسی است که زیر پرچم قائم علیه السلام کشته شده، بلکه به خدا زیر پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله .»

ابو بصیر گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «ای ابو محمّد! آن کس که بر این امر (تشیّع) بمیرد، شهید است.»عرض کردم: «فدایت شوم! اگر چه در بستر بمیرد؟» فرمود: «اگر چه در بستر بمیرد، و محققا او زنده است (بعد از مرگ، و همچون شهیدان) روزی می خورد.»(2)

88. کنز جامع الفوائد: انس بن مالک گوید: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند از نور صورت علی بن ابی طالب علیه السلام هفتاد هزار فرشته آفریده که تا روز قیامت برای او و دوستانش طلب آمرزش می کنند.»حضرت علی علیه السلام نقل کند که سلمان فارسی گفت: «ای ابوالحسن! هیچ گاه بر رسول خدا وارد نشدی مگر اینکه آن حضرت، با دست مبارک خویش بین دو شانه من زد و فرمود: «ای سلمان! این و حزب او رستگارند.»(3)

89. اختصاص: حبیب سجستانی از حضرت باقر علیه السلام روایت کند که: «خداوند تبارک و تعالی فرماید: «هر آینه آزار می کنم هر رعیّتی را در اسلام که اطاعت کند از پیشوایی که از جانب خدا نباشد، اگرچه آن فرد رعیّت، خوب و

1- . مجمع البیان 9 : 238
2- . کنز جامع الفوائد

3- . كنز جامع الفوائد

پرهیزگار باشد، و هر آینه گذشت می کنم از هر رعیّتی که پیروی کند از پیشوای دادگری که از جانب خداست، اگرچه آن رعیّت ستمگر و بد باشد.»(1)

همین روایت را مرحوم صدوق در کتاب فضائل الشیعه از سجستانی نقل می کند، با اینفرق که آنجا به جای جمله «اطاعت کل امام» در هر دو جا، جمله «دانت لولایه کل امام» نوشته شده.(2)

90. اختصاص: ابو حمزه ثمالی گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «شمایید اهل ثنای خدا و سلامتی و درود او؛ و شمایید برگزیده رحمت خدا؛ و اهل توفیق و حفظ خدا؛ و اهل دعوت خدا به اطاعت از خودش. بر شما نه حسابی است و نه ترس و اندوهی.»

ابو حمزه گوید: و نیز از آن حضرت شنیدم کهمی فرمود: «به حفظ و ولایت خدایی، قلم (حساب و عقاب) از شیعه برداشته شده است.» و نیز می فرمود: «راستی من جمعی را می شناسم که خدا آنها را آمرزیده، از آنها خشنود شده، آنان را از هر بدی نگاهداری و مهربانی فرموده و به سوی هر امری که مایه رشد و پیشرفت است،راهنمایی و تأیید کرده وآنها را به نهایت درجه امکان بالا برده است.» سؤال شد: «یا ابا عبداللّه!آنها چه کسانی هستند؟» فرمود آنها شیعیان خوب ما هستند؛ شیعه حضرت علی علیه السلام .»

همچنین آن حضرت فرمود: «ما شاهد و گواه شیعیان خود هستیم، و شیعیان ما گواهان مردمند، و مردمان دیگر با گواهی شیعیان ما پاداش و عذاب می بینند.»(3)

توضیح: در مصباح گوید «آثرته» با مدّ الف یعنی او را برتری دادم، و «استأثر بالشی ء»، یعنی به آن امر استبداد جست. و نیز«اثره» بر وزن «قصبه» اسم است و در قاموس گوید اثره به ضمّ همزه، بزرگواری میراثی است و باقی مانده از دانش را نیز گویند، مانند «اُثره» و «إثاره»، و «آثر» یعنی برگزید، و «فلان اثیری» یعنی فلان

1- . اختصاص 259

2- . فضائل شيعه: 144
3- . فضائل الشيعه : ح 14

کس از دوستان خالص من است. بیشتر این معانی که ذکر شد، با این روایت مناسب است.

91. فضائل شیعه: ابن تغلب از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که به آن حضرت عرض کردم: «(معنی) «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ» {باز هم به عقبه تکلیف تن در نداد} (چیست؟)» فرمود: «هر که را خداوند به ولایت ما گرامی دارد، از عقبه بگذرد و آن عقبه ما هستیم که هر کس به ما تن در دهد، نجات یابد.» بعد از آن سکوت کرد و سپس فرمود: «آیا تو را به سخنی فایده نرسانم که بهتر از دنیا و آنچه که در اوست باشد؟»عرض کردم: «چرا، قربانت گردم! فرمود: «فَکُّ رَقَبَه»(1)، {بنده آزاد کردن است}، تمام مردم بنده دوزخند، غیر از تو و یارانت، چون خداوند عزوجل گردن های آنها را به ولایت ما خاندان از دوزخ آزاد کرده.»(2)

ابو عبداللَّه جدلی گوید: حضرت علی علیه السلام فرمود: «ای ابو عبداللَّه! آیا تو را با خبر نسازم از حسنه ای که هر کس آن را بیاورد، از هنگامه روز قیامت ایمن است، و گناهی که هر کس آن را بیاورد، خداوند او را به رو در آتش افکند؟»عرض کردمچرا. فرمود: «آن حسنه دوستی ما، و آن گناه دشمنی با ماست.(3)

ابو حمزه نیز گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «شما برای بهشتید و بهشت برای شماست؛ نام شما نزد ما صالح و مصلح است؛ شما اهل خشنودی از خدایید، زیرا خدا از شما خشنود است و فرشتگان برادران شما هستند وقتی در کار خیر کوشش کنند.»(4)

1- . بلد / 13
2- . فضائل شیعه: 150
3- . فضائل شیعه: 154 و 155
4- . فضائل شیعه: 154 و 155

و به همین سند حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خانه های شما برای شما بهشت است و قبرهایتان برای شما بهشت است؛ شما برای بهشت آفریده شدید و مسیر شما به سوی بهشت است.»(1)

92. کنز جامع الفوائد: میسره نقل می کند که از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «به خدا دیده نخواهد شد از شما در دوزخ (حتی) دو نفر، نه به خدا، حتی نه یکنفر.»عرض کردم: «اینکه فرمودی در کجای قرآن است؟»

یک سال گذشت و جوابی به من نفرمود. بعد از یک سال، یک روز با آن حضرت مشغول طواف بودم که فرمود: «امروز به من اجازه دادند که جواب آن سؤال تو را بگویم.» عرض کردم: «آن مطلب در کجای قرآن است؟» فرمود: «در سوره الرحمن، آنجا که می فرماید: {آن روز پرسش نشود از گناه او، (که شما باشید) از آدمی و پری. }(2)عرض کردم: «در این آیه کلمه «منکم» نیست، ولی شما الآن اضافه فرمودید.» فرمود: «اول کسی که این آیه را تغییر داد،«ابن اروی»(3) بود، زیرا این آیه دلیل محکمی بود علیه او و یارانش و اگر در این آیه کلمه منکم نباشد، کیفر خداوند از تمام بندگانش ساقط می شود، زیرا اگر در آن روز از گناه آدمی و پری سؤال نشود، پس چه کسی را کیفر دهد؟»(4)

93. تمحیص و ریاض الجنان: فرات بن احنف گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که ناگاه مردی از مخالفین و ملعونان، نزد آن حضرت آمد و گفت: «به خدا او را درباره شیعه اش به بدی گرفتار کنم» و گفت: «یا ابا عبداللّه !به من رو کن !» حضرت توجهی نفرمود. دوباره گفت: «به من رو کن !» باز هم نگاه نفرمود. بار سوم درخواست کرد. این بار حضرت فرمود: «توجّه کردم، بگو و هرگز حرف خوب

1- . فضائل شیعه: 154 و 155
2- . الرحمن / 36
3- . منظور از ابن اروی، عثمان است که حضرت او را به مادرش اروی، دختر کریز بن ربیعه نسبت داده است.
4- . کنز جامع الفوائد و تأویل الایات الظاهره : 617

نخواهی گفت.» آن مرد گفت: «شیعیان شما نبیذ(1) می نوشند.» حضرت فرمود: «نبیذ باکی ندارد. پدرم مرا خبر داد از قول جابر بن عبداللّه که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبیذ می نوشیدند.» آن مرد گفت: «مقصودم نبیذ نیست، بلکه منظور من شراب مست کننده است.» حضرت فرمود: «شیعیان ما پاک تر از آن هستند که شیطان در روده های آنها راه یابد و رخنه کند، و اگر یک فرد وامانده شکست خورده از آنها این عمل را انجام دهد، پروردگار مهربان و پیامبر با محبّت، در استغفار و طلب آمرزش و ولیّ همدمی کنار حوض دارد، ولی تو و یارانت در برهوت خشک بی آب و علف باشید.»

آن مرد سرافکنده و خاموش شد. بعد از مدتی گفت: «مقصود مست کننده نبود، بلکه منظورم شراب انگور بود.» حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خدا زبانت را بگیرد! چرا امروز ما را درباره شیعیانمان آزار می دهی؟ پدرم مرا خبر داد از حضرت زین العابدین علیه السلام از حضرت علیّ بن ابی طالب علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل، از خداوند عزوجل که فرمود: «یا محمد! همانا من ورود تمام پیامبران را به بهشت ممنوع ساختم تا تو و علی و شیعیانتان وارد شوید، مگر آن شیعه ای که مرتکب گناه کبیره شود و در عوض او را به ناراحتی و گرفتاری مالی یا ترس از حکومت ها مبتلا می سازم تا (از گناه پاک شود و) فرشتگان او را با روح و ریحان دیدار کنند و من بر اوخشمگین نباشم و این ابتلا باعث رهایی او از شر گناهش می شود. پس آیا در نزد دوستان و یاران تو چیزی از این هست؟ پس سرزنش کن یا دست بردار.»(2)

1- . نبیذ شراب است، ولی حتما اصحاب رسول خداشراب نمی نوشیدند. بنابراین مقصود از نبیذ در این روایت شراب نیست، بلکه به طوری که در مجمع البحرین می گوید، آبی که نمک آن زیاد بود را چند عدد خرما در آن می انداختند تا خوش طعم شود، و ضمنا به وسیله آن خرماها، آب صاف می شد و نمک ته نشین می گشت.
2- . تمحیص و ریاض الجنان : 407

توضیح: «رسیس» یعنی چیز ثابت و پایدار و کنایه از اعتیاد است یا چیز کمی که موجب حرام شود یا اوّل هر چیز را گویند. در قاموس گوید «رس» اوّل هر چیز است و از همان معنی است.«رسّ الحمی و رسیسها» یعنی ابتدای تب و «رسّ الاصلاح و الافساد و الحفر و الدّس»، یعنی ابتدای اصلاح و خرابکاری و کندن و توطئه چینی، و رسیس شی ء ثابت و ابتدای دوستی و تب را گویند. و گوید «الولیف» یعنی برقی که تابش و درخشندگی آن پشت سر هم است، مثل «ولوف» و یک نوع از دویدن را که پاها با یک دیگر به زمین برسد و همچنین آمدن دسته جمعی را ولیف گویند.(1) و «ولاف» و «مؤالفه» به معنی الفت یافتن و انتساب و خویشاوندی و اتصال است. و گوید «لأف الطعام» بر وزن منع، یعنی غذا را به خوبی خورد و «لفت الطعام لوفا» یعنی غذا را خوردم یا جویدم. و «لوف» گیاه یا غذاییرا گویند که کسی در آن میل نکند و کلأ «ملوف» یعنی گیاهی که باران او را شسته باشد. «فلم اودع» یعنی اگر دانستی آنچه را گفتم، پس اگر خواستی سرزنش کن و بر این ملامت کردن پایدار بمان تا عذاب شوی یا ملامت را ترک کن تا نجات یابی.

94. تمحیص: کنانی گوید: من و زراره خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم. حضرت فرمود: «آتش دوزخ نمی چشد کسی را که این امر (تشیّع) را وصف کند.» زراره عرض کرد: « بعضی از افرادی که امر تشیع را می ستایند، مرتکب گناهان کبیره می شوند» فرمود: «مگر نمی دانی آنچه را که پدرم در این باره می فرمود؟ پدرم می فرمود که اگر مؤمن یکی از این کارهای هلاکت بار را انجام دهد، خداوند او را به نوعی ناراحتی جسمی یا به ترس مبتلا می سازد تا وقتی که از دنیا بیرون می رود، از گناهانش نیز بیرون رود.»(2)

95. تمحیص: زکریا ابن آدم گوید: خدمت حضرت رضا علیه السلام مشرف شدم. فرمود: «ای زکریا ! قلم (حساب و عقاب) از شیعه علی علیه السلام برداشته شده است.»عرض کردم: «فدایت شوم، به چه جهت؟» فرمود: «بدان جهت که در

1- . قاموس 3 : 206
2- . تمحیص : 408

زمان حکومت های باطل،آنها را عقب انداختند و آنها همیشه بر جان خود میترسیدند و بر پیشوای خود نیز بیمناک بودند. ای زکریا! هیچ کدام از شیعیان علی علیه السلام نیستند که در روز مرتکب گناهی شوند، مگر اینکه در شب غم و غصّه برایش پیش آید تا گناهش پاک شود. پس چگونه قلم بر او جاری شود.»(1)

96. امالی طوسی: هاشم بن سعید و سلیمان دیلمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کنند که فرمود: «با پدرم می رفتم تا رسیدم بین قبر و منبر (رسول اللّه صلی الله علیه و آله). جمعی از دوستان پدرم آنجا بودند. پدرم کنار آنها ایستاد، بر آنها سلام کرد و فرمود: «به خدا من شما را دوست دارم و بوی شما و جان های شما را دوست می دارم. پس در این امر ما را به پارسایی و کوشش یاری کنید، زیرا شما هرگز به ولایت ما نمی رسید، مگر به پارسایی و کوششو هر کس دنبال پیشوایی را می گیرد، باید همچون او عمل کند.»

سپس فرمود: «شما پاسبانان خدایید؛ شما شیعه خدایید؛ شمایید پیشتازان نخستین و پیشتازان آخرین؛ شمایید پیشی گیرندگان در دنیا به سوی دوستی ما و پیشی گیرندگان در آخرت به سوی بهشت. ما به ضمانت خداوند عزوجل و ضمانت رسول خدا صلی الله علیه و آله بهشت را برای شما تضمین کردیم. شمایید طیبین (پاکیزه ها) و زن های شما طیّبات هستند. هر مرد مؤمن صدّیق است و هر زن مؤمن حوریّه. بارها حضرت علی علیه السلام به قنبر می فرمود: «مژده باد تو را! شاد شو و مژده ده! به خدا سوگند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت بر تمام امّتش خشمگین بود، مگر بر شیعه.

راستی هر چیزی را دستگیره است و دستگیره دین، شیعه است، و هر چیزی را شرفی است و شرف دین، شیعه است. بدان که هر چیزی را پیشوایی است و پیشوای زمین، زمینی است که شیعه در آن ساکن است. بدان که هر چیزی را شهوت و خواسته ای است و شهوت دنیا، سکونت شیعه در آن است.به خدا اگر از شما کسی در زمین نباشد، گیاهی نمی روید، و آنان را بهره ای در دنیا نخواهد بود.به خدا هر

1- . تمحیص : 408

مخالف (با ما) اگر چه عبادت کند و کوشا باشد، به این آیه شریفه منسوب است: «عامِلَهٌ ناصِبَهٌ تَصْلی ناراً حامِیَه»، {و همه کارشان رنج و مشقت است، و پیوسته در آتش دوزخ معذبند.}(1)به خدا مخالف ما هیچ دعای خیری نمی کند، مگر اینکه دعای او درباره شما مستجاب می شود، و از شما کسی دعا نمی کند، مگر اینکه از سوی خداوند صد برابر شود، و از خدا چیزی نمی خواهد، مگر اینکه از جانب خدا صد چندانش دهند، و عملی را انجام نمی دهد، مگر آنکه آنقدر زیاد شود که چندانش به شماره نگردد.به خدا روزه دارِ شما در باغ های بهشت می گردد، و به خدا حاجی و معتمر (کسی که عمره انجام می دهد) شما از مخصوصان خدایید. همه شما اهل دعوت خدایید و اهل پاسخ به دعوت او هستید. بر شما ترسی نیست و اندوهی ندارید، همه شما در بهشت هستید. پس برای رسیدن به مقامات آن بر یکدیگر رقابت جویید.به خدا سوگند بعد از ما، هیچ کس از شیعیان ما به عرش خدا نزدیک تر نخواهد بود. خوشا به سعادت شیعیان ما! چه زیباست رفتار خدا با آنها!به خدا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «شیعیان ما از قبرهای خود بیرون می آیند با صورت های نورانی و چشم های روشن، و از عذاب قیامت امان گرفته اند. مردم می ترسند، ولی آنها ترس ندارند؛ مردم محزونند و آنها را اندوهی نیست.به خدا هیچ کدام از شما به سوی نماز نمی رود، مگر اینکه فرشتگان از پشت سر، گرد او را می گیرند و برای پیروزی و موفقیت او دعا می کنند تا از نماز فارغ شود. بدان که هر چیزی نخبه و خلاصه ای دارد و نخبه فرزندان آدم، محمّد صلی الله علیه و آله و ما و شمایید.»سلیمان گوید: عیثم بن اسلّم چند جمله دیگر بر این روایت افزوده است و می گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «اگر از شما شیعیان در زمین کسی نمی بود، بهشت زینت نمی گرفت؛ حوّا آفریده نمی شد؛ رحم و کودک نبود؛ و حیوانی نمی چرید.به خدا که خداوند بیش از ما، شما را دوست دارد.»(2)

1- . غاشیه / 3 - 4
2- . امالی طوسی 2 : 232

97. کتاب زیدنرسی: راوی گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: «یکی از دوستان عارف و شناسای شما، شراب می نوشد و مرتکب گناهان هلاکت بار می شود. آیا از او بیزاری جوییم؟» فرمود: «از کار او بیزاری کنید، نه از خودش. او را دوست بدارید و کارش را دشمن باشید.»عرض کردم: «می توانیم او را فاسق و فاجر بنامیم.» فرمود: «نه، فاسق و فاجر آن کافری است که ما را انکار می کند و دشمن دوستان ما است. خداوند نخواسته دوست ما فاسق و هرزه باشد. اگرچه هر عملی را انجام دهد،ولی شما او را فاسق العمل و هرزه کار بگویید، مؤمن النفس و پلید کردار، پاک جان و پاک بدن بدانید.به خدا دوست ما از دنیا نرود مگر اینکه خدا و پیامبرش و ما از او راضی باشیم. خداوند او را با همه گناهانش محشور سازد، با صورت سفید، با عورت پوشیده و آسوده خاطر. ترس و اندوهی بر او نیست، زیرا از دنیا بیرون نمی رود مگر اینکه از گناهان پاک می شود یا با گرفتاری مالی یا جانی یا گرفتاری دیگری در مورد فرزند یا مرض و کسالت. و پست ترین چیزی که دوست ما با ابتلا به آن از گناه پاک می شود، مناظر وحشتناک است که خدا در خواب به او نشان می دهد و صبح، با حزن و اندوه بیدار می شود و این خواب ترسناک، کفاره گناه او می شود، یا ترسی که از حکومت های باطل در دل او جا می گیرد ، یا اینکه دم مرگ، جانش به سختی گرفته می شود. پس خدا را ملاقات می کند، در حالی که از گناهان پاک است و خاطرش به محمّد صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام آسوده است. سپس پیشاپیش او یکی از دو امر است: رحمت واسع خداوند که از گناهان تمام مردم زمین به مراتب وسیع تر است؛ و شفاعت محمّد صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام که اگر رحمت واسع خداوند او را نگیرد، شفاعت پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام او را دریابد و آنگاه مشمول رحمت واسع خدا شود.»(1)

98. محاسن برقی: سلیمان بن خالد گوید: من در کجاوه خود مشغول قرآن خواندم بودم که حضرت صادق علیه السلام فریاد زد: «ای سلیمان، بخوان !» و من

1- . کتاب زید نرسی

این آیات آخر سوره تبارک را می خواندم: «وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاما»، {و آنان هستند که با خدای یکتا کسیرا شریک نمی خوانند و نفس محترمی را که خدا حرام کرده به قتل نمی رسانند و هر گز گرد عمل زنا نمی گردند که هر که این عمل کند، کیفرش را خواهد یافت.} حضرت فرمود: «این آیه درباره ماست. بدان به خدا سوگند ما را پند می دهی و خدا می داند ما زنا نمی کنیم. ای سلیمان، بخوان! خواندم تا به این آیه رسیدم: «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَنات»، {مگر آن کسانی که از گناه توبه کنند و با ایمان به خدا، عمل صالح به جای آرند، پس خدا گناهان آنها را بدل به ثواب گرداند.}(1) فرمود: «صبر کن! این آیه درباره شماست. بنده مؤمن را روز قیامت می آورند تا در مقابل خداوند عزوجل می ایستد، و خداست که متصدی حساب او می شود، او را بر گناهان خویش یکی بعد از دیگری آگاه می سازد و می فرماید: «فلان روز در فلان ساعت، فلان عمل را انجام دادی!» عرض می کند: «پروردگارا! می دانم.»تا آنجا که او را بر همه گناهانش آگاه می سازد. عرض می کند: «پروردگارا! می دانم.» آنگاه می فرماید: «این گناهان را در دنیا پنهان کردم و امروز می بخشم؛ گناهان بنده مرا به ثواب تبدیل کنید.»

آنگاه حضرت فرمود: «در آن وقت نامه عمل او را به مردم نشان می دهند. مردم می گویند: «سبحان اللّه! این بنده خدا حتی یک گناه هم انجام نداده است؟»این همان گفتار خداوند متعال است: {خدا گناهان آنها را بدل به ثواب گرداند.}(2)

مؤلف: روایات زیادی از این مقوله در کتاب «معاد، باب: حوض، شفاعت و احوال مؤمنین و گنهکاران در روز قیامت» و دیگر باب های معاد و همچنین در «باب فضائل ائمه علیه السلام »قبلا بیان شده است.

1- . فرقان / 70
2- . محاسن برقی: 170

ص: 201

1. قرب الاسناد: ابن صدقه از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «شیعیان ما را در این موارد آزمایش کنید: در اوقات نماز که چگونه آن را حفظ می کنند؛ در نگهداری اسرار و رازهای ما در برابر دشمنانمان؛ و در این باره که چگونه اموال و دارایی شان که با برادران خود در راه ما همراهی می کنند.»(1)

2. خصال: عمرو بن ابی مقدام از پدرش گزارش کند که حضرت باقر علیه السلام به من فرمود: «ای ابو المقدام! همانا شیعیان علی علیه السلام رنگ پریده، لاغر اندام و پژمرده اند؛ لب هایشان خشک و شکم هاشان به پشت چسبیده، رنگشان دگرگون و صورت هایشان زرد است؛ چون شب فرا رسد، زمین را بستر سازند و پیشانی را بر آن نهند؛ زیاد سجده کنند؛ اشک ریز و اهل دعا و گریه زیاد باشند؛ مردم شادند و آنها اندوهگین.»(2)

مانند همین روایت را «فلاح السائل» نیز آورده است.

1- . قرب الاسناد: 52
2- . خصال 2 : 58

توضیح: «زمین را بستر خود سازند»، یعنی به جای خوابیدن بر زمین، بر آن سجده می کنند. یا اینکه خواب آنها روی زمین است، نه در بستر نرم، و زمین را با پیشانی استقبال می کنند ، یعنی برای سجده کردن.

3. عیون اخبار الرضا: حضرت رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی! خوشا به حال آن کس که تو را دوست دارد و تو راباورکند. و وای بر آن کس که دشمن تو باشد و تو را دروغ داند. دوستان تو در آسمان هفتم و طبقه هفتم پایین زمین و مابین این دو شناخته شده اند. آنها اهل دین و پارسایی و سیمای زیبا و فروتنی برای خداوند عزوجل هستند؛ چشم هایی افتاده و دل هایی ترسناک از یاد خدا دارند. آنان حق ولایت تو را شناخته و زبانشان به فضیلت تو گویاست و چشم های آنها از جهت دلدادگی به تو و امامانی که از نسل تو هستند، اشک ریز است. آنچه را که خداوند در کتابش به آنها امر فرموده و روش پیامبر آنان را به او راهنمایی فرموده،باور دارند و بدانچه پیشوایان و صاحبان امر آنان را فرمان دهند، عمل کنند؛ با هم پیوسته اند و از یکدیگر نمی بُرند؛ دوست و دوستدار یکدیگرند و با هم دشمنی ندارند. همانا فرشتگان بر آنها درود می فرستند، دعای آنها را آمین می گویند و برای گناهکارانشان از خدا طلب آمرزش می کنند؛ فرشتگان به حضور آنها آیند و از فقدان آنها متوحش گردند تا روز قیامت.»(1)

توضیح: در نهایه گوید «سمت»، قیافه زیبا را گویند و از همین معنی است«فینظرون الی سمته و هدیه»، یعنی نگاه می کنند به قیافه زیبا و منظرش در دین، و «فلان حسن السّمت»، یعنی فلانی قصدش نیکوست. و در قاموس گوید «حنین» شوق و گریه شدید و خوشحالی و طرب یا صدای طربناک را گویند که از اندوه باشد یا خوشحالی، و «تحنّن» به معنی ترحّم است و گوید «دین» به کسر دال، پاداش و بندگی و اطاعت و افتادگی را گویند و نیز هر چیزی را که به وسیله آن

1- . عیون اخبار الرضا1 : 261

بندگی خدا شود دین گویند.و «دنته» یا «أدینه»، یعنی او را خدمت کردم و به او احسان کردم، و «دان یدین» یعنی خوار شد و اطاعت کرد.

4. ارشاد القلوب و امالی طوسی: روایت است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از شب های مهتابی،از مسجد به قصد رفتن به بیابان خارج شد. عده ای پشت سر حضرت حرکت می کردند،(حضرت آهسته کرد) تا آنها رسیدند. آن جناب ایستاد و فرمود: «شما چه کسانی هستید؟» گفتند: «شیعیان توایم یا امیرالمؤمنین!»حضرت در چهره های آنها دقیق شد و فرمود: «پس چرا چهره شیعه را در شما نمی بینم؟»عرض کردند: «یا امیرالمؤمنین! علیه السلام چهره شیعه چیست؟» فرمود: «رنگ زرد از بیداری شب ها؛ تاری دیدگان از گریه زیاد؛ پشت های خمیده از ایستادن؛ شکم های چسبیده به پشت از روزه؛ پژمردگی لب ها از دعای زیاد و گرد خشوع که بر آنها نمایان است.»(1)

در صفات شیعه همین روایت آمده است.

5. صفات شیعه: اصبغ بن نباته گوید: روزی حضرت علی علیه السلام (از خانه) بیرون آمد و ما عده ای (در منزل) جمع بودیم. فرمود: «شما چه کسانی هستید و برای چه جمع شدید؟»عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین! نفری چند از شیعیان توایم.» فرمود: «پس چیست مرا که رخساره شیعه در شما نمی بینم؟»عرض کردیم: «رخساره شیعه چگونه است؟» فرمود: «رنگ زرد از نماز شب؛ تاری دیدگان از خوف خدا؛ پژمردگی لب ها از روزه و آثار خشوع و شکستی که در آنها نمودار است.»(2)

توضیح: «حدب» به ضمّ حاء، جمع «احدب» است و حدب به حرکت حاء و دال، بیرون آمدن پشت و فرورفتگی سینه و شکم است.«علیهم غبره الخاشعین»، در بعضی از نسخه ها به جای غبره،«عبره» باعین آمده، یعنی گریه آنها و در بعضی از نسخه ها غبره نقطه دار است، یعنی خواری و ژولیدگی و گردآلود بودن آنها، و در

1- . ارشاد مفید: 114 و امالی طوسی 1 : 219 و صفات شیعه رقم 20
2- . صفات شیعه: 171

قاموس گوید «غبراء» سال خشک و قحطی و «بنو غبراء» یعنی فقرا و «مغبّره»جمعی را گویند که «یغبرون بذکر اللّه» یعنی تسبیح و تهلیل می گویند و صداشان را در خواندن تهلیلات و اذکار و اوراد تغییر می دهند. آنان را مغبّره نامیدند، زیرا آنها مردم را به «غابره»، یعنی سرای جاوید تشویق می کنند و در نهایه گوید «غبراءالناس» به مدّ الف، غبراء یعنی مردمان فقیر و به تمام محتاجان و نیازمندان بنو غبراء می گویند، گویا آنها منسوب به زمین و خاکند.

6. امالی طوسی: سلیمان بن مهران گزارش کند که خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم. چند نفر از شیعیان در محضرش بودند و آن حضرت می فرمود: «ای جمعیت شیعه !برای ما زینت باشید نه ننگ و عار؛ با مردم نیکو سخن گویید، زبانتان را حفظ کنید، و آن را جلوگیری کنید تا زیاده روی در گفتار و سخنان زشت نکند.»(1)

توضیح: «زینت ما باشید»، یعنی اهل پارسایی و پرهیزگاری و عمل صالح شوید تا زینت ما باشید، زیراخوبی پیروان، مایه زینت پیشرو است. دیگران او را ستایش می کنند و می گویند یارانش را نیکو ادب فرموده، ولی به عکس اگر پیروان کسی بدکار باشند، مایه ننگ رئیس خود هستند. غرض اصلی حضرت در این فرمایش، رعایت تقیّه و حسن معاشرت و رفتار با مخالفان است، یعنی طوری باید با آنها رفتار شود که آنان از پیشوایان ما نفرت پیدا نکنند و به آن بزرگواران بد نگویند، چون بعد از این جمله می فرماید«با مردم نیکو سخن گویید» و این روایت آیه ای از قرآن را تضمین فرموده و آن آیه این است : «وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً»(2)، {با مردم نیکو سخن گویید.} مرحوم طبرسی در تفسیر این آیه می فرماید که در کلمه «حسنا» اختلاف شده. بعضی گویند مقصود خداوند گفتار خوب و زیبا و خوی خوش است و این قول از ابن عباس است. و بعضی گویند مقصود، امر به معروف و نهی از منکر است و ربیع گوید حسنا یعنی معروف و گفتار خوش. و جابر در تفسیر این آیه از

1- . امالی طوسی 2 : 55
2- . بقره / 83

حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «با مردم به بهترینشکلیکه دوست دارید با شما حرف بزنند، سخن بگویید، زیرا خداوند دشمن می دارد کسیرا که زیاد لعنت کند، دشنام دهد، مؤمنان را طعنه زند، هرزه باشد و هرزه گری کند، و همچنین گدایی که در گدایی زیاد اصرار ورزد. و خداوند دوست می دارد آدم شکیبا و عفیف را که خود را به عفت وادارد.»

بعلاوه در این آیه شریفه از جهت دیگری نیز اختلاف شده است. بعضی گفته اند این دستور عمومیت دارد و درباره مؤمن و کافر باید رعایت شود. بنا بر آنچه که از حضرت باقر علیه السلام روایت شده و بعضی گویند، مخصوص مؤمنین است و آنها که می گویند دستور عمومی است باز چند دسته شده اند: عده ای می گویند این آیه به آیه دیگری که دستور شمشیر زدن و مبارزه با کفار می دهد، نسخ شده است.بنابراین دستور حسن گفتار، مخصوص مؤمنین می شود. و روایتی هم به این مضمون از حضرت صادق علیه السلام رسیده است، ولی بیشتر آنها می گویند که دستور حسن گفتار نسخ نشده، زیرا مانعی ندارد که نسبت به کفار هم دستور جنگ باشد، ولی در عین حال دستور حسن گفتار هم در دعوت آنها به سوی ایمان باشد. چنانچه خداوند متعال می فرماید: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَن»، {(ای رسول ما) خلق را با حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق مبارزه کن.}(1) و در آیه دیگر می فرماید: «وَ لا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَیَسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَیْرِ عِلْم»، {شما مؤمنان دشنام به آنان که غیر خدا را می خوانند مدهید تا مبادا آنها نیز از روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام دهند. }(2)پایان گفتار طبرسی (ره)(3)

مؤلف: مقصود اصلی از فرمایش حضرت در این روایت، حسن گفتار با دشمنان است از روی تقیّه و همچنین مقصود حضرت از نگهداری زبان، نگهداری آن

1- . نحل / 125
2- . انعام / 108
3- . مجمع البیان 1 : 149

است از هر چه که خلاف تقیّه باشد و فضول، سخنان زائد است و آنچه را که بهره ای در گفتنش نیست. در مصباح گوید «فضل» یعنی زیادی و جمع آن «فضول» است مثل «فلس» و «فلوس»، و گاهی لفظ جمع به جای مفرد استعمال می شود، یعنی مثلا فضول به چیزی می گویند که خیری در او نیست و فضولی به کسی می گویند که به کار بی فایده مشغول باشد.

7. امالی طوسی: جابر روایت کند که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «همانا شیعه ما کسی است که مطیع خداوند عزوجل باشد.»(1)

8. خصال: معاویه بن وهب گزارش کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «شیعه بر سه گونه است: دوست خالص که او از ماست؛ کسی که خود را با وابستگی به ما زیور دهد و ما برای او زینت باشیم؛ و کسی که به نام ما از مردم (بکند و) بخورد و هر کس ما را وسیله معاش خویش قرار دهد، فقیر شود.»(2)

توضیح: «زیور گرفتن به آنها»، آن است که انتساب به آنها و دوستی آنان را مایه زینت و افتخار خود در بین مردم قرار دهد و البتّه زینتی بالاتر از این نیست، و «خوردن به وسیله آنها»، آن است که اظهار دوستی آنان و پخش علوم و اخبار و روایات آنان را وسیله به دست آوردن روزی و جلب منفعت از مردمان قرار دهد، ولی نتیجه اش عکس شده و همین باعث فقر آنها شود، و دسته اول آنهایند که آن بزرگواران را در راه خدا و برای خدا دوست دارند و چنین کسی در دنیا و آخرت ناجی خواهد بود.

9. بصائر الدرجات: مرازم نقل کند که وارد مدینه شدم. در خانه ای که سکونت کردم، کنیزی بود که زیبایی اش مرا به شگفت آورد. به فکر افتادم از او کام بگیرم، ولی او موافقت نکرد. شب بعد از وقت نماز عشاء که منزل آمدم و در زدم، همان زن در را باز کرد.بی درنگ دست به سینه اش زدم، کنیز (دوید) و پیش از من

1- . امالی طوسی 1 : 279
2- . خصال 1 : 51

رفت و من وارد شدم. فردا صبح وقتی محضر حضرت ابوالحسن علیه السلام مشرف شدم، فرمود: «ای مرازم! شیعه ما نیست کسی که در خلوت دلش پارسا نباشد.»(1)

10. محاسن برقی: خطّاب و مصعب بن عبداللَّه کوفی گفتند که سدیر صیرفی بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد. عده ای از اصحاب آن حضرت نیز در خدمتش بودند. حضرت فرمود: «ای سدیر! همیشه شیعیان ما در پناه رعایت و حفظ و پوشش و عصمت (خدا) هستند، تا وقتی درباره خود از نظر روابطی که با خدای خویش دارند، خوشبین باشند،درباره پیشوایان خود درست فکر کنند، به برادرانشان نیکی کنند، بر ناتوانشان عطوفت ورزند و بر تنگدست آنها تصدق کنند. ما شما را به ستمگری فرمان ندهیم، ولی شما را به پارسایی فرمان دهیم، پارسایی، پارسایی، و همدردی، همدردی با برادرانتان. همانا دوستان خدا از روزی که خدا آدم علیه السلام را آفریده، همچنان ضعیف و اندک هستند.»(2)

11. تفسیر امام حسن عسکری: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «ای جماعت شیعیان! از خدا بترسید، زیرا بهشت از دست شما نمی رود، اگرچه کردار زشتتان شما را در رسیدن به آن تنبل سازد. بنابراین در رسیدن و به دست آوردن درجات بهشت بر یکدیگر رقابت جویید.» کسی از آن حضرت سؤال کرد: «آیا کسی از دوستان شما و دوستان علی علیه السلام وارد دوزخ می شود؟» فرمود: «هر کس جانش را با مخالفت محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام آلوده سازد، کارهای حرام را انجام دهد، مؤمنین و مؤمنات را ستم ورزد و با برنامه و مرام دین مخالفت کند، روز قیامت کثیف و آلوده خواهد بود. محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به او می گویند: «فلانی! تو کثیفی و لیاقت همراهی با موالیان و سروران خود را نداری، و همچنین شایسته آغوش حوریّه های زیبا نباشی و با فرشتگان مقرب سازگاری نداری. به آنچه در آنجاست نمی رسی مگر اینکه خویش

1- . بصائر الدرجات: 247
2- . محاسن برقی: 158

را از آنچه اینجا داری پاک سازی، یعنی گناهانت شسته شود، او را به طبقه بالای دوزخ می برند تا کیفر بعضی از گناهان خویش را ببیند.

برخی از آنها به کیفر گناه خود مبتلا به شداید و گرفتاری های محشر می شوند.سپس سروران و موالیان آنها بعضی از بهترین شیعیان خود را سراغ آنها می فرستند و آن مبتلایان را از گوشه و کنار برچینند،آن طوری که پرنده دانه را برچیند. بعضی دیگر از آنها کسانی هستند که گناهشان کمتر از این دو دسته است و آنها با شداید دنیا و ابتلای به ناملایمات حکومت های وقت، و دیگران و آفات و امراض جسمی از گناه پاک می شوند تا وقتی سرازیر در قبر می گردند پاک باشند. بعضی از آنها مرگشان فرا می رسد، ولی هنوز گناهانشان تمام نشده، از این رو با سختی جان کندن تطهیر می گردند و اگر باز چیزی از گناه آنها باقیمانده باشد، وقت مردن دچار پریشانی شوند، به طوری که اطرافیان او کم شوند و از این جهت خوار جلوه کند و این کفاره گناهش باشد. باز اگر چیزی باقی بماند، مقداری کنار قبر معطل ماند و دفن جنازه اش مشکل شود، به طوری که مردم متفرق شوند و این نیز سبب پاکی از گناه است.

و اگر گناهانش بزرگ تر و بیشتر از این باشد، به عرصات و شداید روز قیامت مبتلا شود و اگر باز از آن بیشتر باشد، در طبقه بالای دوزخ تطهیر شود و این دسته از دوستان ما، گناهشان از دیگران بیشتر و عذابشان شدیدتر است. آنها شیعه ما نیستند، فقط در زمره دوستان مایند که دوستان ما را دوست دارند و با دشمنان ما دشمن هستند، همانا شیعه ما کسی است که دنبال ما بیاید، از آثار ما پیروی کند و به کردار ما اقتدا کند.»

امام علیه السلام فرمود: «مردی محضر مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد: «یا رسول اللّه ! فلانی به زن همسایه اش نگاه می کند و اگر از راه حرام لذتی برای او پیش آید، رعایت نمی کند.» رسول خدا صلی الله علیه و آله در خشم شد و فرمود: «او را نزد من بیاورید. دیگری عرض کرد: «یا رسول اللّه ! او از شیعیان شماست و از کسانی که معتقد به ولایت شما و علی علیه السلام است و از

دشمنان شما بیزار و متنفّر است.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نگو او از شیعیان ماست، اگر چنین ادعایی کند دروغ گفته است.همانا شیعه ما کسی است که دنبال ما بیاید و ما را در کردار پیروی کند و آنچه که تو نسبت به این مرد گفتی، از کردار ما نیست.»

محضر مقدس امیر مؤمنان، پیشوای متقیان، سرور دین و پیشرو مردان ممتاز و رجال شایسته راستین و جانشین فرستاده پروردگار جهانیان عرض کردند: «فلانی با گناهان هلاکت بار، بر خود ستم کرده و در عین حال از شیعیان شماست.» حضرت فرمود با این جمله، یک یا دو دروغ برای تو نوشتند. اگر با ارتکاب گناهان بر خود ستم کرده ولی ما را دوست می دارد و با دشمنان ما دشمن است، یک دروغ، زیرا او از دوستان ماست نه از شیعیان ما (و تو گفتی از شیعیان ماست) و اگر دوستان ما را دوست دارد و با دشمنان ما دشمن است و چنانچه تو گفتی گناه و ظلم به نفس ندارد، باز یک دروغ گفتی، زیرا او در گناه زیاده روی ندارد و اگر واقعا در گناه زیاده روی می کند و ما را دوست ندارد و با دشمنان ما دشمن نیست، پس دو دروغ گفتی.»

مردی به زن خود گفت: «برو خدمت حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و از طرف من از او سؤال کن که آیا من از شیعیان آنها هستم یا نه.» آن زن خدمت حضرت زهرا علیها السلام آمد و پرسید. حضرت فرمود: «به شوهرت بگو اگر بدانچه ما فرمانت دادیم عمل می کنی و از آنچه تو را نهی کردیم خودداری می کنی، تو از شیعیان مایی، و الا نه.» زن بازگشت و جریان را به شوهرش گفت. مرد تا شنید، گفت: «وای بر من! کیست که بتواند از گناه و لغزش جدا شود؟ در این صورت من در دوزخ جاوید و همیشگی هستم، زیرا با این بیان که حضرت فرموده، من شیعه آنها نیستم و هر کس شیعه اهل بیت نباشد، در آتش دوزخ مخلّد است.»

زن دوباره خدمت حضرت زهرا علیها السلام آمد و سخن شوهرش را عرض کرد. حضرت فرمود: «به او بگو چنین نیست. شیعیان ما بهترین مردم بهشت هستند و هر کس که ما را دوست دارد، دوستدار دوستان ما و دشمن دشمنان ماست و با دل

و زبان تسلیم ماست، اگر مخالفت دستورات ما کند، از شیعیان ما نیست، ولی بااین وضع آنها نیز اهل بهشت هستند.امّا بعد از اینکه با ابتلای به مصیبت های دنیا یا گرفتاری در عرصات قیامت و مشکلات گوناگون آن روز یا رفتن در طبقه بالای دوزخ از گناهان پاک شود و وقتی پاک شد، چون از دوستان ماست، او را نجات می دهیم و او را به جایگاه خود منتقل می سازیم.»

مردی به امام حسن علیه السلام عرض کرد: «من از شیعیان شمایم.» حضرت فرمود: «ای بنده خدا! اگر در اوامر و نواهی ما مطیع ما هستی، راست گفتی و اگر چنان نیستی، دیگر با ادعای مقام شریف و بزرگی که اهل آن نیستی، بر گناهان خود نیفزا. به ما نگو که من از شیعیان شمایم، بلکه بگو از وابستگان و دوستان شما و دشمن دشمنان شما هستم. در عین حال تو در خیری و به سوی خیر.»

مردی به حضرت حسین علیه السلام عرض کرد: «ای پسر پیامبر! من از شیعیان شمایم.» فرمود: «از خدا بترس و چیزی را ادعا نکن که خدا بگوید دروغ گفتی و با این ادعا گناه کنی. همانا شیعه ما کسی است که دلش از هر گونه غشّ و کینه و دغل پاک باشد. ولی بگو من از وابستگان و دوستان شمایم.»

مردی به حضرت زین العابدین علیه السلام عرض کرد: «ای پسر پیامبر! من از شیعیان خالص شمایم.» حضرت فرمود: «بنده خدا!بنابراین تو همچون ابراهیم خلیل علیه السلام هستی که خدا درباره اش فرموده«وَ إِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْراهِیمَ إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیم»، {و از پیروان او به حقیقت ابراهیم (خلیل) بود که او از جانب خدا با قلبی پاک و سالم (از شرک) به دعوت خلق آمد.}(1) اگر دل تو همچون دل اوست، از شیعیان مایی و اگر دلت چون او از دورویی و کینه پاک نیست، از دوستان مایی و اگر متوجه باشی که در این ادّعا دروغ می گویی، تا آخر عمر به کیفر این دروغی که گفتی، به مرض فلج یا خوره مبتلا گردی.»

1- . صافات / 83 - 84

دو نفر به یکدیگر تفاخر می کردند. یکی از آن دو به دیگری گفت: «آیا به من فخر می کنی و حال آنکه من شیعه خاندان پاک محمّد صلی الله علیه و آله هستم؟»حضرت باقر علیه السلام که از نزدیک سخنان آن دو را می شنید،به او فرمود: «ای بنده خدا !به خدای کعبهکهتو را بر او فخری نیست، بلکه خود را فریب دادی و دروغ گفتی.»سپساو را با این سؤال آزمایش فرمود: «مال و ثروتی که خودت به دست آوردی را دوست داری خودت از آن استفاده کنی یا برادران مؤمنت؟ (به تعبیر دیگر، اگر در راه خودت مصرف کنی خوشحال تری یا اینکه به مصرف برادران مؤمن برسانی.) عرض کرد: «خرج خودم می کنم.» فرمود: «بنابراین تواز شیعیان ما نیستی، زیرا ما خودمان، اگر مالمان را در راه وابستگان از برادران خویش صرف کنیم، برای ما بهتر است از اینکه به مصرف خود برسانیم (پس از شیعیان ما نیستی.) ولی بگو از دوستان شمایم و از کسانی که با دوستی شما، امید نجات دارم.»

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردند که عمّار دهنی، امروز برای شهادت نزد ابن ابی لیلی قاضی کوفه رفت. قاضی به او گفت: «برخیز و برو! ما گواهی تو را نمی پذیریم. زیرا تو رافضی هستی.» از این جمله بدن عمّار لرزید و گریه امانش نداد. قاضی چون چنین دید،به او گفت تو مردی دانشمند و اهل حدیثی، اگر از این نسبت ناراحت می شوی، اظهار برائت و بیزاری کن، بعد از آن از برادران ما خواهی بود.» عمّار گفت: «ای مرد! از آنچه تو خیال می کنی ناراحت نیستم، بلکه گریه من هم برای خودم هست و هم بر تو. اما بر خود می گریم زیرا تو مرا به مقام بلند با ارزشی نسبت دادی که من درخور آن نیستم، زیرا تو مرا رافضی دانستی، وای بر تو! حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «اول کسی که نام رافضی گرفتند، ساحران فرعون بودند که وقتی معجزه موسی را در عصای او دیدند،به او ایمان آوردند، پیرو او شدند و فرعون را رها کردند و در برابر ناراحتی ها و مشکلاتی که از فرعون به خاطر پیروی از حضرت موسی علیه السلام می دیدند، صبر می کردند و تسلیم بودند. چون آنها مرام فرعون را رها کرده بودند، از آن جهت

فرعون آنها را رافضه نامید.بنابراین رافضی کسی است که هر چه را که از نظر خداوند زشت است، رها کند و هر چه را خدا به او دستور داده، انجام دهد.با اینوصف در این زمان مثل این افراد کجاست؟

همچنین بر خود می گریم، زیرا می ترسم خدایی که از دل و نهاد من آگاه است، مرا عتاب کند که این نام شریف را به خود گرفتم و بگوید: «ای عمّار! آیا تو هر باطلی را رها کردی و هر طاعتی را آنچنان که فرمانت داده اند انجام دادی؟» آنگاه اگر خداوند بخواهد در مورد من مسامحه کند و گناهان مرا بیامرزد، این ادعای بیجا باعث شود که مرا از آن رتبه و مقام تنزل دهد و اگر بخواهد بررسی دقیق و محاسبه کامل فرماید، باز این داعیه سبب عذاب شدید خدا گردد، مگر اینکه سرورانم با شفاعت خود کمبودهای مرا جبران فرمایند.

و امّا گریه ام بر تو به خاطر دروغ بزرگی است که گفتی و مرا به غیر نام خودم نامیدی. ناراحتی من به خاطر عذاب خداست بر تو، زیرا شریف ترین و مقدس ترین نام ها را به دروغ بر من گذاشتی و اگر چنانچه این نام در نظر تو بدترین و زشت ترین نام ها باشد و از آن جهت مرا به آن نام نامیدی، چگونه بدن تو طاقت عذاب همین یک جمله سخنت را خواهد داشت؟»

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «اگر عمّار دهنی گناهش بزرگ تر از آسمان ها و زمین ها باشد، با همین چند جمله ای که به قاضی کوفه گفته است، گناه او پاک شده است و همین گفتار او، سبب مزید ثواب های او خواهد شد، تا آنجا که هر ارزن از ثواب های او، بزرگ تر از هزار برابر دنیا شود.»

به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردند: «مردی را در بازار دیدیم که فریاد می زد: «من از شیعیان پاک و خالص محمّد صلی الله علیه و آله و آل محمّد صلی الله علیه و آله هستم!» آن مرد پارچه ای را برای فروش در دست گرفته بود و مکرر فریاد می زد: «کیست که این پارچه را بیشتر بخرد؟» حضرت فرمود: «کسی که قدر خود را بشناسد و میزان شخصیت خویش را بداند، ضایع نگردد و گرفتار جهالت نشود. می دانید این شخص مانند کیست؟

همانند کسی که می گوید: «من مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمارم و با اینوصف کم فروشی می کند و عیب متاع خویش را از مشتری پنهان می سازد، یا اینکه جنسی را می خرد و با بیگانه که وارد نیست، مزایده می کند تا او را وادار به خرید کند، ولی تا آن بیگانه می رود و از خرید منصرف می شود ومی گوید من این جنس را بیشتر از این نمی خرم، یعنی کمتر از آن که در مزایده با بیگانه می خرید. آیا چنین کسی همچون سلمان و ابوذر و مقداد و عمار است؟ هرگز مانند آنها نباشد، ولی چه مانعی دارد چنین کسی بگوید من از دوستان محمّد صلی الله علیه و آله و آل محمّد صلی الله علیه و آله هستم از آنها که دوستان آنها را دوست و دشمنانشان را دشمن دارد.»

فرمود: «وقتی مأمون حضرت رضا علیه السلام را ولیعهد خود قرار داد، دربان آن حضرت آمد و عرض کرد: «جمعیتی دم در ایستاده اجازه می خواهند حضور شما مشرف شوند و می گویند ما از شیعیان علی علیه السلام هستیم.» حضرت فرمود: «من کار دارم، آنها را برگردان.» دربان آنها را برگرداند. آنها روز بعد آمدند و همچون روز گذشته خود را معرفی کردند. باز دربان آنها را برگرداند. آنها روز سوم و چهارم تا دو ماه هر روز می آمدند، ولی اجازه ملاقات نمی یافتند. بعد از دو ماه به دربان گفتند: «به آقای ما بگو که ما شیعیان پدر شما حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام هستیم و شما به ما اجازه ملاقات ندادید. دشمنان ما را به این جهت شماتت می کنند. ما برمی گردیم، ولی از شدت شرمندگی و خجلت از شهر و وطن خود آواره می شویم، زیرا دیگر نمی توانیم شماتت و سرزنش دشمنان را تحمل کنیم.» حضرت رضا علیه السلام به دربان فرمود: «به آنها اجازه ورود ده.» آنها وارد شدند و به آن حضرت سلام کردند، ولی حضرت نه جواب سلام فرمود و نه اجازه نشستن داد. آنان همچنان که ایستاده بودند،عرض کردند: «ای پسر پیامبر! این جفای بزرگ و استخفاف چیست؟ بعد از آن در بستن طولانی که دو ماه به ما اجازه ملاقات نفرمودی، دیگر برای ما چه می ماند؟» حضرت فرمود: «این آیه را بخوانید: «وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیر»، {و آنچه از رنج و مصائب

به شما می رسد، همه از دست اعمال زشت خود شماست، در صورتی که خدا بسیاری از اعمال بد را عفومی کند. }(1) من درباره شما از پروردگارم پیروی کردم و همچنین به رسول خدا و امیرالمؤمنین و پدران پاکم علیه السلام اقتداکردم. آنها شما را عتاب کردند، منهم پیروی کردم.»عرض کردند: «ای پسر رسول خدا! چرا؟»

فرمود: «زیرا شما ادعا کردید که شیعه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هستید.وای بر شما! شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام افرادی چون امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و ابوذر و سلمان و مقداد و عمّار و محمّد بن ابی بکر هستند که هیچ یک از فرمان های خدا را مخالفت نکرده و همچنین هیچ کدام از محرّمات او را انجام ندادند. شما هم می گویید ما از شیعیان آن حضرت هستیم، در حالی که در بیشتر اعمال مخالف او هستید و در بسیاری از واجبات کوتاهی می کنید، حقوق برادران دینی را سبک و کوچک می شمارید و جایی که مورد تقیّه نیست، تقیّه می کنید، ولی در مواردی که چاره ای جز تقیّه نیست، این وظیفه بزرگ را انجام نمی دهید. اگر به جای ادعای تشیع می گفتید که شما از وابستگان و دوستان آن حضرت هستید، دوستان او را دوست و دشمنانش را دشمن می دارید، من ادّعای شما را تکذیب نمی کردم و می پذیرفتم، ولی شما مقام بلندی را ادعا کردید که اگر کردارتان این گفته شما را تصدیق نکند، هلاک و نابود شدید، مگر اینکه خداوند با رحمت خویش تدارک فرماید.»

عرض کردند: «ای پسر پیامبر! ما از خدا طلب آمرزش می کنیم، از این گفته بیجا به سوی خدا توبه می کنیم و همچنان که مولای مان ما را آموخت،می گوییم ما دوستان شما و دوستان دوستان شما و دشمن دشمنان شماییم.» حضرت رضا علیه السلام فرمود: «خوش آمدید ای برادران و ای دوستان من! بالاتر بیایید، بالا بیایید، بالا بیایید!» سپس آنقدر آنها را بالا برد تا به خود چسباند.آنگاه از دربان خویش پرسید: «چند بار اینها را از در خانه بازگرداندی؟»عرض کرد شصت بار. فرمود:

1- . شوری / 30

«پس شصت بار پشت سر هم به خانه آنها برو،به آنها سلام کن و سلام مرا نیز برسان، زیرا اینها چون امروز توبه کردند، گناهانشان آمرزیده شد و چون دوست و وابسته به ما هستند، سزاوار و شایسته احترامند.بنابراین به ملاقات آنها برو و وضع زندگی آنها و خانواده شان را بررسی کن، خرج زندگی و خیرات و مبرات به آنها برسان و ناراحتی ها و مشکلات آنها را برطرف کن.»

و نیز فرمود: «مردیدر حالی که شاد و مسرور بود، خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام وارد شد. حضرت فرمود: «چیست که تو را شاد می بینم؟»عرض کرد: «ای پسر پیامبر! از پدر بزرگوارت شنیدم که می فرمود بهترین روزی که سزاوار است بنده خدا در آن روز شاد باشد، روزی است که توفیق خدمت و کمک و دستگیری از برادران مؤمن نصیب او گردد. امروز ده نفر از برادران فقیر و عائله مندم از فلان شهر و فلان شهر به قصد من آمدند و من به هر کدام از آنها بخششی کردم، از آن جهت خوشحالم.» حضرت فرمود: «به جان خودم سوگند تو شایسته این شادی هستی، اگر آن انفاقت را نابود نکرده باشی یا بعد از این در آینده آن را از بین نبری.» آن مرد عرض کرد: «چگونه آن را از بین ببرم و حال آنکه من از شیعیان خالص شما هستم؟»

حضرت فرمود: «احسانی که در حق برادران مؤمنت روا داشتی باطل ساختی.»عرض کرد: «چگونه باطل شد؟» فرمود: «این آیه قرآن را بخوان: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی»، {ای اهل ایمان صدقات خود را به سبب منّت و آزار تباه نسازید.}(1)عرض کرد: «ای پسر پیامبر! من به آنها که خدمت و نیکی کردم، نه منت گذاشتم و نه آزار دادم.» حضرت فرمود: «خداوند عزوجل می فرماید صدقات خود را به سبب منت و آزار تباه نسازید و نفرموده است با منت گزاردن بر آنها که در حقشان خوبی کردید یا آزردن همان ها، بلکه هر گونه آزردنی باعث تباه شدن آن احسان است. تو فکر می کنی آن جمعیتی که به آنها خوبی کردی،

1- . بقره / 264

آزارشان مهم تر است یا آزردن فرشتگان محافظ تو و فرشتگان مقربی که دور و برتو هستند یا آزردن ما؟» آن مرد عرض کرد: «این آزار بزرگ تر و مهم تر است.» حضرت فرمود: «بنابراین هم مرا آزردی و هم فرشتگان را و صدقه خود را تباه ساختی!»عرض کرد چرا؟ فرمود: «با همین گفته ات چون گفتی من از شیعیان خالص شمایم.»

سپس فرمود: «وای بر تو! می دانی شیعه خالص ما کیست؟»پاسخ داد نه. فرمود: «شیعه خالص ما حزبیل مؤمن، همان مؤمن آل فرعون و صاحب یس است که خداوند متعال می فرماید: «وَ جاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَهِ رَجُلٌ يَسْعى»، {مردی شتابان از دورترین نقاط شهر (انطاکیه) فرا رسید}(1) و همچنین سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار از شیعیان ما هستند. و تو خود را با این افراد برابر دانستی. در این صورت آیا ما و فرشتگان را آزار ندادی؟»

آن مرد عرض کرد: «طلب آمرزش می کنم از خدا و توبه می کنم. حالا چه بگویم؟» فرمود: «بگو من از وابستگان و دوستان شما، دشمن دشمنانتان و دوست دوستانتان هستم.» آن مرد عرض کرد: «پس چنین می گویم و چنین نیز هستم و از سخنی که شما و فرشتگان نپذیرفتند، توبه کردم. چون می دانم نپذیرفتن شما بدان معنی است که خداوند عزوجل نپذیرفته است.» حضرت جواد علیه السلام فرمود: «(چون توبه کردی) ثواب صدقات و احسانی که به برادرانت کردی بازگشت و نابودی آنها رفت.»

یوسف بن زیاد و علی بن سیّار گویند: شبی در طبقه بالای منزل امام حسن عسکری علیه السلام در محضر آن حضرت بودیم. در آن روزها که حکومت وقت آن جناب را نیز احترام می کرد و اطرافیان خلیفه هم احترام می کردند. در این اثناء فرماندار شهر، یعنی حکمران جسرین از جلو منزل آن حضرت عبور می کرد. مردی کت بسته هم با او بود و امام علیه السلام در جایگاه خویش کاملا بر خیابان مسلط

1- . یس / 20

بود. فرماندار تا چشمش به امام علیه السلام افتاد، به احترام آن حضرت از مرکب پیاده شد. حضرت به او فرمود: «به جای خود برگرد» و فرماندار پس از ادای احترام به امام علیه السلام ،عرض کرد: «ای پسر پیامبر! این مرد را امشب از پشت در دکان صرّافی گرفتم، به اتهام دزدی و اینکه می خواهد دکان را سوراخ کند و اشیای آن را به سرقت ببرد. برنامه من در این گونه موارد که کسی را به اتهام دزدی می گیرم،این است که بلافاصله او را پانصد تازیانه می زنم، قبل از آنکه افرادی بفهمند و بخواهند برای او وساطت کنند تا لااقل مقداری از کیفرش را ببیند، ولی امشب وقتی می خواستم این مرد را مجازات کنم، به من گفت از خدا بترس و خدا را بر خود خشمگین مساز، زیرا من از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام و از شیعیان این امام، یعنی پدر حضرت قائم علیه السلام هستم. من دست نگهداشتم و به او گفتم ما با هم از کنار منزل آن حضرت عبور می کنیم، اگر حضرت تو را به عنوان شیعه خود شناخت، رهایت می سازم، وگرنه دست و پایت را جدا می کنم، بعد از هزار تازیانه که بر بدنت خواهم زد. اکنون او را خدمت شما آوردم. آیا این همچنان که ادعا دارد از شیعیان حضرت علی علیه السلام هست یا نه؟»

حضرت فرمود: «پناه به خدا ! این مرد شیعه علی علیه السلام نیست و به خاطر این ادّعای بیجا و گمان بی موردی که نسبت به خود داشته، خداوند او را در چنگ تو قرار داده است.» فرماندار عرض کرد: «رنج مرا پایان دادی. هم اکنون پانصد تازیانه بر او می زنم و در این کیفر هیچ گناهی بر من نخواهد بود.» چون مقدار زیادی از آن حضرت دور شد، دستور داد آن مرد را به رو بر زمین انداختند و دو مأمور مجازات، یکی از جانب راست او و دیگری از جانب چپبر او گمارده و گفت که او را بزنند. مأمورین چوب های خود را بر پشت او فرود آوردند، ولی به جای اینکه به بدن او بخورد، بر زمین می خورد، به طوری که فرماندار ناراحت شد، مأمورین را نهیب زد و گفت: «زمین را می زنید؟چوب ها را به پشت او بزنید، نه بر زمین !» مأمورین با دقت بیشتری پشت او را هدف قرار می دادند، ولی دست آنها

لرزید و به جای آنکه چوب بر پشت متهم بخورد، به دست خود مأمورین خورد و فریاد آنها از درد بلند شد.

فرماندار گفت: «وای بر شما! آیا دیوانه شده اید؟ چرا یکدیگر را می زنید؟ این مرد متهم را بزنید.» گفتند: «ما چوب را بر پشت او فرود می آوریم، ولی دست ما می لغزد و در نتیجه چوب ها به بدن خود ما می خورد.» فرماندار چهار نفر دیگر از مأمورین خود را صدا زد، حالا جمعا شش نفر شدند و به آنها گفت اطراف این مرد را بگیرید.مأمورین دور او را گرفتند. دست ها بالا رفت و چوب ها بلند شد. این بار به جای این که چوب ها به متهم بخورد یا مثل دفعه قبل به بدن مأمورین اصابت کند،به خود فرماندار خورد، به طوری که از مرکبش به زمین افتاد و فریادش به هوا رفت: «مرا کشتید! خدا شما را بکشد!» مأمورین گفتند: «ما (به شما جسارت نکردیم)، چوب ها را به طرف او فرود آوردیم.» فرماندار چند مأمور دیگر را انتخاب کرد و به آنها دستور داد متهم را بزنند. این بار نیز خود فرماندار را زدند، باز فریادش بلند شد که چرا مرا می زنید؟ گفتند: «نه به خدا! ما این مرد را می زنیم.» فرماندار گفت: «اگر مرا نمی زنید، پس این جراحت ها و شکستگی های سر و صورت من از کجاست؟» گفتند دست های ما شَل باد اگر چوب را به سوی شما بلند کرده باشیم!»

مرد متهم بعد از این ماجراها، رو به فرماندار کرد و گفت: «ای بنده خدا! با این همه لطفی که خدا نسبت به من روا داشت، به طوری که دیدی تمام این ضربه ها خطا کرد و به من اصابت نکرد، آیا پند و عبرت نگرفتی؟ وای بر تو! مرا به سوی امام عسکری علیه السلام بازگردان و هر چه آن حضرت دستور فرمود در مورد من انجام ده.»

فرماندار او را نزد امام علیه السلام آورد وعرض کرد: «ای پسر پیامبر! جای بسی شگفتی است. شما تشیع این مرد را انکار فرمودید و معلوم است که هر کس پیرو شما نباشد، پیرو شیطان است و دوزخی خواهد بود، ولی با این وصف ما از این مرد معجزاتی دیدیم که جز پیامبران کسی یارای آن را ندارد.» حضرت فرمود: «(بر

سخن خود اضافه کن و) بگو یا جانشینان و اوصیای پیامبران.»عرض کرد: «یا اوصیا.» حضرت به فرماندار فرمود: «ای بنده خدا ! این مرد در ادعای خویش که گفته بود از شیعیان ماست دروغ گفت، دروغی که اگر توجه می داشت و از روی عمد گفته بود، تمام این آزارها و کیفر سخت تو را می دید و سی سال هم در زندان می ماند،ولی چون عمدا دروغ نگفته، مقصود دیگری داشته و بی توجه این کلمه را بر مقصود خود اطلاق کرده، خداوند بر او رحم فرمود. ولی تو ای بنده خدا ! بدان که خدا او را از تازیانه های تو نجات بخشید، زیرا او از وابستگان و دوستان ماست، امّا از شیعیان ما نیست.» فرماندار عرض کرد: «تمام اینها (وابسته، دوست، شیعه) در نظر ما برابر است و از نظر ما فرقی ندارد. حالا بفرمایید بین اینها چه فرق است؟»

امام علیه السلام فرمود: «فرقش این است که شیعیان ما آنهایند که از آثار ما پیروی می کنند و در تمام اوامر و نواهی از ما اطاعت می کنند. اینها شیعیان ما هستند، ولی کسانی که در بیشتر واجبات خدایی با ما مخالفت می کنند، از شیعیان ما نیستند.»

سپس حضرت به فرماندار فرمود: «تو نیز دروغ گفتی که اگر از روی عمد بود. خداوند تو را به هزار ضربه تازیانه و سی سال زندان مبتلا می ساخت.»پرسید: «چه بود دروغ من؟» فرمود: «همین که گفتی ما از این مرد معجزاتی دیدیم و حال آنکه معجزه ای نیست مگر از ما؛ ما هستیم که برای تصدیق موقعیت و روشن شدن شخصیت و شرفمان، خداوند برای ما معجزه قرار داده است. اگر گفته بودی در مورد این مرد معجزاتی دیدیم، راست بود و تو را انکار نمی کردیم، (مثل مرده زنده کردن حضرت عیسی). آیا مرده زنده کردن حضرت عیسی معجزه نبود؟ آیا آن معجزه از مرده بود یا از حضرت عیسی؟ آیا از خاک پرنده ساختن و پرواز دادن آن به اجازه پروردگار معجزه نبود؟ و آیا آن معجزه از پرنده بود یا از حضرت عیسی؟ آیا میمون شدن یک عده معجزه نیست؟ و آیا این اعجاز از میمون بود یا از پیامبر صلی الله علیه و آله ؟فرماندار عرض کرد: «از پروردگارم پوزش و آمرزش می خواهم و توبه می کنم.»

سپس امام علیه السلام به آن مردی که ادّعای تشیع کرده بود فرمود: «ای بنده خدا! تو از شیعیان حضرت علی علیه السلام نیستی، بلکه تو دوست آن حضرتی، زیراشیعیان علی علیه السلام کسانی هستند که خداوند عزوجل درباره آنها فرموده: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیها خالِدُون»، {و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند، آنان اهل بهشتند و پیوسته در بهشت جاوید و متنعّم خواهند بود.}(1)آنها افرادی هستند که خداوند را باور داشته باشند؛ او را به صفات خویش ستایند و از غیر صفاتش دور دانند؛ محمّد صلی الله علیه و آله را در گفتارش تصدیق و کردار حضرتش را تصویب کنند؛ علی علیه السلام را بعد از آن حضرت، بزرگ و پیشوا و بزرگوار و سترگ دانند؛ هیچ فرد از امّت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را با آن حضرت برابر ندانند و بلکه تمام افراد امت را نیز برابرش نسازند، بلکه آن جناب را بر همه امت برتر دانند، چنانچه آسمان برتر از زمین و زمین نیز برتر از ذرّه است. و شیعه علی علیه السلام آنهایی هستند که در راه خدا باکی ندارند از اینکه به مرگ دچار شوند یا اینکه مرگ دچار آنها گردد. و نیز شیعه علی علیه السلام کسانی هستند که برادرشان را (در نیازمندی های زندگی) بر خود مقدم می دارند، اگرچه خود فقیر و بینوا باشند. آنان افرادی هستند که خدایشان آنها را در گرد منهیّات نبیند، ولی در موارد امر و فرمان خود، آنها را گم نبیند.(دو جمله اخیر مبهم ترجمه شده) شیعیان علی علیه السلام آنهایند که در بزرگداشت برادران دینی خود به آن حضرت اقتداکرده اند.

این سخن را از خود نمی گویم، بلکه از زبان پیامبر خدا محمّد صلی الله علیه و آله می گویم که در تفسیر آیه ای که گذشت، در مورد کارهای نیک فرمود که یعنی همه واجبات را انجام دهند و بعد از توحید و اعتقاد به پیامبری و امامت، و بزرگ ترین واجبات ادای حقوق برادران دینی و خدایی و به کار بستن تقیّه از دشمنان خداوند عزوجل است.»(2)

1- . بقره / 82
2- . تفسیر امام حسن عسکری: 123 - 125

توضیح: فیروزآبادی گوید «طفس» به فتح طاء وفاء، نجاست است و اسم فاعل آن «طفس» بر وزن کتف به معنای نجس است. و فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که به راوی فرمود«پس آن یک دروغ است از تو»، یعنی دروغ گفتی که نسبت اسراف به او دادی، زیرا او مسرف نیست. و در قاموس گوید «غبن الشی ء» بر وزن فرح و مصدر آن «غبن» به سکون باء و غبن به فتح باء یعنی آن چیز را فراموش کرد یا از او غفلت ورزید یا در آن اشتباه کرد و غبن به فتح باء، به معنای ضعف و فراموشی است. و گوید «افرغه» مثل «فرّغه» یعنی آن را ریخت و «افرغ الدّماء» یعنی خون ها را روان ساخت، و «تفریغ الظروف» یعنی خالی کردن ظرف ها.«استفرغ» یعنی قی کردن و «استفرغ مجهوده»، یعنی تمام نیرویش را مصرف کرد، و «افترغت لنفسی ماء» یعنی آب را برای خود ریختم. و گوید«مضض» به فتح ضاء، درد مصیبت است و گوید «معرّه» به معنی گناه و آزار و غرامت و دیه و خیانت است.

فرمایش امام علیه السلام که فرمود«علی المنتحلین»یعنی آنهایی که ادعای تشیع دارند ولی شیعه نیستند، چه برسد به آنهایی که حقا شیعه باشند.«ما ذهبت» به صیغه متکلّم است، یعنی نرفتم.«ح-یث ذهبت» به صیغه مخاطب است، یعنی جایی که تو رفتی. و در قاموس گوید «کتف فلانا» بر وزن ضرب، یعنی دو دست او را با ریسمان به پشت او محکم بست. و گوید «بطحه» یعنی او را به رو افکند، پس به رو درآمد. و «مطبق» مثل اینکه نام زندان است، ولی در کتاب های لغت نوشته نشده و ممکن است معنی مطبق جنون مطبق، یعنی دیوانگی همیشگی باشد. و در قاموس گوید که«قرم»، سیّد و بزرگ را گویند و گوید «همام» بر وزن «غراب»، پادشاهی را گویند که همت او بزرگ باشد و نیز بزرگی که شجاع و با سخاوت باشد.

12. تفسیر امام حسن عسکری: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آنها که از ما اطاعت می کنند،خداوند گناهانشان را می آمرزد برای قدردانی از نیکوکاری شان.»عرض کردند: «یا امیرالمؤمنین! اطاعت کنندگان از شما چه کسانی هستند؟» فرمود: «کسانی که پروردگارشان را یکی بدانند و بدانچه شایسته خدایی

اوست، او را ستایش کنند؛ محمّد صلی الله علیه و آله پیامبرش را باور دارند؛ خدا را در انجام واجبات و ترک محرمات اطاعت کنند؛ اوقات خود را به یاد او و به درود بر پیامبر او محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش زنده دارند؛ بر خویشتن ازتنگ نظری و بخل بپرهیزند؛ و زکات (و سایر وجوه و مالیات دینی) خود را بپردازند و از پرداخت آن خودداری نکنند.»(1)

13. سرائر: محمد بن عمر بن حنظله گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «شیعه ما نیست کسی که به زبان بگوید، ولی با کردار و آثار ما عملا مخالفت کند. ولی شیعه ما کسی است که دل و زبانش موافق ما و در کردار و آثار، پیرو ما باشد. اینها شیعیان ما هستند.»

و ابو زید از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «شیعه ما نیست کسی که در شهر چند هزار نفری باشد و در آن شهر، کسی از او پارساتر هم زندگی کند.»(2)

14. مجالس مفید: جابر از حضرت باقر علیه السلام نقل می کند کهفرمود: «از جابر بن عبداللّه انصاری شنیدم که می گفت اگر سلمان و ابوذر زنده شوند و این افرادی را که امروز ادعای تشیع و پیروی و دوستی شما را دارند ببینند، خواهند گفت اینها دروغ می گویند و اگر این مدعیان تشیع امروزی سلمان و ابوذر را ببینند،می گویند آنها دیوانه هستند.»(3)

15. غیبت نعمانی: ابو خالد مکفوف از بعضی اصحابش نقل کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «سزاوار است کسی که در نهان ادعای تشیع می کند، در آشکار نیز نشانه ای بر ادعای خود بیاورد.»عرض کردم: «آن نشانه چیست؟» فرمود:

1- . تفسیر امام حسن عسکری: 330
2- . سرائر 2 : 639
3- . مجالس مفید: 133

«حلال خدا را حلال و حرام او را حرام بداند و چنین عمل کند و نمود عملش، ادعای درونش را تصدیق کند.»(1)

16. غیبت نعمانی: مردی از حضرت صادق علیه السلام گزارش کند که یکی از یاران به خانه آن حضرت آمد و عرض کرد: «فدایت شوم !به خدا سوگند من شما را دوست دارم و دوستان شما را نیز دوست دارم. ای آقای من، چقدر شیعیان شما زیادند!» حضرت فرمود: «نام آنها را بگو!»عرض کرد: «زیادند.» فرمود: «عددشان را بیان کن.»عرض کرد: «بیرون از شماره اند.» حضرت فرمود: «بدان که اگر تعداد آنها به بیش از سیصد و ده نفر برسد، همانا خواسته دیرینه شما انجام گردد، ولی (هنوز این عدد کامل نشده، زیرا) شیعه ما کسی است که صدایش از گوشش نگذرد؛ کینه و عداوتش از بدنش تجاوز نکند؛ ما را تا سر حدّ غلوّ نستاید؛ در راه ما با حکمرانی درنیفتد؛ با عیب گوی ما همنشینی و با بدگوی ما گفتگو نکند؛ و دشمن ما را دوست و دوست ما را دشمن ندارد.»

عرض کردم: «بنابراین با این افراد مختلفی که می گویند شیعه شما هستند چه کنم و درباره آنها چه بگویم؟» حضرت فرمود: «شناخته شوند، امتحان گردند و دگرگون شوند. بر آنها قحطی ها آید که نابودشان سازد و شمشیرهایی که آنان را بکشد و اختلاف عقیده و سخنی که پراکنده شان کند. همانا شیعه ما کسی است که همچون سگ (بر غریبان حمله نکند) و زوزه نکشد، همچون کلاغ طمع نورزد و گدای با دست نباشد، اگر چه از گرسنگی بمیرد.»عرض کردم: «فدایت شوم! مردمی با این خصوصیات را از کجا بیابم؟» فرمود: «در گوشه و کنار زمین. آنها دارای زندگی سخت هستند و خانه هایشان در نقل و انتقال است؛ کسانی هستند که اگر در جمع باشند، شناخته نشوند و اگر غایب باشند، جستجو نشوند. اگر مریض شوند، عیادت نگردند و اگر خواستگاری کنند، به ازدواج نرسند و اگر بمیرند، کسی بر جنازه آنها حاضر نشود. آنها افرادی هستند که در اموالشان به یکدیگر همراهی دارند

1- . غیبت نعمانی: 56

و در قبرها به زیارت هم می روند و دل های آنها با هم اختلافی ندارد، اگرچه شهرها و محل زندگی شان مختلف باشد.»(1)

و نیز ابراهیم بن مهزم از پدرش، از حضرت صادق علیه السلام مانند روایت قبلی را گزارش کرده و در این روایت حضرت اضافه فرموده: «(آنها کسانی هستند) که اگر مؤمنی را ببینند، گرامی اش دارند و اگر منافقی را ببینند، از او بپرهیزند، هنگام مرگ جزع ندارند و در قبرها به زیارت هم می روند...» تا آخر حدیث.(2)

توضیح: در قاموس گوید «ثلبه یثلبه» یعنی او را سرزنش و از او عیبجوییکرد. شرح سایر کلمات مشکل روایت،پیش از این گذشت.

17. رجال کشی: داود بن فرقد گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «همانا یاران من خردمند و پرهیزگارند.بنابراین هر کس اهل خرد و پرهیزگاری نباشد، از یاران من نیست.»(3)

18. رجال کشی: ابوالصباح کنانی گزارش کند که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «مردم کوفه ما را سرزنش می کنند و ما را «جعفری» می نامند.» حضرت خشمگین شد و سپس فرمود: «مسلّما یاران جعفر میان شما اندکند. چون یاران جعفر کسانی هستند که در نهایت پارسا هستند و فقط برای خدا کار می کنند.»(4)

19. رجال کشی: ابراهیم کرخی از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «در میان افرادی که خود را به تشیع نسبت می دهند، کسانی هستند که از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند.»(5)

20. رجال کشی: علی بن زید شامی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ، از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «خداوند متعال هر آیه ای را که

1- . غیبت نعمانی: 107
2- . همان: 108
3- . رجال کشی: 219

4- . رجال کشی: 220
5- . همان: 252 و 254

(در قرآن) در مورد منافقین نازل فرموده،درباره کسانی است که خود را (بی جهت) به تشیع نسبت می دهند.»(1)

21. بشاره المصطفی: عمر بن یحیی بن بسّام گزارش کند که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «سزاوارترین مردم به پارسایی، آل محمّد صلی الله علیه و آله و شیعیان آنها هستند تا سایر افراد به آنها اقتدا کنند.»(2)

22. بشاره المصطفی: یزید بن خلیفه روایت کند که ما در محضر امام صادق علیه السلام بودیم. حضرت به ما فرمود: «شما نگریستید آنجا که خدا نگریسته و برگزیدید آن را که خدا برگزیده؛ مردم دیگر به سوی راست و چپ رفتند، ولی شما آهنگ محمّد صلی الله علیه و آله را کردید. بدان همانا که شما بر راه روشن هستید. (خویشتن را) در این راه به پارسایی یاری کنید.»

وقتی که می خواستم از خدمتش مرخص شوم نیز فرمود: «هر کدام از شما را که خداوند امر تشیع را بدو شناسانده، برایش مهم نیست که مردم او را نشناسند، زیرا هر کس برای مردم کار کند، جزایش بر مردم است و هر کس برای خدا کار کند، ثوابش بر خداوند است.»(3)

23. صفات شیعه: ابو بصیر گزارش کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «شیعیان ما اهل پارسایی، کوشش، وفا، امانت، زهد و عبادتند؛ آنها مردمی هستند که در شبانه روز پنجاه و یک رکعت نماز می گزارند(4)، شب را به نماز می ایستند، روزها روزه دارند، زکات مال خویش را می پردازند، حج می کنند و از هر عمل حرامی دورند.»(5)

1- . رجال کشی: 252 و 254
2- . بشاره المصطفی: 171 و 175
3- . بشاره المصطفی: 171 و 175
4- . یعنی هفده رکعت نماز واجب و سی و چهار رکعت نافله در هر شب و روز می خوانند.
5- . صفات شیعه: 163

24. صفات شیعه: حضرت رضا علیه السلام فرمود: «شیعیان ما تسلیم اوامر ما، پیرو گفتار ما و مخالف دشمنان ما هستند. پس هر کس چنین نباشداز ما نیست.»(1)

25. صفات شیعه: ابن ابی نجران گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام شنیدم که می فرمود: «هر کس شیعیان ما را دشمن بدارد، با ما دشمن است و هر کس آنها را دوست بدارد، ما را دوست داشته، زیرا آنها از ما هستند و از سرشت ما آفریده شده اند. هر کس آنان را دوست بدارد از ماست و هر کس آنان را دشمن بدارد، از ما نخواهد بود. شیعیان ما به نور خدا نگاه می کنند، در رحمت خدا غوطه ورند و به کرامت خدا پیروزند. هیچ یک از شیعیان ما بیمار نمی شود، مگر اینکه ما نیز به بیماری او بیماریم، و اندوهگین نگردد مگر اینکه به اندوه او ما نیز اندوهناکیم، و مسرور نباشد مگر اینکه به سرور او ما همچنان شادیم، و هیچ یک از شیعیان ما از نظر ما پنهان نباشد هر کجا بوده باشد، در خاور زمین یا در باختر، هر کدام از شیعیان ما مدیون بمیرد، بدهی او به حساب ما خواهد بود و اگر ثروتی بگذارد، از آن ورثه است. شیعیان ما کسانی هستند که نماز را بپا می دارند، زکات می دهند، به زیارت خانه خدا می روند و مناسک حج را انجام می دهند، ماه رمضان را روزه می گیرند، اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را دوست دارند و از دشمنان آنها بیزارند. اینها اهل ایمان و تقوا و پارسایی و پرهیزگاری اند. هر کس آنان را رد کند، خدای را رد کرده و هر کس بر آنها طعن زند،به خدا طعن زده، زیرا آنها حقا بنده خدا و دوستان راستین اویند.به خدا هر کدام از آنها جمعیتی همچون دو قبیله ربیعه و «مضر» را شفاعت می کند و خدا هم به خاطر موقعیتی که شیعه ما نزد او دارد، شفاعت او را می پذیرد.»(2)

1- . همان: 163 و 166
2- . صفات شیعه: 163 و 166

26. صفات شیعه: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا شیعه علی علیه السلام نیست مگر آن کس که شکم و دامنش عفیف باشد، برای خدایش کار کند، به امید پاداش او باشد و از کیفر او بترسد.»(1)

27. صفات شیعه: محمد بن عجلان گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم. مردی وارد شد و پس از عرض سلام، حضرت از او پرسید: «برادرانت چگونه بودند؟» آن مرد از برادرانش ستایش و آنان را مدح کرد. حضرت فرمود: «دیدار ثروتمندان آنان از فقرایشان چگونه است؟»عرض کرد کم است. فرمود: «رسیدگی و همراهی ثروتمندان از فقیران در دارایی و پول خود چگونه است؟»عرض کرد شما مطالبی را می فرمایید و صفاتی را برمی شمرید که مردمی که نزد ما هستند، از آنها بی خبرند.» حضرت فرمود: «اینها چگونه می گویند شیعه ما هستند؟»(2)

28. صفات شیعه: جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «ای جابر! همانا شیعه علی علیه السلام کسی است که صدایش از گوشش، و کینه و عداوتش از بدنش تجاوز نکند، دشمن ما را نستاید، به او نپیوندد و با عیب گوی ما ننشیند. شیعه علی علیه السلام کسی است که همچون سگ زوزه نکشد و همچون کلاغ طمع نداشته باشد و گدایی نکند، گرچه از گرسنگی بمیرد. آنها زندگی متوسط و در سطح پایین دارند، خانه و مسکن معیّنی ندارند، اگر حاضر باشند، شناخته نشوند و اگر غایب باشند،از آنان خبری نگیرند و اگر مریض شوند، عیادت نگردند و اگر بمیرند، کسی بر جنازه شان حاضر نشود.آنها در قبرها به دیدار یکدیگر می روند.»عرض کردم: «این افراد را با این خصوصیاتی که فرمودید در کجا بجویم؟» فرمود: «در گوشه و کنار زمین و در بازارها (و خیابان ها). و این همان فرمایش

1- . صفات شیعه: 163 و 166
2- . همان: 166

خداوند متعال است: «أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرِین»(1)، {نسبت به مؤمنان سرافکنده و فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند.} (2)

29. صفات شیعه: مسعده بن صدقه گزارش کند که از حضرت صادق علیه السلام صفات و خصوصیات شیعه را پرسیدند. فرمود: «شیعه ما کسی است که هر چه را نیک می شمرد،پیش دارد و انجام دهد و هر چه را زشت می شمرد، درانجام آن دست نگهدارد؛ و نیکی را بروز دهد، و در کارهای خیر و مهم پیش تازد به خاطر رغبتی که به رحمت خدای بزرگ دارد. پس چنین فردی از ما و به سوی ما و با ماست هر کجا بوده باشیم.»(3)

30. صفات شیعه: حمران بن اعین از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «حضرت زین العابدین علیه السلام در خانه خود نشسته بود. ناگاه جمعی در خانه را کوبیدند و آن حضرت به کنیزی فرمود: «ببین کیست پشت در!» آنها از پشت در گفتند که جمعی از شیعیان شما هستیم. حضرت با شتاب از جا پرید، به طوری که نزدیک بود به زمین بیفتد. او با شتاب رفت و خودش در را باز کرد، ولی تا چشمش به آنها افتاد، برگشت و فرمود: «دروغ گفتند! پس کجاست جلوه خیر در صورت ها؟ کجاست اثر بندگی؟ کجاست نشانه سجده؟ همانا شیعیان ما به عبادت خدا و قیافه ساده و بی زیور شناخته می شوند؛ عبادت خدا بینی آنها را مجروح کرده و پیشانی و اعضای آنها که در موقع سجده روی زمین قرار می گیرد، پژمرده شده؛ شکم هایشان به پشت چسبیده و لب های آنها افسرده است؛ بندگی خدا صورت هایشان را دگرگون ساخته؛ بیداری شب ها و تشنگی روزهای داغ، بدن های آنها را بی فروغ و بی رمق ساخته؛ آنگاه که مردم در سکوتند تسبیح می گویند و آنگاه

1- . مائده / 54
2- . صفات شیعه: 169
3- . صفات شیعه: 171 و 177

که دیگران خوابند، نماز می گزارند و گاهی که مردم شادند، آنان اندوهناکند؛ آنان به زهد و پارسایی شناخته می شوند، سخنشان رحمت و اشتغال آنها به بهشت است.»(1)

توضیح: «اناف» همچون «انوف» جمع انف به معنی بینی است و جراحت آن یا به خاطر سجده زیاد است، زیرا مستحب است در حال سجده بینی هم روی خاک باشد و یا از شدت گریه مجروح شده (چون یک مقدار از اشک چشم از طریق بینی جریان می یابد.) و در قاموس گوید «دثور» یعنی کهنه شدن و «داثر» به معنی هالک است، و در نهایه در کلمه «دثر» گوید که قلب گاهی زنگار می گیرد، چنانچه شمشیر زنگ می زند و جلا و روشنایی آن با یاد خداست. و در قاموس گوید «هاج یهیج» مثل «اهتاج» و «تهیّج» به معنی ثار (جوشید) است و «اثار النبت» یعنی گیاه خشک شد. و «هائجه» زمینی است که سبزه آن خشک یا زرد شده باشد، و «اهاجه» یعنی آن را خشک کرد و احتمال دارد به جای «هیّجت العباده»، «هبّجت العباده» باشد، یعنی صورت هایشان از عبادت آماس کرده است.

31. صفات شیعه: محمد بن حنفیّه روایت کند که بعد از پایان جنگ جمل،امیرالمؤمنین علیه السلام به بصره آمد. احنف بن قیس به افتخار آن حضرت و یارانش ضیافتی ترتیب داد. حضرت به خانه او رفت و فرمود: «ای احنف! یاران مرا بخوان که بیایند.» در این موقع جمعی وارد مجلس شدند که در نهایت خشوع و شکستگی، همچون مشک های پوسیده بودند. احنف پرسید: «یا امیرالمؤمنین !اینها چه ناراحتی دارند؟ آیا از غذا نخوردن چنین ضعیف شده اند یا از وحشت و هراس جنگ؟»

حضرت فرمود: «نه ای احنف! خداوند سبحان جمعیت هایی را که در دنیا به خاطر او ریاضت کشیده اند پذیرفته است،زیرا خودشان را به روز قیامت نزدیک می دانند، پیش از آنکه آن روز را ببینند، خویشتن را به رنج و ریاضت واداشته است. آنها چنانند که هر گاه صبح قیامت و لحظه ای را که به پیشگاه خدا عرضه می شوند به

1- .صفات شیعه: 171 و 177

خاطر می آورند، گردن هایی را که از آتش دوزخ بیرون می آید یاد می کنند، و به یاد می آورند که مردم به سوی پروردگارشان محشور می گردند، در حالی که نامه سرگشاده ای که همه بر آن آگاهی می یابند کردار زشت و گناهانشان را ثبت کرده، از شدت وحشت نزدیک است جانشان آب شود یا دل هایشان با بال های ترس به یکباره پر زند و از خرد بیگانه شوند، آنگاه که آهنگ خدای سبحان آنان را به غلیان و جوشش می آورد.

آنها همچون دلدادگان در تاریکی شب ها ناله شوق سر می کنند، پیوسته از ترس کرداری که خود بر آنها آگاهند فزع دارند، دنیا را با بدن های افسرده وخشکیده، دل های غم زده، صورت های تیره رنگ و بی فروغ، لب های پژمرده، شکم های تهی و به پشت چسبیده واگذارند. آنان را در حال بی خودی همچون افراد مست و داستانسرای وحشت شب می بینی، و در نهایت خشوع و شکستگی همچون مشک های پوسیده اند. آنها در نهان و آشکار فقط برای خدا کار می کنند و از بیم او لحظه ای دلشان آرام نیست (پیوسته بیدار و هشیارند)، گویا نگهبان انبارهای ارزاقند.ای احنف! شبانگاه اگر آنها را ببینی هنگامی که دیدگان در خواب،صداها آرام، جنبش ها ساکن و پرندگان در لانه ها هستند، آنان از بیم و هراس روز قیامت آرام ندارند و وعده های عذاب، آنها را از استراحت بازداشته است. چنانچه خداوند فرموده: «أَ فَأَمِنَ أَهْلُ الْقُری أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنا بَیاتاً وَ هُمْ نائِمُون»، {آیا اهل شهر و دیار از آن ایمنند که شبانگاه که در خوابند عذاب ما آنها را فرو گیرد. }(1)آنها از هول عذاب خدا، با وحشت و ترس از خواب می پرند و با ناله و آه به نماز می ایستند، گاهی می گریند و زمانی تسبیح می گویند، در محراب عبادت اشک می ریزند، صدای ناله شان طنین می افکند و در شب تیره و تار، به صف می ایستند و می گریند.

ای احنف! شب هنگام اگر به آن قوم نظر افکنی، مردمی را می بینی که روی پاها ایستاده ولی پشت آنها خم گشته؛ در نمازند و قرآن می سرایند؛ ناله و فریاد و

1- . اعراف / 97

سوز و گدازشان پرشور است؛ چنان می گدازند که خیال می کنی آتش دوزخ در دم گریبانشان را گرفته و چون می نالند که گمان داری زنجیرهای آتشین گردن هاشان را آزار می دهد؛ اگر روز وضعشان را بنگری، خواهی دید که با تواضع و آرام بر زمین راه می روند و با مردم نیکو سخن می گویند؛ هر گاه مردم جاهل به آنها خطاب (و عتابی) کنند، با سلامت نفس (و زبان خوش) جواب دهند و هر گاه به عمل لغوی بگذرند، بزرگوارانه از آن درگذرند.(1)آنها پاهای خود را از موارد تهمت بسته اند، زبان های خود را از سخن گفتن درباره مردمان لال گردانده اند، گوش های خود را گرفته اند تا سخن هرزه گویان در آن راه نیابد، دیدگان خود را به چشم پوشی از گناهان سرمه کشیده اند و دلگرمی و اعتمادشان به دارالسلام است که هر کس در آن وارد شود، از هر گونه دلهره و اندوه ایمن است.

ای احنف! شاید توجه به دنیا که در عین شادابی و طراوت و زرق و برق، اقسام دردها و بلاها را نیز در بر دارد تو را به خود مشغول داشته، زیبایی منظر و پرده های آویزان آن و باد و حرارتش که مأمور به ثمر رساندن میوه ها هستند،تو رااز یاد آخرت باز داشته و این خانه ای که برای تو بقا ندارد،تو را از ورود به خانه ای که خداوند سبحان آن را از لؤلؤ سفید آفریده، نهرها در آن روان ساخته، درخت ها در آن نشانده، سایه اش را از میوه های رسیده قرار داده و آن را از بوهای خوش حوریه ها مملوّ ساخته، سپس دوستان و مطیعان خویش را در آن جای داده، جلوگیری می کند.

ای احنف! اگر آنها را ببینی در حالی که به نعمت های زیاد و وافر پروردگارشان درآیند، وقتی اسب های یدکی آنها را می کشند، شتران زیر پایشان آوازی در دهند که زیباتر از آن شنیده نشده، ابری بر سر آنها سایه افکند و بر آنها مشک و زعفران ببارد، اسب های آنها در سبزه ها و بین درخت های بهشت شیهه می کشند و در وسط اسب ها، شترانشان آنها را بین تپّه های زعفران ببرند، زیر پای

1- . فرقان / 63

آنها لؤلؤ و مرجان است که بر آنها گام می نهند، مأمورین و دربان های بهشت آنان را با شاخه های ریحان استقبال کنند و ناگاه بادی از جانب عرش بر آنها بوزد و این باد، گل های یاسمن و اقحوان بر آنان نثار کند. در این موقع به سوی بهشت روان شوند و چون رضوان،دربان بهشت در را بر آنان بگشاید، همان جا در آستانه بهشت خدای را سجده می کنند. خداوند جبّار به آنها می فرماید سرهایتان را از سجده بردارید، زیرا زحمت عبادت را از شما برداشتم و شما را در بهشت رضوان جای دادم.

ای احنف! آنچه را که در ابتدای گفتارم به آن اشاره کردم اگر در تو نباشد، حتما در پیراهنی از مس ذوب شده یا پوششی از آتش قرار می گیری که پیوسته در آن و در آب داغ در حال جوشش گردانده می شوی و از همان آب داغِ در حال جوش تو را بنوشانند. پس در آن روز در میان آتش، چقدر پشت های خورده شده و صورت های درهم شکسته و زشت رو و بینی بریده خواهد بود که غل و زنجیر دستش را بسته و زنجیر در گوشت گردنش فرو نشسته است.

ای احنف! اگر آنها را ببینی، در حالی که گاهی در درّه های دوزخ پرت می شوند و گاهی از کوه های آن بالا می روند، قطعه هایی از قطران (یعنی مس ذوبشده یا پوشش دوزخی) بر تن دارند و با شیاطین و بدکاران همنشین هستند و چون از آتش و شدت سوزندگی آن شکایت کنند، مارها و عقرب های دوزخ بر آنها یورش آورند.

ای احنف! منادی را می بینی که فریاد می زند و می گوید: «ای اهل بهشت و نعمت های آن و ای اهل زر و زیور بهشتی! برای همیشه در بهشت بمانید؛ بعد از این مرگی نخواهد بود.» در این هنگام امید دوزخیان قطع می شود، درهای دوزخ به روی آنان قفل می گردد و راه ها و روابطی را که با دین و اهل آن داشتند برچیده می شود. چه بسیار پیرانی که آن روز فریاد می زنند «وای بر پیری ام!» چه بسیار جوانانی که می گویند «وای بر جوانی ام» و چه بسیار زنانی که می گویند«وای بر این رسوایی!» پرده ها از کردار آنها برداشته شده، چه افراد زیادی که آن روز در دوزخ فرو روند و

در طبقات آن زندانی گردند. ای (احنف !) تعجب است از پوشش دوزخی تو بعد از لباس های لطیف کتان که در دنیا می پوشیدی، و آب های سردی که کوزه را سر دیوار می گذاری تا خنک تر شود، و خوردن غذاهای الوان و رنگارنگ، پوششی به تو می دهد که موهای نازپرورده تو را همه سفید می کند، و دیدگانی را که با آن به معشوق می نگریستی و از دیدن جلوه های زیبایی یار لذّت می بردی، از کاسه سر بیرون می آورد. این کیفری است که خداوند برای مجرمین آماده کرده و آن پاداشی بود که برای متقین مهیّا کرده است.»(1)

توضیح: «مراجل» جمع «مرجل» بر وزن منبر، دیگ سنگی یا مسی را گویند. و «محرد» با حاء، از «حرد» به معنی قصد یا اعتزال و کناره گیری از مردم و سایر موجودات غیر از خداست. در قاموس گوید «حرد یحرد» یعنی «قصد یقصد» و «رجل حرد» و «حرد و حرید و متحرّد»، مردی را گویند که از جمعی کناره گرفته باشد و «حراد» و «حرداد» نیز به معنی گوشه گیر و استعفاکننده است. و «حیّ حرید» یعنی منفرد و تنها یا به جهت گرانی یا به جهت کمیابی آن شی ء، و حرد بر وزن ضرب و سمع، یعنی خشمگین شد و «احرد فی السیر» یعنی در راه رفتن سرعت گرفت (پایان).

تمام این معانی که برای «حرد» برشمردند، با این روایت تناسب دارد، و در بعضی از نسخه ها با جیم است و در این صورت اسم مفعول از باب تفعیل خواهد بود از «تجرّد للامر»، یعنی جدیت کرد در امر و از «انجرد بنا السّیر» یعنی سیر و حرکت ما را امتداد داد یا از تجرید به معنی برهنه شدن از لباس است، کنایه از قطع علاقه های مادّی در حال توجه به خداوند سبحان خواهد بود و معنای اول روشن تر است. همچنین در قاموس گوید«سمر» یعنی نخوابید و «سُمّار» جمع است و گوید«نهنهه عن الامر فتنهنه»، یعنی او را از آن کار بازداشت و او نیز خودداری کرد. و گوید «اعول» مثل «عوّل» یعنی صدایش را به گریه و فریاد بلند کرد و اسم آن

1- . صفات الشیعه: 183

«عول» و «عوله» و «عویل» است. و گوید «صفده یصفده» مثل «اصفده و صفّده»، یعنی او را محکم ساخت، «من التّهمات» یعنی از موارد تهمت یا از پی گیری عیب مردم و تهمت زدن به آنان.

همچنین اینکه فرمود«و سجموا اسماعهم»، یعنی گوش های خود را بازداشتند و جلو گرفتند از «ان یلجها» یعنی از اینکه سخنان مردمان هرزه در آن راه یابد.زمخشری در «اساس» گوید «سجم عن الامر» یعنی کندی کرد و خود را گرفت. و گوید «خاضوا فی الحدیث و تخاوضوا فیه و هو یخوض مع الخائضین»، در گفتار هرزگی کرد و با هرزه گویان هرزگی کرد، و به همین معنی است «و هُمْ فِی خَوْضٍ یَلْعَبُونَ»، یعنی آنان در هرزگی بازی می کنند. راغب اصفهانی گوید «خوضٌ» یعنی شروع و مرور در آب و استعاره آورده می شود برای شروع در کارها و بیشتر آنچه که در قرآن وارد شده در موردی است که شروع و ابتدای در آن امور مذمّت شده. همچون فرمایش خداوند که اگر از آنها سؤال کنی حتما می گویند «إِنَّما کُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ»(1)، {همانا

ما پیوسته کارهای مذموم را شروع و نیز بازی می کردیم.}همچنین آیه دیگری که می فرماید«وَ خُضْتُمْ. کَالَّذِی خاضُوا»(2)، {شما هم در شهوات دنیا به مانند آنها فرو رفتید} همچنین آیه دیگری که می فرماید«ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ»(3)، {آنها را رها کن در شهوت ها و خواسته های خود بازی کنند.} و در جای دیگر می فرماید«وَ إِذا رَأَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیاتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ»(4)، {چون گروهی را دیدی که برای خرده گیری و طعن زدن در آیات ما گفتگو می کنند، از آنان دوری گزین تا در سخنی دیگر وارد

1- . توبه / 65
2- . توبه / 69
3- . انعام / 91
4- . انعام / 68

شوند. }بنابراین خوض به معنی وارد شدن و شروع در کار است و به همین معنی است جمله«اخضت دابتی فی الماء»، یعنی اسبم را در آب فرو بردم.(1)

مؤلف: ممکن است کلمه «سجموا» در اینجا به صیغه باب تفعیل خوانده شود یا اینکه ثلاثی مجرّد باشد و «اسماع» را مرفوع بخوانیم تا بدل باشد از ضمیر (در سجموا). و نیز «نحاه و انتحاه»یعنی آهنگ او کرد و «انتحی»، یعنی جدیّت کرد. «فی وجه واحده» یعنی در یک خانه و کلمه «غاضره» از «غضاره» به معنی نعمت و وسعت و زیبایی و زندگی خوش است، یعنی دنیا در عین طراوت و خوبی، اقسام بلاها را نیز بروز می دهد.

«قد اشتغلت»: یعنی دنیا تو را به زیبایی منظر خود از یاد آخرت باز داشته.

«اجام بجیم» از «تاجّم النّار» است، یعنی حرارت آتش شدید شد و با حاء بدون نقطه و دو میم، یعنی «احمام» از «احمّ الماء»، یعنی آب را گرم کرد.

«فاحمتک»: ضمیر در فاحمت به دار که قبلا ذکر شده برمی گردد و آن دار دنیاست، یعنی خانه دنیا تو را از خانه آخرت بازداشت. در قاموس گوید «حمی الشی ء» یعنی او را بازداشت و «حمی المریض ما یضرّه» یعنی از مریض،در برابر آنچه کهبه او ضرر می زد جلوگیریکرد.بنابراین «احتمی» و «تحمّی» یعنی خودداری کرد و «احمی المکان»، یعنی برای آن مکان حریم قائل شده و به آن نزدیک نمی شود، و «حمی من الشی ء» بر وزن رضی، یعنی از آن چیز بدش آمد. و گوید «کبس البئر و النّهر»، یعنی چاه و نهر را پر از خاک کرد، و «کبس رأسه فی ثوبه» یعنی سرش را در جامه اش داخل و پنهان کرد، و «کبس داره» یعنی به خانه اش یورش برد و احتیاط کرد. همچنین گوید «عبق به الطیب» بر وزن فرح، یعنی بوی خوش به او چسبید و ممکن است به جای «عوابق»، «عواتق» باشد که جمع «عاتق» است و عاتق کنیزی را گویند که تازه خود را شناخته و هنوز ازدواج نکرده است. این بیان از فیروزآبادی نقل شده و گوید«حور» جمع «احور» و «حوراء»،

1- . مفردات راغب: 161

چشمی را گویند که سفیدی و سیاهی آن زیاد و پررنگ و حدقه چشم گرد و پلک های آن نازک و اطراف آن سفید باشد. یا چشمی که سفیدی و سیاهی آن زیاد و در بدن بسیار سفید باشد یا چشم سیاه آهویی را گویند که در آدمیان نیست، ولی چشم انسان را به آن تشبیه می کنند .

فرمایش حضرت که فرمود«علی زیادات من ربّهم»، یعنی نعمت های آنها که بیشتر از اندازه اعمال آنهاست، چنانچه خداوند می فرماید: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنی وَ زِیادَهٌ»، {مردم نیکوکار به نیکوترین پاداش عمل خود و زیادت لطف خدا نائل شوند.}(1) و در جای دیگرمی فرماید: «وَ لَدَیْنا مَزِید»، {و افزون تر از آن نزد ما خواهد بود.}(2) «فاذا ضربت» یعنی وقتی سرعت گرفتی، یا اگر فعل را مجهول معنی کنیم یعنی وقتی سرعت گیرد (نائب).

«جنائب» جمع «جنیبه» است و آن اسبی است که او را می برند، ولی کسی بر آن سوار نمی شود. «رواحل» جمع «راحله» یعنی شتر سواری نر باشد یا ماده و بعضی گویند راحله یعنی ماده شتری که آماده سواری است. «رادن» زعفران است یا غذاهای رنگارنگ یا «ارجوان»، یعنی گل سرخ یا جامه ارغوانی رنگ را گویند و «وردان» جمع «ورد» به معنی گل است، ولی در کتاب لغت ذکر نشده است. «کثب»به ضم کاف، جمع «کثیف» یعنی تپّه شن است. «یتطّأ من تحت اقدامهم» افتعال است از گام و قدم، یعنی گام خورده و لگدمال شده. در قاموس گوید «وطئه» به کسر طاء، یعنی او را لگد کرد، مثل «وطّأ» و «استوطأه» یعنی آن شی ء را لگدمال یافت، و «وطئه» یعنی او را آماده و نرم و آسان ساخت. همه این معانی که برای «وطیی» ذکر شد، برای وطّأ نیز هست.بنابراین «اتّطأ» بر وزن افتعل، یعنی مقاومت کرد و به آخر رسید و آماده شد و گام زد. و «موطّأ الاکناف» یعنی آدم سهل و نرم و کریم و مهمان دار و مهمان نواز.

1- . یونس / 26
2- . ق / 35

و در اساس گوید«اطمان بالمکان» یعنی در آن مکان ساکن شد. و خداوند زمین را به وسیله کوه ها میخکوب کرد، پس زمین ساکن شد و مجازا وقار و طمأنینه را گویند. و (گویند) فلان چیز را آشفته و متفرق دیدم، خاطرم را از آن جمع کردم تا ساکن شد و می گویی دل او ایمن و سینه اش متطامن، یعنی آرام است و «ارض مطمئنّه و متطامنه»، یعنی زمین پست و پایین (پایان).

مؤلف: احتمال دارد «من» بعد از «یتطّأ» جزو کلمه باشد، یعنی مجموعا یک کلمه (یتطّأ من) باشد.بنابراین معنای این جمله چنین می شود: «روی لؤلؤ و مرجان به آسانی و بدون اندوه راه می روند»، ولی توجیه اول بهتر است.نیز «القهارمه» جمع قهرمان است و در نهایه گوید که قهرمان لغت فارسی است، به معنی کلیددار و نماینده و نگهبان و متصدی کار. «بمنابر الرّیحان»یعنی آن مقدار از ریحان که بلند شده و جمع گردیده. در قاموس گوید: «نبر الشی ء» یعنی آن چیز را بلند کرد و «منبر» به کسر میم، به همین معنی است، یعنی جای بلند، و گوید «نبره» هر چیز بلند را گویند و ممکن است به جای منابر، «منائر» با همزه باشد،در این صورتجمع «نور» به فتح نون و به معنی گل است. «تفاجتم از «فجأه» به تخفیف جیم و حذف همزه است و اصل آن «تفاجأت» بوده، یعنی ناگهان آشوب کرد، و در بعضی از نسخه ها به جای تفاجت، «هاجت» نوشته شده، از هیجان به معنی جنبش و حرکت. و در قاموس گوید«سربال» به کسر سین، پیراهن یا زره یا هر گونه لباسی را گویند.

«مِنْ قَطِرانٍ»: بیضاوی گوید «قطرن» که هم به فتح قاف و به کسر آن آمده، شیره درخت «ابهل» است که آن را می پزند و با آن شتر گر را چرب می کنند و گری را با تندی خود می سوزاند؛ ماده ای سیاه و بدبو است و زود آتش می گیرد و از آن به بدن اهل جهنم می مالند تا همچون پیراهنی گردد. سوزش آن و ترس از رنگش و بدی بویش و نیز زود آتش گرفتن پوست آنان، هر کدام عذابی است برای آنها. یعقوب گوید که قطران مرکب است از «قطر» به معنی مس یا روی گداخته و به معنی بسیار داغ، و گوید«یَطُوفُونَ بَیْنَها» یعنی در آتش می چرخند و با آن می سوزند،و «بَیْنَ حَمِیمٍ آنٍ» یعنی آب داغ که به آخرین درجه حرارت رسیده باشد

که آن را بر سرشان می ریزند یا به خوردشان می دهند. و گفته شده هر گاه از آتش شکایت کنند، از «حمیم» پاسخ می شنوند.(1) و نیز «حطم» به معنی شکستن و «هشم» به معنی شکستن چیز خشک است. و «شوّهه اللّه» یعنی خدا رویش را زشت کند، و «خرطوم» بر وزن زنبور، به معنی بینی است. خداوند می فرماید: «سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ.»(2)، {به زودی بر بینی (ولید) داغ (شمشیر) نهیم.} همچنین «جامعه» زنجیر را گویند و «التحم الطوق» یعنی زنجیر گردنش در گوشت فرو رفته. «خلّدوا» یعنی همیشه و جاوید بودند.

«تنقطع بهم الاسباب»: اشاره به این آیه شریفه است: «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ »، {هنگامی که بیزاری جویند رؤسا و پیشوایان باطل از پیروان خود و عذاب خدا را مشاهده کنند و هر گونه وسیله و اسباب از آنها قطع شده و هیچ روابط باطل به جا نماند.}(3)بیضاوی گوید «اسباب» روابطی است که بین آنها بوده، یعنی همان پیروی و همراهی در دین و اهدافی که داعی بر این بود.

«علی الجدران»: یعنی بر دیوارها، زیرا آنها ظرف آب خود را روی دیوار می گذاشتند تا سردتر گردد.

«کنت مطعمه»: یعنی به تو روزی شده بود.

این روایت اشکالات زیادی دارد و در کتاب های دیگر نبود تا تصحیح شود. تغییراتی در اصل روایت داده شده و مقداری هم کم دارد.

32. فضائل شیعه: حضرت صادق علیه السلام روایت کند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من شبانم؛ شبان مردمم. آیا تا به حال شبان را دیده ای که گوسفندان خود را نشناسد؟»«جویریه» از جا برخاست و عرض کرد: «یا

1- . تفسیر بیضاوی: 419
2- . قلم / 16
3- . بقره / 166

امیرالمؤمنین !گوسفندان تو کدامند؟» فرمود: «صورت های زرد و لب های پژمرده از یاد خدا.»(1)

33. تمحیص: حدّاء از حضرت باقر علیه السلام روایت کند که شنیدم فرمود: «بدان که محبوب ترین یاران نزد من، پارساترین آنها و رازدارترین آنها نسبت به احادیث ماست. و همانا بدحال ترین یاران نزد من و مبغوض ترین آنها، کسی است که تا حدیثی را که منسوب به ماست و از ما روایت شده بشنود و معنی آن را نفهمد و قلبش آن حدیث را نپذیرد، از آن روایت متنفر شود،آن را انکار کند و به افرادی که آن روایت را بپذیرند کفر ورزد. او نمی داند که شاید در واقع آن حدیث از ما صادر شده ومنسوب به ما باشد و او به خاطر انکار آن، از ولایت ما بیرون رود.»(2)

توضیح: «اشمأزّ» یعنی درهم شد و لرزید.

34. امالی طوسی: نوف بن عبداللَّه بکّالی گزارش کند که حضرت علی علیه السلام به من فرمود: «ای نوف! ما از سرشت پاک آفریده شدیم و شیعیان ما از سرشت ما آفریده شدند. چون روز قیامت شود آنها به ما پیوندند.» نوف گوید:عرض کردم: «ای امیرالمؤمنین !شیعیانت را برایم توصیف کن.» حضرت چون از شیعه اش یاد شد، گریست و فرمود: «ای نوف! شیعه من به خدا بردباران هستند؛ دانایان به خدا و دین او؛ عمل کنندگان به دستورهای او. آنها راه یافتگان به دوستی او، کاهیده عبادت و گلیم پارسایی اند؛ صورت هایشان از شب زنده داری زرد، چشم هایشان از گریه به هم خورده، لبهابشان از ذکر خدا پژمرده و شکم هایشان از گرسنگی تهی است. خداپرستی از چهره شان و گوشه گیری و بی اعتنایی به دنیا از سیمایشان شناخته می شود.آنها روشنگر هر تاریکی و گل سرسبد اجتماعند. چنین نیستند که مسلمان های زمان قبل از خود را ستایش کنند، ولی آنها که بعد آمده اند را متهم سازند؛ بدی هایشان پنهان، دل هاشان غمین، نفس هایشان عفیف و نیازشان سبک و خفیف است. آنها خود از خویش در رنج و مردم از آنها در راحتند.بنابراین آنها

1- . فضائل شیعه: 150
2- . تمحیص : ح 160

زیرکان خردمند و پاکان نجیبند. آنان به خاطر حفظ دین خود از مردم می گریزند؛ چنانند که اگر در جمع باشند، شناخته نشوند و اگر غایب باشند، جستجو نگردند. اینها شیعیان پاک من و برادران گرامی منند. آه آه که چقدر شیفته و مشتاق دیدار آنهایم !»(1)

توضیح: «انضاء» جمع «نضو» به کسر نون، یعنی شتر یا هر حیوان لاغر دیگر. «احلاس زهاده» یعنی همیشه همراه زهدند یا به خاطر زهدشان، همیشه ملازم خانه اند. در کتاب نهایه آمدهاست که در حدیث فتنه ها،«فتنه احلاس» را هم یکی از فتنه ها برشمرده است.«احلاس» جمع «حلس» همان پارچه ای است که زیر پالان شتر می گذارند. و در حدیث است که می فرماید«احلاس خانه های خود باشید»، یعنی ملازم خانه تان باشید. «ریحان کل قبیل» یعنی شیعه به قدری عزیز و بزرگوار است که در هر قبیله ای که باشد، همچون ریحان است. به همین جهت (که هر چیز عزیزی را ریحان می گویند) به فرزند و روزی نیز ریحان می گویند.

«و لا یقفون»: یعنی تهمت نمی زنند و دشنام نمی دهند، یا اینکه بدون دلیل پیروی از پیشینیان نمی کنند. در قاموس گوید«قفوته» یعنی دنبال او رفتم، و او را با سخنان زشت دشنام صریح دادم، و او را به کار زشت نسبت دادم.

«فهم الرّواغون»: یعنی از مردم و معاشرت با آنها کناره می گیرند، یا اینکه در مسائل دینی با مردم بحث و مجادله می کنند و آنان را با دلیل و برهان و موعظه، در دین داخل می گردانند. و در قاموس گوید «راغ الرجل و الثعلب» یعنی آن مرد یا آن روباه منحرف شد و پرت گردید. و «هذه رواغتهم» و «ریاغتهم» به کسر راء، در هر دو یعنی اینجا محل افکندن و افتادن آنهاست.

«اخذتنی بالرّویغه»: یعنی مرا به مکر و حیله گرفت. و «اراغ» یعنی اراده کرد و خواست و «مراوغه»، یعنی کشتی گیری و مغالبه بر یکدیگر.

1- . امالی طوسی 2 : 188

35. مشکاه الانوار: حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: «یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام نماز گزارد و همچنان در جای خود نشست تا خورشید به اندازه یک نیزه برآمد. (آنگاه) رو به مردم کرد و فرمود: «به خدا ما مردمی را یافتیم که شب را تا صبح برای خدا بیدار بودند. گاهی در سجده و زمانی در قیام می گذراندند و میان پیشانی و زانوهای خود نوبت می گذاشتند. گویا طنین شعله های آتش در گوش آنهاست. چون در حضور آنها یاد خدا شود، همچون درخت می لرزند. و گویا این مردم شب را در حال بی خبری می گذرانند.» سپس آن حضرت از جا برخاست و دیگر تا آخر عمرش خندان دیده نشد.»(1)

36. مشکاه الانوار: عمرو بن سعید بن بلال گوید: با جمعی خدمت حضرت باقر علیه السلام مشرف شدیم. حضرت فرمود: «بالش میانه (یعنی میانه رو) باشید تا پیشتاز به شما بازگردد و عقب مانده به شما برسد. ای شیعیان آل محمّد صلی الله علیه و آله بدانید بین ما و خداوند خویشاوندی نیست، حجّتی هم بر خدا نداریم. ضمنا هیچ کس به خدا نزدیک نمی شود، مگر به اطاعت. هر کس مطیع باشد، از ولایت ما سود برد و هر کس نافرمان باشد، بهره ای از ولایت ما نمی برد.» سپس رو به ما کرد و فرمود: «(تنها به نام ولایت ما) مغرور نشوید و (از طرفی مأیوس نباشید و) سست نگردید.»عرض کردم: «بالش میانه چیست؟» فرمود: «آیا نمی بینید که وقتی به خانه ای می روید،(وسط منزل را برای راه انتخاب می کنید،نه کنار دیوار را و) راه میانه را بهتر می دانید؟»(2)(توجه:منظور از کلمه بالش در این روایت زیاد روشن نیست)

توضیح: «نمرقه» به ضمّ نون و راء و کسر هر دو، به معنی بالش است و «نمط» راهی از راه هاست و نیز جمعی از مردم که دارای یک برنامه باشند. نمط در اصل اسم بود برای نوعی گلیم کم پرز. «الا ترون...» تا آخر، یعنی وارد خانه می شوید که در آن فرش ها و پشتی های زیادی است، امّا شما به قسمت وسط آنها

1- . مشکاه الانوار: 61
2- . مشکاه الانوار: 61

توجه دارید و آنجا را از دیگر نقاط بهتر می دانید. البته این فرمایش استعاره و تشبیه است و قبلا نیز در باب آن سخن گفته شد.

37. مشکاه الانوار: مهزم روایت کند که خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم و نامی از شیعه بردم. فرمود: «ای مهزم! همانا شیعه کسی است که صدایش از گوشش و حزنش از بدنش نگذرد؛ به خاطر دوستی با ما، دشمن ما را دوست نگیرد و دوست ما را دشمن نشود؛ با آنها که درباره ما غلوّ و زیاده روی می کنند ننشیند؛ همچون سگ زوزه نکشد و چون کلاغ طمع نداشته باشد؛ از مردم سؤال (و گدایی) نکند، اگرچه از گرسنگی بمیرد؛ از مردم کناره گیرد و از آنها پنهان باشد؛ اگر خانه هایشان از هم جدا شد، گفتارشان همچنان یکی باشد؛ اگر غایب شوند، جستجو نگردند و اگر در جمع باشند، مورد توجه قرار نگیرند؛ اگر خواستگاری کنند،به آنها زن ندهند. آنها در حالی از دنیا بیرون می روندکه هنوز نیازها(ی مادّی)شان در سینه است؛ اگر مؤمنی را ببینند گرامی اش می دارند و اگر کافری را ببینند، از او دور شوند و اگر نیازمندی به جانب آنها بیاید، رحمش کنند و در دارایی خود با یکدیگر همراهی دارند.»

سپس فرمود: «ای مهزم! جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! دروغ می گوید کسی که گمان می کند مرا دوست دارد، ولی دوست تو نباشد. من شهرم و تو درِ آن؛ از کجا وارد شهر می شوند جز از در آن؟»

همین راوی عین این روایت را نقل کرده، تا آنجا که فرمود: «سؤال نکنند، ولو از گرسنگی بمیرند.» بعد از این جمله می گوید: «پرسیدم: «فدایت شوم! اینها را که فرمودی در کجا بیابم؟» فرمود: «اینها را در گوشه و کنار زمین بجوی. اینها زندگی سطح پایینیدارند؛ خانه هایشان در نقل و انتقال است؛ نزاع و مرافعه کم دارند؛ اگر بیمار شوند، عیادت نگردند و اگر بمیرند، کسی بر جنازه شان حاضر نشود و اگر نادانی با آنها سخن گوید، به مسالمت پاسخ گویند (یا سلام کنند). آنها دم مرگ جزع ندارند؛ در دارایی خود همراهی دارند؛ اگر نیازمندی به آنها پناه برد، بدو مهر ورزند؛و گفتارشان مختلف نباشد، اگر چه شهرهای آنها مختلف باشد.» سپس فرمود:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی! دروغ گفته است کسی که گمان کند مرا دوست دارد، ولی با تو دشمن باشد.»(1)

38. مشکاه الانوار: میسّر گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «ای میسّر! آیا از شیعیانمان با خبرت نسازم؟»عرض کردم: «چرا قربانت گردم!» فرمود: «همانا شیعیان ما دژهای محکم، سینه های رازدار و بردباران متین اندو آنها از فاش کنندگان اسرار و سخن چینان و جفاکاران خود نما نیستند؛ آنها راهبان شب و شیران روزند.»

«بذر»: یعنی مردمی که سخن را پنهان نمی دارند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «همانا یاران علی علیه السلام در هر قبیله ای مورد توجه بودند؛ محل امانت های مردم و نیز مورد پسند آنان بودند.آنها سحرخیزان شب و چراغ های روشنگر روز بودند.»(2)

39. کافی: مهزم اسدی روایت کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ای مهزم! شیعه ما کسی است که صدایش از گوشش و کینه اش از بدنش نگذرد؛ آشکارا ما را نستاید؛ با عیبگوی ما ننشیند و با دشمن ما نستیزد؛ اگر مؤمنی را بیند، گرامی اش دارد و اگر نادانی را بیند، از او دور شود.»

عرض کردم: «قربانت گردم!پس با این افرادی که خود را شیعه وانمود می کنند و در واقع شیعه نیستند چه کنم؟» فرمود: «از هم ممتاز گردند؛ دگرگونی دارند و آزمون؛ سال های قحط بر آنها آید که نابودشان کند و طاعونی که آنان را بکشد و اختلافی که آنها را از هم بپاشد. شیعه ما کسی است که همچون سگ نپرد و زوزه نکشد و چون کلاغ طمع نبندد؛و از دشمن ما سؤال نکند، گرچه از گرسنگی بمیرد.» عرض کردم: «فدایت شوم! این افراد را از کجا بجویم؟» فرمود: «در گوشه و کنار زمین. اینها زندگی متوسط و پایینی دارند؛خانه هایشان در نقل و انتقال است؛ اگر در جمع باشند، شناخته نگردند و اگر غایب شوند،از آنان خبر نگیرند. آنها از مرگ جزع نمی کنند؛ در قبر به زیارت یکدیگر می روند و اگر نیازمندی به آنها

1- . مشكاه الانوار: 61 و 62
2- . مشكاه الانوار: 61 و 62

پناهنده شود، بدو مهر ورزند. آنها دل هایشان یکی است، اگرچه خانه هایشان مختلف باشد.»

سپس فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من شهرم و علی علیه السلام درِ آن. و دروغ گفته است کسی که گمان کند داخل شهر شده، اما نه از در، و دروغ گفته کسی که گمان برد مرا دوست دارد، ولی دشمن علی علیه السلام باشد.»(1)

توضیح: «من لا یعدو» یعنی نگذرد و در بعضی از نسخه به جای «لا یعدوا»،«لا یعلوا» نوشته شده، یعنی صدایش از گوشش بلندتر نباشد، و گویا این جمله کنایه است از اینکه صدایش زیاد بلند نیست و حمل می شود بر وقتی که به صدای بلند نیاز نداشته باشد برای شنواندن سخنش به مردم، همچون خداوند متعال که در قرآن می فرماید: «وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمِیر»، {و سخن آرام گونه با فریاد بلند که منکر و زشت ترین صداها صوت الاغ است.}(2) یا حمل می شود بر دعا و تلاوت قرآن و عبادت، زیرا صدای آهسته در این موارد از روی ریا و نشان دادن به مردم دورتر است. و ممکن است مراد از «سمع»،«اسماع» باشد، همچنان که در لغت نیز وارد شده، و ممکن است از باب اضافه به سوی مفعول باشد، یعنی صدایش از اندازه شنیدن مردم بیشتر و بلندتر نباشد، یا اینکه سمع به ضم سین و تشدید میم مفتوحه، جمع «سامع» باشد، یعنی صدایش از شنوندگانش نگذرد. و سمع به ضم سین و میم، جمع سامع به فتح سین نیز خوانده شده، یعنی سخن نگوید مگر برای کسی که از او شنوایی و پذیرش دارد.

«و لا شحناؤه بدنه»: یعنی دشمنی او از بدنش نگذرد، تنها با نفس خود عداوت ورزد نه با دیگران، یا اگر با دیگران به خاطر خدا دشمن شد، از روی تقیه دشمنی خود را اظهار نسازد.و در بعضی از نسخه ها به جای «بدنه»، «یدیه» یعنی دو دست او نوشته شده.بنابراین معنای این جمله چنین می شود که «دشمنی او بر او

1- . کافی 2 : 239
2- . لقمان / 19

چیره نشود، بلکه همیشه به دست خود و در اختیار اوست و با لطف و مدارا از او جلوگیری می کند.» یا اینکه «اثر دشمنی از دست او،به سوی دشمنش تجاوز نمی کند»، به این معنی که از زدن خودداری می کند یا اینکه دشمنی اش را در دل پنهان نمی کند، گرچه مجازات با دست نیز مذموم است، ولی کینه در دل داشتن بدتر است. و در روایتی که در آینده ازغیبت نعمانی نقل می شود، «و لا شجاه بدنه» و در مشکاه الانوار «و لا شجنه بدنه» نوشته شده است.«شجا» به معنی اندوه است و هر چه که در گلوی انسان گیر کند، و «شجن» به فتح شین و جیم، به معنی غم و اندوه است.بنابراین معنی این جمله این است که «غم و اندوه خود را برای دیگران ظاهر نمی سازد.» همچنان که قبلا ذکر شد، شیعه اهل بیت علیه السلام شادی اش در صورتش نمایان، ولی اندوهش در دل پنهان است، یعنی زیان غم و غصّه اش به دیگران نمی رسد. درباره «و لا یمدّح بنا معلنا» در قاموس گوید «مدحه» بر وزن منعه یعنی او را نیکو ثنا گفت، همچون «مدّحه» و «امتدحه» و «تمدّحه» و «تمدّح» یعنی خود را به زحمت افکند تا مدحش کنند و تظاهر به سیری کرد از چیزی که نزد او نیست. و «تمدّحت الارض و الخاصره» همچون «امتدحت»، یعنی زمین یا پهلو وسعتیافت (1) و گوید «اعتلن» یعنی ظاهر شد،«اعلنته» و «اعلنت به» و «علّنته»، یعنی او را ظاهر ساختم.

مؤلف: بنابراین فرمایش حضرت که فرمود«لا یمتدح بنا معلنا» چند احتمال دارد.

اوّل: اینکه ظرف (یعنی کلمه «بنا») متعلق باشد به «معلنا»، مثل سایر جملات روایت، و «امتداح» به معنی مدح باشد.بنابراین معنی این جمله چنین است، کسی را که آشکارا دم از امامت ما می زند مدح نمی کند، چون آن کس که امامت ما را آشکار سازد، تقیّه را ترک کرده، بدین جهت شایسته مدح نیست.

1- . قاموس 1 : 248

دوّم: اینکه امتدح به معنی «تمدّح» باشد، چنانچه در بعضی نسخه ها هست، یعنی خویشتن را برای آشکار ساختن امامت ما ستایش نکند و بدین جهت از کسی ستایش نخواهد، چون در این صورت تقیّه انجام نمی شود.از این رواین جمله اشاره است به اینکه چنین کسی شیعه ما نیست، چون فرمان ما را در مورد تقیّه عمل نکرده.

سوّم: اینکه «باء» زائده باشد، یعنی ما را آشکارا مدح نکند، و این احتمال سوّم بعید است.

«لنا عائبا» ظرف متعلق است به «عائبا»، «و لا یخاصم لنا قالیا» یعنی با دشمن ما نجنگد. «و ان لقی جاهلا» گویا مقصود از جاهل، غیر مؤمن کامل یعنی غیر عالم عاقل است، چون جاهل را مقابل مؤمن قرار داده، پس شامل نادان و همچنین دانای بی عمل نیز می شود، بلکه دوری از دانای بی عمل اهمیتش از نادان بیشتر و ضرر همنشینی او، بیش از همنشینی با نادان است. «فکیف اصنع بهؤلاء المتشیّعه» یعنی آنهایی که ادّعای تشیّع می کنند، ولی صفات و نشانه های شیعه در آنها نیست و این فرمایش دو احتمال دارد:

اوّل: اینکه معنایش این است که«چه کنم تا این افرادی که به دروغ ادّعای تشیّع دارند، شیعه واقعی گردند؟» و حضرت در پاسخ می فرماید «این کار در عهده تو نیست، خداوند آنها را آزمایش و خوب را از بد جدا می سازد.»

دوّم: اینکه «عقیده ام درباره این افراد چگونه باشد؟» پاسخش این است که «آنها شیعه ما نیستند و خداوند متعال آنان را اصلاح می کند و هر کدام را که اصلاح نپذیرند،می برد.»

«و فیهم التمییز»: گویند کلمه «فی» در این جملات، برای تعلیل است و ظرف خبر مبتداست، منتهی بر مبتدا مقدم شده تا حصر را بفهماند، و الف و لام در هر سه جمله برای عهد است و اشاره است به آنچه که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «هر آینه زیر و رو شوید و غربال گردید تا قسمت پایین از

جمعیت شما، بالا و قسمت بالا،پایین آید...»(1)و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «وای بر سرکشان عرب از امری که نزدیک است!» راوی عرض کرد: «فدایت شوم! چند نفر از عرب همراه قائم علیه السلام هستند؟» فرمود: «افراد کمی.» عرض کرد: «به خدا سوگند اعرابی که دم از تشیع می زنند زیادند!» فرمود: «مردم ناگزیرند از اینکه آزمایش گردند، ممتاز شوند و غربال گردند و از غربال جمع زیادی بیرون روند.»(2)و آن حضرت اموری را ذکر فرموده که باعث شود آنها از فرقه ناجیه (شیعه) خارج شوند یا به جهت کارهای زشت خود،در دنیا و آخرت نابود شوند.

اوّل: جدا شدن افراد ثابت از غیر ثابت. در مصباح گوید «مزته میزا» از باب اجوف یایی، یعنی آن شی ء را از اشیای دیگر تفکیک و جدا ساختم و تشدید باب تفعیل، برای مبالغه است. و این جدا شدن افراد مورد شبهه است، یعنی با یکدیگر اشتباه گرفته می شوند. چنانچه می فرماید: «لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّب»، {تا آنکه خدا پلید را از پاکیزه جدا سازد. }(3)

و نیز در مورد افراد آمیخته به یکدیگر است، مثل این آیه شریفه: «وَ امْتازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُون»، {ای بدکاران، امروز شما از صف نیکوان جدا شوید. }(4) و «تمییز الشی ء»، یعنی جدا شدن آن چیز از چیزهای دیگر.

دوّم: تبدیل یعنی تغییر حال آنها به اینکه حالشان پست تر شود یا خود آنها به اقوام دیگری تبدیل شوند که مثل آنها نباشند. چنانچه خداوند می فرماید: «وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لا يَكُونُوا أَمْثالَكُم»، {و اگر شما روی (از دین حق) بگردانید، خدا قومی غیر از شما که مانند شما نیستند به جای شما پدید آورد. }(5)

1- . نهج البلاغه، خطبه 16
2- . غیبت نعمانی باب تمحیص: 111
3- . انفال / 37
4- . یس / 59
5- . محمد / 38

سوّم: «تمحیص» یعنی امتحان و آزمایش و پاک ساختن. گویند «محّصت الذّهب بالنّار»، یعنی وقتی طلا را از آنچه با آن مخلوط شده، پاک سازی.

چهارم: «سنون» یعنی قحطی و خشکسالی. خداوند متعال می فرماید: «وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِین»، {وفرعونیان را سخت به قحط و تنگی مبتلا کردیم.}(1) سنون جمع است و مفرد آن «سنه» است و لام الفعل آن حذف شده. و در کلمه سنه دو لغت است، یکی آنکه لام الفعل آن هاء است و اصل سنه،«سنهه» بوده و جمع آن «سنهات»، مثل سجده و سجدات است و مصغّر آن «سنیهه» است. و «ارض سنهاء»یعنی زمین خشک. و دوّم اینکه لام الفعل آن واو است و اصل آن «سنوه» و جمع آن«سنوات» مثل شهوه و شهوات و مصغّر آن «سنیّه» است و «ارض سنواء» نیز یعنی زمین خشک، و در هر دو لغت بر وزن جمع مذکّر سالم هم جمع بسته می شود. از این جهت جمع آن سنون و سنین و در حال اضافه نون حذف می شود و در لغت دیگری در تمام حالات، یاء محفوظ است و نون آن هم در تمام موارد، حتی در حال اضافه حذف نمی شود، گویا از اصول کلمه است. و فرمایش امام علیه السلام در این روایت که فرمود: «اللّهم اجعل علیهم سنینا کسنین یوسف»(2)، یعنی«بار پروردگارا! بر آنها قحطی هایی همچون خشکسالی های زمان یوسف بگمار.»بنابراین لغت است. تا به حال آنچه درباره سنون ذکر شد، همه از مصباح نقل شده است.

پنجم: «طاعون» یعنی مردن از وبا.

ششم: اختلافی که آنها را پراکنده سازد، یعنی اختلاف به وسیله پشت کردن به یکدیگر و جدا شدن از هم و نزاعی که آنان را پراکنده و متفرق سازد.«بدد» بر وزن قتل یعنی جدا کرد و تشدید باب تفعیل، برای مبالغه در جدایی و زیادی آن است. برخی گفته اند از آنجا که فرمود: «تأتی علیهم سنون» تا آنجا که فرمود: «اختلافی بدّدهم.» این جملات تمام نفرینی است که امام علیه السلام در حق مدعیان تشیّع فرموده ولی این گفتار از سیاق فرمایش امام بعید است.

1- . اعراف / 130
2- . مجمع البیان در تفسیردخان

«لا یهرّ هریر الکلب»: یعنی در ناملایمات جزع نمی کند، یا اینکه بی جهت مثل سگ به مردم نمی پرد. در قاموس گوید «هرّ یهرّ» به کسر عین الفعل، مضارع زوزه سگ است در مقابل سرما و این زوزه غیر از پارس کردن سگ است. و «هرّ یهرّ» به فتح عین الفعل مضارع بد خلقی را گویند.

«و لا یطمع طمع الغراب»: طمع کلاغ معروف است به حدی که ضرب المثل است و برای به دست آوردن طعمه، فرسنگ ها راه می رود. «و ان مات جوعا» گویا این جمله برای مبالغه است، یا اینکه منظور حضرت این است که در جایی که می تواند از غیر دشمن سؤال کند، از دشمن سؤال نکند، ولو از گرسنگی بمیرد، وگرنه ظاهرا در مواردی که احتمال خطر بدهد که اگر گدایی نکند ممکن است بمیرد، سؤال کردن واجب است. بعضی گفته اند منظور از این سؤال که نهی فرموده، گدایی است، ولی سؤال به عنوان قرض گرفتن که عوض آن را باید بعدا بپردازد، جایز است،

«فاین اطلب هؤلاء»: یعنی بین مردم کسی را که دارای این صفات باشد نمی یابم. حضرت نیز در پاسخ فرموده است در گوشه و کنار زمین، زیرا شیعیان از ترس مخالفین می گریزند تا بتوانند عقاید خود را حفظ کنند، یا اینکه از اجتماع وحشت دارند، زیرا نوع مردم گرفتار حبّ دنیا و نادانی هستند از ترس اینکه همچون آنها نشوند می گریزند. و آنچه گفته شده که کلمه «فی» به معنی «عند» است، همچون آیه شریفه قرآن «فَما مَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا فِی الْآخِرَهِ إِلَّا قَلِیلٌ»(1) که «فی» را به معنی «عند» گرفته اند، یعنی متاع دنیا در پیش عالم آخرت اندک و ناچیز است. و «اطرف» جمع «طریف» به معنی شی ء نفیس و گرانبهاست و در اینجا مقصود دانشمندان هستند، ولی بعید است.

«اؤلئک الخفیض عیشهم»: یعنی زندگی آنها سبک است،به اندکی از دنیا بسازند و خویشتن را در به دست آوردن دنیا به زحمت نیفکنند، زیرا رها ساختن لذائذ دنیا، از تحمل مشقت ها و ناملایمات آسان تر است. در قاموس گوید«خفض»

1- . توبه / 38

یعنی نرمی و ملایمت، زندگی سبک، حرکت نرم و آرام و صدای آهسته. و «ارض خافضه السقیا» یعنی زمینی که به آسانی آب می خورد، و «خفّض القول»، یعنی به نرمی حرف بزن، و «خفّض الامر» یعنی کار را سبک بگیر.

«المنتقله دیارهم»: چون از شرّ مردمان بد از این شهر به آن شهر می روند و دوری از وطن را برای تحصیل علم برمی گزینند.

«ان شهدوا لم یعرفوا»: چون مشهور نیستند و میان مردم گمنامند و به قولی چون به خاطر تحصیل علم، در دیار غربت به سر می برند

«و ان غابوا لم یفتقدوا»: یعنی جستجو نشوند، چون مردم از مصاحبت با آنان منزجرند و به مقام آنها بی اعتنایند، و به قولی نیز به خاطر غریب بودن آنها در بین مردم. در قاموس گوید: «افتقده» یعنی در غیاب او جستجویش کرد، و «مات غیر فقید»، یعنی نبودنش مهمّ نیست.

«و من الموت لا یجزعون»: زیرا اولیای خدا مرگ را دوست دارند و آرزو می کنند، و به قولی «من» برای تعلیل است و ظرف متعلق به نفی است، نه به منفی و تقدیم ظرف برای حصر است، یعنی جزع نکردن آنها از دنیا و اهل دنیا و مصیبت های آن، به خاطر این است که مرگ و انتقام بعد از مرگ را باور دارند، ولی این توجیه از سیاق روایت دور است.

«و فی القبور یتزاورون»: یعنی آنها به خاطر شدّت تقیّه و دور بودن از یکدیگر، کمتر می توانند در دنیا به زیارت و دیدار یکدیگر بروند، ولی در عالم برزخ چون حالشان خوب و از هر جهت آزادند، یکدیگر را زیارت می کنند، یا اینکه آنها چون از خلق پنهانند، کسی به زیارتشان نمی رود، مگر بعد از مرگ، یا اینکه خانه های آنها در دنیا مقبره ها و خرابه هاست و در این خرابه ها یکدیگر را ملاقات می کنند. و به قولی یعنی زنده ها در گورستان ها به دیدار مرده ها می روند و به قولی قبور عبارت است از خانه های مردمی که دل های آنها به خاطر رها ساختن یاد خدا

مرده است. چنانچه خداوند متعال می فرماید«وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ.»(1)، {تو آن کس راکه در گورستان (کفر و جهالت و شهوت پرستی) فرو رفته، هرگز شنوا نتوانی کرد.} یعنی ملاقات آنها با یکدیگر، جز در مراکزی که گمراهان و نادانان هستند امکان ندارد، ولی توجیه اوّل از همه روشن تر است.

«لن تختلف قلوبهم و ان اختلف بهم الدار»: یعنی آنها دارای یک مذهب و یک راهند، اگرچه بعضی از بعضی دیگر و از خانه و شهر دور باشند، زیرا آنها پیرو پیشوایان حقند و نزد آنان اختلافی نیست. و به قولی یعنی دل های آنها حالی به حالی نمی شود، اگر چه خانه و محل سکونتشان تغییر کند، زیرا انس آنها با خداست و به دیگری تعلّق نیابند.بنابراین از تنهایی و غربت و از این شهر به آن شهر رفتن وحشت نکند، چون مقصود و مونس او یکی است و همیشه در تمام موارد با او هست. بر خلاف غیر مؤمن و غیر شیعه کامل، زیرا او تا وقتی قلبش به یاد خدا باشد، مأنوس است و وقتی او را در دلش نیابد، وحشت دارد. البته این توجیه بعید است.

«انا المدینه»: گویا این روایت علّت وحدت و یکرنگی دل های شیعیان را بیان می کند، زیرا آنهایند که به این خبر شریف عمل می کنند ، یا ذکرش بدان جهت است که بفرماید این صفات ارزنده وقتی فایده دارد که با ولایت توأم باشد، بدان جهت است که بفرماید این صفات لازم است، زیرا اینها اخلاق و خوی های پسندیده سرور مؤمنین است، و او درِ شهر دین و دانش و حکمت است، و هر کس ادعا می کند در دین داخل شده، ناگزیر است از این در وارد شود و به این صفات متّصف گردد.

40. کافی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «شیعیان ما رنگ پریده و بی طراوت و لاغرند؛ آنهایند که چون شب فرا رسد، با حزن و اندوه از آن استقبال کنند.»(2)

1- .فاطر / 22
2- . کافی 2 : 233

توضیح: «شیعتنا الشّاحبون» که در پاره ای از نسخه ها «السّائحون» است،بنا به قولی یعنی ملازم مسجدهایند، و «سیح» به معنی سیر در ارض برای عبادت خداست. در نهایه گوید «شاحب» کسی است که رنگ چهره و بدنشه مرض یا مسافرت تغییر کرده باشد. و گوید «ذبلت بشرته» یعنی آب و رنگ پوست او کم شد و طراوتش رفت، و در صحاح گوید«ذبل الفرس» یعنی لاغر شد، و گوید«نحول» لاغری است و نجمل ناحل» یعنی شتر لاغر.

مؤلف: الف و لام تعریف در روایت برای حصر است.بنابراین معنای روایت چنین است که شیعه ما نیست، مگر آنهایی که رنگ چهره شان از عبادت زیاد و بیداری شب دگرگون باشد؛ بدنشان از ریاضت زیاد بی طراوت؛ لب هایشان از روزه خشک؛ و بدنشان نیز از عبادت نحیف و ضعیف باشد؛ کسانی که چون شب آنها را پنهان سازد، او را با اندوه استقبال کنند، یعنی شب هنگام به عبادت پردازند و از تفکّر در امر آخرت و اهوال قیامت، اندوهناک شوند.

41. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: «شیعه ما اهل هدایت، اهل تقوا، اهل خیر، اهل ایمان و اهل گشایش و پیروزی اند.»(1)

توضیح: «اهل الهدی» یعنی رهنمونی به سوی دین مبین که بر همه فضائل انسانی مقدم است. سپس در ردیف هدایت تقوا یعنی ترک منهیات و بعد از آن خیر، یعنی انجام اوامر و اطاعت ها. سپس ایمان کامل را ذکر فرموده و امّا فتح و ظفر یا مقصود فتح و پیروزی بر مخالفین است به وسیله دلیل و برهان یا مقصود پیروز شدن بر دشمنان ظاهری است که به جنگ با مسلمین قیام کردند. شیعیان اگر فرمان جهاد داده شوند، پیروز گردند، زیرا آنها اهل یقین و شجاعتند، یا مقصود پیروزی بر دشمنان باطنی است به وسیله غالب شدن لشکر عقل بر سربازان جهل و لشکر شیطان بر اثر مجاهدت های با نفس، چنانچه در «کتاب عقل» گذشت، یا اینکه مقصود حضرت آن است که این افراد شایسته اند درهای عنایات پروردگار و

1- . کافی 2 : 233

افاضات حضرت رحمان به رویشان گشوده شود و اهل پیروزی و رسیدن به مقصودند، و به قولی فتح اشاره به کمال آنها در قوت نظر و دقت فکر است، و ظفر اشاره به سوی کمال آنها در نیروی عملی است و در هر دو به نهایت رسیده اند، یعنی به گشوده شدن درهای اسرار و پیروزی به قرب پروردگار.

42. کافی: مفضل گزارش کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «بپرهیز از مردم پست، زیرا شیعه علی علیه السلام کسی است که شکم و دامنش با عفت باشد؛ کوشش زیاد داشته باشد؛ برای خدایش کار کند و به پاداش او امیدوار و از کیفر او بیمناک باشد. اگر این افراد را دیدی،همانا شیعه جعفر علیه السلام هستند.»(1)

خصال و مشکاه الانوار نیز همین روایت را آورده اند.

توضیح: در قاموس گوید «سفل» و «سفله» به کسر سین، هر دو ضدّ بلندی است، و «سفل فی خلقه و علمه» بر وزن کرم، یعنی از بالای اخلاق و دانشش به مرحله پایین و پست آن تنزّل کرد، و «سفله الناس» به کسر سین، یعنی مردمان پست و رذل. و در نهایه گوید «فقالت امرأه من سفله الناس»، یعنی زنی از طبقه پست و رذل مردم گفت. سفله به فتح سین و کسر فاء، دونان را گویند و «سفاله»، پستی است.بنابراین می گویند «هو من السفله»، (او از دونان است) و صحیح نیست بگویند «هو سفله» (او دون است)، و بیشتر مردم می گویند «رجل سفل من قوم سفل» و این جمله عربی نیست، ولی بعضی از عرب ها آن را مخفف می خوانند،«فلان من سفله الناس» به کسر سین، یعنی کسر فاء را به سین می دهند (پایان).

مؤلف: چه بسا سفله به فتح سین و فاء خوانده می شود که در این صورت جمع سافل است. حاصل اینکه سفله مردمان رذل و دونند که در روایات ازمعاشرت و معامله با آنها نهی شده و سفله را در بعضی از روایات به کسانی تفسیر کرده اند که به سخنان خود توجهی ندارند و نمی دانند چه می گویند و نیز به آنچه در مورد آنها گفته می شود، اعتنا نمی کنند و در این روایت سفله در مقابل شیعه با آن خصوصیات

1- . کافی 2 : 233 و خصال 1 : 142 و مشکاه الانوار: 85 و مقداری از آن تا جمله «خاف عقابه» در رجال کشی: 258

قرار گرفته و از معاشرت با آنها تحذیر و به عکس، به مصاحبت با شیعیان ترغیب شده اند. و جهاد در این روایت به معنی سعی و کوشش در عبادت یا مبارزه با نفس امّاره است. «و عمل لخالقه» یعنی تنها برای او کار کند و تعبیر از خداوند و به خالق، تعلیل حکم است، یعنی چون خدا او را آفریده، از این جهت تنها برای او کار کند. چون آن کس که خالق است و به او وجود داده و تمام اعضا و جوارح و نیازمندی های او را فراهم ساخته، شایسته عبادت است و صحیح نباشد دیگری را در عبادت با او شریک کرد.

43. کافی: ابن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «همانا شیعیان علی علیه السلام دارای شکم های تهی و لب های پژمرده اند، اهل مهربانی و دانش و حلم هستند و به انزوا و رها ساختن زیادی های دنیا شناخته می شوند. پس روشی را که دارید با پارسایی و کوشش کمک کنید.»(1)

در صفات شیعه و تمحیص همین روایت آمده، با فزونی واژه «و الصبر» در پایان روایت در کتاب تمحیص.

توضیح: «خماض البطن» (تهی بودن شکم) کنایه است از کم خوردن یا زیاد روزه گرفتن، همراه با عفّت و پاک بودن از خوردن اموال مردم. و پژمرده بودن لب ها یا کنایه است از روزه یا زیاد قرآن خواندن و دعا و ذکر زیاد. و «خمص» به ضمّ خاء، جمع «اخمص» و به فتح خاء، مصدر است و حمل مصدر بر آنها،به منظور مبالغه در رساندن مقصود است و چه بسا به ضمّ خاء و میم خوانده شود که جمع خمیص است، مثل «رغف» و «رغیف»، و «ذبل» نیز به فتح خوانده شده که مصدر باشد و بنابراین حمل مصدر نیز برای مبالغه است و می توان او را به ضمّ ذال و همچنین به ضمّ ذال و باء و نیزبه ضمّ ذال و فتح و تشدید باء، بر وزن «رکّع» خواند و تمام اینها جمع «ذابل» است. و در قاموس گوید «خمصه» گرسنگی و «مخمصه» قحطی است و خمص و مخمصه هر دو مصدر است و «خمص البطن» به ضمّ و فتح

1- . کافی 2 : 233 و از راوی دیگری در صفات شیعه: 167 و نیز در تمحیص به اضافه کلمه «صبر» در آخر روایت.

و کسر میم، تهی بودن شکم است. و گوید «ذبل النبات» بر وزن نصر و کرم و مصدر آن ذبل و «ذبول»، یعنی گیاه پژمرده شده، و «ذبل الفرس» یعنی اسب لاغر شد و جمع آن مثل کتب و رکّع است. و در نهایه گوید «رجل خمصان»، خمیص یعنی مردیکه شکمش لاغر است و جمع خمیص، خماص است و به همین معنی است حدیثی که می فرماید: «خماص البطون خفاف الظهور»، یعنی آنان در اموال مردم دوری می کنند پس شکم هایشان از خوردن مال مردم لاغر و ضعیف و تهی است و پشت های آنان از سنگینی وزر اموال مردم سبک است. پایان و منظور از رهبانیت در این روایت، رها کردن زیادی های دنیا و غرق نشدن در لذّت های آن است یا مقصود نماز شب است، چنانچه در خبر وارد شده است.

«فاعینوا علی ما انتم علیه»: یعنی ما را در شفاعت خود زائد بر ولایتی که دارید، یاری کنید. و در روایات دیگر فرموده اند «اعینوا بالورع»، ما را به پارسایی یاری کنید و احتمال دارد مقصود از«ما انتم علیه»،معاصی آنها باشد، یعنی خودتان یا ما را در دفع معاصی شما و خوی های ناپسند یا عذابی که بر اثر ارتکاب آن نافرمانی ها خواهید داشت، به پارسایی یاری کنید. این توجیه از نظر لفظ روایت مناسب تر است، زیرا معاونت و همکاری همیشه علیه دشمن است و دشمن آنها بنا بر آنچه که گفتیم، معاصی آنهاست.

44. کافی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «همانا شیعیان علی علیه السلام بردباران دانشمندند، با لب های پژمرده که رهبانیت بر چهره های آنها نمودار است.»(1)

توضیح: «تعرف الرّهبانیّه» یعنی آثار ترس و شکستگی و ترک دنیا یا اثرنماز شب، در چهره های آنها نمودار است.

45. کافی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هر گاه خواستی یاران مرا بشناسی، ببین چه کسی پارسایی اش زیادتر است، از آفریدگارش ترسان است و به پاداش او امید دارد. اگر چنین فردی را دیدی، او از یاران من است.»(2)

1- . کافی 2 : 235

2- . کافی 2 : 236 و روایت دوم در خصال 2 : 33 و مشکاه الانوار : 61 با مختصر تغییری در سند.

توضیح: «ان تعرف اصحابی» یعنی یاران خالص من و آنهایی که برای خود پسندیده ام. «من اشتدّ ورعه» یعنی پرهیز او از محرّمات و شبهات. «و خاف خالقه»اشاره به این است که هر کس خدا را به آفریدگاری بشناسد، شایسته است از عذابش بترسد و به پاداش او امیدوار باشد، چون اوست که بر کیفر و پاداش قدرت دارد.

46. کافی: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «شیعیان ما، بخشندگان در راه ولایت ما، دوستی کنندگان در راه دوستی ماو دیدارکنندگان در راه زنده داشتن امر ما هستند؛ آنها که هر گاه خشم گیرند ستم نکنند؛ اگر خشنود شوند زیاده روی نکنند؛ برای همسایگان خود با برکت هستند و با هر کس معاشرت کنند، سازش دارند.»(1)

همین روایت در کتاب خصال و المشکاه آمده است.

توضیح: «المتباذلون فی ولایتنا»:ظاهرا کلمه «فی» برای سببیّت است، و «تباذل» یعنی بذل و بخشش کردن به یکدیگر از زیادی مال خود، و «ولایت» یا به فتح واو است به معنی یاری کردن یا به کسر واو، به معنی پیشوایی و ریاست و حکومت و معنی اوّل روشن تر است. و ولایت اضافه شده است به مفعول.«تحابب» یعنی دوست داشتن یکدیگر.

«فی مودّتنا»:یعنی چون دوستان، ما را دوست دارند یا به جهت پخش کردن دوستی ما و باقی نگهداشتن آن.

«تزاور»: به معنای ملاقات یکدیگراست.

«فی احیاء امرنا»:یعنی برای زنده داشتن دین ما و یاد فضائل و علوم ما و باقی نگهداشتن آنها، تا در غلبه دشمنان و شبهاتی که آنها به وجود می آورند، مرام و

1- . همان

فضائل و علوم ما کهنه نگردد. و در خصال صدوق به جای «فی احیاء»،«لاحیاء» نوشته شده است.

«و ان رضوا»:اگر از کسی خشنود شوند و او را دوست دارند.

«لم یسرفوا»: یعنی در محبت و کمک به او، از حدّ خود تجاوز نمی کنند، و اسراف در مال بعید است، یعنی اینکه بگوییم در بذل و بخشش مالی زیاده روی نمی کنند. «برکه» یعنی هر کس همسایه خانه آنها شود، نفع آنها به او می رسد یا هر کس در مجلسی کنار آنها نشیند، از آنها بهره مند می شود، چه بهره مادی و چه معنوی. و در خصال به جای «علی من جاوروا»، «لمن جاوروا» نوشته شده. «سلم» به کسر سین یا فتح آن، یعنی اهل سازش و در صورت اول که به کسر سین بخوانیم، مصدر است و حمل مصدر برای مبالغه است. در قاموس گوید سلم به کسر سین، به معنی اهل سازش و نیز به معنی صلح است و به فتح سین هم آمده.

47. کنز کراجکی: حضرت علی علیه السلام شبی به غلام آزاد کرده خود، نوف شامی که در پشت بام نزد آن حضرت بود، فرمود: «ای نوف! آیا خوابی یا بیدار؟»عرض کرد: «بیدارم و به اعمال شما خیره شده ام.» فرمود: «آیا می دانی شیعه من کیست؟»عرض کرد نه به خدا! فرمود: «شیعه من، پژمرده لبان و تهی شکمان هستند؛ آنان که گوشه گیری و اثر نماز شب و آثار خدایی در چهره شان نمودار است؛ راهبان شب و شیران روزند؛ آنها که چون شب تار آنان را پنهان سازد، لنگی به کمر و ردایی بر دوش می افکنند و گام ها را رده می کنند، جبهه بر خاک می نهند و اشک بر گونه هاشان روان شود، در پیشگاه خدا می نالند و برای آزادی از دوزخ نعره می زنند، ولی چون روز شود، بردباران دانشمند، بزرگواران نجیب، خوبان پرهیزگارند.ای نوف! شیعه من آنهایند که زمین را فرش خود و آب را عطر و قرآن را شعار خود ساختند؛ اگر در جمع باشند شناخته نگردند و اگر غایب شوند، جستجو نگردند. شیعه من آنهایند که در قبرهای خود به زیارت یکدیگر می روند، در اموالشان همراهی دارند و در راه خدا به یکدیگر می بخشند. یا نوف! یکدرهم و یک درهم، و یک جامه و یک جامه، و الا هیچ.

شیعه من همچون سگ زوزه نکشد، چون کلاغ طمع نکند و گدایی نکند، گرچه از گرسنگی بمیرد؛ اگر مؤمنی را بیند گرامی اش دارد و اگر فاسقی را بیند، از او دوری کند. ای نوف! اینها به خدا شیعه من هستند. شری از آنها سر نزند و دل هایشان اندوهگین، نیازهایشان سبک و نفس هایشان پاک است؛ آنها بدن هاشان از هم جدا، ولی دل هاشان جدایی ندارد.»

نوف گوید: عرض کردم: «ای امیرالمؤمنین،خدا مرا فدایت سازد! این افراد را کجا بیابم؟» فرمود: «در گوشه و کنار زمین. ای نوف! روز قیامت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می آید، در حالی که به خدا پناهنده است، یعنی به رشته دین و دامن دین چنگ افکنده و من دامن او را و خاندان من، دامن مرا و شیعیان ما، دامن ما را می گیرند. پس کجا؟ به پروردگار کعبه سوگند به سوی بهشت!» و این جمله را سه بار فرمود.(1)

توضیح: در مصباح گوید «رمقه بعینه» از باب قتل، یعنی نگاهش را ادامه داد. و «نبهان» یعنی کسی که از خواب بیدار شده و معنی فرمایش حضرت این است که آیا به من نگاه می کنی یا تازه از خواب برخاستی و نگاهت به من نیست. و «درهم و درهم» یعنی با برادرانش همراهی می کند به اینکه یکدرهم بگیرد و یکدرهم بدهد و جامه ای بگیرد و جامه ای بدهد. «و الّا فلا» یعنی اگر چنین نکند، از شیعیان من نیست.

48. کنز کراجکی: نوف بکّالی گوید: کاری برایم پیش آمد که باید خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می رفتم. جندب بن زهیر و ربیع بن خثیم و خواهرزاده ربیع، یعنی همّام بن عباده را که دارای کلاه بلند بودنیز همراه خود برداشته و به قصد دیدار آن حضرت روان شدیم و آن جناب را در حالی که از خانه به قصد نماز بیرون شده بود، دیدیم. حضرت راه افتاد و ما همراهش بودیم. در راه به چند تن فرد تنومند و سرحال که به قصد تفریح و گردش به راه افتاده و با یکدیگر

1- . کنز کراجکی 1 : 88 - 92

شوخی و بازی می کردند برخورد کردیم. چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها رسید، آنها به سوی آن حضرت شتافتند و سلام کردند. حضرت پاسخ سلامشان را داد و سپس فرمود: «این جمعیّت چه کسانی اند؟»عرض کردند: «مردی چند از شیعیان شما ای امیرالمؤمنین !»فرمود: «خوب است.» سپس ادامه داد: «پس چه شده که نشانه شیعیان ما و زیور دوستانمان را در شما نمی بینم؟» آنها از شرمندگی سکوت کردند.

نوف گوید: جندب و ربیع به آن حضرت رو کردند و پرسیدند: «نشانه شیعه شما چیست؟» حضرت مقداری در پاسخ آنها تأمل کرده و سپس فرمود: «ای دو مرد ! از خدا بترسید و نیکی کنید. چون خدا با آنهاست که پرهیزگار باشند و آنها که نیکی کنند.»

همّام که بنده ای کوشا بود عرض کرد: «تو را به آن کس که شما خاندان را گرامی داشت، شما را ویژه خود قرار داد، به شما بخشش کرد و شما را بر دیگران برتری داد، ما را از صفات شیعیان خود با خبر ساز.» حضرت فرمود: «سوگند مده.به زودی همه شما را از نشانه های شیعیان باخبر می سازم.» این جمله را فرمود و دست همّام را گرفت و وارد مسجد شد و پس از آنکه دو رکعت نماز نافله کوتاه بجا آورد، نشست و در حالی که مردم گردش را گرفته بودند رو به ما کرد، خدا را ستایش و ثنا گفت، بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و سپس فرمود:

«امّا بعد: خدایی که ثنایش بزرگ و نام هایش پاک است؛ خدایی که آفریده های خود را آفرید، بندگی خود را بر آنها لازم کرد، آنان را به طاعت خود مکلّف ساخت، زندگی آنها را بین آنان تقسیم کرد و آنها را در دنیا، در مکانی که بایست قرار داد. در حالی که خود از آنها بی نیاز است، اطاعت مردم او را نفعی ندهدو نافرمانی آنها زیانش نزند. ولی خداوند چون می دانست کوتاهی آنها را در آنچه که مصلحت آنها و مایه قوام اجتماع و هستی جامعه امروز و فردای آنهاست، از آن جهت آنان را به فرمان خویش در امر و نهی مربوط ساخت و آنها را فرمان داد، اما جوری که به اختیار خود باشند، و تکلیف آسانی بر آنها گمارد، به آنها پاداش

زیاد داد و به دادگری و فرزانگی خود، مردمی را که در جلب پسند و دوستی او یکه تاز شدند، از آنهایی که در این مسیر کندی ورزیده و نعمت های خدا را در نافرمانی او صرف کرده اند،ممتاز گرداند و این همان فرمایش خداوند عزوجل است که فرمود: «أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ کَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَواءً مَحْیاهُمْ وَ مَماتُهُمْ ساءَ ما یَحْکُمُون»، {آیا آنان که مرتکب اعمال زشت و تبه کاری شدند، گمان کردند رتبه آنها را مانند کسانی که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند قرار می دهیم؟ تا در مرگ و زندگانی هم یکسان باشند. (هرگز چنین نیست) حکم آنها اندیشه بسیار باطل و جاهلانه ای است. }(1)

سپس حضرت دست مبارکش را روی شانه همام گذارد و فرمود: «آگاه باش هر کس بپرسد از صفات شیعیان اهل بیت، آنهایی که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و در کتاب خویش آنان را با پیامبر خود تطهیر فرموده، پس آنها (شیعیان) خداشناسان، کارکنان به فرمان خدا، اهل فضیلت ها و نعمت هایند؛ گفتارشان درست، پوشش آنها میانه و معتدل و مشی آنها فروتنی است؛ به فرمان خدای تعالی گردن نهند، در پرستش او زانو زنند و در حالی که دیدگان خود را از محرمات الهی پوشیده و گوششان را وقف دانش دین کرده اند بگذرند؛ نفسشان در پذیرش بلا و مصیبت چنان است که در رفاه و خوشی، چون (خواستشان خواست خداست) و به قضای پروردگار خشنودند، اگر نه این بود که هر کدام اجل معینی دارند و قبل از آن مرگشان فرا نمی رسد، از شوق دیدار خدا و پاداش و ترس از کیفر، به میزان یک چشم به هم زدن هم روحشان در قالب تن نمی ماند.

آفریدگارشان در برابر آنها عظیم است و غیر از خدا، در چشمشان کوچک جلوه می کند؛ حالشان نسبت به بهشت همچون کسی است که آن را در مقابل چشم خود می نگرد و بر پشتی های آن تکیه زده اند، و باورشان نسبت به دوزخ چنان است که گویا درون آن و در حال عذابند؛ دل های آنها غمگین و افسرده است؛ مردم از

1- . جاثیه / 21

شرشان ایمن هستند، بدن هایشانزار و نحیف، نیازهایشان سبک و خفیف، نفس هایشان عفیف و کمک و یاری آنها در اسلام عظیم است؛ روزهایی چند را با تحمّل ناملایمات سر کرده، ولی از آن پس استراحتی طولانی دارند و تجارتی پرسود که پروردگار کریم بر ایشان میسّر ساخته است. آنها مردمی زیرکند، دنیا روی آنها انگشت گذاشته، ولی آنان دنیا را نخواسته اند؛دنیا به سراغ آنها رفته، اما از پایش درآورده اند.

آنها شب هنگام در صف (بندگی خدا و نماز) می ایستند، قطعاتی از قرآن را به آرامی و با قرائت نیکو تلاوت کنند، خویشتن را به مثال های قرآن پند دهند و دردشان را بدان درمان سازند. قسمتی از شبشان بدین گونه می گذرد و زمانی هم پیشانی و کف دست و زانوان و پشت پایشان را بر زمین فرش می سازند (یعنی به حال سجده بر خاک بیفتند)، اشکشان سیل آسا بر گونه ها روان می شود و بدینسان از جبّار عظیم تمجید می کنند، برای آزادی از دوزخ، در پیشگاه خدای بزرگ می نالند و از شدت جزع، نعره می کشند؛ شب آنها چنین می گذرد.

و امّا در روز، آنها بردباران دانشمند و خوبان پرهیزگارند. ترس پروردگارشان آنها را چنان ضعیف کرده که همچون تیری لاغر و باریکند و هر کس آنان را بنگرد، پندارد بیمارند، در حالی که هیچ کسالتی ندارند، یا گمان کند دیوانه اند، ولی آنها دیوانه عظمت پروردگار خویشند. سلطنت عظیم خدا و حکومت قوی او دل هایشان را به تپش انداخته و عقلشان از هیبت آن پریده است. چون از این بیهوشی درآیند، با اعمال پاک و کردار پسندیده به سوی خدا مبادرت جویند؛ به کمی از آن اعمال رضایت ندهند و وافرش را زیاد ندانند.بنابراین خویشتن را (به کوتاهی در انجام وظیفه) متّهم سازند و از کردار خویش نگرانند؛ اگر تعریفش کنند ومقامش را بالا برند، از تعریف های مردم می ترسد و می گوید من خودم را بهتر از دیگران می شناسم و خدایم مرا بهتر از خودم می داند؛ بار پروردگارا! به آنچه درباره من می گویند مرا مؤاخذه نکن و مرا از آنچه درباره ام می پندارند، بهتر گردان و آنچه (از کارهای زشت

من) که دیگران خبر ندارند ببخش و بیامرز، چون تو دانای پنهان ها و پوشنده عیب هایی.

اینها را که گفتم داشته باش.و نشان هر کدام این است که در دین خود نیرومند، در نرمی دوراندیش، در یقین ایمان، و بر تحصیل دانش حریص است، و فهمش در فقه، و در بردباری دانش، و در رفاقت و همراهی زیرک، و در بی نیازی مقتصد، و در نداری تحمّل، و در سختی صبر و تحمل، و در عبادت خشوع، و مهرورزی نسبت به دسترنج خود، و بخشش در حق، و نرمش در کسب، و جستن روزی حلال، و عفّت در طمع، و طمع از خدا در غیر کثافت ها، و نشاط در رهنمایی، و خودداری در شهوت، و نیکی در راستی. مجهولاتش او را نفریبد؛ از شماره کردار و حساب اعمالش دست برندارد؛ خویشتن را در اعمالش کندکار شمرد؛ از کارهای خوب خود نگران باشد؛ شب را در اشتغال به ذکر خدا صبح کند و روز را در حالی که همش سپاس خدا باشد شب کند؛ با ترس از خواب غفلتشب را صبح کند و صبح مسرور باشد از فضل و رحمتی که به او رسیده است؛ اگر نفسش سرکشی کند در آنچه که میل ندارد، هوس آن را برنیاورد و خواسته اش را در آنچه بدان حریص است ندهد؛ در آنچه باقی می ماند رغبت کندو در آن چه فانی می شود زهد ورزد؛ عمل را با علم و علم را با حلم قرین سازد؛ نشاطش همیشه بر او سایه افکند و از تنبلی و کسالت دور است؛ آرزویش نزدیک، لغزشش اندک و منتظر مرگ است؛ دلش خاشع و همیشه به یاد خدا و نفسش قانع است؛ نادانی اش پنهان، دینش محرز، دردش مرده، غیظش فرو خورده و خُلقش پاک است؛ همسایه اش از او ایمن، کارش آسان، تکبّرش نابود، صبرش روشن و یاد خدایش زیاد است؛ هیچ کار خیری را برای خودنمایی انجام ندهد و به جهت شرم از مردم آن را رها نسازد.

خوبی را از او آرزو دارند و از بدی ایمن است؛ اگر در جمع غفلت زده ها باشد از ذاکرانش نویسند و اگر در ذاکران باشد، از غافلانش ننویسند؛ هر کس بدو ستم ورزد عفوش کند؛ به هر کس که محرومش سازد ببخشد و به هر کس که از او ببرّد بپیوندد؛ احسانش نزدیک، گفتارش راست و کردارش نیکوست؛ خیرش روآور،

شرش پشت کننده و مکرش غایب است؛ در پیش آمدهای لرزش آور با وقار، در ناملایمات صبور و در خوشی ها شکرگزار است؛ به دشمنش ستم نکند و در دوستی اش مرتکب گناه نشود؛ آنچه را که مال او نیست ادعا نکند و هر چه را که به گردن دارد منکر نشود؛ به حق اعتراف کند قبل از اینکه گواه بر او اقامه شود؛ آنچه را که باید حفظ کند ضایع نسازد؛ لقب های زشت به افراد ندهد، به کسی ستم نکند؛ مغلوب حسد نشود؛ به همسایه زیان نزند؛مصیبت دیده را شماتت نکند؛ امانت ها را ادا کند و به طاعات عمل کند؛ در کارهای خیر سرعت و در کارهای زشت کندی کند، امر به معروف کند و خودش عمل کند؛ نهی از منکر کند و خودش پرهیز کند؛ ندانسته دست به کاری نزند؛ از درماندگی از حق بیرون نشود؛ اگر سکوت کند از سکوت خسته نشود و این سکوت مایه کم دانشی او نگردد، زیرا در مدت سکوت، سرگرم تفکّر و تدبّر است؛ اگر سخن گوید، از گفتن درنماند و اگر بخندد، صدایش بلند نشود؛ به آنچه مقدرش باشد قناعت کند؛ خشمش او را چموش نکند و مغلوب خواسته اش نشود؛ حرص بر او چیره نگردد؛ به دانایی با مردم معاشرت کند و با مسالمت از آنها جدا شود؛ سخن گوید تا بهره مند شود و سؤال کند تا بفهمد؛ خویشتن را در رنج اندازد و مردم از او در آسایش باشند؛ مردم را از خود آسوده ساخته، ولی نفسش را به خاطر آخرت در تعب افکنده است؛ اگر به او ستم شود،صبر کند تا خدای متعال انتقام او را بگیرد؛ پیرو خیرمندان پیش از خودو پیشوای نیک خواهان پس از خود باشد؛آنها کارمندان خدا، مرکب های فرمان و طاعت او و چراغ های زمین و مردمند؛ آنهاشیعیان و دوستان ما، از ما و با ما هستند. آه از شوق دیدارشان !»

همام پس از شنیدن این فرمایش ها، نعره کشید و بیهوش روی زمین افتاد. هر چه او را تکان دادند، حرکت نکرد و معلوم شد از دنیا رفته است، خدایش رحمت کناد.

ربیع که از این منظره عبرت گرفته بود، گریست و گفت: «ای امیرالمؤمنین !چه زود موعظه شما برادرزاده مرا کشت. من دوست داشتم جای او بودم و فرمایش های

شما در من چنین اثر داشت.» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «موعظه های ارزنده در اهل خود چنین کند. بدان به خدا من بر او از مرگ بیمناک بودم.» کسی به آن حضرت عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین !حالا شما چه می کنید؟» (منظورش این بود که با این حسابشما او را کشته اید و حالا چه می کنید؟) فرمود: «وای بر تو! هر کس را اجلی است که هرگز از آن نگذرد و مرگش را علّتی است که تغییر نکند. پس آرام باش و چنین نگو، زیرا آنچه گفتی مطلبی است که شیطان بر زبانت انداخته.»

راوی گوید: آن روز شب شد و شب هنگام حضرت بر جنازه همام نماز گزارد و در تشییع جنازه اش شرکت فرمود. ما نیز همراهش بودیم.

آن کس که این روایت را از نوف گزارش می کند، گوید: بعد از شنیدن این حدیث نزد ربیع بن خیثم رفتم و آنچه را نوف گفته بود نقل کردم. ربیع چنان گریست که نزدیک بود جانش به در رود. او گفت: «راست گفته برادرم.» از این رو فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام همیشه در برابر چشم و گوش من است و هر گاه داستان همام را به یاد می آورم، اگر در عیش و خوشی باشم، عیشم تیره شود و اگر در سختی باشم، برای من گشایشی است.

توضیح: این حدیث به بیا ن های گوناگون در باب صفات مؤمن گذشت و بعداز نقل روایت شرح دادیم و فعلا آنچه را که فقط در این روایت است، توضیح می دهیم. «نوف» به فتح نون و سکون واو است و جوهری گوید «نوف بکّالی» دربان حضرت علی علیه السلام بوده.«تغلب» گوید: نوف از قبیله بکّاله است، پایان.

همچنین گفته اند که بکالی به کسر باء، منسوب است به بکاله که قریه ای است در یمن و در بحث های بعد از آن سخن به میان خواهد آمد. «فاستتبعت» یعنی در رفتن به سوی آن حضرت، آنها را به دنبال خود قرار دادم و در نسخه های این روایت ربیع بن خیثم است که یاء بر ثاء مقدم شده است، ولی در کتاب های لغت و رجال به عکس است، یعنی ثاء و بر یاء مقدم شده که در این صورت مصغّر خواهد بود. و آن ربیع، یکی از زهّاد هشتگانه است و بعضی طعن ها هم نسبت به او دیده ام. او در مشهد مقدس رضوی علیه السلام مدفون است. جوهری گوید «برنس» کلاه

دراز است و افراد تارک دنیا در صدر اسلام از این کلاه ها بر سر می گذاشتند.بنابراین آنچه راوی درباره همام می گوید که از اصحاب برانس بوده، یعنی از زهّاد و عبّاد معروف بوده است.

در مصباح گوید: «افضیت الی الشی ء» یعنی به آنچیز رسیدم. «مبدّنین» به ضمّ میم و تشدید دال مفتوحه یعنی چاق های گوشت دار به قیافه پولدارها و مردمان خوشگذران. در قاموس گوید «بادن» و «بدین» و «مبدّن» بر وزن معظّم، جسیم را گویند. و در «اساس اللّغه» گوید که«لمّا بدّنت» یعنی چاق شدم وقتی پا به سنّ گذاشتم. سایر اشتقاقات آن نیز به همین معنی است و «رجل مبدان»، یعنی مرد بزرگ چاق و درشت. و در قاموس است که«افاضوا فی الحدیث» یعنی بی پروا وارد سخن شدند و «حدیث مفاض فیه» یعنی گفتار بی پروا. و گوید«احدوثه» یعنی آنچه گفته می شود. و گوید «فکّههم بملح الکلام تفکیها» یعنی حرف های تازه و نمکین برای آنها نقل کرد. «فکه» و «فاکه» یعنی آدم خوش باطن، خوشرو، خنده رو یا کسی که یارانش را می خنداند. و «فاکهه» یعنی با او مزاح کرد،«تفکّه» یعنی افسوس خورد، و تفکّه به یعنی بهره برداری کرد. و گوید «لها لهوا» مثل «التهی»یعنی بازی کرد. و «الهاه ذلک و لهی عنه» یعنی از او غافل ماند و او را رها کرد. و «لهی» بر وزن دعی و مصدر آن لهی و «لهیان» است.

«فسبّح»: یعنی نماز نافله گزارد و گویا آن نماز نافله نماز تحیت و احترام مسجد بوده است. در نهایه گوید گاهی به نماز مستحبی و نافله تسبیح گویند و نیز به ذکر و نماز نافله «سبحه گویند.» گفته می شود «قضیت سبحتی» یعنی نماز نافله ام، البتّه اگر چه نماز مستحبی و نماز واجب هر دو در معنی تسبیح شریکند، ولی تنها نماز مستحبی را تسبیح گفته اند. از آن جهت که تسبیحات در نمازهای واجب مستحب است.بنابراین به نماز نافله، تسبیح گویند، چون نماز نافله مثل تسبیحات و اذکار است در مستحب بودن.

«اوجزهما»: یعنی از نظر مقدار و «اکملهما» یعنی از نظر کیفیّت و رعایت حضور قلب و خشوع. «جلّ ثناؤه» یعنی ثنای خداوند بزرگ تر از آن است که کسی بتواند آنچنان که او شایستگی دارد او را ثنا گوید.

«و تقدّست اسماؤه»: یعنی نام های خداوند پاک است از اینکه دلالت بر نقص کند یا از اینکه کسی بتواند به کنه آنها برسد.

«دهمائهم»: یعنی بیشتر آنها یا جمعیت آنان با زیادیشان. در قاموس گوید«دهماء» عدد کثیر است و «فامار» از باب افعال، یعنی جدا کرد و تفرقه انداخت. در قاموس گوید«مازه» مثل «امازه» و «میّزه» یعنی او را عزل کرد و جدا ساخت. و «تمیّز الشی ء» یعنی بعضی از افراد آن چیز را بر بعضی دیگر برتری داد. و «ایجاف» یعنی تسریع کردن و «ایجاف الخیل و البعیر» دویدن اسب و شتر است.«وجیف» نوعی از دویدن شتر را گویند و در این روایت استعاره آورده شده برای سرعت گرفتن در اطاعت ها و استظهار کمک خواستن است، و گویا مراد روایت از مستظهر، کسی است که از معصیت و نافرمانی خداوند برای تحصیل روزی مقدّرش کمک می جوید، مثل اینکه خیانت بورزد. و احتمال دارد در ترجمه عبارت قلب باشد، یعنی از نعمت های خدا برای معصیت کمک می خواهد.

«أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئاتِ»: بیضاوی گوید«ام» منقطعه است و معنی همزه انکار گمان کردن است. و «اجتراح» به معنی اکتساب است.«أَنْ نَجْعَلَهُمْ» اینکه بگردانیم آنها را «کَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» مثل آنها و آن مفعول دوم «یجعل» است. و فرمایش خداوند که فرمود «سَواءً مَحْیاهُمْ وَ مَماتُهُمْ» بدل است از آن، اگر ضمیر به موصول اول برگردد، زیرا مماثله در آن است، زیرا معنی این جمله، انکار کردن مساوی بودن زندگی و مرگ آنهاست در طراوت و بزرگواری،چنانچه برای مؤمنین این چنین است. و دلیل بر این مطلب آن است که حمزه و کسایی و حفص، «سَواءً» را به نصب خوانده اند، بنا بر بدلیت یا حال از ضمیر در کاف، یا بنا بر مفعولیت است و کاف حال است، و اگر ضمیر به موصول دوّم برگردد، پس حال است از آن یا استیناف است که مقتضی انکار را بیان می کند، و اگر ضمیر به هر دو

موصول برگردد، پس «سَواءً» بدل است یا حال است از دوّمی و ضمیر اوّل.بنابراین معنی این جمله، انکار مساوی بودن بعد از مرگ در بزرگواری یا ترک مؤاخذه است، همچنان که در حال زندگی در روزی و سلامتی مساوی هستند. یا استیناف است که تساوی زنده بودن و مرده بودن هر صنفی را در هدایت و گمراهی بیان می سازد، و «مماتهم» به نصب قرائت شده، بنا بر اینکه «محیاهم» و مماتهم دو ظرف باشند مثل مقدم الحاج یعنی محل پیاده شدن حاجی ها (که مقدم ظرف است)و «ساءَ ما یَحْکُمُونَ» یعنی این حکم آنان بد است و به بد چیزی حکم کرده اند.

و در قاموس گوید که«فضیله» درجه بالای فضل است،«فاضله» اسم است و «فواضل نعمت های بزرگ و نیکو را گویند. و گوید «بخع نفسه» بر وزن منع، یعنی خودش را از غم و اندوه کشت.

«بخع بالحق»: یعنی به حق اعتراف کرد و در برابر حق خضوع کرد، همچون بخع به کسر خاء و مصدر آن «بخاعه» و «بخوع» است.

«فمضوا»: یعنی گذشتند در طاعت یا به سوی آخرت.

«خوف باریهم»: یعنی از ترس آفریدگارشان.بنابراین «باری» از «برء» است و بعید است از «بری» باشد. «هذا» یعنی این مطالب را داشته باش و این کلمه را برای فاصله بین دو کلام می آورند و زیاد هم استعمال می شود. «فی طمع» گویا کلمه «فی» به معنی «عن» است، اگر چه در کتب مشهور نگفته اند که فی به معنی عن می آید، یا به معنی «مع» است بنابراین مقصود طمع از خداست. گویا کلمه «ای دنس» از کراجکی باشد و احتمال دارد از راوی دیگری غیر از او باشد. در نهایه گوید «طبع» به تحریک باء، به معنی «دنس» یعنی چرک است، و اصل آن چرک و کثافتی است که روی شمشیر را بگیرد، سپس در مورد هر چه که به چرک و زنگار روی شمشیر شباهت پیدا کند، از قبیل وزر و گناه و غیر اینها از زشتی ها به کار رفته است. و به همین معنی است این حدیث. پناه می برم به خدا از طمعی که هدایت کند به سوی طبع، یعنی به ننگ و عار بکشاند.

«لا یغرّه ما جهله»: یعنی آنچه از عیب هایش که نمی داند، ولی بهتر آن است که کلمه «ثناء» در تقدیر باشد، چنانچه در روایات قبلی گذشت، یعنی ستایش کسی که او را نمی شناسد، مغرورش نسازد. و «اعتصام» به معنی امتناع و خودداری است. و در قاموس گوید«شره» بر وزن فرح، یعنی حرصش غالب شد و اسم فاعل آن «شره» است. «عازبا» یعنی «غائبا»، «محرزا» به کسر راء یا به فتح آن، «دینه» به نصب یا رفع.

«لم یعیه الصّمت»: یعنی سکوتش مایه کم دانشی و عاجز بودن از بیان حق نشود، بلکه سکوت و خاموشی او تفکّر و تدبّر است، یا خاموشی او به خاطر خستگی و عاجز بودن از سخن نیست، بلکه از سخنان فاسد خاموش است، و این توجیه از نظر لفظی بعید است. «به» یعنی به خنده یا اینکه باء برای تعدیه است. «بعلم» یعنی با دانایی به کسی که با او رفاقت کند، و اینکه او اهلیت دارد، یا برای تحصیل علم تا مناسب باشد. با آنچه که گذشت، اگرچه از سیاق عبارت بعید است.

«بسلم»: یعنی با مسالمت و سازش، نه برای دشمنی و نزاع.

«المطایا»: جمع «مطیّه» است و آن چهارپایی است که به سرعت حرکت می کند، یعنی آنها امر و طاعات خدا را برای مردم حمل می کنند، به آنها تعلیم می دهند و برایشان نقل می کنند، یا اینکه دستورهای خدا را برمی دارند و به سرعت به آنها عمل می کنند.

«الاها»،«الا» حرف تنبیه است و «ها» یا اسم فعل است به معنی «خذ» (بگیر) یا حکایت می کند از تنفس طولانی برای حسرت خوردن از ندیدن آنها. و «شوقا» بنا بر توجیه اوّل، کلمه «ها» مصدر است برای فعل محذوف، یعنی اشتقاق شوقا، و بنا بر توجیه دوّم احتمال دارد همچنین مصدر باشد برای فعل محذوف و نیز احتمال دارد علت باشد برای حسرت و حزنی که کلمه «ها» بر آن دلالت می کند. و در جاهای دیگر حضرت فرموده اند: «آه آه شوقا الی رؤیتهم.»و در قاموس گوید: «اودی» یعنی نابود شد و «اودی به الموت»، یعنی مرگ او را برد. و گوید «البلهنیه» به ضمّ باء، به معنی رفاه و زندگی وسیع است.

1. قرب الاسناد: ابن ابی الخطاب از بزنطی روایت کند که حضرت رضا علیه السلام فرمود: حضرت باقر علیه السلام می فرمود: «درباره شیعیان ما شتاب مکنید؛ اگر یک پای آنها بلغزد، پای دیگرشان ثابت است.»(1)

2. عیون اخبار الرضا: علی بن موسی القرشی گزارش کند که حضرت رضا علیه السلام فرمود: «از شیعیان ما قلم برداشته شده.» عرض کردم: «ای آقای من، چطور؟» فرمود: «زیرا از آنها پیمان تقیه در زمان حکومت های باطل گرفته شده. مردم در امن و راحتند، ولی آنها می ترسند، به خاطر ما تکفیر می شوند و ما به خاطر آنها تکفیر نشویم، و به خاطر ما کشته می شوند و ما به خاطر آنهاکشته نشویم. نیست کسی از شیعیان ما که مرتکب گناه یا خطایی شود، مگر اینکه به خاطر آن گناه، اندوهی به او می رسد تا گناهش پاک شود، اگر چه گناهش به قدر قطره های باران و شن ها و سنگریزه ها و خارها و درختان باشد. و اگر به خودش آسیبی نرسد، در خاندان و مالش آسیب رسد، و اگر در امر دنیایش به او غمی نرسد، خواب

1- . قرب الاسناد: 171

وحشتناک می بیند تا غمگین و افسرده شود و بدین وسیله گناهانش پاک و زدوده شود.»(1)

3. امالی طوسی: حنان بن سدیر روایت کند که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «خداوند دوستی علی علیه السلام را در دل کسی تثبیت نفرموده که یک قدم بلغزد، مگر اینکه در قدم دیگر ثابت باشد.»(2)

4. خصال: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «برای برادرت (اگر کار خلافی کرد) عذری بجو و اگر نیافتی، عذری برایش بساز.»(3)

5. محاسن برقی: ابن محبوب از زید شحام روایت کند که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «همانا وابسته به علی علیه السلام اگر در یک قدم بلغزد، در قدم دیگر ثابت است.»(4)

6. تمحیص: عمر صاحب السابری گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «من بعضی از یاران هم مسلک خودمان را می بینم که گناهان هلاکت بار مرتکب می شوند.» فرمود: «ای عمر! از اولیای خدا عیب مگیر. همانا دوست ما (گاهی) گناهانی انجام می دهد که مستحق عذاب خدایی می شود، ولی خداوند او را به کسالت بدنی مبتلا می سازد تا گناهانش زدوده شود. و اگر تندرست ماند، او را به گرفتاری مالی مبتلا سازد و اگر مالش نیز محفوظ ماند، او را به مصیبتی در مورد فرزندانش مبتلا کندو اگر از تمام مشکلات روزگار در امان ماند، جان دادنش را سخت کند تا وقتی خدا را ملاقات می کند، خداوند از او خشنود و بهشت را بر او واجب فرموده باشد.»(5)

1- . عیون اخبار الرضا2 : 237
2- . امالی طوسی 1 : 132
3- . خصال 2 : 161
4- . محاسن برقی: 158
5- . تمحیص : ح 38

در ریاض الجنان عمر سابری نیز مثل این روایت را نقل کرده، تا آنجا که فرمود او را به مصیبتی در مورد فرزندانش مبتلا سازد. در این روایت بعد از آن جمله می فرماید: «و اگر فرزندانش سالم ماندند، در خانواده اش گرفتارش کند و اگر از این مصیبت صرف نظر فرمود، او را به همسایه بد مبتلا کند تا اذیّتش کند و اگر از تمام مشکلات روزگار محفوظش داشت...» از اینجا به بعد دنباله روایت قبلی را ذکر می کند.

ص: 272

1. امالی طوسی حمّاد سمندری روایت کند که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «من به بلاد شرک و شهرهای بت پرستان می روم و بعضی از کسانی که نزد ما هستند،می گویند اگر در آنجا بمیری، با آنها محشور می شوی.» حضرت فرمود: «در آن محیط ها به یاد امر ما (تشیع) هستی و مردم را به سوی آن می خوانی؟»عرض کردم آری. فرمود: «اگر در شهرهای اسلامی باشی، باز به یاد امر ما هستی و مردم را به سوی آن دعوت می کنی؟»عرض کردم نه. فرمود: «بنابراین اگر در آن شهرهای بت پرستی بمیری، به صورت امّت واحده محشور می شوی و نورت در جلو تو می شتابد.»(1)من عرض کردم: «فدایت شوم! من در مجالس و محافل این قوم (مخالفین) حاضر می شوم و شما را در دل خود یاد می کنم. پس چه چیز بگویم؟» فرمود: «ای حسین!هر وقت به مجالس آنها رفتی، بگو بار خدایا! خوشی و شادی را به ما بنما؛ چون تو بیاوری هر چه را که بخواهی»(2). (و یا «چون تو نابود می سازی هر چه را که بخواهی.»)

1- . امالی طوسی 1 : 44
2- . امالی طوسی 1 : 53.

توضیح: «فانک تأتی علی ما ترید»یعنی خدا شادی و سرور در دینت را به تو نشان می دهد یا ثواب آنچه را که تو می خواهی که پیروزی ظهور دین حق باشد، به تو عنایت می کند.

ص: 274

باب بیست و دوم : در اینکه خداوند متعال هر که را دوست داشته باشد، دین حق و ایمان و تشیع را به او عنایت فرماید؛ و اینکه دین برادری بردار نیست، و در ترک دعوت مردم به سوی دین

1. کافی: عمر بن حنظله روایت کند که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «ای ابوالصّخر! خداوند دنیا را به دوست و دشمنش می دهد، ولی این امر (تشیّع) را نمی دهد مگر به افراد زبده از مخلوقاتش. شما به خدا بر دین من و دین پدران من ابراهیم و اسماعیل هستید. مقصودم علی بن الحسین علیه السلام و محمد بن علی علیه السلام نیستند، گرچه اینان هم هم دین آنانند.»(1)

توضیح: «من یحبّ و من یبغض» یعنی آن کس را که خدا دوست می دارد وهر کس را که خدا دشمن می دارد، یا هر کس که خدا را دوست دارد و هر کس که او را دشمن می دارد،گرچه توجیه اول روشن تر است.

1- . کافی 2 : 215

«و لا یعطی هذا الأمر»: یعنی اعتقاد به ولایت و انتخاب دین و مذهب اثنا عشری.

«الّا صفوته من خلقه»: یعنی مگر آنهایی

را که برگزیده و انتخاب کرده و آنها را به سبب پاکی روح و سرشت آنها، چنانچه گذشت،بر تمام موجوداتش برتری داده است. یا اینکه معنی این است که صاحب مال و مقام و نعمت در دنیا، ممکن است محبوب خدا باشد و ممکن است مبغوض خدا باشد.بنابراین نعمت های دنیا نشانه حبّ خدا نیست، بر خلاف دین حق که هر کس آن را داشته باشد، مسلّم محبوب خدا و برگزیده اوست، و در هر دو صورت مقصود بیان موقعیت ولایت و سپاسگزاری بر این نعمت است و اینکه با داشتن این نعمت بزرگ، دیگر نباید از فقر و گرفتاری های دنیا شکایت کرد، و اینکه دنیا و اهلش نزد خدا حقیر و ناچیزند، بنابراین این مال و منال دنیا، مناط شرف و فضیلت نیست.

«و دین آبائی»: معنی این جمله آن است که اصول دین در مسلک همه انبیا یکی است و اختلاف، تنها در بعضی از خصوصیات است.بنابراین عقیده به توحید و عدل و معاد از چیزهایی است که همه ملّت ها در آن شریکند و همچنین تصدیق نبوّت انبیا و اعتراف و قبول کردن آنچه را که تمام پیامبران آورده اند،و مهمترین مطلبی که تمام پیامبران از جانب خداوند آورده اند، ایمان به جانشینان آنها، پیروی از آنها در تمام امور و منحرف نشدن از آنهاست. این مطلب در شریعت و مرام همه پیامبران بوده و تنها اختلاف، در شخص پیامبر و شخص جانشینان او و بعضی از عبادات است.بنابراین هر کس به پیامبر ما صلی الله علیه و آله و تمام آنچه را که فرموده و همه جانشینانش اعتراف کند و از مسیر آنها منحرف نشود و به دنبال دیگران نرود. چنین کسی بر روش همه پیامبران خواهد بود.

و احتمال دارد این جمله اشاره باشد به مطلبی که در بسیاری از اخبار هست که اقرار به پیامبر ما صلی الله علیه و آله و اوصیای آن حضرت از مطالبی است که خداوند از همه پیامبران و امت های آنها اقرار گرفته است. و گفته اند که مقصود این است که از اعتقادات دین اسلام شریک نورزیدن و نصب نکردن غیر افرادیرا که خدا

برگزیده، برای امامت است و هر کس غیر آن افراد را برای پیشوایی برگزیند، شرک ورزیده بنابراین توحید، که دین همه پیامبران است، مخصوص شیعه است، ولی آنچه ما درابتداذکر کردیم، روشن تر و متین تر است.

2. کافی: مالک بن اعین جهنی روایت کند که از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:ای مالک! خداوند دنیا را به دوست و دشمن می دهد، ولی دینش را جز به دوست نمی دهد.»(1)

محاسن برقی مانند این روایت را آورده است.

3. کافی: حمران از حضرت باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: «خداوند این دنیا را به خوب و بد می دهد، ولی ایمان را جز به برگزیدگانآفریده هایش نمی دهد.»(2)

محاسن برقی مانند این روایت را آورده است.

توضیح: جوهری گوید«صفوه الشی ء» یعنی خالص آن چیز و محمّد صلی الله علیه و آله صفوه اللّه از بین موجودات و برگزیده اوست. ابو عبیده گوید صفوه به فتح و کسرو ضمّ صاد، به هر سه وجه خوانده می شود، اگر آخر آن هاء باشد، ولی اگر هاء را از آخر آن بگیرند، تنها به فتح صاد خوانده می شود.(3)

4. کافی: میسّر روایت کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خداوند دنیا را به دوست و دشمنش می دهد، ولی ایمان را مگر به آن کس که دوست دارد،نمی دهد.»(4)

5. محاسن برقی: میسّر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «همانا دنیا را خداوند به هر دوست و دشمنی می دهد، ولی ایمان را مگر به آن کس که دوست دارد،نمی دهد.»(5)

1- . کافی ج 2 : 215 و محاسن برقی: 261 به نقل از عاصم
2- . کافی ج 2 : 215 و محاسن برقی: 217
3- . صحاح: 240

4- . کافی 2 : 215
5- . محاسن برقی: 216

6. محاسن برقی: حمران بن اعین از حضرت باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: «همانا این دنیا به هر خوب و هرزه ای داده می شود، ولی این دین را ندهند مگر به خصوص به آنها که اهل آن باشند.»(1)

7. محاسن برقی: عمر بن حنظله گوید که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «همانا خداوند دنیا را به هر دوست و دشمنی می دهد، ولی ایمان را جز به افراد زبده و برگزیده از آفریده هایش نمی دهد.»(2)

8. محاسن برقی: عمر بن حنظله گزارش کند که روزیبه همراه حضرت صادق علیه السلام در یکی از راه ها (و کوچه های) مدینه می رفت. ناگاه حضرت رو به من کرد و فرمود: «همانا خداوند دنیا را به هر خوب و هرزه ای می دهد، ولی دین را مگر به زبده ها و برگزیده های آفریده هایش نمی دهد.»

محاسن برقی با سندی دیگر همین روایت را چنین نقل کرده (3)که «(دنیا) را به هر خوب و بدی می دهد، ولی ایمان را جز به آن کس که دوست دارد، نمی دهد.»(4)

10. کافی: محمد طیّار از پدرش گزارش کند که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «شما بر این امر (تشیّع) با هم برادر نشدید، بلکه این امر باعث شد یکدیگر را بشناسید.»(5)

توضیح: «لم تتواخوا علی هذا الامر»، «شما به وسیله تشیع با هم برادر نشدید»، بنظر ما این روایت چند احتمال دارد:

اوّل: آنچه را که مرحوم پدرم فرموده که «برادری بین شما بر اثر تشیع نیست و نه در این عالم پیدا شده، بلکه برادری شما در عالم ارواح قبل از انتقال ارواح به بدن ها بوده، ولی شناسایی شما یکدیگر را، در این عالم به سبب دین پیدا

1- . محاسن برقی: 217
2- . همان
3- . محاسن برقی: 217

4- . همان
5- . کافی 2 : 168

شده.»بنابراین این روایت، از برادری شیعیان در آن بالا بالاها پرده برداشته و این روایت مثل این است که دو نفر مدت ها با هم رفیق باشند، ولی به جهاتی مدت مدیدی از یکدیگر دور شوند و دوباره به هم برسند و یکدیگر را بشناسند.

و مؤیّد این مطلب همان حدیث مشهور است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ارواح (انسان ها) به صورت دسته های مختلف و هر دسته گرد هم جمع بودند. هر کدام که با هم آشنا بودند به هم پیوستند و هر کدام که ناآشنا بودند، از هم جدا شدند. و این روایت گرچه از عامّه است، ولی مثل آن و به همین مضمون در اخبار ما به سندهای بسیار رسیده است.

از آن جمله روایتی است که صفّار در بصائر، از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که مردی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدو عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین!به خدا سوگند من تو را دوست دارم!» حضرت فرمود: «دروغ می گویی.» آن مرد گفت: «سبحان اللّه!مثل اینکه شما آنچه را که در دل من هست می دانید.» حضرت فرمود: «همانا خداوند ارواح (انسان ها) را دو هزار سال قبل از بدن ها آفرید. سپس آن ارواح را به ما عرضه کرد. پس تو در کجا بودی که من تو را ندیدم؟»(1)

و نیز عماره گوید: خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم. مردی آمد، به آن جناب سلام کرد و سپس گفت: «ای امیرالمؤمنین!به خدا من شما را دوست دارم!» حضرت از او سؤال فرمود و سپس به او فرمود: «همانا ارواح (انسان ها) دو هزار سال قبل از بدن ها آفریده شده و سپس در هوا جای گرفتند. هر کدام که در آنجا با هم آشنا بودند، در اینجا به هم پیوستند و هر کدام که در آن عالم ناآشنا بودند، در اینجا از هم جدا ماندند. هم اکنون روح من با روح تو آشنایی ندارد.»(2)

1- . بصائر الدرجات: 87 - 88
2- . همان

و نیز از حضرت صادق علیه السلام مثل این روایت را نقل کرده. و در این روایت حضرت صادق علیه السلام فرمود: «راستی خداوند ارواح (انسان ها) را دو هزار سال قبل از بدن ها آفرید و آنها را در هوا جای داد. سپس آنها را بر ما خاندان عرضه فرمود.پس به خدا روحی نماند، مگر اینکه ما بدنش را شناختیم.به خدا سوگند تو را در میان آنها ندیدم. پس کجا بودی؟»(1)

و صدوق در علل الشرائع به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام نقل کند که فرمود: «البته ارواح در دسته های مختلف و هر دسته گرد هم جمع بودند. هر کدام از آنها که در عالم میثاق با هم آشنا بودند، در اینجا با هم انس دارند و هر کدام که در عالم میثاق (2)

با هم آشنایی نداشتند، در اینجا نیز مأنوس نباشند.(3)و به سند دیگری از آن حضرت روایت کردهاست که به یکی از اصحاب خود فرمود: «درباره ارواح چه می گویی؟ البته آنها در دسته های مختلف و گرد هم جمع بودند. هر کدام که با هم آشنا بودند، به هم پیوستند و هر کدام که ناآشنا بودند، از هم جدا ماندند.» آن مرد عرض کرد: «ما هم چنین می گوییم.» حضرت فرمود: «مطلب این چنین است؛ خداوند متعال از بندگانش پیمان گرفت وقتی آنها به صورت سایه و شبحی بودند قبل از ولادت و آمدن به این دنیا. چنانچه در قرآنمی فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِم»، {و هنگامی که خدای تو، از پشت فرزندان آدم ذریّه آنها را گرفت و آنها را بر خود گواه گرفت}(4) تا آخر آیه. بعد از آن فرمود: «هر کس در آن روز به او اعتراف کرد، انس و الفتش بدینجا آمد و هر کس او (خدا) را آن روز منکر شد، در اینجا خلاف او آمد.»

1- . بصائر الدرجات: 87 - 88
2- . عالم میثاق آن روزی را گویند که خداوند از انسان ها عهد و پیمان گرفت. آن روز را عالم زر یا به قول شعرا و عرفا روز الست نیز می گویند.
3- . علل الشرائع 1 : 79
4- . اعراف / 172

ابن اثیر در نهایه گوید: در حدیث است که ارواح در دسته های مختلف و گرد هم جمع بودند. هر کدام از آنها که با یکدیگر آشنایی داشتند، مأنوس شدند و هر کدام که آشنا نبودند، همچنان نامأنوس ماندند. بعد از آن گوید: «مجنّده» یعنی جمع شده و گرد هم، همچنان که می گویند «الوف مؤلّفه»، و «قناطیر مقنطره» و معنای این حدیث، خبردادن از ابتدای آفرینش ارواح و پیش بودن آنها از ابدان است، یعنی روح ها در ابتدای آفرینش دو قسم آفریده شدند، همچون لشکرهای آماده متراکم هنگامی که روبه رو شوند. و معنی تقابل ارواح همان است که خداوند از سعادت و شقاوت و اخلاق از ابتدای آفرینش، ارواح را بر آنها قرار داده.می گویند بدن هایی که آن ارواح در آنها جا گرفته اند، در دنیا یکدیگر را دیدار می کنند و بر حسب همان آفرینش اولیّه، با یکدیگر مأنوس یا نامأنوس هستند. به همین جهت است که می بینی آدم خوب و اهل خیر، همیشه اهل خیر را دوست دارد و به سوی آنها کشیده می شود و آدم بد، اشرار را دوست دارد و به سوی آنها می رود. پایان.

خطابی گوید: ارواح قبل از ابدان آفریده شده و در آن عالم با هم ملاقات داشته اند. وقتی لباس بدن را پوشیدند، یکدیگر را به دوستی اولیّه شناختند. پایان.

مؤلف: از این حدیث مطلب استدلال شده است. اول: آفرینش ارواح قبل از ابدان و دوّم اینکه ارواح انسان ها در حقیقت با هم اختلاف دارند و یکی نیستند و ما در این موضوعات در «کتاب السماء و العالم»، مفصّل بحث کردیم.

دوّم: احتمال دوّم در روایت همان است که گفته شده که حضرت فرمود: «شما به وسیله تشیع با هم برادر نشدید، و الا تمام افراد شیعه با هم برادر بودند و باید حقوق برادری را نسبت به یکدیگر ادا کنند، حال اینکه چنین نیست، بلکه شما تنها به سبب تشیع با هم آشنا شدید و یکدیگر را می شناسید، بدون اینکه برادر باشید.بنابراین احتمال دارد که این حدیث، در مقام انکار و این اعتراض باشد که چرا با یکدیگر برادر نیستید. همچنین احتمال دارد در مقام اخبار باشد، یعنی برنامه شما چنین است، یا اینکه معنای حدیث این است که به صرف گفتن این که ما شیعه

هستیم، بین شما برادری به وجود نمی آورد، بلکه فقط ایجاد آشناییمی کند، ولی برادری با یک سلسله امور دیگر حاصل می شود.

سوّم: اینکه معنای حدیث این است که برادری شما بعد از بوجود آمدن مذهب تشیّع نبوده، بلکه برادری شما از اوّل ولادت شما و قبل از ولادت و بعد از آن بوده است. چون برادری نتیجه یکی بودن منشأ خاک و ارواح است، چنانچه گذشت، و این احتمال به همان احتمال اوّل برمی گردد یا نزدیک به آن است.

11. کافی: کلیب بن معاویه صیداوی گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «بترسید از مردم، زیرا خداوند اگر برای بنده اش خیر بخواهد، در دل او نقطه ای را به وجود می آورد (کنایه از اینکه به دلش اشاره ای می کند) و آن بنده بر اثر آن عنایت، به دنبال او گردد و او را بجوید.» سپس فرمود: «ای کاش وقتی شما با مردم حرف می زنید، می گفتید ما رفته ایم آنجا که خدا رفته است و برگزیدیم آن کس را که خدا برگزیده؛ خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برگزیده و ما خاندان محمّد صلی الله علیه و آله را انتخاب کردیم.»(1)

توضیح: «إیّاکم و النّاس»یعنی بترسید از دعوت کردن آنها به تشیع در زمان شدت تقیّه. بعد از آن علّت دعوت نکردن را این چنین بیان فرموده که هر کس قابل هدایت باشد و خدا بخواهد هدایتش کند.

«نکت فی قلبه نکته»: از نور، کنایه از این است که بیفکند در دلش چیزی را که به سبب آن، طالب حق و آماده پذیرش حق گردد. در قاموس گوید «النکت»این است که با عصایت به زمین بکوبی، به طوری که اثر آن بماند. و «النکته» به ضمّ نون، به معنی نقطه است. سپس امام علیه السلام روش نرمی برای معارضه با مردم و استدلال بر آنها و راهنمایی آنان بیان فرموده است، به طوری که باعث تعصّب زیادتر آنان و مایه ضرر زدن آنها به شیعیان نشود. چون در این روشی که به شیعیان تعلیم فرموده، کفر و گمراهی مردم را علنا به آنها نمی گویند.و آن روش این است که

1- . کافی 2 : 212

فرموده «لو انّکم» و «لو» برای تمنّا، یعنی آرزو داشتن و آرزو کردن است و «قلتم» جواب «اذا» است.

«حیث ذهب اللَّه»: یعنی آنجایی که خداوند فرمان رفتن به سوی آن را داده است.

«و اخترنا من اختار اللَّه»:یعنی پیشوایی اهل بیت را که خدا برگزیده، ما نیز برگزیدیم، زیرا پیامبر برگزیده خداست و خرد انسانی چنین حکم می کند که اگر خاندان آن شخص برگزیده صلاحیت و شایستگی برای پیشوایی داشته باشند،بر دیگران مقدم هستند، و این دلیل قانع کننده ای است که طبع بیشتر مردم می پذیرد.(1)

12. کافی: ثابت بن ابی سعیده روایت کند که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «ای ثابت! شما را با مردم چکار؟ از مردم دست بکشید و کسی را به سوی مرامتان دعوت نکنید.به خدا سوگند اگر همه اهل آسمان و زمین همت گمارند، بنده ای را که خدا خواسته است هدایت شود،نمی توانند گمراه سازند. از مردم دست بردارید و هیچ کدام از شما نگوید برادرم، پسر عمویم و همسایه ام. زیرا خداوند عزوجل اگر خیر بنده ای را بخواهد، روحش را پاک سازد. پس کار خیر و حرف خوبی را نشنود،مگر اینکه او را بشناسد و بپذیرد. و کار زشتی را نشنود، مگر آنکه آن را رد کند. سپس خداوند در دلش کلمه ای را افکند که امر و کارش را گردآورد.(2)

توضیح: امثال این حدیث در «کتاب عدل» گذشت و ما در آنجا در معنی هدایت و اضلال سخن گفتیم. فهم این روایت در نهایت دشواری است.

1- . شاید مقصود حضرت این باشد که شما بگویید ما به سوی خانه ای رفته ایم که خداوند به آن خانه رفته و آن خانه عبدالمطلب است. و از این خانه فردی را انتخاب کرده ایم که خدا برگزیده و او محمد صلی الله علیه و آله است و بعد از محمد صلی الله علیه و آله از در آن خانه برنمی گردیم، بلکه از میان این خانه انتخاب شده خدا، فردی را برگزیدیم که دنبال محمد صلی الله علیه و آله را بگیرد و از هر جهت شایسته است جای او بایستد، و او علی بن ابی طالب علیه السلام است که بزرگ خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت است.

2- . کافی 2 : 213

بعضی هاهدایت خواستن خدا را نسبت به بنده اش تأویل برده اند به علم و توفیق که به آنها علم و توفیق می دهد و آنان را تأیید می کند، چون آن بنده به حسن اختیار خود سزاوار این الطاف است.

«و لا یقول احدکم اخی»: یعنی کسی از روی ترحم نگوید این برادر من است که بدین جهت بخواهد او را هدایت کند.

«طیّب روحه»: یعنی روح او را قابل فهمیدن حق و پذیرش آن قرار دهد، یا در اول آفرینش آن روح یا بعد از خلقت در عالم اجساد. و کلمه ای که خداوند در دل او می افکند همان عقیده به امامت است، زیرا این عقیده است که همه امور دنیا و آخرت بنده را اصلاح می سازد و فراهم می آورد و دیگر بعد از این عقیده، امری از امور بر او مشتبه نشود.

13. کافی: فضیل روایت کند که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «آیا ما مردم را به این مرام دعوت کنیم؟» فرمود: «ای فضیل! البتّه خداوند اگر خیر بنده ای را بخواهد، فرشته ای را فرمان دهد تا گردن او را بگیرد و به این مرام داخل سازد، چه او بخواهد و چه نخواهد.»(1)

14. کافی: علی بن عقبه از پدرش گزارش کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «این مرام (تشیع) خود را برای خدا قرار دهید، نه برای مردم، زیرا هر چه برای خدا (انجام شود) از آن خدا خواهد بود و آنچه برای مردم باشد، به آسمان بالا نرود، (و خدا نپذیرد). و با دینتان با مردم مجادله و مخاصمه و دشمنی نکنید، زیرا مخاصمه مریض کننده دل است. خداوند عزوجل به پیامبرش فرمود: «إِنَّکَ لاتَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلکِنَّ اللّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاء»، {ای رسول ما (با آنکه تو هادی خلقی) چنین نیست که هر کس را تو بخواهی هدایت توانی کرد، لیکن خدا هر که را خواهد هدایت می کند.}(2) و فرمود: «أَفَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ»، {تو کی توانی

1- . کافی 2 : 213
2- . قصص / 56

با تجبّر و اکراه همه را مؤمن و خداپرست گردانی. }(1) مردم را رها کنید و به حال خود بگذارید، زیرا مردم از آن مردم (عقایدشان را) می گیرند، ولی شما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرفتید و از علی علیه السلام و این روش با روش آنها یکی نیست. و همانا من از پدرم شنیدم که می فرمود: «اگر خداوند بر بنده ای نوشته باشد که او را بدین مرام وارد سازد، خیلی زودتر از پرنده ای است که به آشیانه خود می رود.»(2)

توضیح: «اجعلوا امرکم هذا» یعنی دینتان و دعوت شما مردم را به سوی آن بخوانید،«للّه» برای خدا به اینکه مردم را بخوانید در مواردی که می دانید خدا راضی است، و در موارد تقیّه آنها را نخوانید زیرا خدا نهی فرموده است.

«و لا تجعلوه للناس»: به اظهار فضل کردن به مردم، و دوستی پیروزی بر دشمن، و تعصب. در نتیجه آنها را در مورد تقیّه به سوی مرامتان می خوانید و آنگاه ضررش به ما و به خود شما بازمی گردد، چون «ما کان للّه» آنچه از روی خلوص به خاطر خدا انجام شود، «فهو للّه»، خداوند آن را می پذیرد و به آن ثواب می دهد ، یا آنچه که در دنیا برای خدا باشد، در آخرت نیز برای خداست و نتیجه هر دو توجیه یکی است.

«فلایصعد الی السّماء»: یعنی قبول نشود و این جمله اشاره ای است به آیه قرآن:إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُه»، {کلمه نیکوی توحید (و روح پاک آسمانی) به سوی خدا بالا رود و عمل نیک خالص آن را بالا برد. }(3)

«و لا تخاصموا بدینکم»: یعنی مجادله نکنید به نحوی که بخواهید غلبه یابید و دشمنی کنید به وسیله افکندن شبهات فاسد، نه روشن شدن حق، زیرا چنین مخاصمه ای مرض شک و شبهه و هدف های غلط در دل ایجاد کند. و اگر هدف شما مجبور کردن آنها بر هدایت باشد که آن به دست شما نیست، چنانچه خداوند به

1- . یونس / 99
2- . کافی 2 : 213
3- . فاطر / 10

پیامبرش فرمود هدایت در اختیار تو نیست و تو نمی توانی مردم را مجبور سازی.و«ذرو النّاس» احتمال دارد مقصود حضرت از این جمله، این باشد که هدف شما از مجادله اگر روشن شدن حق برای خود شما باشد که حقانیّت شما روشن است، زیرا شما مرامتان را از خدا به وسیله قرآن و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وسیله اخبار و روایات متواتره از طریق شیعه و سنّی و از علی علیه السلام که هر دو دسته او را پذیرفته اند گرفته اید، ولی آنها مرام خویش را از احادیث مجعوله که به ناصبی ها و دشمنان نسبت دارد و از شبهات بی ارزشی که با مختصر تأملی بطلانش روشن می شود گرفته اند، و مأخذ شما و آنها یکی نخواهد بود. و «وکرالطّائر» یعنی لانه پرنده.

15. کافی: ابن اذینه از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «همانا خداوند عزوجل جمعی را برای حق آفریده و چون دری از حق به رویشان گشوده گردد، دل هاشان آن را بپذیرد، اگر چه او را نشناسند، و اگر باطلی به آنها گذرد، دل هاشان رد کند، اگرچه او را نشناسند، و جمعی را برای غیر این آفریده، پس هر گاه دری از حق به رویشان باز شود، دل هاشان رد کند، اگرچه آن را نشناسند و هر گاه دری از باطل به رویشان باز گردد، دل هاشان بپذیرد، اگرچه آن را نشناسند.»(1)

توضیح: «خلق قوما للحق»:گویا «لام» برای عاقبت است، یعنی آگاه است به اینکه آنها حق را برمی گزینند یا خلاف آن را اختیار می کنند.«و ان کانوا لا یعرفونه»پیش از این، و این فرمایش مبتنی بر این است که گاهی انسان مطلبی را تصدیق می کند و به آن اذعان دارد و این اذعان مبنی بر مطلبی است که در نهاد او نهفته و خودش از آن خبر ندارد، یا از اینکه اذعان و تصدیقش بر اثر آن مطلب نهفته در ذهن است بی خبر است. و مقصود از نقل این روایت در این باب،این است که سعی و کوشش، دخالت زیادی در هدایت افراد دیگر ندارد، فقط این زحمت به

1- . کافی 2 : 214

خاطر درک ثواب است.بنابراین باید جایی سعی داشته باشد که مورد تقیّه نباشد تا ثواب ببرد.

16. کافی: عبدالحمید بن ابی العلا روایت کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «راستی هر گاه خداوند عزوجل خیر بنده ای را بخواهد، نقطه ای از نور در دلش قرار دهد و آن نور دل و گوشش را نورانی گرداند، تا بر آنچه شما در دست دارید از خود شما حریص تر گردد، و هر گاه برای بنده ای بد بخواهد، نقطه سیاهی در دلش قرار دهد تا گوش و دلش را تاریک سازد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ»(1)، {پس هر که را خدا هدایت او خواهد، قلبش را به نور اسلام روشن و منشرح گرداند و هر که را خواهد گمراه نماید (یعنی به حال گمراهی واگذارد)، دل او را از پذیرفتن ایمان تنگ و سخت گرداند که گویی می خواهد از زمین بر فراز آسمان رود. }(2)

توضیح: گویا «نکت» (یعنی نقطه) در جمله اول، کنایه است از توفیق و موفق شدن در پذیرش حق یا منظور از نقطه، یکنوع آگاهی و دانش است که مطالب در دل او نقش بندد.

«فاضاء له سمعه و قلبه»: یعنی حق را می شنود و به آسانی می پذیرد و جویای دین حق می شود. و نقطه در جمله دوّم، کنایه است از بازداشتن لطف از او، چون شایسته لطف نیست، و در نتیجه راه نفوذ شیطان در او باز می شود و در دلش ایجاد شک و شبهه می کند.

«فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ»: بهقولی یعنی راه حق را به او معرّفی کند و توفیق ایمانش دهد.

1- . انعام / 125
2- . کافی 2 : 214

«يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ»: یعنی برایش وسعت دهد و فراخ سازد آنچه را که فرصت او در آن است و این جمله کنایه است از قابل قرار دادن نفس برای پذیرفتن حق و مهیّای حلول و ورود حق در او، و پاکیزه از هر چه مخالف و ضد حق است.

«وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ»: یعنی لطفش را از او باز دارد.

«يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً»: به طوری که نارسا شود از پذیرش حق، پس ایمان در او راه نیابد.

«كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ»: تشبیه فرموده او را به کسی که به کاری دست می زند که توانایی اش را ندارد، برای مبالغه در تنگی سینه، زیرا بالا رفتن به سوی آسمان، مثل است برای کاری که دور از استطاعت انسان است.

17. کافی: محمد بن مسلم روایت کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «راستی خداوند هر گاه خیر بنده ای را بخواهد، نقطه سفیدی در دلش ایجاد کند، گوش های دلش را بگشاید و فرشته ای بر او بگمارد تا راهنمایی اش کند، و هر گاه برای بنده ای بد بخواهد، نقطه سیاهی در دلش ایجاد کند، گوش های دلش را ببندد و شیطانی را بر او بگمارد تا گمراهش سازد.»(1)

1- . کافی 2 : 214

باب بیست و سوم : در اینکه سلامت و بی نیازی در دین است، و مسئولیت مؤمن در صبر در راه دین و دینداری

1. کافی: ایّوب بن حرّ گزارش کند که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این فرمایش خداوند عزوجل: «فَوَقاهُ اللَّهُ سَيِّئاتِ ما مَكَرُوا»، {پس خدا (مؤمن آل فرعون را) از شرّ و مکر فرعونیان او را محفوظ داشت} (1)فرمود: «آگاه باش که (فرعونیان) به او دست یافته و او را کشتند، ولی آیا می دانید خداوند او را از چه چیز محفوظ داشت؟ از اینکه او را در دینش گمراه سازند.»(2)

توضیح: «فَوَقاهُ اللَّهُ»: ضمیر به مؤمن آل فرعون بازمی گردد، آن هنگام که به خدا توکّل کرد و کارش را به او واگذاشت، وقتی فرعون می خواست او را بکشد، بعد از اینکه ایمانش را به موسی علیه السلام ظاهر ساخت و آنها را پند داد و به سوی ایمان دعوت کرد و گفت: «کارم را به خدا وامی گذارم، زیرا خدا به وضع و حال بندگان بیناست.» پس خدا او را از شرّ و مکر آنها محفوظ داشت، یعنی مکر آنها را از او برگرداند. بعضی از مفسّرین گویند که بعد از آن، با موسی آمد و با او از

1- . مؤمن / 44
2- . کافی 2 : 215

دریا و رود نیل گذشت. و به قول دیگری وقتی فهمید تصمیم دارند او را بکشند، به کوهی گریخت. فرعون دو نفر را به دنبال او فرستاد. وقتی به او رسیدند، دیدند ایستاده ونماز می خواند و حیوانات وحشی گرد او صف کشیده اند. آن دو ترسیده و به تندی بازگشتند. ولی این روایت این دو احتمال را رد می کند، بلکه دلالت می کند بر اینکه او را کشتند، همچنان که این خبر نیز احتمال بازگشت ضمیر در«فَوَقاهُ» را به موسی ردّ می کند.

«لقد بسطوا علیه»: یعنی دست هایشان. در قاموس گوید «بسط یده» یعنی دستش را کشید و امتداد داد.

«وَ الْمَلائِکَهُ باسِطُوا أَیْدِیهِمْ»: یعنی فرشتگان بر آنها مسلّطند، همچنان که می گویند«بسطت یده علَیه» یعنی بر او تسلّط یافت، و در بعضی از نسخه ها«سطوا علیه»نوشته شده. در قاموس گوید «سطا علیه» یعنی بر او جست یا با یورش بر او چیره شد. پایان.

و «ما» در این فرمایش حضرت«ما وقاه»،موصوله یا استفهامیّه است. و در قاموس گوید «فتنه» به کسر فاء، گمراهی، گناه، کفر، رسوایی و گمراه ساختن است. و «فتنه» یعنی او را در فتنه افکند، همچون «فتّنه» و «افتنه»، و اسم مفعول آن «مفتّن» و «مفتون» است. و فتنه هم لازم است و هم متعدّی و از این جهت، همچون «افتتن» است.

2. کافی: ابی جمیله گزارش کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: در وصیّت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحابش، چنین آمده است: «بدانید قرآن رهنمای شب و روز است، و روشنایی

شب تاریک است، (منظور از شب تاریک، روزگار سختی و بلاست) که تاریکی اش از مشقّت و نداری است. پس هر گاه بلایی رسد، اموالتان را فدای جانتان کنید و اگر بلای مهمتری رسید که با دادن مال برطرف نشد، جانتان را فدای دین خود سازید. پس بدانید نابود کسی است که دینش نابود شود، و غارت زده آن است که دینش چپاول شود. بدان که بعد از

بهشت، دیگر فقری نخواهد بود و بعد از دوزخ، بی نیازی نیست؛ آن دوزخی که اسیرش آزادی ندارد، و نابینا و زیان دیده اش بهبودی ندارد.»(1)

توضیح: «هدی اللّیل و النّهار»: از باب اضافه مصدر به ظرف زمان است، و به قولی احتمال دارد که شب و روز، کنایه از حق و باطل باشد. همچنان که خداوند متعال می فرماید: {و راه خیر و شرّ (و حق و باطل، بهشت و دوزخ) را به او نمودیم. }(2)

«و نور اللیل المظلم»: ظاهرا شب تار، کنایه از زمان سختی و بلاست.بنابراین جمله بعدی که فرمود«علی ما کان»،متعلق است به ظلم، یعنی تار بودنش. بنابراین«علی ما کان من جهد» یعنی مشقّت و نداری. پس معنی چنین است که قرآن در هنگام سختی و نداری، به خاطر پند و نصیحت هایی که دارد و به جهت آنکه باعث زهد و بی اعتنایی به دنیا می شود، روشنایی دل و از بین برنده اندوه است. پس باکی ندارد از آنچه که در دنیا واقع می شود. و احتمال دارد معنی آن چنین باشد که قرآن نور است در تاریکی های نادانی و گمراهی، و در هر حال از حالات دنیا که باشد، از زحمت و فقر و غیره، یعنی با داشتن نور حق و هدایت، شایسته است که به فقر وفاقه و زحمت دنیا خشنود باشد. و «من» در فرمایش آن حضرت که فرمود «من جهد»، برای بیان یا تبعیض است، و تفریع در گفتارش «فاذا احضرت» به این بهتر می خورد. ابن میثم گوید منظور از فاقه، نیاز معنوی به هدایت و کمالات انسانی است، ولی نارسایی مطلب پنهان نیست و مقصود حضرت از بلیّه، چیزی است که دفع آن به مال ممکن باشد و نازله آن است که دفعش جز به دادن جان یا دین ممکن نباشد. یا بلیّه در امور دنیاست و نازله در امور آخرت و مقصود از این نازله ای که باید در راه او جان داد، جایی است که مورد تقیّه نباشد، و الا تقیّه واجب است.

«من هلک دینه»: یا اینکه بکلّی دینش از دست برود یا با ترک واجبات و ارتکاب گناهان بزرگ، ناقص شود یا اعمّ از هر دو. و در مصباح گوید «حرب» از

1- . کافی 2 : 216
2- . بلد / 10

باب «تعب»، یعنی تمام مالش گرفته شده، و «حریب» اسم فاعل است و حرب به صیغه مجهول است و اسم مفعول آن «محروب» است. در قاموس گوید حرب بر وزن طلب، یعنی مالش ربوده شد و کسی که مالش ربوده شده، محروب و حریب است و جمع آن «حربی» و «حرباء»است و «حریبته»، یعنی مال او که ربوده شده یا مال او که با او زندگی می کند.

«لا فقر بعد الجنّه»: یعنی بعد از انجام عملی که باعث بهشت شود و همچنین است «بعد النّار»، یعنی بعد از انجام عملی که باعث دوزخ شود.

سپس حضرت بیان کرد فرمایش خودش را که با استحقاق دوزخ توانگری نباشد، بهنقل عذاب های سخت آن از آن جهت که آن کس که در دوزخ اسیر شود و به غل و زنجیرها بسته شود، دیگر هیچ گاه آزاد نگردد.

«و لا یبرأ ضریرها»: یعنی کسی که در دوزخ نابینا شود، یا کسی که در آن متضرّر شود، یا مقصود آزاد نشدن اسیر دوزخ است در دنیا از بند شهوت ها و بهبودی نیافتن کسی است که دلش در دنیا به کفر نابینا شده، ولی توجیه اوّل روشن تر است. در قاموس گوید«ضریر» یعنی نابینا و مریض لاغر و هر چه که زیان بیند.

3. کافی: فضیل گزارش کند که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «سلامت دین و تندرستی بهتر است از مال، و مال زیور زیبای دنیاست.»(1)

کافی به سند دیگر همین روایت را آورده است.

توضیح: «سلامه الدّین»یعنی از چیزهایی که در او شائبه شرک باشد که عبارت است از عقاید باطل و اعمال زشت.«و صحّه البدن»از مرض های بدن،(خیر) از زیادی های مال بهتر است و بهتر بودن دین از مال، روشن است، ولی بهتر بودن تندرستی بدان جهت است که انسان از سلامتی بدن، با نداشتن مال بهره می برد، ولی در نبود تندرستی، از مال بهره نمی برد و مال یعنی مال صالح و حلال زیور نیکویی است، لیکن به شرط آنکه به دین زیان نزند.

1- . کافی 2 : 216

4. کافی: مردی از یاران حضرت صادق علیه السلام بود که گاهی اوقات خدمت حضرت می آمد. مدتی گذشت و آن مرد به حج نیامد تا آنکه یکی از آشنایانش نزد آن حضرت آمد و حضرت فرمود: «فلانی چه شد؟» (و بدین وسیله از حالات آن مرد سؤال فرمود) و آن شخص در جواب حضرت کوتاه آمد، به گمان اینکه مقصود امام مال دنیاست. امّاحضرت صادق علیه السلام فرمود: «دینش چگونه است؟»عرض کرد: «چنانچه شما دوست می دارید.» حضرت فرمود: «به خدا توانگری همان است و آن مرد بی نیازست.»(1)(توجه: مفهوم این روایت نارساست.بررسی شود)

در محاسن برقی نظیر این روایت از آن حضرت نقل شده، ولی در آن روایت به جای «فصبر زمانا»،«فصبر حینا» آمده است، و آنجا که فرمود «یکی از آشنایانش به خدمت حضرت رفت» در این روایت می گوید«یکی از آشنایانش که همیشه با او به خدمت حضرت می رفت» تا آنجا که می گوید«گمان کرد حضرت (دنیا) را قصد فرموده» تا آنجا که حضرت فرمود «حال او در دینش چگونه است.»(2)

توضیح: در بعضی از نسخه ها به جای «فصبر زمانا»، «فغبر زمان» آمده، یعنی زمانی گذشت، و در بعضی از نسخه ها «فغبر زمانا» یعنی مدتی مکث کرد. در قاموس گوید «غبر» یعنی مکث کرد و ضدّ «ذهب» است. «فلان ما فعل»یعنی حالش چگونه است و چرا به حج نیامده. «قال» یعنی یکی از اصحاب که راوی حدیث است. «فجعل» یعنی شروع کرد یکی از آشنایان. «یضجع الکلام» یعنی سخنش را آهسته می کند یا در حرف زدن کوتاه می آید و مقصود را روشن نمی گوید و اشاره می کند به بدی حال او دارد که امام علیه السلام غمگین نشود، همچنان که در این موارد معمول است. در قاموس گوید«اضجعت الشی ء»یعنی آن راپایین آوردم و پست کردم، و «ضجّع فی الامر» یعنی به فتح همزه و ماء موصوله، اسم «انّ» است،

1- . کافی 2 : 216
2- . محاسن برقی: 217

همچون آیه شریفه«وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ»(1) {معنای آیه داخل این کروشه بیاید.} یا اینکه ماء کافّه است، مثل این آیه«أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ»(2) {معنای آیه داخل این کروشه بیاید.} و «انّما» به فتح همزه در نزد زمخشری فایده حصر دارد، همچون «انّما» به کسر همزه و بنا بر توجیه اوّل، مفعول کلمه یعنی و همچنین عائد ما محذوف است وتقدیرش چنین است، «انّ ما یعینه و المیسره» خبر «انّ» است، و بنا بر توجیه دوّم،«المیسره» مفعول یعنی است، و بر هر دو توجیه ضمیر مستتر در یعنی، به امام علیه السلام برمی گردد.

«کما تحبّ»: یعنی بر بهترین حالات. «فقال هو و اللَّه الغنی»به نظر ما معرفه ساختن خبر به الف و لام فایده حصر دارد و تأکید آن به وسیله قسم، بدان جهت است که هشدار دهدهیچ توانگری حقیقی نیست، مگر توانگری اخروی که نتیجه سلامت دین است، همچنان که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «فقر مرگ سرخ است.»پرسیدند: «منظورتان نداشتن درهم و دینار است؟» فرمود نه،بلکه منظورم فقر دینی (و احتیاج معنوی) است.»

5. کافی: داود بن فرقد گزارش کند که حضرت صادق فرمود: «خداوند از مؤمن پیمان گرفته که گفتارش را باور نکنند و از دشمنش انتقام نگیرند، و نیست مؤمنی که دلش را (با انتقام از دشمنش) شفا دهد، مگر اینکه خود را رسوا کند، زیرا مؤمن افسار گسیخته نیست.»(3)

توضیح: «علی ان لا تصدّق» یعنی بر صبر و تحمل بر اینکه گفتارش را در حکومت های باطل یا همه اهل باطل نشنوند. و «انتصاف» به معنی انتقام است و در قاموس گوید«انتصف منه» یعنی حقش را کاملا گرفت، به طوری که دو نصف مساوی شد، همچون «استنصف منه.»

1- . انفال / 41
2- . کهف / 110
3- . کافی 2 : 249

«یشفی نفسه»: شفاه از باب ضرب از شفاء، به معنی بهبودی از امراض است و در بهبودی دل از امراض نفسانی و ناراحتی های قلبی هم استعمال می شود، چنانچه در بهبودی بدن از امراض جسمانی استعمال می شود. و اینکه فرمود «بهبودی نفس مؤمن از کینه دشمن، مایه رسوایی نفس او می شود» روشن است، زیرا انتقام از دشمن با نداشتن قدرت، مایه رسوایی و ذلّت و اهانت زیاد است و ضمیر در «بفضیحتها» به نفس بازمی گردد.

«لانّ کلّ مؤمن ملجم»: به قولی یعنی هنگامی که مؤمن بخواهد غیظ خود را با انتقام ازدشمن فرونشاند، رسوا شود، چون او افسار گسیخته و بی شرم و حیا نیست که هر چه بخواهد بگوید و هر چه خواهد انجام دهد، زیرا او مأمور است تقیّه کند و امرش را پنهان دارد. و نیز چون از معصیت خدا می ترسد، از خوف خدا می لرزد و زمام امور او به دست خداست، چون امورش را به خدا واگذاشته است.بنابراین هر چه را که خدا برای او مصلحت بیند، در باره اش انجام دهد. و به قولی یعنی مؤمن از سخنی که باعث فراهم شدن خواسته های دنیایی اش باشد، در زمان حکومت باطل منع شده است.

مؤلف: احتمال دارد معنای این جمله این باشد که خداوند مؤمن را در دنیا لجام زده، پس قادر بر انتقام از دشمن در زمان دولت های باطل نیست، یا شایسته است مؤمن نفسش را لجام زند و مانع از انجام کارهای مخالف تقیّه توسط آن شود، چنانچه گذشت.

در نهایه در شرح این حدیث گوید: هر کس سؤال شود از مطلبی که می داند ولی پاسخ ندهد و کتمان کند، خداوند او را در روز قیامت به افساری از آتش لجام زند. و کسی را که از سخن گفتن خودداری می کند، مثل زده اند به کسی که خود را لجام زده و به همین معنی است این حدیث که فرمود در روز قیامت، عرق بدن آن افراد به حدی زیاد می شود که لجام آنها را فرا می گیرد ، یعنی تا دهانشان می رسد و همان عرق به منزله لجامی می شود که آنها را از سخن گفتن باز می دارد .

6. کافی: ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا خداوند پیمان گرفته از مؤمن بر چهار بلا که سخت تر از همه، حسدورزیدن مؤمنی مانند اوست بر او، یا منافقی که دنبالش را بگیرد، یا شیطانی که گمراهش کند، یا کافری که آهنگ مبارزه با او دارد، پس چه زیستی دارد مؤمن بعد از این.»(1)

توضیح: «علی بلایا اربع»:یعنی به یکی از چهار بلا مبتلایش می سازد، به دلیل اینکه با کلمه «او» عطف فرموده و به دلیل حدیث هشتم در همین باب. و «اربع» مجرور است، چون صفت است برای بلایا. و «اشدّها» خبر است برای مبتدای محذوف یعنی «هی اشدّها»، و ضمیر محذوف برمی گردد به «احدی» و ضمیر مجرور برمی گردد به بلایا. و «مؤمن» مرفوع است، چون بدل است برای اشدّها، و بدل آوردن معرفه از نکره جایز است اگر نکره موصوفه باشد، مثل این آیه قرآن: «بِالنَّاصِيَهِ ناصِيَهٍ كاذِبَهٍ»(2)، {ترجمه آیه داخل این کروشه بیاید.} و «او منافق» عطف است بر اشدّها، و در بعضی از نسخه ها «ایسرها» نوشته شده و بعضی گویند ایسرها صفت است برای «بلایا اربع» و ضمنا در این جمله اشاره است به اینکه مؤمن بلایی سخت تر از این دارد. و نیز گوید در بعضی از نسخه ها به جای «ایسرها»،«اشدّها»آمده است که می فهماند این چهار بلا، سخت ترین بلاهای مؤمن است. و «مؤمن» خبر است برای مبتدای محذوف یعنی «هو مؤمن» و به قولی «ایسرها» مبتداست و مؤمن، خبر آن است. و «اشدّها» بهتر است از «ایسرها» تا با جمله بعدی که امام می فرماید«مؤمن یحسده و هو أشدّهن علیه» که در حدیث هشتم این باب است و«مؤمنا یحسده و هو اشدّهم علیه»که در حدیث دوازدهم این باب است، سازگار باشد. ولی با توجه به اینکه «ایسرها» یا «اشدّها» صفت است برای موصوفی که قبلا ذکر شده، این بیان درست نیست و این چهار بلا اگر آسان تر از بلاهای دیگر باشد، با آن جملات منافات ندارد، زیرا در آن دو جمله یکی از آن

1- . کافی 2 : 249
2- .علق / 15 - 16

چهار بلا را شدیدتر از بقیّه دانسته و اگر به گفته او «ایسرها» مبتدا باشد و مؤمن خبر آن، لازمه اینحرف آن است که مؤمن حسود، سخت تر از منافق پیگیر و جملات بعدی نباشد و چنین چیزی با روایاتی که بعد می آید، سازگاری ندارد.

مؤلف: ممکن است کلمه «او» به معنی «و» و تنها برای ردیف کردن باشد و در این صورت نیازی به تقدیر کلمه «احدی» نداریم و«اشدّها» مبتدا و مؤمن خبر می شود. و حضرت از جمله اوّل چنین تعبیر فرموده تا سخت تر بودن آن را بفهماند، سپس جملات بعدی را بر آن عطف فرموده و گویا این عطف از قبیل عطف به معنی است و تمام احتمالات گذشته جهت صحت دارد، ولی اینکه بگوییم مؤمن، بدل اشدها است بهتر است.

«یقول بقوله»: یعنی آن مؤمن حسود، به مذهب این مؤمن عقیده دارد و ادعای تشیّع می کند، ولی مؤمن کامل نیست و حسد بر او غلبه کرده است.«او منافق یقفو اثره»یعنی در ظاهر از این مؤمن پیروی می کند، گرچه در باطن منافق است، یا اینکه عیب های این مؤمن را پیگیری می کند تا برای مردم نقل کند و این توجیه روشن تر است. «او شیطان» یعنی شیطان جنّ یا اعمّ از جن و انس. «یغویه» یعنی می خواهد با وسوسه های باطل او را از راه حق منحرف سازد، چنانچه خداوند از قول شیطان نقل می کند: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقِیمَ»، {من بندگانت را از راه راست که شرع و آیین تو است گمراه گردانم.}(1)و در جای دیگر می فرماید:وَکَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیاطِینَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورا»، {و همچنین ما هر پیغمبری را از شیطان های انس و جنّ دشمنی در مقابل برانگیختیم که آنها برخی با برخی دیگر سخنان آراسته ظاهر فریبنده اظهار کنند.}(2)و نیز در آیه دیگر می فرماید: وَإِنَّ الشَّیاطِینَ لَیُوحُونَ إِلی أَوْلِیائِهِمْ لِیُجادِلُوکُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّکُمْ لَمُشْرِکُون»، {(و بدانید که) اهریمنان سخت به دوستان خود وسوسه کنند تا با شما به جدل و منازعه برخیزند و اگر شما هم از آنان پیروی کنید، مانند آنان مشرک

1- . اعراف / 16
2- . انعام / 112

خواهید شد.}(1)و ممکن است کسی «یغویه» را به تشدید غین از باب تفعیل بخواند، یعنی شیطانی که او را به گمراهی نسبت دهد، ولی این توجیه بعید است.

«او کافر یری جهاده»: یعنی جهاد با او را لازم می بیند و به هر گونه ای که بتواند،به او زیان می زند.

«فما بقاءالمؤمن بعد هذا»: این جمله استفهام انکاری است، یعنی با این بلاهایی که گفتیم، مؤمن چگونه ایمانش را نگهدارد؟ و به همین جهت شماره مؤمنین کم است، یا اینکه بعد از این بلاها و غم و اندوه ها، دیگر دوام پیدا نمی کند، یا اینکه جنس مؤمن مگر اندکی از آنها، در دنیا باقی نماند.

7. کافی: ابن مسکان از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «مؤمن از یکی از این سه بلا رهایی ندارد و بسا دچار هر سه تایآنهاست: یا بعضی از کسانی که با او در یک خانه زندگی می کنند او را آزار می دهد؛ یا همسایه اش اذیّتش می کند؛ یا وقتی به دنبال احتیاجات خود می رود، کسی سر راه او هست و او را اذیت می کند. و اگر مؤمن بر سر کوهی باشد، باز خدا شیطانی را برانگیزد تا آزارش دهد و برای او از ایمانش همدمی قرار دهد که با بودن آن، از هیچ کس و هیچ چیز نهراسد و به کسی پناه نبرد.»(2)

توضیح: «ما افلت المؤمن»:یعنی رها نمی شود. در مصباح گوید «افلت الطائر» یعنی پرنده آزاد شد، و «افلّته» یعنی آزادش کردم که هم لازم و هم متعدّی استعمال می شود، و ظاهرا کلمه «بعض» مبتدا و «یؤذیه» خبر آن باشد، و احتمال دارد بعض خبر مبتدای محذوف باشد و یؤذیه صفت یا حال باشد. «یغلق» به صیغه مجهول یا معلوم و مجهول بهتر است، بنابراین«بابه» نایب فاعل است و مرجع ضمیر علیه، همان مرجع ضمیر مستتر در «یکون» است، و جمله یغلق، حال است از ضمیر یکون، یعنی داخل خانه اوست و با او در آن خانه است. و مقصود از شیطان، یا

1- . انعام / 121
2- . کافی 2 : 465

شیطان جنّ است چون مخالفت او با مؤمن، از شیطان انس بیشتر است و برای تسلّط یافتن شیطان ها و کفّار بر مؤمنین، چندین حکمت و فایده نقل کرده اند:

اوّل: مسلّط شدن آنها کفّاره گناهان مؤمن است.

دوّم: آنها مسلّط می شوند تا صبر مؤمن آزموده شود و در زمره صابران قرار گیرد.

سوّم: برای بی اعتنایی مؤمن به دنیا، تا مبادا مفتون دنیا شود و بدان مطمئن گردد و در نتیجه بیرون رفتنش از دنیا سخت شود.

چهارم: توجه به آستان با عظمت پروردگار در مشکلات و دعا کردن برای پیشگیری از بلاها تا بدین وسیله رتبه اش بالا رود.

پنجم: هراس از موجودات و مأنوس شدن با خدای جهانیان.

ششم: بزرگداشت مؤمن با اعطای مقامی که خودش نمی تواند آن را به دست آورد، زیرا شرع اجازه نمی دهد انسانی خود را بیازارد تا به آن مقام برسد، ولی وقتی افرادی بر او تسلّط یافتند، به آن مقامی که خودش نمی تواند به دست بیاورد، مثل درجه شهادت، می رسد.

هفتم: سخت شدن کیفر دشمن در عالم آخرت که مایه شادی مؤمنین است.

هدف امام علیه السلام از این روایت و امثال آن، تشویق مؤمن است بر آمادگی جهت تحمل ناگواری ها و آسیب ها و هر گونه بلا، به وسیله بردباری و سپاسگزاری و خشنود بودن به برنامه الهی.

8. کافی: داود بن سرحان گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «چهار چیز است که مؤمن بدون همه آنها یا بدون یکی از آنها نباشد: مؤمن (دیگری) که بر او حسد ورزد، و این سخت ترین آن چهار چیز است بر او؛منافقی که دنبال او برود؛ یا دشمنی که با او مبارزه کند؛ یا شیطانی که گمراهش سازد.»(1)

1- . کافی 2 : 250

توضیح: «اربع» یعنی چهار خصلت، «او واحده» یعنی یا یکی از آنها. «مؤمن یحسده» یعنی حسد مؤمن، «و هو أشدّهن علیه»،زیرا بدی که از نزدیک هم جنس سرزند، به مراتب سخت تر است از بیگانه مخالف، زیرا از طرف هم جنس انتظار خوبی هست،ولی از بیگانه چنین انتظاری نیست. «او عدوّ» یعنی دشمنی که عداوتش را آشکار کند و با دست و زبانش بجنگد.

9. کافی: محمد بن عجلان گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم. مردی از نیازمندی اش به آن حضرت شکایت کرد. حضرت فرمود: «صبر کن! البتّه به زودی خداوند گشایشی در کارت می دهد.» راوی گوید: پس از این سخن حضرت ساعتی سکوت فرمود. بعد از آن رو کرد به آن مرد کرد و فرمود: «از زندان کوفه بگو، آنجا چگونه است؟» عرض کرد: «خدایت بسازد، جایی تنگ و بدبوست و زندانی ها در بدترین حالند.» فرمود و تو نیز در زندانی، آیا می خواهی میان زندان، در وسعت باشی؟ آیا نمی دانی که دنیا زندان مؤمن است؟»(1)

مثل این روایت را ابن عجلان از آن حضرت نقل کرده، با این فرق که وقتی حضرت از زندان سؤال کرد، گفت: «زندانی ها در آن، در بدترین حالند.»(2)

تمحیص همین روایت را آورده است، فقط با این تفاوت که در آن آمده: «خدایت سامان دهد، زندانیانش در بدترین حال هستند.»

توضیح: «فانّ اللَّه سیجعل لک فرجا»:یعنی به آماده کردن وسائل روزی، چنانچه خدا می فرماید: «سَیَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْرا»، {و خدا به زودی بعد از سختی، آسانی قرار دهد }(3) و باز فرماید: «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ»، {و هر کس خدا ترس (و پرهیزگار شود) خدا راه بیرون شدن (از گناهان و بلا و حوادث سخت عالم را) بر او می گشاید، و از جایی که گمان

1- . کافی 2 : 250
2- . تمحیص : ح 77
3- . طلاق / 7

نبرد،به او روزی عطا کند.}(1) یا گشایش او به مردن است، زیرا مؤمن بعد از مرگ، در شادی و استراحت است، چنانچه جمله آخر روایت که فرمود: «الدنیا سجن المؤمن»به این مطلب اشاره دارد، و این جمله «الدنیا سجن المؤمن» با بقیّه اش «و جنّه الکافر»حدیثی است که عامّه و خاصّه نقل کرده اند. راوندی در «ضوء الشّهاب» بعد از نقل این روایت گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مؤمن را به زندانی تشبیه فرموده، چون مؤمن از آن جهت که مقید است به دستورها و اوامر و نواهی پروردگار، دنیا برایش تنگ است، دستش در دنیا بسته و به تازیانه ترس دچار است، مبتلای به خواسته های نفس و آزموده به آسیب هاست. به عکس کافر که افسارش کاملا گسیخته است و برای هر گونه شهوترانی از طریق شکم و دامن تمکن دارد؛ به طیب نفس و گشایش سینه اش، هر چه بخواهد راهش باز است، به نقشه ای که شیطان برایش می کشد، نه تنگی دارد و نه ممنوعیت، صبح و شام در شهواتش غوطه ور است، هر طوری که اراده کند و دلش بخواهد، پس گویا دنیا برای او بهشت است و از لذت ها و نعمت های آن بهره می برد، همچنان که همین دنیا برای مؤمن زندان است و مانع لذّات و شهوات اوست.

و در حدیثی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «ای فاطمه! تلخی دنیا را فرو بر، برای شیرینی آخرت.» و نیز روایت شده که یکی از یهودان، تنگدست و ژولیده سر، راه امام حسن علیه السلام را که بر استری خوش رو سوار بود و لباس نیکو بر تن داشت، گرفت و گفت: جدّ شما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، پس من در زندان و تو در بهشتی.» حضرت فرمود: «اگر می دانستی چه عذاب هایی در انتظار تو است، یقین می کردی که با همه این ناراحتی هایت هم اکنون در بهشتی، و اگر نیز آنچه (از ثواب و نعمت) در آخرت برای من مهیّاست ببینی، یقین می کنی که من در اینجا در زندان رنج می بینم.» پایان.

1- . طلاق / 2

مؤلف: بنابراین فرمایش حضرت دو احتمال دارد: یکی اینکه مؤمن غالبا در دنیا گرفتار بدحالی و زحمت و ترس است، ولی کافر غالبا در وسعت و امنیّت و رفاه است. و این منافات ندارد که گاهی مؤمنی پیدا شود که حالش خوب یا کافری در بدحالی یافت شود، و احتمال دوّم آن است که مؤمن در دنیا مثل اینکه در زندان است، زیرا با توجه به حال او در آخرت و نعمت هایی که خدا برای او مهیّا فرموده، گویا در زندان است، اگرچه در مقایسه با مردم دنیا در بهترین حالت به سر برد. و کافر به عکس است، چون نعمتش منحصر به دنیاست و در سرای دیگر جز عذاب شدید چیزی ندارد، پس دنیا بهشت اوست، اگرچه در دنیا نیز در بدترین حالت زندگی کند. از آنچه در گذشته گفتیم، احتمال دیگری نیز به دست می آید.

10. کافی: سماعه بن مهران گزارش کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خداوند دوستش را در دنیا هدف (دشمنیِ) دشمنش قرار داده.»(1)

توضیح: «الغرض» به فتح غین و راء، هدفی است که به سوی او تیر می افکنند، یعنی خداوند دوستش را در دنیا هدف تیرهای دشمنی و حیله ها و بدی های دشمنش قرار داده است.

11. کافی: شعیب گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «دنیا زندان مؤمن است. کدام زندان خوبی و خوشی خواهد داشت؟»(2)

توضیح: «فایّ سجن»استفهام انکاری است و معنایش این است که مؤمن نباید در دنیا توقع خوشی داشته باشد.

12. کافی: عبداللَّه بن سنان روایت کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مؤمنی نباشد مگر اینکه خدا چهار چیز را بر او گمارده: شیطانی که می خواهد گمراهش کند؛ کافری که با او بجنگد؛ مؤمنی که بر او حسد برد و این سخت ترین چهار چیز است بر مؤمن؛ و منافقی که لغزش های او را دنبال کند.»(3)

1- . کافی 2 : 250

2- . کافی 2 : 250
3- . کافی 2 : 251

توضیح: «یرید ان یضلّه»:بیان است برای یغویه تا خیال نشود که مؤمن اغواءشیطان را پذیرفته و تحت تأثیر او قرار گرفته، بلکه ابتلای مؤمن به شیطان، به قدری است که او وسوسه می کند و این سرگرم مبارزه با اوست و قبلا گفتیم که احتمال دارد منظور از شیطان، پری باشد یا آدمی، یا هر دو.

«و کافرا یقاتله»: در بعضی از نسخه ها «یغتاله» است، و در مصباح گوید «غال» از باب «قال» یعنی نابود ساخت، و «اغتاله» یعنی او را با فریب کشت، و اسم مصدر آن «غیله» به کسر غین است. «یتبع» بر وزن یعلم، یا از باب افتعال است، یعنی جستجو می کند و دنبال گناهانی که گاهی از روی غفلت از مؤمن سر می زند و عیب های او می گردد.

13. جابر گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «چون مؤمن بمیرد، به تعداد افراد قبیله ربیعه و مضر، شیطان بر همسایگانش بریزند. اینها شیاطینی هستند که در کار گمراه کردن آن مؤمن بودند.»(1)

توضیح: «خلّی علی جیرانه»:به صیغه فعل معلوم است و اسناد مجازی است، زیرا مرگ مؤمن باعث می شود شیاطین موکّل بر او، به همسایگانش مشغول شوند، یا به صیغه مجهول است و به «علی» متعدّی شده، برای در بر داشتن معنی استیلاء،یعنی ول شده بر همسایه هایش، یا اینکه راه بین شیطان هایی که تا به حال در کار او بودند و همسایه های او، باز شد و حاصل آن است که شیطان هایی که در کار گمراهی و وسوسه او بودند - زیرا گمراه کردن او نزد آنها مهم تر بود - یا آنها که او را می آزردند و مردم را علیه او تحریک می کردند، بعد از مرگ او بر سر همسایه ها متفرق شدند تا آنها را نیز گمراه سازند یا آزار دهند. و به قولی باء برای سببیّت است و ضمیر «کانوا» یا به شیاطین برمی گردد یا به جیران. یعنی شیاطین چون مشغول کار او بودند، از فعالیت در راه گمراهی همسایگانش ممنوع بودند، چون آن مؤمن همسایه هایش را پند می داد و رهنماییمی فرمود، یا اینکه همسایه ها به خاطر او گناه

1- . کافی 2 : 251

نمی کردند، چون او آنها را به ترک گناه فرامی خواند.جوهری گوید«شغلت بکذا» به صیغه فعل مجهول، و «اشتغلت» و اشکال این حرف پنهان نیست. و «ربیعه» بر وزن قبیله و «مضر» بر وزن صرد، دو قبیله بزرگ عرب هستند که جمعیت زیاد را به آنها مثل می زنند.این دو قبیله از نظر نسب، فرزندان نزار بن معدّ بن عدنان هستند و مضر، جدّ هفدهم پیامبر ما صلی الله علیه و آله است.

14. کافی: اسحاق بن عمّار از حضرت صادق علیه السلام گزارش کند که فرمود: «نبوده و نباشد و نخواهد بود مؤمنی، مگر اینکه همسایه ای دارد که آزارش می دهد. و اگر یک مؤمن در جزیره ای از جزایر دریا به سر برد، انگیخته شود کسی که او را بیازارد.»(1)

توضیح: گویا مقصود از «جار» در این روایت، اعمّ است از همسایه خانه و یار و همکار و دوست. و در حدیث است که همسایه تا چهل خانه است. «لا نبعث له» یعنی از شیاطین. و در بعضی از نسخه ها مثل تمحیص، «لابتعث اللّه له» نوشته شده است،بنابراین اسناد مجازی است. گفته می شود «بعثه» بر وزن «منعه»، مثل «ابتعثه» یعنی او را فرستاد، پس فرستاده شد.

15. کافی: اسحاق بن عمّار روایت کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «نبوده است در گذشته و نه در آینده و نه در زمان شما مؤمنی، مگر اینکه همسایه ای دارد که او را بیازارد.»(2)

توضیح: «و لا فیما بقی» یعنی در آینده، و «لا فیما انتم فیه» یعنی و نه در زمانی که شما در آن هستید.

16. کافی: معاویه بن عمّار گزارش کند که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «نبوده و نباشد تا انقراض عالم مؤمنی، مگر اینکه همسایه ای دارد که او را بیازارد.»(3)

1- . کافی 2 : 251
2- . کافی 2 : 251
3- . کافی: 252

17. تفسیر عیّاشی: ابو خالد کابلی گوید: حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: «دوست داشتم به من اجازه دهند با مردم سه سخن گویم و بعد خدا هر چه خواهد با من بکند.»آنگاه با دستش به سینه مبارکش اشاره کرد و فرمود: «ولی تصمیم خدا این است که صبر کنیم.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا أَذیً کَثِیراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»، {و شما از آنها که پیش از شما کتاب آسمانی به آنها نازل شد و نیز مشرکان،سخنان آزار دهنده بسیار خواهد شنید و اگر صبر پیشه کرده و پرهیزگار شوید (البتّه ظفر یابید) که ثبات و تقوا سبب قوّت اراده در کارها است. }(1)و (بعد از خواندن این آیه) دستش را بالا می برد و بر سینه اش می گذاشت.(2)

توضیح: مقصود حضرت این است که خداوند متعال، در زمان حکومت به ما اجازه نداده که حق را آشکارا ظاهر سازیم، و دانش ما را که مردم تحمّلش نتوانند، از سینه ها بیرون سازیم. چه اگر اجازه داشتیم، هر آینه ظاهر می ساختیم و باکی نداشتیم از آسیبی که از دشمنان به ما برسد. ولی خداوند ما را در زمان دولت های ستمگر، پابند صبر و تقیه ساخته.» بدین جهت با دست مبارک به سینه اش اشاره فرمود، زیرا علم در آن پنهان است، چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«همانا در اینجا دانش انبوهی است، اگر برای آن حاملانی می یافتم.»(3)

18. خصال: محمّد بن سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که: «خداوند مؤمن را پیمان گرفته بر اینکه سخنش را نپذیرند؛ گفتارش را باور نکنند؛ از دشمنش انتقام نگیرند؛ و خشمش درمان نشود، مگر به رسوایی خودش، زیرا هر مؤمنی مهار شده است.»(4)

1- . آل عمران / 186
2- . تفسیر عیاشی 1 : 210
3- . نهج البلاغه عبده 2 : 178
4- . خصال 1 : 109

19. خصال: سماعه از حضرت صادق علیه السلام گزارش کند که فرمود: «ای سماعه! مؤمن از چهار خصلت جدا نیست: از همسایه ای که آزارش دهد؛ شیطانی که تصمیم بر گمراهی اش گیرد؛ منافقی که دنبالش رود؛ و مؤمنی که بر او حسد ورزد.»سپس فرمود: «ای سماعه! بدان که این چهارمی سخت ترین آنهاست بر مؤمن.» عرض کردم چطور؟ فرمود: «چون به ضرر او حرف می زند و دیگران گفته او را باور می کنند.» (به خاطر اینکه او نیز مؤمن است و ظاهر خوبی دارد.)(1)

1- . خصال 1 : 109

باب بیست و چهارم : معنای ایمان و اسلام و فرق بین آن دو، و پاره ای از شرایط آنها

آیات قرآن:

- رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَيْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ - إلی قوله تعالی -إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ وَ وَصَّی بِها إِبْراهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی لَکُمُ الدِّينَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ أَمْ کُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قالَ لِبَنِيهِ ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِی قالُوا نَعْبُدُ إِلهَکَ وَ إِلهَ آبائِکَ إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ إِلهاً واحِداً وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.(1)

{پروردگارا، ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما، امتی فرمانبردار خود [پدید آر] و آداب دینی ما را به ما نشان ده و بر ما ببخشای، که تویی توبه پذیر مهربان. پروردگارا، در میان آنان، فرستاده ای از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه شان کند، زیرا که تو خود، شکست ناپذیر حکیمی.» و چه کسی. جز آنکه به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی تابد؟ و ما او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت [نیز] از شایستگان

1- . بقره / 128 - 133

خواهد بود. هنگامی که پروردگارش به او فرمود: «تسلیم شو»، گفت: «به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.» و ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به همان [آیین] سفارش کردند [و هر دو در وصیتشان چنین گفتند:] «ای پسران من، خداوند برای شما این دین را برگزید پس، البته نباید جز مسلمان بمیرید.» آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید، حاضر بودید؟ هنگامی که به پسران خود گفت: «پس از من، چه را خواهید پرستید؟» گفتند: «معبود تو، و معبود پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق. معبودی یگانه. را می پرستیم و در برابر او تسلیم هستیم». }

- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّةً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ.(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی به اطاعت [خدا] درآیید، و گام های شیطان را دنبال مکنید که او برای شما دشمنی آشکار است. }

- إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ- إلی قوله تعالی - فَإِنْ حَاجُّوکَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلَّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ وَ قُلْ لِلَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ وَ الْأُمِّیِّینَ أَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا.(2)

{در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است. و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده، با یکدیگر به اختلاف نپرداختند مگر پس از آنکه علم برای آنان [حاصل] آمد، آن هم به سابقه حسدی که میان آنان وجود داشت. و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، پس [بداند] که خدا زودشمار است.پس اگر با تو به محاجّه برخاستند، بگو: «من خود را تسلیم خدا کرده ام، و هر که مرا پیروی کرده [نیز خود را تسلیم خدا کرده است].» و به کسانی که اهل کتابند و به مشرکان بگو: «آیا اسلام آورده اید؟» پس اگر اسلام آوردند، قطعاً هدایت یافته اند، و اگر روی برتافتند، فقط رساندنِ پیام بر عهده توست، و خداوند به [امور] بندگان بیناست. }

- قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ - إلی قوله تعالی - قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا

1- . بقره / 208
2- . آل عمران / 19 - 20

نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.(1)

{حواریون گفتند: «ما یاران [دین] خداییم، به خدا ایمان آورده ایم و گواه باش که ما تسلیم [او] هستیم.» پروردگارا، به آنچه نازل کردی گرویدیم و فرستاده [ات] را پیروی کردیم پس ما را در زمره گواهان بنویس. و [دشمنان] مکر ورزیدند، و خدا [در پاسخشان] مکر در میان آورد، و خداوند بهترین مکرانگیزان است. [یاد کن] هنگامی را که خدا گفت: «ای عیسی، من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می برم، و تو را از [آلایش] کسانی که کفر ورزیده اند پاک می گردانم، و تا روز رستاخیز، کسانی را که از تو پیروی کرده اند، فوق کسانی که کافر شده اند قرار خواهم داد آنگاه فرجام شما به سوی من است، پس در آنچه بر سر آن اختلاف می کردید میان شما داوری خواهم کرد. اما کسانی که کفر ورزیدند، در دنیا و آخرت به سختی عذابشان کنم و یاورانی نخواهند داشت. و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، [خداوند] مزدشان را به تمامی به آنان می دهد. و خداوند، بیدادگران را دوست نمی دارد. اینهاست که ما آن را از آیات و قرآن حکمت آمیز بر تو می خوانیم. در واقع، مَثَلِ عیسی نزد خدا همچون مَثَلِ [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید سپس بدو گفت: «باش» پس وجود یافت. [آنچه درباره عیسی گفته شد] حق [و] از جانب پروردگار تو است. پس، از تردیدکنندگان مباش. پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجه کند، بگو: «بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم سپس مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» آری، داستان درست [مسیح] همین است و معبودی جز خدا نیست، و خداست که در واقع، همان شکست ناپذیر حکیم است. پس اگر رویگردان شدند، همانا خداوند به [حال] مفسدان داناست. بگو: «ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که

1- . آل عمران / 52 - 64

میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد.» پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگویید: «شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما].» }

- وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.(1)

{ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق گرایی فرمانبردار بود، و از مشرکان نبود. }

- وَ لا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْباباً أَ يَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ - إلى قوله تعالى - أَ فَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ عَلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ عَلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ - إلى قوله - وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ.(2)

{و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید. آیا پس از آنکه سر به فرمان [خدا] نهاده اید [باز] شما را به کفر وامی دارد؟ و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری اش کنید. [آنگاه] فرمود: «آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟» گفتند: «آری، اقرار کردیم.» فرمود: «پس گواه باشید و من با شما از گواهانم.» پس، کسانی که بعد از این [پیمان] روی برتابند آنان، خود، نافرمانانند. آیا جز دین خدا را می جویند؟ با آنکه هر که در آسمان ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده می شوند. بگو: «به خدا و آنچه بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده، و آنچه به موسی و عیسی و انبیای [دیگر] از جانب پروردگارشان داده شده، گرویدیم [و] میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم و ما او

1- . آل عمران / 67

2- . آل عمران / 80 - 85

را فرمانبرداریم. و هر که جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود، و وی در آخرت از زیانکاران است

- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا.(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا آن گونه که حقّ پرواکردن از اوست، پروا کنید و زینهار، جز مسلمان نمیرید. و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این گونه، خداوند نشانه های خود را برای شما روشن می کند، باشد که شما راه یابید.}

- فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً.(2)

{ولی چنین نیست، به پروردگارت قَسَم که ایمان نمی آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند. سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند، و کاملاً سرِ تسلیم فرود آورند.}

- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاهِ الدُّنْیا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثِیرَهٌ کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً.(3)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، چون در راه خدا سفر می کنید [خوب] رسیدگی کنید و به کسی که نزد شما [اظهارِ] اسلام می کند مگویید: «تو مؤمن نیستی» [تا بدین بهانه] متاع زندگی دنیا را بجویید، چرا که غنیمت های فراوان نزد

1- . آل عمران / 102 - 103

2- . نساء / 65
3- . نساء / 94

خداست. قبلًا خودتان [نیز] همین گونه بودید، و خدا بر شما منّت نهاد. پس خوب رسیدگی کنید، که خدا همواره به آنچه انجام می دهید آگاه است. }

- الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً. (1)

{امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم. }

- يا أَيُّهَا الرَّسُولُ لا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسارِعُونَ فِى الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ. (2)

{ای پیامبر، کسانی که در کفر شتاب می ورزند، تو را غمگین نسازند [چه] از آنان که با زبان خود گفتند: «ایمان آوردیم»، و حال آنکه دل هایشان ایمان نیاورده بود، }

- وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِى وَ بِرَسُولِى قالُوا آمَنَّا وَ اشْهَدْ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ. (3)

{و [یاد کن] هنگامی را که به حواریّون وحی کردم که به من و فرستاده ام ایمان آورید. گفتند: «ایمان آوردیم، و گواه باش که ما مسلمانیم.» }

- وَ أُمِرْنا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمِينَ. (4)

{و دستور یافته ایم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم. }

- فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ. (5)

{پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می گشاید. }

1- . مائده / 3
2- . مائده / 41
3- .[3] مائده / 111

4- . أنعام / 71
5- . أنعام / 125

- فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.(1)

{پس اگر شما را اجابت نکردند، بدانید که آنچه نازل شده است به علم خداست، و اینکه معبودی جز او نیست. پس آیا شما گردن می نهید؟ }

- تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ.(2)

{مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما. }

- رُبَما یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ کانُوا مُسْلِمِینَ.(3)

{چه بسا کسانی که کافر شدند آرزو کنند که کاش مسلمان بودند. }

- کَذلِکَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْلِمُونَ.(4)

{این گونه وی نعمتش را بر شما تمام می گرداند، امید که شما [به فرمانش] گردن نهید. }

- وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمِینَ.(5)

{و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، بر تو نازل کردیم. }

- قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِّ لِیُثَبِّتَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هُدیً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمِینَ.(6)

{بگو: «آن را روح القدس از طرف پروردگارت به حق فرود آورده، تا کسانی را که ایمان آورده اند استوار گرداند، و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است.» }

- قُلْ إِنَّما یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.(7)

1- .[1] هود / 14
2- . يوسف / 101
3- . حجر / 2
4- .[4] نحل / 81
5- . نحل / 89
6- . نحل / 102
7- . أنبياء / 108

{بگو: «جز این نیست که به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس آیا مسلمان می شوید؟» }

- فَإِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ.(1)

{پس [بدانید که] خدای شما خدایی یگانه است، پس به [فرمان] او گردن نهید. و فروتنان را بشارت ده. }

- وَ أُوتِینَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِها وَ کُنَّا مُسْلِمِینَ.(2)

{و پیش از این، ما آگاه شده و از دَرِ اطاعت درآمده بودیم.» }

- وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.(3)

{و [اینک] با سلیمان در برابر خدا، پروردگار جهانیان، تسلیم شدم.» }

- وَ ما أَنْتَ بِهادِی الْعُمْیِ عَنْ ضَلالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ یُؤْمِنُ بِآیاتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ.(4)

{و راهبر کوران [و بازگرداننده] از گمراهی شان نیستی. تو جز کسانی را که به نشانه های ما ایمان آورده اند و مسلمانند، نمی توانی بشنوانی. }

- إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَهِ الَّذِی حَرَّمَها وَ لَهُ کُلُّ شَیْ ءٍ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ.(5)

{من مأمورم که تنها پروردگار این شهر را که آن را مقدّس شمرده و هر چیزی از آنِ اوست پرستش کنم، و مأمورم که از مسلمانان باشم، }

- الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ یُؤْمِنُونَ وَ إِذا یُتْلی عَلَیْهِمْ قالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا إِنَّا کُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ.(6)

1- . حجّ / 34
2- . نمل / 42
3- . نمل / 44

4- . نمل / 81
5- . نمل / 91
6- . قصص / 52 - 53

{کسانی که قبل از آن، کتاب [آسمانی] به ایشان داده ایم، آنان به [قرآن] می گروند. و چون بر ایشان فرو خوانده می شود، می گویند: «بدان ایمان آوردیم که آن درست است [و] از طرف پروردگار ماست ما پیش از آن [هم] از تسلیم شوندگان بودیم.» }

- وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَ إِلهُنا وَ إِلهُکُمْ واحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.(1)

{و بگویید: «به آنچه به سوی ما نازل شده و [آنچه] به سوی شما نازل گردیده، ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اوییم.» }

- وَ ما أَنْتَ بِهادِ الْعُمْیِ عَنْ ضَلالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ یُؤْمِنُ بِآیاتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ.(2)

{و تو کوران را از گمراهی شان به راه نمی آوری. تو تنها کسانی را می شنوانی که به آیات ما ایمان می آورند و خود تسلیمند. }

- أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَیْلٌ لِلْقاسِیَهِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِکْرِ اللَّهِ أُولئِکَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ.(3)

{پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرش] اسلام گشاده، و [در نتیجه] برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می باشد [همانند فرد تاریکدل است]؟ پس وای بر آنان که از سخت دلی یاد خدا نمی کنند اینانند که در گمراهی آشکارند. }

- الَّذِینَ آمَنُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا مُسْلِمِینَ ادْخُلُوا الْجَنَّهَ أَنْتُمْ وَ أَزْواجُکُمْ تُحْبَرُونَ.(4)

{همان کسانی که به آیات ما ایمان آورده و تسلیم بودند. شما با همسرانتان شادمانه داخل بهشت شوید. }

1- . عنکبوت / 46
2- . روم / 58

3- .[3] زمر / 22
4- . زخرف / 69 - 70

- قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِی قُلُوبِكُمْ - إلی قوله تعالی - يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمانِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ.(1)

{[برخی از] بادیه نشینان گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم.» و هنوز در دل های شما ایمان داخل نشده است. و اگر خدا و پیامبرِ او را فرمان برید از [ارزشِ] کرده هایتان چیزی کم نمی کند. خدا آمرزنده مهربان است.» در حقیقت، مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده اند اینانند که راست کردارند. بگو: «آیا خدا را از دین [داریِ] خود خبر می دهید؟ و حال آنکه خدا آنچه را که در آسمان ها و آنچه را که در زمین است می داند، و خدا به همه چیز داناست. از اینکه اسلام آورده اند بر تو منّت می نهند بگو: «بر من از اسلام آوردنتان منّت مگذارید، بلکه [این] خداست که با هدایت کردن شما به ایمان، بر شما منّت می گذارد، اگر راستگو باشید.}

- فَأَخْرَجْنا مَنْ كانَ فِيها مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَما وَجَدْنا فِيها غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.(2)

{پس هر که از مؤمنان در آن [شهرها] بود بیرون بردیم. و [لی] در آنجا جز یک خانه از فرمانبران [خدا بیشتر] نیافتیم.}

- عَسی رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْواجاً خَيْراً مِنْكُنَّ مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ سائِحاتٍ.(3)

{اگر پیامبر، شما را طلاق گوید، امید است پروردگارش همسرانی بهتر از شما: مسلمان، مؤمن، فرمانبر، توبه کار، عابد، روزه دار، بیوه و دوشیزه به او عوض دهد.}

- أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.(4)

1- . حجرات /14 - 17
2- .[2] ذاریات / 35 - 36

3- .[3] تحریم / 6
4- .[4] قلم /35 - 36

{پس آیا فرمانبرداران را چون بدکاران قرار خواهیم داد؟ شما را چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟ }

- وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولئِکَ تَحَرَّوْا رَشَداً.(1)

{و از میان ما برخی فرمانبردار و برخی از ما منحرفند: پس کسانی که به فرمانند، آنان در جستجوی راه درستند، }

تفسیر:

«وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ»: به قولی یعنی دو فرد خالص برای خودت، از «اسلم» به معنی انقاد است و مقصود آنها زیاده خواهی در اخلاص و اقرار و ثبات بر آن است.

«وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا»: یعنی قرار ده پاره ای از نسل ما را،«أُمَّةً» یعنی جمعی که پیشوایی کنند، و به قولی امّت محمّد صلی الله علیه و آله را در نظر داشته، و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «آنان خاندان پیامبرند که خدا پلیدی را از آنها برده و آنان را پاک ساخته» و در روایت عیاشی (2)به نقل از آن حضرت فرمود: «مقصود آنها از امّت، تنها بنی هاشم است.»

«إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ»: این آیات دلالت دارد که گاهی به بالاترین درجه ایمان، اسلام می گویند.«وَ وَصَّی بِها» یعنی «بملّه» و ضمیر برمی گردد به الملّه یا اینکه برمی گردد به اسلمت، به تأویل بردن کلمه یا جمله.

«اصْطَفی لَکُمُ الدِّینَ»: یعنی دین اسلامی که برگزیده ادیان است.

« فَلا تَمُوتُنَ»: ظاهرا این جمله نهی از مردن بدون اسلام است و مقصود، نهی از این است که بر غیر حال اسلام بمیرند و ضمنا امر می کند به مقاومت بر

1- . جن / 14
2- . تفسیر عیاشی 1 : 61

اسلام،(1)مثل سخن تو که می گویی«لا تصلّ الّا و انت خاشع»، نماز مخوان، مگر اینکه خاشع باشی. و تغییر عبارت برای این است که بفهماند مردن بر غیر اسلام خیری ندارد. بنابراین حق آن است که بر غیر اسلام نمیرند.

«وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»: حال است از فاعل «نعبد» یا از مفعول آن یا هر دو، و احتمال دارد جمله معترضه باشد.

«فِی السِّلْمِ کَافَّةً»: بیضاوی (2) گوید «سلم» به کسر و فتح سین، گردن نهادن و اطاعت است، بدین جهت هم در صلح و هم در تسلیم بودن به کار برده می شود. ابن کثیر و نافع و کسایی به فتح سین خوانده اند و بقیه به کسر آن. و«کَافَّةً» اسم است برای جمله (یعنی همه) و جمله را کافّه گویند، چون اجزا را از تفرق باز می دارد. وکَافَّةً حال است از ضمیر«ادْخُلُوا» یا حال است از سلم، زیرا سلم هم مؤنث است همچون حرب. پس معنی آیه چنین است: برای خدا گردن نهید و «فَلا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»، همه گونه اطاعتش کنید در ظاهر و در باطن، و این جمله خطاب به منافقین است. یا اینکه همه شما در اسلام داخل شوید و اسلام را به ادیان دیگر خلط نکنید. بنابراین خطاب به مؤمنین از اهل کتاب است، زیرا آنها بعد از اسلام باز روز شنبه را بزرگ می دانستند و شتر و شیر آن را حرام می داشتند. یا اینکه معنای آیه این است: داخل شوید در تمام دین های خدا از طریق باور داشتن انبیا و تمام کتاب های آسمانی. و باز خطاب به اهل کتاب است. یا معنا این است : در جمعیّت مسلمین و حزب اسلام و در تمام احکام اسلام داخل شوید و چیزی از آن را فرو مگذارید، و در

1- . منظور اسلام، معنای لغوی آن است، یعنی تسلیم امر خدا بودن. و این جمله «فَلا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» کنایه است از اینکه باید مراقب طاعت خدا و پرهیز از گناهان در هر حالی باشند، چون زمان مرگ معلوم نیست تا در همان لحظه تسلیم خدا شود و به سعادت ابدی برسد، بلکه هر آن امکان دارد مرگ فرا رسد، ولی انساندر هیچ حالی از حالات به خود ایمان ندارد، زیرا ممکن است در همان لحظه مرگ، مشغول گناه باشد. پس مؤمنی که میل دارد عاقبتش بخیر و سعادتمند شود، باید در تمام حالات تسلیم خداوند عزوجل باشد تا وقتی مرگش فرا می رسد، با اسلام بمیرد.

2- . انوار التنزيل: 53

این صورت خطاب به مسلمین است.«وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ» با جدا شدن و جدا ساختن«إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ» عداوتش روشن است. پایان.

و در کافی و عیّاشی (1) از حضرت باقر علیه السلام روایت کند که فرمود«فِی السِّلْمِ» یعنی در ولایت ما. و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که منظور ولایت علی علیه السلام است. و باز از حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام هر دو روایت شده که منظور، معرفت و شناسایی ماست. در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که«خُطُواتِ الشَّیْطانِ»(گام های اهریمن)، وابستگی به اوّلی و دوّمی است. در تفسیر امام علیه السلام ،(2) در تفسیر«فِی السِّلْمِ» می فرماید یعنی در مسالمت و سازش به سوی دین اسلام، کَافَّةً به طور دسته جمعی داخل در اسلام شوید و در تمام احکام آن وارد شوید، همه آنها را بپذیرید و بدانها عمل کنید، و از آنها نباشید که بعضی از احکام را پذیرفته و به کار بسته و پاره ای از آن را رها کردند. و گوید: و یکی از آن احکام، داخل شدن در پذیرش ولایت حضرت علی علیه السلام است که مثل داخل شدن در قبول نبوّت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، زیرا مسلمان نیست کسی که بگوید محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و به پیامبری آن حضرت اعتراف کند، ولی اعتراف نکند که علی علیه السلام جانشین آن حضرت و بهترین فرد امّت است. و گوید: گام های شیطان، قدم هایی است که شما برمی دارید و از طریق گمراهی و نادانی، به سوی شیطان می روید، و نیز آنچه که به شما فرمان می دهد، از انجام گناهان هلاک کننده.

«إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ»: یعنی دینی پسندیده خدا نیست مگر اسلام، و اسلام توحید و به تن پوشیدن برنامه ای است که محمّد صلی الله علیه و آله از سوی پروردگار آورده است.

1- . تفسیر عیاشی 1 : 102
2- . تفسیر امام حسن عسکری: 264

«أَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلَّهِ»: یعنی خودم و تمام هستی ام را خالص ساختم و برای او شریکی قائل نیستم. به قولی از نفس انسان تعبیر به وجه، یعنی صورت فرمود، زیرا صورت شریف ترین اعضای ظاهری انسان و مرکز حواس و نیروهای ظاهری است.

«وَ مَنِ اتَّبَعَنِ»: یعنی و هر کس مرا پیروی کند، تسلیم است.

«وَ الْأُمِّیِّینَ»: یعنیآنهایی که کتاب آسمانی ندارند، همچون مشرکین عرب.

«أَ أَسْلَمْتُمْ»: همچنان که من تسلیم شدم، وقتی مطلب را برای شما کاملا روشن ساختم، یا هنوز بعد از روشن شدن مطلب بر کفر خود هستند؟

«فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا»: یعنی نفس آنها بهره ور شده، زیرا از گمراهی بیرونش ساختند.

«نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ»:یعنی یاران دین او.

«وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»: یعنی در روز رستاخیز، هنگامی که پیامبران گواهی می دهند.

«إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ»: یعنی کتاب ها و پیامبران در آن کلمه اختلافی ندارند، و آن کلمه این است: أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ، یعنی تنها او را معبود بدانیم و عبادتمان را خالص کنیم برای او.

«وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً»: یعنی غیر خدا را در شایستگی برای عبادت شریک او ندانیم و دیگری راشایسته بندگی ندانیم.

«وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً»: مثل «عزیر»، مسیح، و دانشمندان یهود، و پیروی از آنها در مطالبی که اختراع کرده و حلال و حرام هایی که از پیش خود ساخته اند.«فَإِنْ تَوَلَّوْا» از توحید.

«فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»: یعنی حجّت بر شما تمام شد، پس اقرار کنید که ما مسلمانیم، نه شما، یا بگویید شما کافر شدیدآنچه را که کتب آسمانی بیان فرموده، و پیامبران موافقت کردند.

«وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً»: یعنی بیزارم از عقاید باطله.«مُسْلِماً» یعنی مطیع خدایم.

بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ:اسلام در اینجا در مقابل کفر است.

ص: 320

«أَ فَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ»: یعنی آیا پس از این نشانه ها و براهین هنوز دینی غیر از اسلام را می جویید؟

«وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً»: به قولی یعنی در هنگام میثاق و روز پیمان خدایی چنانچه از ابن عباس روایت شده و به قولی یعنی همه افرادی که در زمین و آسمان هایند، معبود بودن خدا را اقرار دارند، گرچه پاره ای از آنها در عبادت خدا شرک می ورزند، چنانچه خداوند می فرماید: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ»، {اگر از آنها بپرسی چه کسی آنها را آفریده، البتّه حتما می گویند خدا}(1) و به قولی مؤمن به رضایت خود تسلیم شده و کافر به اجبار در دم مرگ. و گفته اند که تسلیم کافر، تسلیم به انقیاد و زبونی است. و گفته اند جمعی به اکراه اسلام را پذیرفتند و برخی با رضایت و میل و همین توجیه از حضرت صادق علیه السلام نیز روایت شده که فرمود: «کَرْهاً (به اجبار)» یعنی دسته ای از ترس شمشیر مسلمان شدند. و حسن گوید اهل آسمان ها به رضایت تسلیم شدند، ولی مردم زمین برخی به رضایت و پاره ای به اجبار. عیاشی (2) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که این آیه درباره حضرت قائم علیه السلام نازل شده و در روایت دیگری حضرت این آیه را تلاوت کرد و فرمود: «هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، زمینی نمی ماند مگر ندای توحید و شهادت «لا اله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه»از آن زمین بلند شود.»

«وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ»: یعنی به سوی پاداش او می روند.

«قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ»: خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است که این جمله را از جانب خود و امّتش بفرماید. طبرسی گوید: اگر گویند معنای «وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» چیست؟ با اینکه قبل از این جمله تفصیلا به ایمان اعتراف کرده اند، گوییم معنایش این است که «و ما تسلیم خداییم در اطاعت از او و منقادیم در همه اوامر و نواهی که از او سر زند» و نیز چون تمام خداپرستان مخالف اسلام همه به ایمان

1- . زخرف / 87
2- . تفسیر عیاشی 1: 182

اقرار دارند ولی به لفظ اسلام اعتراف نمی کنند، چون مسلمان نیستند. بدین جهت فرمود«وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، وَ مَنْ يَبْتَغِ» یعنی بجوید «غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً» که به او متدیّن شود. «فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»: بلکه بر آن دین عقاب می شود. «وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَالْخاسِرِينَ»: یعنی از نابودهای هلاک شده، زیرا خسران رفتن سرمایه است. نیز از این آیه شریفه استفاده می شود که هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند، از او پذیرفته نشود، و نیز این آیه دلالت دارد بر اینکه دین، و اسلام، و ایمان هر سه یکی است، و سه لفظ برای یک معنی هستند. پایان.(1)

«حَقَّ تُقاتِهِ»: یعنی حق تقوای (از) او و آنچه را که لازمه تقوی است، و آن به کار بستن تمام نیرو در قیام به واجبات و ترک محرمات است. در معانی الاخبار(2) و عیاشی (3) گوید که از حضرت صادق علیه السلام تفسیر این آیه را سؤال کردند،فرمود: «اطاعتش می کنند و نافرمانی اش را انجام نمی دهند؛ همیشه در یاد است و فراموش نمی شود؛ سپاسش می گزارند و کفرش نمی ورزند.» و عیاشی (4) گوید که این آیه را از آن حضرت سؤال کردند، فرمود: «این آیه نسخ شده.» گفته شد کدام آیه آن را نسخ کرده؟فرمود: «آیه دیگری که می فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ (5) وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.» یعنی {وقتی مرگتان می رسد،بر حالی غیر از حال اسلام نباشید.} در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که«و انتم مسلّمون» به تشدید لام، و معنایش این است: «مطیع کامل خواسته های پیامبر صلی الله علیه و آله و منقاد او.»(6) نیز عیاشی (7) از حضرت کاظم علیه السلام روایت کند که به یکی از یارانش فرمود: «این آیه را چگونه می خوانی؟ «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ

1- . مجمع البیان 2 : 470
2- . معانی الاخبار: 240
3- . تفسیر عیاشی 1 : 194
4- . همان
5- . تغابن / 16
6- . تفسیر مجمع البیان 2 : 482
7- . تفسیر عیاشی 1 : 194

تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ» بعد از این چه می گویی؟»عرض کرد: «مُسْلِمُونَ.» حضرت فرمود: «سبحان اللّه! در اول آیه خداوند ایمان را برای آنها ثابت می کند و آنها را مؤمن می نامد. سپس از اسلام آنها سؤال می کند، و حال آنکه ایمان برتر از اسلام است.»عرض کرد: در قرائت زید چنین خوانده می شود.»فرمود این آیه در قرائت حضرت علی علیه السلام - که قرائت او همان قرآنی است که جبرئیل بر محمّد صلی الله علیه و آله فرود آورده -چنین است: «إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (یعنی) {تسلیم رسول خدا، سپس پیشوای بعد از او باشید.}

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ»: به قولی به دین اسلام یا به کتاب خدا، چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «القرآن حبل اللّه المتین.» (قرآن، ریسمان محکم خداست) و در آن حبل را برای قرآناستعاره آورده و برای وثوق و اعتماد به قرآن، اعتصام، (چنگ زدن) را استعاره آورده است. از آن جهت که چسبیدن به قرآن، مایه نجات ازهلاکت است، همچنان که چسبیدن به ریسمان محکم، مایه سالم ماندن از سقوط و پرت شدن است. علی بن ابراهیم گوید: «حبل، توحید و ولایت است.»(1)نیز عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: «خاندان محمّد صلی الله علیه و آله ریسمان محکم خدایند که دستور داده به آنها چنگ زنند.» سپس فرمود«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا.» و از حضرت کاظم علیه السلام روایت کند که علی بن ابی طالب علیه السلام ریسمان محکم خداست.و در مجالس صدوق است که فرمود ماییم آن ریسمان.

مؤلف: روایات این موضوع و شرح آنها در «کتاب امامت» گذشت.(2)

«جَمِیعاً»: یعنی گرد آمدگان بر او.«وَ لا تَفَرَّقُوا»: یعنی با اختلاف افکندن بین خود، از حق متفرّق نشوید. علی بن ابراهیم (3) از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی می دانست که مسلمانان بعد از پیامبرشان

1- . تفسیر قمی: 98
2- . بحار الانوار 24 : 82
3- . تفسیر قمی: 98

متفرق می شوند و اختلاف می کنند، از آن جهت آنان را از جدایی نهی فرمود چنانچه امّت های قبل را نیز نهی کرد و آنان را فرمان داد که بر ولایت آل محمّد صلی الله علیه و آله گرد آیند و متفرق نشوند.»

«فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ»: یعنی در آنچه بین آنها اختلاف یا اختلاط است.

«حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ»: یعنی تنگ از آنچه که تو بدان حکم کردی.

«وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً»: یعنی در ظاهر و باطن مطیع و منقاد تو گردند. و در کافی از حضرت باقر علیه السلام (1) روایت کند کهخداوند در قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام را مخاطب قرار می دهد، در آنجا که می فرماید«وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً. فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ»، {ترجمه آیه داخل این کروشه بیاید. }(2)و فرمود: «در آنچه که با هم تبانی کرده بودند که اگر محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، این امر را به بنی هاشم بازنگردانند«ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ» بر آنها از کشتن و عفو«وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً» و علی بن ابراهیم (3).

گوید «جاؤک یا علی» گوید آیه شریفه این چنین نازل شده.

مؤلف: در آینده روایتی مثل این را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل خواهیم کرد که فرمود: «این آیه درباره من نازل شده.» و اجمالا این آیه دلالت بر این دارد که ایمان، مشروط به تسلیم و انقیاد کامل است.

«إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ»: یعنی برای جنگ مسافرت کردید.«فتثبتوا» نیز قرائت شده، یعنی تأمل کنید و دقت کنید تا بدانید چه کسی مستحق قتل است، و هر دو معنی به هم نزدیک است. یعنی هر کس اظهار اسلام کرد، به احتمال اینکه اسلامش حقیقت ندارد در قتل او شتاب نکنید.

1- . کافی 1 : 391
2- . نساء / 64 - 65
3- . تفسیر قمی: 130

«وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ»: و «السّلم» بدون الف نیز قرائت شده.«سلام» و «سلم» هر دو به معنی اطاعت و انقیاد است. سلام نیز به همان دستور اسلام در اولین جمله و کلام، در برخورد دو نفر به یکدیگر یعنی (سلام علیکم) که دستور تحیّت اسلامی است تفسیر شده است. و عیّاشی قرائت سلام را به امام صادق علیه السلام نسبت داده.

«لَسْتَ مُؤْمِناً»: و این کار را از ترس قتل انجام دادی.

« تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا»: یعنی مال دنیا را می خواهید که از چیزهای بیهوده و زودگذر است، و همان است که شما را به عجله و دقت نکردن وامی دارد.

«فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ كَثِيرَةٌ»: که شما را از کشتن امثال این افراد به خاطر مالشان بی نیاز می کند.

«كَذلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ»: یعنی از اوّلی که داخل اسلام شدید و شهادتین گفتید و در نتیجه گفتن شهادتین، خون و مالتان محفوظ ماند، بدون اینکه تحقیق شود آیا دلتان هم با زبانتان موافق است یا همراهی ندارد.«فَمَنَّ اللَّهُ»: بر شماست شهرت یافتن به ایمان و پایداری در راه دین.« فَتَبَيَّنُوا»: و با آنها که به اسلام وارد می شوند، آنچه را که خداونددرباره شما انجام دادانجام دهید وبه گمان اینکه آنها از ترس و تقیه اسلام آورده اند، به کشتن آنها مبادرت نورزید. کلمه«تبیّنوا» را تکرار فرموده برای تأکید و بزرگداشت مطلب و مرتب ساختن حکم بر آنچه که از حال آنها ذکر فرموده.

«إِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً»: دانای به آن و به هدف از آن است، پس در کشتن هجوم مبرید و حیله به کار نزنید.

علیّ بن ابراهیم (1) و دیگران گویند که این آیه وقتی نازل شد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جنگ خیبر بازگشته و اسامه بن زید را با لشکری به جنگ عدّه ای از یهودیان در کنار فدک فرستاد تا آنها را به اسلام دعوت کند. یکی از

1- . تفسیر قمی: 134

یهودی ها که نامش «مرداس بن نهیک فدکی» و ساکن یکی از قرای فدک بود، وقتی شنید لشکر اسلام می آید، اموال و خانواده اش را برداشت، به کوه پناه برد،به مسلمین رو کرد و شهادتین را گفت. اسامه بن زید او را با ضربه ای کشت. وقتی به سوی پیامبر بازگشت، جریان را به عرض رساند. حضرت فرمود: «پرده از روی قلبش نشکافتی؟ نه آنچه به زبانش گفت پذیرفتی و نه آنچه در دلش بود، دانستی؟» اسامه سوگند خورد که از آن به بعد با کسی که شهادتین بگوید، مبارزه نکند. بدین جهت در جنگ های زمان امیرالمؤمنین علیه السلام از لشکر آن حضرت کناره گرفت. بنابراین آیه شریفه«وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ» در مورد داستان اسامه نازل شده است. در روایت عامّه نیز مرداس بعد از ادای شهادتین، به مسلمین هم سلام کرده و گفت «السّلام علیکم!» و این روایت قرائت سلام و تفسیر آن را به تحیّت اسلامیتأیید می کند.

مؤلف: مخفی نماند که کناره گرفتن او از لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام به مراتب از کشتن آن یهودی زشت تر و عذرش ناموجّه تر است و این خود دلالت می کند که او از منافقین بوده است.

«الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ»: قبلا گفتیم که این آیه بعد از نصب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر نازل شد و خود دلیل بر این است که امامت داخل در دین و اسلام است و کمال دین و اسلام، به امامت است.

«لا یَحْزُنْکَ الَّذِینَ یُسارِعُونَ فِی الْکُفْرِ»: یعنی کار آنهایی که تا فرصت می یابند، خیلی زود اظهار کفر می کنند.

«مِنَ الَّذِینَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ»: یعنی از منافقین و باء، متعلقبه«قالُوا» است نه به«آمَنَّا»،و واو احتمال دارد برای حال باشد یا عطف. این آیه دلالت دارد بر اینکه ایمان زبانی تا با دل همراه نباشد فایده ندارد.

«وَ إِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوارِیِّینَ»: عیّاشی (1) از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که الهام شدند.

«بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ»: یعنی خالصون.

«فَمَنْ یُرِدِ (اللَّهُ) أَنْ یَهْدِیَهُ»: یعنی حق را به او بشناساند و توفیق ایمانش دهد.

«یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ»: سینه اش را گشاده و استعدادش را گسترش دهد و این کنایه است از قراردادن دل مستعد برای پذیرش حق و آماده برای ورود حق در آن، و پاک و پاکیزه از چیزهایی که جلوی ایمان را می گیرد و با آن ناسازگار است. در مجمع (2) روایتی است که چون این آیه نازل شد، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند: «شرح صدر چیست؟» فرمود: «نوری است که خداوند در دل مؤمن می افکند، پس سینه اش گشاده گردد.»عرض کرد ند: «آیا این نشانه ای هم دارد تا به آن شناخته گردد؟» فرمود: «آری بازگشت به خانه جاوید، دوری از خانه فریب و آمادگی برای مرگ، قبل از آمدنش.»

«فَإِلَّمْ یَسْتَجِیبُوا لَکُمْ»: ای مؤمنین! آن کس را که به مبارزه دعوت کردید، یا ای کافران! آن کس را که به کمک خوانده اید.

«فَاعْلَمُوا أَنَّما أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ»: یعنی طوری است که جز خدا او را نمی داند و غیر از خدا بر آن قادر نیست.

«وَ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»: زیرا اوست دانا و قادر به آنچه که غیر او نمی داند و قدرت ندارد. چون عجز دعوت شدگان ظاهر شد.

«فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»: یعنی ثابت در اسلام و راسخ در آن یا داخل در اسلام و خالص در آن.

«تَوَفَّنِی مُسْلِماً»: این جمله دلالت دارد که اسلام بر ایمان کامل نیز گفته می شود.

1- . تفسیر عیاشی 1 : 350

2- . مجمع البيان 4 : 363

«وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ»: یعنی در مقام و بزرگواری.

«رُبَما یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ کانُوا مُسْلِمِینَ»: یعنی وقتی در رستاخیز، حال خودشان و حال مسلمین را ببینند می گویند ای کاش ما مسلمان بودیم. در تفسیر عیاشی و تفسیر علیّ بن ابراهیم (1) از حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام روایت کنندکه: «چون روز قیامت شود، منادی از جانب خدا فریاد زند: «داخل بهشت نمی شود مگر مسلمان!» پس در آن روز، کفار آرزو می کنند که ای کاش مسلمان می بودند.» و در مجمع (2) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود: «وقتی دوزخیان در دوزخ گرد هم آیند، در میان آنها مقداری از اهل قبله (و مسلمان) هستند، کافران به مسلمین گویند: «مگر شما مسلمان نبودید؟» گویند چرا. کافران گویند: «پس مسلمانی شما به دردتان نخورد و بالاخره در کنار ما در دوزخ قرار گرفتید.» گویند: «ما گناهانی داشتیم که ما را مؤاخذه کردند.» خداوند سخن آنها را بشنود و فرمان دهد هر کس از اهل اسلام در آتش باشد، از دوزخ بیرون کنند. آنگاه کافران گویند ای کاش ما مسلمان بودیم.

«لَعَلَّکُمْ تُسْلِمُونَ»: یعنی نعمت های آشکار خدا را می دیدید و به او ایمان می آوردید و مطیع فرمانش می شدید.

«تِبْیاناً»: یعنی بیانی رسا. عیّاشی (3) از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «به خدا ما می دانیم آنچه در آسمان ها و زمین و آنچه در بهشت و دوزخ و ما بین آنهاست.» سپس فرمود: «البتّه این مطلب در کتاب خداست» و بعد این آیه را تلاوت فرمود. و نیز همان حضرت فرمود: «راستی خداوند بیان رسای هر چیزی را در قرآن فروفرستاده، به طوری که به خدا هیچ چیز از نیازمندی های بندگان را وانگذاشته تا بنده ای نتواند بگوید اگر این مطلب در قرآن می بود (بهتر بود) و اخبار زیادی در این موضوع در« کتاب امامت» گذشت.

1- . تفسیر عیاشی 2 : 239 و تفسیر قمی: 349
2- . مجمع البیان 6 : 328
3- . تفسیر عیاشی 2 : 266

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ»: یعنی جبرئیل علیه السلام .«مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِ» یعنی با پوشش حکمت.

«لِیُثَبِّتَ الَّذِینَ آمَنُوا»: با اعتقاد بر اینکه این کتاب، کلام خداست، زیرا آنها چون آیه ناسخ را بشنوند و حکمتی را که در آن به کار رفته به دقّت بنگرند،عقیده شان محکم و دل هاشان آرام می شود.

«وَ هُدیً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمِینَ»: که مطیع فرمان اویند.

«قُلْ إِنَّما یُوحی إِلَیَ»: به قولی یعنی به من وحی نمی شود مگر اینکه شما را خدایی نیست جز خدای یکتا، زیرا مقصود اصلی از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله منحصر در توحید است.

«فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»: بندگان خالص خدا بر حسب وحی؟ و در مناقب از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که «فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ الوصیّه بعدی» (آیا شما تسلیم وصیّت من، بعد از من هستید؟) به تشدید لام نازل شده و نتیجه هر دو یکی است، چه با تشدید باشد و چه بدون تشدید، زیرا مخالفت با وصیّت پیامبر صلی الله علیه و آله پرستش هوا و شیطان است. و نیز توحید تمام نیست، مگر به ولایت، زیرا خداوند به وسیله امام شناخته می شود و راه عبادت او نیز به امام شناخته می شود. پس امامت کمال، ریشه و بنیاد و هدف از توحید است.

«فَلَهُ أَسْلِمُوا»: یعنی نزدیک شدن به خدا و یاد او را خالص کنید و آن را با شرک مشوب نسازید.

«وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ»: بهقولی یعنی افراد متواضع یا مخلص، زیرا اخبات وصف آنهاست و علیّ بن ابراهیم گوید یعنی عبادت کنندگان.

«وَ ما أَنْتَ بِهادِی الْعُمْیِ»: آنان را کور نامیده، زیرا غرض اصلی از بینایی را گم کرده اند یا به جهت کور بودن دل آنها از اینکه بشنود، چون ایمان آنها را می خواند به سوی گرفتن لفظ و دقّت در معنی، یا مراد از مؤمن آن است که در آستانه ایمان قرار گرفته یا کسی است که خدا دانسته مؤمن است.

«فَهُمْ مُسْلِمُونَ»: یعنی مخلصون از«أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» است، یعنی کارش را خالص برای خدا انجام دهد.

«وَ لَهُ کُلُّ شَیْ ءٍ»: یعنی آفرینش و ملکیت هر چیز.

«وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ»: یعنی مطیع و منقاد یا ثابت بر ملت و آیین اسلام.

«الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ»: به قولی این آیه درباره مؤمنین از اهل کتاب نازل شده و به قولی درباره چهل نفر از پیروان انجیل از مردم حبشه و شام.

«قالُوا آمَنَّا بِهِ»: یعنی به اینکه این سخن خداست.

«إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا»: آنچه را که باید به آن ایمان داشته باشند دوباره ذکر کرده اند.

«إِنَّا کُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ»: بار دیگر اظهار عقیده کرده اند تا بفهمانند که ایمانشان سابقه دار است، چون در کتب آسمانی پیشین وصف آن را دیده بودند. و نیز دلالت دارد بر اینکه پیش از نزول قرآن یا قبل از تلاوت قرآن بر آنها، مسلمان بودند، چون درستی آن را اجمالا باور داشتند.

«وَ قُولُوا آمَنَّا»: به قولی این مجادله به نحو احسن است. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که اهل کتاب را تصدیق نکنید، تکذیب هم نکنید، بگویید ایمان داریم به خدا و کتاب ها و پیامبران او. پس اگر آنها حرف باطلی زدند، آن را تصدیق مکنید و اگر سخن حقی گفتند، تکذیبشان نکنید.

«وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»: یعنی تنها مطیع او هستیم. در این جمله تعریض است به اهل کتاب که دانشمندان و بزرگانشان را غیر از خدا، برای خود خدایانی گرفته اند.

«أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ»: تا به آسانی اسلام در سینه اش جای گیرد. منظور از این آیه شریفه آن فردی است که استعداد زیادی برای پذیرش اسلام دارد، بدون اینکه از آن ابا داشته باشد، زیرا سینه جای دل است، و سرچشمه روح و وابسته به نفسی است که پذیرای اسلام است.

«فَهُوَ عَلی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ»: معرفت و راه یافتن به سوی حق و روایتی در این موضوع قبلا بیان شده است. و خبر«فَمَنْ» محذوف است و دلیل آن این جمله است.

«فَوَیْلٌ لِلْقاسِیَهِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِکْرِ اللَّهِ»: یعنی از اثر یاد خدا. و در روایت علی بن ابراهیم (1)می گوید که اوّل این آیه درباره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و در روایت عامّه گویند که درباره علی و حمزه علیه السلام نازل شده است و جملات بعد از آن درباره ابولهب و فرزندانش فرود آمده. علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که «سختی و نرمی، از دل است» و خداوند فرموده است: «فَوَیْلٌ لِلْقاسِیَهِ» تا آخر آیه.«وَ کانُوا مُسْلِمِینَ.»، {ترجمه آیه داخل این کروشه بیاید. }(2) ظاهر این آیه آن است که اسلام برتر از ایمان است.

«قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا»: طبرسی (3) قدس سرّه گوید: آنها مردمی از بنی اسد بودند که در سال قحطی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و تظاهر به اسلام کردند، امّا در باطن امر مؤمن نبودند. آنها بدین وسیله می خواستند صدقه ای بگیرند. معنای آیه این است که اعراب گفتند ما آورده تو را باور داریم. خداوند دستور داد که دروغ آنها را به ایشان خبر دهند تا همین خود معجزه ای باشد. بدین جهت فرمود: «قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا»، یعنی به حقیقت و در باطن امر باور ندارید،«وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا»، یعنی از ترس کشتار و اسارت تسلیم شدیم. سپس خداوند بیان فرمود که جایگاه ایمان دل است، نه زبان و فرمود: «وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ.» زجّاج گوید: اسلام اظهار خضوع و پذیرفتن آورده های پیامبر صلی الله علیه و آله است و به همین مقدار، خون محفوظ است، اگر اعتقاد و باور دل با این اظهار زبانی توام شد، ایمان است و دارنده آن مسلمان و مؤمن حقیقی است، امّا کسی که تنها اظهار پذیرش دین کرده و برای راحت بودن از دست قدرت مسلمین تسلیم شده، او تنها در ظاهر مسلمان است، ولی در باطن معتقد نیست و این دسته از جرگه اهل ایمان

1- . تفسیر قمی: 577
2- . زخرف / 69
3- . مجمع البیان 9 : 138

خارج شده اند. به فرموده خداوند: «وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ» یعنی اگر بعد از تظاهر به اسلام برای نجات از قتل تصدیق نکردید.بنابراین مؤمن آن است که باطنش نیز همچون ظاهر او معتقد باشد و مسلمان کامل کسی است که تظاهر به انقیاد و اطاعت کامل کند و نسبت به آنچه که می گوید،مؤمن باشد.

و انس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «اسلام آشکار است و ایمان در دل.» و با این جمله به سینه اش اشاره فرمود.سپس خداوند سبحان فرمود: «وَ إِنْ تُطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لا یَلِتْکُمْ مِنْ أَعْمالِکُمْ شَیْئاً.»(1)، {اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از [ارزش] کرده هایتان چیزی کم نمی کند.} یعنی از ثواب کارهایتان چیزی کم نمی کند،«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ.»

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا»: یعنی بعد از ایمان، در دین خود دچار تردید نشدند.

«وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ»: یعنی کسانی که در ادّعای ایمان راست گفته اند. و این آیه دلیل است بر اینکه اعمال انسان در ایمانش دخالت دارد یا اعمال نیک، جزو ایمان است یا شرط ایمان کامل است یا اینکه نشان دهنده داشتن ایمان است، چنانچه تحقیق مطلب به زودی بیاید.

«قُلْ أَ تُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِینِکُمْ»: یعنی آیا ایمانتان را به خدا اطّلاع می دهید.

«وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ»: در این قسمت از آیه، آنان را نسبت به نادانی داده و نیز توبیخ فرموده است.

در خبر است که وقتی آیه اولی نازل شد، (اعراب) آمدند و سوگند خوردند بر اینکه مؤمن معتقد هستند. بعد از آن این آیه فرود آمد: «یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلَمُوا»، یعنی اسلام خود را منّتی بر تو می شمرند و حال آنکه آن نعمتی است از جانب پروردگار که به هر کس نعمت دهد، از او پاداش نخواهد.

1- . حجرات / 14

«قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَیَّ إِسْلامَکُمْ»: یعنی به اسلام خود.بنابراین اسلام منصوب است به «نزع خافض» یا مفعول فعل است و فعل معنایش اعتداد است.

«بَلِ اللَّهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أَنْ هَداکُمْ لِلْإِیمانِ»: بنا بر زعم شما (که گمان می کنید هدایت شده اید) با اینکه لازمه راهنمایی، راه بردن نیست.

«إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ»: در ادّعای ایمان، و جواب این شرط محذوف است و ماقبل آن دلالت دارد.بنابراین جواب آن چنین می شود: «فللّه المنّه علیکم» و این آیه شریفه معنای لطیفی دارد، زیرا بعد از آنکه اعراب کار خود را ایمان نامیدند و بدان منّت نهادند، ایمان آنها را نفی کرد و آن را اسلام نامید، بدین جمله که فرمود بر تو منّت می گذارند به آنچه که در حقیقت، اسلام است و شایسته نیست بر آن منّت نهند، بلکه اگر ادعای ایمان آنها درست باشد، این خداوند است که به خاطر هدایتش بر آنها منّت دارد، نه آنها.

«فَما وَجَدْنا فِیها غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ»: بیضاوی گوید: برای یکی بودن مفهوم ایمان و اسلامبه این آیه استدلال شده و این استدلال ضعیف است، زیرا این آیه بیش از این نمی فهماند که هر کس پیرو (دین) باشد، هم عنوان مؤمن بر او صدق می کند و هم مسلم، و یکی بودن مفهوم ایمان و اسلام را نمی فهماند، چون ممکن است چند مفهوم مختلف، بر یک ذات صدق کند. و در تفسیر«مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ»(1)، {معنای آیه داخل این کروشه بیاید} گوید یعنی اقرارکنندگان خالص، یا منقادان تصدیق کننده.

«أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِینَ کَالْمُجْرِمِینَ»: به قولی انکار گفته آنهاست که اگر گمان محمّد صلی الله علیه و آله و پیروانش در مورد زنده شدن ما در رستاخیز درست باشد، ما را برتری ندادند و چنین نیست، زیرا ما همچنان که در دنیا وضعمان از آنها بهتر است، در آخرت نیز چنین است.

«وَ مِنَّا الْقاسِطُونَ»: یعنی منحرفین از راه حق.

1- . تحریم / 6

«فَأُولئِکَ تَحَرَّوْا رَشَداً»: یعنی دنبال چیزی بزرگ رفتند تا آن را به ثواب رساند. و علی بن ابراهیم (1) از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «آنهایی که اعتراف به ولایت ما دارند.»

مؤلف: با ملاحظه در این آیات و آیاتی که قبلا در باب پیش گذشت، معلوم می شود که ایمان و اسلام معانی زیادی دارد، به طوری که در آینده به یاری خدا به تفصیل بیان می کنیم.

روایات:

1. قرب الاسناد: ابن صدقه روایت کند که حضرت صادق علیه السلام به پدرش عرض کرد: « ایمان (ممکن است) با دل و بدون زبان تحقق یابد؟» حضرت باقر علیه السلام فرمود: «اگر چنین باشد که تو می گویی، پس کشتار مشرکین بر ما حرام است، زیرا به گفته تو ما خبر نداریم، شاید (کسی که به زبان مشرک است) در باطن مؤمن باشد. پس این گفتار تو بر خلاف عمل پیامبر اسلاماست که هر کس خدمتش می آمد، برای قبول اسلام او را آزمایش می کرد و از او به مسلمانی و شروط آن بیعت می گرفت و سخت تأکید می کرد.» مسعده بن صدقه گوید: «هر کس این را بگوید، البتّه کافر است به گونه ای که ندانسته.»(2)

توضیح: «انّه قال له»: ضمیر «قال» به امام صادق علیه السلام برمی گردد و بازگشتنش به مسعده، بعید است که بگوییم گوینده سخن به امام باقر علیه السلام ،مسعده بوده.بنابراین اگر گوینده حضرت صادق علیه السلام باشد، آن جمله پرسش است و «قد» برای تقلیل است و اگر مسعده باشد، اظهار عقیده کرده و پرسش نیست. و در صورتی که گوینده مسعده باشد، نسبت دادن روایت حضرت صادق علیه السلام به پدرش، بدان جهت است که جواب مسعده منسوب به آن حضرت است. بدین جهت بعید است سخن از مسعده باشد و حاصل جواب حضرت این است که

1- . تفسیر قمی: 699
2- . قرب الاسناد: 23

اگر اسلام، صرف اعتقاد قلبی باشد و مشروط نباشد به انکار نکردن خدا به زبان یا به اقرار زبانی به اعتقاد به خدا وتسلیم او بودن، در این صورتکشتار مشرکین جایز نیست، زیرا احتمال دارد باطنا مؤمن باشند. و فرمایش حضرت که فرمود «فهذا القول» احتمال دارد جواب دوّمی باشد، به این ترتیب این گفته شما خلاف برنامه پیامبر صلی الله علیه و آله بود که هر کس می خواست مسلمان شود، او را مجبور به بیعت کرده و سخت تأکید می کرد ، و بیعت آنها با پیامبر صلی الله علیه و آله و اقرارشان و قبول کردن شرایط، همه عمل بود و غیر از عقیده است. و ممکن است تمام فرمایش حضرت یک جواب و یکدلیل باشد و آن اینکه اگر ایمان قلبی باشد، از دو حال خارج نیست؛ یا در اثبات و نفی ایمان به گفته او اکتفا می شود یا نه. در صورت دوّم، کشتن مشرک و جنگیدن با او به کلی ممکن نباشد و در صورت اوّل، باید اقرار زبانی او بس باشد و نیازی به پیروی کامل و عملی که آنقدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن اهمیّت می داد، ندارد.

2. عیون اخبار الرضا: حضرت رضا علیه السلام از پدرانش، از حضرت علی علیه السلام روایت کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من مأمورم با مردم بجنگم تا بگویند

«لا اله الّا اللَّه»، وقتی این جمله را گفتند خون و مالشان بر من حرام است.»(1)

توضیح: عامه این روایت را به طریق مختلف (2) با کم و زیادی در لفظ، روایت کرده اند. از جمله از ابو هریره نقل کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «من مأمورم با مردم بجنگم تا بگویند«لا اله الّا اللَّه» و چون گفتند، خون و مالشان جز بر وجه حق، در پناه من است و حسابشان با خداست.»

حسین بن مسعود در شرح السّنّه گوید: اینکه فرمود تا بگویند «لا اله الّا اللَّه»، بت پرستان را می گوید نه اهل کتاب را، زیرا اهل کتاب «لا اله الّا اللَّه»را می گویند. سپس از آنها شمشیر برنمی دارد تا به پیامبری آن حضرت نیز اقرار کنند، یا جزیه

1- . عيون اخبار الرضا 1 :70
2- . مشكاه المصابيح: 12تا 14

دهند. و اینکه فرمود «و حسابشان با خداست»، یعنی آنچه در باطن و پنهانی انجام می دهند، ولی احکامی را که در ظاهر مخالفت کنند، خود پیامبر نیز آنها را مؤاخذه می فرماید. پایان.

مؤلف: گویا اکتفا به یکی از شهادتین، به خاطر این است که این دو شهادت، همیشه با هم همراهند و مقصود حضرت از «لا اله الّا اللّه»،هر دو شهادت است، بلکه به اضافه آنچه که لازمه شهادتین است، یعنی اقرار به آورده های پیامبر، زیرا آنها نیز از آن حضرت روایت کرده اند که فرمود: «من مأمورم با مردم بجنگم تا گواهی دهند بر یگانگی خدا و پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و نماز را بپا دارند و زکات را بپردازند. وقتی چنین کردند، خون و مال آنها در پناه من است، مگر به میزان حق اسلام، و حساب آنها با خداست.» و در روایت دیگری فرمود: «تا گواهی دهند به یگانگی خدا و اینکه محمّد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر اوست، و اینکه به قبله ما رو کنند، گوشت ذبح شده ما را بخورند و نماز ما را بگزارند. چون چنین کنند، حرام شود بر ما خون و مالشان،مگر به حق آن. بهسود آنهاست آنچه سود مسلمین باشد و به زیان آنهاست، آنچه به زیان مسلمین باشد. و در روایت دیگری فرمود: «تا گواهی دهند به «لا اله الّا اللّه» و به من ایمان آورند و بدانچه آورده ام. چون چنین کنند، خون و مالشان در پناه من است،جز به حق آن.»

قاضی عیاض که از دانشمندان عامّه است، گوید: محفوظ بودن جان و مال به گفتن«لا اله الّا اللّه»، کنایه از پذیرش ایمان است، یا مقصود مشرکین عربو بت پرستانی که موحّد نبودنداست. آنان اوّلین دسته ای بودند، که به اسلام خوانده شدند و به مبارزه برخاستند، امّا غیر آنها، یعنی کسانی که بیگانگی خداوند معترفند،گفتن «لا اله الّا اللّه» برای آنها بس نیست، زیرا در زمان کفرشان هم این جمله را می گفتند و به آن معتقد بودند. بدین جهت در روایت دیگر می فرماید به یگانگی خدا اعتراف کنند و نیز به پیامبری من و نماز را بپا دارند و زکات را بپردازند.

3. محاسن برقی: قاسم صیرفی گوید:از حضرت صادق علیه السلام شنیدم کهمی فرمود: «با اسلام خون محفوظ می ماند، امانت بازگردانده می شود و ازدواج حلال می شود، ولی ثواب و پاداش بر ایمان است.»(1)

علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر همین حدیث را روایت کرده است.(2)

توضیح: این روایت دلالت دارد بر اینکه ایمان و اسلام مترادف نیستند و غیر مؤمن از سایر فرقه های اسلامی، استحقاق ثواب و پاداش اخروی هیچ ندارند. چنانچه حق همین است و این مطلب بین شیعیان اثنی عشری مشهور است، و به زودی می خوانی که اسلام و ایمان، هر کدام چند معنی دارند. و ظاهر آن است که مقصود از ایمان در این روایت، اعتراف به وجود خدا و صفات کمالیّه او، اقرار به توحید و عدل و معاد، و نبوّت پیامبر ما صلی الله علیه و آله و امامت دوازده امام علیه السلام و نیز اعتراف به تمام آورده های پیامبر صلی الله علیه و آله است.آنچه از آنها قابل درک است، باید تفصیلا معتقد باشد و آنچه نمی داند اجمالا عقیده داشته باشد، و همچنین آنچه که باعث خروج او از دین می شود، مثل بت پرستی، و سبک شمردن حریم خدا، از او سر نزند.

و اسلام همان اقرار ظاهری به خدا و پیامبر و انکار نکردن ضروریات دین اسلام است. پس شرط اسلام، ولایت ائمّه علیه السلام و اقرار قلبی نیست.بنابراین منافقین و همه فرقه های اسلامی که تظاهر به شهادتین می کنند، غیر از ناصبی ها و غلات و مجسّمه (3) و کسی که کاری کند که از دین بیرون رود، مثل بت پرستی و

1- . محاسن برقی: 285
2- . کافی 2: 24
3- . ناصبی ها یعنی دشمنان اهل بیت که صریحا اظهار عداوت می کنند، و غلات آنهایند که پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه علیه السلام را خدا بدانند یا آنها را در عبادت شریک خدا دانند. و همچنین است اگر در صفتی از صفات خدا مثل رازقیت و غیره آنها را شرکت دهند. مجسمه نیز آنهایند که خدا را جسم می دانند.

افکندن قرآن در نجاست از روی عمد، داخل در اسلامند و به یاری خدا، تفصیل همه اینها دربحث های آینده خواهد آمد.

سپس آن حضرت در این روایت سه ثمره و نتیجه برای اسلام شمرده، اوّل «حقن الدّم» (محفوظ بودن خون). در قاموس گوید «حقن» به معنی حبس است و «حقن دم فلان»، یعنی او را از کشتن نجات داد. پایان.

این نتیجه برای اسلام ظاهری روشن است، زیرا در صدر اسلام و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در نکشتن کفّار، فقط به اینکه شهادتین بگویند اکتفا می کردند، ولی بعد از آن حضرت، چون برای امّت اشتباه هایی به وجود آمد و در مسأله امامت با هم اختلاف کردند، در نتیجهامامت از صورت ضروری دین خارج شد.بنابراین خون مخالفین (مسأله ولایت) و سایر جمعیّت های مسلمین، غیر از خوارج و نواصب محفوظ است. البتّه دوستی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از ضروریات دین همه مسلمان هاست، ولی اختلاف در امامت و پیشوایی آنهاست. و کسی که بر امامی ستم کند و علیه او بشورد، قتلش به صریح قرآن، واجب است. این روال تا زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام است، زیرا بعد از ظهور آن حضرت، شبهات برطرف شده و حق روشن می شود، به طوری که برای هیچ کس عذری باقی نمی ماند. در آن زمان کسی که امامت را منکر شود، همچون کفار قتلش واجب و در سایر شئون نیز با او معامله کافر می شود.

امّا منافقین، یعنی آنهایی که ظاهرا عقیده درست دارند ولی در باطن معتقد خلافند، احتمال دارد در زمان ظهور حضرت، ادّعای آنها پذیرفته نشود، چون امام علیه السلام از درون آنها آگاه است و بر طبق آگاهی خود حکم می فرماید. و نیز احتمال دارد داعیه آنها را بپذیرد، تا وقتی خلافی از آنها سر زند و کفر خود را ظاهر سازند، همچنان که از اخبار دابّه الارض به دست می آید. بنابراین هر دو صورت محتمل است و جزم به یکی از این دو، مشکل است.

دوّم از فوائد اسلام، ادای امانت است. یعنی هر کس مسلمان شد، بایدامانتش را رد کرد. مفهوم این جمله این است که هر کس اسلام را نپذیرد، واجب نیست

امانت او را رد کنند. و این خلاف مشهور و بر خلاف بسیاری از اخبار است، زیرا آنچهمیان فقها مشهور است،این است که ردّ امانت واجب است، ولو از کافر باشد. و ابوالصلاح گوید که امانت کافر حربی (1) را باید به سلطان اسلام رد کرد.همچنین ممکن است فرمایش حضرت را حمل بر این کنیم که برگرداندن امانت مسلمان، لزوم بیشتری دارد یا اینکه حضرت فرموده ردّ امانت، وظیفه هر مسلمان است، یا منظور از امانت، سپرده نیست، بلکه مقصود مال اوست که در دست دیگران است، یا اینکه اسلام باعث می شود که مسلمان امانت را به صاحبش برگرداند. اما تمام این توجیه ها با ظاهر عبارت سازشی ندارد و به زور باید روایت را بر آنها حمل کرد.سخن ابو الصّلاح نیز چنین است، زیرا بنا بر گفته او، ردّ امانت ذمّی هم واجب است، بنابراین به زحمت می افتد که چگونه کافری که در ذمّه اسلام و مسلمین است، ردّ امانت او به خاطر اسلام واجب باشد و مجبور می شود بگوید چون در ذمّه مسلمین است، ردّ امانتش واجب است.

فایده سوّم از فواید اسلام، حلال شدن ازدواج است به اسلام و این دلالت دارد بر اینکه ازدواج با زن کافره مطلقا حرام است، ولو کنیز باشد، مگر در مواردی که دلیل مخصوص بر حلال بودن آن داشته باشیم. همچنین ازدواج با مرد کافر نیز حرام است و مفهوم این فرمایش این است که ازدواج با زن مسلمان و مرد مسلمان از هر دسته ای از مسلمان ها که باشد، جایز و حلال است.

امّا حرمت ازدواج با زن کافره درست است،زیرا همه فقها اتفاق دارند بر حرام بودن ازدواج با زن کافر غیر اهل کتاب، امّا در ازدواج با اهل کتاب، چند قول است؛ برخی گویند مطلقا حرام است و پاره ای گویند زن یهودی یا نصرانی را می توان در حال اختیار موقتا عقد کرد و در حال اضطرار، عقد دائمش نیز مانعی ندارد. قول دیگری می گوید عقد آنها جایز نیست، ولی به عنوان کنیز می توان خرید (البته در صورت جور شدن شرایط کنیزی)، و بیشتر از فقهای متأخرین معتقدند که ازدواج

1- . کافر حربی یعنی کافری که با مسلمین در حال جنگ است.

موقت با زن یهودی و مسیحی یا خریدن آنها به عنوان کنیز مانعی ندارد، ولی ازدواج دائم جایز نیست. عده ای نیز گویند که ازدواج با آنها چه دائم باشد و چه موقت، در حال اختیار حرام و در حال اضطرار جایز است، و نزدیکی با کنیزان نیز بلامانع است. مرحوم صدوق می فرماید که ازدواج با آنها به هر گونه ای جایز است. در مورد زن مجوسی نیز از نظر روایات و اقوال فقها اختلاف است، ولی آنچه نزدیک به واقع است،این است که اگر کنیز باشد، نزدیکی با او جایز است و احتیاط در آن است که که با غیر کنیز ازدواج نکند. البته اگر زن و مردی از اهل کتاب با هم ازدواج کنندو بعد مرد مسلمان شود، ازدواج آنها به حال خود باقی است، اگرچه هنوز دخول نکرده باشد.

و امّا ازدواج با مسلمان غیر شیعه.مشهور بین فقها آن است که ایمان در طرف زوج شرط است نه زوجه، (یعنی دختر دادن به مرد مسلمان غیر شیعه جایز نیست،ولی مرد شیعه، دختر مسلمان غیر شیعه را می تواند بگیرد) و عدّه ای گویند در هیچ طرف ایمان شرط نیست، فقط به صرف اینکه طرفین مسلمان باشند، صحیح است. این نظر در زمان صلح و سازش خالی از قوّت نیست، امّا ازدواج با دشمن اهل بیت، زن باشد یا مرد، جایز نیست.

سپس بعد از بیان فوابد و نتیجه اسلام، فایده ایمان را بیان می فرماید که پاداش اعمال در آخرت، مشروط به ایمان است.بنابراین کسی که شیعه اثنی عشری نباشد و باور قلبی نداشته باشد، در سرای دیگر پاداش عمل نگیرد، بلکه در آتش جاوید است، چنانچه قبلا گفتیم و بعد نیز به یاری خدا خواهیم گفت.

4. کافی: محمّد روایت کند که حضرت باقر یا حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ایمان، اقرار است و عمل، ولی اسلام اقرار است بدون عمل.»(1)

توضیح: این روایت برای ایمان و اسلام، اصطلاح دیگری بیان می فرماید و آن اینکه اسلام همان اعتقادات است، ولی ایمان، اعتقاد و عمل بر طبق آن است، یعنی

1- . کافی 2 : 24

انجام دادن واجبات و ترک محرّمات و گناهان کبیره. و چه بسا روایت را این طور تأویل کنند که منظور از اقرار، همان اقرار به شهادتین است و منظور از عمل، کار دل است که باور کردن آورده های پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. یا اینکه منظور از اقرار، نیازردن و منکر نشدن است، و منظور از عمل، عمل صحیح است. یا اینکه فرمایش حضرت را بر مجاز حمل کنیم، یعنی ایمان سبب می شود که به دینش اقرار کند و اذیت نشود و تمام احکام مسلمین در حق او رعایت شود، بر خلاف اسلام که تنها سبب اقرار به دین است. ولی این توجیه از سیاق روایت دور است.

و احتمال دارد که منظور از اقرار، اعتراف به شهادتین و منظور از عمل، عمل بر طبق اقرار، یعنی باور کردن تمام آورده های پیامبر از جمله مسأله ولایت باشد.بنابراین خلاصه فرمایش حضرت در این روایت، همان فرمایش روایت اول است.

5. کافی: جمیل بن درّاج روایت کند که از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر این آیه سؤال کردم: «قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِی قُلُوبِكُم»، {اعراب گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاوردید، ولی بگویید اسلام پذیرفتیم، و هرگز ایمان در دل های شما وارد نشده. }(1) فرمود: «آیا نبینی که ایمان غیر از اسلام است؟»(2)

توضیح: تفسیر این آیه قبلا گذشت و یکی نبودن مفهوم ایمان و اسلامبا این آیه استدلال شده

است، همچنان که حضرت در این روایت به آن استدلال فرموده. و بسابر اساس این استدلال جواب داده اند که منظور از اسلام، اطاعت و انقیاد ظاهری است و این معنی غیر از معنای اصطلاحی اسلام است. ولی جواب آن این است که وقتی در روایات کلمه ای را اطلاق فرمودند، باید به همان معنای اصطلاحی شرعی حمل کرد و حمل کردن بر معنای دیگر، نیاز به دلیل دارد.از این روایت نیز چنین استدلال شده که ایمان همان تصدیق به تنهایی است، زیرا خداوند ایمان را در آن آیه

1- .حجرات / 13
2- . کافی 2 : 24

به دل نسبت داده است. و بر مبنای این استدلال جواب می دهندکه این آیه شریفه نمی فرماید ایمان قلبی مشروط به عمل بر طبق آن نیست، بلکه همین قدر می فرمایدکه عمل، جزو ایمان نیست (ولی امکان دارد شرط آن باشد)، و این جواب نیز ایرادی دارد.

6. کافی: سفیان بن سمط گزارش کند که مردی از حضرت صادق علیه السلام از اسلام و ایمان سؤال کرد که فرق بین آن دو چیست؟ حضرت پاسخی به او نفرمود. دوباره سؤال کرد و باز جواب نشنید. (آن مرد رفت و) چندی بعد روزی در بین راه به حضرت برخورد، در حالی که آماده کوچ کردن بود. حضرت به او فرمود: «گویا آماده سفری؟»عرض کرد آری. فرمود: «پس در مسجد الحرام مرا ببین.» آن مرد در محل موعد خدمت حضرت رسیده و دوباره سؤال کرد که چه فرق است بین اسلام و ایمان؟

فرمود: «اسلام برنامه ظاهری است که مردم دارند؛ شهادت به یگانگی خدا و پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله ، برپا داشتن نماز، پرداختن زکات، حجّ خانه خدا و روزه ماه رمضان. این اسلام است، ولی ایمان شناسایی این امر (امامت) است، با اینوصف اگر کسی بدان اقرار کند و این امر را نشناسد، مسلمان است، ولی گمراه است.»(1)

توضیح: گویا تأخیر حضرت در جواب دادن، به خاطر تقیّه و مصلحت بینی است. همچنین در قاموس گوید «ازف الترحّل» بر وزن فرح، یعنی نزدیک شدوقترفتن و کوچ کردن.

مؤلف: از این روایت چنین برمی آید که بین اسلام و ایمان دو فرق وجود دارد؛ اول اینکه اسلام، همان اطاعت ظاهری است و تصدیق و اعتراف قلبی در آن معتبر نیست، به عکس ایمان که یقین قلبی در آن معتبر است، به طوری که در آینده خواهیم گفت. و دوّم اینکه اعتقاد به ولایت در ایمان معتبر است و اینکه

1- . کافی 2 : 24

حضرت اعمال نماز و روزه و زکات و حج را نیز ذکر فرموده، یا به خاطر این است که ایمان مشروط است به انجام این اعمال، یا اینکه مقصود اعتقاد به این اعمال است. به این دلیل کهحضرت فرمود«فان أقرّ بها»،یعنی اگر به آن اعمال اقرار کرد، یا مقصود بیان عقاید است و این اعمالی که نامبرده بین اهل اسلام و اهل ایمان مشترک است،یعنی همه باید آنها را انجام دهند. و در صورت نشناختن ولایت، حضرت فرمود گمراه است و نفرمود کافر است یا به خاطر تقیه و یا بدان جهت که اگر می فرمود کافر است، ممکن بود خیال شود آن افراد در احکام دنیوی همچون کفّار هستند.

7. کافی: ابو بصیر گزارش کند که از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که درباره آیه {اعراب گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاوردید ولی بگویید اسلام آوردیم} فرمود: «پس هر کس گمان کند آنها مؤمن هستند، دروغ گفته و هر کس گمان کند آنها مسلمان نیستند نیز دروغ گفته است.»(1)

توضیح: «فمن زعم» این جمله می فهماند که مفهوم اسلام غیر از ایمان است، بلکه اسلام اعمّ از ایمان است، یعنی هر مؤمنی مسلمان است، ولی بعضی از مسلمانان مؤمن نیستند.

8. کافی: سماعه روایت کند که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:،«مرا از اسلام و ایمان با خبر ساز که آیا آن دو مختلفند؟» فرمود: «ایمان شریک اسلام است و پابه پای آن می آید، ولی اسلام شریک ایمان نیست.»عرض کردم: «توضیح بفرمایید.» فرمود: «اسلام گواهی به یگانگی خدا و تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله است و به همین مقدار، خون محفوظ می ماند و قانون ازدواج وارث جریان می یابد. بیشتر مردم نیز همین ظاهر را گرفته اند، ولی ایمان، هدایت است و آنچه که از صفات اسلام در دل نفوذ کند و بر طبق آن عمل کند. همچنین

1- . کافی 2 : 25

ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است، زیرا ایمان ظاهرا شریک اسلام است، ولی اسلام در باطن شریک ایمان نیست، گرچه در گفتار و صفات باهم هستند.»(1)

توضیح: «أهما مختلفان» یعنی از نظر مفهوم و حقیقت یا مترادف هستند، «یشارک الاسلام» شریک بودن و نبودن یا به اعتبار مفهوم است - زیرا مفهوم اسلام در دل مفهوم ایمان است، ولی ایمان در دل مفهوم اسلام نیست - یا به اعتبار تطبیق است - زیرا هر مؤمنی مسلمان است و هر مسلمانی، مؤمن نیست - یا به اعتبار وارد شدن، زیرا آن کس که در ایمان وارد شود، در اسلام نیز وارد شده، ولی عکس آن چنین نیست. گرچه این توجیه برمی گردد به روایات قبلی، یا به اعتبار احکام است، چون احکام اسلام برای ایمان ثابت است، ولی عکس آن چنین نیست. «فصفهما لی» یعنی حقیقت آن دو را برای من بیان فرما. «شهاده ان لا اله الّا اللّه»اجزای اسلام را بیان می فرماید. «به حقنت» فواید اسلام را بیان می فرماید و ضمنا دلالت دارد بر اینکه همه فرقه های مختلف اسلامی، از یکدیگر ارث می برند و مشهور بین فقها نیز همین است.

و ظاهر این است که مقصود از شهادت و تصدیق، همان اقرار ظاهری است و تصدیق قلبی نیز محتمل است.بنابراین به معنای دیگری برای اسلام اشاره فرموده و بعید نیست که اصل معنایش اقرار قلبی باشد، اگرچه احکام اسلام بر همان اقرار ظاهری اجرا می شود، چون باید به ظاهر حکم کرد تا وقتی خلافش ظاهر نگردد زیرا اطلاع بر دل ها ممکن نیست، چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به اسامه فرمود: «فهلا شققت قلبه»یعنی از دل او پرده برنداشتی؟ و بدین جهت حضرت در این روایت فرمود: «و علی ظاهره جماعه الناس»،یعنی مدار احکام در امور قلبی مثل قراردادها و عقدها و ایمان و نظایر آنها، بر ظاهر است. بنابراین بین اسلام و ایمان فرقی نیست، مگر به ولایت و اقرار به ائمّه علیهم السلام و لوازم آن، زیرا در ایمان نیز به ظاهر حکم می شود و شاید توجیه اوّل بهتر باشد. و مقصود از هدایت،

1- . کافی 2 : 25

ولایت وراه بردن به وسیله ائمّه علیهم السلام است.«و ما یثبت فی القلوب»این جمله اشاره است به اعتقاد قلبی نسبت به شهادت های ظاهری اسلام، پس کلمه «من»در«من صفه الاسلام»بیانیّه است و احتمال دارد ابتدائیّه باشد، یعنی آنچه از آثار اعمال ظاهری به درون سرایت می کند.

«و ما ظهر من العمل»اشاره است به اینکه اعمال، اجزای ایمانهستند، گرچه امکان دارد بگوییم منظور از این جمله، گفتن شهادتین است، به طوری که آخر روایت نیز به آن اشاره دارد. «ارفع من الاسلام»، زیرا ایمان سبب می شود مؤمن به ثواب های آخرت برسد یا برتری ایمان، به خاطر این است که ولایت در آن اعتبار یافته، بنابراین ایمان از اسلام کامل تر و جامع تر است.«الایمان یشارک الاسلام»، از این جمله برای این استفاده می شود که اعتقادات اسلام با اعتقادات ایمان یکی است، فقط در ایمان،باور قلبی هم شرط شده است، بر عکس اسلام.همچنین ممکن است این جمله را چنین تأویل کنیم که مقصود حضرت این است که ایمان، شریک اسلام است در اعمال ظاهری مثل نماز و روزه و غیره، ولی اسلام در امور باطنی که در ایمان معتبر است، شریک ایمان نیست، زیرا مثلا در تصدیق ولایت با ایمان شرکت ندارد، گرچه در شهادتین و تصدیق به توحید و پیامبری با هم هستند.

9. کافی: فضیل بن یسار روایت کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ایمان، شریک اسلام است، ولی اسلام شریک ایمان نیست.»(1)

10. کافی: فضیل روایت کند که از حضرت صادق علیه السلام شنیدمکه می فرمود: «ایمان شریک اسلام است، ولی اسلام شریک آن نیست. ایمان آن است که در دل نشیند و اسلام آن است که ازدواج و ارث و محفوظ بودن خون بر آن است، و ایمان با اسلام شرکت کند، ولی اسلام شریک ایمان نشود.»(2)

توضیح: «وقر» بر وزن «وعد»، یعنی ساکن شود و از «وقار» به معنی حلم و بردباری است. چنین است در نهایه.

1- . کافی 2 : 25

2- . کافی 2 : 26

11. کافی: کنانی گوید کهازحضرت صادق علیه السلام پرسیدم: «کدام برتر است، ایمان یا اسلام؟ افرادی از طرف ما می گویند که اسلام برتر از ایمان است.» حضرت فرمود: «ایمان برتر از اسلام است.»عرض کردم: «برایم مجسّم فرما.» فرمود: «چه می گوییدرباره کسی که عمدا در مسجدالحرام ادرار کند؟»عرض کردم: «باید او را به شدّت بزنند.» فرمود: «درست گفتی. چه می گوییدرباره کسی که عمدا در خود کعبه ادرار کند؟»عرض کردم: «باید او را بکشند.» فرمود: «درست گفتی. آیا نبینی که کعبه برتر از مسجد است و کعبه شریک مسجد است و مسجد شریک کعبه نیست؟ همچنین ایمان شریک اسلام است و اسلام شریک ایمان نیست.»(1)

توضیح: «ایّهما افضل»مبتدا و خبر است و ایمان و اسلام، تفسیر مرجع ضمیر است، یا ایمان و اسلام مبتدا هستند و «ایّهما افضل» خبر است. «اوجدنی ذلک»یعنی چنانم ساز که آن را بیابم و بفهمم. در قاموس گوید «وجد المطلوب» بر وزن وعد و ورم، به فتح عین و به کسر آن و مضارع آن «یجده»،یعنی خواسته اش را یافت. و «اوجده» یعنی او را بی نیاز ساخت، و «اوجد فلانا مطلوبه»یعنی او را بر مطلوبش پیروز ساخت. «متعمّدا» یعنی نه از روی فراموشی و نه از روی اضطرار. همچنیناین روایت می فهماند کسی که کعبه را سبک شمارد، کافر است، زیرا کعبه از حریم های خداوند و از محترمات پروردگار است و وجوب بزرگداشت آن، از ضروریات اسلام است.

«الا تری انّ الکعبه»،حضرت معقول را به محسوس تشبیه فرمودهتا مطلب را کاملا تفهیم فرماید. ضمنا عام بودن اسلام و خاص بودن ایمان و برتری ایمان را بر اسلام بیان می فرماید. «و انّ الکعبه تشرک المسجد» یعنی در لزوم تعظیم و بزرگداشت، یا در اینکه کعبه را هم کعبه گویند و هم مسجد، یا در اینکه هر کس داخل کعبه شد، حکم دخول مسجد را نیز دارد، ولی عکس آن چنین نیست. «و المسجد» یعنی تمام اجزای آن. «لا یشرک الکعبه»در میزان بزرگداشت و در کیفر

1- . کافی 2 : 26 و محاسن برقی: 285

کسی که آن را سبک شمارد، یا اینکه به هر جزئی از اجزای مسجد، کعبه نگویند، یا در اینکه هر کس داخل مسجد شد، داخل کعبه نیست، چنانچه بعدا نیز بیاید. و در تمام این وجوه، مشابهت بین مسجدالحرام و اسلام، و کعبه و ایمان روشن است.

12. کافی: حمران گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم کهمی فرمود: «ایمان آن است که در دل جا گیرد و انسان را به سوی خدای عزوجل سوق دهد و اطاعت عملی او، عقیده قلبی اش را تصدیق کند. و اسلام همان ظاهر گفتار یا کردار است که گروه مسلمین از فرقه های مختلف، دارای آن هستند و با داشتن آن، خون محفوظ است، قانون ارث جریان می یابد و ازدواج نیز حلال می شود، و بر نماز و زکات و روزه و حج اجتماع کردند و بدان جهت از کفر درآمده و به ایمان منسوب شدند. و اسلام شریک ایمان نیست و ایمان شریک اسلام است و این دو در گفتار و کردار همراهند، چنانچه کعبه در مسجد است و مسجد در کعبه نیست. همچنین ایمان شریک اسلام شود و اسلام شریک ایمان نگردد. خداوند متعال می فرماید: {اعراب گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاوردید، و لیکن بگویید اسلام آوردیم، و هنوز ایمان در دل های شما راه نیافته.} و سخن خداوند عزوجل راست ترین گفتار است.»

عرض کردم: «آیا از نظر احکام و حدود و فضایل، مؤمن بر مسلمان برتری دارد؟» فرمود: «نه، در اینها یکسان هستند، ولی در اعمال و آنچه که مایه تقرّب به سویخدا می شود، با هم فرق دارند.» گفتم: «مگر نه این است که خداوند می فرماید: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها»، {هر کس کار نیکو کند، او را ده برابر آن خواهد بود}(1)و به نظر شما آنها در نماز و زکاتو روزه و حجّ باهم هستند؟» فرمود: «مگر خداوند عزوجل نفرموده: «فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَه»، {خداوند بر او به چندین برابر بیفزاید}(2)، پس مؤمنین آنهایند که خداوند کار خوبشان را چندین برابر کند و برای هر کار خوبی، هفتاد برابر پاداش دهد. این برتری مؤمن است و خداوند

1- . انعام / 160
2- . بقره / 245

حسنات هر فرد مؤمن را به اندازه درستی ایمانش، افزون سازد و در حق مؤمن، هر خیری بخواهد انجام می دهد.»

عرض کردم: «آیا به نظر شما هر کس در اسلام درآید، در ایمان درنیامده؟» فرمود: «نه، ولی او منتسب به ایمان می شود و به وسیله آن، از کفر بیرون می رود. برای اینکه برتری ایمان را بر اسلام، درک کنی برایت مثلی می زنم؛ اگر مردی را در مسجدالحرام ببینی، آیا گواهی می دهی که او را در کعبه دیدی؟»عرض کردم: «چنین شهادتی برای من جایز نیست.» فرمود: «اگر کسی را در کعبه ببینی، آیا شهادت می دهی که او وارد مسجدالحرام شده؟» گفتم آری. فرمود: «چطور؟» گفتم: «چون بدون وارد شدن در مسجد، به داخل کعبه نمی رسد.» فرمود: «درست گفتی و خوب بود.» سپس فرمود: «ایمان و اسلام نیز چنین است.»(1)

توضیح: «و افضی به الی اللّه» ضمیر یا به قلب برمی گردد یا به صاحب قلب، یعنی او را به معرفت و قرب و پاداش خدا می رساند.بنابراین ضمیر «افضی» به «ما» برمی گردد و احتمال دارد به مؤمن برگردد، و مرجع ضمیر به موصول است، یعنی به سبب این اعتقاد می رسد یا اینکه این اعتقاد او را می رساند به خدا، کنایه از علم خداوند است به حصول آن عقیده در دل او، و به قولی یعنی روی دل را به سوی خدا کند.

«من الفضائل و الاحکام»: یعنی برتری های مادّی و احکام شرعیّه. در مصباح گوید «افضی الرجل بیده الی الارض» یعنی کف دستش را به زمین زد.«ابن فارس» و دیگری گوید «افضیت الی الشی ء» یعنی به آن چیز رسیدم و «افضیت السر» یعنی او را از راز باخبر ساختم. و به قولی به این جمله اشاره فرموده که مقصود از آنچه در دل جا گیرد، مجموعه ای از تصدیق به توحید و پیامبری پیامبر وولایت است، زیرا آنچه انسان را به سوی خدا می برد، همه این اعتقادات است نه پاره ای از آنها.

1- . کافی 2 : 26

«و صدّقه العمل»: می فهماند که عمل از ایمان بیرون است، ولی نشانه ایمان است، زیرا ایمان امر قلبی است و نشانه خارجی لازم دارد. و ضمنا اشاره فرموده به اینکه ایمان بدون عمل، ایمان نیست.

«و التسلیم لامره»: یعنی امامت، و سربسته فرموده به جهت تقیّه یا منظور از امر خدا، همه امور خداست، از جمله امامت و احتمال دارد ذکر نکردن ولایت، به خاطر این باشد که تصدیق قلبی واقعی به شهادتین، بدون اقرار به ولایت نخواهد بود.بنابراین مخالفین که شهادتین را بدون ولایت اقرار می کنند، تنها اقرار ظاهری است و واقعیتی ندارد، زیرا ولایت را که در واقع از شهادتین جدا نیست، معترف نیستند. از این جهت در اخبار و روایات، آنها را منافق یا مشرک نامیده اند.

«و الاسلام ما ظهر من قول او فعل»: یعنی گفتن شهادتین یا همه برنامه های دینی و منظور از فعل، اطاعت خدا در انجام نماز و زکات و روزه و حج و سایر عبادات است. این جمله دلالت دارد بر اینکه منظور از اسلام، همان شهادت ها و اطاعت های عملی است، بدون تصدیق و باور قلبی.

«فخرجوا بذلک من الکفر»: یعنی از اینکه در دنیا حکم کفّار درباره آنها جاری شود.

«و اضیفوا الی الایمان»: یعنی ظاهرا به ایمان منسوب هستند، اگرچه در حقیقت دارای ایمان نیستند.

«و هما فی القول و الفعل یجتمعان»: یعنی در شهادتین و عبادات ظاهری، اگرچه ولایت فقط مخصوص ایمان است و ظاهر سیاق حدیث، بدون تقیّه نیست.

و گویا مقصود از فضایل، همانا عنایاتی است که در دنیا نصیبش می شود، نه فضایل واقعی اخروی، یا مقصود از فضایل، انفاق و اکرامی است که ظاهرا به کافر می شود و به قولی یعنی در تکلیف به فضایل به اینکه مؤمن مکلّف است دارای فضایل باشد، ولی مسلمان مکلّف نیست.

مؤلف: از آنچه بعدا از تفسیر عیاشی بیان خواهیم کرد(1) استفاده می شودکه «الفضائل» در اصل «القضایا» بوده و بعدا تغییر داده شده و به این صورت در آمده است. «فی اعمالهما» یعنی در درستی و قبولی اعمالشان. «و ما یتقرّبان به الی اللّه»از عقاید و اعمال،بنابراین این جمله تأکید جمله قبلی است، یا تعمیم بعد از تخصیص است، زیرا این جمله شامل عقاید هم می شود. یا اینکه مقصود از «فی اعمالهما»، درستی اعمال است و منظور از جمله بعدی، چگونگی اعمال است، زیرا مؤمن به آنچه که از امامش تعلیم گرفته عمل می کند، ولی مسلمان به بدعت های مخالفین عمل می کند.همچنین گفته اند که منظور از جمله بعدی، امام است که به ولایت و پیروی از او،به خداوند تقرب می جوید، زیرا امام و پیشوای مؤمن، تمام شرایط پیشوایی را دارد و پیشوای مسلمان، تمام شرایط فسق و نادانی را داراست.«أ لیس اللّه یقول»به نظر ما این سؤال و جواب چند احتمال دارد:

احتمال اوّل اینکه احتمال روشنی است،این است که سائل می گوید اگر مسلمان و مؤمن در حسنات با هم هستند و هر حسنه ای ده برابر می شود، پس چگونه مؤمن در اعمالش بر مسلمان برتری دارد، با اینکه کلمه «من» در آیه موصول است و معنی عموم دارد و هر کسی را که حسنه ای انجام دهد شامل می شود. و حضرت پاسخ فرمودند که مؤمن و مسلم هر دو، کار خیرشان ده برابر می شود، ولی مؤمن بیش از ده برابر خواهد داشت و بدین جهت برتر از مسلمان است. ولی اشکال این توجیه آن است که در این صورت، غیر مؤمن هم از اعمال خود پاداش می گیرد و این بر خلاف اجماع و اخبار مستفیضه است، مگر اینکه فرمایش حضرت را بر تقیّه حمل کنیم یا بگوییم چون فهم سائل نارسا بوده، در پاسخ او چنین مصلحت دیدند. یا بگوییم مقصود از ایمان، ایمان کامل است و مقصود از اسلام، ایمان ناقص و اسلام بدون ایمان است، و ثواب در اسلام، مربوط به ایمان ناقص است و این توجیه از سیاق خبر دور نیست. بلکه بعید نیست اگر بگوییم

1- . در ذیل روایت 39

منظور از مسلم، مؤمن مستضعف است که تظاهر به ایمان دارد، ولی هنوز در دلش جا نگرفته، چنانچه از این جمله نیز استفاده می شود: «و هما فی القول و الفعل یجتمعان»، و قبلا دانستید که برای ایمان، اصطلاحات و معانی مختلفی است و این روایت، با پاره ای از آن اصطلاحات موافق است.

از این اشکال جواب داده اند که ممکن است عمل غیر مؤمن، در تخفیف کیفر اخروی اش اثر داشته باشد، نه در ورود به بهشت، زیرا شرط بهشت رفتن، ایمان است.

احتمال دوّم اینکه خداوند متعال می فرماید: مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَه»، {کیست که خدا را وام (قرض الحسنه) دهد تا خدا بر او به چندین برابر بیفزاید؟ }(1)قرض حسن، عبادت کاملی است که شرایط قبولی را داشته باشد و از جمله آن شرایط، ایمان است.بنابراین مؤمنین هستند که خداوند کار خیرشان را چند برابر می کند نه دیگران، و برای هر کار خیری ده برابر و چه بسا هفتاد برابر پاداش دهد، و این برتری مؤمن بر مسلم است.همچنین بالاتر از این، خداوند به میزان ایمان، حسنات بعضی از افراد را تا هفتصد برابر یا بیشتر پاداش دهد، و خداوند هر خیری را بخواهد که جز خودش دیگری از آن با خبر نیست،درباره مؤمن انجام دهد، چنانچه می فرماید (وَ لَدَیْنا مَزِیدٌ)(2)یعنی {و افزون تر از آن نزد ما خواهد بود. }و به قولی منظور از خیری که خدا برای مؤمن می خواهد، علم و حکمت و یقین و معرفت است.

احتمال سوّم مطلبی است که یکی از فضلا نقل کرده و در واقع به احتمال دوّم برمی گردد و آن این است که منظور از قرض حسن، کمک کردن به امام علیه السلام است، به طوری که در روایات وارد شده است و مقصود گوینده این است که همچنان که قرض دو قسم است (حسن و غیر حسن)، قرض حسن که همان صله و کمک کردن به امام است،باعث می شود که بیش از ده برابر پاداش گیرد، همچنین نماز و

1- . بقره / 245
2- . ق / 35

زکات و حج هم حسن و غیر حسن دارد، در صورتی حسن است که با تصدیق امام توأم شود، و تنها در آن صورت پاداشش چند برابر می شود، بنابراین «فاء» در (فالمؤمنون) برای بیان است و«یضاعف اللّه»به تقدیر قد است، یعنی «قد یضاعف اللّه»، و الا اگر قد در تقدیر نگیریم، از ظاهر فرمایش حضرت به دست می آید که کار مؤمن نیز ده برابر است،«و یزید اللّه» بر هفتاد برابر نیز می افزاید.

«أ رأیت من دخل فی الإسلام»: گویا بعد از آن همه فرمایشات حضرت، هنوز سائل امتیاز ایمان را بر اسلام نفهمیده و دوباره سؤال کرده، یا اینکه چون یکی بودن اسلام و ایمان در ذهن او جا گرفته بوده، حضرت خواسته است بیشتر توضیح دهد، یا اینکه معقول را به محسوس تشبیه کرده و در ذهن سائل چنین است که اگر کسی وارد مقداری از خانه شود، درست است که بگوییم داخل خانه شده. به همین مناسبت حضرت در جواب می فرماید کسی که بعضی از اجزای ایمان را دارد، لازم نیست همه را دارا باشد کما اینکه اگر کسی وارد مسجدالحرام شد، نمی گویند به کعبه هم وارد شده، ولی کسی که در کعبه داخل شود، گویند وارد مسجد شده. همچنین مؤمن را مسلمان هم می گویند، ولی هر مسلمانی را مؤمن نمی گویند.

سپس بدان که به این اخبار استدلال شده بر اینکه کعبه جزیی از مسجدالحرام است، ولی در بیشتر این اخبار دلالتی بر این مطلب نیست، بلکه پاره ای از آنها به خلاف آن اشاره دارند، مثل این خبر در آنجا که می فرماید «آیا شهادت دهی که داخل مسجد شده؟» و نمی فرماید«آیا شاهدی که در مسجد است.» همچنین جمله دیگری که می فرماید به دخول در کعبه نرسد تا داخل مسجد شود. از این دو جمله استفاده می شود که کعبه جزو مسجد نیست. بلی، از پاره ای اخبار دیگر به دست می آید که کعبه جزو مسجد است.

13. محاسن برقی: ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «همانا دل انسان مابین سینه و حنجره می چرخد تا به ایمان بسته شود. و چون پابند ایمان شود، قرارگیرد و این سخن خداست که می فرماید: «وَ مَنْ یُؤْمِنْ

بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَه»، {هر کس به خدا ایمان آورد، دلش هدایت شود.} (1)حضرت فرمود: «یعنی آرام گیرد.»(2)

14. کافی: ابن سنان همین روایت را از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده، ولی در روایت او کلمه «آرام گیرد» که در آخر روایت قبلی بود، نیست.(3)

توضیح: «رجّ» به معنی حرکت دادن، حرکت کردن و جنبش است، و «رجرجه» همچون «ارتجاج» و «ترجرج»، اضطراب را گویند. و «حنجره» حلقوم است، و گویا در قرائت اهل بیت، «یهدأ قلبه» به همزه و فتح دال و رفع قلب است، و این قرائت شاذّ (یعنی بر خلاف قاعده است). بیضاوی گوید«یَهْدِ قَلْبَهُ» یعنی دلش را به ثبات و گفتن«إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» در هنگام مصیبت راهنمایی می فرماید و یهد قلبه به رفع قلب و نصب آن و «یهدأ» به همزه، به معنای «یسکن» نیز قرائت شده است.(4)

مرحوم طبرسی گوید«عکرمه» و «عمرو بن دینار»،«یهدأ قلبه» خوانده اند، یعنی دلش مطمئن می شود. چنانچه خداوند می فرماید: «وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ»(5)، {و دلش به ایمان مطمئنّ و آرام است.} پایان.(6)

و احتمال دارد که قرائت امام علیه السلام همان قرائت مشهور باشد و جمله ای که در تفسیر آن فرمودند، به عنوان حاصل و نتیجه معنای آیه است، چنانچه در تفسیر آیات اشاره کردیم.

15. کافی: عبدالرّحیم قصیر روایت کند که من و عبدالملک نامه ای خدمت امام صادق علیه السلام نوشتیم و در آن از معنای ایمان سؤال کردیم. حضرت در جواب ما نوشتند: «از ایمان سؤال کردی، خدای رحمتت کند. ایمان اقرار به زبان،

1- . تغابن / 11
2- . محاسن برقی: 249
3- . کافی 2 : 421
4- . تفسیر بیضاوی: 433
5- . نحل / 106

6- . مجمع البيان 10 : 299

بستگی دل و عمل به اندام و جوارح است. اجزای ایمان به هم پیوسته اند و ایمان (چون) خانه دربسته ای است. همچنین اسلام و کفر نیز (مانند) خانه است، پس گاهی بنده خدا مسلمان است، ولی مؤمن نیست، ولی مؤمن نمی شود مگر بعد از مسلمان شدن.بنابراین اسلام قبل از ایمان و شرک اوست، پس هر گاه بنده خدا، گناه بزرگ یا کوچکی که خداوند از آن نهی فرموده انجام دهد، از ایمان بیرون و نام ایمان نیز از او برداشته می شود و فقط نامش مسلمان است. اگر بعدا توبه کرد و از خداوند آمرزش خواست، دوباره به حال ایمان بازمی گردد. و کافر نشود مگر با انکار یکی از ضروریّات یا گشودن حریم حق و تغییر قانون خدا، مثل اینکه حلالی را حرام خواند یا حرامی را حلال داند. در این هنگام هم از اسلام و هم از ایمان بیرون و داخل کفر است و همچون کسی است که به حرم آید، سپس درون کعبه رود و در کعبه نجاست کند. حکم چنین کسی آن است که او را از کعبه و حرم بیرون کرده و گردنش را بزنند و از آن پس به دوزخ رود.»(1)

توضیح: «و الایمان هو الاقرار»این فرمایش، تفسیر کامل ایمان است و به این مضمون اخبار زیادی هست که پاره ای از آنها خواهد آمد. و اصطلاح اهل حدیث درباره ایمان، همین است، چنانچه مرحوم صدوق در کتاب «هدایه» فرموده و شیخ مفید در کتاب «المسائل»می فرماید: به نظر من آنهایی که به مسأله امامت آشنا هستند و بدان اقرار دارند و گناه کبیره هم می کنند، مؤمن هستند، چون به خدا و پیامبران و آنچه را که پیامبران از جانب خدا آورده اندایمان دارند، و فاسق هستند چون مرتکب گناه کبیره شده اند، ولی آنها را مؤمن تنها یا فاسق تنها نگویم، بلکه می گویم مؤمن فاسق یا برعکس و در هر حال آنها را مسلمان می دانم. آنچه گفتم مطلبی است که همه امامیّه قبول دارند، مگر «خاندان نوبخت» که در این مسأله مخالف شده و مؤمن فاسق را مؤمن گویند، بدون اضافه به فاسق. پایان.

1- . کافی 2 : 27

«و الایمان بعضه من بعض»: یعنی اجزای ایمان به یکدیگر پیوسته اند، چون اقرار زبانی عقاید سبب می شود که دل نیز معتقد گردد و اعتقاد قلبی باعث می شود که با اعضا و جوارح عمل کند، یا معنایش این است که درجات ایمان به یکدیگر پیوستگی دارند، چون درجه پایین آن باعث رسیدن به درجه بالای ایمان شود، زیرا هر اندازه قلبش باور کرد، به همان میزان عمل می کند و در نتیجه آن عمل،باور قلبی اش زیاد می شود و به همان میزان عملش نیز فزون می گردد.بنابراین کمال هر جزء از اجزای ایمان، مترتّب است بر کمال جزء دیگر، و احتمال دارد این جمله اشاره باشد به اینکه درجات ایمان وابسته به یکدیگرند، زیرا عمل که درجه سوّم است، بدون اعتقاد قلبی که در درجه دوّم است سود ندهد و همچنین است عکس آن، زیرا اعتقاد درونی وقتی کامل شود و اثر دهد که توأم با عمل باشد.

«و هو دار»: یعنی ایمان مثل خانه ای است که انسان در آن داخل شود و مانند دژ باشد. «و هو یشارک الایمان» یعنی هر گاه ایمان تحقق یابد، اسلام نیز در تحقق شریک اوست. امّا آنچه در بعضی از اخبار گذشت که اسلام شریک ایمان نیست، یعنی چنین نیست که هر گاه اسلام تحقق یابد ایمان نیز متحقق شود، بنابراین این دو عبارت ناسازگار نیستند و احتمال دارد از سخن حضرت چیزی افتاده باشد. مثلا اصل خبر این بوده «و هو یشارک الاسلام و الاسلام لا یشارک الایمان» همچون عبارت اخبار گذشته، و احتمال دارد منظور از شریک بودن اسلام و ایمان، شرکت در احکام ظاهری باشد و در روایات قبل که فرمود اسلام شریک ایمان نیست، یعنی در تمام احکام.

همچنین گفته اند که راز مطلب آن است که اقرار به توحید و پیامبری، مقدم است بر اقرار به ولایت و عمل، و مؤمن و مسلم با اقرار به توحید و پیامبری، از کفر بیرون رفته و به اسلام درآیند.سپس مسلمان چون در جا زند، در همان خانه اسلام بماند، ولی مؤمن به سبب اقرار به ولایت و عمل، پیش می رود و ترقی می کند و به خانه ایمان فرود می آید. از آنچه گفتیم معلوم شد که اسلام قبل از ایمان است و در آنچه که مایه بیرون آمدن از خانه کفر است، یعنی اقرار به توحید و پیامبریشریک

اوست، نه در آنچه که مایه وارد شدن در خانه ایمان است. با این توضیح، ناسازگاری بین عبارت این روایت و آنچه در اخبار قبل بیان شده، برطرف می شود.

«او صغیره»: این کلمه دلالت دارد بر اینکه گناه صغیره نیز انسان را از ایمان بیرون می سازد، با اینکه در صورت اجتناب از گناهان بزرگ، گناه کوچک جبران می شود. و ممکن است آن را بر اصرار حمل کنیم، یعنی اصرار بر گناه کوچک از ایمان بیرون می برد، چنانچه جملات بعدی اشاره دارد، یا بگوییم مقصود از صغیره، گناه کبیره است، منتهی آن را به نسبت گناهان بزرگ تر،صغیره فرموده است. «نهی اللّه عنها» در قرآن نهی فرموده و وعده دوزخ داده، و این خبر دلالت دارد بر اینکه انکار معاصی و حلال شمردن آنها، موجب ارتداد و بیرون رفتن از اسلام است. گویا مقصود حضرت، موردی است که از ضروریات دین باشد و در این صورت توجیه دوّم گناه صغیره را (که گفتیم منظور از صغیره، کبیره است) تأیید می کند، زیرا بیشتر آنچه را که در قرآن نهی فرموده چنین است، یا حمل می شود بر انکار و حلال شمردن، با اینکه بداند شارع حرام فرموده است. و نیز دلالت دارد بر اینکه مرتد، باید کشته شود اگر چه تنها یک ضروری دین را سبک شمارد، و نیز اشاره دارد به قبول نشدن توبه مرتدّ، چون مرتدّ را در برابر خارج از ایمان قرار داده و خارج از ایمان را می فرماید که اگر توبه کند و آمرزش خواهد، بازمی گردد و مرتدّ چون در برابر آن است، توبه اش مقبول نباشد. در این صورت باید حمل کنیم به مرتدّ فطری و اینکه در صورت توبه هم باید به دوزخ برود.

خلاصه اینکه مرتدّ، به طوری که مرحوم شهید در کتاب «دروس» و غیر آن ذکرفرموده، بریدن از اسلام است، به اینکه بگوید از اسلام بیرون رفتم یا به پاره ای از اقسام کفر اقرار کند، چه دیگران هم به کفر او اعتراف کنند یا نه، یا یکی از ضروریات قطعی دین را انکار کند یا چیزی که حتما در دین نیست، اثبات کند یا عملی انجام دهد که دلالت صریح بر کفرش کند، مثل سجده در برابر بت یا خورشید و افکندن قرآن در نجاست از روی عمد و غرض، یا افکندن نجاست بر کعبه، یا خراب کردن آن یا سبک شمردن کعبه به طور آشکار و با تظاهر.

و امّا حکم مرتدّ، آنچه میان فقها مشهور است، آن است که ارتداد دو قسم است: فطری و ملّی. مرتد فطری کسی است که ولادتش در اسلام باشد، یعنی پدر و مادرش یا یکی از آن دو (در حال انعقاد نطفه او مسلمان باشند). چنین کسی اگر بعد از ارتداد توبه کند، اسلامش پذیرفته نیست و کشتن او حتمی است و به مجرّد ارتداد، زنشبدون طلاق از او جدا می شود و عدّه وفات نگاه می دارد،و اموال او نیز بین ورثه تقسیم می شود، و ظاهرا در وجوب قتل او اشکالی نباشد. آنچه گفتیم از نظر حفظ حدود و حریم دین در اجتماع بود، ولی در اینکه از نظر خدا هم در واقع توبه اش پذیرفته است یا نه، اختلاف است. بیشتر محققین می گویند خدا می پذیرد، زیرا بعد از ارتداد از دو حال بیرون نیست؛ یا وظیفه او بازگشت به اسلام است، یا اصلا تکلیفی ندارد. در صورت اوّل اگر بگوییم مکلّف بوده به اسلام برگردد و در عین حال توبه اش را خداوند نپذیرد، نتیجه این حرف تکلیف به چیزی است که از طاقت او بیرون است. و در صورت دوّم اگر بگوییم اصلا تکلیفی ندارد، لازم می آید که انسان زنده و عاقل، از تکلیف بیرون رود و این مطلب به اجماع فقها باطل است. در هر حال اگر کسی از ارتداد او مطّلع نشود یا اطّلاع پیدا کند و قادر به کشتن او نباشد و او هم توبه کند، توبه او بین خودش و خدا پذیرفته است و عبادات و معاملاتش درست است، ولی اموال و زنش به ملکیّت و زوجیّت او برنمی گردند، امّا می تواند بعد از پایان عدّه وفات، دوباره زنش را عقد کند. در بین عدّه هم احتمال صحّت هست، همچنان که در عدّه طلاق بائن اگر حرام ابدی نباشد، می تواند دوباره او را عقد کند.و اگر زن از اسلام برگردد، حکمش قتل نیست، بلکه حبس ابد است، اگرچه او نیز مرتد فطری باشد، و در وقت هر نماز باید او را بزنند.

اما مرتدّ ملّی کسی است که در کفر متولد شده، بعد مسلمان شود و دوباره بازگردد. چنین کسی حکمش بنا بر مشهور این است که او را توبه دهند واگر نپذیرفت، بکشند. و درباره زمان مهلت او برای توبه اختلاف است. به قولی سه روز وقت دارد به دلیل روایت مسمع و به قولی مهلتش به قدری است که بتواند در آن زمان توبه کند.ابن جنید می فرماید: «ارتداد یک قسم است و بعد از ارتداد، او را توبه

می دهند. اگر پذیرفت، قبول است و الا کشته می شود.» و نظر فقهای عامّه نیز همین است و این نظر از منظر اخبار و روایات خالی از قوّت نیست که تفصیل این بحث ان شاء اللَّه در جای خود خواهد آمد.

16. کافی: عبداللَّه بن مسکان از یکی از اصحاب روایت کند که ازحضرت صادق علیه السلام پرسیدم: «اسلام چیست؟» فرمود: «نام دین خدا، اسلام است و آن دینی است که پیش از پیدایش شما و بعد از شما نیز بوده و هست. پس هر کس به دین خدا اقرار کند، مسلم است و هر کس دستورهای خدا را انجام دهد، مؤمن است.»(1)

توضیح: «دین اللَّه اسمه اسلام» به دلیل آیه شریفه«إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ»(2)، {همانا دین پسندیده نزد خدا اسلام است} و همچنین آیه«وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً»(3)، {هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند.}

«و هو دین اللَّه قبل ان تکونوا حیث کنتم» یعنی پیش از اینکه در عالمی از عوالم بوده باشید، یعنی زمانی که در عالم بدن و روح هم نبودید. «و بعد ان تکونوا»،در یکی از عوالم،یا قبل از اینکه بوده باشید و به این هیکل مخصوص وجود یابید، زمانی که در عالم اشباح بودید یا در علم ازلی و بعد از آنکه به عالم ابداندرمی آیید.و توجیه اوّل روشن تر است. در هر صورت مقصود حضرت تغییر نکردن دین در زمان های مختلف است.

«فمن اقرّ بدین اللَّه»: یعنی اعتقاداتی که در همه ادیان، خداوند امر فرموده در دل و ظاهر امر به آنها معتقد باشند. «فهو مسلم و من عمل» یعنی با این اقرار. «بما امر اللَّه عز و جل به»، از واجبات و ترک گناهان کبیره یا اعمّ از اینها. «فهو مؤمن» و این یکی از معانی اسلام و ایمان است که ذکر کردیم.

1- . کافی 2 : 38
2- . آل عمران / 19
3- . آل عمران / 85

17. کافی: حمران روایت کند که از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خداوند ایمان را یک درجه بر اسلام برتری داده، همچنان که کعبه را بر مسجدالحرام برتری داده است.»(1)

18. کافی: مسعده بن صدقه گزارش کند که از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «گناهان کبیره عبارت است از: نومیدی از رحمت خدا؛ یأس از لطف حق؛ آسوده بودن از مکر خدا؛ کشتن نفس محترمه که خدا کشتن او را حرام فرموده؛ نافرمانی از پدر و مادر؛ خوردن مال یتیم از روی ستم؛ خوردن ربا پس از دانستن حرمت آن؛ عرب بیابانی شدن بعد از کوچ کردن به اسلام؛ زن شوهردار را به زنا افکندن؛ و گریز از جهاد.» کسی عرض کرد: «به نظر شما کسی که یکی از گناهان کبیره را انجام دهد و بمیرد، آیا از ایمان بیرون است و عذاب و کیفر او همچون کیفر مشرکین است یا اینکه عذابش قطع شود؟» فرمود: «اگر آن گناه را حلال بداند، از اسلام بیرون و کیفرش شدیدترین کیفرهاست و اگر اعتراف کند به اینکه آن گناه است و بر او حرام است و کیفر هم دارد و هرگز حلال نمی شود، عذاب او سبک تر از اولی است و فقط از ایمان بیرون می رود، نه از اسلام.»(2)

19. تفسیر عیّاشی: سلیمان بن خالد از حضرت صادق علیه السلام روایت کند (که حضرت این آیات را تلاوت کرد و فرمود): «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا»، {ای اهل ایمان} آنان را مؤمن نامیده و مؤمن نبودند، و کرامتی نیست. «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانْفِرُوا ثُباتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِیعا»، {ای اهل ایمان سلاح جنگ برگیرید و آنگاه دسته دسته یا همه به یکبار متّفق برای جهاد بیرون روید} تا آنجا که قرآن می فرماید: «فَأَفُوزَ فَوْزاً»، {تا بهنعمت بسیاری که نصیب آنها شد بهره فراوان می بردیم.}(3) اگر اهل آسمان و زمین می گفتند خدا به ما نعمتی داد که در رکاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جنگ شرکت نکردیم، با همین جمله همه مشرک

1- . کافی 2 : 52
2- . کافی 2 : 280
3- . نساء / 71 - 73

می شدند، (ولی) هرگاه به آنها نعمتی از خدا می رسید، می گفتند کاش من با آنها بودم و در راه خدا می جنگیدم.»(1)

20. عیون اخبار الرضا: فضل بن شاذان گزارش کند که مأمون از حضرت رضا علیه السلام خواست تا اسلام واقعی را به طور مختصر برایش بنویسد. حضرت نوشت: «اسلام واقعی گواهی به این است که معبودی نیست جز خدا؛ تنهاست و شریک ندارد؛ یکتا و بی نظیر است؛ پناه نیازمندان، پایدارکننده، شنوا، بینا، توانا، قدیم، باقی است؛ دانایی است که نادانی ندارد؛ توانایی است که درماندگی برایش نیست؛ بی نیازی است که نیازمند نشود؛ دادگری است که ستم نکند؛ آفریننده هر چیز است و مانند او چیزی نیست؛ شبیه و ضدّ و همتا ندارد، و مقصود از عبادت و دعا و رغبت و ترس اوست. و دیگر گواهی به اینکه محمّد صلی الله علیه و آله بنده خدا و رسول و امین و برگزیده و انتخاب شده اوست از میان موجودات و آفریده های خدا و بزرگ پیامبران است و آخرین آنها و برترین فرد جهانیان است؛ پیامبری بعد از او نیست و دگرگونی در آیین و دین او نیست.

و اینکه هر چه را محمّد بن عبداللَّه صلی الله علیه و آله آورده، حق آشکار است و باور داشتن او و همه پیامبران و رسولان و حجت های خدا که در زمان های گذشته بوده اند؛ و باور داشتن کتاب او، که راستگو و عزیز است و باطل از پیش و پس بدان راه نیابد و از جانب حکیم حمیدفرود آمده. و اینکه آن کتاب مسلّط است و احاطه دارد بر همه کتاب ها؛ و اینکه تمام آن از ابتدا تا انتهایش حق است، به محکم و متشابه آن و خاصّ و عامّش و نوید و تهدید و ناسخ و منسوخ و داستان ها و اخبارش همه ایمان داریم و کسی از آفریدگان را توانایی آن نباشد که مانندش را بیاورد.

و اینکه راهنمای بعد از پیامبر، حجّت (خدا) بر مؤمنین، به پا دارنده امور مسلمین، گوینده از جانب قرآن و دانای به احکام قرآن، برادر و خلیفه و وصیّ و

1- . تفسیر عیاشی 1 : 257

ولیّ اوست؛ کسی که مقامش در نزد او همچون مقام هارون نزد موسی است. علیّ بن ابی طالب علیه السلام امیرالمؤمنین و پیشوای متّقین و پیشرو سفیدرویان نورانی، برترین وصیّ و میراث بر علم انبیا و مرسلین و بعد از آن حضرت، حسن و حسین علیهما السلام دو سیّد جوانان بهشتیان،سپس علیّ بن الحسین زین العابدین و بعد از آن، محمد بن علی، شکافنده علم انبیاء، و سپس جعفر بن محمّد الصادق میراث بر علم اوصیاء و بعد از آن موسی بن جعفر الکاظم، و از آن پس علیّ بن موسی الرّضا، و بعد محمد بن علی و پس از آن علی بن محمّد و آنگاه حسن بن علی و بعد از آن الحجّه القائم المنتظر، فرزند امام حسن عسکری، درود خدا بر همه شان باد.

و گواهی دهم نامبردگان را به وصیّت پیامبر و امامت و رهبری. و اینکه در هر زمان و دوره، زمین از حجّت خداخالی نمی ماند و آنها عروه الوثقی و پیشوایان هدایتند و حجّت بر اهل دنیایند تا آنگاه که خدا وارث زمین و موجودات روی آن شود (یعنی تا انقراض عالم). هر کس که با آنها مخالفت کند، گمراه و رهاکننده حق و هدایت است. آنان بیان کنندگان قرآن و گویندگان از سوی رسول خدایند. هر کس که بمیرد و آنان را نشناسد، همچون زمان جاهلیت مرده و اینکه پارسایی و پاکی و راستی، از دین و روش آنهاست.»

سپس سخن را کشاند به آنجاکه فرمود: «و دوستی اولیای خدا واجب و همچنین دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از آنها و پیشوایانشان نیز لازم است.»

تا آنجا که می فرماید: «(و گواهی می دهم) که کارهای بندگان خدا، آفریده خداست، یعنی اندازه گیری اش با خداست، نه پیدایش آن. و خداوند آفریننده هر چیز است، نباید قائل به جبر و نیز تفویض باشد، (و باید معتقد باشد که) خداوند بیگناه را به گناه گنهکار نگیرد؛ کودکان را به گناهان پدران نیز عذاب نفرماید؛ هیچ کس بار دیگری را نکشد و انسان را بهره ای نیست، مگر آنچه را که کوشد. و خدای عزوجل راست که ببخشد و تفضّل فرماید و ناروا و ستم روا ندارد، زیرا از آن منزّه است. و خداوند واجب نکند پیروی کسی را که می داند آنها را گمراه کند و از راه به در برد، و

برای پیام خویش برنگزیند، و از میان بندگان اختیار نفرماید کسیرا که بداند به او و عبادتش کفر می ورزد و بنده شیطان می شود.

و (گواهی می دهم بر) اینکه اسلام غیر از ایمان است و هر مؤمنی، مسلم است ولی هر مسلمی، مؤمن نیست و دزد در حین دزدی و زناکار در هنگام زنا، مؤمن نیست. کسانی که جرمی کرده و باید حدّ بخورند مسلمانند، نه مؤمن و نه کافر. و خدای عزوجل مؤمن را به دوزخ نبرد، چون نوید بهشت به او داده است، و کافر را از دوزخ بیرون نبرد، چون وعده آتش و جاوید ماندن در دوزخ به او داده، اگر به او شرک ورزند، نیامرزد و گناه پایین تر از شرک را برای هر کس که بخواهد، بیامرزد. گنهکاران از اهل توحید به دوزخ می روند و از آن بیرون می شوند ، و شفاعت آنان را روا باشد و اینکه سرای امروز، خانه تقیّه است و اسلام، نه سرای کفر و نه ایمان.

و ایمان، ادای امانت و پرهیز از همه گناهان کبیره است، و نیز شناسایی به دل و اقرار به زبان و عمل به اندام است.» تا آنجا که فرمود: «و ایمان بیاوری به عذاب قبر، سؤال نکیر و منکر، زنده شدن پس از مرگ، میزان و صراط.

و بیزاری از آنهایی که به خاندان محمّد صلی الله علیه و آله ستم کردند، بر بیرون ساختن آنها (از مسند امامت) همّت گماردند، ستم بر آنها را روش خویش قرار دادند و سنّت پیامبر خود را دگرگون ساختند.

و بیزاری از ناکثین (که با علی علیه السلام در جمل جنگیدند) و قاسطین (در صفّین) و مارقین (در نهروان)؛ آنها که پرده (احترام) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دریدند، بیعت با امام خویش را شکستند و آن زن (عایشه) را از خانه بیرون آوردند و با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیده و شیعیان را کشتند (گواهی دهم که بیزاری از اینها) واجب است.

و بیزاری از کسی که خوبان را نیست و دربه در کرد؛ رانده شدگان ملعون را پناه داد؛ اموال را بین توانگران دست به دست چرخاند و بی خردانی چون معاویه و عمرو عاص - دو لعنت شده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - را روی کار آورد. و بیزاری از پیروان آنها که با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیدند و مهاجرین، انصار و

اهل فضل و صلاح سابقه دار را کشتند. و بیزاری از سودجویان خودپرست. بیزاری از ابو موسی اشعری و وابستگانش،«الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِم»، {آنها که عمرشان را در راه زندگی در دنیای فانی تباه کردند و به خیال باطل می پنداشتند که نیکوکاری می کنند، همین دنیا طلبان هستند که به آیات خدای خود کافر شدند }و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ،«وَ لِقائِه»، {و روز ملاقات خدا } را انکار کردند؛ کافر شدند به اینکه خدا را دیدار کنند، در حالی که او را امام ندانند؛ «فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقِیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَزْنا»، {بدین جهت اعمالشان همه تباه گشته و روز قیامت آنها را هیچ وزن و ارزشی نخواهیم داد }(1) و آنان سگ های دوزخند.

و بیزاری از بت ها و آلات قمار پیشوایان گمراهی و رهبران جور، از اوّل تا آخر. و بیزاری از همگنان پی کنندگان ناقه صالح، اشقیای اولین و آخرین و از هر کس که آنها را دوست دارد.

و دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام و آنها که به راه پیامبر خود رفتند و آن رادگرگون نساختند، مثل سلمان فارسی، ابو ذر غفاری، مقداد بن اسود، عمّار یاسر، حذیفه بن یمان، ابی الهیثم التّیهان بن حنیف، عباده بن الصّامت، ابو ایّوب انصاری، خزیمه بن ثابت ذی الشهادتین، ابو سعید خدری و مانند آنها که رضوان خدای بر آنها باد. و دوستی پیروان و دنباله روهای آنها و هدایت یافتگان به رهبری آنان و روندگان راه آنها، رضوان و رحمت خدا بر آنها باد.» تا آخر خبر که طولانی است.(2)

و فضل بن شاذان نیز این خبر را از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است.(3)

مؤلف: تمام این روایت با شرح آن در «باب احتجاجات» گذشت.

1- . کهف / 104 - 105
2- . عیون اخبار الرضا2 : 121
3- . همان

21. احتجاج: مردی شامی خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد، سؤالاتی کرد و همه را پاسخ شنید. بعد از آن گفت: «اسلمت للّه.»(یعنی اسلام آوردم برای خدا). حضرت فرمود: «بلکه اکنون ایمان آوردی، زیرا اسلام قبل از ایمان است و بر پایه آن، از یکدیگر ارث می برند و با هم ازدواج می کنند، ولی بر پایه ایمان، پاداش می گیرند.»(1)

توضیح: «بل آمنت» یعنی قبل از این مسلمان بودی، چون قبلا از مخالفین بود و بعد که به حقانیت ائمّه علیهم السلام اقرار کرد،از مؤمنین گشت. این جمله دلالت دارد بر اینکه اسلام همان اعتقاد به توحید،نبوت، معاد و هر چه که در پی این اعتقادات،باورمندی نسبت به آنها لازم باشد، است، غیر از امامت و ایمان، پابند شدن به تمام عقاید حقه است که عمده آنها اقرار به امامت همه ائمّه علیهم السلام است. بعلاوه این جمله دلالت دارد بر اینکه احکام دنیوی بر پایه اسلام است، ولی پاداش آخرت تنها بر پایه ایمان است.بنابراین مخالفین، به بهشت نمی روند. و باز این روایت دلالت دارد بر جایز بودن ازدواج با مخالفین، زن دادن به آنها و ارث بردن مؤمنین از آنها. و نیز دلالت دارد بر اینکه اعمال در ایمان دخالت ندارند، گرچه می شود در آن اعتراض کرد.و نیز بر مقدم بودن اسلام بر ایمان که یا ذاتی است مثل تقدم کلّی بر جزئی، یا جزء بر کل و یا زمانی است، که پیدایش آن پیش از ایمان است و بدین وسیله نسبت بین اسلام و ایمان را از نظر منطق که عموم و خصوص مطلق است بیان فرموده دقت فرمایید.

22. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: حمران از حضرت باقر علیه السلام روایت کند که: «خدا ایمان را یکدرجه بر اسلام برتری داده، همچنان که کعبه را برتر از مسجد الحرام قرار داده است.»(2)

23. احتجاج: زندیقی (3)خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و دربارهتناقضاتی که به پندار خود در قرآن وجود داشت، از آن حضرت پرسید. از

1- . احتجاج: 199 و کافی 1 : 173
2- . تفسیر قمی 1 : 108
3- . زندیق یعنی بی دینی که قائل به دوام روزگار بدون خالق است.

جمله گفت: «می بینم که خداوند می گوید: «فَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا کُفْرانَ لِسَعْیِه»، {پس هر کس اعمالش نیکو و دارای ایمان است، سعی اش در راه دین ضایع نخواهد شد}(1) و در جای دیگر می فرماید: «وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تاب»، {و البته بر آن کس که (از کفر) توبه کند، مغفرت و آمرزش من بسیار است.}(2) حضرت فرمود آنچه در آیه اول فرموده: {پس هر کس اعمالش نیکو ...} و آنچه در آیه دوم فرموده: «وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی»، {و البته بر آن کس که (از کفر) توبه کند و به خدا ایمان آرد و نکوکار گردد و درست به راه هدایت رود، مغفرت و آمرزش من بسیار است.} تمام اینها بدون راه یابی سود ندهد. و نه هر کس که نام ایمان دارد، به راستی نجات یابد از آنچه گمراهان بدان هلاک شدند. اگر چنین بود یهودیان با اعتراف به توحید و اقرار به خدا و همه آنها که خدا را اقرار دارند از شیطان به پایین همه اهل نجات بوده و هستند، و خداوند این مطلب را با گفتار خود روشن ساخته، آنجا که می فرماید: «الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُون»، (آنان که ایمان به خدا آورده و ایمان خود را به ظلم و ستم نیالودند ایمنی آنها راست، و هم آنها به حقیقت هدایت یافته اند)(3) و باز فرماید: «الَّذِینَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُم»، {آنان که به زبان اظهار ایمان کنند و به دل ایمان نیاورند.}(4)

و ایمان را حالات و منزل هایی است که شرحش دراز است، از جمله اینکه ایمان گاهی بر دو گونه است: ایمان به دل و ایمان به زبان. چنانچه منافقین زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی از شمشیر به ستوه می آمدند، از ترس، به زبان ایمان می آوردند، ولی دلشان باور نمی یافت، زیرا باور به دل همان تسلیم در پیشگاه

1- . انبیاء / 94
2- . طه / 82
3- . انعام / 82
4- . مائده / 41

پروردگار است. و کسی که همه کارها را به دست صاحبش می گذارد، دیگر از فرمان او سرنپیچد، چنانچه شیطان از سجده آدم سرپیچید و بیشتر مردمان نیز از پیروی پیامبران خود سرتافتند و در نتیجه از توحید بهره ای نبردند، همانند ابلیس که از آن سجده طولانی بهره نبرد، چون یک سجده او چهار هزار سال طول کشید، ولی از آن سجده چیزی جز نفع مادی و خودنمایی در نظر نداشت. به همین جهت نماز و صدقه برای انسان بهره ای ندارد، مگر با راه یافتن به طریق نجات و روش حق. و خداوند با روشن ساختن آیات خود و فرو فرستادن پیامبران، عذر بندگانش را قطع فرموده تا مردم را پس از آمدن رسولان،حجتی و عذری بر خدا نباشد. و زمین را از دانشمندی که همه نیازمندی های مردم را بداند و شاگردانی که در راه نجات باشند تهی نگذارد، ولی عددشان کم است.

این مطلب را خدا در امّت های پیامبران روشن ساخته و آنان را برای مردم بعد مثل قرار داده، چنانچه درباره قوم نوح می فرماید: «وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيل»، {و گروندگان به نوح در عالم عده قلیلی بیش نبودند.}(1) و درباره مؤمنین از قوم موسی می فرماید: «وَ مِنْ قَوْمِ مُوسى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ»، {جماعتی ازقوم موسی به دین حق هدایت جسته و به او بازمی گردند.}(2) و درباره اطرافیان عیسی علیه السلام آنجا که خود او به بنی اسرائیل می گوید: «مَنْ أَنْصارِی إِلَى اللَّهِ قالَ الْحَوارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُون»، {کیست که با من دین خدا را یاری کند، حواریان (خواص شاگردان عیسی) گفتند ما یاری کنندگان دین خداییم و به خداوند ایمان آورده ایم، گواهی ده که ما تسلیم فرمان اوییم.}(3) یعنی تسلیم صاحبان فضیلت، و فضیلت آنهایند و از فرمان خدای خویش سر نپیچند، غیر از حواریان کسی به عیسی پاسخ نداد.

1- . هود / 40
2- . اعراف / 159
3- . آل عمران / 52

خداوند برای آموختن دانش، افرادی قرار داده و پیروی آنها را بر بندگان خویش واجب کرده، آنجا که می فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، {فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید.}(1)و نیز می فرماید: «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»، {در صورتی که اگر به رسول و به صاحبان حکم رجوع می کردند، همانا تدبیر کار را آنان که اهل بصیرت هستند، می دانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی می کردند.}(2) و باز می فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِين{خداترس باشید و به مردمان راستگو بپیوندید.}(3)و نیز می فرماید: «وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»، {و تأویل آن را کسی جز خدا نداند، و اهل دانش.}(4)و نیز می فرماید: «وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها»، {خانه ها را از درهایش درآیید.}(5)منظور از خانه ها، خانه های دانش است که به ودیعت به پیامبران سپرده و درهای آن خانه ها، جانشینان آنهایند.

پس هر کار خیری که زیر نظر غیر افراد برگزیده و طبق پیمان و حدود و شرایع و سنن و معالم آنها نباشد، پذیرفته نیست و صاحبش در کفر است،اگرچه وصف ایمان دارد. آیا نشنیدی گفتار خداوند متعال را که فرمود: «وَ ما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُون»، {و هیچ مانعی از قبول نفقات آنها نبود جز آنکه آنها به خدا و رسول او کافر بودند، تا به حال کفر جان دادند.}(6)پس هر کس از اهل ایمان راه نجات را نیابد، ایمانش نیاز او را برطرف نسازد، چون اولیای خدا را از مقام خویش کنار زند و در این صورت عملش تباه و در آخرت از زیانکاران است.همچنین خداوند می فرماید: «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ

1- . نساء / 59
2- . نساء / 82
3- .توبه / 119
4- . آل عمران / 7
5- . بقره / 189
6- . توبه / 54 - 126

لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا»، {امّا ایمانشان پس از دیدن مرگ و مشاهده عذاب ما بر آنها هیچ سودی نبخشید.}(1) و این مضمون در قرآن بسیار است. ضمنا هدایت و راه یابی در ولایت است، چنانچه خداوند عزوجل می فرماید: «وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ»، {و هر کس که ولی و فرمانفرمای او خدا و رسول و اهل ایمانند (فیروز است) که تنها لشکر خدا فاتح و غالب خواهند بود.}(2) منظور از اهل ایمان در این آیه، امنای مردم از ائمّه و اوصیا، در هر زمانی به دنبال زمان قبل هستند.بنابراین هر کس از اهل قبله که شهادتین بگوید مؤمن نیست، زیرا منافقان هم می گفتند «لا اله الّا اللّه، محمد رسول اللّه»، ولی وصیّت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را که جزو دین خدا و برنامه های او و حکمت پیامبری آن حضرت بود، در مورد وصیّ و جانشین او ردّ می کردند و در باطن مخالف بودند و خیال نابود ساختن هدف او را در سر می پروراندند، تا آنجا که خداوند پیامبرش را به افکار آنها روشن ساخت: «فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيما»، {نه چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی شوند، مگر اینکه در خصومت و نزاعشان، تنها تو را حاکم کنند و آنگاه به هر حکمی که به سود و زیان آنها کنی، هیچ گونه اعتراضی در دل نداشته و کاملا از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.}(3)و نیز می فرماید: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ»، {و محمد صلی الله علیه و آله نیست مگر پیغمبری از طرف خدا که پیش از اونیز پیغمبرانی بودند و از این جهان درگذشتند، اگر او نیز به مرگ یا شهادت درگذشت، باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد.}(4)

1- . مؤمن / 85
2- . مائده / 56
3- . نساء / 65
4- . آل عمران / 144

و نیز می فرماید: «لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَق»، {هر آینه شما احوال گوناگون و حوادث رنگارنگ خواهید یافت.}(1)یعنی به راه امت های پیش از خود می روید، در عهدشکنی با اوصیای پس از انبیا.این مضمون در کتاب خدا بسیار است و بر پیغمبر ناگوار بود سرانجامی که امتش پیدا کرد، چون خداوند او را از هلاکت امت با خبر ساخته بود، از آن جهت بدو وحی فرستاد: «فَلا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَرات»، {پس تو نفس شریف خود را بر این مردم به غم و حسرت مینداز.}(2)«فَلا تَأسَ عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِین»(3)، {و تو ای پیغمبر بر حال گروه کافران نباید تأسف خوری.}(4)

توضیح: «و ان شملتهم صفه الایمان» یعنی به پاره ای از معانی آن که اسلام ظاهری باشد. اگرچه احتمال دارد که منظور از آن، کارهایی باشد که از برخی شیعیان نادان بر خلاف روش حق سر می زند، ولی توجیه اول روشن تر است.

و امّا آیه ای که از سوره توبه بیان فرموده و آخر آن فرمود: «وَ ماتُوا وَ هُمْ کافِرُونَ»، {تا به حال کفر جانداند) گویا در اینجا چیزی از عبارت افتاده باشد، زیرا در سوره توبه بعد از«وَ ما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ» دنباله آیه چنین است: «وَ لا یَأْتُونَ الصَّلاهَ إِلَّا وَ هُمْ کُسالی وَ لا یُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ کارِهُونَ.»، {و به نماز نیایند جز به حال اکراه و کسالت و انفاق نکنند جز آنکه سخت کراهت دارند.}(5) و در چند آیه بعد می فرماید: «وَ لا تُصَلِّ عَلی أَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ أَبَداً وَ لا تَقُمْ عَلی قَبْرِهِ إِنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ ماتُوا وَ هُمْ فاسِقُونَ.»، {دیگر هرگز به نماز میّت آن منافقان حاضر نشده و بر جنازه آنها به دعا نایست که آنها به خدا و رسولش کافر شدند و در حال فسق و بدکاری مردند.}(6) و باز بعد از چند آیه می فرماید: «وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلی رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ

1- .انشقاق / 19
2- . فاطر / 8
3- . مائده / 68
4- . احتجاج: 130
5- . توبه / 54

6- . توبه / 84

هُمْکافِرُونَ.»، {و امّا آنان که دل هاشان به مرض (شک و نفاق) مبتلاست هم بر خبث ذاتی آنها خباثتی افزود تا به حال کفر جان دادند. }(1)بنابراین جمله«وَ ماتُوا وَ هُمْ کافِرُونَ» که در متن دنباله آیه اوّل ذکر شده، مربوط به این آیه است و احتمال دارد کهحضرت، مضمون هر سه آیه را به آن صورت جمع فرموده باشد، چون همه آنها در مورد منافقین است. و نیز احتمال دارد که این جمله، فرمایش خود حضرت باشد که از آیه بعدی اقتباس فرموده یا اینکه در قرائت اهل بیت به این صورت است.

«و حبط عمله»: اشاره است به مضمون این آیه شریفه: «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ»، {و هر کس به دین اسلام کافر شود، عمل خود را تباه کرده و در آخرت از زیانکاران خواهد بود}(2) گویا این آیه را گواه گرفتند بر اینکه اعمال منافقین پذیرفته نیست، زیرا به گواهی آیه قبل آنها کافرند.

سپس چون در اوّل اشاره فرمود که هر کس نامش مؤمن باشد شایسته نجات نیست و نیز فرمود ایمان درجات و مراحلی دارد، اکنون برخی از شرایط و حالاتی را که ایمان در آنها پذیرفته نیست بیان می فرماید و آن عبارت است از حال دیدار عذاب، و می فرماید که خداوند سبحان چنین می گوید. «و هذا کثیر» یعنی شرایط ایمان یا این شرط مخصوص (پذیرفته نشدن ایمان موقع دیدار عذاب)، و این جمله را ذکر فرمود تا اگر شرط شدن ایمان به اهتداء و راه یابی در ذهن سائل بعید آمده باشد، بدین وسیله سهل گردد، چون می فرمایدکه این شرط، یا شرایط ایمان در قرآن بسیار است. سپس باز می گردد به بیان معنی اهتداء که آن عبارت است از ولایت.

نتیجه جواب این است که بین دو آیه ناسازگاری نخواهد بود، زیرا در آیه اوّل شرط ایمان، عمل صالح است و عمل صالح، صالح نشود مگر وقتی از ائمّه گرفته شده باشد.بنابراین اهتداء اجمالا در آیه اوّل ذکر شده و در آیه دوّم به تفصیل. و چون ایمان درجات و مراحلی دارد، ممکن است منظور از ایمان در یکی از دو آیه، یک مرحله آن باشد و در آیه دیگر مرحله دیگر آن.

1- . توبه / 126
2- . مائده / 5

«و یدفعون عهد رسول اللَّه»: یعنی حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام و جانشینی آن حضرت.«انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ» همچنان که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها کردن وصیت آن حضرت از دین خدا برگشتند و با گوساله و سامری بیعت کردند.

«فَلا تَذْهَبْ نَفْسُکَ»: یعنی جانت را به افسوس، بر گمراهی آنان و اصرارشان بر تکذیب تو از دست مده، و بعد از این جمله می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِما یَصْنَعُونَ» یعنی خداوند کیفر آنان را خواهد داد.

«فلا تأس»: از آیه دیگری است در سوره مائده که تمام آیه این است: «یا أَهْلَ الْکِتابِ لَسْتُمْ عَلی شَیْ ءٍ حَتَّی تُقِیمُوا التَّوْراهَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْیاناً وَ کُفْراً فَلا تَأْسَ عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِین»، {ای اهل کتاب شما ارزشی ندارید (و پایه دین شما بر چیزی استوار نخواهد بود) تا آنکه به دستور تورات و انجیل و قرآنی که به شما از جانب خدا فرستاده شده قیام کنید و همانا قرآنی که به شما مسلمین نازل شده (به جای آنکه به آن ایمان آرند) بر کفر و سرکشی بسیاری از آنان خواهد افزود و در این صورت (زیان کفرشان بر آنهاست) تو ای پیغمبر بر حال گروه کافران نباید تأسف خوری. }(1)

در قرآن «فَلا تَأْسَ» است، ولی در متن «و لا تأس» آمده است و این تغییر یا از نویسنده کتاب بوده یا از خود حضرت، چون اوّل آیه را ذکر نفرموده و فقط جمله آخر آن را ذکر کرده. همچنین فاء هم از کلام ساقط شده و واو حرف عطف است که این جمله را به آیه قبل عطف کرده است. عیاشی در ذیل این آیه شریفه در جمله«وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ»، {و آنچه که به شما از جانب خدا فرستاده شده } از حضرت باقر علیه السلام روایت کند، که آن، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.(2)

1- . مائده / 68
2- . تفسیر عیاشی 1 : 324

«فَلا تَأْسَ»: یعنی غمگین مباش و بر سرکشی و کفر آنان افسوس مخور، زیرا زیان این سرکشی به خود آنان بازمی گردد و به دیگران تعدّی نکند، و مؤمنین تو را از آنها بی نیاز می کنند .

24. خصال: از انس بن مالک روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به سوی قبله ما بایستد و نماز ما را بگزارد، و از گوشت ذبح شده ما بخورد، سود او سود ما و زیان او زیان ماست.»(1)

توضیح: «سیاه» به کسر سین و تخفیف یاء، در رجال عامّه او را جزو راویان انس بن مالک ذکر کرده اند. این روایت که سندش از عامّه است، ضعیف است و دلالت دارد بر اشتراک همه مسلمین در احکام ظاهری و این در صورتی است که آن مسلمان، منکر چیزی از ضروریات اسلام نشود. در عین حال نزد ما در پاره ای از احکام نیز اختلاف دارد.

25. خصال: ربعیّ بن خراش از حضرت علی علیه السلام گزارش کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ بنده ای مؤمن نخواهد شد تا چهار چیز را باور کند: گواهی دهد به یگانگی خدا و اینکه او را شریکی نیست؛ گواهی دادن به پیامبری من و اینکه مرا به شایستگی برگزیده؛باور به زنده شدن بعد ازمرگ؛ و ایمان به قدر.»(2)

توضیح: «بالقدر» یعنی به قضا و قدر خدا، و این ردّ بر تفویض محض است یا به قدرت و اختیار بنده که در این صورت عقیده جبر را رد می کندکه توجیه اوّل روشن تر است و تحقیقش در «کتاب عدل» گذشت.

26. معانی الاخبار و خصال: ابو بصیر گوید خدمت حضرت باقر علیه السلام بودم که مردی به آن جناب عرض کرد: «خدا تو را بر صلاح مستدام بدارد! پاره ای از مردم کوفه گفتاری را به شما نسبت می دهند.» فرمود که چه می گویند؟ عرض کرد: «می گویند ایمان غیر از اسلام است.» حضرت فرمودآری. آن مرد عرض کرد:

1- . خصال 1 : 84
2- . خصال 1 : 93

«برای من توصیف بفرمایید.» فرمود: «هر کس شهادت دهد به یگانگی خدا، و به اینکه محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست، و آنچه را که آن حضرت از سوی خدا آورده اقرار کند، نماز را بپا دارد، زکات را بپردازد، ماه رمضان را روزه دارد و حج برود، مسلمان است.»

عرض کردم: «پس ایمان چه؟» فرمود: «هر کس شهادت دهد به یگانگی خدا و اینکه محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و به آنچه که از سوی خدا آورده اعتراف کند، نماز را بپا دارد، زکات را بپردازد، ماه رمضان را روزه دارد،به حج برود و خدای را ملاقات نکند با گناهی که وعده دوزخ دارد، مؤمن است.» ابو بصیر گوید: پرسیدم: «فدایت شوم! کیست از ما که خدا را با چنین گناهی دیدار نکند؟» فرمود: «آنگونه که تو فکر می کنی نیست، منظور گناهی است که وعده دوزخ دارد و از آن گناه توبه نکرده باشد.»(1)

27. خصال: اعمش گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «اسلام غیر از ایمان است و هر مؤمنی، مسلمان است، ولی هر مسلمانی، مؤمن نیست. دزد، در حال دزدی مؤمن نیست و زناکار در حال زنا، مؤمن نیست. و آنها که باید از دست حاکم شرع حد بخورند و مجازات شوند، مسلمانند، نه مؤمن و نه کافر، زیرا خداوند تبارک و تعالی مؤمن را به دوزخ نبرد، چون نوید بهشت به او داده، و کافر را از آتش بیرون نکند، چون وعده دوزخ و جاوید بودن در آن رابه او داده است و کمتر از این را برای هر کس که بخواهد می آمرزد.بنابراین کسانی که باید حد بخورند فاسقند، نه مؤمن و نه کافر، و در دوزخ جاوید نباشند، بلکه روزی از آن درآیند و شفاعت برای آنان و مستضعفین روا باشد، اگر خداوند عزوجل دینشان را بپسندد.»(2)

28. عیون اخبار الرضا: در آن روایتی که حضرت رضا علیه السلام احکام دین را بیان می فرماید، مثل روایت قبلی را ذکر فرموده تا آنجا که: «و کمتر از این را

1- . معانی الاخبار: 381 و خصال 2 : 40
2- . خصال 2 : 154

برای هر کس بخواهد می آمرزد.» سپس فرمود: «و گنهکاران از اهل توحید، به دوزخ می روند و از آن بیرون می شوند و شفاعت برای آنان رواست.»(1)

توضیح: گویا مقصود از «مستضعفین» در روایت اعمش، شیعیان مستضعف هستند. همچنین احتمال دارد که پسند دین، مربوط به دسته اوّل باشد (یعنی آنها که باید حد خورند).

29. امالی طوسی: ابو بصیر روایت کند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: «ایمان چیست؟» پاسخ مرا در دو کلمه گرد آورد و فرمود: «ایمان به خدا و اینکه نافرمانی او را انجام ندهی.»عرض کردم: «پس اسلام چیست؟» باز پاسخ مرا در دو کلمه گرد آورد و فرمود: «هر کس چون ما شهادت گوید و عبادت کند، و ذبیحه اش مثل ما باشد.»(2)

توضیح: لازمه ایمان به خدا، باور داشتن تمام چیزهایی است که از سوی پروردگار آمده، مثل نبوّت و امامت و معاد و مطالب دیگر. «و ان لا یعصی اللّه»شامل همه عبادات و نافرمانی ها می شود، بلکه پاره ای از عقاید را نیز در بردارد.«و نسک نسکنا» یعنی همچون عبادت ما و نماز و روزه و زکات و حجّ و سایر عبادات ما بندگی کند. و سر بریدن حیوانات را نیز «نسک» گویند، ولی معنای اوّل شایسته تر است. راغب گوید که نسک به معنای عبادت است و «ناسک»، عابد را گویند و این لغت مخصوص عبادت حج است و «نسیکه» فقط ذبیحه را گویند.

30. معانی الاخبار: سماعه بن مهران روایت کند که در موردایمان و اسلام از امام علیه السلام پرسیدم و عرض کردم: «آیا ایمان و اسلام با هم فرق دارند؟» فرمود: «برایت مثلی بزنم؟»عرض کردم بفرمایید. فرمود: «مثل ایمان از اسلام، همچون کعبه است از حرم. گاهی انسان در حرم هست، ولی در کعبه نیست، امّا نمی شود در کعبه باشد، مگر اینکه در حرم هم باشد.بنابراین گاهی مسلمان هست و مؤمن نیست، ولی مؤمن نباشد مگر اینکه مسلمان هم باشد.»عرض کردم: «چیزی او

1- . در ضمن روایت شماره 20 همین باب گذشت.
2- . امالی طوسی 1 : 138

را از ایمان بیرون می برد؟» فرمود آری.عرض کردم: «کجایش می برد؟» فرمود: «به سوی اسلام یا کفر.»همچنین فرمود: «اگر مردی درون کعبه رود و ناگهان ادرارش بیاید، او را از کعبه بیرون می کنند، ولی از حرم خارج نمی شود، و اگر از حرم بیرون رود و لباسش را بشوید و همان جا تطهیر کند، از ورودش به کعبه جلوگیری نشود. و اگر مردی عمدا و از روی دشمنی در درون کعبه ادرار کند، از کعبه و حرم بیرونش می کنند و گردنش را می زنند.»(1)

توضیح: «او ذاک» گویا معنای این جمله «نمی گویید یا می گویید» است و راوی اینکلمه را از راه ادب گفته تا فرمودن را بر آن حضرت حتم و لازم نکرده باشد. یا به معنای «بل اضراب» است، یعنی با اینکلمه،تردّد آن حضرت را در فرمودن برطرف می سازد. یا به طوری که از سؤال حضرت به دست می آید، سائل خواستار گفتار امام علیه السلام نبوده و با این جمله از خواسته اش برمی گردد و میل خود را نشان می دهد. یا اینکه همزه برای استفهام و واو حرف عطف، یا زائد است و معنای آن چنین می شود«آیا برای این مثلی هست؟» یا به تشدید واو، فعل امر است از «ایواء» و این توجیه از همه بعیدتر است. در کافی (2) به جای «او ذاک»، «اورد ذلک»است، یعنی آن مثل را بیاور و با این بیان، هیچ زحمتی در فهم مطلب نیست.در بعضی از نسخه های معانی الاخبار، «ادّ ذلک» فعل امر از اداء است و این هم بد نیست و جهت مناسبی دارد.

«فیخرجه من الایمان شی ء»: آنچه او را فقط از ایمان بیرون می سازد، یا گناهان و ترک واجبات است - اگر بگوییم اعمال داخل در ایمانند - یا انکار امامت و لوازم آن است. و آنچه که او را از ایمان و اسلام بیرون می برد، ارتداد و هر چیزیاست که با دین اسلام نسازد، چه گفتار باشد یا کردار. پس تردید در فرمایش حضرت که فرمود «به سوی اسلام یا کفر» به همین جهت است.

1- . معانی الاخبار: 186
2- . کافی 2 : 28

در قاموس گوید «کان الامر فلته» یعنی ناگهانی و بدون تردید و فکر، و «افتلت» به صیغه مجهول یعنی ناگهان مرد و «افتلت بامر کذا»، یعنی ناگهان گرفتار آن امر شد، پیش از آنکه خود را آماده سازد. همچنین در مصباح گوید«افلت الطّائر»، یعنی پرنده رها شد و «افلّته» یعنی او را رها ساختم، هم لازم استعمال می شود و هم متعدّی. «و لو خرج من الحرم»، این جمله در کافی نیست، و شاید نویسندگان زیاد کرده باشند، مگر اینکه مقصود از حرم، مسجدالحرام باشد.

31. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: در تفسیر«الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ»، {آنان که غیب را باور دارند} فرمود: «بعث و نشور، و نوید و وعید را باور دارند. و ایمان در کتاب خدا چهار معنی دارد، از جمله اقرار به زبان است که خداوند آن را ایمان نامیده و باور به دل و اداء و تأیید است.

امّا ایمانی که اقرار زبانی است و خداوند تبارک و تعالی آن را ایمان نامیده و اهلش را بدان خوانده، این آیه است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانْفِرُوا ثُباتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِیعاً وَ إِنَّ مِنْکُمْ لَمَنْ لَیُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصابَتْکُمْ مُصِیبَةٌ قالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیَّ إِذْ لَمْ أَکُنْ مَعَهُمْ شَهِیداً وَ لَئِنْ أَصابَکُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَیَقُولَنَّ کَأَنْ لَمْ تَکُنْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُ مَوَدَّةٌ یا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیما»، {ای اهل ایمان، سلاح جنگ برگیریدو آنگاه دسته دسته یا همه به یکبار متّفق برای جهاد بیرون روید، و همانا گروهی از شما به خبرهای مجعول هول انگیز شما را از جهاد بازمی دارند و اگر به شما حادثه ناگواری روی آرد، به طریق شماتت گویند خدا ما را مورد لطف خود قرار داد و از این حادثه که آنها را به کشتن داد، محفوظ داشت، و اگر فضل خدا شامل حال شما گردد، گویی میان شما و آنان ابدا دوستی نیست (تا نفع شما را نفع خود دانند) گویند ای کاش ما نیز با آنها به جهاد رفته بودیم تا به نعمت فتح و غنیمت بسیاری که نصیب آنها شده، بهره فراوان می بردیم.} (1) حضرت صادق علیه السلام فرمود: «اگر این کلمه را مردم خاور و باختر گویند، همه از ایمان بیرونند، ولی خدا آنها رابه همان اقرار زبانی،

1- . نساء / 71 - 73

مؤمن نامیده است.» و در آیه دیگر می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِه»، {ای کسانی که (به زبان) ایمان آورده اید، (به حقیقت و از دل هم) ایمان آورید به خدا و رسول او.}(1) ابتدا آنها رابه همان اقرار زبانی مؤمن نامیده و سپس می فرمایدباور کنید.

و امّا ایمانی که به معنای باور دل است، این آیه است: «الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ»، {آنها که اهل ایمان و خدا ترسند، آنها را از خدا پیوسته بشارت است هم در حیات دنیا و هم در آخرت.}(2)

یعنی آنها که باور کردند. و آیه دیگر: «لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللَّه»، {ما به تو ایمان نمی آوریم، مگر آنکه خدا را آشکار ببینیم.}(3)

یعنی تو راباور نمی کنیم. و آیه دیگر: {ای کسانی که (به زبان) ایمان آورده اید، (به حقیقت، و از دل هم) ایمان بیاورید.} یعنی ای کسانی که به زبان اقرار کردید، به دل باور

کنید. پس ایمان پنهان، همان باور است و تصدیق شرایطی دارد که بدون آنها صورت نگیرد و آن شرایط را در این آیه گرد آورده: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَهِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاهَ وَ آتَی الزَّکاهَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُون»، {نیکوکاری بدان نیست که روی به جانب مشرق یا مغرب کنید، چه این چیزبی اثری است، لیکن نیکوکار کسی است که به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آرد و دارایی خود را در راه دوستی خدا به خویشان و یتیمان و فقیران و رهگذران و گدایان بدهد و هم در آزاد کردن بندگان صرف کند و نماز بپا دارد و زکات مال به مستحق برساند و با هر که عهد بسته، به موقع خود وفا کند و

1- . نساء / 136
2- . یونس / 63 - 64

3- . بقره / 55

در کارزار و سختی ها صبور و شکیبا باشد، و به وقت رنج و تعب صبر پیشه کند، کسانی که بدین اوصاف آراسته اند، آنها به حقیقت راستگویان، و آنها پرهیزکارانند. }(1) هر کس این شرایط را بپا دارد، مؤمن تصدیقگر است.

و امّا ایمانی که به معنی اداء (یعنی عمل) است، آیه شریفه ای است که بعد از تغییر قبله، یاران پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: «پس نمازی که به سوی بیت المقدس گزاردیم باطل شد؟» در جواب آنها می فرماید: «وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُضِیعَ إِیمانَکُمْ.»، {و خداوند ایمان شما را تباه نگرداند. }(2)در این آیه نماز را ایمان نامیده است.

و امّا معنی چهارم ایمان، همان تأییدی است که خداوند ، از روح ایمان در دل های مؤمنین قرار داده و فرموده: «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»، {هرگز مردمی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده اند چنین نخواهی یافت که دوستی با دشمنان خدا و رسول کنند و هر چند آن دشمنان، پدران یا فرزندان و برادران و خویشان آنها باشند، این مردم پایدارند که خدا بر دل هاشان نور ایمان نگاشته و به روح قدس الهی آنها را مؤیّد و منصور گردانیده. }(3) و دلیل این مطلب، فرمایش امام علیه السلام است که: «زناکار در حال زنا و دزد در حال دزدی مؤمن نیست و تا وقتی به گناه خود مشغول باشد،ایمان از او جدا می شود و وقتی کارش تمام شد، دوباره بازمی گردد.»پرسیده شد: «چه چیز از او دور می شود؟» فرمود: «آنچه که خدا در دلش مینهد.» سپس فرمود: «هیچ دلی نیست مگر اینکه دو گوش دارد، بر یکی از آنها فرشته راهنما، و بر دیگری شیطانی فتنه انگیز است؛ آن فرمانش دهد و این بازش دارد.»

1- . بقره / 177
2- . بقره / 143
3- . مجادله / 22

و پاره ای از معانی ایمان هست که در قرآن آن را خبیث و همچنین پاک نامیده، آنجا که می فرماید: «ما کانَ اللَّهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتَّی یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّب»، {خداوند هرگز مؤمنان را وانگذارد بدین حال کنونی، تا آنکه به آزمایش خبیث و بدسرشت را از پاک گوهر جدا کند. }(1)و پاره ای از مؤمنین هستند که هم اقرار می کنند و هم به دل باور دارند، ولی ایمانشان را به ستم می پوشانند، چنانچه می فرماید: «الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ»، {آنان که ایمان به خدا آورده و ایمان خود را به ظلم و ستم نیالودند ایمنی آنها راست و هم آنها به حقیقت هدایت یافته اند. }(2)پس هر کس مؤمن باشد و سپس در نافرمانی هایی که خدا نهی فرموده داخل شود، ایمانش را به ستم آلوده ساخته و از ایمانش سود نبرد تا وقتی که از آن ستم به سوی خدا توبه کند و خدا ایمانش را رها سازد.

این بود معانی ایمان در کتاب خدا.(3)

توضیح: «لو انّ هذه الکلمه» حضرت به این آیه استدلال فرموده به اینکه اقرار زبانی هم ایمان است، زیرا خداوند ابتدای آنها را به عنوان اهل ایمان خطاب کرده و سپس فرموده که برخی از شما مؤمنین چنین هستند. و ظاهر این است که آن افراد در بین مخاطبین بودند و آنچه را که در این آیه به آنها نسبت می دهد، نشانه نفاق شدید است، و معلوم می شود که یکی از معانی ایمان، به منافق هم گفته می شود. مرحوم طبرسی در ذیل همین آیه می فرماید که به قولی این آیه درباره مؤمنین نازل شده، زیرا با جمله «پاره ای از شما»، آنها را مخاطب قرار داده، ولی در آیه دیگر که می فرماید: «ما هُمْ مِنْکُم»، {آنها از شما نیستند }(4)مؤمنین

را از منافقین جدا فرموده است. بیشتر مفسّرین گویند که این آیه درباره منافقین نازل شده و

1- .آل عمران / 189
2- . انعام / 82
3- . تفسیر قمی: 27
4- . توبه / 58

خداوند مؤمنین و منافقین را در خطاب جمع کرده، چون از یک جنس و یک نژادند، نه از آن جهت که منافقین هم ایمان دارند. جبائی هم همین نظر را اختیار کرده (1) و آنچه که در روایت است، روشن تر است.بنابراین آیه درباره مؤمنین زبانی نازل شده و قبلا گذشت که خطاب در آیه {ای کسانی که ایمان آوردید، به حقیقت و دل هم ایمان بیاورید} برای منافقین است و بیشتر مفسّرین چنین گفته اند.

«فمن اقام هذه الشروط» زیرا خداوند متعال می فرماید: {آنها راستگویانند}، یعنی در ادعای ایمان و پیروی حق، و راستگویی در ادعای ایمان را در آنها منحصر فرموده. و مقصود از اداء، انجام کارهایی است که در مسیر ایمان خدا بر بندگانش واجب فرموده.«من روح الایمان»،کلمه «من» یا برای بیان است یا تعلیل، و «خبیث و طیّب»،یعنی اولا آنان را به ایمان ستوده، سپس پاره ای از آنها را بدسرشت و برخی دیگر را پاک گوهر نامیده. «مفتن» یعنی گمراه کننده.

32. تحف العقول: مردی بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد. حضرت فرمود: «این مرد از کدام دسته است؟»عرض کرد: «از دوستان و وابستگان شما.» حضرت فرمود: «خدا بنده ای را دوست ندارد، مگر اینکه به او بپیوندد، و بدو نپیوندد مگر اینکه بهشت را بر او واجب سازد.» سپس به او فرمود: «تو از کدام دوستان مایی؟» مرد سکوت کرد. در اینجا «سدیر» به آن حضرت عرض کرد: «مگر دوستان شما چند دسته اند؟» فرمود: «سه دسته: یک دسته ما را آشکارا دوست می دارند و در باطن نه؛ دسته دوّم ما را در باطن دوست می دارند و آشکارا نه؛ و دسته سوم هم آشکارا و هم در باطن ما را دوست می دارند و اینها بالاترین طبقاتند در دوستی ما، از چشمه گوارا نوشیده و تأویل قرآن، فصل الخطاب و سبب الاسباب را دانسته اند. پس آنان بالاترین طبقاتند. فقر و تنگدستی و اقسام گرفتاری ها برای آنها شتابان تر باشد از دویدن اسب ها، سختی و تنگی بدانها رسیده و به لرزه و فتنه افتادند، برخی زخم خورده و برخی سر بریده، آواره شهرهای دورند. خداوند بیمار را

1- . مجمع البیان 3 : 74

به برکت آنها شفا بخشد و فقیر را ثروت دهد. به برکت آنها یاری می شوید، باران بر شما فرو می ریزد و به شما روزی می دهند. آنان به تعداد اندک و در مقام و موقعیت نزد خدا عظیمند. و آنها که ما را آشکارا دوست می دارند و در باطن نه، پست ترین طبقاتند.آنها روش سلاطین و سیاستمداران را پیش گرفته اند و زبانشان با ما و شمشیرشان بر سر ماست.

و آنها که در باطن ما را دوست می دارند نه آشکار، طبقه وسط هستند و به جان خودم سوگند که اگر تنها در باطن ما را دوست بدارند، همانا آنها روزه داران روز و ایستادگان شب هستند که آثار گوشه گیری در چهره شان نمودار است و اهل تسلیم و انقیادند.»

آن مرد عرض کرد: «من از آنهایم که شما را در نهان و آشکار دوست دارم.» حضرت فرمود: «چنین مردمی نشانه هایی دارند که بدان شناخته شوند.» آن مرد پرسید: «چیست آن نشانه ها؟» فرمود: «آن نشانه ها، صفات برجسته ای است که اوّل آنها این است که یگانگی خدا را چنانچه باید شناختند و دانش توحید او را استوار کردند. پس از آن، ایمان را چنانچه باید، با اوصافش و سپس حدود و حقایق و شرایط و تأویل ایمان را دانسته اند.»

سدیر گفت: «ای پسر پیامبر! تا به حال نشنیده بودم که ایمان را چنین ستوده باشی.» فرمود: «آری ای سدیر! کسی را نشاید که پرسد ایمان چیست تا بداند که ایمان که راشاید.» سدیر گفت: «ای پسر پیامبر! اگر موافق باشید، آنچه را که فرمودید شرح دهید.» حضرت فرمود: «کسی که گمان کند خدا را می شناسد، از راه خیال بافی در دلش مشرک است. کسی که پندارد خدا را به نام و بدون معنی شناخته، به نقص خدا اقرار کرده، زیرا اسم پدیده است (و دوام و بقایی ندارد). هر کس که پندارد نام و معنی را می پرستد، برای خدا شریک قرار داده است. هر کس پندارد که معنا رامی پرستد، به وصفی که آن را درک نمی کند، چیزی را اراده کرده که از ذهن او غایب است. هر کس پندارد که صفت و موصوف را می پرستد، توحید را نابود ساخته، زیرا صفت غیر موصوف است. هر کس که پندارد موصوف را به صفت نسبت

می دهد، بزرگ را کوچک ساخته و چنانچه بایست، اندازه و میزان خدا را رعایت نکرده است.» کسی پرسید: «پس راه توحید چگونه است؟» فرمود: «درِ کاوش باز است و راه گشایش شبهات موجود. همانا شناخت ذات حاضر، پیش از وصف اوست و شناخت وصفِ نادیده، پیش از ذات او.» گفتند: «چگونه می شناسی ذات حاضر را پیش از وصف او؟» فرمود: «او را می شناسی و می دانی و خود را بدو می شناسی، و خویشتن را به خویش و به راهنمایی خود نمی شناسی، و می دانی آنچه را که در اوست، برای او و مخصوص اوست. چنانچه برادران یوسف بدو گفتند: «إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی»، {حتما تو یوسف هستی، گفت من یوسفم و این برادر من است.}(1) یوسف را به خودش شناختند و او را به غیر او نشناختند و از پیش خود، به خیال دل چیزی نساختند. آیا نبینی که خداوند می فرماید: «ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَه»، {هرگز شما از پیش خود قادر بر رویانیدن آن درختان نیستید.}(2)می فرماید، شما را نرسد که از پیش خود امامی وادارید و آن را به خواهش دل و خواست خود بر حق شمارید.»

سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: «سه نفرند که روز قیامت خدا با آنان سخن نگوید، بدانها ننگرد و پاکشان نسازد و عذابی دردناک دارند (و آنها عبارتند از:) کسی که درختی را بنشاند که خدایش نرویاند، یعنی پیشوایی را وادارد که خدا برنیانگیخته است؛ کسی که برانگیخته خدا را انکار کند؛ و کسی که پندارد این دو نفر بهره ای از مسلمانی دارند. و خداوند می فرماید: « وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ»، {و خدای تو هر چه خواهد بیافریند و (هر کس را صلاح داند) برگزیند و دیگران را (در نظم عالم) هیچ اختیاری نیست.}(3)

معنای ایمان:

1- . یوسف / 90
2- . نمل / 60
3- . قصص / 69

فرمود: «معنی ایمان، اقرار و گردن نهادن به فرمان خداست برای آن اقرار، و تقرّب به خدا بدان و انجام هر آنچه را که واجب دانسته باشد، از کوچک و بزرگ، از مرز یکتاپرستی و پایین تر تا آخرین باب اطاعت یکی بعد از دیگری. و تمام باب های اطاعت خدا همراه یکدیگر و به هم پیوسته اند. پس هنگامی که بنده خدا واجباتی را که به او رسیده را به شرحی که گفتیم انجام دهد، مؤمن و سزاوار عنوان ایمان و شایسته پاداش است. و این بدان جهت است که معنی ایمان، اجمالا اقرار است و معنی اقرار،باور داشتن به وسیله اطاعت است. بدین جهت معلوم شد که فرمان های خدا کوچک و بزرگش مقارن یکدیگرند. پس مؤمن از ایمان بیرون نرود، مگر آنچه را که سزاوار ایمان است رها کند، و آنگاه شایسته ایمان است که واجبات بزرگ را پیوسته به یکدیگر انجام دهد و از گناهان بزرگ دوری کند. و اگر واجبات کوچک را ترک کند و گناهان صغیره را نیز انجام دهد، از ایمان بیرون نیست، و در شما تارک ایمان نباشد مادامی که واجب بزرگی را ترک نکرده یا گناه بزرگی را انجام نداده، چون قرآن می فرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً»، {چنانچه از گناهان بزرگی که شما را از آن نهی کرده اند دوری گزینید، ما از گناهان دیگر شما درگذریم و شما را به مقامی نیکو و بلند برسانیم.} (1)یعنی آمرزش خدا مربوط به غیر گناهان کبیره است و اگر کسی گناه کبیره ای مرتکب شود، همه گناهان کوچک و بزرگ او کیفر دارد.

این بود وصف ایمان و وصف مؤمنی که شایسته پاداش است.

معنای اسلام:

و امّا معنی اسلام، اقرار همه احکام دین و انجام آنهاست در ظاهر. پس اگر کسی ظاهرا همه احکام را اقرار کند و دلش پای بند نباشد، سزاوار نام و معنای اسلام است و ظاهرا وابسته به اسلام است، گواهی اش پذیرفته و از قانون ارث

1- . نساء / 31

بهره منداست، و سود او سود مسلمین و زیان او زیان مسلمانان است.این بود وصف اسلام.

و فرق بین مسلمان و مؤمن آن است که مسلم گاهی که در باطن نیز اطاعت کند، با حفظ ظاهر مؤمن است و اگر تنها ظاهر را حفظ کند، مسلمان است و اگر در درون خاضع باشد و تقرب جوید نیز مؤمن است. پس بنده خدا گاهی مسلمان است و مؤمن نیست، ولی نمی شود که مؤمن باشد و مسلمان نباشد.

بیرون شدن از ایمان

موجبات بیرون شدن از ایمان پنج چیز است که شبیه یکدیگر و معروفند و عبارتند از: کفر، شرک، ضلالت، فسق و ارتکاب گناهان کبیره.

کفر: نافرمانی خداست که منشأ آن انکار، سبک شمردن یا سهل انگاری در یکی از مقدسات دینی باشد و کسی که چنین نافرمانی از او سرزند، کافر است، از هر ملّت و جمعیّتی که باشد، و معنای کفر همین است.

شرک: هر گونه معصیتی را گویند که آن را جزو دین و به حساب دیانت گذارد. چنین کسی مشرک است، چه این معصیت کوچک باشد و چه بزرگ.

ضلالت و گمراهی: ندانستن وظیفه است، و بدین جهت گاهی وظیفه بزرگی را که ایمان بستگی به آن دارد، بعد از ابلاغ پیامبر و روشن بودن راه، ترک می کند. البتّه این ترک وظیفه، همچون کافر از روی انکار و استخفاف و همچون مشرک به حساب دین و دیانت نبوده، بلکه صرفا به خاطر سستی و بی توجهی و اشتغال به کارهای دیگر است. چنین کسی گمراه است و مادامی که در این حال باشد، سزاوار نام و معنای گمراهی است و اگر بعد از گمراهی و ماندن در نادانی، دلداده مسیر گناهی شود، به خاطر انکار و استخفاف و سهل انگاری، کافر است و اگر به آن گناه به عنوان دین پای بند شود، مثل اینکه آیات خدا را از پیش خود تأویل کند یا از پدرانو نیاکانش تقلید کند و تسلیم آنها و خشنود از برنامه آنها شود، مشرک است. چون کم هستند افرادی که در گمراهی بمانند و اکثر آنها به یکی از این مسیرها می روند.

فسق: هر گناه بزرگی است که انسان به خاطر لذّت و شهوترانی و خواسته نفسش انجام دهد. چنین کسی فاسق و از ایمان بیرون است و اگر آنقدر در فسق بماند که به مرز سهل انگاری و سبک شمردن مقدمات برسد، کافر است.

امّا ارتکاب گناهان کبیره که مایه فساد ایمان است، معنایش این است که انسانی غرق در گناهان کبیره شود، نه به خاطر انکار یا به حساب دین یا به جهت شهوترانی، بلکه مثلا به خاطر تعصّب و عصبانیّت زیاد گناه کند، فحش دهد، دیگری را بکشد، اموال مردم را بگیرد، حقوق آنها را حبس کند و سایر گناهان کبیره ای را مرتکب شود که برای منظوری غیر از لذّت انجام می دهند، از قبیل سوگندهای دروغ و ربا خواری. همچنین است گناهانی که (معمولا برای لذت بردن انجام می دهند ولی این) قصد کامجویی ندارد، مثل شرابخواری و زنا و بازی های نامشروع. در هر حال کسی که چنین کارهایی را انجام می دهد ، ایمانش فاسد است، ولی کافر یا مشرک یا گمراه نیست، ولی اگر در مراحل بعدی به یکی از آن جهات متمایل شود، آن صفت را نیز به خود می گیرد.(1)

توضیح: «حتی یتولّاه»یعنی دوست و مطیع خدا باشد، یا خدا او را دوست بدارد. در قاموس گوید «نمط» به حرکت میم، نوعی فرش و نیز مرام، و نوعی از هر چیز، و همچنین به جمعیتی که مرام واحد دارند، گویند. «من العذب الفرات» یعنی از دانش بی شک و ریب و مقصود از «عدیم»، نادار یعنی فقیر است. «بما هو و ما صفته» یعنی توحید.

«یتوهم القلوب»: یعنی تنها با خردش، بدون اینکه از معلّمی که علمش از طریق وحی و الهام است گرفته باشد، یا آنچنان که نیروی واهمه می بافد، از جسم و شکل و مکان و غیره.

«فقد اقرّ بالطّعن»: یعنی در خدا و خدایی، زیرا آن را حادث فرض کرده است.

1- . تحف العقول چاپ اسلامیه: 340 - 345

«بالصّفه لا بالادراک»: گویا اشاره است به نفی آنچه که قائلین به اشتراک لفظی می گویند، یعنی او را به گونه ای ستاید که معنایش را نمی فهمد. «فقد احال علی غائب» یعنی بر چیزی که از ذهنش غایب است و به هیچ وجه درکش نمی کند.

«انّه یعبد الصّفه و الموصوف»: یعنی ذاتی را که موصوف است به صفات زائده موجوده به اینکه هر دو را با هم می پرستد.

«و من زعم انّه یضیف الموصوف»: یعنی صفات را زائده داند ولی صفات را به همراه ذات نپرستد، بلکه تنها ذات را پرستد. چنین کسی گرچه در عبادت شرک نورزیده، لیکن «صغّر الکبیرم، چون ذات سبحان را در کمال نیازمند غیر، یعنی صفات دانسته و هر نیازمندی ممکن است.

«باب البحث ممکن»: یعنی راه کاوش از توحید ممکن است و چاره جویی از شبهات هست. نتیجه اینکه خداوند حجتی را بر شما گمارده که می توانید او را بشناسید و یگانگی خدا را از او یاد گیرید. سپس فرمود: شناخت ذات حاضر، پیش از شناخت صفات اوست، همچنان که مثلا اوّل زید را می بینی بعد می فهمی که عالم است یا نادان، و همچنین نژاد و سایر حالاتش را بعد از دیدن خود او می شناسی، «و معرفه صفه الغائب قبل عینه»، زیرا شخص غایب، با صفاتش شناخته می شود.و احتمال دارد که منظور، امامی باشد که از او توحید را می گیرند. اگر حاضر باشد، اوّل خود او شناخته می شود، سپس شایستگی او برای امامت از روی نشانه ها و معجزات، ولی اگر آن امام غایب باشد، به عکس است. و احتمال دارد که منظور از حاضر، ممکنات و مخلوقات باشد و مقصود از غایب، خالق.

سپس از حضرت پرسیدند: «کیف تعرف عین الشاهد قبل صفته»، یعنی چگونه خود او و صفاتش شناخته می شود؟ فرمود: «تعرفه» به صفاتی که در امام است، «و تعلم علمه» یعنی از او دانش می گیری تا اینکه تو«تعرف نفسک» و صفاتش رابه آن (و) در حالی که تو«لا تعرف نفسک» که نزدیک ترین چیزهاست به تو، «بنفسک من» جانب «نفسک» و اوست که نفس تو را به تو معرفی می کند، یا معنایش این است که عالم بودن او را به وسیله پرسیدن مشکلات علوم می دانی و

آنچه از صفات و روحیات تو که در ضمیر توست و از آنها غافلی،تو را با خبر می سازد. بنا بر توجیه اوّل، این جمله اشاره است به اینکه وقتی تو خودت را با اینکه نزدیک ترین اشیا به تو است بدون معرّفی امام نمی شناسی، توقع داری خدایت را با خردت بشناسی؟«و تعلم انّ ما فیه»یعنی آنچه را از امامت و پیشوایی ادعا می کند، «له و به» یعنی برایش حاصل و ویژه اوست.

سپس امام علیه السلام برای بیان اینکه شناخت ذات حاضر پیش از وصف اوست، به داستان یوسف و برادرانش استشهاد می فرماید. چون برادران ابتدا با دیدن یوسف، او را شناختند، سپس برادری او را با دیدن زیادتر و شنیدن سخنان او دانستند.بنابراین صفت او را به ذاتش شناختند. همچنین است امام که صفات او به ذاتش و آنچه که از او شنیده و دیده می شود، از علوم و معجزات او شناخته می شود.«و لا اثبتوه من انفسهم بتوهّم القلوب» یعنی همچنان که امور پنهانی را با نشانه های عقلی و نقلی می شناسند.

سپس بر مطلبی که قبلا فرموده که امام باید به اوصاف ویژه خود که دیگران ندارند معروف باشد و امامت به اختیار امّت نیست، تأکید می فرماید، با تأویل در این آیه قرآن«ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها» به اینکه مراد از درخت، امام است. همچنان که در قرآن نیز آمده {و مثل شجره طیّبه. همچون درخت زیبا}(1) که مقصود«أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ»از این درخت، درخت پیامبری و امامت است و مقصود از رویاندن درخت، گماردن امام است به خواست خودشان. گویا این آیه اشاره است به اینکه وقتی آنها قدرت ندارند درختی را که خدا برای مصلحت دنیای مردم آفریده برویانند و چنین کاری در اختیار آنها نیست، چگونه گماردن امام که مدار نظم جهان است و علت آفرینش و بقای عالم و مناط مصلحت دین و دنیاست، در اختیار مردم و مقدور آنان است؟«و من زعم»دلیل بر این است که کافر ندانستن مخالفین، یا کفر است، یا نزدیک به آن.

1- . ابراهیم / 24

این روایت، بهره های مهمّی دارد که در شرح اخبار آیندهبه آنها می رسید و بهره مند می شوید.

33. محاسن برقی: زراره از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که: «اگر بندگان خدا حق را بستایند و بدان عمل کنند، ولی در دل به حقانیت او معتقد نگردند، بهره نمی برند.»(1)

34. محاسن برقی: ابو خدیجه گزارش کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مردی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «من آمدم با شما بر اسلام بیعت کنم.» حضرت فرمود: «با تو بیعت می کنم بر اینکه پدرت را بکشی.» آن مرد پذیرفت. حضرت فرمود: «به خدا ما به کشتن پدران فرمان ندهیم، لیکن (با این آزمایش) حقیقت ایمان تو را دانستم و تو هرگز نباید غیر خدا را در دل راه دهی. پدرانتان را در آنچه فرمان دهند اطاعت کنید، ولی در نافرمانی خدا، از آنان اطاعت مکنید.»(2)

توضیح: در نهایه گوید «ولیجه الرّجل»، خانواده، همراهان و نزدیکان او.

35. محاسن برقی: مدرک بن عبدالرّحمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اسلام عریان است و پوشش او حیا است، و زیورش وفا ومروّت و مردانگی اش عمل صالح و ستونش ورع است. و هر چیزی را بنیادی است و بنیاد اسلام، دوستی ما خانواده است.»(3)

36. محاسن برقی: عبید بن زراره از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مردم! من مأمورم با شما بجنگم تا گواهی دهید به یگانگی خدا و اینکه من فرستاده اویم. وقتی چنین گواهی دادید، مال و جانتان محفوظ است، مگر به حق آن (یعنی در مواردی که باید به دستور اسلام در

1- . محاسن برقی: 249
2- . محاسن برقی: 248
3- . محاسن برقی: 286

جنگ شرکت کنید یا از مالتان به عنوان حقوق واجبه بپردازید) و حساب شما با خداست.»(1)

37. محاسن برقی: ابو بصیر گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام بودم.«سلام» به آن حضرت عرض کرد که خیثمه برای ما نقل کرده که از شما درباره اسلام سؤال کرده و شما فرموده اید که اسلام یعنی هر کس به قبله ما رو کند، شهادت ما را گواهی دهد، عبادت ما را انجام دهد، دوست ما را دوست بدارد و با دشمن ما دشمن باشد، او مسلمان است. حضرت فرمود: «راست گفته است.» دوباره عرض کرد که او از شما درباره ایمان سؤال کرده و شما فرموده اید که ایمان به خدا و باور داشتن کتاب او، و اینکه در راه خدا دوستی کند و در راه او دشمنی ورزد. فرمود: «خیثمه راست گفته است.»(2)

38. محاسن برقی: محمد گوید: از حضرت باقر علیه السلام معنای ایمان را پرسیدم، فرمود: «ایمان مطلبی است که در دل است، ولی اسلام همان است که ازدواج وارث به آناست و خون ها به وسیله آن محفوظ است. ایمان شریک اسلام است، ولی اسلام شریک ایمان نیست.»(3)

39. الخرائج و الجرائح: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در اثنای راه به یکی از یارانش فرمود: «از این شکاف شخصی بیرون می آید که سه روز است ابلیس را با او کاری نبوده.» چیزی نگذشت که عربی از آنجا نمایان شد، در حالی که پوستش بر استخوانش خشکیده، دیدگانش در سرش فرو رفته و لب هایش از خوردن گیاه سبز شده بود.به اولین نفری که برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله را از او جویا شد. تا حضرت را دید، جلو رفت وعرض کرد: «اسلام را بر من عرضه کن.» فرمود: «بگو «اشهد ان لا اله الّا اللّه» و اینکه من، محمد و فرستاده خدایم.» گفت گفتم. فرمود: «پنج نماز می گزاری و ماه

1- . محاسن برقی: 284
2- . محاسن برقی: 285
3- . همان

رمضان روزه می داری.» گفت اعتراف کردم. فرمود: «به حج خانه خدا می روی، زکات می پردازی و از جنابت شستشو می کنی.»مرد عرب عرض کرد اعتراف کردم. آنگاه با شترش پشت کرد و رفت. پیامبر چند لحظه ای توقف کرد، سپس از او سؤال فرمود. مردم به جستجوی او رفتند و در آخر لشکر او را یافتند، در حالی که پای شترش به سوراخ موشی فرو رفته بود و شتر با صاحبش به زمین افتاده و گردن شتر و گردن صاحبش هر دو شکسته و هر دو مرده بودند. پیامبر دستور فرمود تا خیمه ای زدند و عرب را در آن خیمه غسل دادند. سپس خود حضرت درون خیمه رفت و او را کفن فرمود. مردم بیرون خیمه، از پیغمبر صدای جنبشی شنیدند. بعد از پایان کار، حضرت بیرون آمد، در حالی که عرق از پیشانی اش می ریخت. فرمود: «این عرب در حال گرسنگی مرد. او از کسانی است که ایمانش را با ستم نیالود. حوریه ها با میوه های بهشتی او را استقبال کردند و از آن میوه ها به دهانش می گذاشتند. این می گفت یا رسول اللّه! مرا از زمره همسران این مرد قرار ده و آن نیز می گفت یا رسول اللّه! مرا از همسرانش قرار ده.»(1)

40. تفسیر عیّاشی: حمران گوید: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: «آیا به نظر شما مؤمن در چیزی از ارث، قضاوت و احکام، بر مسلمان برتری دارد تا اینکه مثلا بیش از مسلمان ارث ببرد یا نه؟» فرمود: «نه، در این مسائل وقتی امام فرمانی دهد، هر دو یکسانند، ولی مؤمن را در اعمال و آنچه مایه تقرب به خداست، بر مسلم برتری است.»عرض کردم: «مگر خدا نمی فرماید {هر کس کار خیری کند ده برابر دارد}؟ و چنانچه فرمودید، درنماز و زکات و روزه و حج برابرند.» فرمود: «مگر خدا نمی فرماید {و خدا از این مقدار بر هر که خواهد بیفزاید}، {به چندین برابر}؟ پس مؤمنین آنهایند که خدا کار خیر آنها را هفتاد برابر می کند. این فضیلت آنهاست و خداوند حسنات مؤمن را به میزان درستی ایمانش، به چندین برابر می افزاید، و با مؤمنین هر چه خواهد می کند.»(2)

1- . خرائج و جرائح: 184
2- . عیاشی 1 : 146

توضیح: «وَ اللَّهُ یُضاعِفُ» این جمله در سوره بقره در دو جا ذکر شده، اوّل در این آیه: «مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَه»، {کیست خدا را وام دهد تا خدا به چندین برابر بیفزاید}(1) و دوّم در این آیه: «مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیم»، {مثل آنان که مالشان را در راه خدا انفاق کنند، به مانند دانه ای است که از یک دانه هفت خوشه بروید و در هر خوشه ای صد دانه باشد (یک دانه هفتصد بشود) و خدا از این مقدار بر هر که خواهد بیفزاید، چه خدا را رحمت بی منتهاست، و به همه چیز، خدا احاطه کامل دارد. }(2)گویا حضرت هر دو آیه را با این عبارت جمع فرموده، اگر از راویان حدیث تحریفی نشده باشد، چنانچه قبلا در روایت کافی نیز گذشت.(3)

41. تفسیر عیّاشی: محمد بن مسلم گوید: از حضرت باقر علیه السلام درباره این آیه: إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلام»، {همانا دین، نزد خدا اسلام است }(4) پرسیدم. فرمود: «یعنی دینی که در آن ایمان است.»(5)

42. تفسیر عیاشی: ابو عمرو زبیری از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که در تفسیر این آیه شریفه «وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّهٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَر»، {و باید از شما مسلمانان برخی خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری امر و از بدکاری نهی کنند }(6)فرمود: «در این آیه اهل قبله را به وسیله گناهان تکفیر کرده، زیرا هر مسلمانی که مردم را به خیر و صلاح دعوت نکند و به نیکوکاری امر و از بدکاری نهی نکند، از امّتی که خداوند ستوده نیست، زیرا شما می پندارید که همه مسلمانان از امّت محمّد صلی الله علیه و

1- . بقره / 245
2- . بقره / 261
3- . روایت 12 همین باب
4- . آل عمران / 19
5- . تفسیر عیاشی 1 : 166
6- . آل عمران / 104

آله هستند، ولی آنطور که در این آیه نمودار شده،می فرماید که امّت محمّد، دعوت به خیر و امر به نیکوکاری و نهی از بدکاری دارند و هر کس که این صفت امّت را نداشته باشد، چگونه از امّت می شود، در صورتی که بر خلاف قانون امّت رفتار می کند.»(1)

توضیح: گویا مقصود این است که دو امّت است: امّت خواندن و امّت پذیرا شدن، امّت خواندن شامل کفّار هم می شود، ولی امّت پذیرا شدن، افرادی هستند که دعوت پیامبر را در آنچه فرموده پذیرفته اند. امّتی که در آیه یاد شده، همین است که این خصوصیات را دارد و هر کس آن صفات را نداشته باشد، از آن نیست. ولی در کافی «کتاب جهاد»، از همین راوی روایتی مثل این روایت (2) هست، اما در آن روایت، مقصود از امّت، ائمه علیهم السلام هستند.بنابراین ممکن است که امّت پذیرا شدن نیز مراتب و مراحلی داشته باشد، همچنان که ایمان منازلی دارد.

43. تفسیر امام حسن عسکری: در تفسیر آیه: «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْب»، {آن کسانی که به جهان غیب ایمان آرند}(3) امام علیه السلام فرمود: «سپس متقین را که قرآن کتاب هدایت آنهاست، ستوده و فرموده {آن کسانی که به جهان غیب ایمان آرند} یعنی اموری را که باید باور داشته باشند و از حواس آنها نهان است، از قبیل زنده شدن در رستاخیز و حساب، بهشت و دوزخ، یگانگی خدا و سایر چیزهایی که دیده نمی شود، ولی به نشانه هایی که خدا واداشته شناخته می گردد، مثل آدم و حوا، ادریس، نوح، ابراهیم و پیامبرانی را که باید بدانها ایمان داشته باشد، و حجّت های خدا، گرچه آنها راندیده باشد، به دنیای نهان ایمان آرند و از هنگامه قیامت نگرانند.»(4)

1- . تفسیر عیاشی 1 : 195
2- . کافی 5 : 13 تا 19
3- .بقره / 3
4- . تفسیر امام حسن عسکری: 24

44. تفسیر امام حسن عسکری: در تفسیر آیه شریفه«وَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُون»، {و آنان که ایمان آرند به آنچه خدای به تو و بر پیغمبران پیش از تو فرستاد و آنها خود به عالم آخرت یقین دارند}(1) آنگاه آنهایی که نماز را بپا می دارند ستوده و می فرماید {و آنان که ایمان آرند به آنچه خدای به تو فرستاده} ای محمّد {و آنچه پیش از تو فرستاد} بر پیامبران گذشته، مثل تورات و انجیل، و زبور و صحف ابراهیم، و کتاب های دیگر آسمانی که بر پیامبران فرستاده، ایمان آرند که این کتاب ها درست است و راست، و از سوی پروردگار، عزیز راستگو، و حکیم (و آنها خود به عالم آخرت یقین دارند) به سرای دیگر بعد از این دنیا، تردیدی ندارند که آنجا سرایی است که کردار نیکو را به برتر از آنچه انجام داده اند پاداش دهند، و کارهای زشت را به میزان انجام، کیفر دهند، امام علیه السلام فرمود: «هر کس برتری و امتیاز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بعد از پیامبر بر همه موجودات ردّ کند، تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و سایر کتاب های آسمانی را تکذیب کرده، زیرا کتابی از آسمان فرود نیامد، مگر اینکه مهمّ ترین مسائل آن بعد از فرمان به یگانگی خداوند متعال و اقرار به پیامبری، اعتراف به وابستگی به پیامبر و اهل بیت پاک او صلی الله علیه و آله بوده است.»

مردی به حضرت زین العابدین علیه السلام عرض کرد: «چه می فرمایید درباره مردیکه به آنچه بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل شده و آنچه پیش از او فرود آمده، ایمان دارد و نیز به سرای دیگر مؤمن است، نماز می خواند و زکات می پردازد، صله رحم دارد و کارهای نیکو انجام می دهد، ولی در عین حال می گوید نمی دانم حق با علی علیه السلام است یا با فلانی؟» حضرت فرمود: «چه می گوییدرباره کسی که همین کارهای خیر را انجام می دهد، ولی با اینوصف می گویدنمی دانم پیامبر بر حق محمّد صلی الله علیه و آله است یا مسیلمه کذّاب؟ آیا

1- . بقره / 4

با این تردید از آن اعمال سودی می برد؟» آن مرد عرض کرد نه. فرمود: «پس این رفیق تو هم چنین است. چگونه به این کتاب های آسمانی ایمان دارد کسی که نمی داند محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر است یا مسیلمه؟ و نیز چگونه به این کتاب ها و سرای دیگر ایمان دارد یا از آن کارها که گفتی سود می برد کسی که نمی داند علی علیه السلام بر حق است یا فلانی؟»

و در تفسیر «أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُون»، {آنان از لطف پروردگار خویش به راه راستند و آنها رستگارانند }(1)امام

علیه السلام فرمود: «آنگاه خداوند از افرادی که دارای این صفات هستند خبر می دهد و می فرماید: {(آنان) دارندگان این صفات (به راه هدایت) روشن و درست اند (از سوی پروردگارشان) و دانایی به آنچه فرمانشان داده (و آنها رستگارانند) از آنچه دیگران می ترسند نجات دارند و پیروزندبدانچه ایمان دارند.

و در تفسیر «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُون»، {کافران را یکسان است بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد }(2)امام علیه السلام فرمود: «چون مؤمنین را یاد کرد و مدح کرد، از کفاری که به کفر خویش با آنها مخالفند یاد می کند و می فرماید {آنها که کافر شدند }به خدا و آنچه که این مؤمنین باور دارند، یگانگی خدا و پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده خدا، و وصایت علی علیه السلام ولیّ خدا و وصیّ پیامبر خدا و امامان پاک، پاکیزه بهترین بندگان خدا، مبارک و برپا دارنده مصالح خلق خدا (بر آنها یکسان است، انذار کنی) آنها را بترسانی (یا انذار نکنی) نترسانی (ایمان نیاورند) از علم خویش نسبت به وضع آنان خبر داده، و آنها کسانی هستند که خداوند عزوجل می داند ایمان نمی آورند.»(3)

1- . بقره / 5
2- . بقره / 6
3- . تفسیر امام حسن عسکری: 32

45. تفسیر امام حسن عسکری: در تفسیر «یا أَیُّهَا النَّاس»، {ای مردمان} (1) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید: «مقصود از این خطاب، تمام انسان های مکلّف اند، {پروردگارتان را بپرستید} بپذیرید از خدای خود، وقتی به شما فرمان می دهد؛معتقد شوید که خدایی نیست جز خدای یگانه و وی را شریکی و شبیه و مثلی نیست؛ دادگری است که ستم روا نمی دارد؛ سخاوتمندی است که بخل نورزد؛ بردباری است که شتاب نکند؛ حکیمی است که خطا نکند. و اینکه محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، درود خدا بر او و خاندان پاکش باد. و اینکه خاندان محمّد، بهترین خاندان پیامبرانند. و اینکه علی علیه السلام برترین فرد خاندان محمّد صلی الله علیه و آله است. و اینکه مؤمنین از یاران محمّد صلی الله علیه و آله برترین یاران پیامبرانند. و اینکه امّت محمّد، برترین امّت پیامبرانند. {آن کس که شما را آفرید} به صورت آدمی و بعد از آن راست قرار داد، و نیکو نگارید شما را {و پیشینیان شما را} و آفرید، طبقات دیگر مردم را که پیش از شما بودند {باشد که پارسا و منزّه شوید.} فرمود این جمله دو معنی دارد:

یکی اینکه شما و پیشینیان شما را آفرید تا پرهیزگار شوید، چنانچه می فرماید: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُون»، {و ما خلق جنّ و انس را نیافریدیم مگر برای اینکه مرا (به یکتایی) پرستش کنند.} (2)

معنای دوّم اینکه پروردگارتان را که شما و پیشینیان را آفرید بپرستید تا از دوزخ برکنار شوید. و کلمه «لعلّ»(شاید) از خداوند واجب و به معنی باید است، زیرا خداوند کریم تر از آن است که بنده اش را بی جهت خسته کند، او را به فضل خود امیدوار سازد و سپس محرومش گرداند. آیا نمی بینی چقدر زشت است که بنده ای از بندگان خدا به کسی بگوید مرا خدمت کن، شاید تو را از من بهره ای رسد، یا اینکه بگوید مرا خدمت کن، شاید وجود من برایت نافع باشد و او هم خدمت کند، آنگاه

1- . بقره / 21
2- . ذاریات / 56

محرومش کند و نفعی به او نرساند. خداوند عزوجل کریم تر است و کار زشت از او قبیح تر است تا از بندگانش.»(1)

توضیح: در قاموس گوید «خطل» به حرکت طاء، سبکی و سرعت است. گفتار زیاد فاسد را نیز خطل گویند. همچنین اضطراب و تغییر حالت انسان را خطل می گویند .

«لها وجهان» به نظر ما فرق بین دو معنی این است که جمله«لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ» بنا بر معنی اوّل، علّت آفرینش است و بنا بر معنی دوّم، علّت عبادت است. و «قاضی» معنای اوّل را ذکر کرده و دوّمی را ضعیف دانسته، چون در لغت وارد نشده و به نظر او این جمله حال است از ضمیر در«اعْبُدُوا» یا از مفعول«خَلَقَکُمْ.»«من ان یعنی» از باب تفعیل یا افعال، یعنی از اینکه او را در زحمت و مشقت بیفکند. در پاره ای از نسخه ها به جای «یعنی»،«یعیی» با یاء است و در معنا به هم نزدیکند، ولی اوّلی روشن تر است.

46. تفسیر عیّاشی: ابو العباس از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه «سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنا قَبْلَکَ مِنْ رُسُلِنا»، {ما آیین همه پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم نیز همین (توحید و خداپرستی و هلاکت کافران و نجات اهل ایمان) قرار دادیم }(2) فرمود: «آن روش و آیین محمّد صلی الله علیه و آله و پیامبران پیش از او و همان اسلام است.»(3)

47. کتاب سلیم بن قیس هلالی: سلیم بن قیس هلالی گوید:از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم: «ایمان چیست و اسلام چیست؟» فرمود: «اما ایمان، پس اقرار بعد از شناسایی است و اسلام، همان است که اعتراف کردی، و تسلیم اوصیا بودن و فرمانبری از آنها.» و در روایت دیگری است که: «اسلام وقتی است که اعتراف کردی به آن.» عرض کردم: «ایمان، اقرار بعد از شناخت است؟»

1- . تفسیر امام حسن عسکری: 52
2- . اسراء / 77
3- . تفسیر عیاشی 2 : 308

فرمود: «هر کس خداوند خودش را و پیامبرش و امامش را به او بشناساند و سپس به اطاعت خدا اقرار کند، مؤمن است.»

و «ابان» از سلیم بن قیس روایت کند که مردی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ایمان سؤال کرد و گفت: «ای امیرالمؤمنین!مرا از ایمان با خبر ساز که بعد از تو ازدیگری نپرسم.» فرمود: «مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و همین پرسش را کرد.حضرت مشغول گفتار شد، آنگاه فرمود: «انجام ده (کارهایی را که گفتم) تا مؤمن باشی.» سپس علی علیه السلام رو به آن مرد کرد و فرمود: «نمی دانی جبرئیل به صورت انسان خدمت پیامبر آمده و پرسیده اسلام چیست؟ حضرت فرمود: «گواهی به یگانگی خدا و پیامبری محمد فرستاده او،

بپاداشتن نماز، پرداخت زکات، حج خانه خدا، روزه ماه رمضان و غسل جنابت.»عرض کرد: «پس ایمان چیست؟» فرمود: «باور کردن خدا، فرشتگان، کتاب های آسمانی و پیامبران او و زندگی بعد از مرگ، و باور کردن تقدیر خوب و بدش و شیرین و تلخش.« وقتی برخاست پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم فرمود: «این جبرئیل بود. آمد تا دین را به شما تعلیم دهد.» وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله با او سخن می گفت، هر چه می فرمود جبرئیل در جواب می گفت راست گفتی. و پرسید: «پس ساعت (انقراض دنیا، و شروع رستاخیز) چه وقت است؟» فرمود: «در این پرسش، آنکه از او می پرسی، از پرسنده داناتر نیست.» گفت: «راست گفتی.» پس از بیان این روایت، حضرت علی علیه السلام فرمود: «ایمان بر چهار ستون بنیاد شده: یقین، صبر، عدل و جهاد.»(1)

این روایت دنباله دارد و در باب «دعائم الاسلام» خواهد آمد.

48. نوادر راوندی: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت می فرماید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا خداوند متعال، اسلام را دین خود، و کلمه الاخلاص (یعنی لا اله الاّ اللّه) را زیبایی

1- . کتاب سلیم بن قیس: 87 - 88

دین قرار داده است. پس هر که به قبله ما رو کند، شهادت ما را گواهی کند و گوشت ذبح شده ما را حلال داند، مسلمان است، سود او سود ما و زیان او زیان ماست.»(1)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: چهار نفرند (که گناهی ندارند و) کار خود راتازه شروع می کنند: بیمار، وقتی بهبودی یابد؛ مشرک، وقتی اسلام پذیرد؛ حاجی، وقتی از کار حج فراغت یابد؛ و کسی که از نماز جمعه بازمی گردد، در حالی که خواستار پسند خدا و پاداش اوست.»(2)

49. نهج البلاغه: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن استدلال برای کج روی خوارج می فرماید: «شما می دانید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زناکار را سنگسار کرد و آنگاه بر جنازه اش نماز گزارد و میراثش را به خانواده اش داد، قاتل را کشت و ارثش را به خانواده اش پرداخت، دست دزد را برید، زناکار غیر محصن (مرد مجرّد) را تازیانه زد و آنگاه سهم غنیمت آنها را پرداخت، و اجازه داد با زن مسلمان ازدواج کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به گناهشان مؤاخذه فرمود و قانون خدا را در باره شان اجرا کرد،ولی آنان را از سهمشان ممنوع نفرمود و نامشان را از خانواده شان بیرون نکرد.» حضرت به فرمایش های خویش ادامه داد تا آنجا که می فرماید: «همراه جمعیت های بزرگ باشید، زیرا دست خدا با اجتماع است. و از تفرقه بترسید، زیرا انسان تک رو، نصیب شیطان است، همچنان که گوسفند تک رو نصیب گرگ است.بهوش باشید! هر کس مردم را به این شعار (تفرقه) دعوت کرد، او را بکشید، اگرچه آن کس زیر این عمامه من باشد.»(3)

توضیح: منظور حضرت رفع شبهه خوارج ملعون است که از نظر آنها هر کس گناه کبیره ای را مرتکب می شد، کافر می دانستند و به همین جهت آن حضرت را تکفیر کردند.چون می گفتند در جنگ صفین به حکمیّت راضی شده است. در این فرمایش ها حضرت در ردّ این نظریه آنها استدلال می فرماید که پیامبر خدا صلی الله

1- . نوادر راوندی: 21
2- . نوادر راوندی: 24
3- . نهج البلاغه عبده 1 : 260 خطبه 125

علیه و آله مسلمانانی را که مرتکب گناه کبیره شدند، از اسلام خارج نساخت و احکام مسلمین را بر آنها جاری فرمود و بدین وسیله پندار غلط آنها را که فکر می کردند اکنون که به نظر آنان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام کافرند، پس شهر آنها دیار کفر است و نباید به هیچ کس رحم کرد، به همین جهت مردم حتی بچه ها و نیز حیوانات را کشتند، باطل کرد و خلاف آن را بر اساس برنامه پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت فرمود.

«السّواد» عدد زیاد و اجتماع مردم است. و «ید اللَّه» کنایه از حفظ و دفاع است، یعنی جمعیتی که دور پیشوای راستین گرد آیند، در پناه و حفظ خدایند.و آنچه را که در فقه بعضی استدلال می کنند به فتوای مشهور یا اجماعی که معلوم نیست معصوم علیه السلام هم در بین آنان باشد، سست و بی پایه است، زیرا اخبار بسیار و نیز آیاتی از قرآن دلالت دارد بر اینکه بیشتر مردم در گمراهی اند و معمولا حق با جمعیّت اندک است.

و گویا مقصود از «هذا الشّعار» همان شعار خوارج است که می گفتند «لا حکم الّا للّه»(حکمی نیست مگر برای خدا) و «لا حکم الّا اللّه»(فرماندهی نیست جز خدا) و به قولی شعار خوارج این بود که وسط سرشان را می تراشیدند و موهای دور آن را به شکل تاج دایره وار می کردند، و به قولی مقصود از آن شعار، شعار تفرقه و استبداد رأی است،

«و لو کان تحت عمامتی»یعنی اگر چه به محترم ترین اشیا هم که عمامه من است پناه ببرد. و به قولی کنایه است از نزدیک ترین اشیا به آن حضرت. و به قولی مقصود آن است که اگرچه آن ندای تفرقه و شعار، از من باشد.

مؤلف: تمام سخن به طور مشروح در «کتاب فتن» گذشت.

50. نهج البلاغه: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «همانا خداوند متعال کتابی راهنما را فرستاد که خوب و بد را در آن روشن ساخت. پس راه خوب را در پیش گیرید تا هدایت شوید، و از جانب بد کناره گیرید تا میانه رو باشید. واجبات، واجبات، آنها را به خدا برسانید تا شما را به بهشت رساند. خداوند حرام

فرموده حرامی را که مجهول نیست (یعنی آنچه را که خداوند غدقن کرده، اگر دقت کنید، ناروایی اش کاملا روشن است) و برتری داده احترام مسلمان را بر تمام حرمت ها، و به (ریسمان) اخلاص و توحید، حقوق مسلمین را در جای خود محکم گردانده. پس مسلمان کسی است که مسلمین، از زبان و دست او جز در راه حق سالم مانند، و آزار مسلمان روا نباشد مگر آنجا که (در شرع) واجب است.بشتابید به برنامه همگانی که ویژه شما نیز هست و آن مرگ است.» تا آنجا که می فرماید: «خدا را بترسید در خصوص بندگان و شهرهای او، زیرا شما مسئولید، حتی از قطعات زمین و چهارپایان...»(1)

توضیح: «نهج» به فتح نون، راه روشن است و «صدف عنه» بر وزن منع، یعنی دوری کرد. «السّمت» راه «و القصد» راست بودن راه، و «قصد فلان» بر وزن ضرب، یعنی رشد یافت. «و الفرائض» هر دو کلمه فرائض در عبارت منصوب است بنا بر اغراء (اصطلاحی است در علم نحو). «و الحرم» جمع حرمت است، و حرمت اسم مصدر احترام است، و بستن حقوق را به وسیله اخلاص و توحید.این است که خداوند متعال رعایت حقوق را بر مخلصین و موحدین لازم فرموده و آن را مکمّل اخلاص و توحید قرار داده.«معاقدها» جایگاه های آنها، و «ما یجب» یعنی آنچه که لازم و ثابت باشد و این کلمه چون تأکید است برای «الّا بالحقّ» و مقصود از شتاب به سوی مرگ، راضی بودن به آن و آمادگی برای مرگ و بعد از آن است، و مرگ گرچه قانون عمومی است و برای هر حیوانی هست، ولی برای هر فردی خصوصیتی دارد که درباره دیگران نیست. تقوای درباره بندگان، پیروی فرمان خداست در معاملات و اموری که بین مردم دائر است. تقوای درباره شهرها، قیام کردن به انجام هر چه که حق آن محل است و در هر مکان، عمل به فرمان کردن. مسئولیت درباره قطعات زمین به این است که می پرسند چرا این را خراب کردید و چرا آن را آباد ساختید و چرا در آن، خدا را نپرستیدید. و سؤال درباره حیوانات، به این است که

1- . نهج البلاغه عبده 1 : 334 خطبه 165

می پرسند چرا آنها را آزردید یا گرسنه داشتید، و چرا موقعیت و حق آنها را رعایت نکردید.

51. هدایه: اسلام اقرار به شهادتین است و همان است که در سایه آن خون ها و اموال محفوظ است. هر کس بگوید «لا اله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه»، مال و خونش محفوظ است، مگر در مواردی که بذل مال و جان، وظیفه باشد و حساب او با خداست. و ایمان، اقرار به زبان، اعتقاد به دل و عمل به وسیله اعضاء و جوارح است. ایمان با اعمال خوب زیاد می شود و با انجام ندادن آن، کم می شود، و هر مؤمنی مسلمان است، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست.

مثلش، مثل کعبه و مسجدالحرام است، پس هر کس که وارد کعبه شود، درون مسجد هم رفته، ولی چنین نیست که هر کس که درون مسجد رود، داخل کعبه هم شده باشد. خداوند عزوجل، در کتاب خویش اسلام را از ایمان جدا کرده و فرموده: {اعراب گفتند ما ایمان آوردیم به آنها بگو ایمان نیاورده اید و لیکن بگویید ما اسلام آوردیم.} و نیز روشن فرموده که ایمان، گفتار است و کردار، آنجا که می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ أُولئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا»، {مؤمنان آنها هستند که چون ذکری از خدا شود (از عظمت و جلال خدا) دل هاشان ترسان و لرزان شود و چون آیات خدا را بر آنها تلاوت کنند بر مقام ایمانشان بیافزاید و به خدای خود در هر حال توکّل می کنند ، و نماز را با حضور بپا می دارند و از هر چه روزی آنها کردیم، به فقرا انفاق می کنند، آنها به راستی و حقیقت اهل ایمانند.}(1) و امّا این آیه دیگر: «فَأَخْرَجْنا مَنْ كانَ فِيها مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَما وَجَدْنا فِيها غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِين»، {و از اهل ایمان هر که بود از آن دیار خارج کردیم، (لیکن) در همه آن دیار جز یک خانه لوط، مسلم خداپرست نیافتیم}(2) خلاف گفته ما نیست، زیرا مؤمن را مسلمان می نامند، ولی مسلم را مؤمن

1- . انفال / 2 تا 4
2- . ذاریات / 35 - 36

نمی نامند تا وقتی با اقرارش، عمل داشته باشد. و امّا این آیه شریفه: «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِین» {هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند، هرگز از وی پذیرفته نیست، و او در آخرت از زیانکاران است}(1) از حضرت صادق علیه السلام درباره این آیه را پرسیدند. فرمود: «مقصود از اسلام در این آیه، اسلامی است که در او ایمان باشد.»(2)

52. مشکاه الانوار: حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد: «یا رسول اللّه !من آمدم با تو بر اسلام بیعت کنم.» حضرت به او فرمود: «(بیعت می کنم) بر اینکه پدرت را بکشی.» آن مرد دستش را به هم گرفت و رفت. دوباره آمد و باز گفت: «یا رسول اللّه، آمده ام با تو بر اسلام بیعت کنم.»حضرت فرمود: «اینکه پدرت را بکشی.» گفت آری. حضرت بدو فرمود: «راستی مؤمن یقین خویش را در کردارش می بیند و کافر، انکارش را نیز در کردار خود می بیند. سوگند به آن کس که جانم در دست اوست، دین خود را ندانستند.بنابراین انکار کفّار و منافقین را در کارهای زشت آنها بسنجید.»(3)

توضیح: گویا جمله «فو الّذی» فرمایش امام صادق علیه السلام باشد. فاعل «عرفوا مخالفین، هستند و «امرهم» یعنی امر دینشان.

53. مشکاه الانوار: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر کس رو به قبله ما بایستد، گوشت ذبح شده ما را بخورد، به پیامبر ما ایمان آرد و شهادت ما را گواهی دهد، داخل دین ماست و حکم قرآن را بر او جاری سازیم و هم حدود اسلام را.کسی را بر دیگری برتری نیست مگر به تقوا. بدانید که برترین پاداش ها نزد خدا، و بهترین جزا و سرانجام برای متقین است.»(4)

1- . آل عمران / 85
2- . هدایه
3- . مشکاه الانوار: 38
4- .همان

54. کافی: سلّام جعفی روایت کند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم و حضرت فرمود: «ایمان آن است که خدا اطاعت شود و نافرمانی اش صورت نگیرد.»(1)

توضیح: به نظر ما این یکی از معانی ایمان است و علما آن را حمل بر ایمان کامل کردند. بعضی از محققین فرمودند: این روایت، کوتاه سخنی است درباره ایمان، ولی روایات دیگر آن را تفصیل می دهند. ولی قاعده کلّی که شامل تمام حدود و مراحل ایمان شود و چنانچه باید حق شناخت ایمان را ادا کند، این است که ایمان کامل خالص در آخرین مرحله کمال، همان تسلیم خدا بودن و باور کردن تمام آورده های پیامبر صلی الله علیه و آله است به زبان و دل از روی بینایی، به همراه زیر بار رفتن تمام فرمان ها و نواهی چنانچه هست. و این مرحله از ایمان صورت نمی گیرد، مگر بعد از رسیدن دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله در همه امور به شخص، امّا کسی که در تمام امور دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله به او نرسیده یا نشنیده، یا نفهمیده باشد، او گمراه است و مستضعف، نه کافر است و نه مؤمن. عذاب این دسته از همه سبک تر است، بلکه بسیاری از آنها عذاب نمی شوند و این آیه قرآن به همین مطلب اشاره دارد: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلا»، {مگر آن گروه از مردان و زنان و کودکان که به راستی ناتوان بودند، (فقیر یا عاجز یا مریض و غیره بودند) که گریز و چاره ای برایشان میسّر نبود و راهی به نجات خود نمی یافتند.}(2)

و هر که دعوت را دریافته و نپذیرفته و باور نکرده، گرچه پاره ای از آنها رانپذیرفته باشد و نپذیرفتن او به جهت تکبّر یا تقلید از پیشینیان و تعصّب نسبت به آنها یا غیر اینها باشد، به همان مقدار که نپذیرفته، کافر است و باور نکردنش به سبب انکار،موجب کفر است. به همین جهت عذابش عظیم است و این آیه قرآن بدانها اشاره دارد: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ خَتَمَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ وَ عَلى أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ

1- . کافی 2 : 33
2- . نساء / 98

عَظِیم»، {کافران را یکسان است بترسانی یا نترسانی ایمان نخواهند آورد، قهر خدا مهر بر دل ها و پرده بر گوش ها و چشم های ایشان نهاده و ایشان راست عذابی سخت. }(1)

و هر که دعوت را دریافته و آن را به زبان و ظاهر پذیرفته تا مال یا جانش محفوظ باشد یا هدف دیگری داشته و در دل و باطن منکر است، چون عقیده ندارد، او به سبب نفاقکافر است. عذاب او از همه شدیدتر است و به میزان نفاقش برای او عذاب دردناک است و این آیه قرآن نیز به آنها اشاره می فرماید: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنِینَ یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ ما یَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ ما یَشْعُرُونَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ»، {و گروهی از مردم منافق گویند که ما ایمان آورده ایم به خدا و روز قیامت و حال آنکه ایمان نیاورده اند، خواهند تا خدای و اهل ایمان را فریب دهند و حال آنکه فریب ندهند مگر خود را و این را نمی دانند، دل های آنان مریض است پس خدا بر مرض ایشان بیفزاید و آنها راست عذاب دردناک بدین سبب که دروغ می گویند} تا آنجا که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیر»، {که خداوند بر همه چیز قادر است. }(2)

و هرکس که دعوت را دریافته و در دل معتقد شده چون درستی آن برایش روشن شده، ولی به زبانش انکار کند و به خاطر حسد، ستم، سرکشی و اظهار بلندی یا تقلید و تعصّب، و غیر اینها بدان اعتراف نکند، کافر است به کفر یهود منشی. عذاب او نزدیک عذاب منافق است و این آیه شریفه به آن اشاره می فرماید: «الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُون»، {گروهی که ما بر آنها کتاب فرستادیم (یهود و نصارا) محمّد صلی الله علیه و آله و حقانیت او را به خوبی می شناسند بدان گونه که فرزندان خود را، و لیکن گروهی از

1- . بقره / 6 - 7
2- . بقره / 8 - 20

آنان از راه عناد، حق را کتمان می کنند در صورتی که علم به آن دارند} (1) و نیز: «فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی الْکافِرِین»، {آنگاه که آمد و با مشخّصات شناختند که همان پیغمبر موعود است، باز کافر شدند و از نعمت وجود او، ناسپاسی کردند، که خشم خدا بر گروه کافر باد}(2) و نیز: «إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَ الْهُدی مِنْ بَعْدِ ما بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتابِ أُولئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُون»، {آن گروه اهل کتاب که آیات واضحه ای که برای هدایت خلق فرستادیم کتمان کرده و بعد از آنکه برای هدایت مردم در کتاب بیان کردیم پنهان داشتند، آنها را خدا و تمام جنّ و انس و ملک نیز لعن می کنند }(3)و نیز: «وَ یَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَکْفُرُ بِبَعْضٍ وَ یُرِیدُونَ أَنْ یَتَّخِذُوا بَیْنَ ذلِکَ سَبِیلاً أُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ حَقًّا»، {و گویند که ما به برخی از گفتار انبیا ایمان آورده و به پاره ای ایمان نیاوردیم و خواهند که میان کفر و ایمان راهی (از روی هوا و هوس) اختیار کنند، به حقیقت کافر هم اینهایند}(4) و نیز: «أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْکِتابِ وَ تَکْفُرُونَ بِبَعْض»، {چرا به برخی احکام تورات که به نفع شماست ایمان آورده و به بعضی دیگر کافر می شوید} تا آنجا که می فرماید: «أَشَدِّ الْعَذاب»، {سخت ترین عذاب.}(5)

و هر کس که دعوت را دریافته و به زبان و دل پذیرفته، ولی بینایی در دین ندارد یا به خاطر بدفهمی ناشی از استبداد به رأی و پیروی نکردن از امام یا جانشین او که به حق دنباله رو اوست، و یا به خاطر تقلید و تعصّب نسبت به پدران و پیشینیان خود که آنها نیز به جهت استبداد رأیی که داشتند یا به جهات دیگر گرفتار بدفهمی شدند، در هر حال چنین فردی، کافر استبه کفر گمراهی و عذاب او به میزان گمراهی او و به قدر انحرافی است که از دین پیدا کرده و آیه شریفه قرآن می فرماید:

1- . بقره / 146
2- . بقره / 89
3- . بقره /159
4- . نساء / 150
5- . بقره / 85

«یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَ»، {ای اهل کتاب، (ای علمای نصارا) در دین خود اندازه نگهدارید و درباره خدا جز به راستی سخن مگویید}(1)، چون گفته بودند {عزیر پسر خداست}یا {مسیح پسر خداست.} و نیز می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِین»، {ای اهل ایمان حرام مکنید طعام های پاکیزه ای را که خدا برای شما حلال کرده و ستم مکنید که خدا ستمکاران را دوست نمی دارد.}(2) و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «آنان سروران نادانی بر خود گماشتند و از آنها پرسش شد، ندانسته فتوا دادند و گمراه شدند و نیز گمراه کردند.»

و هر کس که دعوت را دریافته و به زبان و دل، با بصیرت و بینایی و پیروی از امام یا نایب درست او پذیرفته، ولی همه دستورات و نواهی را انجام نمی دهد، بلکه به پاره ای از آنها عمل می کند و به قبح کردارش معترف است، ولی به جهت غلبه نفس و خواسته دل گرفتار شده، او فاسق گناهکار است، و فسق با اصل ایمان منافات ندارد، ولی با ایمان کامل نمی سازد و گاهی به این مرحله نیز کفر و نبود ایمان اطلاق می شود؛ وقتی که واجبات بزرگ را رها کند یا گناهان بزرگ را انجام دهد. چنانچه در قرآن می فرماید: «وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ»، {و مردم را حج و زیارت آن خانه واجب است بر هر کسی که توانایی برای رسیدن بدان جا یافت و هر که کافر شود تنها به خود زیان رسانیده که البتّه خدا از اطاعت خلق بی نیاز است.}(3) و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «زناکار در حال زنا مؤمن نیست»بدین جهت است که ایمان چنین فردی، اصل عذاب و ورود در آتش را از او برطرف نسازد، اگرچه مانع از جاوید بودن در آتش هست، و چون در این موارد ایمانش سودی ندارد، پس گویا ایمان ندارد.

1- . نساء / 171
2- . مائده / 87
3- . آل عمران / 97

و تحقیق مطلب آن است که اگر آن واجبی را که ترک کرده یکی از اصول پنجگانه ای باشد که بنیاد اسلام بر آنهاست، یا گناهی که انجام داده یکی از گناهان بزرگی است که شارع نهی فرموده، چنین کسی تا وقتی واقعا توبه نکند یا توبه را به خود تلقین نکند، از اصل ایمان بیرون است، زیرا چنین کاری با باور دل هم آهنگ نیست. پس کافر است به کفر استخفاف، و سبک شمردن احکام خدا. و هر روایتی که عمل را در اصل ایمان داخل می داند، بر این مطلب حمل می شود.

ابن أبی شعبه در روایت مفصّلی از حضرت صادق علیه السلام گزارش کند که فرمود: «مؤمن از صفت ایمان بیرون نشود، مگر به ترک آنچه که با آن شایسته ایمان است، و سزاوار نام و حقیقت ایمان نشود، مگر با انجام پیوسته واجبات بزرگ، و ترک و دوری از گناهان بزرگ و اگر واجب کوچکی را ترک کند یا گناه کوچکی را انجام دهد، از ایمان بیرون نیست و آن را رها نکرده مادامی که واجب بزرگی را ترک نکند و گناه بزرگی را انجام دهد، بدلیل این فرموده خداوند «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَرِيماً»، {چنانچه از گناهان بزرگی که شما را از آن نهی کرده اند دوری گزینید (یعنی گناهان کبیره) ما از گناهان دیگر شما درگذریم و شما را به مقامی نیکو و بلند برسانیم.}(1) یعنی آمرزش گناهان غیر کبیره. پس اگر گناه کبیره ای انجام دهد، همه گناهانش چه کوچک و چه بزرگ مؤاخذه و عذاب دارد.» تا اینجا سخن حضرت صادق علیه السلام است.

اگر بدانچه گفته شد توجه کردی، پس بدان هر کس یکی از امور دینی را نداند و نسبت به آن نادان باشد، ایمانش به همان اندازه ناقص است و هر کس حق درستی را که باید باور کرد منکر شود، از روی تکبّر، یا هوس، یا تقلید یا تعصّب، رگی از کفر انکار دارد. و هر کس برای هدفی غیر از دین،به زبان آرد آنچه راکهباور ندارد یا عملی را که مربوط به آخرت است برای هدف دنیوی انجام دهد، رگی از نفاق دارد. و هر کس که حقی را بعد از شناختن کتمان نماید یا آنچه را که موافق

1- . نساء / 31

هوس اوست بپذیرد و آنچه موافق نیست نپذیرد، رگی از تهوّد (یهود منشی) دارد. و هر کس استبداد جوید و پیرو امام زمان یا نایب حق او یا کسی که در یکی از امور دینی از او داناتر است نشود، رگی از گمراهی دارد. و هر کس که حرام یا شبهه ای را بجا آورد یا در عبادت سستی کند و بدان اصرار ورزد، رگی از فسق دارد. چنین کسی اگر عبادت بزرگی را ترک کند یا گناه کبیره ای را انجام دهد،رگی از کفر استخفاف دارد. و هر کس در تمام امور تسلیم خواست خدا شود، بدون غرض دنیوی و هوس، و پیرو امام زمان یا نایب حق او شود، تمام اوامر و نواهی خدا را بدون سستی و نیرنگ انجام دهد و با اینوصف گناهی هم مرتکب شود و زود آمرزش بخواهد و توبه کند، یا اگر لغزشی برایش پیش آمد، مستقیم شود و به پیشگاه خدا بنالد و عذر خواهد، مؤمن کامل و آزمایش شده است و دینش همان دین خالص است. او شیعه درست و خالص و راست است. این افراد یاران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بلکه از اهل بیت علیهم السلام هستند، اگر دانای به امور خاندان رسالت و صاحب راز آنها باشند، چنانچه فرمودند: «سلمان از ما خانواده است.»

55. کافی: ابو بصیر گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام بودم. سلّام به آن جناب عرض کرد: «خیثمه برای ما نقل کرده که از شما معنای اسلام پرسیده و شما فرموده اید که اسلام یعنی هر کس به قبله ما رو کند، شهادت ما را گواهی دهد، عبادت های ما را انجام دهد و دوست ما را دوست بدارد و دشمن ما را دشمن بدارد، پس او مسلمان است. فرمود: «خیثمه راست می گوید.» گفتم: «و نیز از ایمان پرسیده و شما فرموده اید که ایمان به خدا و باور داشتن کتاب خدا، و اینکه نافرمانی خدا را انجام ندهد.» فرمود: «خیثمه راست می گوید.»(1)

1- .کافی 2 : 38

توضیح: «سلّام» احتمال دارد همان ابن مستنیر جعفی و ابن ابی عمره خراسانی باشد و هر دو آنها ناشناخته و از یاران حضرت باقر علیه السلام هستند. و از «خیثمه» به فتح خاء و بعد از آن یاء و آنگاه ثاء، در کتب رجال یاد نشده است.

«من استقبل قبلتنا»: یعنی دین کسی که رو کند به قبله ما. و «فهو مسلم» تفریع است و تأکید، یا قائم مقام عائد است، زیرا این کلمه مثل «فهو صاحبه»(پس آن شخص دارای اسلام است) است. او پس او متصف به اسلام است و در پاره ای از نسخه ها«ما استقبل»است و درست نمی شود، مگر با زحمت، به اینکه بگوییم ما، به جای من است یا در تقدیر چنین باشد «ما استقبل به المرء قبلتنا»(آنچه که بدو، مرد به قبله ما رو کند). «شهد شهادتنا» یعنی شهادت تمام مسلمین. «نسک نسکنا» یعنی عبادت کند چون عبادت مسلمین، نماز و زکات و روزه و حجّ را بجای آورد، یا مقصود از نسک، اعمال حجّ یا سر بریدن حیوانات است.

راغب گوید: نسک عبادت است و ناسک عابد، و مخصوص اعمال حج است و «مناسک»، مراکز اعمال حج و برنامه های آنهاست و «نسیکه» مخصوص ذبیحه است و استدلال کرده به این آیات «فَفِدْیَهٌ مِنْ صِیامٍ، أَوْ صَدَقَهٍ، أَوْ نُسُکٍ»، {و از آن فدا کند به روزه داشتن یا صدقه دادن، یا کشتن گوسفند} و «فَإِذا قَضَیْتُمْ مَناسِکَکُمْ»، {آنگاه که اعمال حج بجا آورید}و «مَنْسَکاً هُمْ ناسِکُوهُ»، {پرستشگاهی، تا به خدا توجه کنند.}(1) که در این موارد، نسک در اعمال حج استعمال شده.(2)

«و الی ولیّنا»: یعنی همه مسلمین را دوست دارد. «عادی عدوّنا» یعنی دشمن همه مسلمین را دشمن دارد، که آنها مشرکین و سایر کفار باشند، و این شامل همه فرقه های مسلمین می شود. بنابراین باور داشتن کتاب خدا، در بر دارنده اقرار به پیامبری و امامت و عدل و معاد است.

«ان لا یعصی اللَّه»: به وسیله انجام واجبات بزرگ و ترک گناهان کبیره، یا عمل کردن به همه واجبات و ترک همه محرّمات.

1- . بقره / 196 و 200 و حج / 67
2- . مفردات راغب: 491

خلاصه اینکه احتمال دارد منظور از اسلام، اسلام ظاهری باشد، اگرچه با باور دل توأم نباشد و مقصود از ایمان، اعتقادات قلبی است، با اقرار به ولایت و انجام اعمال، و احتمال دارد مقصود از «و الی ولیّنا و عادی عدوّنا» دوستی با دوستان ائمّه علیهم السلام و دشمنی با دشمنان آنها باشد.بنابراین اسلام عبارت است از اعتراف به همه اعتقادات حقه ظاهرا یا ظاهرا و باطنا. و ایمان عبارت است ازضمیمه شدن اعتقادات قلبی و اعمال به اسلام، و در هر صورت باز برمی گردد به یکی از معانی گذشته اسلام و ایمان.

56. کافی: ابن خارجه روایت کند که از حضرت صادق علیه السلام که در جواب مردی که از کفر و ایمان مرجئه می پرسید و می گفت آنها بر خلاف ما دلیل می آورند و می گویند همچنان که کافر نزد ما همان کافر نزد خداست، همچنین مؤمن اگر به ایمان اقرار کرد، نزد خدا مؤمن است، شنیدم که فرمود: «سبحان اللّه! چگونه این دو یکسانند؟ کفر اقراری است از بنده و بعد از آن نشانه ای از او نخواهند، ولی ایمان ادّعا است که ثابت نشود مگر به دلیل و دلیل آن، عمل و نیّت مؤمن است. اگر کردار و نیت با هم موافق شدند، آن بنده در نزد خدا مؤمن است و در هر سه مرحله اقرار، کردار و نیّت، کفر راه دارد و احکام، بر ملاک گفتار و کردار جاری می شود. چه بسیار افرادی که مؤمنین به ایمان او گواهی می دهند و قانون ایمان درباره اش اجرا می شود، ولی نزد خدا کافر است و آنها که به ظاهرِ گفتار و کردار این شخص، قانون ایمان را درباره اش اجرا کردند، کارشان (از نظر وظیفه شرعی) درست است.»(1)

توضیح: مفعول «یقول» از «سبحان اللّه» تا آخر روایت است، و دوباره گفتن «فقال» برای تأکید است، چون فاصله بین فعل و مفعول زیاد است. و قبلا گفته شد که مرجئه آنهایند که می گویند با وجود ایمان، هیچ گناهی ضرر ندارد، همچنان که با کفر، هیچ عبادتی سود ندهد. از این روایت فهمیده می شود که مرجئه می گویند ایمان

1- . کافی 2 : 39

همان اقرار ظاهری است و اعتقاد قلبی شرط آن نیست و همچنین است کفر، ولی چنین گفتاری از مرجئه مشهور نیست.

در کتاب «مواقف و شرح مواقف»می گوید: از بزرگ ترین فرقه های اسلامی مرجئه است وبدان جهت این لقب را یافته اند که آنها عمل را از نیّت تأخیر می افکنند،یا به خاطر اینکه آنها می گویند با وجود ایمان، هیچ گناهی ضرر ندارد، همچنان که با کفر، هیچ عبادتی سود ندهد. پس آنان امید می بخشند.بنابراین معنای دوّم، لفظ مرجئه نباید همزه داشته باشد، و مرجئه پنج دسته اند:

1. یونسیّه: یاران یونس نمیری که می گویند ایمان شناخت خدا، خضوع برای او و دوستی به دل است. پس هر کس که این صفات در او گرد آید، مؤمن است و با وجود ایمان، ترک عبادت ها و انجام گناهان ضرر نمی زند و کیفر هم ندارد.

2. عبیدیّه: پیروان عبید مکذّب هستند. آنها اضافه بر اعتقادات یونسیّه می گویند که همیشه همراه دانش خدا چیز دیگری بوده و خداوند به صورت آدمی است.

3. غسّانیّه: پیروان غسّان کوفی که گویند ایمان، شناخت خدا و رسول او و آورده های از سوی خدا و رسول است، چه به طور مفصّل بشناسد یا اجمالا، و ایمان زیاد و کم نشود. غسّان این عقیده را از ابو حنیفه نقل کرده، ولی به او تهمت زده، زیرا وقتی ابو حنیفه گفت که ایمان همان باور است و کم و زیاد نمی شود، غسّان گمان کرد که ابو حنیفه عمل را از ایمان تأخیر افکنده.

4. ثوبانیّه: پیروان ثوبان مرجی که گویند ایمان، همان شناخت و اقرار به خدا و رسول او و هر چه را که خرد انسانی تعقل آن را روا ندارد است. و امّا آنچه نزد خرد تعقلش روا باشد، اعتقاد به آن از ایمان نیست و هر گونه عملی را از ایمان تأخیر افکندند.

5. ثومنیّه: پیروان ابو معاذ ثومنی که گویند ایمان همان شناخت،باور، دوستی، اخلاص، و اقرار به آورده های پیامبر است، و ترک همه آنها یا پاره ای از آنها کفر است، ولی چنین نیست که انجام پاره ای از آنها تمام ایمان یا قسمتی از ایمان باشد،

و هر گناهی که به اجماع دانشمندان مرتکبش کافر نباشد، تنها فسق است و نافرمانی و مرتکب آن، فاسق است و هر که نماز را ترک کند، و ترک آن را روا و حلال شمرد، کافر است، زیرا آورده پیامبر را تکذیب کرده، و هر که نماز را به قصداینکه بعد قضایش را بجا آورد ترک کند، کافر نشده. و گویند سجده برای بت کفر نیست، بلکه نشانه کفر است. اینها که گفتیم مرجئه خالص اند، ولی پاره ای از آنها زائد بر این عقاید، به قدر هم معتقدند. پایان.

«کما انّ الکافر»: گویا ایمان را به کفر قیاس کرده، زیرا هر کس یکی از ضروریات دین را بدون تقیه در ظاهر منکر شود، کافر است، اگرچه در دل معتقد نباشد. همچنین هر کس اقرار کرد به آورده های پیامبر صلی الله علیه و آله باید مؤمن باشد و عذاب نشود، اگرچه در دل به هیچ کدام از آنها نیز معتقد نباشد و افعال جوارح را در انجام عبادات و ترک گناهان، ضمیمه اقرار نسازد. و حضرت در پاسخ فرمودند، با اینکه قیاس باطل است، مخصوصا در مسائل اصولی اینجا قیاس مع الفارق است، یعنی دو مورد کاملا از هم امتیاز دارند، سپس آن دو را به اقرار و انکار تشبیه فرمود تا فرق روشن شود، زیرا انکار ضروری، مستلزم ترک جزئی از اجزای ایمان یعنی اقرار ظاهری است، پس به منزله اقرار انسان بر زیان خود است که نیازی به بیّنه و دلیل ندارد، بلکه به مجرّد اقرار به زیان او حکم می کنند، اگرچه بیّنه بر خلاف آن گواهی دهد، به خلاف اظهار ایمان و ادّعای آن، زیرا این ادّعا گرچه جزئی از اجزای ایمان، یعنی اقرار ظاهری است، اما عمده اجزای ایمان، باور قلبی است و کسی که می گوید

ایمان دارم، ادّعای باور قلبی دارد که ناگزیر باید شاهدی نزد مردم از کردار و عمل به وسیله جوارح بر پا نماید و نیز ناگزیر است از نیّت و باور نزد خدا. پس اگر هر دو شاهد، عمل و نیّت، موافق شدند، ایمانش ثابت است و چون باور قلبی امری است که جز خدا بر آن آگاه نیست، خداوند بندگان را در حکم به ایمان افراد، به غیر از اقرار ظاهری و عمل تکلیف نساخته، زیرا اقرار و عمل دو شاهد عادلند که به شهادت ظاهری آنها حکم می شود، گرچه آن دو نزد خدا دروغگو باشند.

خلاصه اینکه امام علیه السلام اقرار ظاهری را به ادعا تشبیه فرموده است، همچنان که در سایر دعاوی، ادّعا بدون بیّنه و شاهد پذیرفته نیست. همچنین خداوند این داعیه ایمان را هم پذیرفته نمی داند، مگر بدو شاهد از دل و اندام. پس نزد خدا ثابت نشود مگر به این دو. امّا نزد مردم، تنها اقرار و عمل ظاهری برای حکم به ایمان، آنها را کفایت می کند. همچنان که در سایر دعاوی، گاهی به وقت ضرورت، به یک شاهد و یک سوگند اکتفا می شود. پس ایمان سه جزء دارد و ایمان واقعی جز با گرد آمدن این اجزا صورت نگیرد. بنابراین ایمان از این جهت شبیه دعاوی است، چون در آنهم سه چیز لازم است، یعنی ادّعا و دو شاهد. و ممکن است که اصل در ایمان امر قلبی باشد، ولی چون امر قلبی برای مردم ظاهر نمی شود مگر به اقرار و عمل، از این جهت خداوند آن دو را از اجزای ایمان یا شرایط و لوازم آن قرار داده است. «و قد اصاب» یعنی درست حکم کرده است.

57. کافی: عبداللَّه بن سنان روایت کند که از حضرت صادق علیه السلام درباره مردیکه گناه کبیره ای را انجام می دهد و می میرد سؤال کردم که آیا از اسلام بیرون است؟ و اگر عذاب شود، عذابش همچون عذاب مشرکین (همیشگی) است یا زمان محدودی دارد و عذابش پایان می یابد. فرمود: «هر کس گناه کبیره ای را انجام دهد و آن را حلال پندارد، از اسلام بیرون است و عذابش شدید است. و اگر به گناه خویش اعتراف کند و با همان گناه بمیرد، از ایمان بیرون است، ولی از اسلام بیرون نشده و عذابش سبک تر از اوّلی است.»

دنباله و شرح:

مرحوم شهید ثانی در کتاب حقائق الایمان می فرماید: بنا بر قولی اسلام و ایمان یکی است و به قول دیگر جدا باشند. ظاهرا مقصود آنها که گفته اند یکی است، از نظر مصداق خارجی است نه از نظر مفهوم و معنی، ولی از گفتار جمعی از اصولیّین به دست آید که بر حسب مفهوم نیز یکی هستند، آنجا که گویند اسلام، انقیاد و خضوع برای خدایی خداوند و اعتراف به او امر و نواهی اوست، و این همان حقیقت باوری است که ایمان است، بنا بر آنچه که گذشت.

امّا آنها که گویند از نظر مصداق و مفهومجدا هستند، مقصودشان این است که اسلام در هر حال عمومیتش بیش از ایمان است و ما در گذشته در ابتدای مقدمه اول اشاره کردیم که محقق طوسی قدس سره در قواعد العقائد گوید که اسلام در حکم اعم است از ایمان، ولی در حقیقت همان ایمان است. عبارت مرحوم محقق طوسیاین است:

گفته اند اسلام در حکم اعم است از ایمان، زیرا هر کس شهادتین را اقرار کند، در حکم و قانون مسلمین است، به فرموده خداوند متعال: {اعراب گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورده اید و لیکن بگویید اسلام آوردیم.} ولی در حقیقت اسلام همان ایمان است، به دلیل آیه قرآن {البتّه دین، نزد خدا اسلام است.} سپس گوید در معنای ایمان اختلاف است. برخی از پیشینیان را نظر همان است که گفتیم، و معتزله گویند که اصول ایمان پنج است و آنها را شمرده، و شیعه گویند اصول ایمان سه تاست و آنها را نیز برشمرده، و اهل سنت گویند ایمان همان باور کردن خداوند متعال است به شرحی که گذشت.

مؤلف: ظاهر فرمایش محقق که فرمود «گفته اند»، یعنی همین ها که در معنای ایمان اختلاف دارند، بدلیل اینکه بعد فرموده است «اختلاف کردند». از این بیان به دست می آید که دانشمندان اختلافی ندارند در اینکه حقیقت ایمان و اسلام یکیاست، ولی در حکم جدا هستند. به این معنی که گاهی ما درباره فردی از روی قوانین ظاهری شرع حکم می کنیم که مسلمان است، چون به شهادتین اقرار کرده، ولی نمی گوییم مؤمن است تا وقتی از حال او بدانیم که دلش هم باور دارد.ولی از آنچه ما از دو دسته اول نقل کردیم استفاده می شود که بالاخره هم در حقیقت معنای ایمان و هم در حکم آن، دانشمندان اختلاف دارند.

امّا دسته اوّل که قائلند اسلام و ایمان از نظر مصداق و مفهوم یا مصداق تنها یکی هستند، آنها تصریح کرده اند که در حکم نیز یکسانند، آنجا که گویند شرعا صحیح نیست فردی را حکم کنند که مسلمان است ولی مؤمن نیست یا مؤمن است ولی مسلمان نیست، و مقصود ما از یکی بودن در حکم، غیر از این نیست.

امّا دسته دوّم که قائلند اسلام غیر از ایمان است، تصریح کرده اند که از نظر مصداق و مفهوم و حکم جدا هستند. آنجا که گویند حقیقت اسلام، گردن نهادن و اعتراف به شهادتین است، چه سایر احکام را اعتراف کند یا به همان مقدار کفایت کند.بنابراین اسلام از نظر مفهوم، اعمّ از ایمان است. از آنچه گفتیم روشن شد که در توضیح حقیقت اسلام، سه نظر وجود دارد.

پیروان نظر اوّل به این آیه استدلال کرده اند: {و از اهل ایمان هر که بود از آن دیار خارج کردیم، و در همه آن دیار جز یک خانه لوط دیگر مسلم خداپرست نیافتیم. }

کیفیت استدلال این است که کلمه «غیر» در آیه، برای استثناء است به معنی الّا، و این استثناء مفرّغ متّصل است. پس استثناء از جنس است و در این صورت معنی چنین است: «نیافتیم در آن دیار خانه ای از خانه های مؤمنین مگر خانه ای از مسلمانان.» و خانه مسلمان در صورتی خانه مؤمن است که مسلمان را مؤمن گویند. همچنان که اقتضای یکی بودن در جنس همین است، زیرا معلوم است که مقصود از خانه در اینجا اهل خانه است، نه دیوارهای آن نظیر این جمله«وَ سْئَلِ الْقَرْیَهَ»(1)، {بپرس از قریه }، یعنی از اهل قریه. و صدق مؤمن بر مسلمان، اقتضا دارد اعمّ بودن ایمان را از اسلام یا مساوی بودن آن دو را، ولی چون هیچ کس نگفته ایمان اعمّ از اسلام است، پس مساویند. بر این استدلال اعتراض شده که آنچه استثناء را صحیح می کند، توافق مستثنی و مستثنی منه است در صدق کردن بر فرد خارج، نه بر هر فردی، و این توافق در صورت اعم بودن اسلام هم حاصل است، همان طور که در صورت تساوی نیز حاصل بود. در اینجا اگر بگوییم ایمان اخصّ است، ایمان و اسلام هر دو صدق می کنندر خانه خارج شده موجود که آن، خانه لوط بود. اشکال دیگر این استدلال آن است که اگر بگوییم ایمان و اسلام به دلیل آیه ای که گذشتمساویند، آن آیه با این آیه نمی سازد: {اعراب گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان

1- . یوسف / 82

نیاوردید و لیکن بگویید اسلام آوردیم } چون خداوند آنها را مسلمان دانسته، ولی ایمان را از آنها نفی کرده است.

پیروان نظر دوّم که گویند ایمان از اسلام جداست، به آیه بالا استدلال کردند که خداوند، اعراب را مسلمان دانسته، ولی ایمان را از آنها نفی کرده است.همچنین روایات متواتری از پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران آن حضرت رسیده که در اسلام، افراد فقط به اظهار شهادتین اکتفا می کردند و بعد از آن، معارف دینی را که لازمه تحقق ایمان است به او تعلیم می دادند.

مؤلف: اینکه آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه اجمالا ایمان غیر از اسلام است، همچنان که این دوگانگی بین آنها می تواند از نظر حقیقت باشد، همچنین می تواند از نظر حکم باشد نه حقیقت. چنانچه پیروان نظر سوّم اختیار کرده اند که فرق ایمان و اسلام تنها در حکم است و مؤیّد نظر آنان این است که خداوند متعال در این آیه صریحا به اعراب نفرموده که شما مسلمانید، همان طوری که صریحا فرموده مؤمن نیستید، بلکه به ادعا و اظهار خودشان محوّل فرموده {ولی بگویید اسلام آوردیم. }بنابراین ممکن است مقصود خداوند این باشد که شما ایمان نیاوردید تا معارف دینی در دلتان راه یابد، ولی آنچه که ایمان می پندارید، همان اسلام ظاهری است که در ظاهر شرع می توان حکم اسلام کرد، چون تنها به زبان اقرار کردید نه به دل و به همین مقدار می توانید از خود خبر دهید، ولی اسلام حقیقی همچون ایمان، نزد خدا برای شما ثابت نیست، به همین جهت خدا از اسلام شما خبر نمی دهد. از اینجا پاسخ دلیل دوّم (استدلال به روایات متواتره) هم روشن شد.

اگر بگویید که اسلام همچون ایمان از حقایق اعتباری شارع است و شارع باید آن را بیان کند، و چون اجازه می دهد که بگویید مسلمانیم، با اینکه به دلالت آخر آیه ایمان در دلشان نبود، معلوم می شود که اسلام در نزد شارع چیزی غیر از همان که آنها داشتند نیست، وگرنه جایز نمی دانست که آنها بگویند مسلمانیم. و اگر بگویید اسلام در معنای مجازی استعمال شده، در پاسخ می گوییم که اصل در استعمال حقیقت است. اگر بگویید در صورتی که استعمال حقیقی باشد، لازم آید

اشتراک لفظی یعنی اسلام مشترک است بین اسلام ناقص اعراب و اسلام کامل دیگران، در پاسخ می گوییم که مشترک معنوی است نه لفظی، زیرا یا کلّی متواطی است که همه افراد آن برابرند یا مشکک که پاره ای از افراد آن ضعیفند و پاره ای قوی، و در هر صورت مفهوم اسلام همان گردن نهادن و اعتراف به شهادتین است،چه با معارف دینی همراه شود یا نه، و اسلام اعراب هم یک فرد از این مفهوم کلّی است.خلاصه اینکه اسلام چیزی جز همان اقرار ظاهری نیست.

در پاسخ می گوییم که بدون تردید، اگر کسی شهادتین بگوید و بدانیم به طور حتم به گفته اش باور ندارد، این اقرار از نظر شرع معتبر نیست و حکم به اسلام او نمی شود، زیرا در این صورت او یا مسخره می کند یا شک و تردید دارد. آری زمانی شارع به اسلام ظاهریحکم می کند که از قلب او بی خبر باشیم و ندانیم دلش با زبانش همراهی دارد یا نه، و این حکم شارع هم به خاطر تسهیل در کار ماست، زیرا آگاهی بر ضمیر افراد کار مشکلی است و فقط خدا از آن با خبر است. ولی در نزد خدا، مسلمان کسی است که دلش همراه زبانش باشد، چنانچه می فرماید {راستی دین، نزد خدا اسلام است.}با توجه به اینکه دین، بدون اخلاص و حقیقت نخواهد بود، چنانچه می فرماید: «وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّين»، {و (در کتب آسمانی) امر نشدند مگر اینکه خدا را به اخلاص کامل در دین پرستش کنند.} تا آنجا که می فرماید: «وَ ذلِکَ دِينُ الْقَيِّمَه»، {این است دین درست.}(1)

بنابراین اسلام بدون اخلاص نخواهد بود، به دلیل اینکه در این آیه، اسلام را با الف و لام معرفه ذکر فرموده و از نظر ادبی، اسلام را منحصر فرموده در دین خالص. پس گویا معنی این است: «(البتّه خدا بهتر می داند) که اسلام نیست مگر آنچه که نزد خدا دین است.» مثل اینکه بگوید «زید العالم»، یعنی زید دانا که غیر از او دانایی نیست، و فرق است بین اینکه بگویند «الدین المخلص اسلام» (یعنی دین

1- . بینه / 5

خالص، اسلام است) یا بگویند «الدین المخلص هو الاسلام» (یعنی دین خالص، فقط همان اسلام است)، چنانچه قبلا گفتیم.

پس معلوم شد که اسلام زبانی، نزد خدا اسلام حقیقی نیست. سخن ما هم در چیزی است که نزد شارع اسلام و ایمان شمرده شود نه نزد ما، به طوری که در یک زمان با کفر که ضدّ اوست جمع نشود. اقرار زبانی تنها با کفر جمع می شود، پس اسلام حقیقی نیست. شاید سرّ اینکه خداوند، اسلام اعراب را به گفته خودشان محوّل فرموده همین باشد، چنانچه قبلا اشاره شد.

اگر بگویید در صورتی که اسلام اعراب، نزد خدا اسلام نباشد، پس خداوند آنها را به دروغ گفتن واداشته، چون می فرماید«بگویید مسلمانیم» و این از خدا محال است.

در پاسخ می گوییم که خداوند به آنها فرمان ارشادی داده و به آنها راه نشان داده که از اسلام ظاهری خود خبر دهند، و در ظاهر هم درست است. پس آنان را به دروغ گفتن وانداشته، چون نفرموده که بگویید ما نزد خدا مسلمانیم، و دلیل ما بر تخصیص کلمه اسلام در این آیه به اسلام ظاهری، گذشت.

پاسخ دیگر اینکه ممکن است اصلا خداوند به اعراب فرمان نداده باشد، بلکه به پیامبر فرمان داده که به آنها بگو «بگویید مسلمانیم»، چنانچه در آیه می فرماید {بگو ایمان نیاوردید ولی بگویید اسلام آوردیم.} پس فرمان به اعراب از پیامبر است نه از خداوند، و در علم اصول روشن شده که امر به امر به چیزی، امر به آن چیز نیست.

امّا پیروان نظر سوّم، برای هر جزء از ادعای خود استدلال کرده اند. اما اینکه گفتند اسلام اعمّ است از ایمان در حکم، دلیلشان آیه اعراب است. ولی ایرادی که به پیروان نظر دوّم کردیم در مورد استدلال به این آیه بر اینها وارد نیست، زیرا آنها به این آیه استدلال جستند بر اینکه حقیقت اسلام غیر از ایمان است، و ما ایراد کردیم. ولی اینها می گویند که تنها در حکم ظاهری دوتایند نه در حقیقت.بنابراین ایراد ما به آنها، دلیل این دسته است، زیرا بدون آنچه که ما در ایراد به آنها گفتیم، استدلال اینها

درست نیاید. این مطلب نزد هر کس که گفتار قبلی ما را کاملا توجه کرده باشدروشن است و معنای آیه را بر حسب لطفی که خدای کریم در فهم آنهبه ما منّت نهاده، تأمّل کرده باشد.

اگر بگویید شارع حکم کرده به ایمان کسی که ظاهرا به معارف اصولی دین اقرار کند، ولو در باطن معتقد نباشد و ما از باطن او بی خبر باشیم، همان طوری که شما در اسلام گفتید.بنابراین همچنان که ایمان و اسلام واقعی یکی هستند، همان طور ظاهری آن دو هم یکسان است. پس چه جهت دارد که می گویند اسلام از نظر حکم عمومیت بیشتری دارد و معنایش چیست؟

در پاسخ می گوییم که در حکم کردن به اسلام ظاهری، همان اقرار شهادتین وبی خبری از باطن او بس است. بر خلاف ایمان که در حکم به ایمان ظاهری، ناگزیریم از اعتراف به اعتقاد به اصول پنجگانه، با اقرار به آنها یا تنها اقرار آنها، با بی خبری از باطن او. پس ایمان در حکم، اخصّ است از اسلام و گواه ما بر این مطلب، احادیث و اخبار زیاد است و مؤیّد ما نیز آن است که علمای امامیّهدرباره اهل خلاف حکم می کنند که آنها مسلمانند نه مؤمن.

امّا جزء دوّم ادّعای پیروان نظر سوّم، و آن اینکه اسلام در حقیقت غیر از ایمان است، دلیلشان این آیه است {و در همه آن دیار جز یک خانه لوط دیگر مسلم خداپرست نیافتیم. }

چگونگی استدلال به این آیه همان است که پیروان نظر اوّل گفتند. بر این دسته نیز همان اعتراض به آنها وارد است، ولی آن ناسازگاری بین این آیه و آیه اعراب که در استدلال آن دسته یافت می شد، بر این دسته وارد نیست، زیرا آیه اعراب دلالت دارد بر مغایرت در حکم و مغایرت در حکم، با یکسان بودن حقیقت منافات ندارد. آنها چون ادّعا داشتند که مغایرت هم در حکم است و هم در حقیقت، ناسازگاری بین دو آیه بر حسب ادعای آنها است.

و قبلا در گفتار محقق طوسی قدس سره گذشت که آنها بر یکی بودن حقیقت اسلام و ایمان استدلال کرده اند به آیه«إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ.» و چگونگی استدلال به این آیه، دو گونه ممکن است.

اوّل اینکه ایمان همان دین است، و دین همان اسلام است، پس ایمان همان اسلام است. امّا اینکه «دین همان اسلام است»، دلیلش آیه شریفه است. امّا اینکه «ایمان همان دین است» به دلیل این آیه: «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ»، {هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند، هرگز از وی پذیرفته نیست}(1) و شکی نیست که ایمان به اجماع علما،دین پذیرفته است، پس ایمان دین است و چون دین است، اسلام است.

ولی این استدلال اشکال دارد، زیرا از اینکه صحیح است حمل اسلام بر ایمان، لازم نمی آید که اسلام و ایمان یک حقیقت باشند، زیرا در حمل، جایز است محمول اعم باشد.و جواب این اشکال، همان منحصر بودن اسلام است در دین.

ولی در استدلال به آیه دوّم، اشکال شده است که اقتضای این آیه این است که ایمان دین است، امّا اینکه ایمان خود دین است تا اسلام باشد نه، زیرا ممکن است جزء دین یا فرد آن باشد یا بگوییم شرعا ایمان دین است، و شکی نیست در اینکه جزء هر چیزی یا فرد آن یا شرط آن با خود آن چیز پذیرفته است، اگر چه غیر آن باشد. پس معلوم شد مقصود از کلمه «غیر» در آیه شریفه، آن نیست که آنها استدلال کرده اند.

بعلاوه اشکال دیگریبر این استدلال وارد است و آن اینکه این دلیلنزد کسی درست است که عبادات را جزو ایمان می داند، زیرا دینی که اسلام بر او حمل می شود، همان دین درست است که در آخر آیه می فرماید«وَ ذلِکَ دِینُ الْقَیِّمَهِ»، {این است دین درست.}و با کلمه «این است» اشاره فرموده به آنچه که قبلا فرموده بود و عبارت است از اخلاص در دین با بپاداشتن نماز و پرداختن زکات.

1- . آل عمران / 85

دوّم نحوه دوّم استدلال به آیه«إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ»این است که عبادات معتبره در شرع، همان دین است و دین همان اسلام است و اسلام همان ایمان است.

اما اینکه عبادات دین است، به دلیل آیه {(و در کتب آسمانی) امر نشدند مگر اینکه خدا را با اخلاص کامل در دین پرستش کنند. }و اما اینکه دین همان اسلام است بدلیل آیه«إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ» و اما اینکه اسلام همان ایمان است بدلیل آیه«وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً» و چگونگی استدلال به این آیه در نحوه اوّل استدلال گذشت و همه آن ایرادها که آنجا گفتیم، در این صورت هم وارد است. زائد بر آن اشکالات، اشکال دیگری نیز در این صورت هست و آن این است که نتیجه این استدلال،این است که عبادات همان ایمان است، و ادعای اینها این بود که اسلام ایمان است یا اینکه ایمان اسلام است، بنابراین دلیل مطابق ادّعا نیست.

اگر بگوییم از آیه سوّم به دست می آید که اسلام همان ایمان است، بنابراین دلیل با ادّعا مطابق شد، می گوییم پس استدلال به دو آیه دیگر لازم نیست، زیرا همین قدر بس است که بگوییم اسلام همان ایمان است، به دلیل آیه«وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ.»

مؤلف: از آنچه گفتیم، دانسته شد که استدلال به آیه«إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ»به هر دو گونه اش در نزد کسی که عبادات را ایمان یا جزئی از ایمان می داند، درست است. اگر آنها به این آیه استدلال کنند، آن ایرادها که گفتیم وارد است و اگر غیر آنها باشند، استدلال از اصل درست نیست.

سپس می گوییم بر فرض دلالت این آیات بر یکی بودن اسلام و ایمان، عقیده به اعمّ بودن اسلام، در حکم بر مذهب کسی که طاعات را ایمان ظاهری داند، این است که این آیات دلالت دارند بر اتحاد اسلام و ایمان حقیقتا نزد خدا. بنابراین کسی که طاعات یا بعضی از آنها را انجام ندهد، دین ندارد، پس مسلمان نیست. پس ایمان ندارد، نه نزد خدا و نه در ظاهر تا وقتی عبادت ظاهری اش شناخته نشود. امّا کسی که در تحقق حقیقت ایمان، تنها باور را بس می داند و انجام اطاعات را مکمّل آن

می شمارد، چنین کسی بر حسب این آیات باید معتقد شود که بین اسلام و ایمان عموم و خصوص من وجه است، یعنی در یک مورد هم ایمان است و هم اسلام،و آن اینکه کسی مسائل اصولی دینی را باور کند و عبادات را هم خالصا انجام دهد. و در یک مورد اسلام هست بدون ایمان، و آن اینکه کسی شهادتین را بگوید و در دل باور نداشته باشد. و در یک مورد ایمان هست بدون اسلام، و آن اینکه کسی در دل معارف دینی را باور کند، ولی عبادات را انجام ندهد، بدون اینکه ترک عبادت را حلال شمرد. چنین کسی ایمان دارد و اسلام ندارد. چون اگر نماز نخواند و زکات ندهد،طبق فرض دین ندارد و دین هم نزد خدا اسلام است، پس اسلام ندارد. این مطلب، خیلی از واقع دور است و زشت، و هیچ کس نگفته که مکلّف گاهی مؤمن است و مسلمان نیست.

آنچه گفتیم در صورتی است که نسبت بین مطلق اسلام و ایمان را بسنجیم و به حقیقی و ظاهری آن کاری نداشته باشیم. ولی نسبت بین اسلام و ایمان حقیقی، یعنی آنچه نزد خدا اسلام و ایمان است، نزد کسی که آن دو را انجام عبادات می داند، نسبت بین آن دو یکی است و نزد کسی که تنها به باور قلبی اکتفا می کند، ایمان در هر حال اعمّ است از اسلام، و این نیز بعید است، زیرا هیچ کس چنین چیزی نگفته، و چاره ای هم از آن ندارد، زیرا گوید تارک طاعات که آن را حلال نشمارد نیز مسلمان است، و دین را در آیه شریفه {و این است دین درست} به دین کاملتفسیر می کند، و دین در آیه {همانا دین نزد خدا، اسلام است} به دین اصلی که اصل ایمان حاصل نشود مگر به آن.بنابراین حقیقت اسلام و ایمان نیز در نزد او یکی است و مؤیّد این مطلب آن است که یکی از آنها گفته است استدلال به آیه اخلاص (در سوره بیّنه) وقتی درست است که از نظر ادبی یک لفظ مذکّری در تقدیر بگیریم، زیرا در جمله«وَ ذلِکَ دِینُ الْقَیِّمَهِ»، {این است دین درست} اشاره به چند شی ء متعدد است که عبارت است از عبادت با اخلاص در دین، بپاداشتن نماز و پرداختن زکوه، بلکه همه اوامر خدا، منتها از میان آنها عبادات بزرگ را نام برده و همه آنها اجمالا در کلمه«لِیَعْبُدُوا»وجود دارد.بنابراین چون مشارالیه متعدد است، سزاوار بود به وسیله

کلمه«أولئک»به آنها اشاره فرماید تا اشاره با مشارالیه مطابق شود، ولی چون «ذلِکَ» که برای اشاره به مفرد است ذکر شده، باید چیزی در تقدیر بگیریم و طرف می تواند کلمه اخلاص یا کلمه تدیّن را که از جمله «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»به دست می آید در تقدیر بگیرد و البتّه، تدیّن، از نظر معنی به ایمان نزدیک تر است.

پس از این، آیه دلالتی ندارد بر اینکه طاعات و عبادات همان ایمان است، زیرا در صغرا و کبرا باید حد وسط تکرار شود که در اینجا تکرار نشده، زیرا می گوییم در آیه قرآن چنین است. عبادت خدا با اخلاص، بپا داشتن نماز و پرداخت زکات چون دین است، و دین همان اسلام است، و اسلام همان ایمان است به دلیل آیه«وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ»، پس طاعات، همان اسلام است و ایمان. اشکال این استدلال آن است که معلوم نیست مقصود از دین در مقدمه اوّل (که گفتیم عبادات چون دین است) همان دین در مقدمه دوّم (که گفتیم و دین همان اسلام است) باشد.

از این روشن شد که استدلال به این آیات بر اینکه عبادات در حقیقت ایمان معتبر است، مردود است، زیرا گرچه این استدلال مخالف و منافی با یکی بودن اسلام و ایمان نیست، ولی مخالف گفته پیش است. چون تمام بحث مبنی بر دلالت این آیات است و آن تأویل مذکور با دلالت آیات مخالف است و پاسخ به آن تأویل هم ممکن است.

در اینجا بحثی است که صلاحیت دارد برای رد کردن هر دو استدلال به این آیات. یکی معتبر بودن عبادات در حقیقت ایمان و دیگر یکی بودن حقیقت اسلام و ایمان.

می گوییم بر فرض مقصود از دین در هر سه آیه یکی باشد و عبادات در اصل حقیقت اسلام معتبر باشد، ولی لازم نیست که عبادات در اصل حقیقت ایمان هم معتبر باشد. و نیز لازم نیست اسلام و ایمان در حقیقت یکی باشند، زیرا آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه هر کس غیر از اسلام دینی را انتخاب کند، آنچه را انتخاب کرده از او پذیرفته نشود و دیگر دلالت ندارد بر اینکه کسی که همه گفتار شارع را تصدیق کند ولی بعضی از آنها را بدون اینکه حلال شمرد ترک کند، چنین

کسی غیر دین اسلام را انتخاب کرده، زیرا منافاتی ندارد که انسان عبادتی را بجوید، ولی آن را ترک کند. و بسا اتفاق افتد که شخصی اطاعتی را طالب باشد، ولی از روی اهمال آن را ترک کند و به مجرّد ترک کردن، از طالب بودن آن بیرون نشود. این اعتراض در گفتار اوّل بر دلیل قائلین به اتحاد اسلام و ایمان نیز گذشت.

اگر بگویید بر فرض بگوییم معنی دین در هر سه آیه یکی است، در این صورت کسی که می گوید ایمان تنها باور است، چه می گوید در مورد کسی که همه اوامر خدا را ولو اجمالا باور کرده، ولی هیچ کدام از آنها را عمل نکرده، چون بر او واجب نبوده، مثل اینکه واجب بودنش بر او متوقف بر سبب یا شرطی بوده که آن شرط یا سبب حاصل نشده، یا مانعی برای او پیش آمده. آیا چنین کسی را مؤمن می نامد و مسلمان نمی داند، چون اطاعات معتبره در حقیقت اسلام را بجا نیاورده؟ و همچنین است حکم کسی که همه را باور دارد و انجام آنها هم بر او واجب بوده، منتها کوتاهی کرده و بدون اینکه ترک آنها را حلال شمرد، آنها را بجا نیاورده. چنین کسی را مؤمن می نامد نه مسلمان؟ چنین چیزی مستهجن و زشت است، به طوری که قبلا گفته شد.

در پاسخ می گوییم مطلب همان است که شما می گویید و چاره ای نیست جز اینکه بگوید معنی دین در هر سه آیه یکی نیست. یا اینکه بگوییم معنی دین یکی است، ولی آن استهجانی که قبلا ذکر شد که لازم می آید ایمان اعمّ از اسلام باشد، نپذیریم. بدان جهت که چون باور کردن همه اطاعات و ترک همه آنها فرد نادرالوقوع است که هیچ کس به آن توجّهی ندارد، لذا وقتی نسبت بین اسلام و ایمان را سنجیده اند، چون به آن فرد توجه نکردند، گفته اند که اسلام در هر حال اعمّ است از ایمان، ولی درواقع بین آن دو عموم و خصوص من وجه است.

خلاصه اینکه ظاهر آیات، معتبر بودن طاعات را در اسلام و ایمان حقیقی تقویت می کند، ولی تحقق یافتن ایمان در صورت باور داشتن پیش از وجوب طاعات، تقویت می کند که ایمان تنها همان باور است، و طاعات مکمّل آن.

سخن مرحوم شهید ثانی، که خداوند در بهشت بر اکرامش بیفزاید، پایان یافت، ولی شرح تحقیقات او و اعتراضاتی که بر آنها در نظر بود، چون خارج از کتاب ماست نگفتیم و در نظر دارم اگر خدا فراغتی از آنچه مرا از رسیدن به آرزوهایم باز می دارد نصیبم کند، به یاری خدا کتاب جداگانه ای در این موضوع بنویسم.

اوست که به هر خیر و صواب توفیق می دهد ، و بازگشت به سوی اوست.

ص: 425

1. معانی الاخبار و امالی صدوق: حضرت صادق علیه السلام از پدرانش روایت فرماید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «چنان وابستگی اسلام را بیان کنم که پیش از من و نیز بعد از من کسی نگوید که اسلام همان تسلیم است، تسلیم همان باور است،باور همان یقین است، یقین همان پرداخت است و پرداخت همان کردار است، راستی مؤمن دینش را از خدایش گرفته نه از رأی خود. ای مردم ! دینتان، دینتان !به آن بچسبید و هیچ یک از آن دور نشوید، زیرا گناه در دین بهتر است از حسنه و کار خوب در غیر دین. چون گناه در دین آمرزیده است، ولی کارخوب در غیر دین پذیرفته نیست.»(1)

توضیح: «دینکم» منصوب است بنا بر اغراء (اصطلاحی است در علم نحو) یعنی بگیرید دینتان را و بدو چنگ زنید.«لانّ السّیئه فیه تغفر» در این باره به نظر ما دو احتمال دارد:

اوّل اینکه کردار غیر مقبول، بسا مایه کفر باشد، چون نماز بی وضو که بدعت است و دو کیفر دارد، یکی به خاطر اینکه نماز را با شرایطش بجا نیاورده و دیگر برای اینکه مرتکب بدعت شده. این گناه برای بی ایمانی، گذشت ندارد، ولی گناه

1- . معانی الاخبار: 185 و امالی صدوق: 211

مؤمن امکان آمرزش دارد، اگر موجب آمرزش حتمی نشود. بنابراین این گناه مؤمن که ممکن است آمرزیده شود، از آن کار خوب غیر مؤمن بهتر است و به آمرزش نزدیک تر است، زیرا کار خوب او بدعت بود و چون ایمان نداشت، عفوی برایش نیست.

دوّم، مقصود حضرت بهتر بودن مؤمن گناهکار است از مخالف اهل بیت که کار خوب کند، زیرا گناه مؤمن احتمال آمرزش دارد و بر فرض آنکه آمرزیده نشود، کیفرش همیشگی نیست. ولی مخالف عابد، عبادتش سود ندارد و چون عقیده اش خراب است، در دوزخ جاوید است. این هر دو احتمال، از مطالبی است که به ذهنم خطور کرده و سابقه ای ندارد و گویا احتمال اوّل، روشن تر است.

2. امالی طوسی: حضرت صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از حضرت علی علیه السلام روایت می فرماید که فرمود: «اسلام همان تسلیم، تسلیم همان یقین، یقین همان باور، باور همان اقرار، اقرار همان پرداخت و پرداخت همان کردار است.»(1)

3. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: محمد بن علی بغدادی به شکل مرفوعه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند که فرمود: «برای اسلام، چنان پیوند و نسبتی بگویم که پیش از من و بعد از من نگفته و نگویند؛ اسلام همان تسلیم، تسلیم همان یقین، یقین همان باور، باور همان اقرار، اقرار همان پرداخت و پرداخت همان کردار است. مؤمن دینش را از خدایش گرفته است. راستی ایمان مؤمن در کردارش شناخته شود و کفر کافر به انکارش. ای مردم ! دینتان ! زیرا حسنه در دین بهتر است از حسنه در غیر دین و گناه در دین آمرزیده است، ولی حسنه در غیر دین پذیرفته نیست.»(2)

4. محاسن برقی: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «همانا امروز اسلام را پیوندی دهم که پیش از من و بعد از من نبوده مگر مانند آن؛ اسلام همان

1- . امالی طوسی 2 : 137
2- . تفسیر قمی: 91

تسلیم، تسلیم همان یقین، یقین همان باور، باور همان اقرار، اقرار همان کردار و کردار همان پرداخت و انجام است. البتّه مؤمن دینش را از رأی خود نگرفته، بلکه از سوی خدایش آمده و او گرفته. همانا یقین مؤمن در کردارش دیده می شود و انکار کافر در کردارش. سوگند به کسی که جانم در دست اوست، نشناختند امر پروردگارشان را! پس انکار کافران و منافقان را در کردار پلیدشان بسنجید.»(1)

برخی دیگر مثل این حدیث را با اندک اختلافی نقل کرده اند.(2)

توضیح: «لأنسبنّ نسبت الرّجل» بر وزن نصرت، یعنی نسب او را ذکر کردم، و مقصود از نسب اسلام، روشن کردنآن و پرده برداشتن از معنای آن است. و به قولی چون نسبت چیزی به چیزی، حال آن چیز را روشن و واضح می سازد، بدین جهت در اینجا به واضح کردن، نسبت گفته اند از باب ذکر ملزوم و اراده لازم.

مؤلف: گویا مقصود از اسلام در اینجا، اسلام اخص است که مرادف ایمان باشد، چنانچه این جمله از فرمایش آن حضرت «ان المؤمن لم یأخذ دینه عن رأیه» بدان اشاره دارد،. همچنین جمله «ان المؤمن یری یقینه فی عمله.» نتیجه روایت این است که اسلام همان تسلیم و اطاعت است و اطاعت کامل نباشد مگر به یقین و یقین همان باور جدّی است و اعتراف کامل به اصول پنجگانه، یا باور کردن خدا و پیامبر و امامان علیهم السلام و باور ظاهر نمی شود یا فایده ندهد، مگر به اقرار ظاهری. و اقرار تام نباشد یا ظاهر نشود مگر به کردار به اعضا و جوارح، زیرا اعمال گواه ایمانند و عملی که گواه ایمان است، همان پرداخت تکلیف و وظیفه ای است که خدا برای او تعیین فرموده، نه اختراع و ابداع اعمال از پیش خود، چنانچه اهل بدعت می کنند. و «اداء» اسم مصدر است و مصدر آن «تأدیه» است، و احتمال دارد مقصود از اداء، رساندن به غیر باشد. بنابراین، حدیث دلالت دارد که بعد از عمل، باید به دیگران تعلیم داد و ایناز لوازم ایمان است.همچنینروشن شد که در جملات فرمایش های حضرت، بعضی از حمل ها حقیقی است و بعضی مجازی.

1- . محاسن برقی: 222
2- . کافی 2 : 45

و به قولی حضرت اشاره فرموده به اینکه اسلام که دین خداست، چنانچه می فرماید«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ»،صورت گرفتن آن توقف دارد به شش امر، و عبارت فرمایش حضرت خالی از لطف نیست، زیرا تصدیق را که همان ایمان خالص حقیقی باشد، در وسط و سه مطلب را قبل از آن و سه مطلب را بعد از آن قرار داده است. آن سه مطلب که پیش از تصدیق است، همه از اسباب حصول تصدیق هستند و آن سه که بعد از آن است، از لوازم و آثار و ثمرات تصدیق است.و هر کدام از سه مطلب قبل، یعنی اسلام، تسلیم و یقین، به ترتیب سبب حصول تصدیق اند.همچنین هر کدام از سه مطلب بعد، یعنی اقرار، عمل و اداء، به ترتیب از آثار آنهستند، پایان.

«ان المؤمن لم یأخذ دینه عن رأیه»:گویا این جمله بیان مطالب گذشته است که اسلام صورت نگیرد، مگر وقتی که تسلیم ائمّه و مطیع کامل اوامر و نواهی آنها باشد. و تسلیم شدن در برابر آنان صورت نگیرد، مگر وقتی که پیامبر و ائمّه را باور کند، به آنچه که از آنها صادر شده اقرار کندو کردارش را بر طریقی که آنها روشن ساخته اند انجام دهد، زیرا ایمان امر اختراعی نیست که بتوان با رأی و نظر خویش ساخت، بلکه ناگزیر باید از کسی که از جانب خداست گرفته شود. «فالمؤمن یری» به صیغه فعل مجهول یا معلوم از باب افعال، «یقینه» به رفع یا نصب، «فی عمله» به اینکه مطابقت کند با آنچه از آنها صادر شده و مأخوذ از نظرات و قیاس های باطل نباشد، و کافر به عکس است.«ما عرفوا» یعنی مخالفین یا منافقین،«امرهم» یعنی امور دینی آنها، فروع و اصول آن، پس گمراه شدند و گمراه ساختند، چون از ائمّه هدی پیروی نکردند و دانش خود را از آنها نگرفتند. «فاعتبروا انکار الکافرین و المنافقین باعمالهم الخبیثه» که بر خلاف مطالب مسلّمه کتاب و سنت و مبتنی بر آرای فاسده آنهاست، و مخالفین اهل بیت یا از کافرانند یا از منافقان، بلکه در حقیقت هم کافرند و هم منافق.

مؤلف: سید رضی، رضوان اللَّه علیه در نهج البلاغه، قسمتی از این روایت را این چنین نقل می کند که فرمود: «اسلام را چنان بیان کنم و از معنای آن پرده بردارم

که پیش از من بیان نشده؛ اسلام همان تسلیم، تسلیم همان یقین، یقین همان باور، باور همان اقرار، اقرار همان پرداخت و پرداخت همان کردار است.»(1).

ابن ابی الحدید گوید: خلاصه این فصل، درستی گفتار یاران معتزله ما است در اینکه اسلام و ایمان یک معنی دارند و عمل جزو معنی لفظ اسلام است. آیا نبینی هر یک از این واژه ها را به دیگری تفسیر کرده و جای هم نهاده، چنانچه گویند لیث همان اسد و اسد همان سبع و سبع همان ابوالحارث است (تمام این واژه هادر زبان عربی نام شیر هستند،). شکی نیست که لیث همان ابوالحارث است، یعنی این نام ها مرادف یکدیگرند. در این روایت هم وقتی اولین واژه، اسلام باشد و آخرین واژه عمل، دلالت می کند بر اینکه عمل همان اسلام است و یاران ما هم چنین گویند که تارک عمل، یعنی کسی که واجبی را ترک کند، مسلمان نیست.

اگر بگویید چگونه دلالت دارد که اسلام همان ایمان است؟در پاسخ می گوییم زیرا هر کس بگوید عمل داخل نام اسلام است، می گوید اسلام همان ایمان است.

اگر بگویید فرمایش حضرت غیر از سخن معتزله است، زیرا معتزله گویند اسلام، نامی است که بر عمل و اعتقاد و گفتار زبانی دلالت دارد، ولی حضرت، اسلام را همان عمل تنها دانسته اند، در پاسخ می گوییم که مقصود حضرت، همان سخن معتزله است، زیرا لفظ عمل شامل اعتقاد و گفتار زبانی و حرکت اعضا و جوارح می شود، زیرا همه اینها عمل و کار است، منتها بعضی از آنها کار دل است و بعضی کار اعضا است، و کسی نگفته اسلام تنها عمل به اعضا و جوارح است. پایان (2).

ابن میثم گوید: این روایت قیاسی است که از چند قیاس ترکیب شده، و قیاس «المفصول النتائج» است که یکی از اقسام قیاس مرکب است. نتیجه قیاس اول این است که اسلام همان یقین است و نتیجه قیاس دوم این است که آن باور است. نتیجه قیاس سوم این است که آن اقرار است. نتیجه قیاس چهارم این است که آن اداء است و نتیجه قیاس پنجم این است که آن عمل است.

1- . نهج البلاغه عبده چاپ مصر 2 : 171
2- . شرح نهج ابن ابی الحدید 4 : 302

اما مقدمه اوّل که اسلام همان تسلیم است، به جهت اینکه اسلام دخول در طاعت است و لازمه آن تسلیم خدا بودن است و صدق لازم بر ملزوم روشن است. مقدمه دوّم، تسلیم شدن در برابر حق از کسی است که یقین کند، کسیرا که اطاعتش رامی کند، شایسته است تسلیمش شود، پس یقین از لوازم تسلیم است.

و مقدمه سوّم، چون یقین به شایستگی او برای تسلیم، مستلزم باور کردن آورده های پیامبر است، پس درست است که یقین را باور گوییم. مقدمه چهارم، چون تصدیق خداوند در وجوب پیروی و اطاعت او، اقرار به راستگویی خداست. مقدمه پنجم، چون اقرار و اعتراف به وجوب چیزی مستلزم اداء و پرداخت اقرارکننده است، آنچه را اقرار کرده و اقرار ملزوم اداء است. مقدمه ششم، اداء اقرارکننده، چیزی جز کردار نیست.

و نتیجه این مقدمات و این ترتیب،این است که اسلام همان کردار برای خدا است بر حسب آنچه فرمان داده، و این تفسیر برای اسلام، تفسیر به عرض خاص است، چنانچه بیانش گذشت. پایان (1).

گویا آنچه ما گفتیم مناسب تر است.

مرحوم کیدری گوید: «الاسلام هو التسلیم» یعنی دین همان گردن نهادن در برابر حق و اعتراف به آن است. «و التسلیم هو الیقین» یعنی صادر از او و لازمه اوست، از کثرت ارتباطی که بین آن دو است، گویا تسلیم همان یقین است. «و التصدیق هو الاقرار» یعنی اقرار ذهن و حکم آن. «و الاقرار هو الاداء» یعنی مستلزم اداء است و خیلی شبیه علت آن است، زیرا کسی که حقانیت چیزی را یقین دارد و یقین دارد که مصالحش وابسته به انجام آن چیز، و مفاسدش مترتب بر ترک آن است، همین یقین، داعی او را بر انجام عمل تقویت سازد، یعنی سزاوار است مسلمانی که در اسلام کامل است، جمع کند بین علم الیقین و عمل خالص، تا رخت خویش را در جای بلند افکند و به رفیق اعلی پیوندد.

1- . شرح نهج ابن میثم بحرانی: 256

مرحوم شهید ثانی در رساله «حقائق الایمان»، بعد از نقل این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می گوید: بحث در پیرامون این روایت به دو امر ارتباط دارد: اوّل اینکه مقصود از این نسبت چیست؟ دوّم اینکه منسوب کدام است؟

امّا امر اول: برخی از شارحان گفته اند که این نسبت به تعریف شبیه تر است تا قیاس، و اسلام را تعریف فرموده به اینکه تسلیم در برابر خدا و ورود در طاعت اوست، و این تفسیر لفظ است به لفظ روشن تر. تسلیم را نیز تفسیر کرده به یقین که لازم مساوی اوست، زیرا تسلیم حق شدن از کسی است که راستی آن را که تسلیمش شده، یقین کند و او را سزاوار تسلیم داند. و یقین را به تصدیق تعریف کرده، یعنی باور جدّی توأم با دلیل.بنابراین در این تعریف، جنس را آورده و به حدّ یا رسم آن آگهی کرده. و تصدیق را چنین تعریف کرده که اقرار به خدا و رسول و آورده های اوست. این تعریف لفظ است به واژه روشن تر، و اقرار را به اداء تفسیر کرده، یعنی پرداخت آن طاعت هایی که اقرار کرده، و این تعریف به عرض خاصّ است. و اداء را به کردارتعریف کرده و آن تعریف به پاره ای از خصوصیات است. پایان.

مؤلف: این سخن مبنی بر این است که مقصود حضرت از اسلام مورد شرح، اسلام حقیقی نزد خدا یا اسلام کامل نزد خدا باشد، وگرنه معلوم است که در تحقق اسلام ظاهری، اقرار به شهادتین بس است، چه دانسته شود که خدا را در دل نیز باور دارد و فرمانبر او هست یا نه. همچنانکه در مقام تعریف اسلام در کتب فقه و سایر کتاب ها بدان تصریح کرده اند.پس معلوم شد که تعریف اسلام به تسلیم، در صورتی تعریف لفظی خواهد بود که مقصود از اسلام، اسلام حقیقی یا اسلام کامل باشد.

و ممکن است بگوییم تعریف حقیقی است نه لفظی، چون اسلام در لغت، مطلق فرمانبری و تسلیم است و وقتی مقید شود به فرمانبری خدا و تسلیم در برابر او، بیان ماهیت اسلام است که شارع آن را معتبر دانسته، بنابراین از قبیل بیان جنس و آگاهی بر حدّ یا رسم است.

و نیز در اینکه اقرار به خدا ، تا آخر، تعریف لفظ است به لفظ روشن تر، بحثی است که پوشیده نیست، زیرا مقصود از تصدیق مذکور در اینجا باور قلبی است نه تصدیق زبانی، چون آن را باور جدّی همراه با دلیل تفسیر کرده. همچنین مقصود از اقرار، اعتراف زبانی است، چون همین معنی از اقرار فهمیده می شود و به همین جهت برخی آن را طرف مقابل تصدیق دانسته اند در تعریف ایمان، آنجا که گوید، ایمان، تصدیق است با اقرار. در این صورت بین معنی تصدیق و اقرار، کمال جدایی است. پس چگونه تعریف تصدیق به اقرار، تعریف لفظ است به لفظ روشن تر؟ مگر اینکه بگوییم مقصود از اقرار به خدا و پیامبران، مطلق انقیاد و تسلیم دل و زبان است از راه عموم مجاز، ولی ایرادش پوشیده نیست.

آنچه که برای من روشن است این است که در اینجا تعریف به لازم عرفی است، زیرا هر کس به خدا و رسول و معجزات اعتراف کند، ناگزیر به زبان ظاهر می سازد، زیرا طبع انسان بر آن است که آنچه در دل دارد ظاهر می سازد، چنانچه حضرت امیرالمؤمنین می فرماید: «هیچ کدام از شما چیزی را در ضمیر خود پنهان نمی سازد مگر اینکه خداوند آن را بر پهنه رخسار و ریزش های زبانش پدیدار کند.»(1) و چون، این اظهار زبانی خواسته شارع است، با اینکه طبیعی بشر است، حضرت آگهی فرمود که تصدیق همان اقرار است و چنان خواستار اقرار است که گویی تصدیق،پذیرفته نیست مگر به اقرار، یا برای مردم معلوم نیست مگر به آن. همین سخن را در تعریف اقرار به اداء که تعریف به عرض خاص است می گویم، زیرا عرض خاص هر چیزی است که هیچ گاه از او جدا نشود، ولی اداء گاهی از اقرار جدا می شود، زیرا مقصود از اداء در اینجا، انجام عبادات است که همیشه همراه اقرار نیست و پاسخش امکان دارد به اینکه مقصود حضرت، اقرار کامل باشد، گویا اقرار کامل نشود تا با اداء، یعنی عمل همراه گردد.

1- . نهج البلاغه شماره 25 از حکم

و امّا امر دوّم: از این نسبت و شرح معلوم شد که منسوب یعنی مشروح، همان اسلام کامل یا اسلام خداپسند، که بی اسلام ظاهری نباشد. و نیز دانسته شد که اسلام همان ایمان است، یا ایمان کامل، یا آنچه که خواسته شارع در واقع بدون آن صورت نگیرد، ولی این مطلب دوّم جز به مسلک کسی که می گوید حقیقت ایمان، باور دل و اقرار به زبان و عمل به اعضا است، جور نیاید و در گذشته نادرستی آن مسلک را دانستید. و اینکه حق آن است که هیچ کدام اینها در حقیقت ایمان معتبر نیست، بلی در کمال ایمان دخالت دارد.بنابراین اگر مقصود از اسلام، اسلام کامل باشد، ایمان و اسلام کامل یکی هستند و اسلام و ایمان اصلی هم ظاهرا یکی باشند و احتمال تفاوت نیز دارند. اگر هم مقصود از اسلام، خداپسند واقعی باشد، باید ایمان اعمّ از اسلام باشد که همان استهجان و زشتی گذشته لازم آید.

خلاصه این است که اسلام یا مساوی ایمان است، یا اخصّ از آن و امّا اعم بودنش جز به احتمال بعیدی به دست نیاید و باید در این مطلب اندیشه کرد.

1. محاسن برقی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خداوند متعال به محمّد صلی الله علیه و آله شرایع نوح و ابراهیم و موسی و عیسی را عطا کرد (که عبارت است از:) یکتاپرستی، اخلاص، بر کندن همگنان خدا، فطرت، دین پاک آسان که نه گوشه گیری و نه جهانگردی در آن وجود ندارد و هر پاکیزه را در آن حلال و هر پلید را در آن حرام گرداند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که به گردن آنها بود، از آنها فرو ریخت و با این امتیازات، برتری او را بر دیگران روشن ساخت. سپس بر او واجب ساخت نماز، زکات، روزه، حجّ، امر به معروف و نهی از منکر، حلال و حرام، مواریث، حدود و جهاد در راه خدا را، و وضو را افزود. آنگاه او را به فاتحه الکتاب (سوره حمد) و آیات آخر سوره بقره، و سوره های مفصّل برتری داد، غنیمت (جنگی) و باز گرفته از اموال کفّار (بدون جنگ) را برای او حلال گرداند، با ترس در دل ها او را یاری کرد، زمین را برای او مسجد و پاک کننده ساخت، او را به سوی همگان از سفید و سیاه و پری و آدمی روان ساخت و جزیه (مالیاتی که اهل کتاب به دولت اسلامی می پردازند) و اسیر گرفتن مشرکان و فدیه (مالی که می پردازند تا اسیر آزاد شود) را به او عطا کرد. سپس به او تکلیفی کرد که به هیچ پیامبری نکرد؛ شمشیری برهنه از آسمان بدو فروفرستاد و به او گفته شد: «فَقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا

تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَک»، {تو خود تنها در راه خدا به کارزار برخیز، که جز شخص تو بر آن مکلّف نیست. }(1)

عباس بن عامر گوید: برخی به این روایت افزوده اند که «مردم چهار تا را گرفتند و این، یعنی ولایت را رها ساختند.»(2)کافی نیز همین روایت را به سند خود از «ابان» نقل کرده، ولی در روایت ابان آمده: «و الفطره الحنیفیّه و حرم فیها الخبائث» تا آنجا که می فرماید: «سپس بر او واجب ساخت نماز را.»(3)

توضیح: «شرایع نوح» احتمال دارد مقصود از «شرایع»، اصول دین باشد و در آن صورت، جملات یکتاپرستی و اخلاص و برکندن همگنان، توضیح شرایع است.«و الفطره الحنفیه» عطف به شرایع است. با اینکه شریعت پیامبر اسلام در بسیاری از عبادات با شرایع پیش شریکند، امّا از میان همه، به همین سه مطلب اشاره فرموده، زیرا در سایر عبادات در چگونگی عمل با هم اختلاف دارند، ولی در این سه هیچ گونه اختلافی نیست. شاید مقصود حضرت این نیست که آنچه شرایع در آن شرکت دارند همین سه تاست، زیرا سایر اصول دین مثل عدل و معاد را یاد نفرموده، گرچه ممکن است آنها را با زحمت در یکی از این سه مطلب داخل کرد،مخصوصا در ضمن اخلاص.

و ممکن است، مقصود از آن، اصول دین باشد، چون ریشه های فروع احکام نیز مشترک است، ولو در پاره ای از خصوصیات و چگونگی ها اختلاف داشته باشند.بنابراین تمام این جملات تا آنجا که فرمود «و زاد»، همه توضیح شرایع است، ولی باز اشکالش، کلمه «رهبانیت» (گوشه گیری) و «سیاحت» (جهانگردی)است، چون نبودن این دو، از اختصاصات پیامبر ماست و در شرایع دیگر نیست. مگر اینکه بگوییم مقصود از نبودن این دو، واجب نبودن آنهاست و واجب نبودن آن دو، در شرایع دیگر نیز هست. یا بگوییم که این دو در شریعت عیسی علیه السلام نیز نبوده،

1- . نساء / 84
2- . محاسن برقی: 287
3- . کافی 2 : 17

گرچه باز اشکال این تأویل آن است که اگر این دو در شریعت حضرت عیسی نبوده، پس چرا او جهاد نکرد. جوابش این است که ممکن است جهاد بر آن حضرت واجب بوده، ولی شرایط جهاد در زمان او صورت نیافته و شاید جمله «زاده و فضّله» با این تأویل مناسب تر باشد. همچنین گویا مقصود از توحید، شریک نداشتن خدا در آفرینش و مقصود از اخلاص، شریک نداشتندر پرستش است و کندن همگنان، تأکید بر توحید و اخلاص است یا مقصود از آن، پیروی نکردن از ستمگران و پیشوایان گمراهی یا نفی شرک پنهان است، یا مقصود از اخلاص، نفی شرک پنهان و مقصود از «خلع انداد» (کندن همگنان)، شریک نداشتن در شایستگی پرستش است. انداد جمع «ند» به معنی مثل و مانند چیزی است که ضدّ و مخالف آن چیز باشد.

فطرت، آیین اسلام است که خدا مردم را بر آن آفریده، چنانچه گذشت. و «حنیفیّه»، روکننده از باطل به سوی حق یا همراهی با آیین حضرت ابراهیم است. در نهایه گوید که «حنیف» در نزد عرب، کسی است که به دین ابراهیم باشد، و ریشه آن «حنف» به معنی میل است و به همین معنی است این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله : «بعثت بالحنیفیّه السمحه السهله» (برانگیخته شدم به دین حنیف، بی آلایش، آسان). در قاموس گوید «سمحه» آیینی است که سختی ندارد.

در نهایه در ترجمه «لا رهبانیّه فی الاسلام» گوید «رهبانیّه از رهبنه النّصاری» و اصلش از «رهبه» به معنای خوف است - چون می ترسیدند از مشاغل دنیا - و رها کردن لذّت ها و زهد در دنیا، عزلت از اهل دنیا و تحمّل زحمت های آن، تا آنجا که بعضی از آنها خود را اخته می کردند و از مردی می انداختند و زنجیر به گردن می افکندند و خود را به انواع سختی ها آزار می دادند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این برنامه را در اسلام نیاورد و مسلمین را از آن نهی فرمود. پایان.

مرحوم طبرسی قدس سره در تفسیر آیه «و رهبانیّه ابتدعوها»، {و ترک دنیا، که آن را از پیش خود بدعت گذاشتند }(1)می گوید: «رهبانیّه» یک نوع عادتی است در عبادت که نشانگر معنای رهبه (خوف) است یا در لباس شخص یا در انزوای از مردم یا در امور دیگر. و معنای آیه این است که از پیش خود بدعت گذاشتند رهبانیّت را که ما برایشان ننوشته ایم. و به قولی منظور از این رهبانیّت، رها کردن زنان و مکان گرفتن در دیرهاست، و این قول «قتاده» است. تقدیر آیه چنین است «و رهبانیّتی که ما بر آنها ننوشتیم مگر اینکه خودشان بدعت گذاشتند تا خشنودی خدا را به دست آرند، ولی حقش را ادا نکردند.» و به قولی، در روایتی از پیامبر نقل شده که مقصود از این رهبانیت، رفتن آنها به دشت ها و کوه هاست و مردم بعد از آنها، حق آن را رعایت نکردند، چون محمّد صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند، و این قول ابن عباس است.

و به قولی رهبانیت، بریدن از مردم است برای پرستش انفرادی.«ما کَتَبْناها» یعنی واجب نکردیم آن را«عَلَیْهِمْ».«زجّاج» گوید تقدیر آیه«ما کَتَبْناها عَلَیْهِمْ إِلَّا ابْتِغاءَرِضْوانِ اللَّهِ»، { و خواستن خشنودی خدا، پیروی از اوامر اوست } و این توجیه خوبی است. توجیه دیگری در آیه هست که در تفسیر آمده و آن اینکه چون آن مردم از پادشاهان خود چیزهایی می دیدند که تحمل نمی توانستند، در زیرزمین ها و دیرها مکان گرفتند و این مرام را بدعت گذاشتند. و چون این کار را بر خویش لازم کرده و آن را شروع کردند، باید پایانش دهند، مثل اینکه اگر انسان روزه ای را که واجب نیست بر خود واجب سازد، باید تمامش کند. و «فَما رَعَوْها حَقَّ رِعایَتِها»، {حق آن را رعایت نکردند }دو گونه تفسیر می شود: یکی اینکه آنها در آنچه بر خود لازم کرده بودند، کوتاهی کردند، و دوّمی که بهتر از تفسیر اوّل است،این است که آنها در هنگام بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به او ایمان نیاوردند و فرمان خدا را انجام ندادند، پس حق رهبانیت را رعایت نکردند. دلیل این مطلب جمله بعد است که

1- . حدید / 27

می فرماید {برخی از آنها که ایمان آوردند، مزدشان را دادیم} یعنی آنها که به پیامبر ایمان آوردند، {بسیاری از آنها، فاسقند} یعنی کافرند. پایان سخن زجّاج.

مؤیّد این مطلب روایتی است که ابن مسعود گوید: ردیف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر الاغی سوار بودم حضرت فرمود: «ای پسر مادر غلام! می دانی بنی اسرائیل رهبانیّت را از کجا آوردند؟»عرض کردم: «خدا و رسولش بهتر دانند.» فرمود: «بعد از حضرت عیسی، ستمگران بر آنها پیروز شدند و آنان نافرمانی خدا رامی کردند.اهل ایمان به خشم آمدندو با آنها جنگیدند و سه بار از آنان شکست خوردند، تا جایی که اندکی بیش از آنها نماند. آنها با خود گفتند که اگر به مبارزه اینها بیرون شویم، ما را نابود می کنند و کسی زنده نمی ماند تا مردم را به دین دعوت کند. پس بیایید به گوشه و کنار زمین متفرق شویم تا آن پیامبری را که عیسی به ما نوید داده، یعنی محمّد صلی الله علیه و آله بر انگیخته شود. در نتیجه آنها در غارهای کوه ها متفرق شدند و رهبانیّت را اختراع کردند. برخی از آنها به دین خود چسبیدند و پاره ای کافر شدند. سپس این آیه را تلاوت فرمود {و ترک دنیا که از پیش خود بدعت گذاشتند، ما بر آنها واجب نساختیم} تا آخر آیه. سپس فرمود: «ای پسر مادر غلام! آیا می دانی رهبانیّت امّت من چیست؟»عرض کردم: «خدا و رسولش بهتر دانند.» فرمود: «هجرت، جهاد، نماز و روزه، حج و عمره.»

و در حدیث دیگر ابن مسعود گوید: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به من ایمان آورد، مرا باور کند و از من پیروی کند، حق رهبانیّت را رعایت کرده،و هر کس به من ایمان نیاورد، نابود است.» پایان. (1)

در نهایه گوید، در حدیث آمده: «لا سیاحه فی الاسلام، ساح فی الارض.»«یسیح» یعنی رفت در زمین و اصل آن از «سیح» به معنی آب روان گسترده روی زمین است. مقصود حضرت از سیاحت،جدایی از شهرها و بیابان نشینی و حاضر نشدن در نماز جمعه و جماعت است. و به قولی مقصود، آنهایند که در

1- . مجمع البیان 9 : 243

گوشه و کنار زمین برای شر و فساد و سخن چینی می گردند وحدیث«سیاحه هذه الامّه الصّیام»،

(جهانگردی این امّت، روزه است) از قبیل معنای اوّل است. و به فرد روزه دار سائح می گویند، زیرا آن کس که برای عبادت در زمین می گردد، توشه و آب با خود برندارد و هر کجا که چزی یافت می خورد. و روزه دار، روز را می گذراند، نمی خورد و نمی آشامد، و از این جهت چون سائح است. پایان.

«احلّ فیها الطّیبات» اشاره است به این آیه شریفه: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِم»، {آنان که پیروی کنند از رسول (ختمی) و پیغمبر امّی که در تورات و انجیلی که در دست آنهاست (نام و نشانی و اوصافش را) نگاشته می یابند (که آن رسول) آنها را امر به نیکویی و نهی از زشتی خواهد کرد و بر آنان هر طعام پاکیزه و مطبوع حلال و هر پلید منفور را حرام می گرداند، و احکام پر رنج و مشقّتی را که چون زنجیر به گردن خود نهاده اند برمی دارد. }(1) مرحوم طبرسی می فرماید: «وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ» معنایش این است که لذائذ خوب را بر آنها مباح ساخته و پلیدی ها و آنچه را که نفس انسان کراهت دارد، حرام گردانده. به قولی کسب پاکیزه را حلال ساخته و کسب پلید را حرام. و به قولی آنچه را که رهبانان و علما بر آنان روا نمی دانستند و آنچه را که مردم جاهلیت نیز حرام کرده بودند، از قبیل «بحیره» و «سائبه»(2)، حلال فرموده و مردار، خون، گوشت خوک و آنچه با آنها ذکر شده را حرام گردانده است. «وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» یعنی آنچه آنان را سنگین کرده، و تکلیف های سخت بنی اسرائیل را به بار گران تشبیه فرموده،

1- . نساء / 157
2- . بحیره: اگر شتری پنج بار می زایید و بچه پنجم او نر بود، گوشش را می شکافتند و مرد و زن از گوشتش می خوردند، ولی اگر ماده بود گوشش را می شکافتند، ولی گوشت او بر زنان حرام بود، مگر بمیرد.

چون مثلا توبه بنی اسرائیل آن بود که یکدیگر را بکشند، ولی توبه این امت همان پشیمانی دل است و این آسانی، به احترام پیامبر صلی الله علیه و آله است. این تفسیر از حسن نقل شده و به قول دیگری که از ابن عباس و «ضحّاک» و «سدیّ» نقل شده، «اصر» همان پیمانی است که خداوند از بنی اسرائیل گرفته که به تورات عمل کنند. قول زجّاج جامع بین این دو معنی است که گوید اصر، هر پیمان سنگینی را گویند.(1)«وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ» معنایش این است که پیمان هایی که چون زنجیر به گردن داشتند، از آنها برداشت.گفته اند که مقصود از زنجیرها، آزمایش آنهاست در کشتن یکدیگر برای توبه، و بریدن و قیچی کردن هر جایی از بدنشان که ادرار به آن رسد و آنچه نظیر اینهاست، از قبیل تحریم کار در روز شنبه، تحریم خوردن رگ و پیه (حیوانات)، بریدن اعضای خطاکار و واجب بودن قصاص بدون پذیرفته شدن دیه، و این معنی، قول بیشتر مفسّرین است. پایان.(2)

مؤلف: بسیاری از علمای شیعه به این آیه استدلال جسته اند بر تحریم خیلی از چیزهایی که طبع انسان نمی پذیرد که البتّه مشکل است، زیرا ظاهر آیه مدح پیامبر و آیین اوست، که آنچه را در واقع پاکیزه است، گرچه پاکی و خوبی آن را نفهمیم، حلال ساخته و آنچه را در واقع پلید است، گرچه پلیدی آن را ندانیم، مثل غذای لذیذی که از مال یتیم و دزدی باشد - که طبع بشر آن را گوارا می داند، ولی در حقیقت پلید است - حرام فرموده است. (و این دلیل نمی شود که هر چه را طبع ما نپسندید، حرام باشد)، زیرا بیشتر داروهایی که مورد نیاز است، زشت و مورد تنفّرطبع است و با اینوصف کسی نگفته حرام است.بنابراین تفسیر آیه به معنایی که نیاز به تخصیص نداشته باشد و موافق با قواعد فقه شیعه چون حسن و قبح عقلی باشد، بهتر است از تفسیری که نیازمند تخصیص زیاد باشد تا حدی که آنچه که با

1- . نوعی رها کردن شتر یا غلام بود، مثلا مردی می گفت هر گاه از مسافرت آمدم، شترم رهاست یا غلام آزاد است.
2- . مجمع البیان 4 : 487

تخصیص بیرون می رود، بیشتر است از آنچه می ماند، به طوری که برای افراد مطّلع پوشیده نیست.

و ممکن است گفته شود که این آیه به حسن و قبح عقلی تصریح فرموده، ولی هیچ کدام از دانشمندان شیعه به دین منظور به آیه استدلال نجسته اند. و به قولی اصر، بار سنگینی است که از شدّت سنگینی صاحبش را از رفتار باز می دارد. زمخشری گوید این عبارت مثل است برای سنگینی و سختی تکلیف آنان، از قبیل کشتن یکدیگر هنگام توبه. همچنین «اغلال» (زنجیرها) مثل است، زیرا در آیین آنها احکام مشکلی بود از قبیل عمومیت قصاص در تمام موارد جرم، چه عمدی باشد یا از روی اشتباه، و دیه برای آنها جایز نبود. و نیز مثل بریدن اعضای خطاکار، قیچی کردن محل اصابت نجاست، چه لباس باشد یا پوست بدن، سوزاندن غنیمت های جنگی، تحریم خوردن رگ های گوشت و تحریم کار در روز شنبه. و «عطا» گوید که بنی اسرائیل موقع نماز، پلاس می پوشیدند و دستشان را به گردنشان می بستند. همچنین افرادی بودند که استخوان بالای سینه خود را سوراخ می کردند، زنجیری را در آن داخل می کردند و سر زنجیر را به ستونی می بستند و بدین وسیله، خود را به عبادت وامی داشتند. پایان.

«ثم افترض علیه»: یعنی بر پیامبر ما صلی الله علیه و آله .«فیها» یعنی در فطرتی که آیین اوست. و گویا «ثمّ» برای تفاوت در رتبه است و به قولی مقصود از حلال، غیر حرام است،بنابراین شامل احکام اربعه (واجب، مستحب، مکروه و مباح) می شود. همچنین مقصود از فرائض، مواریث است و ذکر آن بعد از مواریث، تأکید است، یا منظور از آن مطلق واجبات است و به قولی فرائض آن ارثهایی است که اندازه شرعی دارد. ومواریث، اعمّ از ارث های تعیین شده شرعی و غیر آن است و به قول دیگر، فرائض قصاص واجب است به میزان جنایت. و «زاده الوضوء» دلالت دارد بر اینکه در شرایع گذشته، وضو لازم نبوده و این منافات دارد با آنچه در تفسیر آیه «فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناق»، {و شروع کرد به دست کشیدن بر ساق ها و

گردن ها. }(1) گفته اند که آنها ساق و گردن خودشان را دست کشیدند و این وضوی آنها بوده است، مگر اینکه بگوییم مقصود زیادتی در وضو است، چنانچه در بعضی از نسخه ها «و زیاده الوضوء» است که عطف بر جهاد است.

«و فضّله»: اشاره است به روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «به جای تورات، هفت (شی ء) طولانی به من دادند و به جای انجیل، مثانی و به جای زبور، صدگانه ها. و برتری یافتم به مفصّل.» و در روایت «واثله بن اصقع» فرمود: «به جای انجیل، صدگانه ها و به جای زبور، مثانی و نیز فاتحه الکتاب (سوره حمد) و آیات آخر سوره بقره را از زیر عرش به من دادند که پیش از من به پیامبری داده نشده و زیاده خدایم نیز مفصّل را عطا کرد.»

مرحوم طبرسی می فرماید: «هفت طولانی»، سوره های بقره، آل عمران، نساء،مائده، و انعام، اعراف، انفال و توبه هستند (انفال و توبه را یکی شمرده)، زیرا این دو را دو قرین و همراه خوانند، به همین جهت بینشان بسم اللّه فاصله نیفکنده (چون سوره توبه بسم اللّه ندارد). و به قولی هفتمی، سوره یونس است. و «طول» جمع «طولی» مؤنث «اطول» است و این سوره ها را طول نامیدند، زیرا درازترین سوره های قرآنند. امّا «مثانی»، سوره های بعد از آن هفت سوره طولانی است، از سوره یونس تا نحل، و این چند سوره را مثانی نامیدند، زیرا اینها دنبال سوره های درازند. و گویا سوره های طول آغازند و اینها دوم. مثانی جمع «مثنی» است، مثل معنی و معانی، و «فرّاء» گوید که مفرد آن «مثناه» است و به قولی مثانی، همه سوره های بزرگ و کوچک قرآن است، به دلیل این آیه {کتابی است که آیاتش همه با هم مشابه است، (و در آن ثنای خدا و خاصان خدا) مکرّر می شود. }(2) امّا صدگانه ها، هر سوره ای است که صد آیه یا اندکی کم و بیش داشته باشد و آن نیز هفت سوره است از سوره های بنی اسرائیل تا مؤمنون. و به قولی صدگانه ها،سوره هایی هستندکه بعد از هفت سوره دراز آمده اند و مثانی بعد از آنها،

1- . ص / 33
2- . زمر / 23

سوره هایی است که از صد کمتر دارد، ولی زیادتر از مفصّل است. آنها را مثانی گفتند چون صدگانه ها آغاز آنهایند. امّا «مفصّل» سوره های کوچک بعد از حم ها تا آخر قرآن است. این سوره ها به این دلیل مفصّل نامیده شدند کهبین سوره ها، فاصله به وسیله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» زیاد است. پایان.(1)

مؤلف: در اولین سوره مفصّل اختلاف شده، به قولی از سوره «ق» شروع می شود، به قولی از سوره «محمّد»و به قولی از سوره «فتح».«نووی» گوید مفصّل از سوره محمّد تا آخر قرآن است و سوره های کوچک آن، از سوره «ضحی» تا آخر قرآن است و سوره های طولانی اش، تا سوره «عمّ» و متوسط آنها تا سوره ضحی است. و در روایتی، مفصّل شصت و هشت سوره است و توضیح و تفصیل مطلب به زودی در «کتاب قرآن» می آید.

«و احلّ له المغنم»: در نهایه گوید: «غنیمت» و «غنم»، «مغنم» است، و «غنائم» اموالی است که در جنگ به دست مسلمانان افتد و لشکر مسلمانان با اسب و شتر بر آن تاخته اند. و «فی ء» اموال کفّار است که بدون جنگ نصیب مسلمین شود، و ریشه معنای فی ء، رجوع و بازگشت است.بنابراین گویا این اموال در اصل متعلق به مسلمین بوده و حالا به آنها بازگشته است. پایان.

مؤلف: احتمال دارد مقصود از مغنم، اموال منقول و مقصود از فی ء، زمین هاباشد، چه با جنگ گرفته شده باشد یا بدون جنگ. در هر صورت، معنای «له» وسعت دارد، یعنی برای او و خاندان و امّتش. و احتمال دارد که «لام» سببیّه باشد، نه واسطه حلال کردن.بنابراین کسی که اینها برایش حلال است، در کلام یاد نشده و در این صورت شامل همه افراد می شود و اختصاص دادنش به این امّت، بدان جهت است که قبلا گفته شد که امت های پیشین، غنیمت بر ایشان روا نبود، بلکه غنائم را جمع می کردند، آتشی از آسمان فرود می آمد و آنها را می سوزاند و این

1- . مجمع البیان 1 : 14

بلایی بزرگ برای آنها بود، زیرا گاهی غنیمت به سرقت می رفت و به جرم آن به طاعون مبتلا می شدند و خداوند با حلال ساختنغنیمت، بر این امّت منّت گذاشت.

«و نصره بالرّعب»: با کمی عدد، و نیرو و زیادی دشمن و سرسختی آنها. و رعب، وحشت و ترس است. پس گویا خداوند ترسی از او در دل دشمنان می افکند، تا آنجا که دشمنانی که به مقدار یکماه راه با آن حضرت فاصله داشتند، از او می ترسیدند و از هیبت آن بزرگوار وحشت داشتند.

«و جعل له الارض مسجدا»: یعنی جای نماز، هر جا بخواهند نماز گزارند بر آنها روا باشد، بر خلاف امت های پیشین که نمازشان در معبدها بود، مگر هنگام ضرورت.«و طهورام یعنی پاک کننده و ابزار تطهیر که کف پا و کفش و محل استنجا را پاک می سازد و در نبود آب یا عذرهای دیگر، به وسیله تیمم جانشین آباست.همچنین مقصود از طهور بودن زمین،این است که در مباح بودن نماز در آن همچون طهور است و مرحوم سیّد از این آیه استفاده کرده که تیمم رافع حدث است تا دسترسی به آب پیدا کند. «و ارسله کافّه» اشاره به این آیه است«وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ»، {و ما تو را جز برای عموم مردم نفرستادیم.}(1) و «کافّه» در آیه، یا حال است از مابعد خود، یعنی به سوی مردم، همگی، و کسی که جایز نیست، نمی داند تقدیم حال را بر ذوالحال مجرور.در اینجا می گوید کَافَّةً حال است از ضمیر منصوب در «ارسلنا» و تاء برای مبالغه است، یا اینکه کَافَّةً صفت است برای مصدر محذوف، یعنی «ارساله» (فرستادنی) کافّه، یا اینکه خود کَافَّةً مصدر است مثل کاذبه، و عافیه، و شاید دو معنای اخیر در تفسیر روایت مناسب تر باشد. و ظاهرش آن است که جز آن حضرت، پیغمبری برای همه مردم فرستاده نشده و آن خلاف مشهور است.

و احتمال دارد که «حصر»، حصر اضافی باشد یا مقصود برانگیختن آن حضرت بر تمام مردم بعد از خودش باشد، زیرا پیامبری بعد از آن حضرت نیست،بر

1- . سبا / 28

عکس سایر پیامبران اولوالعزم، زیرا آنها چنین نبودند و بعد از آنها پیامبر دیگری بود و شریعت آنها نسخ شد.

«و الابیض و الاسود»: عجم و عرب است یا هر کسی که رنگش سیاه یا سفید باشد تا همه مردم را شامل شود. در نهایه گوید: در حدیث است که فرمود: «برانگیخته شدم به سوی احمر (قرمز) و اسود (سیاه)»، یعنی عجم و عرب، زیرا بیشتر عجم ها سرخ و سفیدند و بیشتر عرب ها گندمگون و سبزه اند. و به قولی جن و انس است و به قولی مقصود از احمر، مطلق سفید است، زیرا عرب می گوید«امرأه حمراء» یعنی زن سفید. و به همین معنی است حدیثی که فرمود: «مرا دو گنج سرخ و سفید دادند.» مقصود گنج های پادشاهان بود که خدا به امت اسلام عطا فرمود. گنج سرخ طلا است و سفید، نقره. و طلا گنج های روم بود، زیرا نقد رایج آنها طلا بود و نقره، گنج های خسروان ایران، زیرا نقد رایج آنها نقره بود. و به قولی مقصود عرب و عجم است که خدا آنها را بر دین او گرد آورد. پایان.

و بحث در اینکه تنها پیامبری آن حضرت نه دیگر پیامبران بر جنّ و انس بوده، به مانند سخن گذشته است که تنها رسالت ایشان نسبت به همه انسان ها بوده است.

و نیز این روایت دلیل است بر اینکه جزیه و اسیر گرفتن و فدیه مخصوص آن حضرت است. و «الجزیه» مالی است که حکومت اسلامی از اهل کتاب (به عنوان مالیات) می گیرد تا آنها را در دین خود آزاد گزارد. جزیه بر وزن فعله از «جزاء» است، گویا جزیه به جای کشتن و اسیر گرفتن اوست. و «الفداء» به کسر فاء و مدّ، و فتح فاء و قصر،آزاد ساختن اسیر است در مقابل مبلغی که حکومت اسلامی معیّن می فرماید. «ثمّ کلّف» به صیغه مجهول «ثمّ» در اینجا مثل گذشته است، زیرا این تکلیف، مهم ترین و سخت ترین تکلیف هاست، چنانچه در جنگ احد و حنین، بعد از شکست یارانش، خود آن حضرت پایدار ماند و به نام خود فریاد کشید و از چیزی باک نداشت و نهراسید. «و انزل علیه سیف من السّماء» یعنی ذوالفقار یا شمشیر دیگری، و بی غلاف بودن آن برای وادار کردن به جنگ است و اشاره به این است که

شمشیر آن حضرت، سزاوار نیست در غلاف باشد. و به قولی شمشیر عبارت است از آیه سوره توبه: «فَإِذَاانْسَلَخَالْأَشْهُرُالْحُرُمُفَاقْتُلُواالْمُشْرِكِين»، {پس از آن که ماه های حرام (ذی قعده و ذی حجّه و محرّم و رجب، که مدّت امان است) درگذشت آنگاه مشرکان را به قتل برسانید}(1) زیرا این آیه را آیه شمشیر می نامند و بی غلاف بودنش، کنایه از این است که این آیه از آیات محکمات است، ولی این توجیه بعید است.

«و الغمدم به کسر غین، غلاف است. بیضاوی گوید«فَقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ»، اگر آنان واماندند و تو را تنها رها کردند،«لا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ» یعنی مگر کار خودت، مخالفت و نشست آنانزیانت نزند. پس به سوی جهاد پیش رو، اگرچه کسی یاری ات نکند، زیرا یاور تو خداست نه لشکر.

2. محاسن برقی: سماعه روایت کند که درباره این آیه از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: «فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»، {ای رسول ما تو هم مانند پیغمبران اولوالعزم (در تبلیغ دین خدا و تحمّل اذیّت امّت) صبور باش}(2) فرمود: «(آنها) نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد علیهم السلام هستند، درود خدا بر آنها و همه پیامبران باد.»عرض کردم: «چگونه آنها اولوالعزم شدند؟» فرمود: «زیرا نوح مبعوث شد با کتاب و دین، و هر کس بعد از نوح آمد، پیرو کتاب و مرام او بود تا وقتی ابراهیم علیه السلام صحف را آورد با قانون نسخ کتاب نوح، نه اینکه به او کافر شود (بلکه مرام او را تکمیل فرمود). پس هر که بعد از ابراهیم آمد، پیرو صحف و شریعت ابراهیم بود، تا وقتی که موسی تورات و قانون نسخ صحف را آورد. پس هر پیامبری بعد از موسی آمد، پیرو تورات و شریعت موسی شد، تا مسیح انجیل و قانون نسخ مرام موسی را آورد. پس هر پیامبری بعد از مسیح آمد، پیرو شریعت و آیین او شد،تا وقتی محمّد صلی الله علیه و آله آمد و قرآن و شریعت خویش را

1- . توبه / 5
2- . احقاف / 35

آورد، و حلال او تا روز قیامت حلال و حرام او تا روز قیامت حرام است. اینهایند، پیامبران اولو العزم.»(1)

کافی از برقی نیز همین حدیث را روایت کرده است.(2)

توضیح: «فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»، مرحوم طبرسی می فرماید:

یعنی «ای محمّد! بر آزار این کافران، و نپذیرفتن آنها مرام تو را، صبر کن چنانچه پیامبران صبر کردند.»«من» در اینجا بیان جنس است، پس مقصود همه پیامبران است، زیرا همه آنها بر ادای وظیفه پیامبری عزم راسخ داشته و مشکلاتش را تحمل کردند. و به قولی «من» برای تبعیض است و این قول بیشتر مفسّرین، و نیز ظاهر روایات علمای شیعه است. سپس در معنای «اولوالعزم» اختلاف کرده اند. بعضی گویند کسانی هستند که دین تازه آورده و شریعت پیش از خود را نسخ کردندو آنها نوح و موسی و عیسی و محمّد صلی الله علیه و آله هستند. این قول ابن عباس و قتاده است و مطابق فرموده حضرت باقر و صادق علیه السلام نیز هست که فرمود: «(این چند پیامبر) از بزرگان انبیا هستند، و رژیم (سایر) پیامبران بر گردونه آنها می گردد.» و به قولی آنها شش نفرند: نوح که بر آزار قومش صبر کرد؛ ابراهیم که آتش را تحمل فرمود؛ اسحاق که رنج سربریدن را تحمل کرد؛ یعقوب که بر فقدان پسر و رفتن بینایی اش صبر کرد؛ یوسف کهرنج چاه و زندان را تاب آورد؛ و ایّوب که بر سختی و زیان صبر کرد. این قول مجاهد است.

و سدی و کلبی گویند که آنها کسانی هستند که فرمان جهاد و نبرد داشتند و شرع خود را آشکار کردند و در مسیر دین کوشیدند.«ابو العالیه» گوید آنها چهار نفرند: ابراهیم، نوح، هود و چهارمی آنها محمّد صلی الله علیه و آله است. و «عزم»، بایست و حتمی کردن است و پیامبران اولوالعزم آنهایند که شریعت آورده و پیروی از آن و رها کردن مرام های دیگر را بر مردمان واجب ساختند.(3)

1- . محاسن برقی: 261
2- . کافی 2 : 17

3- . مجمع البيان 9 : 94

«لا کفرا به»:یعنی نه اینکه حقانیت او را منکر شود، بلکه مرام او را باور

دارد و آن را برای زمان معینی مصلحت می داند و نسخ، مصالح و فواید زیادی دارد، و بنده خدا مأمور است که در برابر برنامه های او، تسلیم باشد. یکی از بهره های نسخ، آزمایش کردن مردم است در رها کردن مرامی که به آن چسبیده بودند.«ومنهاجه»گویا اشاره است به این آیه: «لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً»، {ما بر هر قومی شریعت و طریقه ای مقرّر داشتیم. }(1)

3. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: در آیه شریفه «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّين»، {خدا شرع و آیینی که برای شما قرار داد}(2)روی سخن با پیامبر صلی الله علیه و آله است،«ما وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْک»، {نوح را هم به آن سفارش کرد، و بر تو نیز همان را وحی کردیم} ای محمّد «وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى أَنْ أَقِيمُوا الدِّين»، {و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش کردیم که دین خدا را بپا دارید}، یعنی بگیرید (و بیاموزید) دین را، توحید و برپاداشتن نماز و پرداخت زکات و روزه ماه رمضان و زیارت خانه خدا، و احکام و سنّت هایی که در کتاب ها(ی آسمانی) است، و اقرار به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ،«وَلاتَتَفَرَّقُوا فِيه»، {(و هرگز تفرقه و اختلاف در دین مکنید}، یعنی جدایی نداشته باشید،«كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْه»، { (و بدان) آنچه را که مشرکان را به آن دعوت می کنی مانند این شرایع و احکام، بر آنان بزرگ می آید}، سپس فرمود: «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشاء»، {خدا هر که را بخواهد به سوی خود(و مقام رسالت خویش) برمی گزیند}، یعنی انتخاب می کند«وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ»، {و هر که را به درگاه خدا به تضرّع و دعا بازآید هدایت می فرماید} و آنها امامانی هستند که انتخاب شده اند، «تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُم»، {و مردم در دین راه تفرقه و اختلاف نپیمودند مگر پس از آنکه علم و برهان (از جانب حق) بر آنها آمد (لیکن دانسته) برای تعدّی و ظلم به یکدیگر اختلاف کردند} فرمود از روی نادانی متفرق نشدند،

1- . مائده / 48
2- . شوری / 13 - 15

بلکه بعد از دانستن و آگاهی، برخی بر برخی دیگر حسد ورزیده و پاره ای ستم کردند، چون برتری امیرالمؤمنین علیه السلام را به امر خدا دیدند متفرق شدند و هر کدام رأی و نظری را پیش گرفتند. سپس خداوند می فرماید«وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُم»، {و اگر کلمه رحمت (از لطف خدا) سبقت نگرفته بود که تا وقت معیّن (تعجیل در عذاب نکند) البتّه میان مردم (ستمکار) حکم (به هلاک) می شد) فرمود: اگر نه این بود که خدا در نخست چنین تقدیر کرده، هر آینه آنها را پس از این اختلاف، نابود می ساخت و مهلت نمی داد، ولی آنان را تا سررسید نامبرده مهلت داد.«وَ إِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيب»(1)، {(و آنان که پس از گذشتگان وارث کتاب آسمانی شدند (مانند یهود و نصارا) در آن کتاب آسمانی سخت در ریب و شک بماندند و به آن ایمان واقعی نیاوردند} کنایه است از آنهایی

که فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله را نقض کردند. سپس فرمود: «فَلِذلِكَ فَادْع»، {بدین سبب ای رسول تو همه را به دین اسلام و کلمه توحید دعوت کن}، یعنی به سوی این امور و آنچه در گذشته یاد شد، و دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام .«وَ اسْتَقِمْ كَما أُمِرْت»،(2) {و چنان که مأموری پایداری کن.}

علی بن ابراهیم قمی گوید: پدرم از علی بن مهزیار، از بعضی یاران روایت کند که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر {اینکه دین خدا را بپا دارید} فرمود: «(منظور از دین)، امام است، {و هرگز تفرقه و اختلاف در دین مکنید} کنایه از امیرالمؤمنین علیه السلام است.» سپس فرمود: « {و مشرکان را بدانچه می خوانی، بسیار در نظرشان بزرگ می آید}درباره ولایت علی علیه السلام است و {خدا هر که را خواهد به سوی خود برمی گزیند} کنایه از علی علیه السلام است و {و هر که را به درگاه خدا به تضرّع و دعا بازآید هدایت می فرماید.}سپس فرمود: « {بدین سبب تو همه را بخوان} یعنی به سوی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ، {و پیرو هوای

1- . شوری/ 14
2- . شوری/15

نفس مردم مباش}درباره او {و بگو که من به کتابی که خدا فرستاد (قرآن) ایمان آورده ام و مأمورم که میان شما به عدالت حکم کنم، خدای یگانه پروردگار همه ما و شماست} تا آنجا که می فرماید{و به سوی او بازمی گردیم.}(1)

ص: 451

1- . تفسیر قمی: 600

1. کافی: ابو حمزه روایت کند که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «اسلام بر پنج پایه استوار است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت. و درباره هیچ چیز همچون ولایت خطاب نشده است.»(1)

2. کافی: فضیل حدیث بالا را از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده،با اضافه ای که حضرت فرمود: «مردم چهار تا را گرفتند و این، یعنی ولایت را رها کردند.»(2)

3. محاسن برقی: ابن محبوب حدیث بالا را از ابو حمزه روایت کند، اما در روایت او حج را بر روزه مقدّم فرموده، تا آنجا که فرمود: «همچون ولایت خطاب نشده.» و عباس بن عامر بر آن افزوده است: «مردم چهار تا را گرفتندو ولایت را رها کردند.»(3)

1- . کافی 2 : 18
2- . همان
3- . محاسن برقی: 286

توضیح: «بنی الاسلام علی خمس» احتمال دارد مقصود از «اسلام»، شهادتین باشد، و گویا آن دو شهادت، بر این پنج چیز قرار داده شده که بر پا نایستند مگربه این پنج تا. یا مقصود از اسلام، ایمان باشد و مقصود از پایه گزاری اسلام بر آنها این باشد که آن پنج چیز، اجزا و ارکان ایمانند. با اینوصف ممکن است مقصود از ولایت،چیزی باشد که شهادتین را هم در برگیرد، یا اینکه شهادتین را به جهت روشن بودنش ذکر نکرده است.

و اما ذکر ولایت که از اعتقادات است، در شمار عبادات و بعد از نماز و زکوه و ... یا به خاطر مدارا کردن با اهل سنّت است، یا اینکه مقصود از ولایت، دوستی و پیروی کامل از آن بزرگواران است که این دو مکمّل ایمانند. یا مقصود از عبادات چهارگانه، اعتقاد به آنهاست و در این صورت، آنها هم از اصول دین می شوند، زیرا از ضروریّات هستند و انکار آنها موجب کفر است، ولی توجیه اوّل روشن تر است.

«کما نودی بالولایه» یعنی در روز غدیر یا در روز پیمان، ولی روز پیمان بعید است. «و الولایه» به کسر واو، حکومت و اولویت در فرمان و تدبیر است، و به فتح واو، محبّت و یاری است. در این روایت احتمال هر دو صورت هست.

4. کافی: عجلان بن ابی صالح روایت کند که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «مرا از حدود ایمان آگاه فرما.» فرمود: «گواهی به یگانگی خدا و اینکه محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست، و اقرار به هر چه پیامبر از سوی خدا آورده. همچنین نمازهای پنجگانه، پرداخت زکات، روزه ماه رمضان، زیارت خانه خدا، دوستی دوستان ما و دشمنی با دشمنان ما و ورود در زمره صادقان.»(1)

توضیح: «حدود الایمان» در اینجا اعم است از اجزا و شرایط و مکمّل های ایمان. «و الاقرار بما جاء من عند اللّه» فاعل «جاء» در آن مستتر است و به موصول یعنی «ماء» برمی گردد. در بعضی از نسخه ها «جاء به» آمده است و در این صورت، ضمیر مرفوع در جاء به پیامبر صلی الله علیه و آله بازمی گردد و مقصود،

1- . کافی 2 : 18

اقرار اجمالی است پیش از دانایی و اقرار تفصیلی مشروح بعد از دانایی، چنانچه به یاری خدا بزودی خواهد آمد.

«الدّخول مع الصّادقین»:پیروی از امامان راستگوی در همه گفتار و رفتارها، یعنی معصومین، چنانچه خداوند سبحان می فرماید: «وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِین»، {و باشید با راستگویان.}(1) بحث در این موضوع و این آیه، در کتاب امامت گذشت.(2)

5. کافی: ابن عرزمی از پدرش روایت کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «پایه های اساسی اسلام سه تاست: نماز، زکات و ولایت. هیچ کدام از آنها درست نیست، مگر به همراهی دوتای دیگر.»(3)

توضیح: «الاثافیّ» جمع «اثفیّه» به ضمّ همزه و کسر آن، سنگ هایی است که بر آن دیگ می نهند و اقل آن سه سنگ است. و پایه های اساسی را در سه چیز منحصر فرموده، زیرا آن سه، مهم ترین اجزا هستند. و این حدیث دلیل است بر اینکه شرط قبولی هر کدام از آنها، دوتای دیگر است و شکی نیست در اینکه ولایت، شرط صحت نماز و زکات است.

6. کافی: سلیمان بن خالد روایت کند که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «آیا تو را از ریشه و شاخه و بلندترین فراز اسلام با خبر نسازم؟» عرض کردم: «چرا قربانت گردم!» فرمود: «امّا ریشه اسلام، نماز است و شاخه اش، زکات و قلّه پر اوجش، جهاد است.» سپس فرمود: «اگر بخواهی تو را از ابواب خیر باخبر سازم.»عرض کردم: «آری فدایت شوم!» فرمود: «روزه سپری است از آتش دوزخ؛ صدقه خطا را می برد؛ و به پا ایستادن در دل شب، خدا را یاد می آورد.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ»، {پهلو از بستر خواب حرکت دهند.}(4)

1- . توبه / 119
2- . بحار الانوار 24 : 30
3- . کافی 2 : 18
4- . سجده / 16 و روایت در کافی 2 : 23 و 4 : 62

کتاب حسین بن سعید اهوازی، از علی بن نعمان نظیر این روایت را تا کلمه «جهاد» نقل کرده و در هر دو جا،به جای «ذروه سنامه»،«و سنامه» ضبط کرده است.

توضیح: «و ذروه سنامه» اضافه بیانیّه است یا لامیّه، زیرا «سنام» که بلندترین اعضای شتر (یعنی کوهان او) است،آنّنیز نقطه مرتفع تری دارد که آن را «ذروه» نامند. و نماز ریشه اسلام است، زیرا اسلام بدون نماز برپا نایستد. و زکات شاخه آن است، چون بدون آن کامل نشود. و جهاد قلّه بلند اوست، چون جهاد مایه عظمت و بلندی اسلام است و به قولی چون جهاد بالاتر از هر خوبی است، چنانچه در روایت است.

و از میان درهایی که خوبی های ارزنده را بر انسان میگشاید، سه در را ذکر کرده: یکی روزه است، یعنی روزه واجب یا اعم از واجب و مستحب، زیرا روزه سپر آتش است و از همچنین خواسته هایی که انسان را به دوزخ می کشد، جلوگیری می کند. دوّم صدقه واجبه است یا اعم از واجب و مستحب، زیرا صدقه خطاها را پاک می کند و از بین می برد. و سوّم نماز شب است که خداوند نمازخوانش را ستوده و می فرماید: {(شب ها) پهلو از بستر خواب حرکت دهند}، چون ابتدا ایمان را در آنها منحصر فرموده، سپس آنها را ستوده و آنگاه پاداش آنان را بزرگ فرموده، آنجا که می فرماید: «إِنَّما يُؤْمِنُ بِآياتِنَا الَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمَّارَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُون»، {تنها کسانی که به آیات ما ایمان می آورند، آنان هستند که متذکّر (یاد خدا) شوند به سجده رخ بر خاک نهند و به تسبیح و تنزیه ستایش پروردگار کنند، و به کبر و نخوت سر از فرمان حق هرگز نکشند، (شب ها) پهلو از بستر خواب حرکت دهند و (در دل شب) با بیم و امید (و ناله و اشتیاق) خدای خود را بخوانند و از آنچه روزی آنها کردیم به مسکینان انفاق کنند، هیچ کس نمی داند (و در محیط فکرش نمی گنجد) که پاداش نیکوکاری اش چه نعمت و لذت های روشنی بخش (دل و) دیده در عالم غیب بر او ذخیره شده؟ (و چه نشاط و خوشی ها در بهشت ابد بر او مهیّا گردیده)

است} و به قولی مقصود از ابواب خیر، تنها روزه است و صدقه و نماز شب، برای تکمیل و تتمیم مطلب است، ولی این قول بسیار دور است.

7. کافی: عبداللَّه بن عجلان از حضرت باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: «اسلام بر پنج پایه بنیان شده: ولایت، نماز، زکات، روزه ماه رمضان و حج.»(1)

8. کافی: از فضیل روایت کند که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «اسلام بر پنج پایه است: ولایت، نماز، زکات، روزه و حج. و درباره هیچ چیز چون ولایت، در روز غدیر خطاب نشد.»(2)

9. کافی: عبدالحمید بن ابو العلاء ازدی روایت کند که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم کهمی فرمود: «همانا خداوند عزوجل پنج چیز را بر بندگانش واجب فرموده که در چهارتای از آن رخصت داده، ولی در یکی رخصت نداده است.»(3)

توضیح: «فرخّص فی اربع»،(در چهار تا رخصت داده) مثل کوتاه شدن نماز در سفر؛ آزادی در تأخیر آن از وقت فضیلت - اگر عذری داشته باشد - ترک بسیاری از واجبات آن در پاره ای از اوقات؛ ساقط شدن نماز از زن حائض و نفساء وکسی که نتواند وضو بگیرد و تیمّم کند بنا به قولی، و نیز مثل ساقط شدن زکات از کسی که مالش به حد نصاب نرسد یا سایر شرایط پرداخت آن فراهم نشود؛ ساقط شدن حج در صورتی که استطاعت نداشته باشد یا شرایط دیگرش فراهم نشود؛ ساقط شدن روزه از مسافر و کهنسال و کسی که زیاد تشنه می شود و امثال آنها. بر خلاف ولایت که در هیچ حالتی از مکلّف ساقط نشود و احتمال دارد که مقصود از رخصت، آن باشد که ترک آن چهار تا انسان را به سر حدّ کفر و جاوید ماندن در دوزخ نرساند، ولی ترک ولایت، موجب کفر است. ولی توجیه اول روشن تر است.

10. کافی: زراره روایت کند که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنیان شده: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت. زراره گوید:عرض کرد:،«کدامیک

1- . کافی 2 : 21
2- . همان
3- . کافی 2 : 22

از اینها برترند؟» فرمود: «ولایت برتر است، زیرا کلید آنهاست و والی راهنمای آن امور است.»عرض کردم: «بعد از ولایت کدام برتر است؟» فرمود: «نماز، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود نماز ستون دین شماست.»عرض کردم: «بعد از نماز کدام برتر است؟» فرمود: «زکات، زیرا آن را همراه نماز قرار داده و به نماز ابتدا فرموده، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود زکات گناهان را می برد.»عرض کردم: «بعد از زکات، کدام برتری دارد؟» فرمود: «حج، زیرا خداوند فرموده است: «وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِین»، {و مردم را حج و زیارت آن خانه واجب است بر هر کسی که توانایی برای رسیدن بدان جا یافت و هر که (به سبب انکار حج بیت اللّه) کافر شود، تنها به خود زیان رسانده که البتّه خدا از اطاعت خلق بی نیاز است. }(1) و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود یک حج پذیرفته شده از بیست نماز مستحب بهتر است و هر کس هفت بار گرد این خانه بگردد و دو رکعت نماز طواف را نیکو بجا آورد، آمرزیده است.» و درباره روز عرفه و مزدلفه فرمود آنچه باید بفرماید.

عرض کردم: «بعد از حج چیست؟» فرمود روزه.پرسیدم: «چرا روزه در آخر همه قرار گرفته؟» فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود روزه سپر است از آتش دوزخ. آنگاه فرمود برترین عبادات آن است که اگر از دست برود، بازگشت به آن صورت نگیرد، مگر همان را انجام دهند و نماز و زکات و حج و ولایت چنین اند که هیچ چیز فایده آنها را ندارد، ولی روزه اگر از دست رفت یا آن را انجام ندادی، یا در ایّام روزه مسافرت کردی، از روزهای دیگر به جای آن می توانی استفاده کنی و آن را قضا کنی. یا مواردی هست مثل مریض، که با مختصر صدقه ای قضای روزه هم ساقط می شود. ولی از آن چهار تا، هیچ چیز جای آنها را نمی گیرد.»زراره گوید:سپس فرمود: «بلندترین نقطه دین و قلّه و کلید آن و درِ (ورود به) همه چیز و خشنودی خدا، پیروی از امام است بعد از شناخت او. خداوند عزوجل می فرماید:

1- . آل عمران / 97

«مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّی فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظا»، {هر که رسول را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده، و هر که مخالفت کند (کیفر مخالفتش با خداست و ما تو را به نگهبانی آنها نفرستادیم. }(1) بدان اگر مردی شب های عمرش را بایستد و نماز بگزارد و روزها روزه گیرد، همه دارایی اش را صدقه دهد و در تمام عمر همیشه خانه خدا را زیارت کند، اما ولایت ولیّ خدا را نشناسد تا وابسته به او شود و کردارش به راهنمایی او باشد، در پاداش اعمال حقّی بر خدا ندارد و از اهل ایمان نباشد.» سپس فرمود: «آنانند نیکوکارانشان که خدا آنها را به فضل رحمت خود به بهشت ببرد، (مقصود از آنهایی که به فضل خدا به بهشت می روند، مستضعفین از اهل خلاف هستند.)(2)

محاسن برقی و تفسیر عیّاشی این روایت را آورده اند،با این تفاوت که در تفسیر عیّاشی فراز پایانی روایت نیامده است.

توضیح: «الولایه افضل» یعنی شکی نیست در اینکه ولایت و اعتقاد به پیشوایی ائمّه علیهم السلام و اعتراف به آن، از اصول دین است و از همه عبادات بدنی برتر است. «لانها مفتاحهنّ»یعنی درهای شناسایی امور دیگر، به وسیله ولایت گشوده می شود یا اینکه کلید قبولی آنهاست.«و الوالی» یعنی امام برگزیده از سوی خدا، راهنمای بر آن عبادات است از سوی خدا و مردم را بر آداب و احکام آن عبادات، راهنماییمی کند. و «العود» چوبی است که خانه بر آن می ایستد و ممکن است حضرت، دین را به خیمه ای تشبیه فرموده و برای آن عمود، یعنی ستون خیمه ثابت فرموده به نحو استعاره تخییلیّه و بالکنایه، پس چون عمود خیمه از بین برود، دیگر از پارچه خیمه و ریسمان ها و میخ های آن بهره نبرند. همچنین با ترک نماز، سایر اجزای دین فایده ندارد، چنانچه در اخبار دیگر تصریح فرموده اند. و مقصود از نماز بر حسب پاره ای ازاخبار، نماز واجب یا نمازهای پنجگانه است. و «الزّکوه» زکات را نام برده، زیرا خداوند نماز و زکات را همراه یکدیگر فرموده و بر فضیلت

1- . نساء / 80
2- . کافی 2 : 18 و محاسن برقی: 286 و تفسیر عیاشی 1 : 191

زکات بعد از نماز، بر سایر اعمال استدلال فرموده به اینکه در تمام موارد نماز و زکات با هم هستند و اول نماز و بعد زکات یاد شده. سپس برای فضیلت زکات روایتی هم نقل فرموده که دلیل تمامی بر برتری زکات نیست، زیرا حج هم گناهان را می برد، مگر اینکه بگوییمحضرت می داند که نیروی زکات در بردن گناهان، بیش از حج است.

سپس در برتری حج استدلال فرموده به اینکه خداوند تارک حج را کافر نامیده و کیفر ترک حج را یاد نفرموده، ولی بی نیازی خدا را یاد کرده که دلیل بر نهایت خشم خداوند است. «من عشرین صلاه نافله»دلالت دارد بر اینکه آن نمازی که برتر از حج است، نماز واجب است. و این خود یکی از راه های جمع بین روایات مختلفی است که در پاره ای از آنها نماز را برتر از حج و در پاره ای حج را برتر دانسته اند.بنابراین می گوییم نماز برتر از حج واجب است و حجّ، برتر از نماز نافله است، و شرح مطلب به یاری خدا در «کتاب نماز» خواهد آمد.

«احصی فیه اسبوعه»: یعنی عدد طوافش را در هفت حفظ کند و کم و زیاد و فراموشی و تردید نداشته باشد. «و احسن رکعتیه»یعنی در وقت و محل خود، با رعایت همه آداب و شرائط انجام دهد. «و قال فی یوم عرفه و یوم المزدلفه»یعنی در آن دو روز، در فضیلت حج و آداب آن مطالبی فرمود یا درباره فضیلت آن دو روز و اعمال آنها چیزهایی فرمود. «فما ذا یتبعه»در بعضی از نسخه ها «بما ذا یتبعه» ضبط شده، یعنی خدا یا مکلّف، بعد از آن چه چیز را قرار داده یا باید انجام دهد. و در محاسن برقی «ثمّ ماذا» دارد و ظاهرا جایی برای این سؤال نباشد، زیرا بعد از اینکه حضرت روزه را در شمار عبادات در ابتدا ذکر فرموده و عبادات دیگر را از روزه برتر دانسته، می داند که بعد از آن عبادات روزه است، مگر اینکه این سؤال مقدمه باشد برای سؤال دوّم. یا بگوییم چون در فرمایش اولیه، حضرت تصریح نفرمودند که این اعمال برتر از اعمال دیگرند،در نتیجه این سؤال پیش می آید که آیا بین حج و روزه عملی هست که برتر از روزه باشد یا نه؟ «قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم» در پاره ای از نسخه ها «و قال رسول اللّه» ضبط شده و بنابراین این

جمله، سخن راوی است نه امام، زیرا می گوید: «چگونه روزه بعد از همه است» و حال آنکه پیامبر چنین فرموده. و بنا بر نسخه دیگر، شاید حضرت این روایت را در فضیلت روزه بیان فرموده تا سائل نپندارد که روزه هیچ فضیلتی ندارد یا پاداش آن کم است. و اینکه روزه سپر آتش است، بدان جهت که بزرگ ترین وسیله سوق دهندهبه دوزخ شهوت ها است و روزه شهوت را درهم می شکند. و «ظرف من النّار» متعلق است به «جنّه»، زیرا جنه دارای معنی حفظ کردن یا پوشیدن یا دور ساختن است.

سپس برای برتری عبادات، یک قاعده کلی بیان فرموده که برتر از همه عبادتی است که چیزی جای آن را نگیرد. و گویا مقصود از توبه در اینجا، همان معنای لغوی آن، یعنی رجوع و بازگشت است، یا اینکه مجازا بر هر چیزی که نایب شود، اطلاق شده، یا اینکه چون حضرت ترک عبادات را گناه نامیده، اگر چه معذور باشد، جبران و تدارک آن عبادت را هم توبه می نامد. «او قصّرت» یعنی در شرایط یا ارکان آن. و در محاسن برقی «او قصّرت و سافرت» ضبط شده، یعنی به خاطر مسافرت کوتاه نمایی.

نتیجه اینکه حضرت به اقسام فوت شدن روزه و احکام آنها به طور اجمال اشاره فرموده، زیرا فوت شدن عبادات یا به جهت عذری مثل مرض و غیره است یا به جهت کوتاهی و تعمّد در ترک یا به جهت مسافرت و نظیر آن است و جبران آن، یا تنها با قضا است یا با کفّاره یا با هر دو یا هیچ کدام لازم نیست که شرح آن در کتاب های فقهی است. مقصود حضرت این است که فرق بین روزه و آن چهار تارا بیان فرماید که آن چهارتای دیگر، در صورت توانایی از انسان ساقط نمی شود، ولی روزه مثلا در سفر با اینکه توانایی هم دارد ساقط است، و سفر را به عنوان مثال ذکر فرموده و ممکن است اینکه مرض را ذکر نکرده، به خاطر این است که مرض گاهی به حدی می رسد که قدرت بر روزه گرفتن نیست، و در سفر که روزه ساقط است، روزهای دیگر جای آن را می گیرد، ولی در مرض گاهی قضا هم ساقط است، مثل اینکه کسالت تا ماه رمضان بعد ادامه یابد. و ضمنا دلالت دارد بر اینکه آنها که

می گویند کسی که نه می تواند وضو بگیرد و نه تیمّم کند، نماز از او ساقط است، چه اداء و چه قضاء، این قول باطل است.

و احتمال دارد که قسمت اوّل را «استطرادا» ذکر فرموده و مقصود این باشد که روزه وقتی فوت شود، گاهی قضای آن واجب است و گاهی واجب نیست و از اصل ساقط می شود، بر خلاف آن چهار تا، زیرا آنها ساقط نمی شوند، به طوری که حتی قضای آنها هم واجب نباشد. و فرمایش آن حضرت «و جزیت» برابر «ادّیت» است یعنی و گاهی چنین است.اگر بگویی نماز زن حائض نیز قضا ندارد، گوییم بر زن حائض از اصل نماز واجب نیست، نه اداء و نه قضاء آن و نه چیز دیگری به جای آن، ولی در همین مورد زن حائض، روزه عوض دارد و همین خود دلیل است بر اینکه روزه عوضی دارد که جای آنرا بگیرد.

«ذروه الشی ء»: به ضمّ و کسر ذال، بالاترین نقطه آن چیز است و «سنام البعیر» (کوهان شتر) بر وزن سحاب معروف است و آن را برای مرتفع ترین چیزها استعاره می آورند. مقصود از امر دین است و مقصود از اطاعت امام، گردن نهادن در تمام دستورها و نواهی اوست و چون شناخت امام و پیروی از او مستلزم شناخت سایر اصول دین است، پس گویا شناخت امام بلندترین جزء آن است و نسبت به سایر اصول دین، همچون کوهان است نسبت به سایر اعضای شتر.و همچون کلیدی استکه تمام امور بسته و مسائل مشکله با آن گشوده شود. همچون در است، برای نزدیک شدن به خدا و رسیدن به شهر دانش، پیامبر صلی الله علیه و آله .

«و توجب رضی الرحمن»: و خشنودی خدا به دست نیاید مگر به ولایت و ضمیر در «بعد معرفته»، به امام باز می گردد و احتمال دارد به خدا بازگردد. شاهد گرفتن آیه شریفه یا برای هر پنج چیز است یا تنها برای ولایت و اطاعت از امام علیه السلام و در صورت دوّم، یا استشهاد حضرت مبنی بر این است که آیه شریفه درباره ولایت ائمّه علیهم السلام نازل شده یا اینکه اطاعت از امام، همان اطاعت از رسول است، زیرا پیامبر امر می فرماید به اطاعت از امام. یا چون امام جانشین پیامبر است و به قولی چون رسول در آیه شامل امام هم می شود، اما این بعید است.«ما کان

له علی اللَّه حق»،زیرا آیات نوید او را در برنگیرد، چون در آن آیات مؤمنین را به پاداش بهشت نوید می دهد و او از مؤمنین نیست، پس سزاوار پاداش بر حسب نوید خدا نیست، اگرچه مؤمنان نیکوکار نیز بر حسب اعمالشان شایسته ثواب نیستند، ولی بر خدا واجب است بر حسب نویدی که فرموده،به آنها ثواب دهد،

«اؤلئک المحسن منهم»: ظاهرا این جمله به مخالفین اشاره دارد و مقصود مستضعفین از آنهایند، زیرا آنها امیدوار کرم خدایند و بدین جهت فرمود «به فضل رحمتش» در برابر فرمایش پیش که فرمود «ما کان له علی اللّه حقّ».نتیجه اینکه مؤمنین بر حسب نوید خدا بر او حقی دارند، ولی مستضعفین حقی ندارند، زیرا به آنها نوید نداده، بلکه فرموده یا آنان را عذاب می کند یا به محبت و لطف بر آنها بازمی گردد. پس اگر آنها را به بهشت برد، تنها بر حسب فضل اوست. و احتمال دارد که این جمله به مؤمنین عارف و شناسا اشاره کند، یعنی خداوند مؤمنین را به بهشت می برد به فضل خویش، نه به شایستگی آنها، ولی معنای اوّل روشن تر است.

11. کافی: عیسی ابن السری: ابوالیسع روایت کند که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «مرا از پایه های اسلام که کسی را کوتاهی در شناخت آنها روا نباشد آگاه فرما. چیزهایی که هر کس در شناسایی آنها کوتاهی ورزد، دینش فاسد، و کردارش پذیرفته نگردد و هر کس آنها را بشناسد و بدان عمل کند،دینش درست و کردارش پذیرفته گردد و از ندانستن چیزی در تنگنا نباشد.» فرمود: «گواهی به یگانگی خدا، ایمان به پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله ، اقرار به آنچه که پیامبر از سوی خدا آورده، حق زکات در اموال و ولایتی که خداوند عزوجل دستور داده؛ ولایت خاندان محمد صلی الله علیه و آله . گوید:عرض کردم: «درباره ولایت کم و بیشی هست که هر کس که آن را برگرفت برتری دارد؟» فرمود: «آری، خداوند عزوجل می فرماید: {(ای اهل ایمان، فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید.} و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بمیرد و امامش را نشناسد، همچون مرگ جاهلیت مرده است.» و «اولو الامر» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بود، و دیگران گفتند معاویه بوده است. سپس

حسن علیه السلام و بعد از آن حسین علیه السلام بود و دیگران گفتند یزید بن معاویه و حسین بن علی، ولی برابر نبودند، برابر نبودند.» راوی گوید: آنگاه سکوت فرمود و لختی بعدفرمود: «بیش از این برایت بگویم؟» حکم بن اعور عرض کرد: «آری فدایت شوم!» فرمود: «بعد از آن علی بن الحسین و بعد از آن محمد بن علی علیه السلام بود، و شیعه تا پیش از زمان حضرت باقر علیه السلام مناسک حج و حلال و حرام خود را نمی شناختند، تا آنکه آن حضرت آمد و در به روی آنها گشود و مناسک حج و حلال و حرام آنها را روشن ساخت. تا آنجا که مردم نیازمند آنان شدند بعد از آنکه نیازمند سایر مردم بودند، و در آینده نیز چنین است. و زمین برقرار نباشد مگر به امام، و هر کس بمیرد و امامش را نشناسد، همچون مرگ جاهلیت، مرده است و زمانی نیاز تو به این مرامت بیشتر می شود که جانت به اینجا رسد (و به گلوی خویش اشاره فرمود) و آنگاه که عمرت در دنیا پایان پذیرد و دنیا از تو جدا شود، می گویی بر روش خوب و مرام نیکویی بودم.»(1)

کافی با سند دیگر همین روایت را نقل کرده است.

توضیح: «و لم یضق به»باء برای تعدیه است و «من» در «ممّا هو فیه» برای تبعیض است و با مدخول خود فاعل «لم یضق» است، یعنی این امر او را در تنگنا قرار نداده است. و ممکن است «لجهل» را با تنوین و «شی ء» را نیز با رفع بخوانیم. در این صورت شی ء فاعل لم یضق است و در پاره ای از نسخه ها به جای «ممّا»،«فیما» ضبط شده، و شاید با نسخه «فیما»، احتمال اخیر یعنی با تنوین بودن جهل و مرفوع بودن شی ء لازم باشد. و در پاره ای از نسخه ها «و لم یضرّ به» هست و ممکن است به صیغه مجهول باشد. و «جهله» فعل ماضی است و «من»در ممّا صله ضرر است، یا به صیغه معلوم است. و جهله مصدر است و فاعل آن است و «من» ابتدائیّه است. و در روایت عیاشی که بعد می آید،«و لم یضرّه ما هو فیه بجهل شی ء من الامور ان جهله» ضبط شده و این بهتر است.

1- . کافی 2 : 19 و 20 و نیز در همان صفحه به نقل از راوی دیگر.

و به قولی یعنی در تنگنا نیست، یا او را زیان نمی زند به خاطر آنچه که در او هست که عبارت است از شناخت پایه های اسلام و عمل به آن، ندانستن چیزهایی که از ارکان و عمده ها نیست.بنابراین جمله «ممّا هو فیه» علت است برای عدم ضیق و زیان، و «لجهل شی ء» علت است برای ضیق و زیان، و «جهله» صفت است برای شی ء و «من الامور»عبارت است از غیر ارکان از سایر شعائر اسلام. پایان.

ولی اشکال این قول پوشیده نیست.

«و حق فی الاموال» یا مجرور است به عطف بر «ما جاء» و زکات بدل اوست و تخصیص بعد از تعمیم است. و چه بسا «ما جاء» مخصوص نماز باشد، به قرینه ذکر نماز بعد از آن و نیز روایاتی که گذشت که این بعید است. و یا مرفوع است بنا بر اینکه خبر باشد برای زکات و زکات مبتداست و ممکن است «حق» خوانده شود، به صیغه فعل ماضی مجهول و در هر صورت جمله معترضه است و برای تأکید یا روشن کردن مطلب آمده است. و نماز را که ذکر نفرمود به خاطر اینکه اهمیت نماز روشن است، و تنها به جمله «ما جاء» به اکتفا فرموده. اما رفع «حق فی الاموال»به عطف بر شهادت، چنانچه گفته شد بعید است، زیرا امام علیه السلام سایر عبادات را در آن ذکر نکرده و فقط به اعتقادات اکتفا کردهو به قولی مقصود حضرت از ولایتی که خداوند فرمان داده، ولایت به کسر واو است که به معنی حکومت و اولویت در تصرف است و فرمان خدا درباره آن آیات و روایات است، از قبیل آیه ای که خود حضرت فرمود و مثل آیه«إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»(1)، {معنای آیه داخل این کروشه بیاید } و حدیث غدیر و روایات دیگر. ولی بنظر من ولایت به فتح واو، به معنی دوستی و یاری و پیروی و اعتقاد به امامت، در اینجا مناسب تر است.

«هل فی الولایه شی ء دون شی ء» به نظر من این سخن دو احتمال دارد: یکی اینکه مقصود این باشد که آیا در امامت، شرط مخصوص و فضیلت معینی هست که در مردی مخصوص از آل محمّد موجود باشد تا آن مرد ولیّ امر باشد نه دیگران، و

1- . مائده / 55

با آن فضیلت ممتاز شناخته شود و همان صفت بارز باعث پیروی از او گردد و حجّت و دلیل پیروان او باشد؟ پس مقصود از موصول، وابسته به امام است. دوّم اینکه مقصودش این است که آیا دلیل خاصّی بر وجوب و لزوم ولایت هست یا نه؟ «فضل» یعنی فضیلت بیان و حجّت و چه بسا، «فصل» با صاد باشد، یعنی دلیل قاطعی که شناخته شده باشد برای آن کس که آن را بگیرد و پیروی کند، و اخذ دو احتمال دارد که هر دو احتمال در آینده شاهد دارد.

و ممکن است دو احتمال را که در این جمله گفتیم، جمع کرد وگفت. «شی ء دون شی ء» اشاره به دلیل است و «فضل»، اشاره به شرایط امامت است، اگرچه بعید است، و نتیجه جوابش این است که چون خداوند متعال پیروی از اولوالامر را همراه پیروی از رسول فرمان داده، پس اطاعت آنها واجب و ناگزیر از شناخت آنهاست. و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بمیرد و نشناسد امام زمانش را، یعنی کسی را که در زمان خود باید از او پیروی کند، همچون مرگ جاهلیت مرده است.» و «میته» به کسر میم، مصدر نوعی است، یعنی مثل مرگ مردم جاهلیت که بر کفر و گمراهی می مردند. این فرموده دلیل است بر اینکه هر زمانی امامی هست که ناگزیر باید او را شناخت و از او پیروی کرد.

«و کان رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم» یعنی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله کسی که پیرویش واجب بود، آن حضرت بود و بعد از آن جناب، علی علیه السلام و دیگران معاویه را به جای علی علیه السلام گفته اند و آن سه نفر غاصب مقام خلافت را به جهت تقیه نام نبرد، ولی با ذکر نام معاویه فهماند که قبول خلافت آن سه، مستلزم قبول حکومت فاسق و نادان و کافری چون معاویه است. خلاصه چون حکومت معاویه ننگش بیشتر بود، از او یاد فرمود، با توجه به اینکه بطلان خلافت معاویه مستلزم بطلان خلافت آن سه نفر است.«ثم کان الحسن» یعنی در زمان معاویه نیز، سپس امام حسین علیه السلام که مقداری با معاویه هم زمان بود و مقداری با یزید، لعنت خدای بر هر دو باد. و «حسین بن علی» دوّمی را گویا راوی زیاد کرده یا از نویسندگان است، به قرینه اینکه در روایت «کشّی»، نام آن

حضرت یک بار بیشتر ذکر نشده.همچنیناحتمال دارد جمله حالیه باشد به حذف خبر، یعنی با اینکه حسین بن علی علیه السلام زنده است، و «حسین» با تنوین هم خوانده می شود و در این صورت «ابن علی» خبر است، یا اینکه بار اول که نام آن حضرت را برده، برای اینکه در برابر معاویه بود، و دوّمین بار ذکر فرمود، چون در برابر یزید بود.بنابراین معنای این جمله این است: «و دیگران گفتند که یزید بن معاویه و حسین، معارض یکدیگرند.» یا اینکه واو به معنی مع است. و «لا سواء» خبر است برای مبتدای محذوف و در بعضی از نسخه ها «لا سواء» سه بارذکر شده، یعنی علی و معاویه یکسان نبودند و حسن و معاویه برابر نیستند، و حسین و یزید نیز برابر نباشند.

نتیجه اینکه مطلب روشن تر از آن است که کسی اشتباه کند، زیرا هیچ خردمندی تردید ندارد در اینکه اگر ناگزیر باید امامی باشد و آن امام مردد بین علی علیه السلام و معاویه باشد، حتما علی علیه السلام شایسته تر است. و «کان» در تمام موارد، ناقصه است، زیرا «علیّا و ابا جعفر» را به نصب خوانده و کسی که می گوید ابا جعفر به فعل مقدر منصوب است، از این جهت غافل بوده، ولی در «کانت الشیعه» و «انیکون ابو جعفر» و «حتی کان ابو جعفر» تامّه است، و مقصود از (بودن امام باقر علیه السلام) در این دو مورد، روشن شدن امر امامت آن حضرت و رجوع مردم به آن بزرگوار است و به قولی در این موارد نیز ناقصه است و ظرف خبر آن است. و مقصود از «الناس» در هر دو مورد، دانشمندان و راویان مخالفند.«و هکذا یکون الامر» یعنی امر امامت همیشه چنین خواهد بود، یعنی دائما مردّد است بین فرد دانای معصوم از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که فضل و تقوا و عصمت او روشن باشد، و نیز نادان فاسقی از خلفای جور که نادانی و فسقش آشکار است.

«و الارض لا تکون الّا بامام»:معصوم دانای به همه نیازمندی های امّت، و هر کس او را نشناسد، همچون مرگ جاهلیت مرده است. و «احوج» مبتدایی است که اضافه شده به «ما» و «ما» مصدریه است و «تکون» تامّه است و نسبت «حاجه» به مصدر مجاز است و مقصود نسبت حاجت است به فاعل مصدر به اعتبار بعضی از

حالات آن. و «الی» متعلق است به احوج و «ما» موصوله است و عبارت است از تصدیق به ولایت. و «اذا» ظرف است و خبر احوج است.«و اهوی» سخن راوی است که در بین فرمایش امام علیه السلام قرار گرفته است.

12. کافی: سکونی از حضرت صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت کند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ایمان چهار رکن دارد: توکل بر خدا، واگذاری امور به خدا، خشنودی به قضای پروردگار و تسلیم امر خدا بودن.»(1)

توضیح: «له ارکان اربعه»زیرا ایمان، جای گیر و پایدار نشود، مگر به آن چهار چیز. «التوکّل علی اللّه»یعنی اعتماد به خدا در تمام امور و مهمات، و صرف نظر از وسائل ظاهری، اگر چه در ظاهر باید از آن وسائل استفاده کرد، ولی کسی که یقینش کامل باشد و خدا را بر همه چیز قادر و سبب ساز بداند، بر اسباب ظاهری اعتماد نکند، بلکه بر سبب آنها یعنی خدا تکیه دارد.

«و تفویض الامر الی اللّه»: یعنی در پیشگیری از دشمن های ظاهری و باطنی، چنانچه مؤمن آل فرعون امور خویش را به خدا واگذاشت و خداوند او را از شرّ بدی های نیرنگ های فرعونیان محفوظ داشت. و شکی نیست که توکل به خدا و تفویض امر به خدا، نتیجه ایمان قوی و نیز موجب افزایش یقین است.

«و الرضا بقضاء اللّه»: در سختی و راحتی، و گرفتاری و سلامتی، و این خوی نیز نتیجه ایمان به خداست، چه او مالک سود و زیان بندگان است و در مورد بندگانش، جز آنچه بیشتر به صلاح آنان است انجام ندهد، همچنین موجب یقین کامل است.

«و التسلیم لأمر اللّه»: یعنی سر به فرمان او بودن در هر چه فرمان داده و نهی کردهو همچنین اطاعت از پیامبر او و جانشینانش در گفتار و رفتاری که از آنها سر زند، چنانچه خداوند می فرماید:{نه چنین است، قسم به خدای تو که اینان به

1- . کافی 2 : 56

حقیقت اهل ایمان نمی شوند، مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آنگاه به هر حکمی (که به سود و زیان آنها) کنی، هیچ گونه اعتراضی در دل نداشته و کاملا از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند. }(1) و دخالت این خوی در ایمان و تکمیل آن، روشن تر از آن است که نیازمند بیان باشد، و اللّه المستعان.

13. کافی: حضرت جواد علیه السلام از پدرش از جدش علیه السلام روایت فرماید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند اسلام را آفرید، برای او عرصه و میدانی قرارداد، برایش نوری ساخت و نیز دژ و یاوری درست کرد. امّا عرصه اسلام، قرآن است؛ نورش حکمت؛ دژ آن کار خوب؛ و یارانش من و خاندانم و شیعیان ما هستند. پس خاندان من و شیعیان و یاران آنها را دوست بدارید، زیرا در شب معراج، وقتی مرا به آسمان بردند و جبرئیل مرا به اهل آسمان معرفی کرد، خداوند دوستی من و خاندانم و شیعیان آنها را در دل فرشتگان به ودیعت نهاد و تا روز قیامت این دوستی به آنها سپرده شده. سپس جبرئیل مرا به زمین آورد و به اهل زمین معرفی کرد، و خدا دوستی مرا و خاندانم و شیعیان آنها را در دل مؤمنین از امّتم به ودیعت نهاد و آنها تا روز قیامت، امانت مرا در خاندانم حفظ می کنند. بدان که اگر مردی از امّت من تمام روزهای عمرش عبادت کند و هنگام ملاقات خدا، دشمن خاندان و شیعیان من باشد، خداوند سینه اش را جز از نفاق و دورویی نگشاید.»(2)

14. بشاره المصطفی: از عبدالعظیم حسنی نیز حدیث بالا را روایت کند، (3)(البته با تفاوت بسیار اندک).

توضیح: «فجعل له عرصه»:عرصه و میدان، قطعه ای زمین چشمگیر پهناور و بی ساختمان است. ظاهرا حضرت اسلام را به مردی تشبیه فرموده، نه چنان که پنداشته اندبه خانه؛ قرآن را به عرصه ای تشبیه فرموده که اسلام در آن می چرخد؛ و

1- . نساء / 65
2- . کافی 2 : 46
3- . بشاره المصطفی: 194

حکمت و علوم حقه را به چراغ و نوری مانند کرده که اسلام بدان روشن می شود و صاحبش به آن نور می بیند، زیرا حقایق اسلام و اوامر و نواهی آن، روشن نشود مگر به دانش.

«و امّا حصنه فالمعروف»: یعنی نیکی یا آنچه که حسنش بخرد و شرع شناخته شود، چنانچه مقصود از معروف در امر به معروف همین است. در هر صورت معروف، باعث حفظ و بقای اسلام و راه نیافتن شیطان های انس و جنّ برای ایجاد خلل در آن است. یا مقصود از معروف، امر به معروف است و در این صورت تشبیه آن به دژ، روشن تر است.

و امّا اینکه آن بزرگواران و شیعیان آنها یاور اسلامند و دیگران آن را ضایع می سازند، روشن است. «فنسبنی» یعنی نسب مرا یاد کرد یا اوصاف مرا، و نبوّت و کمالات مرا یاد کرد. امّا معرفی آن حضرت برای اهل زمین، به وسیله آیاتی است که درباره او و خاندانش فرود آمده و مردم آنها را تا روز قیامت می خوانند، یا اینکه جبرئیل فضائل آن بزرگوار را یاد کرد و فریاد کشید، به طوری که همه آنها که در پشت پدران و رحم مادران بودند شنیدند، همچون فریاد ابراهیم علیه السلام برای حج، و به قولی چون نمازهای پنجگانه در شب معراج واجب شد، وقتی فرود آمد، نماز را به مردم تعلیم فرمود و از جمله کارهای نماز، درود بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او در تشهّد است. بدین وسیله به مردم زمین فهماند که آن خاندان، برترین موجوداتند، زیرا اگر دیگری از آنها برتر بود، بر او درود می فرستادند، ولی توجیه اول روشن تر است.

«ثمّ لقی اللَّه»: یعنی دم مرگ یا در قیامت. و گشودن سینه، کنایه است از ظاهر ساختن آنچه تا به حال بر مردم پنهان بوده، در روز رستاخیز، یا کنایه است از آگاهی خدا بر آن، و معنای اول روشن تر است.

15. کافی: مدرک بن عبدالرحمن از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «اسلام برهنه است، و پوشش آن حیا؛

زیورش وفا؛مروّتش عمل صالح؛ و ستونش پارسایی است. هر چیزی را اساسی است و اساس اسلام، دوستی ما خاندان است.»(1)

توضیح: «الاسلام عریان»:اسلام را به مرد و حیا را به لباس او مانند کرده، همچنان که لباس، زشتی های ظاهری و عورت را می پوشاند، حیا و آزرم نیز زشتی های درونی را می پوشاند. و بعید نیست که مقصود از اسلام، مسلمان باشد یا نسبت برهنگی و پوشش به اسلام مجاز است، یعنی لباس صاحب اسلام که مسلمان باشد و همچنین جملات بعد نیز این دو احتمال را دارد.

«و زینته الوفاء»: یعنی به پیمان های خدا و رسول و امامان، و پیمان ها و وعده های مردم و به قولی پرداخت هر حقی، چنانچه باید، به صاحب حق.

«و مروّته العمل الصّالح»: به ضمّ میم با همزه و گاهی همزه را تخفیف می دهند و واو تشدید دارد، انسانیت را گویند، یعنی عمل بر حسب مقام انسانی. در قاموس گوید: «مرؤ» بر وزن کرم، مصدر آن «مروءه»، وصف آن «مَرِئ»، یعنی دارای مروّت و انسانیّت. در مصباح گوید: خوی های نفسانی است که رعایت آنها، انسان را به حسن اخلاق و عادات پسندیده وامی دارد. جوهری گوید:مروّتگاهی به تشدید واو گفته می شود. پایان.

نتیجه اینکه عمل صالح از لوازم اسلام و از چیزهایی است که اسلام را سزاوار نام اسلام می سازد. همچنان که مروّت از لوازم انسان و انسان را شایسته نام انسانیت می کند. یا اینکه مسلمان، مروّتش در عمل صالح است و در حقیقت مسلمان نباشد مگر با آن.

«عماده الورع»: عماد به کسر عین، تکیه گاه است و عماد، خیمه و سقف پایه آنهاست. نتیجه اینکه ثبات و بقا و استقرار اسلام به ورع، یعنی ترک محرمات و شبهات است، همچنان که با گناه متزلزل می شود و بلکه از بین می رود. و «اسّ» به ضمّ همزه و «اساس» به فتح آن، ریشه ساختمان و ریشه هر چیز است و اساس به

1- . کافی 2 : 46 و در همان صفحه نیز از راوی دیگر و محاسن برقی: 286و در باب 24 حدیث شماره 34 گذشتو امالی صدوق: 161

کسر همزه، جمع اسّ است.بنابراین همچنان که ساختمان بی پایه مستقر نشود و راست نیاید، اسلام بدون دوستی آنها که لازمه آن قبول ولایت و امامت آن بزرگواران است، صورت نگیرد، زیرا هر کس موقعیت آنها را منکر شود، دشمن ترین دشمنان آنهاست.و «حبّنا» یعنی دوستی من وخاندانم، و احتمال دارد که جمله آخر حدیث، سخن امام صادق علیه السلام باشد، ولی بعید است.

16. نهج البلاغه: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای می فرماید: «سپس این اسلام، دین خداست که ویژه خود ساخته، با دید خود پرداخته و آن را به برگزیده آفریده هایش وانهاده و ستون هایش را به دوستی آن برپا داشته، در پرتو عزّت آن، مرام های دیگر را خوار ساخته و ملّت ها را با بالا بردن آن پست کرده و با بزرگداشت آن، دشمنانش را زبون کرده؛ مبارزانش را به یاری آن سرکوب و با استحکام آن، ارکان گمراهی را ویران کرده؛ تشنگان حقیقت را از سرچشمه آن سیراب کرده و آبگاه های آن را از آبشخورها پر ساخته، وانگه آن را چنان ساخته که دستگیره آن را بریدن نیست؛ دسته اش جداشدنی نباشد؛ بنیادش ویران نگردد؛ پایه هایش زوال نیابد؛ درختش ریشه کن نشود؛ زمانش پایان نیابد؛ قانونش محو نشود؛ و شاخه هایش جدا نگردد. راه هایش تنگ نباشد و ناهمواری ندارد؛ روشنی آن تیرگی ندارد؛ راستی اش را کژی نیست؛ عصایش خم نشود؛ درّه گذرگاهش سختی ندارد؛ چراغ هایش خاموش نگردد؛و شیرینی اش تلخی ندارد. پایه هایی است که ریشه هایش به درستی اندرند و بنیادشان پایدار است؛ سرچشمه هایی است که چشمه هاشان جوشانند؛ چراغ هایی هستند که فروزششان تابان؛ روشنی گاهی است که زائرانش پیرو آن و پرچم های مقصود رهگذران؛ و آبگاه هایی است که واردانش را سیراب می کند. خدا نهایت خشنودی اش را در آن نهاده و نیز کنگره پایه ها و قلّه طاعتش را آن ساخته. پس آن اسلام نزد خدا ارکان محکم دارد و بنیادی برافراشته؛ برهانی درخشان؛ آتشی روشنگر؛ و سلطنتی گران. آتشگاهش نزدیک و برافشاندنش

نابود. بدان درآیید و پیروش باشید، حقش را بپردازید و آن را بر جای خودش گذارید.»(1)

توضیح: «اصطفاء» به معنی اختیار است. خداوند اسلام را برگزید تا راهی به سوی طاعت او و بهشت باشد. و «اصطناع»، افتعال است از «صنیعه» به معنی بخشش و بزرگواری و احسان. و «اصطنعه» یعنی آن را برگزید، و «اصطنع خاتما» یعنی فرمان داد انگشتری برایش بسازند. یکی از شارحان نهج البلاغه گوید: «اصنع لی کذا علی عینی»یعنی چنان بساز مثل اینکه در حضور من می سازی و من به چشم خود گواهم.بنابراین معنای این جمله از فرمایش حضرت، آن است که فرمان داد اسلام را چنان بسازید که گویی او خود گواه باشد، یعنی بنیان پایه هایش را بر آنچه باید و بر نکات و دقایقی که او می داند نهند. و به قولی بر دانایی او به شرافت و فضیلت آن. و به قولی برگزید و فرمان داد آن را در نگهبانی او بسازند، چنانچه در دعا گویند «عین اللّه علیک»،(خدا نگهبانت باشد) و در هر صورت «علی» مفید حال است. و «اصطفیت الشی ء» یعنی آن را برگزیدم. و «اصطفیته الودّ» یعنی دوستی او را خالص گرداندم.

«و اصفاه خیره خلقه»: یعنی برای انگیزش آن، بهترین آفریدگانش را برگزید و برترین موجودات را ویژه تبلیغ آن ساخت. و «خیره» به کسر خاء بر وزن «عنبه»، اسم مصدر «اختیار» است. و «دعامه» به کسر دال، ستون خانه است، و ضمیر در «محبّته» به اسلام یا به خدا بازمی گردد.

«و ذلّه الادیان»: یعنی نسخ آنها یا خواری اهل آن ادیان و همچنین وضع ملّت ها، یعنی پست کردن آنها نیز دو احتمال دارد. و «خذله» بر وزن نصره، یعنی یاری اش را ترک کرد. و «محادّه»، مخالفت و بازداشتن است. و «رکن» هر چیز، تکیه گاهی است که به آن می ایستد. و «ارکان» گمراهی، عقاید گمراه کننده یا رؤسای گمراهی، یا بت هایند. و رکن آن، ریشه ها و قواعد آن یا پیامبر صلی الله علیه و آله یا

1- . نهج البلاغه عبده 1 : 433

کلمه توحید است. «و حیاضه»حوض های آن، قوانین آن، یا پیامبر و امامان علیهم السلام یا دانشمندانند. و آب آن حوض ها، دانش و هدایت است.«تئق» بر وزن فرح، یعنی پر شد.«أتأقه» یعنی آن را پر ساخت و «ماتح»،آبکشی است که با دلو آب بیرون می کشد و مقصود از حوض ها در اینجا، بهره گیران و مقصود از آبکش ها، ائمّه هستند که شریعت را از پیامبر صلی الله علیه و آله گیرند یا از قرآن درآورند، یا دانشمندانی که معالم قرآن و سنت را به اندیشه خود استنباط کنند یا از پیامبر و امامان علیهم السلام برگیرند. و احتمال دارد مقصود از «حیاض»، قواعد باشد و آبکش ها، مؤسسین آن قواعد به امر خدا، و بیان کنندگان و روشنگران. یا مقصود از حیاض، صاحبان دانش اند که خداوند سینه هایشان را از زلال معرفت و هدایت پر ساخته. و مقصود از «مواتح»، مبلّغین از سوی خدا که عبارتند از فرشتگان و روح القدس و الهامات ربّانی.

همچنین«انفصام» به معنی شکستن است یا شکستنی که جدا نشده باشد.«عروه» دستگیره دلو و کوزه است.«فکّ»، جدایی است و «عفا»، کهنگی است.«شریعت» قوانینی است که خدا برای بندگانش وضع کرده است.«جذّ» به معنی قطع است یا بریدنی که هنوز جدا نشده باشد. و در پاره ای از نسخه ها «حذّ» با حاء است که باز به معنی قطع است و در برخی دیگر،«جدّ» با جیم و دال است که آن نیز به معنای قطع است و فعل آن در هر سه صورت، بر وزن مدّ است.«ضنک»، تنگنا و «وعوثه» راه ناهموار و ریشه آن «وعث» به معنی ریگ است و اسلام را می ستاید که صعب العبور و ناهموار نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به سوی شما مبعوث شدم با آیین حنیف، آسان، سهل، نورانی.» و«وضح» با حرکت ضاد، سفیدی است و سفیدی اسلام، صاف بودنش از تیرگی باطل است. و« نصبت الشی ء» یعنی آن چیز را بپا داشته و بلند ساختم، پس راست ایستاد.«عصل» با حرکت صاد، به معنی کجی یا کجی سخت است و «فجّ»، راه گشاده بین دو کوه را گویند.«طفئت النّار» بر وزن فرح، یعنی شعله آتش رفت. و شیرینی دین، لذت قرب به خدا و نعمت های دائمی است.«ساخ» یعنی غایب و پنهان شد.«سنخ» به کسر سین، ریشه و

اساس بر وزن سحاب، پی ساختمان است.«ینبوع» سرچشمه یا نهر پر آب است و این مناسب تر است. و«غزر العین» بر وزن کرم، یعنی آب چشمه زیاد شد.«شبّت النار» به صیغه معلوم و مجهول، یعنی آتش برافروخت، هم لازم است و هم متعدی و اسم فاعل آن استعمال ندارد، بلکه به جای آن از اسم مفعول استفاده می شود.«نیران» جمع «نار» و «منار» جمع «مناره» و آن پرچمی است که بدان راه یابند. و به قولی منار و مناره مرکز نور است.«سفر الرجل» بر وزن نصر، یعنی برای کوچ از خانه درآمد.«فجّ»، راه گشاده هموار بین دو کوه است و «منهل»، آبگاه و محلی است که جای نوشیدن آب در آن است.«روی» بر وزن رضی، ضدّ تشنگی است و «وِرّاد»، آنهایند که به آب وارد می شوند، عکس آنها که بیرون می آیند.«ذروه الشی ء» به ضمّ و کسر ذال،بالای آن چیز، و همچنین است «سنام» بر وزن سحاب، از کوهان شتر گرفته شده است.«وثیق»، محکم ثابت و «رکن الشی ء» به ضمّ راء، کنار آن چیز و بنیانی است که بر آن پایه گذاری شده و مصدر «بنیت الدار» است.«برهان»، دلیل است و «عزّت»، نیرو و پیروزی است، عکس ذلّت. و«سلطان» احتمال دارد به معنی دلیل باشد یا حکومت.«اشرف الموضع» یعنی بالا رفت و «اعوزه الشی ء»، یعنی نیازمند او شد و بر آن قدرت نیافت، و «اعوز فلان» یعنی فلانی نادر شد، و «اعوزه الدّهر»، یعنی روزگار نیازدارش کرد.

«ثار الغبار»: یعنی پراکنده شد و بالا رفت و «ثار به الناس»، یعنی مردم بر او جستند، و «ثار فلان الی الشرّ»، یعنی به سوی بدی نهضت کرد. «مثار» اسم مکان و مصدر است و به قولی یعنی مردم از پراکنده ساختن و ایجاد زحمت و دردسر برای او عاجزند، چون نیرومند و محکم است. و برخی گویند یعنی مردم از زیر و رو کردن گنج های آن عاجزند و به نهایت آن نرسند. بعضی به جای «معوز المثار»، «معوز المثال»با لام روایت کرده اند، یعنی مردم از آوردن مانندش عاجزند.

«فشرّفوه»: یعنی او را بزرگ شمرده و به بزرگی اش معتقد شدند. و همچنین است معنای «عظّموه» و اداء حق آن، پیروی کامل از آن است، و گزاردن آن به

جای خود، یعنی خودداری از تغییر احکامی که خدایش قرار داده یا عمل به آنچه از اوامر و نواهی در بردارد.

17. نهج البلاغه: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «سپاس خداییرا که اسلام را تشریع فرمود و قانون های آن را برای آن کس که بدان درآید، آسان کرد. و ارکانش را بر هر که با آن درافتاد، نفوذ ناپذیر ساخت؛ آن را را برای آن کس که بدان آویزد، ایمنی ساخت و برای هر کس که درونش رود، سلامتی و برای هر کس که بدان سخن گوید، دلیل و برای هر کس که به وسیله آن مخاصمه کرد، گواه و برای هر کس که از آن پرتو گرفت، روشنی و برای هر کس که آن را دریافت، فهم و برای هر کس که در آن اندیشید، مغز و برای هر که تفرّس و تأمّل کرد، نشانه و برای هر کس که تصمیم گیرد، بیناییو برای هر کس که پند گیرد، عبرت و برای هر کس که باور کرد، نجات و برای هر کس که توکل جست، پشتیبان و برای هر کس که کارش را بدان واگذارد، آسایش و برای هر کس که شکیبا بود، سپر قرار داد. راه هایش روشن؛ مواد آن آشکار؛ نشانه و پرچمش بلند؛ اطرافش تابان؛ چراغ هایش درخشان؛ میدان (مسابقه) اش گرامی؛ و هدفش والاست. گردآورنده (اسبان) پیشتاز (که از گوشه و کنار برای مسابقه جمع می کنند)، رقابت آور در جایزه و دارای سوارکاران شریف است. راه راست آن باور؛ نشانگرش کردار صالح؛ پایانش مرگ؛ میدان مسابقه اش دنیا؛ جای گردآوری پیشتازانش (برای جایزه دادن) رستاخیز؛ و جایزه اش بهشت است.»(1)

سید رضی که خدایش از او خشنود باد، در جای دیگر می گوید از حضرتش ایمان را پرسیدند، فرمود: «ایمان روی چهار پایه است،: صبر، یقین، عدل و جهاد.

صبر چهار شاخه دارد که عبارتند از: شوق، مواظبت، زهد، و انتظار. کسی که شیفته بهشت است، از شهوت ها خودداری کند؛ کسی که مواظب دوزخ است، آتش را

1- . نهج البلاغه عبده 1 : 219 خطبه 104

بپاید و از محرمات دوری گزیند؛ کسی که در دنیا زهد ورزد، از آسیب ها باکی نداشته باشد؛ و کسی که انتظار مرگ دارد، در خوبی ها سرعت گیرد.

یقین نیز چهار پرّه دارد که عبارتند از: بینایی هوش، تشریح حکمت، پندآموزی عبرت، و روش پیشینیان. پس هر کس که هوش بینا دارد، حکمت برایش روشن شود؛ هر کس که حکمت برایش روشن شد، عبرت شناس گردد؛ و هر کس که عبرت شناخت، گویا در جمع پیشینیان بوده است.

عدل نیز بر چهار شاخه است: فهمی غوطه ور؛ دانشی ژرف؛ شکوفه (زیبای) حکم؛ و پایداری در بردباری. پس هر کس که فهمد، ژرف دانش را داند؛ هر کس که ژرف دانش را دانست، از قانون مستقیم حکم (بعد از بهره گرفتن) بازگشته (تا خوب و درست حکم کند)؛ و هر کس که بردبار شود، در کارش زیاده روی نکند و در میان مردم، پسندیده زندگی کند.

و جهاد بر چهار پرّه است: امر به معروف؛ نهی از منکر؛ راستی و درستی در جبهه های نبرد؛و دشمنی با فاسقان. هر کس که امر به معروف کند، پشت مؤمنان را محکم سازد؛ هر کس که نهی از منکر کند، بینی منافقان را به خاک مالد؛ هر کس که در جبهه های نبرد درست و پایداری کند، آنچه را که بر عهده دارد انجام داده؛ و هر کس که با فاسقان دشمنی ورزد و برای خدا خشم گیرد، خدا برایش خشم گیرد و روز رستاخیز خشنودش گرداند.»(1)

کفر (نیز) روی چهار پایه است: وهم گرایی (به پندار جستن رازها)؛ کشمکش؛ انحراف از حق؛ و دشمنی و جدایی افکنی. پس هر کس که دنبال اوهام رود، به حق بازنگردد؛ هر کس که ندانسته نزاع و ستیز کند، نابینایی اش از حق دوام یابد؛ هر کس که منحرف شود، کار خوب نزدش زشت و زشت نزدش خوب شود و به مستی گمراهی دچار شود؛ و هر کس که دشمنی کند و جدایی افکند، راه هایش ناهموار، کارش مشکل و رهایی اش تنگ شود.

1- . نهج البلاغه عبده 1 : 150

و شک (نیز) بر چهار پایه است: مجادله (برای غلبه نه پیروزی حق)، هراس، تلوّن و دو دلی، و خود باختگی. پس هر کس که مراء و جدل (چانه زدن) را شیوه خود سازد، شب تارش بامداد روشن ندارد، (و از تاریکی شب به روشنایی یقین نرسد)؛ هر کس که هراسد از آنچه در برابر اوست، به قهقرا بازگردد؛ هر کس که دچار دو دلی شود، لگد مال سم های اهریمنان شود؛ و هر کس که خود باخته نابودی دنیا و آخرت شود، در هر دو نابود است.»(1)

سپس مرحوم رضی می گوید: و به دنبال این سخنی است که از ترس درازگویی آن را رها ساختیم تا از غرض این کتاب دور نشویم.

و نیز در جای دیگر می گوید: مردی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواست تا ایمان را به وی بشناساند. فرمود: «چون فردا شود نزد من بیا تا در گوشزد مردم آگاهت سازم تا اگر سخنم را فراموش کنی، دیگری برایت به یاد سپارد، زیرا سخن (چون شتر) گریزپاست که یکی او را پیدا می کند و یکی گم.» پاسخی را که حضرت به او فرمود در گذشته بیان ساختیم و آن همان است که فرمود ایمان بر چهار شاخه است.(2)

توضیح: ما این چند فصل جداگانه را با هم ذکر کردیم چون از دیگر روایات به دست می آید که به هم پیوسته اند و مرحوم سید رضی، بر حسب عادتش آنها را از هم جدا و بیشترش را حذف کرده و شرح جملات را تا بیان دیگر روایات جامع تر و پرسودتر تأخیر افکنیم و به زودی به اختلاف فقرات روایات اشاره خواهیم کرد.

«فاذا کان غد»: «کان» در اینجا تامّه است، یعنی چون فردا وجود یابد و پدید آید. و ممکن است «غدا»، به نصب خوانده شود بنا بر اینکه خبر «کان» باشد، یعنی«فاذا کان الزمان غدا» گاهی که زمان موصوف شد به اینکه فرد است. پاره ای از نحویین، اسم «کان» را «کون» در تقدیر می گیرند ، زیرا فعل «کان» بر مصدرش دلالت دارد و «کون» همانnوشدن و پدید آمدن است.«و الشارده» فراری است، و

1- . نهج البلاغه عبده 2 : 151
2- . نهج البلاغه عبده 2 : 208

«ثقفه» بر وزن علمه، یعنی بدو رسید و او را گرفت و بر آن ظفر یافت.«و یخطئها»یعنی درک نمی کند و نمی فهمد یا حفظ نمی کند و فراموش می کند آن را.

18. کافی: جابر از حضرت باقر علیه السلام به سندهای گوناگون از اصبغ بن نباته روایت فرماید که امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه اش یا در کاخ فرماندهی، برای ما سخنرانی فرمود و ما گرد او بودیم. سپس دستور داد سخنانش را نوشتند و بر مردم خواندند. و دیگری روایت کند که «ابن کوّاء» از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره اوصاف اسلام و ایمان و کفر و نفاق پرسید. حضرت فرمود:

«امّا بعد، پس خداوند تبارک و تعالی اسلام را تشریع کرد و قانون های آن را برای آن کس که بدان درآید، آسان کرد و ارکانش را برای آن کس که بدان پناه برد، گران گرداند؛ آن را عزّت پیروانش ساخت و برای هر که درونش رود، سلامتی و برای هر که پیروش شود،راهنمایی و برای هر که آن را درپوشد، زیور و برای هر که آن را به خود گیرد، عذر و برای هر که بدو چنگ زند، دستگیره و برای هر که بدو چسبد، ریسمان و برای هر که بدان سخن گوید، برهان و برای هر که از آن پرتو گرفت، روشنی و برای هر که به وسیله آن مخاصمه کرد، گواه و برای هر که بدان حجّت آورد، پیروزی و برای هر که آن را در یاد خود جا دهد، دانش و برای هر که روایت کند، حدیث و برای هر که قضاوت کند، داوری و برای هر که بیازماید، بردباری و برای هر که در آن اندیشد، لباس و برای هر که آن را یافت، فهم و برای هر که تعقل کند، یقین و برای هر که تصمیم گیرد، بینایی و برای هر که تفرّس و تأمّل کند، نشانه و برای هر که پند گیرد، عبرت و برای هر که باور کرد، نجاتو برای هر که مصلح باشد، آرامی و برای هر که قرب جوید، نزدیکی و برای هر که توکل جست، وثیقه و برای هر که کارش را واگذار کرد، امید و برای هر که خوبی کند، جایزه و برای هر که سرعت گیرد، خیر و برای هر که شکیبا بود، سپر و برای هر که پرهیزد، لباس و برای هر که راست رود، پشتیبان و برای هر که بدان گرود، پناه و برای هر که تسلیم شود، آسودگی و برای هر که راست گوید، امید و برای هر که قناعت ورزد، بی نیازی قرار داد.

این است حق، که راهش، هدایت و به دست آوردنش، بزرگواری و وضعش نیکوتر است. پس آن، روشن ترین راه است که مناره هایش روشنگر، چراغش پاکیزه، پایانش بلند و مسابقه اش آسان است؛ گردآورنده هر پیشتاز است و جایزه اش زود، انتقامش دردناک، ابزارش کامل و سوارکارانش ارجمند هستند.

پس ایمان، راه راست آن و کارهای خیر، نشانگر آن و فقه، چراغ های آن و دنیا، میدان مسابقه آن و مرگ، پایان آن و رستاخیز، جایگاه گرد آمدن آن و بهشت، جایزه آن و دوزخ، انتقام آن و تقو، ابزار آن و نیکوکاران، سوارکارانش هستند. پس ایمان، دلیل کارهای خوب است و به وسیله کارهای خوب فقه و فهم، آباد شود و با فقه،از مرگ بترسند و با مرگ، دنیا پایان پذیرد و به وسیله دنیا، از قیامت بگذرند و با رستاخیز، به بهشت گرایند و بهشت، افسوس دوزخیان است و دوزخ، پندآموز پرهیزگارا، و پرهیزگاری، ریشه ایمان است.»(1)

19. کافی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایمان را پرسیدند. فرمود: «خداوند عزوجل ایمان را بر چهار پایه استوار ساخت:صبر، یقین،عدل و جهاد. پس صبر چهار بخش است: شوق، مواظبت، زهد و چشم به راهی. هر کس مشتاق بهشت باشد، از خواسته هایش بگذرد؛ هر کس نگران دوزخ باشد، از محرّمات بازگردد؛ هر کس در دنیا زهد ورزد و ازآن رو گرداند، آسیب ها (ی دنیا) بر او آسان شود؛ و هر کس چشم به راه مرگ باشد، به سوی خوبی ها بشتابد.

و یقین بر چهار بخش است که عبارتند از: بینایی هوش، آینده نگری حکمت، شناخت عبرت و روش پیشینیان. پس هر کس هوش بینا دارد، حکمت را بشناسد؛ هر کس حکمت برایش روشن شود، عبرت شناس گردد؛ هر کس عبرت شناسد، به راه و روش آشنا گردد؛ هر کس آشنای راه و روش شود، گویا در جمع پیشینیان بوده، به راه راست تر پی برده و نگریسته است تا راه نجاتِ نجات یافتگان و نابودی

1- . کافی 2 : 49 - 50

هلاکت یافتگان را دریابد، (و بدین نتیجه می رسد که) آن کس را که خدا هلاک کرده، برای نافرمانی اش بوده و آن کس را که نجات داده، برای اطاعتش بوده است.

و عدل نیز بر چهار بخش است: فهمی پیچیده و مرموز، دانشی لبریز، شکوفه (زیبای) حکم و چمن زار بردباری. هر کس فهمید، از تمام دانش پرده برداشت؛ هر کس دانش یافت، شرایع داوری را شناخت؛ و هر کس بردبار شد، در کارش زیاده روی نکرد و در میان مردم، نیکو و پسندیده زندگی کرد.

و جهاد بر چهار بخش است:امر به معروف، نهی از منکر، راستی و راستگویی در جبهه های نبرد و دشمنی با فاسقان. پس هر کس امر به معروف کند، پشت مؤمن را محکم گردند؛ هر کس نهی از منکر کند، بینی منافقان را به خاک مالد و از نیرنگش در امان باشد؛ هر کس در جبهه های نبرد راست و پایدار باشد، آنچه به عهده دارد پرداخته است؛ هر کس با فاسقان دشمنی ورزد، برای خدا خشم گرفته؛ و هر که برای خدا خشم گیرد، خدا برایش خشم گیرد. این بود، ایمان، پایه ها، و بخش هایش.»(1)

مجالس مفید و امالی طوسی: جابر اسدی روایت کند که مردی حضور امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد ودرباره ایمان سؤال کرد. حضرت نیز به حال سخنرانی ایستاد و فرمود: «ستایش مر خدایی راست که اسلام را طرح ریزی کرد.» و همچنان فرمود: (مانند روایت شماره 18) تا آنجا که: «برای خدا خشم گرفته است و هر کس برای خدا خشم گیرد، او مؤمن شایسته است.این بود توصیف ایمان و پایه های آن.»

سائل عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین!راهنمایی فرمودی و ارشاد کردی، خداوند تو را از دین پاداش خیر دهد.»(2)

این روایت نیازمند توضیح است و اختلاف نسخه های کتاب ها نیز باید گفته شود، و اینک:

1- . کافی 2 : 50 - 51
2- . امالی مفید: 170 و امالی طوسی 1 : 35

«امّا بعد»: یعنی بعد از ستایش و درود.

«فسهّل شرائعه لمن ورده»: «شرع و شریعت» به فتح شین، دینی است که خدا مقرر داشته و طرح ریزی کرده و بر مردم واجب ساخته. و «شرع اللّه لنا کذا» یعنی خدا فلان امر را برای ما روشن و واضح کرد. و «شریعه» آبگاه شتر کنار جوی و آب جاری را گویند و همچنین است «مشرعه». ازهری گوید: عرب آن را مشرعه نگوید، مگر وقتی آب دائما روان باشد، مثل آب نهرها، و نیز آشکار و چشمگیر باشد که برای آب برداشتن، دلو و ریسمان نخواهد. و اگر از آب باران باشد، آن را «کرع» به فتح کاف و راء گویند. و «وردت الماء» بر وزن وعدت، وقتی گویی که به آب برسی برای نوشیدن. و گفته اند که شریعه، آبگاه نوشندگان است. به قوانین الهی شریعت گویند، زیرا زندگی ارواح بشر بستگی به آن قوانین دارد، همچنان که زندگی بدن ها به آب بسته است.

«و اعزّ ارکانه لمن حاربه»: «رکن» هر چیزی طرف آن یا نیرومندترین طرف را گویند. و «عزّ و منعه» وسیله نیرومندی است از قبیل پادشاهی و لشکر و وسائل دیگر،همچنان که هنگام ضعف و سستی به پایه دیوار تکیه می دهند. و «عزّ» نیرو و شدّت و پیروزی است و «اعزّه»، یعنی او را عزیز کرد. یعنی اصول و قواعد اسلام را یا دلائل و براهین، زورمند و چیره و سرفراز و نیرومند گرداند در برابر کسی که بخواهد با آن بجنگد و ویرانش سازد. و به قولی جنگیدن با اسلام، کنایه از جنگیدن با مسلمانان است. و در پاره ای از نسخه ها «جأر به» بر وزن سئل است، یعنی برای کسی که به آن داد خواهد و بدو پناه برد، و در نهج البلاغه«علی من غالبه» است، یعنی کسی که بخواهد بر آن چیره شود. و شاید این بیان روشن تر باشد. در تحف العقول «علی من جانبه» آمده است، یعنی کسی که از او طرفداری کند.

«و جعله عزّا لمن تولّاه»: یعنی او را مایه عزّت و بلندی و پیروزی قرار داد برای کسی که دوستش دارد، که در دنیا نگهدار اوست از کشتن و اسارت و چپاول و زبونی، و در آخرت از شکنجه و رسوایی، و در مجالس شیخ«لمن والاه»و در

نهج البلاغه به جای این عبارت،«فجعله امنا لمن علقه»یعنی به او بچسبد و در آویزد آمده است.

«و سلما لمن دخله»: «سلم» به کسر سین، چنانچه در نهج البلاغه است و هم چنین به فتح سین به معنی صلح و بر صلح کننده نیز گفته شود و با فتح لام، به معنی عقب نشینی و تسلیم شدن است. چون هر که در اسلام درآید،از ستیز و کشتن و اسارت ایمن است.

«لمن تجلّله»: گویا در اینجا چیزی حذف شده، یعنی بدو بزرگی جوید، یا اسلام بر سرش سایه افکند، یا کسی که عمده و مهم اسلام را بگیرد. جوهری گوید: «تجلیل الفرس» یعنی پوشاندن جل و پوشش است بر آن، و «تجلّله» یعنی برتر از آن شد، و «تجلّله» یعنی عمده آن را برگرفت. پایان.

و چه بسا با حاء خوانده شود بنابراین تفسیر «لمن تحلّله»این است که اسلام را پوشش خود ساخت، و این بعید است. و در مجالس و تحف العقول«لمن تحلّی به» است، یعنی برای کسی که خود را بدان زیور کند، و این روشن تر است.

«و عذرا لمن انتحله»: «انتحال»، دین خود قرار دادن است و بیشتر به ادعایی حقیقت گویند و بنا بر معنای دوّم، مقصود از این عبارت این است که اسلام عذر ظاهری است در دنیا و با داشتن آن، احکام مسلمین بر او جاری می شود، اگرچه در آخرت سودی ندهد. و «عروه» دلو و کوزه و دستگیره آن است. گاهی اسلام را در پیشرفت به سوی درجات کمال و نجات از پرتگاه های سرگردانی و گمراهی، به دستگیره ریسمان تشبیه فرموده، چنانچه خداوند می فرماید: «قَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی لَا انْفِصامَ لَها»، {به رشته محکم و استواری چنگ زده که هرگز نخواهد گسست }(1)و گاهی آن را به حبل محکمی که با چنگ زدن به آن، به سوی درجات مقرّبین صعود می کند تشبیه فرموده. و «حبل» هم به ریسمان، هم به پیمان، هم به عهد و هم به امام گفته می شود و تمام این معانی با این روایت مناسب

1- . بقره / 256

است. و به قولی اسلام را به دستگیره تشبیه کرده، زیرا هر کس مثلا دستگیره کوزه را بگیرد، تمام آن را مالک می شود. همچنین هر کس به اسلام چنگ زند، بر تمام خوبی ها تسلّط یابد.

«و برهانا لمن تکلّم به»: «برهان»، حجت و دلیل است، یعنی اگر انسان به اصول و قواعد اسلام احاطه پیدا کند، برهان های روشنی بر رد منکرین آن به دست می آورد، زیرا احاطه کامل بر اسلام پیدا نشود، مگر به دانستن کتاب و سنّت و برهان هر چیزی در آن دو است.

«و نورا لمن استضاء به»: اسلام را به نور تشبیه فرمود، چون به وسیله اسلام به راه های نجات راه می یابد، و با ذکر استضائه ترشیح کرده است. (1)

«و شاهدا لمن خاصم به»: زیرا چون دلیل های محکمی دارد، هر کس با آن مبارزه کند، حقانیت آن را گواهی می کند.

«و فلجا لمن حاجّ به»: «فلج» به فتح فاء همچون افلاح، پیروزی و رستگاری است و اسم مصدرش به ضمّ فاء است. و «محاجّه» غلبه یافتن با دلیل است.

«و علما لمن وعاه»: یعنی اسلام وسیله به دست آمدن دانش است، اگرچه اجمالا دانش نیز وسیله به دست آمدن اسلام است، زیرا به وسیله اسلام، دانش زیاد می شود و تکامل می یابد.

«و حدیثا لمن روی»: یعنی احاطه به اسلام، باعث می شود اطلاع بر احادیث و اخبار را برای کسی که بخواهد آنها را برای دیگران نقل کند، بنابراین جمله قبلی به دانایی و این جمله، به بازگویی برای دیگران تشویق می کند.

«و حکما لمن قضی»: یعنی اسلام، دارای احکام داوری است و در «مجالس»، به جای «لمن روی» و« لمن قضی»، «رواه و قضی به» آمده است.

1- . ترشیح از اصطلاحات علم بیان است، یعنی اثبات یکی از لوازم مشبه به برای مشبه. در اینجا اسلام را به چراغ تشبیه فرموده و نور را که از لوازم چراغ است، برای اسلام ثابت کرده است.

«و حلما لمن جرّب»: «حلم» به معنی خرد یا به معنی گذشت است و هر دو نتیجه اسلام و تجربه ای است که از مواعظ و احکام آن به دست می آید. و اختصاص تجربه به اسلام، بدان جهت است که هر کس سفاهت ورزد و خشم گیرد و به کار خلافی دست بزند، قوانین جزایی اسلام، از قبیل حدّ و تعزیر و قصاص او را مؤدب می کند. در این صورت هر کس از آنها تجربه آموزد و پند گیرد، وادار به عفو و گذشت می شود،مخصوصا با یادآوری کیفرهای اخروی و ثواب هایی که برای گذشت مقرر شده، و همه اینها از دین اسلام به دست می آید.

«و لباسا لمن تدبّر»: یعنی لباس عافیت برای کسی که عواقب امور را بیندیشد یا در اوامر و نواهی اسلام تدبّر کند، یا اینکه لباس زینت است، و معنای اوّلی روشن تر است. و «تدثّر» نیز خوانده شده، یعنی لباس است برای کسی که آن را بپوشد و خود را در بر او قرار دهد، همچون روپوش. و این تغییر معنی، نتیجه تصحیف (تغییر و زیاد کردن نقطه) است که خالی از لطف نیست. در نهج البلاغه و امالی طوسی و مفید، به جای این عبارت، «و لبّا لمن تدبّر» ضبط شده، و «لبّ» به ضم لام، خرد است و این بیان درست تر است.

«و فهما لمن تفطّن»: فهم، دانش و آمادگی کامل ذهن است برای پذیرش آنچه بر آن وارد می شود. و «فطنه» زیرکی است و «تفطّن»، زیرکی جویی یا به کارزدن آن است. بدیهی است که اسلام و پیروی کامل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمّه علیهم السلام مایه دانش و آمادگی ذهن در قبول معارف و حکمت اهل بیت است برای افراد زیرک و هوشمند، و در «مجالس» به جای «لمن تفطّن»، «لمن فطن» آمده است.

«و یقینا لمن عقل»: یعنی باعث حصول یقین می شود برای کسی که تفکر و تدبر کند.«عقل» بر وزن ضرب یعنی تدبّر کرد و بر وزن علم هم لغتی است. و ممکن است مقصود، صاحب عقل باشد، و عقل نیرویی است که به وسیله آن خوب از بد تمیز داده شود. و به قولی عقل غریزه ای است که باعث فهم کلام می شود.

«و بصیره لمن عزم»: و در نهج البلاغه و مجالس «و تبصره» ضبط شده. راغب گوید: نیروی درّاکه قلب را بصیرت و بصر گویند، همچون آیه شریفه«أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى بَصِيرَةٍ»، {(مردم را) با بصیرت و بیناییبه سوی خدا دعوت می کنم.}(1) یعنی با شناخت. «و تبصره» یعنی بینا و روشن ساختن، همچون «تذکره» مصدر باب تفعیل است. و گوید عزم و عزیمت، بستگی دل است، بر امضای امری. (پایان نقل قول راغب) یعنی بینایی است برای کسی که تصمیم اطاعت داشته باشد، می داند چگونه باید اطاعت کند یا در تمام امور بینایی خواهد یافت، زیرا دین تمام امور دنیا و آخرت را در بر دارد، و نیز انسان متدیّن بر هیچ امری تصمیم نگیرد، مگر با بینایی.

«و آیه لمن توسم»: یعنی اسلام دارای نشانه هایی است برای صاحبان فراست و آنها که به نور دانش و یقین بنگرند. و این جمله اشاره است به آیه شریفه «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ»، {و در این عذاب هوشمندان را نشانه بسیار است.}(2)راغب گوید: و «سم» به معنی تأثیر، و «سمه» به معنی اثر است. خداوند می فرماید: «سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»، {بر رخسارشان از اثر سجده نشان ها پدیدار است.}(3) و نیز می فرماید: «تَعْرِفُهُمْ بِسِیماهُمْ»، {آنان را از سیمایشان می شناسید.}(4)و نیز می فرماید: «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ.» یعنی برای پندگیران شناسای هوشمند. و نیز همین «توسّم» را برخی ذکاوت و پاره ای «فطنه» (هوش) و برخی دیگر فراست نامیده اند. پیامبر خدا فرمود: «اتّقوا من فراسه المؤمن»، (از هوش مؤمن بر حذر باشید.) و فرمود: «المؤمن ینظر بنور اللّه»،(مؤمن به نور خدا می نگرد.) و «توسّمت» یعنی با نشانه شناخته شدم.(5)

1- . یوسف / 108
2- . حجر / 75
3- . فتح / 29
4- . بقره / 273
5- . مفردات راغب: 524

«و عبره لمن اتّعظ»: «عبرت» به کسر عین، چیزی است که انسان بدان موعظه شود و پند گیرد تا بر دیگران به او استدلال کند. و «اتّعاظ» پذیرفتن موعظه است.

«و نجاه لمن صدّق»: به تشدید دال، و احتمال تخفیف هم دارد، چنانچه در روایتی می فرماید: «من صدق نجا»،(هر کس راست گوید نجات یابد.) و در نسخه های نهج البلاغه با تشدید دال است.

«و تؤده»: بر وزن همزه و با همزه.

«لمن اصلح»: در قاموس گوید: «تؤده» به فتح همزه و سکون آن، متانت و تأنّی را گویند(1) و در مصباح گوید: «اتّأد فی مشیه» بر وزن افتعل، یعنی همراهی کرد و شتاب نورزید. و «تؤده» بر وزن رطبه، و تاء آن در اصل واو بوده. پایان.

یعنی اسلام برای کسی که خود را با قوانین آن اصلاح کند، مایه وقار و متانت است، یا برای کسی که کارهایش را با تأنّی اصلاح کند، یا در اصلاح بین مردم تأنّی ورزد، یا در اصلاح بین خودش و مردم. و در پاره ای از نسخه ها به جای تؤده، «مودّت» آمده است، و مودّت با اصلاح بین خود و مردم سازگارتر است.

و در مجالس «و مودّه من اللّه لمن اصلح» است و در تحف العقول «و مودّه من اللّه لمن صلح» است، یعنی خدا او را دوست می دارد ، یا دوستی اش را در دل بندگان می افکند، چنانچه قرآن می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا»، {همانا آنان که به خدا ایمان آوردند و نیکوکار شدند خدای رحمان آنها را محبوب می گرداند. }(2)

«و زلفی لمن اقترب»: «زلفی» بر وزن حبلی، قرب و منزلت و عنایت است، و «اقتراب» به معنی نزدیکی است. و گویا معنای این جمله این است که اسلام باعث نزدیکی به خدا می شود، برای کسی که با اعمال صالحه ای که دین و قوانین اسلام دستور داده، تقرب جوید. و در پاره ای از نسخه ها «لمن اقترن»است، یعنی با اوست

1- . قاموس 1 : 343
2- . مريم / 96

و جدا نشده و گویا این اختلاف عبارت تصحیف (تغییر حروف و نقطه) باشد. و در مجالس مفید و تحف العقول«لمن ارتقب»است، یعنی برای کسی که منتظر مرگ یا رحمت خدا باشد، یا کسی که قوانین خدا را حفظ کند و منتظر وقت عمل به آنها باشد. در قاموس گوید: «رقیب» نگهبان و منتظر و دربان را گویند، و «رقبه» مثل «ترقّبه» و «ارتقبه»، یعنی منتظر آن شد، و «رقب الشی ء» مثل «راقب»، آن چیز را حفظ کرد، و «ارتقب» یعنی شرافت یافت و بالا رفت.

«و ثقه لمن توکّل»: «ثقه» فرد مورد اعتماد را گویند. و «توکّل علیه» یعنی کارش را به او واگذاشت، یعنی اسلام مورد اعتماد است برای کسی که کارهایش را به آن واگذارد، یعنی در تمام کارها قوانین اسلام را رعایت کند، پس اسلام نیرنگش نزند، یا اینکه اسلام باعث می شود اگر انسان کارش را به خدا واگذار کرد، به او اعتماد کند و به وسیله اسلام بداند که خدا او را بس است و خوب نماینده ای است.

«و رجاء لمن فوّض»: یعنی اسلام مایه امید است برای کسی که کارهایش را به آن یا به خدا واگذارد، به طوری که در جمله قبل گفتیم. و در برخی از نسخه ها «رخاء» با خاء است یعنی زندگی خوش، و در نهج البلاغه و آن دو کتاب، «و راحه» ضبط شده و این روشن تر است.

«و سبقه لمن احسن»: در قاموس گوید: «سبق» یعنی پیش رفت، و «سبق الفرس فی الحلبه»، یعنی اسب، در میدان مسابقه پیش افتاد. و «سبق» با حرکت باء و«سبقه» به ضمّ سین، جایزه ای است که برای افراد مسابقه قرار می دهند. و «هما سبقان» به کسر سین، یعنی آن دو بر یکدیگر پیشی می گیرند. پایان (1)و «سبقه» در این عبارت، ظاهرا به ضمّ سین است، یعنی اسلام برای هر کس که گوی سبقت را رباید، جایزه دارد، یا برای هر کس که به مردم خوبی کند، زیرا خوبی با مردم از اموری است که در پیشبرد مسابقه مؤثر است، یا برای کسی که خوش صحبت و مردم دار باشد، یا برای کسی که کار خوب کند و شامل همه عبادات می شود، و بعید نیست

1- . قاموس 3 : 243

این جمله اشاره باشد به آیه این قرآن: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ»، {آنان که در صدر اسلام سبقت به ایمان گرفتند، از مهاجر و انصار و آنان که به طاعت خدا پیروی آنان کردند از سایر امت.}(1) یعنی در نیکی و نیکویی از آنان پیروی کردند.

«و خیرا لمن سارع»: یعنی و خوبی برای کسی که پیش تازد، به ترتیبی که در جمله قبل گفته شد. اشاره است به این جمله از آیات قرآن که در چند مورد فرموده: «یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ»، {در کارهای خیر پیش می تازند.} (2)

«و جنّه لمن صبر»: «جنّه» به ضمّ جیم سپر را گویند. اسلام مردم را به صبر تشویق می کند و صبر، سپری است برای لطمه های دنیا و آخرت. و به قولی جنّه را برای اسلام استعاره آورده، زیرا اسلام هر کس را که بدان عمل کند، از کیفرهای دنیوی و اخروی حفظ می کند. و به قولی سپر است برای کسی که در مناظره با دشمنان دین صبر کند.

«و لباسا لمن اتقی»: گویا این جمله اشاره است به آیه «وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ»، {و بر شما باد به لباس تقوا که این نیکوترین جامه شماست.} (3) بنا بر اینکه مقصود از لباس تقوا، ترس از خدا یا ایمان یا کردارشایسته یا شرمی که بدان تقوا کسب شود یا نمود نیکو است. و به قولی همه این معانی، یا لباسی که تقوا است، زیرا تقوا رسوایی ها و زشتی ها را می پوشاند و می برد، نه لباس جنگ مثل زره و کلاه خود و ابزاری که خود را از دشمن نگهدارند، چنانچه گفته شده. پس اسلام وسیله است برای پوشش لباس ایمان و تقوا و کردار شایسته، و حیا و قیافه اهل خیر، برای کسی که تقوا پیشه سازد و به قوانین اسلام عمل کند.

1- . توبه / 100
2- . آل عمران / 114 و انبیاء / 90 و مؤمنون / 61
3- . اعراف / 25

«و ظهیرا لمن رشد»: یعنی کمک و یاور برای کسی که رشد و صلاح را برگزیند. در قاموس گوید: «رشد» بر وزن نصر و فرح، یعنی راه یافت، و رشد پایداری در راه حق، با محکم شدن و ریشه گرفتن در آن است.

«و کهفا لمن آمن»: کهف همچون غار، در کوه است و نیز پناهگاه را گویند، یعنی محل امنی است از وحشت های دنیا و آخرت برای کسی که به دل ایمان آورد، نه اینکه به زبان مؤمن باشد و در دل نفاق ورزد.

«و امنه لمن اسلم»: «امنه» به حرکت میم، به معنی امن است و بقولی امنه در آیه 154 سوره آل عمران، جمع است بر وزن کتبه. و ظاهرا مقصود از اسلام در اینجا، پیروی کامل از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است، چون هر کس چنین باشد، در دنیا و آخرت از زیان ها ایمن است.

«و رجاء لمن صدّق»: یعنی اسلام چون نوید به پاداش های آخرت می دهد، مایه امید است برای کسی که آن را باور کند، و ممکن است «صدق» بدون تشدید باشد، و مؤیدش جمله ای است که در تحف العقول است.

«و روحا للصادقین»: و در پاره ای از نسخه ها نیز «روحنا» است. برخی این دو جمله را چنین تفسیر کرده اند که اسلام ایمنی دنیاست برای کسی که ظاهرا مسلمان باشد، و راحتی آخرت است برای کسی که در باطن باور کند. و به نظر من، گویا این آیه هم مؤید آن تفسیر است: «فَأَمَّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَ رَيْحانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ»، {اگر از مقربان درگاه باشد، آنجا در آسایش و نعمت بهشت ابدی است. }(1)

«و غنی لمن قنع»: یعنی اسلام چون قناعت را می ستاید و فواید آن را بازگو می کند، باعث می شود تا انسان به اندک قناعت کند و از مردم بی نیاز گردد. و به قولی چون تمسّک به قواعد اسلام موجب بی نیازی از مردم می شود، چنانچه قرآن می فرماید: «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِب»، {هر کس

1- . واقعه / 88

پرهیزکار شود، خدا راه بیرون شدن (از گناهان و بلا، و حوادث سخت عالم را) بر او می گشاید، و از جایی که گمان نبرد به او روزی عطا کند. }(1) و احتمال دارد، مقصود حضرت از این جمله، آن باشد که چون اسلام همه نیازهای علمی و عرفانی و نیازهای دیگر انسان ها را برطرف می کند، پس هر کس که بدان قناعت ورزد، از دیگر مکتب های فلسفی و کلامی و استحسانات عقلی و قیاس های فقهی بی نیاز است، اگرچه این معنی بعید است.

«فذلک الحق»: یعنی آنچه از صفات اسلام برایت برشمردم حق است، یا «ذلک» اشاره به اسلام است، یعنی چون اسلام دارای این صفات است. پس حق ثابتی است که تغییر نپذیرد، یا باطل با آآن در نیامیزد، یا این همان حقی است که خداوند می فرماید: «أَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمی إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ»، {آیا مسلمانی که به یقین می داند که این قرآن به حق از جانب خدا بر تو نازل شده است، مقامش نزد حق با کافر نابینای جاهل یکسان است؟ (هرگز این چنین نیست) و تنها عاقلان متذکّر این حقیقتند. }(2) و جمله «سبیله الهدی» استیناف است، یا حق صفت است برای اسم اشاره و سبیله الهدی خبر آن است، یعنی این دین حقی که بهره ها و صفاتش را شناختی، راه آن هدایت است، چنانچه در تفسیر این آیه گفته شده: «أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِم»، {آنان از لطف پروردگار خویش به راه راستند. }(3) و گویا این جمله بدان آیه نیز اشاره دارد، و مقصود از هدایت،راهنمایی خداست که دست انسان را بگیرد و به مقصود برساند.

«و مأثرته المجد»: «مأثره» به فتح میم و سکون همزه و ضمّ ثاء و فتح آن و فتح راء، مفرد «مآثر» بر وزن و معنای مکارم از «اثر»، به معنای نقل و خبرگزاری است. در قاموس گوید «مأثره» کار خوبی است که آن خوی را به ارث برده باشد. و «مجد» رسیدن به کرم و شرف است و «رجل ماجد»، یعنی مرد کریم شریف، و

1- . طلاق / 3
2- . رعد / 19
3- . بقره / 5

بیشتر به شرافتی می گویند که از طریق پدران باشد. گویا معنای این جمله آن است که اسلام باعث مجد و شرفی می شود که در نسل انسان نیز سرایت دارد.

«و صفته الحسنی»: یعنی متصف است به حسن اخلاق و حالات و کردار و در مجالس بعد از «و جنّه لمن صبر» این چنین است، «الحقّ سبیله»، و «الهدی صفته»، و «الحسنی مأثرته.»

«فهو ابلج منهاج»: در قاموس گوید «بلج الصبح» یعنی صبح روشن شد و هر امر واضحی را «ابلج» گویند. و «نهج» و «منهج» و «منهاج»، راه روشن است. و در نهج البلاغه، بعد از آن«اوضح الولائج» یعنی مدخل ها، است.

«مشرق المنار»: «منار» جمع «مناره»، نشانه ای است که در راه نصب می شود. گویا جهت اینکه نشانه را مناره نامیدند آن است که نشانه های مرسوم آن روز، آتش برافروخته سر گذرها و راه ها بوده تا در پرتو نور آتش راه را بیابند. در قاموس گوید مناره در اصل «منوّره» به معنی مرکز نور بوده و جمع آن «مناور» و «منائر» است و منار، دانش را گویند.پایان.

و در نهج البلاغه «مشرف» با فاء، به معنی بلند و بعد از آن «مشرق الجوادّ»جمع «جادّه» است. و«ذاکی المصباح» و در نهج البلاغه و آن دو کتاب«مضی ء المصابیح»است. و در قاموس گوید «ذکت النار» یعنی شعله آتش زیاد شد و «اذکاها» یعنی آتش را برافروخت.

«رفیع الغایه»: «غایت» پایان مسابقه یا پرچمی است که در آخر مسافت می نهادند، و آن پارچه ای بوده بر سر نی که در پایان مسافت وامی داشتند و سوار پیشتاز آن را می گرفت. و گویا «رفعت» کنایه از پدیدارشدن است و به قولی «رفع» به معنی بالغ است، یعنی می رسد به غایت.

«یسیر المضمار»: در نهایه گوید: «تضمیر الخیل» آن است که اسب را خوراک زیادی دهند تا چاق شود. سپس غذایش را کم کنند تا سبک شود و به قولی زین های سنگین و جل های زیاد بر او می نهند تا عرق کند و گوشت های شل و باد کرده او از بین برود، در نتیجه گوشت محکم پیچیده ای پیدا کند. و در حدیث حذیفه

است«الیوم مضمار و غدا السباق» یعنی امروز، روز کار است در دنیا برای پیشتازی در بهشت است. و «مضمار» محلّ تقویت است یا زمان مسابقه است. در قاموس گوید «مضمار» محل تقویت اسبانو نهایت مسافت اسب است در مسابقه. نتیجه اینکه مضمار هم به محل تقویت اسب و هم به زمان آن و هم به میدان مسابقه گویند. ومسلمانان را به اسب هاییتشبیه فرموده که برای مسابقه آماده می شوند، و زمان عمر دنیا را به میدان مسابقه و مرگ را به گوی سبقت، زیرا مسابقه در کردار صالحه است که پیش از مرگ است، و قیامت محلی است که اسب ها بعد از مسابقه در آن جمع می شوند برای گرفتن جایزه، به میزان پیشتازی، و زیان افراد عقب افتاده آن روز معلوم می شود؛ بهشت جایزه پیشتازان و دوزخ، زیان و محرومیت عقب افتادگان است. یا اینکه دنیا را به محل یا زمان تقویت اسبان برای مسابقهتشبیه فرموده و قیامت را به میدان مسابقه، و هر کس در دنیا بهتر تقویت شود، در آخرت بیشتر پیش افتد. نظیر این تشبیه را در خطبه دیگری فرموده: «الا و ان الیوم مضمار و غدا السباق، و السبقه الجنّه، و الغایه النار»(1)، (بدانید دنیا محل تقویت، و فردا میدان مسابقه، و جایزه آن بهشت، و پایان مسابقه دوزخ است)، ولی این تفسیر دوّم ظاهرا با جمله«و الموت غایته»، (مرگ پایان آن است) سازگاری ندارد، مگر اینکه بگوییم مقصود از مرگ، سرانجام آن یعنی رفتن به بهشت یا دوزخ است، اشاره به اینکه آثار خوشبختی و بدبختی آخرت، هنگام مرگ ظاهر می شود، چنانچه در روایت است (بین شما و بهشت یا دوزخ فاصله ای جز مرگ نیست). در هر صورت، مقصود از «یسیر المضمار» کمی زمان آن و زود ظاهر شدن نتیجه مسابقه است، یا آسان طی کردن مسافت، یا آسان بودن تقویت به خاطر کمی زمان و آماده بودن ابزار آن از جانب خداوند متعال است.

و در نهج البلاغه«کریم المضمار» است و گویا کریم بودن مسابقه، بدان جهت است که تمام مصالح آفرینش در آن جمع است، یعنی آزمایش بندگان به وسیله

1- . نهج البلاغه خطبه 28

اطاعت ها و رستگاری و رسیدن رستگاران به بلندترین مقام ها، و ارزش این مسابقه با آنچه در مذمت دنیا فرموده اند منافات ندارد، زیرا آنچه در ذمّ دنیا فرمودند، در مورد کسی است که بدان اعتماد کند و هدفش تنها دنیا باشد، چنانچه خود حضرت در خطبه ای که به یاری خدا در آینده عرضه می کنیم، توضیح می فرماید.

«جامع الحلبه»: «حلبه» به فتح حاء، اسب هایی است که از نقاط مختلف برای مسابقه گرد آیند و از یک اصطبل نباشند، و مردمی که از چند سو برای یاری گرد آیند. (عرب) می گوید«قد احلبوا» و جامع بودن حلبه، یعنی تمام افراد لازم در آن هستند. یا مقصود از حلبه، محل آن، یعنی رستاخیز است، چنانچه بعدا می آید، و افراد را برای آن روز جمع می کنند تا محاسبه شوند، چنانچه خداوند می فرمایدذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاس»، {روز محشر، روزی است که همه خلق در آن جمع شوند. }(1)

«سریع السبقه»: «سبقه» به فتح سین - چنانچه در نهج البلاغه است - یعنی در دنیا، عمل مسابقه برای صالحان زود انجام گیرد، یا در رستاخیز پیشتازی به سوی بهشت. و به ضمّ سین، یعنی جایزه مسابقه که بهشت است، به زودی به پیشتازان می رسد، زیرا زمان دنیا اندک است، و این معنی روشن تر است. و در نهج البلاغه، و مجالس مفید، و تحف العقول«متنافس السّبقه» آمدهاست و در این صورت با ضمّ سین درست تر است، اگرچه در نهج البلاغه با فتح آن ضبط شده. و «تنافس» (یعنی رقابت) تمایل و رغبت داشتن در چیزی است که در نوع خودگرانمایه است.

«الیم النقمه»: یعنی انتقام کسی که در مسابقه عقب افتد دردناک است، زیرا دوزخ خواهد بود.

«کامل العدّه»: «عدّه» به ضم عین و تشدید دال، مال یا اسلحه ذخیره است تا روزی از آن بهره برداری شود، و مقصود در اینجا تقوا است، و ارزش آن روشن است.

1- . هود / 103

«کریم الفرسان»: و در نهج البلاغه«شریف الفرسان» است و «فرسان» مثل «فوارس»، جمع «فارس» یعنی سوارکار است.

سپس خود حضرت برخی از جملات مبهم فرمایش خود را تفسیر فرموده و می فرماید: «فالایمان منهاجه»: این جمله تفسیر «ابلج المنهاج» است، یعنی راه روشن اسلام، همان باور قلبی خدا و پیامبر و آورده های آن حضرت، و دلیل های محکم آن است، و در نهج البلاغه و غیر آن«فالتصدیق منهاجه» ضبط شده و این روشن تر است.

«و الصّالحات مناره»: تفسیر «مشرق المنار»، اعمال صالحه و عبادات لازمه را به پرچم ها و مناره هایی که در راه ها نصب می شود تشبیه فرموده که اینها نشانه است تا بندگان خدا گمراه نشوند. پس هر که پیرو شریعت پیامبر شود و واجبات و مستحباتش را انجام دهد، خداوند در مسیرش راهنمایی فرماید و با عمل، ایمانش را نیرو دهد، و با نیروی ایمان، عملش زیاد گردد، و هر گاه به نشانه ای برسد، نشانه دیگری برایش ظاهر شود، و یقین او به درستی مرام بیشتر گردد تا عمرش پایان یابد و بر حسب قابلیتی که خدا برایش قرار داده، به بلندترین مقام های کمال خویش برسد. یا اینکه ایمان را به راه و اعمال را به نشانه ها مانند کرده، همچنان که به وسیله رفتن، نشانه های راه ظاهر می شود. همچنین با تصدیق به خدا و پیامبران و حجت های خدا، کردار شایسته شناخته می شود. و به قولی اعمال صالحه، نشانه های اسلام مسلمان است و از اعمال، به ایمان پی می برند، ولی در این صورت تشبیه تمام نیست.

«و الفقه مصابیحه»: «فقه»، آگاهی به مسائل شرعی یا هر چیزی است، و راه سلوک به سوی خدا و نشانه هایشبدان دیده شود. و این جمله تفسیر «ذاکیالمصباح»است، زیرا دانش های دینی و قوانین آن به وسیله انبیا و اوصیا علیهم السلام و دانش و افاضات ربّانی آنها، برای مردم روشن و آشکار است.

«و الدنیا مضماره»: ابن ابی الحدید گوید:(1) گویا انسان در دنیا به سوی هدف مرگ می رود و حضرت، دنیا را مضمار اسلام قرار داده، زیرا مسلمان دنیا را می گذراند، نه برای دنیایش بلکه برای آخرتش، پس دنیا همچون محل تقویت اسب است، برای موقع معیّنی که در مسابقه افتد.

«و الموت غایته»: جهت تشبیه مرگ به هدف مسابقه قبلا معلوم شد، و به قول ابن ابی الحدید، یعنی دنیا زندان مؤمن است و با مرگ از آن رهایی یابد.و ابن میثم (2) گوید: مرگ را هدف قرار داده، یعنی هدف نزدیکی که عبارت است از در رسیدن به خدا. و احتمال دارد مقصود از مرگ، مرگ شهوات و خواسته های دل باشد، زیرا آن نیز نتیجه نزدیکی برای اسلام است، و این جمله تفسیر «رفیع الغایه» است و در دیگر کتاب ها، این جمله پیش از جمله قبل از آن است و در این صورت، نشر بر ترتیب لفّ است، یعنی دو جمله ای که در تفسیر دو جمله قبل فرموده، به ترتیب جمله اوّل یعنی «و الموت غایته» در تفسیر «رفیع الغایه»، و جمله دوّم یعنی «و الدنیا مضماره» در تفسیر «یسیر المضمار» است. ولی بنا بر آنچه در این کتاب است، که«و الموت غایته»بعد از«و الدنیا مضماره»ضبط شده، شاید تأخیر جمله«و الموت غایته»،بدان جهت باشد که ذکر «غایت» بعد از «مضمار»، از نظر واقع مناسب تر است، و قبلا که «رفیع الغایه» مقدم شده، به اعتبار بلندی و شرف آن، و اینکه بهره مورد نظر همان «غایت» است، بنابراین با این تقدیم و تأخیر، به دو جهت واقعی اشاره فرموده است.

«و القیامه حلبته»: یعنی محل اجتماع افراد مسابقه است، یا برای مسابقه و یا برای گرفتن جایزه، چنانچه در شرح «جامع الحلبه» گذشت، بنابراین قیامت محل حلبه است، نه خود حلبه، ولی مجازا به محلّ حلبه، حلبه فرموده است. ابن ابی الحدید گوید: «حلبته» یعنی «ذات حلبته» و مضاف در کلام حذف شده، همچون این

1- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 2 : 220
2- . شرح نهج البلاغه ابن میثم: 260

آیه قرآن: « هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ»(1)، {آنها صاحبان مقامند نزد خدا.} یعنی «ذو درجات» (صاحبان مقام ها).

«و الجنه سبقته»: در بیشتر نسخه های نهج البلاغه «سبقته» به فتح سین است. از آن جهت شارحان نهج البلاغه گفته اند یعنی بهشت پاداش مسابقه آن است، و کلمه «جزاء» را در تقدیر گرفته اند، ولی ظاهرا به ضمّ سین به معنی جایزه است و نیازی به تقدیر ندارد، چنانچه قبلا گفته شد.

«و النار نقمته»: یعنی سهم کسی است که عقب افتد و در مسیر مسابقه گام ننهد. نصیب چنین کسی گذشته از حسرت و محرومیت، آتش دوزخ است.

«و التقوی عدّته»: تفسیر «کامل العدّه» است، زیرا تقوا در سخت ترین و بزرگ ترین وحشت ها یعنی رستاخیز بهره می دهد، همچنان که ذخیره هایی از قبیل ثروت در هنگام نیاز برای صاحبش سود دارد.

«و المحسنون فرسانه»: زیرا آنها با نیکی و عبادات در این میدان مسابقه می دهند.

«فبالایمان یستدلّ علی الصالحات»: زیراباور کردن خدا و پیامبر و حجت خدا، باعث می شود اعمال صالحه و چگونگی آنها را از واجب و مستحب بداند. و به قولی زیرا ایمان راه اسلام است و هر راهی را توشه مناسب لازم است، و توشه راه اسلام، اخلاق و کردار شایسته است. پس ایمان نشانگر آنهاست،چنانچه سبب راهنمای مسبّب است. و به قولی به ایمان قلبی استدلال می شود بر ملازمت اعمال صالح، و گویا کلام را وارونه معنی کرده (یعنی کردار شایسته، دلیل وجودایمان در دل آنهاست) زیرا معنی ندارد که چیزی که پنهان است، دلیل امر آشکار شود، گرچه ممکن است بگوییم معنایش این است که به وسیله ایمان، استدلال می شود بر درستی ایمان و پذیرش آن، چون کارهای غیر مؤمن پذیرفته نیست، و این معنای خوبی است، ولی معنای اوّل بهتر است.

1- . آل عمران / 163

«و بالصّالحات تعمر الفقه»: زیرا عمل باعث زیاد شدن دانش است، همچنان که کسی که چراغی در دست دارد، اگر بایستد تنها اطرافش را می بیند، ولی اگر راه برود، هر چه بیشتر راه رود، از نور چراغ بهره مند می شود و می بیند چیزهایی را که ندیده، چنانچه در روایت است، هر کس بدانچه آگاه است عمل کند، خدا آگاهی بر آنچه را که نمی داند میراثش دهد، و در پیش گفتیم که دانش، عمل را فریاد کند و اگر پاسخ نشنود، می گریزد. و به قولی مبنای این دو جمله اخیر بر آن است که مقصود از عمل صالح، ولایت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است و روشن است که ایمان دلیل ولایت و ولایت، مایه آبادانی فقه است، چون فقه، از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله گرفته می شود.

«و بالفقه یرهب الموت»: یعنی آگاهی و یقین زیاد، باعث خشیت زیاد است، چنانچه خداوند می فرماید: «إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماء»، {تنها بندگان دانشمند از خدا می ترسند.}(1) و مقصود از ترس مرگ، ترس بعد از مرگ یا ترس از رسیدن مرگ، پیش از آمادگی و همچنین ترس بعد از مرگ است.بنابراین جمله«و بالموت تختم الدّنیا» همچون علت است برای این، زیرا دنیایی که مضمار عمل است، با مرگ پایان می پذیرد، پس از مرگ می ترسد، چون بین مضمار و عمل فاصله می افکند و انسان را از آمادگی ملاقات خدا بازمی دارد، و از مرگ برای دوستی دنیا و لذات آن ترس ندارد.

«بالدینا تجوز القیامه»: این جمله نیز چون علت است برای ترس از مرگ،یعنی از مرگ می ترسی، چون به وسیله دنیا و کردار شایسته در آن، از دلهره های قیامت می گذری و به سوی نعمت های همیشگی می روی، بنا بر اینکه صیغه مخاطب باشد، و در پاره ای از نسخه ها به صیغه غایب است، یعنی مؤمن یا انسان می گذرد، و در پاره ای دیگر به صیغه مجهول است، و این روشن تر است. و در پاره ای از نسخه ها «یحاز» با حاء است، یعنی پاداش های رستاخیز به دست

1- . فاطر / 28

می آید.در هر صورت جهتش آن است که بنده خدا هر چیزی را که در قیامت می بیند، نتیجه عقاید و اعمال و اخلاقی است که در دنیا کسب کرده، پس به وسیله دنیا می توان از قیامت گذشت یا ثواب های آن به دست می آید. و برخی «تحوز» با حاء خوانده اند، یعنی دنیا و اعمال آن، مردم را در قیامت برای حساب و پاداش جمع می کند، زیرا رستاخیز چنانچه گفتیم «جامع الحلبه» (گردآورنده پیشتازان است). و در تحف العقول «تحذر القیامه»است و گویا این عبارت روشن تر است.

«و بالقیامه تزلفِ الجنّه»:یعنی به مؤمنین نزدیک می شود، چنانچه قرآن می فرماید: «وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّهُ لِلْمُتَّقِینَ»، {و آن روز بهشت را به اهل تقوا نزدیک سازند.}(1) و در مجالس مفید «و تزلفِ الجنّه للمتّقین» و «تبرز الجحیم للغاوین» است. بیضاوی گوید:(2) «وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّهُ لِلْمُتَّقِینَ» به طوری که آن را از ایستگاه خود ببینند و از اینکه به سویش روانند، خرّم باشند. «وَ بُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِلْغاوِینَ»، {و دوزخ بر گمراهان پدیدار گردد}(3) پس آن را بی پرده ببینند، و از اینکه به سویش کشیده می شوند، متأثرند.نوید به بهشت در آیه اوّل، از باب افعال و در آیه دوّم وعید دوزخ، از باب تفعیل است و در این اختلاف دو فعل، جانب نوید ترجیح دارد. پایان.

«و الجنّه حسره اهل النّار»: در رستاخیز، جایی که حسرت و پشیمانی سود ندهد، و این حسرت، رنجی است افزون بر عذاب عظیم آنان.

«و النار موعظه للمتقین»: در دنیا جایی که از این موعظه بهره برند و آنچه موجب دوزخ است، رها می کنند و آنچه آنان را از آن دور می سازد، انجام می دهند.

«و التقوی سنخ الایمان»: یعنی ریشه و اساس آن است. در قاموس گوید «سنخ» به کسر سین، به معنی اصل و ریشه است.

1- . شعراء / 90
2- . تفسیر بیضاوی: 309
3- . شعراء / 91

«علی اربع دعائم»: «دعامه» به کسر دال، ستون خانه است و «دعائم ایمان»، چیزهایی را گویند که ایمان بر آنها جا گیرد و موجب ثبات و دوام و نیرومندی آن شود.

«علی الصبر و الیقین و العدل و الجهاد»: ابن میثم گوید:(1) مقصود حضرت پایه های ایمان کامل است و ایمان کامل، اصلی دارد و کمالاتی که متمم اصل است.اصل و ریشه ایمان، تصدیق به وجود صانع و صفات کمال و جلال او و کتاب های آسمانی و پیامبران او و آنچه را که آنها آورده اند، است و کمالات متمم اصل، گفتار بر حسب باور دل، و اخلاق نیکو و عبادات است. اینها که گفتیم اصل و متمّم نفس کامل انسانی نیز هست، زیرا نفس دو جنبه دارد: علمی و عملی، و وقتی نفس کامل می شود که این دو جنبه کمال یابد. آنچه که گفتیم اصل ایمان است، جنبه علمی و آنچه که متمّم بود، جنبه عملی نفس کامل انسانی است.

با توجه بدانچه گفتیم، چون ریشه های اخلاق پسندیده انسانی که کمال انسان نیز هست چهارتاست(حکمت، عفّت، شجاعت و عدل) حضرت بدانها اشاره فرمود و کلمه «دعائم» را برای آن استعاره آورد تا بفهماند قوام و هستی ایمان کامل، بسته به اینهاست، همچون پایه های ساختمان، و از حکمت، به یقین تعبیر فرمود، چون حکمت را دو بخش است: حکمت نظری که با تصور و تصدیق حقایق پیچیده جهان به میزان استعداد بشر به دست می آید و نتیجه یقین و برهان است، و حکمت عملی که ملکه آگاهی بر فضائل نفسانی و چگونگی اکتساب آنها و همچنین توجه به رذائل اخلاقی و چگونگی دوری از آنهاست. و پر واضح است دانشی که موجب چنین ملکه ای شود، همان یقین است. و از عفّت به صبر تعبیر فرموده، چون عفّت، خودداری از زیاده روی و آزمندی در شهوات و پیروی نکردن از خواسته هاست، بالاتر از این، کنترل و بهره برداری صحیح از آنها بر حسب آگاهی و حکمت است که گام نخستین سعادت است. تعبیر از عفت به صبر، بدان جهت است که عفت یکی از

1- . شرح نهج البلاغه ابن میثم: 582

لوازم صبر است، زیرا صبر، خودداری و بازگرداندن نفس از پیروی لذت های زشت است و به قولی صبر، خویشتن داری است، آنچنان که درد و الم ناملایماتی را که عقل تحمل آنها را لازم می داند، او را از پای درنیاورد، و علاقه و دوستی، شهواتی را که عقل دوری آنها را لازم می داند، بیچاره اش نسازد. و پر واضح است که صبر به این معنی، همیشه ملازم و همراه عفت است، و همچنین از شجاعت بجهاد تعبیر فرموده زیرا شجاعت نیز لازمه جهاد است، چون شجاعت، ملکه اقدام و پرداختن لازم است بر اموری که رسیدن به آنها، نیازمند تحمّل ناملایمات و شدائد است. امّا عدالت،خوی نیکی است که از آن سه فضیلتِ پیش برآید، زیرا هر کدام از آن سه فضیلت، دو سوی افراط و تفریطش، ناپسند است، و عدالت آنها را در حدّ متوسط قرار می دهد .

«علی اربع شعب»: «شعبه» به ضمّ شین، شاخه درخت است. و به قولی «شعبه» فاصله بین دو شاخه و بین دو شاخ را گویند، و دسته ای از چیزی، و بر شاخه را نیز گویند. مقصود حضرت در اینجا، انشعابات و انواع، و عوامل تحقق صبر است.

«علی الشّوق و الاشفاق»: که در دیگر کتاب ها «و الشفق و الزّهد» و در مجالس مفید «و الزّهاده و الترقّب» آمدهاست، شوق، رغبت و توجه نفس است به سوی چیزی و هوس کردن آن. و «شفق» به حرکت فاء، ترس است، همچون «اشفاق» و «زهد»، ضدّ رغبت و میل است. و «ترقب انتظار» یعنی انتظار مرگ و یاد کردن دائم آن و غافل نبودن از آن.و چون صبر را سه بخش است (به طوری که بعدا خواهیم گفت) صبر هنگام بلا، صبر بر زحمت بندگی و صبر بر ترک خواسته های حرام. و این بخش سوّم گاهی برای رسیدن به لذت های آخرت و گاهی برای ترس از کیفرهای آن است. بدان جهت صبر را بر چهار شاخه بنیان فرموده، بر شوق و میل به سوی بهشت و آن را به این بیان توضیح می دهد: «فمن اشتاق الی الجنّه سلا عن الشهوات»یعنی آنها را فراموش کند و بر ترک آنها صبر کند، و نیز بر ترس از دوزخ و آن را با این بیان توضیح می دهد: «هر کس از دوزخ بترسد، از

محرمات بازگردد»، و در مجالس مفید و تحف العقول«عن الحرمات»است. و ممکن است کلمه شهوات که در جمله پیش فرمود، شامل مکروهات نیز بشود. همچنین بر زهد و بی اعتنایی به دنیا و آنچه در آن است، از قبیل مال و همسر و فرزند و آن را با این بیان توضیح فرموده: «و من زهد فی الدنیا هانت علیه المصائب»و در پاره ای از نسخه ها و آن دو کتاب «المصیبات» و در نهج البلاغه«استهان بالمصیبات» آمده است، یعنی آسیب های دنیا را سهل و ساده شمرده و آنها را سبک انگارد، زیرا آسیب دنیوی بر اثر از دست دادن پاره ای از نعمت های آن است که بر اثر زهد، دوستی آنها را به دل نگرفته است.

شاخه چهارم صبر، انتظار مرگ و زیاد یاد کردن آن است، و آن را نیز با این بیان توضیح فرموده: «و من راقب الموت، سارع الی الخیرات»، و در دو کتاب امالی طوسی و مفید«و من ارتقب» و در نهج البلاغه «فی الخیرات» آمده است.

سپس اشتیاق بهشت، و ترس از دوزخ را تنها موجب دوری از خواسته ها و محرّمات دانسته، با اینکه این دو موجب انجام واجبات نیز می شوند ، یا به جهت اینکه ترک حرام اهمیت زیادتری دارد و صبر بر آن برتر و زحمتش بیشتر است - چنانچه در روایتی خواهد آمد - و یا بدان جهت که انجام عبادات نیز در ترک محرمات است، زیرا بیشتر اوقات، مانع از انجام آنها، شهوات است، وقتی از آنهادور شد، عبادات لازم را انجام می دهد. و بعید نیست بگوییم که مقصود اصلی از جمله اول همین است که نتیجه دوری از شهوات، انجام عبادات است. و نیز ممکن است بگوییم انجام واجبات در جمله دوّم است، زیرا ترک هر واجبی حرام است، پس ترک همه حرام ها لازمه اش انجام عبادات است و ترک مکروهات و انجام مستحبات در جمله اول است.

«و الیقین علی اربع شعب: تبصره الفطنه»: «تبصره» مصدر باب تفعیل، و «فطنه» حذاقت و خوش فهمی است. و ابن میثم گوید، هجوم سریع نفس است بر آنچه حواس بدان عرضه کنند و گوید «تبصره الفطنه» یعنی به کار بردن هوش.

مؤلف: ممکن است اضافه «تبصره» به «فطنه»، اضافه به فاعل باشد، یعنی «فطنه» انسان را بینا می سازد. و ممکن است اضافه به مفعول باشد، یعنی انسان «فطنه» را بینا می سازد. و احتمال دارد «تبصره» به معنی دیدن باشد و دیدن هوش، کنایه از توجه و دقت در آن است و در این صورت نیز اضافه به مفعول است. و اگر گوییم اضافه به فاعل است، در جمله «فمن ابصر الفطنه» به زحمت افتیم.

«و تأوّل الحکمه»: «تأوّل» و «تأویل»، پرده برداری از آینده است، و به قولی به معنی تدبّر و تفسیر است. و حکمت، دانستن هر چیز است، چنانچه هست. پس تأوّل حکمت، آینده نگری ناشی از دانش و معرفت است و آن استدلال بر هر چیز است به برهان درست. ابن میثم گوید:تأوّل حکمت، تفسیر حکمت و اکتساب حقایق است از طریق برهان و برآوردن هر فضیلت و خلق ارجمند از جایگاه آن، مانند سخنی که اثر گذارد، یا عبرتی که پند گیرد.

و «کیدری» گوید: تأوّل حکمت، همان دانستن مقصود حکما است و آغاز حکمت، دانستن گفتار خدا و رسول است، چنانچه قرآن می گوید: «وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ»، {و آنها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد. }(1)

«و معرفه العبره»: و در کتاب های دیگر «و موعظه العبره» است، و عبرت چیزی است که انسان بدو موعظه شود و از آن پند گیرد. و موعظه، یادآوری چیزی است که دل را نرم سازد.

«و موعظه العبره»: یعنی پندها بر دل انسان نشیند و آدمی آن را بپذیرد و دلش نرم گردد.

«و سنّه الاوّلین»: «سنّت»، مرام و روش است، چه پسندیده باشد یا ناپسند، یعنی شناخت روش پیشینیان و فرجام کار آنها از سعادت و بدبختی، تا از کارهای خوشبختان پیروی و از زشتی های خوشبختان دوری گزینند.

1- . جمعه / 2

سپس فواید این شاخه های یقین و چگونگی طرح ریزی یقین بر آنها را توضیح می دهد و می فرماید:

«فمن ابصر الفطنه»: یعنی هر کس هوش را بینا سازد یا در آن بنگرد و به کار بندد، گویا کسی که آن را به کار نبندد و به مقتضایش عمل نکند، آن را نبیند. و در دیگر کتاب ها «تبصر فی الفطنه» است و این روشن تر است.

«عرف الحکمه»: و در نهج البلاغه «تبیّنت له الحکمه» و در تحف العقول «تأوّل الحکمه» و در مجالس مفید «تبین الحکمه»است و همه زیبا و مناسب است. کیدری گوید: «تبصّر» یعنی نگریست و فکر کرد، و بینایی یافت. و نیز گوید: حکمت، دانشی است که انسان را از کار زشت بازدارد، و آن را از «حکمه اللّجام»(دهانه اسب) گرفته اند.

«و من تأوّل الحکمه»: و بشناسد آن را چنانچه هست. «عرف العبره»،به حالاتآسمان و زمین و دنیا و اهل آن، تا حکمت نظری و عملی به دست آورد. «و من عرف العبره عرف السّنّه»، یعنی مرام پیشینیان، و روش خدا با آنها که بزرگ ترین پندهاست، «و من عرف السنّه فکانّما کان مع الاوّلین» در زندگی یا بعد از مرگشان، چون شناخت کامل روشن آنها مثل این است که آنها را دیده است، «و اهتدی» یعنی به وسیله این«الی الّتی هِیَ أَقْوَمُ»،یعنیبه سوی راست ترین و درست ترین راه ها.آنگاه راه و چگونگی پندآموزی را بیان می فرماید.

«و نظر الی من نجا»: یعنی پیشینیان، «بما نجا» از پیروی پیامبران، و اقتدایبه آنها در علم و عمل، «و من هلک بما هلک»، با مخالفت پیشوایان و پیروی از هوس های گمراه کننده و خواسته ها.از جمله «و اهتدی» تا «بطاعته» در دیگر کتاب ها نیست.

«و العدل علی اربع شعب»: گویا در اینجا مقصود از عدل، ستم نکردن و بین مردم به حق حکم دادن و انصاف است، نه آنچه که اصطلاح حکماست که عبارت از میانه روی در امور، زیرا عدل به آن معنی شامل تمام خوی های پسندیده می شود.

«غامض الفهم»: «غامض» سخن پیچیده و غیر روشن را گویند، و نسبت آن به فهم مجازی است. و گویا معنایش فهمیدن سخنان غامض یا به معنای فهم دقیق و نازک بینی است،. در نهج البلاغه و تحف العقول «غائص» از «غوص» به معنای رفتن زیر آب برای استخراج اشیای قیمتی دریایی آمده است. و کیدری گوید که «غائص الفهم» اضافه صفت به موصوف است برای تأکید یعنی فهم غائص.بنابراین معنی چنین است: فهمی که برای اطّلاع از جزئیات و دقایق هر چیزی هجوم می برد، همچنان که غواص برای استخراج درّ و لؤلؤ به آب هجوم می برد. و «غمر العلم»یعنی زیادی دانش. در قاموس گوید «غمر»، آب زیاد است و «غمره الماء» یعنی آب آن را پوشانید. و در نهج البلاغه «و غور العلم» است، و «غور» هر چیزی عمق آن است و نیز به معنای ورود و دقت نظر در امور است.

«و زهره الحکم»: «زهره» به فتح زاء، به جهت و طراوت و سرسبزی و زیبایی و سفیدی است، و گل هر گیاهی را نیز گویند. و «حکم» به ضمّ حاء، داوری و دانش و فقه است.

«و روضه الحلم»: اضافه در این جمله و جمله پیش همچون «لجین الماء»(نقره آب) است که در واقع «ماء کاللّجین»(یعنی آبی که چون نقره است) بوده و در اینجا نیز می گوییم حکمی که چون زهره و حلمی که چون روضه و بستان است. در این دو جمله هم استعاره تخییلیه و هم بالکنایه به کار برده شده، چون حکم را به زهره و حلم و روضه تشبیه فرموده. و در نهج البلاغه «و رساخه الحلم» است.«رسخ» یعنی ثابت شد و حلم، به معنی بردباری و آرامش و خودداری است، و به قولی شتاب نکردن در به کار زدن خشم است. و «رساخه الحلم» یعنی نیرومندی و کمال حلم.

«فمن فهم فسرّ جمیع العلم و من علم عرف شرایع الحکم»: یعنی هر کس مشکلات علوم را بفهمد و متشابهاتش را تفسیر کند، و هر کس که چنین باشد، همه گونه داوری بین مردم را بداند، اشتباه نکند و ستم و جور روا ندارد.

در مجالس مفید بعد از این جمله می فرماید: «و من عرف شرایع الحکم لم یضلّ»، «و من حلم لم یفرط فی امره» و بر مردم خشم نگیرد و در کارها خوددار باشد. و در نهج البلاغه«فمن فهم علم غور العلم، و من علم غور العلم صدر عن شرایع الحکم، و من حلم» تا آخر آمده است.«صدر» بازگشتن از آبگاه برای سیراب کردن مردم، است و «صدور» از قوانین حکم، کنایه از درست گفتن و به حق حکم کردن است. «و لم یفرّط» از باب تفعیل، یعنی در شئون مربوط به داوری کوتاهی نکرده، یا در همه موارد. و در پاره ای از نسخه های نهج البلاغه، «لم یفرط» از باب افعال است، یعنی از حدّ خویش نگذشته.

«و عاش فی النّاس حمیدا»: «عیش» به معنای زندگی و «حمید» یا «محمود»، به معنی پسندیده است.

«و الجهاد علی اربع شعب»: این شعبه ها یا وسائل جهادند، یا انواع جهاد که نهانند و آنها را یاد فرموده تا گمان نشود که جهاد، تنها با شمشیر است، با اینکه آن نوعی امر به معروف و نهی از منکر است، بلکه جهاد به کار زدن نهایت کوشش و قدرت است در بالا بردن کلمه اللّه و پیروی از خوش آیند او و ترویج قوانین الهی با دست و زبان و دل.

راغب گوید:(1) جهاد و مجاهده، به کار بردن تمام کوشش است در دفع دشمن. و جهاد سه گونه است: مبارزه با دشمن آشکار، مبارزه با شیطان و مبارزه با نفس.و هر سه گونه جهاد در این آیات داخلند: «وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ»، {و جهاد کنید در راه خدا، چنانچه باید، با ثروت و جانشان در راه خدا کوشیدند، آنهایی که ایمان آورده و از وطن خویش کوچ کرده و با ثروت و جانشان در راه خدا کوشیدند. }(2)و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «با هوس هایتان مبارزه کنید، چنانچه با دشمنانتان.» و مبارزه هم با دست است و هم

1- . مفردات راغب: 101
2- . آیات به ترتیب در حج / 78 و حجرات / 15 و انفال / 72

با زبان، چنانچه امام علیه السلام می فرماید: «با دست و زبان خویش با کافران مبارزه کنید.»

«علی الامر بالمعروف»: معروف آن است که شارع معرّفی فرموده و آن را خوب دانسته، اگر واجب باشد وادار کردن به آن واجب و اگر مستحب باشد، وادار کردنش مستحب است.

«و النهی عن المنکر»: یعنی آنچه را شارع انکار کرده و زشت شمرده و شرط آن دو، آگاهی به معروف و منکر، و احتمال اثر دادن، و نبودن مفسده است. و آن دو واجب هستند، هم به دست و هم به زبان و هم به دل.

«و الصّدق فی المواطن»: یعنی دروغ نگفتن در هر حال، مگر هنگام ترس از ضرر، که در آن صورت توریه می کند و باز دروغ نیست. و «مواطن»، موارد گوناگون مبارزه با نفس، مبارزه با دشمن و مبارزه با فاسق به وسیله امر به معروف و نهی از منکر است، و در مورد خشنودی و خشم، و زیان و سود، مادامی که به حدّ تجویز تقیّه نرسد.

و اما صدق و کذب در اصل در نقل اخبار است، زیرا در آن مورد است که امکان دارد کسی خبری را مطابق با واقع بگوید راست باشد یا مخالف با واقع بگوید دروغ باشد، چنانچه خداوند می فرماید: «وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِیلًا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِیثا»، {کیست که از خدا راست تر سخن گوید، و گزارش دهد؟ }(1) و گاهی بالعرض در سایر انواع سخن نیز استعمال می شود، مثل اینکه کسی سؤال کند آیا زید در خانه است؟ اینجا هم جای احتمال صدق و کذب هست، چون از نادانی خودگزارش می دهد

و نیز مثل اینکه کسی بگوید با من مواسات کن، چون از نیازمندی خود گزارش دهد، و در افعال اعضا و جوارح نیز استعمال شوند، چنانچه گویند: «صدق فی القتال»،(در مبارزه و کشتار راست گفت). این جمله را وقتی گویند که حق کشتار را ادا کند، یا وقتی می گویند: «صدق فی الایمان»،(در ایمان

1- . نساء / 122 و 87

راست گفت) که به مقتضای ایمان رفتار کند. پس صادق کامل آن است که زبانش با دل و کردارش با گفتار خود تطبیق کند و به همین جهت به معصوم علیه السلام صدّیق گویند. و در اینجا احتمال دارد کلمه «صدق» همه این معانی را شامل شود.

«و شنآن الفاسقین»: «شنآن» به حرکت نون و سکون آن، به معنی بغض و دشمنی است، و دشمنی با فاسقان کمترین مرتبه نهی از منکر است. و به قولی دشمنی با فاسقان، مقتضای ایمان است و در هر حال واجب است و جزو نهی از منکر نیست.

«شدّ ظهر المؤمن»: و در نهج البلاغه «ظهور المؤمنین»است و «شدّ الظهر» کنایه از تقویت است، همچنان که «قصم الظهر» (شکستن پشت) کنایه از تضعیف است، و امر به معروف باعث نیرومندی مؤمن است، زیرا مؤمن تصمیم ترویج از دین و ایمان را دارد، ولی چه بسا که نتواند.

«ارغم انف المنافق»: «ارغام الانف» (به خاک مالیدن بینی) کنایه از خوار ساختن است، و اصل آن چسباندن بینی به خاک است و مورد استعمالش جایی است که کسی را به زور به کاری وادارند. و منکر، خواسته منافقان و بزهکاران است که اینها نیز دسته ای از منافقان هستند، و نهی از منکر بینی آنها را به خاک می مالد.

«و من صدق فی المواطن قضی الّذی علیه»:در دیگر کتاب ها غیر از خصال، «قضی ما علیه» آمدهکه عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر، اگر توانایی بیشتر از آن را نداشته باشد، یا عبارت است از همه تکالیف و وظایف، زیرا راستی در ایمان و عقاید، مقتضی عمل کردن به همه تکالیف است، یا اینکه همه تکالیف را انجام می دهد که وقتی آنها را از او می پرسند، دروغگو نباشد.

«و من شنأ الفاسقین»: آنچه در نهج البلاغه ضبط شده، «شنأ» به کسر نون است.

دنباله گفتار محقق بحرانی را اگرچه پس از آنچه ذکر کردیم دیگرفایده زیادی ندارد، ولی ادامه می دهیم.می گوید:(1) و امّا شعبه های این پایه ها. پس بدان که هر پایه ای از آن، چهار شعبه از فضیلت دارد که از آن منشعب می شود، و متفرع بر آن و چون شاخه ای است برای آن. اما شعبه های صبر که عبارت است از ملکه عفّت، یکی شوق به بهشت و دوستی و علاقه به کارهای خیر پاینده است؛ دوّم نگرانی و ترس از دوزخ و آنچه باعث آن شود؛ سوّم زهد در دنیا، یعنی در دل از متاع و خوشی های دنیا روگرداندن؛ و چهارم انتظار مرگ. و این چهار فضیلت، برانگیخته و متراوش از عفت اند، زیرا هر کدام از اینها بدون آن صورت نگیرند.

و اما شعبه های یقین، یکی بینایی هوش و به کار بردن آن است؛ دوّم تأوّل حکمت و تفسیر آن است؛ سوّم پندگیری از عبرت؛ و چهارم ملاحظه روش پیشینیان تا آنجا که گویا جزو آنها و با آنها بوده. و این چهار تا از فضائلی هستند که درون حکمتند و چون شاخه ها و از متفرعات آنند، و برخی نیز متفرع بر بعضی دیگرند.

و اما شعبه های عدل، یکی فهم ژرف است، که بنابراین از باب اضافه صفت به سوی موصوف است، و این یک را بر دیگر شعبه ها مقدم داشت به جهت اهمیت زیادتر آن، و آن عبارت است از نیروی درک و فهم معنی؛ دوّم دانستن کنه و حقیقت هر چیز؛ سوّم روشنایی حکم، یعنی داوری هایش روشن و آشکار باشد، به طوری که شبهه و اشتباهی در آن راه نیابد؛ چهارم ملکه حلم و بردباری، که از آن به رسوخ تعبیر فرموده، زیرا هر ملکه ای باید در نهاد انسان رسوخ و نفوذ یابد، و حلم همان خودداری از شتاب در انجام خواسته خشم است، در موردکسی که در حق او جنایت کرده است.

و بدان که خوش فهمی و دانش عمیق، اگر چه جزو حکمت اند و همچنین حلم جزو ملکه شجاعت است، ولی چون عدالت فضیلتی است که در هر سه اصل و پایه دیگر موجود است، بنابراین همه آن پایه ها با شعبه هایشان، از فروع و شاخه های

1- . شرح نهج البلاغه ابن میثم: 261

عدلند. بدین معنی که چون تمام ملکات فاضله حدّ وسط بین افراط و تفریط است، و معنای عدل هم در حد وسط بودن است، پس تمام آنها شعبه عدل و از جزئیات آنند.

و اما شاخه های شجاعت که از آن به جهاد تعبیر می شود، یکی از آنها امر به معروف؛ دوّمی نهی از منکر؛ سوّمی راستی در موارد ناملایم، که شجاعت در این سه روشن است؛ و چهارمی دشمنی با فاسقان است. و روشن است که لازمه بغض آنها، دشمنی با آنها برای خدا و جوشش نیروی خشم در راه مبارزه با آنها است، و این مستلزم دلیری و شجاعت است.

و اما نتیجه و بهره های این فضائل، برای تشویق به پیاده ساختن خود آن فضائل در وجود انسان،حضرت بدانها نیز اشاره فرمود.

بهره های شعب چهارگانه عفت نیز چهار است: اوّل بهره شوق به بهشت، و آن گذشت از شهوات است، و این روشن است که سالک به سوی خدا تا شیفته نویدهای پرهیزکاران نباشد، از شهوتهای حاضر دنیا نگذرد، با اینکه شهوات دنیا موجباتش زیاد است؛ دوّم نتیجه ترس از دوزخ، که دوری از محرمات ست؛ سوّم بهره زهد که سبک شمردن مصیبت های دنیاست، زیرا بیشتر نگرانی ها و ناملایمات دنیایی، نتیجه از دست دادن اشیای محبوب و مورد علاقه است، و کسی که قلبا به متاع های دنیوی دل نبندد، از فقدان آنها نگرانی ندارد؛ چهارم بهره انتظار مرگ که پیشتازی در کارهای خیر و کار کردن برای مرگ و بعد از آن است.

اما بهره های یقین، برخی از شعبه های آن نتیجه برخی دیگر است، زیرا روشن بودن حکمت و آموختن آن، از بهره های به کار زدن هوش و اندیشه اند، و شناخت عبرت و مواردی که باید از گذشته ها پند گرفت، و استدلال بدان بر وجود صانع حکیم، بهره و نتیجه روشن شدن وجوه حکمت، و چگونگی پندگیری است.

و بهره ها و فواید عدل نیز چنین هستند، زیرا خوش فهمی و عمق آن، مستلزم با خبر بودن از ژرفای دانش و مشکلات آنست، و با خبر بودن از مشکلات دانش مستلزم آگهی بر قوانین داوری و قضاوت بر حق است.

و امّا بهره و نتیجه حلم آن است که انسان بردبار، حد وسط را رعایت می کند، گرفتار جبن و ترس نمی شود و در اجتماع، مورد علاقه و پسند مردم است.

و امّا بهره های جهاد، یکی امر به معروف است که آن محکم ساختن پشت مؤمنین و یاری آنان در پایدار کردن فضیلت است؛ دوّم نهی از منکر، و آن به خاک مالیدن بینی منافقان و خوار ساختن آنان است، در اثر بازداشتن آنها از انجام کارهای زشت؛ سوّم، راستی در جبهه های نبرد که با طبع بشر ناسازگار است و هر انسانی از شرکت در آنها وحشت و کراهت دارد، ولی به خاطر خدا و انجام فرمان او ایستادگی می کند و دشمنان خدا را از حریم دینش دور می سازد؛ و چهارم، دشمنی با فاسقان و خشم برای خداست، که نتیجه اش نیز خشم خداوند با دشمنان آنها و خشنود ساختن خود آنها در روز قیامت است.

مرحوم کلینی، قدس اللَّه روحه، این روایت شریف را چهار قطعه کرده و در چهار باب ذکر فرموده. آنچه را که در دو باب ایمان و اسلام آورده، ما در اینجا گرد آوردیم، و آنچه را که در دو باب کفر و نفاق آورده نیز در جای خود، با بیاناتی که دیگران در شرح آن گفته اند، بیان می کنیم .

20. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از سخنرانی های خویش فرمود: «راستی خداوند متعال، شما را ویژه اسلام ساخت و برای آن خالص گرداند، چون اسلام نام سلامتی و همه خوبی هایی است که خداوند برنامه آن را برگزیده، و دلیل هایش را روشن ساخته، که برخی از آن دلیل ها دانش آشکار است و همگان می توانند از آن اطلاع یابند، و پاره ای از آنها حکمت پنهانی است که جز اهلش ندانند. غرایب آن نابود نشود و شگفتی هایش پایان نپذیرد؛ همچون باران های بهاری (پر ارزش و مایه روییدن شکوفه ها و بروز نعمت ها) و چراغ های تاریکی ها است؛ خوبی ها جز با کلیدهایش گشوده نشوند و تاریکی ها جز با چراغ هایش برطرف نگردند؛ (تجاوز از) مرزهای آن را (که عبارت است از محرّمات) منع فرموده و

(بهره برداری از) چراگاه آن را (که عبارت است از مباحات) آزاد ساخته؛ در اوست درمان هر کس که درمان خواهد، و بس است هر کس را که کفایت جوید.»(1)

توضیح: ظاهر این فرمایش حضرت آن است که اسلام از سلامتی گرفته شده، یعنی هر کس حق آن را ادا کند، از آفت های دنیا و هلاکت آخرت سالم ماند. بنابراین اسلام به معنی انقیاد و اطاعت کامل نیست. و «جماع» بر وزن کتاب، گردآوری است و در حدیث می فرماید: «الخمر جماع الاثم»، (یعنی می و میخواری گردآوری همه گناهان است).«منهج» و «منهاج» راه روشن است و حجت های آن، همان دلیل های درستی آن است. و کلمه «من» برای تفسیر و شرح حجت هاست، و «ظاهر العلم» یعنی احکامی که از محکمات قرآن است و برای همه مردم روشن است. همچنین روایات و اخبار و باطن الحکم، یعنی احکامی که نزد اهلش مخفی است، همچون تأویل آیات متشابهه و اسرار نهفته شریعت، و به قولی مقصود از ظاهر علم و باطن حکم، قرآن است، زیرا جملاتی که بعد از آن ذکر فرموده، همه از صفات قرآن است، و بدون تردید دلیل های قرآن و اسلام هم یکی است. و بعید نیست کلمه قرآن هم در ضمن گفتار حضرت بوده، ولی مرحوم سید رضی چون شیوه اش بر چیدن نخبه ها و کوتاه کردن سخن است، آن را حذف کرده باشد. و در پاره ای از نسخه ها به جای «غرائبه»، «عزائمه» نوشته شده، یعنی آیات محکم و برهان های برنده قاطع آن، و نابود نشدن غرائب یا عزائم یا به این است که در طول اعصار با دگرگونی زمان ها ثابت ماند و تغییر نپذیرد، و یا اینکه نابود نشدنش، به خاطر زیادی آنهاست هنگام بحث و بررسی آنها. و تمام نشدن شگفتی هایش بدان جهت است که هر قدر انسان در آن دقت کند، لطیفه های شگفت انگیز درآورد. «مرابیع» باران های اوّل بهار است که زمین را زنده و گیاهان را می رویاند، و در پاره ای از نسخه ها به جای «مفاتحه» و «مصابحه»، «مفاتیحه» و «مصابیحه» نوشته شده.

1- . نهج البلاغه عبده 1 : 293 خطبه 150

«حمیت» بر وزن رمیت، یعنی بازداشتم، و «حمایه» اسم مصدر است و«احمیت المکان»، یعنی آن مکان را قرقگاه ساختم تا کسی نزدیکش نشود. و «رعی» به کسر راء، سبزه است و به فتح راء، مصدر است، و «مرعی» اسم مکان و مصدر است. و به قولی «احمی حماه» یعنی خداوند قرقگاه ها و محرمات قرآن را عرضه فرموده تا از آن دوری کنند، و آزادی ها و چراگاهش را نیز عرضه فرموده تا از پندها و اندرزهایش سود برند، چون به زبان عربی شیوا و روشن با ما گفتگو کرده و تنها به بیان احکام شرعی قناعت نکرده، بلکه در بیشتر آنها به دلیل های عقلی آگهی فرموده است.

و به قولی کلمه «حمی» را استعاره آورده برای حفظ «قرآن» و تدبّر در آن و عمل به قوانین آن، چون حفظ قرآن، مایه سلامتی انسان است، اما در دنیا به وسیله قرآن، از چنگال بسیاری از ستمگران محفوظ است، زیرا آنها مفسّران و حاملان قرآن را احترام می کنند، و در آخرت، خود قرآن حافظان و اندیشمندانش را از عذاب خدا محفوظ می دارد، همچون غرقگاهی که پناهندگانش را حمایت می کند. و به قولی مقصود از این جمله آن است که با خطاب و عتاب خود، مردم را از مباح شمردن محرمات جلوگیری کرد.

«و ارعی مرعاه»: یعنی آماده اش کرد تا در آن بچرند، و واژه «مرعی» را برای دانش ها و احکام و آدابی که قرآن دربرگرفته، استعاره آورده و اینها را بدان تشبیه فرموده، چون اینها چراگاه های روح و غذای جانند که مایه پرورش خردند، چنانچه گیاه و سبزه خوراک بدن و مایه بقا و پایداری آن است.

مؤلف: احتمال دارد مقصود حضرت از این دو جمله آن باشد که خداوند برای اسلام، حدود و حریمی قرار داده که گذشتن از آن را روا نمی دارد. و نیز رخصت ها و آزادی هایی قرار داده که مردم در بهره برداری از آنها آزادند. و ممکن است بگوییم «احمی حماه» یعنی از تغییر و دگرگون ساختن قوانین و احکام آن جلوگیری کرده و «ارعی مرعاه» یعنی راه اطاعت و پیروی از آن را باز گذاشته، و آن خوراک جان است که مایه زندگی جاوید عالم آخرت است. و «مشتفی» همچون «مستشفی» که

در پاره ای از نسخه هاست، یعنی درمان خواه، چون درمان بیماری های معنوی همچون نادانی و گمراهی در اسلام و قرآن است، چنانچه خداوند می فرماید: «شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُور»، {درمان است برای آنچه در سینه هاست. }(1) یا اینکه هم درمان بیماری های معنوی است و هم بیماری های جسمی، از طریق حرز قرار دادن قرآن، چنانچه می فرماید: «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ»، {ما آنچه از قرآن فرستیم، درمان است. }(2)و کفایت به کسر کاف، یعنی آنچه بدان از دیگری بی نیاز شود، و قرآن برای اهل آن کفایت است. همچنین کسی که مشکلات آن را از اهلش فرا گیرد و در فهم متشابهات آن، بدانها مراجعه کند.

21. خصال: ابو حمزه ثمالی روایت کند که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنیان شده است: برپا داشتن نماز؛ پرداخت زکات؛ زیارت خانه کعبه؛ روزه ماه رمضان؛ وابستگی به خاندان ما. در چهارتای آن (برای پاره ای از افراد) رخصتی هست، ولی در ولایت رخصت نیست. هر کس ثروت ندارد، زکات و همچنین زیارت خانه خدا بر او واجب نیست. هر کس بیمار باشد، نمازش را نشسته می خواند و در ماه رمضان روزه نمی گیرد، ولی ولایت را چه سالم باشد یا بیمار، و چه مال و ثروت داشته باشد یا نه، بر او واجب و باید همیشه با آن همراه باشد.»(3)

22. امالی صدوق: مفضّل گزارش کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «اسلام بر پنج پایه بنا شده: نماز، زکات، روزه، حجّ و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان از فرزندان او، درود خدا بر آنها باد.»(4)

23. خصال: ابن ظبیان گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «(دین) محمّدیّه آسان، برپا داشتن نماز،پرداختن زکات، روزه ماه رمضان، زیارت خانه کعبه، پیروی و اطاعت از امام و پرداخت حقوق مؤمن است. چون هر کس حق مؤمنی را

1- . یونس / 57
2- . اسری / 82
3- . خصال 1 : 133
4- . امالی صدوق: 161

ندهد، خداوند در قیامت پانصد سال او را بر دو پا نگه دارد تا رودخانه ها از عرق بدنش روان گردد، آنگاه منادی از سوی خداوند عزوجل فریاد زند: «این است ستمکاری که حق خدا را نداده!» بعد از آن چهل سال او را سرزنش و توبیخ کنند و سپس به دوزخ فرمانش دهند.»(1)

24. ثواب الاعمال و خصال: فضیل بن یسار روایت کند که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «ده چیز است که هر کس خدا را با داشتن آنها ملاقات کند، به بهشت رود: گواهی به یگانگی خدا؛گواهی به اینکه محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست؛ اقرار به آنچه که او از سوی خدا آورده؛ برپا داشتن نماز؛ پرداخت زکات؛ روزه ماه رمضان؛ زیارت خانه کعبه؛ ولایت با اولیای خدا؛ بیزاری از دشمنان خدا؛و دوری از مسکرات.»(2)

محاسن برقی مانند همین روایت و خصال نیز با سند دیگر و با تفاوت اندکی همین روایت را آورده است. در این نقل، جمع خانه خدا بر روزه ماه رمضان مقدّم داشته شده است.

25. خصال و امالی طوسی: زراره گوید حضرت باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «اسلام بر ده سهم بنیان شده: بر گواهی به یگانگی خدا که عقیده است؛ نماز که فریضه است؛ روزه که سپر است؛ زکات که پاکیزگی است؛ حج که قانون است؛ جهاد که عزّت است؛ امر به معروف که ادای وظیفه است؛ نهی از منکر که روش است؛ گرد هم بودن که انس و الفت است؛ و مصون بودن از خطا که همان پیروی کامل (از پیشوایان) است.»(3)

توضیح: «و هی الملّه»: یعنی عمده و اساس آن است. «و هی الفریضه» یعنی اولین و بزرگ ترین واجبات است. «و هی الطهاره» یعنی پاک کننده مال است. «و هوالشریعه» یعنی از قوانین بزرگ است. «و هو العزّ» یعنی مایه عزّت اسلام و

1- . خصال 1 : 159
2- . ثواب الاعمال: 15 و خصال 2 : 52 و محاسن برقی: 13 و خصال 2 : 52 با مختصر تفاوت
3- . خصال 2 : 59 و امالی طوسی 1 : 43

پیروزی آن بر ادیان دیگر است. «و هو الوفاء» یعنی به عهد خدا، و در پاره ای از نسخه ها به جای «وفاء»،«وقار» است، یعنی باعث آبرومندی دین و پابرجا شدن آن است. «وهو المحجّه» یعنی راه پیامبران است، یا مایه روشنی راه های دین است. و در پاره ای از نسخه ها حجت است، و آن روشن تر است. یعنی نهی از منکر، اتمام حجت است برای گناهکار. «و الجماعه» یعنی در نماز، یا گردآمدن بر حق، و در راه های مختلف جدا نگشتن. «و العصمه» یعنی از گناهان یا چنگ زدن به رشته پیشوایان دین، چنانچه خداوند می فرماید: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا»، {و همگی به رشته دین خدا چنگ زده و به راه های متفرق نروید.}(1) و حدیث شماره 30 نیز مؤیّد این معنی است، چون بخش دهم را طاعت و پیروی شمرده و فرموده: «و هیالعصمه»، یعنی باعث محفوظ بودن خون ها یا مصونیت از گناهان است.

26. امالی طوسی: ابو امامه روایت کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شش چیز است که هر کس یکی از آنها را به کار به بندد، روز قیامت همان چیز از او دفاع کند تا او را به بهشت برد.(آن چیز) می گوید: «پروردگارا! (این انسان) در دنیا مرا به کار بسته و به من عمل کرده است.» (و آن شش عبارتند از:) نماز، زکات، حجّ، روزه، ادای امانت و صله رحم.»(2)

27. امالی طوسی: جابر بن یزید از حضرت باقر علیه السلام از پدرش، از جدش علیه السلام روایت فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از پایان مراسم حج در حجه الوداع، بر مرکبش سوار شد و فرمود: «به بهشت نمی رود مگر مسلمان!» ابوذر از جا برخاست و عرض کرد: «ای رسول خدا! اسلام چیست؟» حضرت فرمود: «اسلام برهنه است و پوشش آن تقوا؛ زیورش حیا؛ قوام و هستی آن

1- . آل عمران / 103
2- . امالی طوسی 1 : 9

پارسایی؛ کمالش دین؛ و بهره اش عمل است. و هر چیزی را بنیادی است و بنیاد اسلام، دوستی خاندان ماست.»(1)

توضیح: در نهایه گوید «ملاک الدین الورع»،«ملاک» به کسر و فتح میم، قوام و نظام چیزی را گویند و آنچه را که بر آن پایه ریزی شده است.

28. امالی طوسی: ثمالی روایت کند که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «اسلام بر پنج پایه بنا شده است: برپا داشتن نماز؛ پرداخت زکات؛ روزه ماه رمضان؛ زیارت خانه کعبه؛ و ولایت خاندان ما.»(2)

29. امالی طوسی: حضرت صادق علیه السلام و نیز مجاشعی از حضرت رضا علیه السلام از پدرش حضرت کاظم علیه السلام و او نیز از پدرش حضرت صادق علیه السلام و آن حضرت از پدرانش، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت فرمایدکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «اسلام بر پنج خصلت بنیاد شده: بر دو شهادت و دو قرین (همراه). گفتند: «دو شهادت را می دانیم، اما دو قرین چیست؟» فرمود: «نماز و زکات. (این هر دو همراه یکدیگرند). هر کدام از این دو پذیرفته نگردد مگر به دیگری. و روزه و زیارت خانه خدا «مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلا»، {برای آن کس که توانایی داشته باشد.}(3) و پایان آن ولایت است که خداوند (درباره آن) می فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِينا»(4)، {امروز دین شما را به حد کمال رساندم و بر شما نعمت را تمام کردم و بهترین آیین را که اسلام است برایتان برگزیدم. }(5)

30.علل: انس بن مالک روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: «ای احمد! اسلام ده بخش است و نومید است

1- . امالی طوسی 1 : 82
2- . امالی طوسی 1 : 124
3- . آل عمران / 97
4- . مائده / 3
5- . امالی طوسی 2 : 131

کسی که بخشی از آن ندارد. اوّل گواهی به یگانگی خدا که همان کلمه است؛ دوّم نماز که پاکی است؛ سوّم زکات که (بر اساس) فطرت (و سرشت اولیه) است؛ چهارم روزه که سپر است؛ پنجم حج که قانون است؛ ششم جهاد که عزّت است؛ هفتم امر به معروف که ادای وظیفه است؛ هشتم نهی از منکر که اتمام حجت است؛ نهم اجتماع و گردآمدن که انس و الفت است؛ و دهم پیروی کردن که مصونیت است.»

دوستم جبرئیل گفت: «مَثَل این دین همانند درختی است پایدار که ریشه آن ایمان، رگ هایش نماز، آب آن زکات، شاخه آن روزه، برگش خوش خلقی و میوه اش خودداری از محرّمات است. درخت کامل نگردد مگر به میوه اش، همچنین ایمان کمال نیابد مگر به خودداری از محرّمات.»(1)

توضیح: «و هی الکلمه» یعنی کلمه تقوا که خداوند می فرماید: «وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى»، {و آنان را با کلمه تقوا ملازم و همراه ساخت. }(2) یا اینکه آن سخن درستی است که راست تر و سودمندترین سخن هاست، به طوری که تنها جمله «لا اله الا اللّه» شایسته است سخن باشد، نه سخنان دیگر. یا اینکه آن کلمه، یکتاپرستی است. «و هی الفطره» یعنی فطرتی که خداوند مردم را بر آن آفریده، یعنی از اجزای دین است و دین کامل نشود مگر به آن، یا اینکه زکات باعث نگهداری انسان است، زیرا بیشتر آیات زکات در مورد زکات فطره است، چون مسلمانانآن روز مال زیادی نداشتند تا زکات بر آنها واجب شود، چنانچه در حدیث آمده است.بنابراین معنای این جمله آن است که سرشت اولیه انسان، خوبی زکات را تصدیق می کند، زیرا کمک به نیازمندان و دستگیری از بینوایان، از چیزهایی است که هر عقلی آن را می پسندد و هر دین می پذیرد.

در قاموس گوید: «الفطره» صدقه عید فطر و همچنین آفرینشی است که خداوند فرزند را در رحم مادر بر آن آفریده، و دین را هم فطره گویند. و «السّعف»به حرکت عین، ترکه درخت خرما یا برگ آن است و در اینجا مقصود همان ترکه است.

1- . علل الشرائع
2- . فتح / 26

31. تحف العقول: کمیل بن زیاد گوید: از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پایه های اسلام را پرسیدم. فرمود: «هفت چیز است: اوّل آن عقل است که صبر بر آن بنیاد شده؛ دوّم آبروداری و راستگویی است؛ سوّم قرآن خواندن، چنانچه باید؛ چهارم دوستی در راه خداوند و دشمنی در راه خدا؛ پنجم حق آل محمد صلی الله علیه و آله و شناخت ولایت آنان؛ ششم حقوق برادران و نگهداری از آنان؛ و هفتم همسایگی مردم به نیکویی.»

عرض کردم: «ای امیرالمؤمنین!بنده خدا گناه می کند و آنگاه از خدا آمرزش می خواهد. بفرمائید حدّ استغفار و میزان آمرزش خواستن چیست؟» فرمود: «ای پسر زیاد!توبه، گفتم بس؟» فرمود نه.عرض کردم: «پس چگونه باشد؟» فرمود: «بنده خدا چون گناه کند،می گوید«استغفر اللّه»، با تکان دادن.» گفتم: «تکان دادن چه چیز؟» فرمود: «لب ها و زبان که می خواهد دنبال حقیقت باشد.»عرض کردم: «حقیقت چیست؟» فرمود: «باور کردن دل و تصمیم بر بازنگشتن به گناهی که از آن آمرزش جسته.» کمیل گفت: «اگر چنین کنم از مستغفران باشم؟» فرمود نه. کمیل عرض کرد: «پس چطور؟» فرمود: «چون تو هنوز به اصل استغفار نرسیدی.» پرسید: «اصل استغفار چیست؟»

فرمود: «بازگشت به توبه از گناهی که آمرزش آن را خواسته ای، و آن اولین درجه و رتبه عابدان و ترک گناه است.و استغفار نامی است که معنایش شش جزء دارد: اول پشیمانی بر گذشته؛ دوّم تصمیم جدی که برای همیشه به آن گناه بازنگردد؛ سوّم ادای حقوق بین تو و سایر آفریده ها؛ چهارم پرداخت حق خداوند در واجبات؛ پنجم اینکه گوشتی که از حرام بر بدنت روییده، آب کنی تا پوست به استخوان بچسبد و سپس گوشت تازه بروید؛ و ششم اینکه بدنت را تعب عبادت بچشانی، چنانچه لذت گناه چشانیده ای.»(1)

1- . تحف العقول چاپ اسلامیه: 192

توضیح: حضرت آبروداری و راستگویی را یک خصلت شمرده، زیرا بزرگ ترین وسیله حفظ آبرو راستگویی است. چنانچه مهم ترین سبب آبروریزی، دروغ گویی است. «علی جهته» یعنی به ترتیب و شمرده خواندن و اندیشه در معانی آن، و دیگر شرایط تلاوت قرآن. و در قاموس گوید: «بس» (که کلمه ای فارسی است) یعنی کفایت می کند.

32. تحف العقول: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «خداوند امور (عالم) را آغاز کرده و آنچه را خواست برای خویش برگزید، و آنچه را از آنها دوست داشت، ویژه خود ساخت. از جمله چیزهایی که دوست داشت، این بود که ایمان را پسندید و آن را از نام خود بازگرفت و به بندگانی که دوست داشت بخشید. آنگاه آن را روشن ساخت و راه هایش برای کسی که در آن درآید، آسان گرداند و عزیز ساخت ارکانش را از دستبرد کسی که از آن کناره گرفت، و آن را مایه سرفرازی دوستانش قرار داد، و ایمنی برای هر کس که در آن آید، و رهنمای هر که بدان گرود، و زیور هر کس که بدان آراید، و دین برای هر کس آن را بپذیرد، و مصونیت برای هر کس که بدان پناه برد، و رشته محکم برای هر کس که بدان چنگ زند، و برهان برای هر کس که بدان سخن گوید، و شرافت برای هر کس که آن را شناسد، و فرزانگی برای هر کس که بدان گویا است، و روشنایی برای هر کس که از آن پرتو گرفت، و دلیل برای هر کس که طرفدار آن باشد، و پیروزی برای هر کس که بدان مناظره کند، و دانش برای هر کس که آن را فرا گیرد، و حدیث برای هر کس که روایت کند، و داوری برای هر کس که قضاوت کند، و بردباری برای هر کس که بازگو کند، و خرد برای هر کس که بیندیشد، و فهم برای هر کس که فکر کند، و یقین برای هر کس که خرد ورزد، و بینایی برای هر کس که تصمیم گیرد، و نشانه برای هر کس که نشانه شناس شود، و عبرت برای هر کس که پند گیرد، و نجات برای هر کس که بدان ایمان آورد، و دوستی از خدا برای هر کس که صلاح یابد، و نزدیکی برای هر کس که انتظار کشد، و اعتماد برای هر کس که توکل کند، و راحت برای هر کس که واگذار کند، و جایزه برای هر کس که نیکی کند، و خوبی برای هر

کس که پیش تازد، و سپر برای هر کس که صبر کند، و پوشش برای هر کس که تقوا پیشه کند، و پاکیزگی برای هر کس که به راه راست افتد، و آسودگی برای هر کس که تسلیم شود، و جان برای راستگویان. پس ایمان ریشه حق است، و ریشه حق راهش هدایت، و وصفش بهترین، و اثرش بزرگواری است، برنامه اش روشن، نورگاهش درخشان، چراغ هایش تابان، بنیانش بلند و میدانش هموار است.و گردآورنده پیش تازان است و جایزه اش مورد رقابت، ساز و برگش دیرین و سوارانش ارجمند است. کارهای خوب، نور افشانش؛ عفّت، چراغ هایش؛ مرگ، پایانش؛ دنیا میدانش؛ رستاخیز محل گرد آمدنش؛ بهشت جایزه اش؛ دوزخ انتقامش؛ پرهیزگاری ساز و برگش، و نیکوکاران سوارکارانش هستند.

پس ایمان نشانه کارهای نیک است؛ با آنها فقه آباد می شود و به فقه وفهم، از مرگ می ترسند؛ با مردن دنیا پایان پذیرد؛ به دنیا از آخرت حذر کنند؛ و به قیامت بهشت نزدیک گردد. و بهشت افسوس دوزخیان؛ دوزخ پند پرهیزگاران؛ و تقوا پایه نیکی کردن است. پرهیزگاری هدفی است که پیرو آن نابود نشود و هر که بدان عمل کند، پشیمان نگردد، زیرا پیروزمندان به تقوا کامیاب شدند و زیانکاران، به نافرمانی زیان بردند. و باید خردمندان باز ایستند و پرهیزگاران پند گیرند.

پس ایمان بر چهار پایه است: صبر، یقین، عدل و جهاد. و صبر دارای چهار شعبه است: شوق، مواظبت، زهد و انتظار. هر کس مشتاق بهشت باشد، از خواسته هایش بگذرد؛ هر کس نگران دوزخ باشد، از محرّمات بازگردد؛ هر کس در دنیا زهد ورزد، آسیب های دنیا بر او آسان شود؛ و هر کس منتظر مرگ باشد، به سوی خوبی ها پیش تازد.

و یقین بر چهار بخش است که عبارتند از: بینایی هوش، آینده نگری حکمت، پند عبرت و روش پیشینیان. پس هر کس هوش بینا دارد، حکمت را فرا گیرد؛ هر کس حکمت فرا گیرد، عبرت شناسد؛ هر کس عبرت شناسد، به راه و روش آشنا گردد؛ و هر کس آشنای راه و روش شود، گویا در جمع پیشینیان بوده است.

و عدل نیز بر چهار بخش است: فهمی پیچیده و مرموز، دانشی لبریز، شکوفه (زیبای) حکم و چمن زار بردباری. هر کس بفهمد، همه دانش را تفسیر کند؛ هر کس داوری را شناسد، گمراه نشود؛ هر کس حلم ورزد، در کارش زیاده روی نکند و با داشتن بردباری، میان مردم به خوشنامی و پسندیده زندگی کند.

و جهاد دارای چهار شعبه است: امر به معروف، نهی از منکر، راستی و راستگویی در جبهه های نبرد، و دشمنی با فاسقان. پس هر که امر به معروف کند، پشت مؤمنان را محکم کند؛، هر کس نهی از منکر کند، بینی کافران را به خاک مالد؛ هر کس در جبهه ها راست و پایدار باشد، آنچه بر عهده دارد پرداخته است؛ هر کس با فاسقان دشمنی کند، برای خدا خشم گرفته؛ و هر کس که برای خدا خشم گیرد، خدا برایش خشم گیرد.این است ایمان و پایه ها و بخش هایش. و کفر بر چهار پایه است: فسق، غلوّ، شک و شبهه.

فسق نیز دارای چهار بخش است: جفا، کوری، غفلت و سرکشی. هر کس جفا ورزد، مؤمن را حقیر شمارد، فقها را دشمن دارد و بر عهد شکستن اصرار ورزد؛ هر کس کور است، از یاد برد، کج خلق شود و شیطان زیاد با او رفت و آمد کند؛هر کس غفلت ورزد، بر پشت خود جهد، گمراهی خود را رهیابی پندارد و آرزوها فریبش دهند، و چون کارش گذشت و پرده از جلوش برداشته شد، افسوس خورد و برایش از سوی خدا آنچه را که نمی پنداشتهپدیدار شود؛ هر کس از امر خدا سرکشی کند، خدا بر او سرفرازی کند، به سلطنت خویش او را خوار سازد و به بزرگی اش او را کوچک سازد، چون در آستان او کوتاهی کرده، و به پروردگار کریمش مغرور شده.

و غلوّ بر چهار بخش است: کنجکاوی، کشمکش، کژدلی و جدایی. هر کس کنجکاوی کند، به حق نرسد و در امواج سهمگین فتنه ها غرق شود، چنانچه هنوز از این موج رهایی نیافته، موج دیگری او را فرا گیرد و در پریشانی و سرگردانی افتد؛ هر کس کشمکش و ستیزه کند، پیوند آنان قطع شود و در لجبازی طولانی، کارهایشان بپوسد و از بین برود؛هر کس کژدل است، نیکی را بد دارد و بدی را خوش دارد و مست گمراهی شود؛ هر کس به خدایی گراید، راهش ناهموار شود و

کارش گرفتار، و در تنگنا افتد؛ و هر کس از غیر راه مؤمنان برود، سزاوار است از دین کنده شود.

و شک نیز چهار بخش دارد: بدگمانی، هراس، تردید و خودباختگی.... به کدام یک از نعمت های پروردگارت، تیره دلان بدگمانی می کنند. و هر کس بهراسداز آنچه برابر اوست، بعقب برگردد؛ هر کس تردید کند و در شک افتد، از پیشتازان و صف اوّل، پس ماند و عقب ماندگان به او برسند و لگدکوب دیوان شود؛ هر کس خودباخته نابودی دنیا و آخرت شود، در هر دو نابود گردد؛ و هر کس از آن نجات یابد، به برکت یقین است.

و شبهه بر چهار بخش است: خودپسندی به زیور، وسوسه نفسانی، کج اندیشی و پوشیده شدن حق به باطل. چون زیور از راه روشن بگرداند و وساوس و خودآرایی در هوس افکند، و کژی انحراف بزرگ آورد، و پوشیده شدن، تاریکی های روی هم باشد.این است کفر و پایه ها و بخش هایش.

و نفاق بر چهار پایه است: هوس، ملایمت و سستی، کینه، و طمع.

هوس را چهار بخش است: ستم، تجاوز، شهوت و نافرمانی. هر کس ستم ورزد، ناگواری بسیار دارد، تنها ماند و شکست خورد؛ هر کس تجاوز کند، از آفات ایمن نباشد و دلش تسلیم نگردد؛ هر کس خود را از شهوت ها نگرداند، در افسوس ها فرو رود و در آن شناور گردد؛ و هر کس نافرمانی کند، دانسته گمراه شده و پوزش و حجّتی ندارد.

و ملایمت و سستی نیز چهار بخش دارد: ترس، گول خوردن، سهل انگاری و آرزو. چون ترس، از حق باز می گرداند. و فریب خوردن از دنیا، باعث کوتاهی در امر آخرت گردد. و تقصیر ناشی از سهل انگاری، انسان را در کوری پرتاب کند. و اگر آرزو نبود، انسان حساب کار خود را می دانست و اگر آن را می دانست، از هول و ترس نهایی جان می داد .

و بخش های کینه عبارت است از: تکبّر، بالیدن، تندی و حرارت، و تعصّب. هر کس تکبّر ورزد، پشت کند و برگردد؛ هر کس ببالد، هرزه شود؛ هر کس تند

گردد، اصرار ورزد؛ هر کس گرفتار تعصّب شود، ستم کند. و چه بدکاری است، کاری که نتیجه اش پشت کردن، هرزگی، اصرار و تجاوز از راه راست است.

و بخش های طمع عبارت است از: شادی، خوشگذرانی، لجبازی، تکبّر. شادی نزد خدا مکروه است.خوشگذرانی، خودبینی و غرور است. لجبازی بلای جان کسی است که او را به کشیدن بار گناهان وامی دارد. و تکبّر، سرگرمی و بازی و دلباختگی است و عوض کردن خوبی به بدی.این است نفاق و پایه ها و بخش های آن.

و خداوند قاهر است و بر بندگانش تفوق دارد؛ یادش بلند است و کیانش استوار و نیرویش سخت؛ برکتش جوشان، حکمتش پرتو افشان و حجّتش پیروزان؛ دینش پاک، کلمه اش بر حق و نیکی هایش پیشرو؛ وابستگی اوصاف و زلال، ترازوهایش دادگر و پیام هایش رسانده و نگهبانانش حاضر است. سپس کار زشت را گناه و گناه را فتنه و فتنه را پلیدی قرار داده، و کار خوب را غنیمت، و پوزش را توبه شناخته، و توبه را پاک کننده قرار داده. پس هر که توبه کند، راه یابد و هر کس به غلط رفت، سرگردان شد، تا آنگاه که باز نگردد و به گناهش اعتراف نکند، روش بهترین را باور نکند، و در آستان خدا و بر مسیر او هلاک نشود جز کسی که خود نابود و هالک است.

خدا را، خدا را! وه چه پهناور است آنچه نزد اوست از پذیرش توبه و مهرورزی و مژده بخشی و بردباری بزرگ! و چه ناهموار و ناشناخته است آنچه نزد اوست از کیفر دادن، و دوزخ سوزان، و عزت و نیرو و کوبش شدید، هر کس به فرمانبری خدا پیروز شد، کرامتش را برگزید، و هر کس پیوسته در نافرمانی اوست، بچشد وبال انتقامش را؛ آنجاست سرانجام خانه پایدار.»(1)

33. کتاب غارات: ابراهیم بن محمد ثقفی در کتاب غارات، سند روایت را به حضرت علی علیه السلام می رساند که فرمود: «امّا بعد، راستی خداوند اسلام را طرح ریزی کردو راه هایش را برای آن کس که در آن درآید، آسان گرداند» و حدیث

1- . تحف العقول چاپ اسلاميه: 158 تا 163

را کشانده به مانند روایت پیشین، تا آنجا که می فرماید: «آنجاست سرانجام خانه پایدار، که اهل آن از غیر آن نترسند و آنجا یک نومیدی است که هر کس دچار شد، اختیارش سلب شود، از خدایی که دارای سلطنت بزرگ و روی کریم و بزرگوار است، تقاضای خیر داریم؛ خیر عافیت و آسایش پرهیزکاران است و خیر،نهایت روز جزاست.»(1)

34. محاسن برقی: ابو صادق روایت کند که از حضرت علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «پایه های اجاق اسلام سه چیز است که هر کدام از آنها، بدون دوتای دیگر سود ندهد: نماز، زکات و ولایت.»(2)

35. محاسن برقی: علی بن عبدالعزیز روایت کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «آیا تو را از ریشه و شاخه و کنگره و فراز اسلام باخبر نسازم؟» عرض کردم: «چرا فدایت شوم !» فرمود: «ریشه آن نماز، شاخه اش زکات، وکنگره و فرازش جهاد در راه خداست. آیا تو را از درهای خیر با خبر نسازم؟ روزه سپر است، و صدقه که گناه را فرو می ریزد، و بپا خاستن مرد در دل شب تا با خدایش مناجات کند.» سپس این آیه را قرائت فرمود: «تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ َطَمَعاً وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُون»، {(و شب ها) پهلو از بستر خواب حرکت دهند، و (در دل شب) با بیم و امید (و ناله اشتیاق) خدای خود را بخوانند و از آنچه روزی آنها کردیم به مسکینان انفاق کنند. }(3)

امالی طوسی همین روایت را تا این گفته که «روزه سپر از آتش است» آورده است.

36. محاسن برقی: سلیمان بن خالد گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «قربانت گردم ! مرا خبر ده از فرائضی که خداوند بر بندگان واجب گردانده است.» فرمود: «گواهی به یگانگی خدا و اینکه محمد فرستاده خداست؛ بپا

1- . غارات : 138
2- . محاسن برقی: 286
3- . محاسن برقی: 279 و آیه در سجده / 16و امالی طوسی با مختصر تفاوت

داشتن نماز؛ خمس و زکات؛ زیارت خانه خدا؛ روزه ماه رمضان، و ولایت. هر کس آنها را بپا دارد و محکم سازد و نزدیک کند و از هر کار زشتی دوری کند، به بهشت رود.»(1)

توضیح: در نهایه گوید«سدّدوا و قاربوا» یعنی بجویید در کارهایتان محکمی و استواری را و آن میانه روی و اعتدال در کارهاست. یعنی در کارهایتان میانه رو باشید و زیاده روی و کوتاهی را رها کنید. و می گویند «قارب فلان فی اموره»، یعنی در کارهایش رعایت اقتصاد را کرد. در حدیث آمده: «نباشد مؤمنی که بگرود به خدا و آنگاه سخت باشد (یعنی میانه رو باشد) نه فراز گیرد و نه اسراف کند.» و نیز حدیث دیگر که از امام علیه السلام از اندازه ازار (لنگ کمر) پرسیدند، فرمود: «سدّد و قارب»، یعنی به اندازه ای که سرزنش نشوی، نه زیاد بلند باشد نه کوتاه. و در پاره ای از نسخه ها به جای «کل منکر»، «کلّ مسکر» نوشته شده.

37. تفسیر عیّاشی: عیسی بن سری گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: که از پایه های اسلام که خدا دین را بر آنها بنیان نهاده و احدی را یارای کوتاهی در هیچ یک از آنها نیست، مرا با خبر سازد؛پایه هایی که هر کس در شناخت آنها کوتاهی ورزد، دینش فاسد شود و عملش پذیرفته نگردد، و هر کس بشناسد و بدان عمل کند، دینش درست و عملش پذیرفته باشد و با آن شناخت و معرفت، نادانی در امور دیگر به او لطمه و زیان نزند. حضرت فرمود: «آری، گواهی به یگانگی خدا؛ ایمان به رسول خدا؛ اقرار به آنچه که آن حضرت از سوی خدا آورده؛ حقی که در اموال است که زکات باشد؛ و ولایتی که خدا بدو امر کرده که ولایت آل محمّد صلی الله علیه و آله است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بمیرد و امامش را نشناسد، همچون مرگ جاهلیت مرده است.» و امام، علی علیه السلام بود، بعد از او حسن بن علی علیه السلام و آنگاه حسین بن علی علیه السلام و سپس علی بن الحسین علیه

1- . محاسن برقی: 290

السلام و بعد از آن محمد بن علی علیه السلام . و شیعیان تا پیش از زمان حضرت باقر علیه السلام مناسک حج و حلال و حرام خود را نمی دانستند. تا آنکه آن حضرت آمد و راه را نشان داد و مناسک حج و حلال و حرام آنها را روشن ساخت، به طوری که از دیگر مردم بی نیاز شدند و مردمان دیگر از آنها می آموختند، بعد از آنکه مدت ها آنها از مردم آموخته بودند. در آینده نیز برنامه این چنین است، و زمین بدون امام نباشد.»(1)

38. روضه کافی و فضائل: ابو سعید خدری گوید: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اسلام پایه ریزی شده بر گواهی به یگانگی خدا؛گواهی به اینکه محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست؛ بپا داشتن نماز؛ پرداخت زکات؛ روزه ماه رمضان؛ زیارت خانه کعبه؛ و جهاد و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام .»ابو سعید گوید: «گمان ندارم جز اینکه آن مردم هلاک شدند به ترک ولایت.» حضرت فرمود: «ای ابو سعید! چه می کنی آنگاه که آنها هلاک شدند؟»(2)

39. بیان انواع القرآن: ابن قولویه از سعد بن عبداللَّه، به اسناد خویش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند که فرمود: «حدود واجبات خدا که بر خلقش واجب کرده از فرائض بزرگ، پنج چیز است: نماز، زکات، حج، صوم و ولایت که نگهبان این چهار فریضه است، و آن لازمه همه فرائض و سنن و تمام امور دین و شرایع است.

بزرگ ترین حدود نماز چهارتاست: شناخت وقت، شناخت قبله و رو بدان کردن، رکوع و سجود. و پنجمی هم دارد که نماز بدون آن درست نباشد و پا برجا نشود، و آن وضو است با برنامه ای که خدا برای آن قرار داده و در کتاب خویش بیان فرموده. و جهت اینکه این چند چیز مهم ترین مقررات نماز شدند، چون عمومی هستند و در تمام عالم مشهور و معروف و به هر زبانی در شرق و غرب، برای هر فردی، دانا یا نادان، خردمند و غیرهقابل شناخت هستند. هر فردی در همان اولین

1- . تفسیر عیاشی 1 : 252
2- . کتاب الروضه و الفضائل

زمان تکلیف نماز، قادر است این امور را به آسانی بیاموزد، اگرچه با اشاره و دیدن باشد، چه وضو، یا وقت یا قبله یا رکوع و سجود، و هیچ کس را در تأخیر آموزش آنها عذری نباشد.

و سایر حدود نماز و مستحباتش آنچنان نیست که همه کس بدانند و آمادگی آموزش همه مستحبات آن را از قرائت و دعا و تسبیح و تشهّد و اذان و اقامه داشته باشند. از آن جهت خداوند آن امور را که همه کس قدرت بر انجام و آموزشش را دارد، فریضه قرار داده و دیگر آدابش را سنت لازم قرار داد بر کسی که خوب ادا تواند. و برای آنکه نتواند، رخصت داد در انجام آن تا آنها را یاد گیرد، زیرا آنها دشوارند، به ویژه بر عجم ها که کمتر عربی می دانند و زبانشان فرق دارد. البتّه در نیاموختن آنها و کوشش در راه یاد گرفتنش عذری ندارند، فقط در انجام آنها معذورند تا وقتی که بیاموزند.

و مهم ترین حدود زکات چهار چیز است: شناخت نصاب و مقداری که زکات در آن واجب است؛ شناختن آن دسته از اموال که زکات دارد؛ شناخت وقت وجوب زکات؛شناخت شماره و بها؛ و شناخت موارد مصرف آن.

اما شناخت شماره و بها. چون واجب است انسان بداند چند چیز است که خداوند در آنها زکات قرار داده که عبارتند از طلا، نقره، گندم، جو، خرما، کشمش، شتر، گاو و گوسفند که مجموعا نه چیز می شود و در غیر این نه چیز زکات نیست. و نیز باید بدانند در چه شماره ای در اینها زکات واجب می شود، که خداوند همه آنها را بیان فرموده و برای شناخت حد نصاب زکات در آنها چهار اندازه است: پیمانه، وزن، مساحت، و عدد.عدد در شتر و گاو و گوسفند است؛ پیمانه در گندم و جو و کشمش و خرما؛ و وزن در طلا و نقره. وقتی انسان این امور را دانست، زکات را چنانچه خداوند بر او واجب کرده می پردازد و اگر نداند، نمی تواند آن واجبات را خوب انجام دهد. سپس نیازمند است موارد مصرفی را که باید زکات در آن خرج شود بداند، وگرنه وظیفه اش را انجام نداده و پذیرفته نیست.این است مهمترین حدود زکات.

و بزرگ ترین مقررات حج چهار چیز است: اول احرام از میقات معیّن که پیش از رسیدن به آن و بعد از گذشتن از آن درست نباشد، مگر برای عذری؛ دوّم گشتن دور خانه کعبه؛ سوّم سعی بین صفا و مروه؛ چهارم وقوف در عرفه و مشعر. این است مهم ترین حدود حجّ، و بر اوست از آن پس، آموختن هر چه بدان نیاز دارد در عمره و حج و آنچه بایدش، از قربانی و سر تراشیدن و تقصیر و رمی جمره تا آنها را چنانچه باید و چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را سنت قرار داده است،انجام دهد.

و بزرگ ترین حدود روزه چهار چیز است: دوری از خوردن و آشامیدن، جماع و سر زیر آب بردن. اینها بزرگ ترین حدود روزه اند و پس از آن باید از قی کردن عمدی و دروغ و گفتار ناحق، خواندن شعر و غیر اینها از آنچه نهی شده و در روایات آمده و رسول خدا صلی الله علیه و آله سنت نهاده و بدان امر فرموده، اجتناب کند.

و مهم ترین حدود وضو چهار چیز است: شستن صورت و دو دست تا آرنج، و مسح سر و مسح دو پا تا استخوان کعب، چنانچه خداوند امر فرموده، و دیگر مقرراتش مستحب باشد.

و بزرگ ترین حدود ولایت امامی که پیروی اش واجب است، این است که بدان او از هر گونه خطا و لغزش مصون و محفوظ است، و همچنین از گناهان بزرگ و کوچک، نمی لغزد و خطا ندارد و سرگرم نشود به کار ناسازگاری که مایه هلاکت دین شود و نه سرگرم بازی ها شود، و اینکه او داناترین مردمان است به حلال و حرام و واجبات و مستحبات خدا، و از همه جهانیان بی نیاز است، ولی دیگران نیازمند اویند، و دیگر اینکه سخی ترین مردم و دلیرترین انسان هاست.

و فلسفه وجوب عصمت امام آن است که اگر معصوم نباشد، ایمن نیست از اینکه پاره ای از کارهایی را که مردم انجام می دهند، او نیز انجام دهد و با غلبه شهوات، مرتکب حرام شود. و اگر چنین شد، کسی را باید که حد خدا را بر او اجرا سازد و درست نیست کسی که پیشوای مردم است و حکم خدا را به آنها

می رساند،گناهکار باشد. و جهت اینکه باید از همه مردم داناتر باشد،این است که اگر به همه حلال و حرام هاو علوم و دانش هایی که مردم در امور دین و دنیاشان بدانها نیازمندند دانا نباشد، ایمن نیست از اینکه احکام و قوانین و حدود خدا را تغییر دهد، و چون نادانان است، مثلا در جایی که نباید، دست کسی را قطع کند که نباید قطع کند، یا مثلا دزد را بکشد و به دار زند ومحارب را حد زند.

و فلسفه اینکه باید از همه مردم سخی تر باشد،این است که امام خزینه دار مسلمانان و امین اموال و خراج آنهاست. اگر سخی نباشد در اموال آنها طمع ورزد و آنها را به نفع خود برگیرد.

و جهت دلیرتر بودنش آن است که امام مرکز ستاد مسلمانان است که در جبهه های نبرد بدو باز می گردند. اگر شجاع تر از همه نباشد، ایمن نباشد از اینکه بگریزد و از جبهه فراری شود و آنان را به کشتن و نابودی دهد و دچار خشم خدا شود، چنانچه خداوند می فرماید: «وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلى فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّه»، {هر که در روز جنگ به آنها پشت کرد و فرار کرد به طرف غضب و خشم خدا روی آورده مگر اینکه از میسره به میمنه و یا از قلب به جناح برای مصالح جنگی رود یا از فرقه ای به یاری فرقه دیگر بشتابد.}(1)پس روا نباشد که از جنگ بگریزد و دچار خشم خدا شود.

و خداوند برای این فرائض چهارگانه، دو دلیل و نشانه قرار داده که آن دو، بزرگ ترین نشانه های آسمانند، یعنی خورشید و ماه. مثلا در مورد نماز که بزرگ ترین فریضه است از بین این چهار چیز، و ستون دین و شریف تر از تمام امورِ دینی است، خورشید نشانه آن است، چنانچه در قرآن می فرماید: «أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً»، {نماز را وقت زوال آفتاب تا اوّل تاریکی شب بپادار (یعنی نماز ظهرین را از اول زوال ظهر و نماز عشائین را از بدو تاریکی شب بپادار) و نماز صبح را نیز بجای آر که آن به حقیقت

1- . انفال / 16

مشهود نظر فرشتگان شب و فرشتگان روز است.}(1) پس اوقات نماز شناخته نشود مگر به تابش خورشیداوّل آن، هنگام زوال خورشید است از شکم آسمان که وقت ظهر است. سپس عصر بعد از آن است، به دلیل همان آیه. و وقت مغرب هنگامی است که قرص خورشید فرو افتد، و آن به نشانی خورشید است. و وقت نماز عشاء موقع رفتن روشنی سر شب است که باز بستگی به خورشید دارد. و نماز صبح هنگامی ست که سپیده دمد و آن هم اثر خورشید است. و خداوند خورشید و ماه هر دو را نشانه زکات ساخته که چون سال بگردد، زکات واجب شود. و نشانه حج و روزه را نیز ماه قرار داده، این دو فریضه شناخته نشوند مگر به ماه، چنانچه می فرماید: «يَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِوَالْحَج»، {ای پیغمبر از تو سؤال کنند که سبب بدر و هلال ماه چیست، جواب ده که در آن تعیین اوقات عبادات حج و معاملات مردم است.}(2) و نیز می فرماید: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِالْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمُ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْه»، {ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است برای هدایت بشر و برای راهنمایی و امتیاز حق از باطل، پس هر که دریابد ماه رمضان را باید روزه بدارد.}(3)بنابراین حج و روزه را واجب گرداند که آن دو شناخته نگردند مگر به ماه ها (که در یک ماه روزه و در یک ماه حج است) و ماه ها شناخته نشوند مگر به کره ماه، نه خورشید.»

40. تفسیر نعمانی: حضرت صادق علیه السلام از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می فرماید که فرمود: «آنچه را خداوند در کتاب خویش واجب ساخته، پایه های اسلامند و آنها پنج پایه اند و اسلام، بر این پنج فریضه بنیاد شده است. و خداوند برای هر کدام از این فرائض چهار حدّ معیّن فرموده که هیچ کس را رخصت

1- . اسراء / 78
2- . بقره / 189
3- . بقره / 185

نادانی اش نباشد: اوّل نماز، بعد زکات، سپس روزه، آنگاه حج و بعد ولایت که پایان آنها و جامع همه فرائض و سنن است.

حدود نماز چهارتاست: وقت شناسی...» و دنباله خبر را نظیر آنچه در روایت قبلی ذکر شد، با مختصر تفاوتی تا آخر بیان فرمود.»(1)

توضیح: در دو نسخه روایت، نادرستی و اختلافاتی وجود دارد، مخصوصا در حدود زکات. در تفسیر نعمانی بعد از آنکه فرمود «و گاو و گوسفند»،می فرماید: «اما مساحت در باب زمین است و آبها.» و گویا بها و قیمت را که نام برده، از آن جهت است که گاهی به جای پرداخت زکات از خود جنس، قیمت آن را می پردازند. و مساحت را که نام برده، بدان جهت است که گاهی مأمور دریافت زکات، سهم فقرا را قبل از درو تخمین می زند و برای تخمین، نیازمند مساحت است و ما همه این مطالب را به یاری خدا در «باب زکات» خواهیم گفت. و گویا دخالت خورشید در زکات، بدان جهت است که گذشت سال در به ثمر رسیدن غلات نقش دارد، که پیرو فصل های سال است و فصل ها نیز پیرو خورشید هستند. و در تفسیر نعمانی به جای «و جعل اللّه جلّ و عزّ لهذه الفرائض الاربع» تا آخر،می فرماید: «و قد جعل اللّه لهذه الفرائض دلیلین ابان لنا بهما المشکلات و هما الشمس و القمر ای النّبی و وصیّه بلا فصل»(خداوند برای این فرائض چهارگانه، دو دلیل قرار داده که به وسیله آن، دو مشکل را برای ما روشن ساخته و آن دو، خورشید و ماه است، یعنی پیامبر و جانشین بعد از او).

41. کتاب الطرف: سید بن طاوس از عیسی بن مستفاد روایت کند که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «از پدرم حضرت صادق علیه السلام آغاز اسلام را پرسیدم که علی و خدیجه چگونه مسلمان شدند؟» فرمود: «چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن دو را دعوت کرد و فرمود: «ای علی و ای خدیجه! جبرئیل نزد من است و شما را به سوی بیعت به اسلام می خواند. مسلمان شوید تا سالم مانید، و

1- . تفسیر نعمانی

پیروی کنید تا راه یابید.» آن دو عرض کردند: «پذیرفتیم و فرمان بریم یا رسول اللّٰه!» فرمود: «جبرئیل نزد من است و می گوید که اسلام شرایط و عهدها و پیمان ها دارد، و آنها را آغاز کنید بدانچه خداوند برای خود و پیامبرش بر شما شرط کرده؛ اینکه بگویید گواهی می دهیم که خدایی نیست جز آن خدای یگانه که در حکومتش شریکی نیست و زاییده نشده و پدری ندارد و نیز همسری برای او نیست؛ خدایی است یگانه و خالص و اینکه محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، او را به سوی همه مردم تا روز قیامت گسیل فرمود و گواهی دهیم که خداست که می میراند و زنده می کند و بالا می برد و فرود می آورد، و غنی می سازد و فقیر می کند، و انجام می دهد هر چه را که بخواهد، و مردگان را از گورها برمی انگیزد.» آن دو عرض کردند: «گواهیم و گواهی می دهیم.» فرمود: «و کامل گرفتن وضو بر ناخوشی ها: شستن صورت و دو دست و دو ساعد و مسح سر و دو پا تا کعب، و غسل جنابت در گرما و سرما؛ و بپاداشتن نماز و گرفتن زکات از مواردی که روا باشد و به مصرف رساندن آن؛ و زیارت خانه کعبه و روزه ماه رمضان؛ و جهاد در راه خدا و نیکی به پدر و مادر؛ و صله رحم و دادگری در رعیّت؛ و بخش کردن برابر و توقف در موارد اشتباه تا رسیدن به امام، چون نزد امام اشتباهی نیست، و پیروی از ولی امر بعد از من؛ و شناختن او در زندگی و بعد از مرگ من و پیشوایان بعد از او یکی یکی؛ و دوستی اولیای خدا، و دشمنی دشمنان خدا؛ و بیزاری از شیطان رانده شده و گروه و پیروانش؛ و بیزاری از گروه تیم و عدی و امیّه و دوستان و پیروان آنها؛ و زنده بودن بر کیش و روش من و کیش و روش وصیّ من تا روز قیامت؛ و مردن بر همین عقیده و ترک شرب خمر و ستیزه با مردم. ای خدیجه! فهمیدی آنچه را پروردگارت بر تو شرط کرده؟»عرض کرد: «آری و ایمان آوردم،باور کردم، پسندیدم و تسلیم شدم.» علی علیه السلام عرض کرد: «منهم بر این عقیده ام.» فرمود: «ای علی! بیعت می کنی برای اسلام بر آنچه با تو شرط کردم؟»عرض کرد آری. آنگاه رسول خدا دستش را گشوده و در دست علی علیه السلام نهاد و فرمود: «یا علی! با من بیعت کن بر آنچه با تو شرط کردم، و اینکه از من دور کنی و

بازداری آنچه را که خویشتن را از آن باز می داری.» علی علیه السلام گریست و عرض کرد: «پدر و مادرم قربانت! هیچ حرکت و نیرویی نیست، مگر به خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله .»فرمود: «سوگند به پروردگار کعبه که راهنمایی شدی ورشد یافتی و توفیق پیدا کردی. و خدا تو را ارشاد گرداند ای خدیجه! دستت را روی دست علی بگذار و با او بیعت کن.» و او بیعت کرد با همان شرایطی که علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کرد، با توجه به اینکه جهاد بر او نیست.

سپس فرمود: «ای خدیجه! این علی مولای تو و سرور همه مؤمنان است، و امام آنها بعد از من.» خدیجه عرض کرد: «راست می فرمایی ای رسول خدا! منهم بر آنچه فرمودی، با او بیعت کردم و خدا و تو را بر این عقیده گواه می گیرم، و تنها گواهی خدا بس است، چه او گواهی داناست.»

و نیز آن حضرت از پدرش روایت می فرماید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ،ابوذر، سلمان و مقداد را خوانده و به آنها فرمود: «آیا قوانین اسلام و شرط های آن را می دانید؟» گفتند: «آنچه را خدا و پیامبرش به ما معرّفی کرده اند می شناسیم.» فرمود: «به خدا آنها بیش از شمارند. مرا گواه خود گیرید و خدا و فرشتگانش برای گواهی بس اند به اینکه گواهی دهید که جز خدا نیست شایسته پرستش با اخلاص؛ او را در سلطنتش شریکی نیست و در پادشاهی اش مانند ندارد، و اینکه من فرستاده خدایم و مرا بحق برگزید؛ و اینکه قرآن، پیشوا است از سوی خدا و داوری است دادگر؛ و اینکه همان قبله من به سوی مسجدالحرام، قبله شماست.

و اینکه علی بن ابی طالب، وصیّ محمّد صلی الله علیه و آله ،امیر مؤمنان و سرور آنهاست و حق او از جانب خدا فرض و واجب است و طاعتش، طاعت خدا و رسول اوست و پیشوایان از نسل اویند. و اینکه دوستی خاندانش بر هر زن و مرد مؤمن واجب است، با برپاداشتن نماز در وقت خود؛ بیرون کردن زکات از حلالش؛ و خرج کردن در مصرفش.

و بیرون کردن یک پنجم از همه دارایی مردم تا برسانند آن را به ولیّ مؤمنان و امیر آنها. و بعد از آن حضرت، فرزندان او هستند. و کسی که درمانده است و توانانیست، جز به اندکی از مال باید آن را برساند به ناتوانان از خاندان من ازفرزندان امامان، و اگر نتواند برساند به شیعیان آنها،همانان که امامان را وسیله خوردن مال مردم قرار نمی دهند و از امامان، منظوری جز خدا ندارند. و آنچه که واجب است بر آنها از حق من؛ دادگری در رعیت؛ بخش کردن برابر؛ گفتار حق؛ و اینکه حکم کتاب بر آن است که امیرالمؤمنین علیه السلام انجام داده و فرائض بر طبق کتاب خدا و احکام آن است؛و غذا خوراندن در راه دوستی او؛ زیارت خانه کعبه؛ جهاد در راه خدا؛ روزه ماه رمضان؛ غسل جنابت؛ وضوی کامل بر صورت و دو دست و دو ساعد تا آرنج و مسح سر و دو پا تا کعب، نه بر کفش و نه از روی نقاب و نه بر روی عمامه. و دوستی خاندان من در راه خدا، و دوستی شیعیان آنها، و دشمنی دشمنانشان و دشمنی آنها که دشمنانش را دوست دارند، و دشمنی در راه خدا و برای او، و ایمان به تقدیر، خیر و شرّ آن، و شیرین و تلخش.

و بر اینکه حلال دانید حلال قرآن را و حرام شمرید حرام آن را، و به احکامش عمل کنید، و متشابه را باهلش بازگردانید. و هر کس راهش را نداند و دستور العملش را از من نگرفته و نشنیده باشد، بر او باد به علی بن ابی طالب، چون او می داند، چنانچه من می دانم و ظاهر و باطن و محکم و متشابه قرآن را آگاه است. و اوست که بر تفسیر و تأویل قرآن می جنگد، چنانچه من بر اصل نزول و فرود آمدن آن می جنگیدم. و دوستی اولیای خدا، محمد و فرزندانش و به ویژه امامان، و دوستی هر کس به آنها وابسته باشد و پیرو آنها گردد، و بیزاری و دشمنی با هر که با آنان دشمنی کند و از آنان جدا شود، مثل دشمنی با شیطان رانده شده، و بیزاری از شیعیان و پیروان آنها، و مقاومت و ایستادگی بر مسیر امام.

و بدانید من هیچ کس را بر علی علیه السلام پیش نیفکنم. پس هر کس که دیگری را بر او مقدم دارد، ستم ورزیده و بیعت بعد از من با غیر علی، گمراهی و خطا و لغزش است، اوّلی و دوّمی و سوّمی و وای بر چهارمی! سپس وای بر او، وای

بر او و پدرش! و نیز وای بر کسی که پیش از او بود! وای بر آن دو و دو یار آنها! نیامرزدخداوند آنها را.این است شرایط اسلام و آنچه هنوز باقی مانده، بیشتر است.» گفتند: «شنیدیم و اطاعت کردیم و پذیرفتیم و باور کردیم و ما هم مثل آن را می گوییم، و گواهی دهیم برای تو بر خودمان به رضایت و خشنودی به آن همیشه تا بر تو درآییم، ایمان داریم به نهان و آشکار آنها و آنها را به امامت و راهنمایی و سروری خود پسندیدیم.» فرمود: «و منهم با شما گواهم.»

سپس فرمود: «آری، و گواهی دهید که بهشت حق است، و آن بر دیگران حرام است تا من وارد شوم.» گفتند آری. فرمود: «گواهی دهید که دوزخ حق است و آن نیز بر دیگران حرام است تا دشمنان خاندان من در آن درآیند و همچنین آنها که پرچم نبرد و دشمنی با آنها را برافراشتند، و آنها را لعنت کردند، بر آنها بغض ورزیدند و با آنان جنگیدند، همچون کسی که مرا لعنت کرده یا با من بغض داشته و جنگیده، همه در آتشند.» گفتند: «گواهی دهیم و همین مطلب را اقرار می کنیم.» فرمود: «و گواهی دهید که علی علیه السلام صاحب حوض من، و دورکننده (دشمنان) از آن است، و اوست بخش کننده دوزخ و به دوزخ گوید «این بهره تو است، او را نکوهیده درگیر، و این بهره من است،به او نزدیک مشو!» در نتیجه با سلامتی رهایی یابد.» گفتند: «بر آن گواهیم و ایمان داریم.» فرمود: «و من بر آن گواهم.»

موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می فرماید که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود و می خواست برای جنگ بدر از مدینه بیرون آید، مردم را به بیعت خواند. همه با آن حضرت بیعت کردند، به شنیدن فرمانش و اطاعت کردن از آن حضرت، و هر گاه رسول خدا تنها می ماند، علی علیه السلام را صدا می زد و سرانجام بیعت آنان را به وی گزارش می کرد که کدامیک به بیعت خود عمل می کند و کدام عمل نمی کند و از او خواست که فرمایش آن حضرت را فاش نکند. سپس آن حضرت، علی و حمزه و فاطمه علیهم السلام را خواند و

بدانها فرمود: «با من بیعت کنید، بیعت رضایت.» حمزه عرض کرد: «پدر و مادرم قربانت! بر چه چیز بیعت کنیم؟ مگر در گذشته بیعت نکردیم؟»

فرمود: «ای شیر خدا و ای شیر رسول خدا! با خدا و رسولش بیعت می کنی به وفاداری و استقامت در راه برادرزاده ات تا ایمانت کامل گردد.» گفت: «آری،شنیدم و پذیرفتم.» و دستش را گشود. آنگاه حضرت به آنها فرمود: «دست خدا برتر از دست های آنهاست؛ علی امیر مؤمنان و حمزه سرور شهیدان است؛ جعفر در بهشت پرواز می کند؛ فاطمه بزرگ زنان جهانیان است، و دو نواده ام، حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند. این شرطی است از سوی خدا بر همه مسلمانان از جنّ و انس همگان.«فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیما»، {هر که پیمان بشکند، همانا به زیان خود شکسته، و هر کس به آنچه خدا با او پیمان بسته وفا کند، زود است که خداوند او را پاداشی بزرگ عنایت فرماید.} سپس این آیه را قرائت فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّه»، {به راستی آنها که با تو بیعت کردند، همانا بیعت کردند با خدا.}(1)

فرمود و چون شبی که فردایش حمزه شهید شد، فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را خوانده و فرمود: «ای حمزه، ای عموی رسول خدا! بسا که تو یک غیبت دراز و طولانی کنی. چه خواهی گفت چون نزد خدا روی و از تو از شرایع اسلام و شروط ایمان بپرسد؟» حمزه گریست و گفت: «پدر و مادرم قربانت! مرا ارشاد کن و آگاهی ام ده.» حضرت فرمود: «ای حمزه! گواهی می دهی به یگانگی خدا از روی اخلاص، و اینکه من رسول خدایم و مرا بحق برگزیده؟» حمزه گفت گواهی دادم. فرمود: «و اینکه بهشت حق است، و دوزخ حق است و وَ أَنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ لا رَیْبَ فِیها»، {هنگامه رستاخیز خواهد بود بدون تردید.}(2) و اینکه صراط حق است و میزان حق است «وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ وَ فَرِیقٌ فِی الْجَنَّهِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیر»، {هر کس به اندازه ذره ای کار خوب کند،

1- . فتح / 10
2- . حج / 7

آن را می بیند و هر کس به اندازه ذرّه ای کار بد کند، آن را می بیند. }(1) و گروهی در بهشتند و گروهی در دوزخ سوزان، و اینکه علی علیه السلام امیر مؤمنان است؟» حمزه گفت: «گواهی دادم و اقرار کردم و ایمان آوردم و باور کردم.»پس فرمود: «امامان از نسل اویند حسن و حسین و امامت در نژاد اوست.» حمزه گفت: «ایمان آورده و تصدیق کردم.» فرمود: «و فاطمه بانوی زنان جهانیان است.» گفت آری، تصدیق دارم. فرمود: «و حمزه سرور شهیدان و شیر خدا و شیر رسول خدا و عموی پیامبر است.» حمزه گریست، به طوری که به رو در افتاد و شروع کرد به بوسیدن دو چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله .پس فرمود: «جعفر برادرزاده ات در بهشت با فرشتگان پرواز می کند، و اینکه محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش بهترین مردمند. ایمان آوری ای حمزه به نهان و آشکارشان و برون و درونشان و بر این عقیده زنده باشی و بمیری، و دوست بداری هر کس را که دوستشان دارد، و دشمن بداری هر کس را که با آنها دشمن است.» گفت: «آری ای رسول خدا! خدا و تو را گواه می گیرم و گواهی خدا بس است.» آنگاه رسول خدا فرمود: «خدا به تو کمک کند و توفیق دهد.»(2)

حضرت کاظم علیه السلام از پدرش روایت فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگان مرگ، عباس را در خلوت خواند و به او فرمود: «ای ابوالفضل! از جمله بازپرسی های خدا از من، دعوت من همه مردم را به ویژه از خاندانم در مورد ولایت علی علیه السلام است. هر کس بخواهد ایمان می آورد و هر که بخواهد کفر می ورزد. ای ابوالفضل! عهد و پیمان اسلام را تجدید کن و حکومت و فرماندهی ولیّ امر را بپذیر، و نباش چون آنها که به زبان گویند و در دل کفر ورزند و درباره خاندانم با من ستیزه کنند، بر آنها پیش افتند و به آنها فرمان دهند و بر آنها مسلّط گردند تا جمعی را که خدا عزت داده، خوار سازند. و مردمی را عزیز کنند که به جایی نرسیده و در آینده هم به آنچه بدان چشم دارند نرسند. ای ابوالفضل! راستی

1- . زلزله / 7 - 8
2- . الطرف: 8 تا 10

پروردگارم به من عهدی سپرده و فرموده آن را برسانم به حاضران از جن و انس، و بفرمایم که حاضران آن را به غائبان برسانند. هر کس باور دارد علی علیه السلام را، او را کمک کند، فرمانش برد، یاری اش کند، او را بپذیرد و آنچه بر عهده اش از واجبات هست برای خدا انجام دهد، چنین کسی به حقیقت ایمان رسیده است. و هر کس ازانجام واجبات سرباز زند، خداوند کردارش را نابود کند تا گاهی که خدا را ملاقات می کند، هیچ گونه عذر و بهانه ای نداشته باشد. ای ابوالفضل تو چه می گویی؟»

عرض کرد: «ای رسول خدا! از تو پذیرفتم و آنچه را تو آوردی ایمان دارم و تصدیق کردم و تسلیمم. پس گواه باش بر من.»(1).

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . الطرف: 17

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109